

# راه نجات از شر غلات

تألیف:

حیدر علی قلمداران رحمته

(ت: ۱۲۹۲ - ۱۳۶۸ هـ ش)

با حواشی و اضافات:

آیت الله العظمی

سید ابوالفضل ابن الرضا برقی قمی رحمته

عنوان کتاب:

سلسله راه نجات از شر غلات

نویسنده:

استاد حیدر علی قلمداران رحمته

موضوع:

بررسی عقاید مذهبی شیعه - (زیارت قبور، شفاعت، علم  
غیب، امامت و مهدویت، خمس)

نوبت انتشار:

اول (چاپ)

تاریخ انتشار:

تیر (سَرطان) ۱۳۹۵ شمسی، رمضان المبارک ۱۴۳۷ هجری

منبع:

سایت کتابخانه عقیده [www.aqeedeh.com](http://www.aqeedeh.com)



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

[www.aqeedeh.com](http://www.aqeedeh.com)

[book@aqeedeh.com](mailto:book@aqeedeh.com)

ایمیل:

سایت‌های مجموعه موحدین

[www.aqeedeh.com](http://www.aqeedeh.com)

[www.mowahedin.com](http://www.mowahedin.com)

[www.islamtxt.com](http://www.islamtxt.com)

[www.videofarsi.com](http://www.videofarsi.com)

[www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)

[www.zekr.tv](http://www.zekr.tv)

[www.sadaislam.com](http://www.sadaislam.com)

[www.mowahed.com](http://www.mowahed.com)



[contact@mowahedin.com](mailto:contact@mowahedin.com)

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

## فهرست کلی

۳۱	.....	بحث در اختصاص علم غیب به خدا.
۱۶۱	.....	بحث در ولایت و حقیقت آن
۲۵۷	.....	بحث شفاعت
۳۶۳	.....	زیارت قبور بین حقیقت و خرافات
۵۳۱	.....	بحث غُلّات



## فهرست مطالب

- مقدمه‌ی مجموعه کتاب‌های موحدین..... ۵
- مقدمه‌ی ناشر..... ۹
- مختصری از زندگی استاد حیدر علی قلمداران..... ۱۲
- \* آغاز فعالیت‌های قلمی استاد..... ۱۴
- \* استاد قلمداران و شعر..... ۱۶
- \* تغییر نام خانوادگی استاد..... ۱۷
- \* مشی فکری و عقیدتی استاد قلمداران..... ۱۷
- \* آشنایی استاد قلمداران با شخصیت‌های معاصر..... ۱۹
- ۱- آیت الله علامه شیخ محمدخالصی (ره) از علمای مجاهد مقیم عراق..... ۱۹
- ۲- مهندس مهدی بازرگان (ره)..... ۲۰
- ۳- دکتر علی شریعتی (ره)..... ۲۰
- ۴- استاد مرتضی مطهری (ره)..... ۲۱
- ۵- آیت الله العظمی حسین علی منتظری (ره)..... ۲۱
- \* جریان ترور و دیگر حوادث ناگوار زندگی استاد..... ۲۲
- \* اخلاق والا و آزادمنشی استاد..... ۲۴
- \* آثار و تألیفات استاد..... ۲۵
- \* وفات..... ۳۰

## بحث در اختصاص علم غیب به خدا

- عالم به غیب بودنِ امامان از نظر قرآن و ائمه ..... ۳۳
- پیغمبر جُز وحی نمی‌داند! ..... ۳۸
- ائمه اطهار علیهم‌السلام از قائلین به چنین عقیده‌ای بری و بیزار بودند ..... ۴۶
- نظر أصحاب ائمه علیهم‌السلام درباره آن بزرگواران ..... ۵۵
- تاریخ و سیره‌ی ائمه علیهم‌السلام در موضوع علم غیب ..... ۶۵
- نظر علمای بزرگ شیعه درباره علم غیب ائمه علیهم‌السلام ..... ۸۴
- انگیزه این اندیشه بی‌دلیل ..... ۱۰۴
- دانستن علم غیب برای بشر مفید نیست ..... ۱۰۹
- سیری در رساله سهو النبی ص‌السلام و دیدگاه‌های علامه محقق آیت الله حاج  
 شیخ محمد تقی شیخ شوشتری ..... ۱۳۰
- بررسی «رساله فی سهو النبی ص‌السلام» ..... ۱۳۷
- بررسی وجوه طعن شیخ مفید (ره) ..... ۱۴۸
- مصادر کتاب ..... ۱۵۴
- قرآن کریم ..... ۱۵۴
- کتاب تفسیر ..... ۱۵۴
- کتاب روایات و اخبار و شروح آن ..... ۱۵۴
- کتاب رجال ..... ۱۵۶
- کتاب عقائد و کلام و فقه ..... ۱۵۷
- کتاب تاریخ و تراجم و سیر و طبقات و مناقب ..... ۱۵۸

## بحث در ولایت و حقیقت آن

- ۱۶۳ ..... [مقدمه]
- ۱۶۸ ..... انگیزه تألیف کتاب
- ۲۰۶ ..... بطلان ادّعی آیت الله العظمی! و دلایل آن

## بحث شفاعت

- ۲۶۰ ..... موضوع شفاعت و حقیقت آن
- ۲۶۴ ..... علت مهم نشر کتب غلات و عقاید غالیان
- ۲۷۱ ..... سخن در شفاعت بود که منشأ غلو در بین مسلمین مخصوصاً شیعیان است
- ۲۸۱ ..... حقیقت شفاعت
- ائمه معصومین علیهم السلام نفی شفاعت از خود نموده‌اند و نجات را بر طبق قرآن  
مجید به تقوی و به عمل و ورع منوط داشته‌اند..... ۳۰۸
- ۳۱۶ ..... احادیث شفاعت از حیث سند عموماً ضعیفند
- ۳۴۱ ..... شفاعت و حقیقت آن
- ۳۵۶ ..... خلاصه بحث شفاعت
- ۳۵۸ ..... شفاعتی در قرآن است

## بحث زیارت قبور بین حقیقت و خرافات

- ۳۶۵ ..... مقدمه
- ۳۷۵ ..... دلایل عقلی و تاریخی در نفی زیارت
- ۳۹۱ ..... حل مشکل و رفع معضل

- ۳۹۴ ..... علت توجه به زیارت و اهمیت یافتن آن
- ۴۰۳ ..... احادیث باقیمانده از فرق ضاله
- ۴۱۲ ..... خسارت و خصومت احادیث [زیارت] با آیات قرآن!
- ۴۱۷ ..... ضعف روایات زیارت از کتب ائمه‌ی رجال
- ۴۲۱ ..... بنا به ترتیب حروف هجایی اولین رجال احادیث زیارت
- ۴۵۲ ..... سخنرانی مؤلف در صحن حسینی علیه السلام
- ۴۵۷ ..... زیارت و حقیقت آن
- ۴۷۶ ..... مسأله‌ی زیارت
- ۴۹۲ ..... تعمیر قبور در اسلام!
- ۵۰۳ ..... احادیثی که در نهی از تعمیر قبور وارد شده
- ۵۱۳ ..... تکمله‌ی علامه برقعی

## بحث غُلات

- ۵۳۳ ..... [مقدمه]
- ۵۵۰ ..... غُلات بزرگ‌ترین آفات و خبیث‌ترین نکبات
- ۵۷۱ ..... خلاصه‌ی مباحث
- ۵۷۷ ..... یادآوری



## مقدمه‌ی مجموعه کتاب‌های موحدین

حمد و سپاس خداوندی که نعمت اسلام را بر بندگان خود ارزانی داشت و از میان آنان، بهترین و پاک‌ترین را برای ابلاغ پیام آزادی و آزادگی برگزید؛ و درود و سلام پروردگار یکتا بر اهل بیت بزرگوار، صحابه کرام و تابعین گران‌قدر پیامبر دوستی و رحمت.

دینی که امروز مفتخر به آن هستیم، ثمره مجاهدت‌ها و از جان گذشتگی‌های مردان خداست؛ آنانی که در راه حفظ و نشر پیام الهی، خالصانه مهر حق در دل و مهر نام پاکش بر لب داشتند و در راه صیانت از سخن خداوند سبحان و سنت پیامبر مهربان، جان و مال و عرض بر کف نهادند و جز خشیت و خوف آفریدگار، ترسی به دل راه نداند.

آری، اسلام عزیز این‌گونه رشد کرد و بالید و بر بلندای آسمان بانگ یکتاپرستی و برابری سر داد. در این میان اما، دست تطاول دشمنان قسم خورده و جورِ عالمان مُتَهتِّک و جاهلان مُتَنسِّک، بر قامت رعنا‌ی دین حق نشست و شرک و غلو و گزافه و دروغ، چنان طوفانی بر پا کرد که چهره زیبای آیین حق، در پسِ دروغ‌پردازی‌های غوغا سالارانِ دین فروش در مُحاق افتاد. این روندِ دوری از حقایق دین و سنت حسنه رسول‌الله، به ویژه پس از روی کار آمدن پادشاهان صفوی در قرن نهم هجری و زمامداران جمهوری اسلامی در عصر حاضر، سیر صعودی گرفت؛ تا جایی که امروز، مساجد محل سینه زنی و عزاداری است و صدای قرآن بر نمی‌خیزد مگر بر مزار مردگان؛ روایات شاذ و خودساخته، جایگزین سنت پیامبر شده است و مداحان جاهل و عوام‌فریب، تبدیل به فرهنگ ناطق دین شده‌اند؛ تفسیر به رأی و روایات مجعول، مستمسکی شد برای جدایی انداختن بین شیعه و سنی؛ و دریغ که ندانستند از این تفرقه و خصومت، بهره و منفعت از آن کیست؟

آنچه امروز به نام تقریب مذاهب اسلامی در ایران سر می‌دهند، چیزی نیست مگر هیاهوی تبلیغاتی و گرد و خاک سیاسی که در سایه پوشش رسانه‌ای گسترده، مقصودش جلب توجه سیاسی و ترسیم چهره‌ای مناسب از حکومت شیعی ایران در جهان است. نگاهی به عملکرد سردمداران و روحانیون و مراجع شیعه ایران، خود گویای این حقیقت است که تقریب مذاهب و دوستی و برادری دینی به شیوه زمامداران ایران، خواب و خیالی بیش نیست و «دو صد گفته چون نیم کردار نیست». در این میان، موحدان مسلمانی در ایران، از دل جامعه خرافه زده شیعه امامیه برخاستند و کمر به بیداری جامعه غفلت زده خود بر بستند؛ سراپا شور و شهادت شدند و قلم فرسودند و سخن در دادند و زنگار شرک را به صیقل توحید و سنت زدودند و بی‌پروا فریاد برآوردند که:

برخیز تا یکسو نهیم این دل‌ق ازرق فام را      بر بادِ قلاشی دهیم این شرکِ تقوا نام را  
هر ساعت از ما قبله‌ای با بت‌پرستی می‌رود      توحید بر ما عرضه کن تا بشکنیم اصنام را  
حیدر علی قلمداران قمی - که از زمره این بزرگواران بود- در کتاب ارزشمند شاهراه اتحاد، علت این تفرقه را در جهل مسلمین نسبت به کتاب خدا و سیره پیامبرش می‌داند و کوشید تا با ریشه‌یابی دیگر علل جدایی فرقه‌های اسلامی، گامی حقیقی و موثر در جهت تقریب مذاهب بردارد. تلاش و جدیت دیگر علما و دلسوزان اسلام، همچون آیت الله العظمی سید ابوالفضل برقی قمی، سید مصطفی حسینی طباطبایی، آیت الله شریعت سنگلجی، یوسف شعار و بسیاری دیگر از این مجاهدان راه حق، بدون شک، الگویی ست برای حق‌پژوهان و جویندگان گوهر دین، تا با تاسی از شیوه دین‌پژوهی و عیار سنجی مدعیان دینی و در سایه آموزه‌های ناب قرآن و سنت، در جهت پژوهش‌های یکتاپرستانه گام‌های موثری بردارند و گم‌گشتگان را مدد رسانند تا ره به ساحل سلامت برند و از گرداب شرک و توهم‌رهای یابند.

تلاش‌های خستگی‌ناپذیر این رادمردان عرصه یکتاپرستی، رسالتی را بر دوش دیگرانی می‌گذارد که شاهد گرفتاری‌های دینی جامعه و جدایی مسلمانان از تعالیم حیات‌بخش اسلام، به ویژه در ایران هستند.

لازم به ذکر است که اصلاح‌گرانی که امروز کتاب‌هایشان را منتشر می‌کنیم در خلال تغییر مذهب شیعه امامی که در گذشته پیرو آن بوده‌اند، مرحله‌های متعددی را پشت سر گذاشته‌اند و باطل بودن عقاید شیعه امامی را مانند امامت از دیدگاه شیعه،

عصمت، رجعت و غیبت و اختلافاتی که میان صحابه رخ داده و غیره، را به صورتی تدریجی و در چند مرحله کشف کرده‌اند؛ به همین دلیل عجیب نیست که در تعدادی از کتاب‌هایی که در ابتدای امر تألیف کرده‌اند برخی از اثرات و بازمانده‌های عقاید گذشته به چشم بخورد ولی کتاب‌های بعدی آنها از این عقاید غلو آمیز رها شده، بلکه کاملاً از آن پاک شده است، به هدف نزدیک شده و بلکه عقیده پاک اسلامی، توحیدی و بی‌آلایش را در آغوش کشیده‌اند.

\*\*\*

## اهداف

- آنچه امروز در اختیار دارید، تلاشی در جهت نشر معارف دین و ادای احترام به مجاهدت‌های خستگی ناپذیر مردانِ خداست. هدف از انتشار این مجموعه، این است که:
- ۱- امکان تنظیم و نشر آثار موحدین، به صورت اینترنتی، الکترونیکی، لوح فشرده و چاپی مهیا شود، تا زمینه آشنایی جامعه با اندیشه و آراء توحیدی آنان فراهم و ارزش‌های راستین دین، به نسل‌های بعد منتقل گردد.
  - ۲- با معرفی آثار و اندیشه‌های این دانشمندان موحد، چراغی فرا راه پژوهش‌های توحیدی و حقیقت‌جویانه قرار گیرد و الگویی شایسته به جامعه اندیشمند ایران معرفی شود.
  - ۳- جامعه مقلد، روحانی‌گرا، مرجع محور و مداح‌دوست ایران را به تفکر در اندیشه‌های خود وادارد و ضمن جایگزین کردن فرهنگ تحقیق به جای تقلید، به آنان نشان دهد که چگونه از دل شیعه غالی خرافی، مردانی برخاستند که با تکیه بر کلام خدا و سنت رسول، ره به روشنایی توحید بردند.
  - ۴- با نشر آثار و افکار این موحدین پاک‌نهاد، ثمره پژوهش‌های بی‌شائبه آنان را از تیغ سانسور و مُحاق جهل و تعصب زمامداران دین و فرهنگ ایران به در آورد و با ترجمه این کتاب‌ها به دیگر زبان‌ها، زمینه آشنایی امت بزرگ اسلام در دیگر کشورها را با آرا و اندیشه‌های یکتاپرستان مسلمان در ایران فراهم کند.

\*\*\*

## چشم انداز

تردیدی نیست که دستیابی به جامعه‌ای عاری از خرافه و بدعت و رسیدن به مدینه فاضله‌ای که آرامش در جوار رضایت حضرت حق را به همراه دارد، مگر با پیروی از آموزه‌های اصیل و ناب قرآن و سنت پاک پیامبرِ مهر و رحمت ﷺ مقدور نخواهد بود. هدف غایی دست اندر کارانِ مجموعهٔ موحدین، آن است که با معرفی آثار این بزرگانِ جهادِ علمی، الگوی مناسبی برای دین‌پژوهان و جویندگانِ راه حق فراهم آورند، تا شناخت و بهره‌گیری از فضایل دینی و علمی این عزیزان، بستر مناسبی برای رشد و تقویت جامعه توحیدی و قرآنی در ایران و نیل به رضایت خالق و سعادتِ مخلوق باشد.

باشد که خداوند، این مختصر را وسیله علو درجات آن عزیزان قرار دهد و بر گناهان ما، قلم عفو کشد.

## مقدمه‌ی ناشر

سپاس خداوند بزرگی را که نعمت بندگی‌اش را بر ما عرضه کرد و درود و سلام خداوند بر پاک‌ترین خلق خدا و آخرین فرستاده پروردگار - محمد مصطفی - و خاندان و اصحاب پاک نهادش.

مسلمانان در طول قرن‌های گذشته، به برکت و موهبت اسلام عزیز و پیروی از کلام گهربار رسول خدا، در دانش اندوزی و علم آموزی، گوی سبقت از دیگران ربودند، چنان که در پایان خلافت عباسی، دانشمندان مسلمان، سرآمد دوران خود شدند و نیمهٔ دوم قرن دوم هجری قمری، بیت‌الحکمه، که در دورهٔ خلافت هارون‌الرشید عباسی در بغداد تأسیس شده بود، به بزرگ‌ترین نهاد آموزشی و پژوهشی جهان تبدیل شد و به دلیل فعالیت‌های فرهنگی و علمی‌اش در عرصه‌های مختلف تألیف، ترجمه، استنساخ و پژوهش در دانش‌های گوناگون پزشکی، انسانی و مهندسی، هنوز به عنوان نماد تمدن اسلامی شناخته می‌شود.

بدون شک، چنین توانمندی و شکوهی همچون خاری در چشم، دشمنان اسلام را می‌آزرد؛ پس بر آن شدند تا با ایجاد زمینه‌های اختلاف و تفرقه افکنی در میان مسلمین، این شکوه و عظمت را، که ناشی از اتحاد و یکدلی و برادری میان آنان بود، از بین ببرند و تفرقه را طوفانی بلا خیز کنند، تا چشم‌ها را بر زیبایی حق ببندد و خورشید دین را در پس ابرهای بدعت و خرافه پنهان کنند و چنان که شیخ سعدی می‌گوید:

حقیقت، سرایی است آراسته      هوا و هوس، گرد برخاسته  
نبینی که هر جا که برخاست گرد      نبیند نظر، گرچه بیناست مرد

تلاش‌های برنامه‌ریزی شده و بلند مدت مغرضان اسلام برای بستن چشم مسلمانان به حقیقت دین، سستی و کاهلی مسلمین در فراگیری و نشر معارف دین و دوری

جستن آنان از سنت ناب و هدایتگر رسول خدا، منجر به بروز چنان شکاف و اختلاف عمیقی در امت اسلام شد که تبعات شوم آن، امروز نیز دامنگیر آنان است.

به موازات تلاش‌های خصمانه دشمنان پیامبر خدا ﷺ برای به انحراف کشیدن آموزه‌های اسلام و وارد کردن بدعت‌های گوناگون در دین، مؤمنینی پاک‌نهاد و دلسوز، این خطر را دریافتند و در جهادی مستمر برای احیای اسلام و سنت نبوی، به پا خاستند و با شجاعتی کم‌نظیر، قلم در دست گرفتند و در دل شیعیان خرافه‌پرست، به اشاعه فرهنگ و اعتقادات اصیل اسلام پرداختند؛ فریاد توحید سر دادند و خواب دین‌فروشان و بدعت‌گذاران را آشفته نمودند. این موحدین حقیقت‌جو، به تأسی از پیامبر شریف اسلام، حقیقت را فدای مصلحت نکردند و در این راه، جان را تحفهٔ بارگاه حق تعالی نمودند، و به راستی:

﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ [یونس: ۶۲].

آنچه در این مجموعه آمده است، جرعه‌ای است از دریای معرفت الهی و گزیده‌ای است از آثار موحدین خداجویی که در آغاز از طایفهٔ شیعیان خرافی بودند، تا آنکه نور خدا در دلشان تابیدن گرفت و توحید را سرلوحه حیات با برکتشان قرار دادند. این افراد، که همگی از علما و نویسندگان و محققین طراز اول جهان تشیع در ایران بوده و هستند، در سیر تحول فکری (و بالطبع، در آثارشان) حرکتی گام به گام داشتند؛ به این معنا که نگرششان به مسایل مختلف اعتقادی، به یکباره متحول نشده است؛ بلکه با گذشت زمان، مطالعات گسترده و تعامل با دیگر همفکرانشان، به مسیری نو گام نهاده‌اند. لذا، ممکن است برخی از اظهار نظرها یا نتیجه‌گیری‌ها در آثار این افراد، که در این مجموعه آمده است، کاملاً منطبق با رویکردهای دینی و اعتقادی اهل سنت و جماعت نباشد؛ با این وجود، به دلیل اهمیت این آثار در هدایت شیعیان ایران و دیگر اقوام پارسی‌زبان، به انتشار آن اقدام نمودیم. همچنین، دیدگاه‌ها و مواضع فکری مطرح شده در این کتاب‌ها، الزاماً دیدگاه‌های ناشر و دست‌اندرکاران انتشار این مجموعه نیست، اما بی‌تردید، نفع‌ای است از نفعات حق و نوری است از جانب پروردگار برای هدایت آنانی که به دور از تعصبات و گمانه‌زنی‌های تاریخی، فرقه‌ای و مذهبی، جویای حقیقت هستند.

نکته قابل تأمل این است که برای آگاهی از دیدگاه‌های این افراد نمی‌توان تنها به مطالعه یک جلد از آثارشان بسنده کرد؛ بلکه نیاز است که زندگی آنان به طور کامل مطالعه گردد، تا چگونگی انقلاب فکریشان و انگیزه‌ها و عوامل آن کاملاً شناخته شود.

برای مثال، آیت الله سید ابوالفضل برقی قمی، کتابی دارد با عنوان **درسی از ولایت** که آن را در اوایل دوران تکامل فکری‌اش به رشته تحریر درآورده است. او در این کتاب به بحث درباره ائمه و ادعای شیعه درباره ولایت و امامتِ بلافصلِ ایشان پس از پیامبر خدا پرداخته است. او عدد ائمه را دوازده نفر دانسته و بر وجود و حیات محمد بن حسن عسگری، به عنوان دوازدهمین امام، صحّه گذاشته و آن را پذیرفته است. اما چند سال بعد، کتابی با نام تحقیق علمی در احادیث مهدی می‌نویسد و نتایج پژوهش‌هایش را در اختیار خواننده قرار می‌دهد، که حاکی از جعلی و دروغ بودن تمام احادیث، اخبار و گزاره‌های تاریخی مرتبط با ولادت و وجود امام زمان است. از این مثال و موارد مشابه دیگر، چنین برمی‌آید که اطلاع از حوادث و رویدادهای زندگی موحدین و مطالعه مجموعه آثار آنان، با در نظر گرفتن تقدم و تأخر نگارش آنها، بهترین راه برای آگاهی از سیر تحول اندیشه و آثار ایشان است.

امید است آثار این بزرگواران و تلاش‌های متولیان نشر آنها، زمینه‌ای برای بازگشت به مسیر امن الهی و عبادت خالصانه خالق باشد. تا اینکه خداوند بزرگ، این مختصر را موجب بخشش گناهان و لغزش‌های ما قرار دهد و روح آن عزیزان را در جوار مهر و بخشش خود گیرد.

### توجه:

خدمت خوانندگان محترم عرض می‌کنیم که:

- ۱- تعدادی از آیات را علامه قلمداران رحمته‌م ترجمه نکرده بودند، که ترجمه آن از تفسیر احسن الکلام، دکتر تاجی گله‌داری در پاورقی نقل شده است.
- ۲- دکتر سعد رستم (مترجم عربی کتاب حاضر)، علاوه بر ترجمه کتاب به زبان عربی، پاورقی‌هایی بر کتاب افزوده‌اند که برخی از این پاورقی‌ها به فارسی ترجمه شده و در جای مناسب آن قرار داده شده است. این پاورقی‌ها با قید (دکتر سعد رستم) از پاورقی‌های دیگر متمایز گشته است.
- ۳- پاورقی‌های دیگری توسط مُصحح کتاب جهت توضیح حقیقت بعضی مسایل، نوشته شده که در مقابل آن کلمه (مُصحح) قید شده است.

## مختصری از زندگی استاد حیدر علی قلمداران

به قلم: د. حنیف



حیدر علی قلمداران، فرزند اسماعیل در سال ۱۲۹۲ خورشیدی در روستای دیزیجان [دژیگان قدیم که قدامتش بیش از هزار سال می‌باشد] در ۵۵ کیلومتری جاده قم - اراک از توابع شهرستان قم، در خانواده‌ای کشاورز و نسبتاً فقیر چشم به جهان گشود. وی در اصل تفرشی بود، زیرا جدّ پدری‌اش مرحوم حاج حیدر علی که مردی بسیار سخاوتمند و کارگشای امور مردم بود - از تفرش به دیزیجان نقل مکان کرده بوده است.

وی در پنج سالگی مادرش را از دست

داد و در نتیجه مجبور بود از آن به بعد با نامادری روزگار بگذراند. این کودک محروم، اما علاقه و آفری به خواندن و نوشتن داشت، لیکن به علت فقر و ناتوانی از پرداخت حتی دو قران پول مکتب‌خانه روستا از حضور در کلاس درس تنها مدرس آن به نام «زن آخوند» محروم بود، و لذا فقط پشت در مکتب می‌ایستاد و مخفیانه به درس پیرزن گوش می‌داد. باری، مدتی به همین منوال گذشت تا اینکه یک روز، زمانی که کلیه شاگردان مکتب از پاسخ به سؤالات پیرزن مدرس عاجز مانده بودند، وی داوطلبانه به تمام پرسش‌های پیرزن پاسخ صحیح می‌دهد و در نتیجه اجازه می‌یابد از آن پس بدون پرداخت شهریه در کلاس‌های مکتب شرکت کند. لیکن وی به علت



نداشتن قلم و کاغذ و شوق روز افزون خواندن و نوشتن، به ناچار از دودهٔ حمام روستا به جای مرکب، و از چوب کبریت یا چوب‌های باریک خود ساخته به عنوان قلم، و از کاغذهای بریده شده از حاشیهٔ پهن قرآن‌های مسجد روستا، به جای دفتر استفاده می‌کرد؛ و بدین ترتیب عطش و شوق یادگیری خود را تا حدی فرو می‌کاست. استاد، فشرده‌ای از این محرومیت چه بسا خدا خواسته و داشتن روحیهٔ جست و جوگر را در ابتدای پاسخی که در انتهای کتاب خمس، به ردیۀ آقای رضا استادی اصفهانی نوشته، چنین می‌نگارد:

«نویسندهٔ این سطور، جز دهقان زاده‌ای بیش نیست که بهترین و بیشترین اوقات عمر خود را در ده گذرانیده و از تمتعات و تجملات و تکلفات شهری، کمترین بهره را برده است. و اگر چه قضا و قدر، چند روزی یا چند سالی او را در کنار میز بهترین پست آموزشی (ریاست دبیرستان شهر) نشانیده است، اما متأسفانه یا خوشبختانه فاقد هر گونه مدرک تحصیلی است! زیرا نه در کودکی دبستانی را دیده و نه در جوانی، رخت به حوزهٔ علمیه کشیده، نه دیناری از سهم امام و صدقات نوشیده و چشیده، و نه هیچ وقت عمامه و نعلینی پوشیده است!! پروردهٔ دامان طبیعت و گیاهی از بوستان مشیت است.

من اگر خوبم اگر بد، چمن آرایی هست که بدان دست که می‌پروردم می‌رویم با این همه، از دل و جان، عاشق علم و دانش و شیفتهٔ اندیشه و بینش است. از روزی که به لطف و کرم بخشندهٔ بی‌منت، به نعمت خواندن و نوشتن مرزوق شده است، به اقتضای فطرت حق جوی خود، همواره در صدد بوده است که از تماشای ملکوت آسمان و زمین و عجایب و غرایب آفرینش بهره‌ای ببرد و نتیجه‌ای به دست آورد و هر بود و نمود را به دیدهٔ تحقیق، تا آن اندازه که واجب‌الوجود در قدرت و اختیارش گذارده است، بنگرد، و کورکورانه دنبال هر صدایی نرود و هر عاجز و درمانده‌ای مانند خویش را مُطاع نگرفته و تابع نشود، مگر آنکه در او فضیلتی بیند که قابل پذیرش و پیروی باشد. به همین جهت در تحقیق حقایق و تأسیس عقاید، چندان از محیط خود، که اکثر امور آن بر خلاف عقل و وجدانش بوده، تبعیت نکرده و با خرد خدا داد، اساس عقاید خود را بنیاد نهاده است؛ چه، جامعهٔ خود را دچار تکلفات و تعصبات و تعینات و تشخصاتی دیده است که محیط سادهٔ آزاده از آن بی‌زار است. از این رو، در مسائل دین و مطالب آئین، مستقیماً به کتاب و سنت رجوع کرده و حقایقی

غیر از آنچه رایج است به دست آورده و آنها را در اوراق و دفاتری یادداشت کرده و گاهی به صورت کتاب و رساله‌ای جمع و تدوین و با مشقتی طاقت‌فرسا طبع و توزیع نموده است.»

حیدر علی - که [به گفته خودش] تنها بازمانده سیزده فرزند دختر و پسر خانواده بود که در اثر شیوع بیماری‌های مهلک مُسری، جان باخته بودند - در سن پانزده سالگی پدرش را نیز از دست داد. پدر وی مردی خشن و تند مزاج و مخالف درس خواندن او بود و انتظار داشت که پسرش فقط در امور کشاورزی کمکش باشد. اما او برای استفاده از مکتب‌خانه مجبور بود از خوردن نان صبح صرف نظر کند تا از دست پدرش - که می‌خواست او را به کار کشاورزی بگیرد - خلاص گردد.

استاد، به گفته خودش، در سن بیست و هفت سالگی ازدواج کرد که حاصل این وصلت، هشت فرزند (۵ پسر و ۳ دختر) بود. وی در سال ۱۳۱۹ شمسی در قم سکونت گزید و در سن سی سالگی به خدمت اداره فرهنگ/آموزش و پرورش این شهرستان در آمد و به واسطه داشتن خطی خوش و زیبا، ابتدا به کار در امور دفتری، و پس از مدتی به تدریس در دبیرستان‌ها مشغول گردید که پی آمد این تجربه، وی را به ریاست دبیرستان فرهنگ قم رسانید.

### \* آغاز فعالیت‌های قلمی استاد

فعالیت قلمی و نگارشی استاد، از همکاری با مطبوعات و نشریات غالباً دینی در دهه بیست آغاز شد. وی در نشریاتی مانند «استوار» و «سرچشمه» در قم، و نشریاتی مانند «وظیفه» و «یغما» در تهران مقاله می‌نوشت. قلمداران در روزگار جوانی، در اواخر دهه بیست، مقالاتی هم در سال چهارم نشریه «آئین اسلام» به چاپ رساند. از جمله در شماره ۳۰ همین نشریه مقاله تحت عنوان «آیا متدینین ما دروغ نمی‌گویند؟» چاپ شده که در شماره ۳۵ همان نشریه، مورد انتقاد آقای محی‌الدین انواری قرار گرفت. همچنین در نشریاتی مانند «نور دانش» و «ندای حق» هم مقالاتی چاپ کرد. عنوان مقاله از وی در مجله نور دانش (سال اول، شماره ۲۹) این بود: «می‌دانید که اعمال زشت ما موجب بدنامی دیانت است؟». وی در شماره‌های متعدد مجله هفتگی نور دانش و گاه، سالنامه‌ها مقالاتی دارد. از جمله نگاه کنید به مقاله وی در همان نشریه، سال اول، ش ۳۶؛ نیز عنوان مقاله‌ای از وی در نشریه ندای حق، شماره ۱۶۹ چنین

بود: «مقلد یا محقق». عنوان مقاله‌ای از وی در مجلهٔ مسلمین هم چنین بود: «من از عاشورا چنین می‌فهمم» (مسلمین، ش ۱۷، سال ۱۳۳۰ ش).

گفتنی است که در نشریهٔ «وظیفه»، مقاله‌ای تحت عنوان «انحطاط مسلمین و چارهٔ آن» به چاپ می‌رسید که بخشی از آن در شماره ۶۳۰ (تیرماه ۱۳۳۸) و بخش‌های دیگر در شماره‌های بعدی «وظیفه» آمده که بسیار طولانی است. چند مقالهٔ ردّ و ایراد هم بین استاد قلمداران و حاج سراج انصاری در نشریهٔ «وظیفه» به چاپ رسیده است. مجموعه نوشتهٔ حاج سراج که بخشی دربارهٔ همین علل انحطاط و بخشی هم دربارهٔ مسألهٔ توسل و معنای اولو الأمر است (تحت عنوان «در موضوع توسل و معنای اولو الأمر») به صورت یک جزوهٔ مستقل در هشت صفحه (ضمیمهٔ وظیفه شماره ۶۹۷) به چاپ رسیده است (که تاریخ خاتمه آن، آبان ۱۳۳۹ است).

همچنین مقالات فقهی و ارزشمندی از استاد در مجلهٔ وزین «حکمت»، که آقایان سید محمود طالقانی (ره) و مهندس مهدی بازرگان (ره) نیز در آن قلم می‌زدند، به چاپ می‌رسید.

طبق اظهار خود استاد، در مجله‌ای که از سوی ادارهٔ فرهنگ قم به چاپ می‌رسید مقاله‌ای منتشر شد که به حجاب اسلامی اهانت کرده بود، وی نیز جوابیه‌ای قاطع و مستدلّ در ردّ آن نگاشت، و در روزنامهٔ استوار به چاپ رساند. این اقدام از سوی یک فرد فرهنگی خشم رئیس فرهنگ قم را برانگیخت به گونه‌ای که در اثنای یک جلسهٔ عمومی در برابر حضار از او به تندی انتقاد کرد و به اخراج از ادارهٔ فرهنگ تهدیدش نمود! استاد می‌گوید: من نیز اجازه خواستم و پشت تریبون رفتم و با کمال صراحت لهجه و با دلیل و برهان، سخنان پوچ و تهدیدات پوشالی وی را در برابر حضار پاسخ دادم. پس از سخنان من جلسه به هم خورد و الحمدلله بعد هم هیچ اتفاقی برایم نیفتاد، اما رئیس فرهنگ پس از مدتی از قم منتقل شد.

استاد می‌فرمود: علت انتقال رئیس فرهنگ قم، احتمالاً اقدام آقای روح الله خمینی بود که در آن زمان در قم درس اخلاق می‌داد و من نیز گه گاهی در درس وی حاضر می‌شدم. ایشان بعد از قضیهٔ اداره فرهنگ کسی را به منزل ما فرستاد که با شما کار دارم، وقتی نزد ایشان رفتم موضوع را جويا شد و پس از تعریف ماجرا به من گفت: ابداً نترس هیچ غلطی نمی‌تواند بکند من نمی‌گذارم این مردک در این شهر بماند، اگر باز هم چیزی گفت جوابش را بدهید. (در ضمن استاد اشاره کردند که آقای خمینی

یک بار در همان جلسهٔ درس اخلاق که راجع به ولایت و مقام ولیّ سخن می‌گفت، اظهار داشت: «ولیّ خدا اگر پُف کند چراغ آفرینش خاموش می‌شود!» من نیز وقتی طرز تفکر او را چنین دیدم دیگر در درس وی حاضر نشدم).

### \* استاد قلمداران و شعر

مرحوم حیدر علی قلمداران با آنکه شاعر به معنای اخصّ آن نبود اما در سرودن شعر، قریحه‌ای خوش داشت، و چنان که پیش از این گفته شد برخی اشعار وی در مجلهٔ «یغما» و «نور دانش» به چاپ می‌رسید. از جمله بنگرید به شعری که از وی در «نور دانش»، سال اول، شمارهٔ ۳۶ دربارهٔ آیهٔ ﴿أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا﴾ درج شده است. افزون بر این، یازده غزل و قصیدهٔ دیگر استاد نیز در شماره‌های گوناگون همان مجله در بین سال‌های ۱۳۲۶ تا ۱۳۲۸ چاپ گردیده است. در اینجا غزلی چاپ نشده از وی تقدیم می‌گردد:

من نوگلی ز گلشن عشق و جوانی‌ام	معنی شکافِ حکمت و رمز معانی‌ام
اما هزار حیف که مانند عندلیب	اندر قفس شکسته پرِ نکته دانی‌ام
پرواز من به گُنگر گردون محال نیست	گر زین قفس ز روی شفقت رهانی‌ام
با آب و دانه‌ام مفرب ای شکارچی	کاگه ز رمز برّه و مهر شبانی‌ام
سودای خام می‌پزی و رنج می‌بری	تا بر مُراد خویش مگر پرورانی‌ام
بال و پرّم چو ریخت زمینگیر گشته‌ام	شهبازِ بال سوخته‌ی آسمانی‌ام
یعقوب وار، دیده‌ام از هجرکور شد	دیدار یوسف است علاج آر توانی‌ام
من مَحَرّم به نکته‌ی عشق ای حجابدار	از نو عروسِ معنی عبث می‌رمانی‌ام
لیلی به انتظار من است ای فلک چرا	مجنون صفت به دشت و دَمَن می‌دوانی‌ام
مقراض جهل بال و پرّم ریخت ای عجب	کا کنون شکسته پر به هوا می‌پرانی‌ام
در توده‌ی که یک نفر از اهل گوش نیست	دارد چه سود زمزمه و نغمه خوانی‌ام
در انتظار مژدهٔ آزادی تو آم	ای مرگ می‌شتاب مگر وارّهانی‌ام

(شب ۲۲ بهمن ۱۳۲۲ شمسی)

چنان که از تاریخ مذکور بر می‌آید، استاد این غزل را در ۳۰ سالگی سروده است.

## \* تغییر نام خانوادگی استاد

در بین سال‌های ۱۳۲۵ تا ۱۳۲۷- که هنوز تحولات فکری و عقیدتی در استاد به وقوع نپیوسته بود- به عللی که بر کسی کاملاً معلوم نیست، وی نام خانوادگی خود را از (قلمداران) به (هیربد) تغییر داد. اما آنچه که بیشتر به ذهن می‌رسد و حدس‌هایی که نزدیکان وی می‌زنند، این است که آن مرحوم به لحاظ مواضع سیاسی که در برخی مقالات و نوشته‌هایش اتخاذ می‌نمود، نامش به عنوان نویسنده مخالف حکومت وقت، شناخته شده و در نتیجه، محدودیت‌ها و محظوریت‌هایی برای او ایجاد می‌کرده است. لذا استاد برای ناشناخته ماندن و مصون بودن از مشکلات، نام خانوادگی‌اش را تغییر داده است.

## \* مشی فکری و عقیدتی استاد قلمداران

گرایش نخست فکری استاد به زنده کردن تمدن اسلامی و بررسی علل انحطاط بود، به همین دلیل برخی از نوشته‌هایش را با عنوان «سلسله انتشارات حقایق عریان در علل و عوامل انحطاط و ارتقای مسلمانان» نشر می‌کرد. در همین فضا بود که توجهش به اصلاح‌گری جلب شد و این اصلاح‌گری از نظر او، که در فضای ایران شیعی می‌زیست، محصور در اصلاح تشیع گردید. وی که با نگاهی مذهبی و سنتی به سراغ این بحث آمده بود، حرکتش را با عنوان «مبارزه با بدعت» معرفی می‌کرد، و این بر خلاف و متفاوت با مشی کسانی بود که در ایران تحت تأثیر جنبش فکری در غرب، به اصلاح‌گری می‌اندیشیدند.

زمانی که قلمداران در این مسیر بسیار دشوار گام نهاد، به طور طبیعی می‌بایست به تجربه‌های پیشین می‌نگریست و او این کار را با پیروی از شریعت سنگلجی (م ۱۳۲۲ش) و مهم‌تر از او سید اسدالله خرقانی (م ۱۳۱۶ش) و نیز علامه شیخ محمد خالصی دنبال کرد.

در این گرایش، اصلاح‌گری همزمان متأثر از توجه به سنت از یک سو، و مدرنیته از سوی دیگر است و این ویژگی، به طور بنیادی در اندیشه این افراد وجود دارد.

همچنین باید توجه داشت که در زمینه حکومت اسلامی، وی در مقابل احمد کسروی قرار دارد و در حالی که کسروی مدعی آن است که در اسلام حکومت وجود

ندارد، قلمداران سخت بر وی و مطالبش در کتابچه «پیرامون اسلام» تاخته و تلاش می‌کند تا ثابت کند در اسلام، نظریه حکومتی خاص وجود دارد.

باری، قلمداران با جریان مشابهی در تبریز که خانواده بزرگ شعار آن را هدایت می‌کردند و دیدگاه‌های توحیدی خود را در قالب تفسیر قرآن بیان می‌نمودند، ارتباط داشت. زمانی که در سال ۱۳۵۲ش یادنامه‌ای برای مرحوم استاد حاج میرزا یوسف شعار با عنوان (یادنامه استاد حاج میرزا یوسف شعار) چاپ شد، علاوه بر آن که دکتر جعفر شعار، پسر حاج میرزا یوسف، در آنجا مقاله داشت، افرادی مانند علامه برقی و استاد حیدر علی قلمداران هم مقالاتی در آن یادنامه نوشتند. استاد در پایان مقاله خود در صفحه ۴۲ آن کتاب، به ستایش از استاد حاج میرزا یوسف شعار (ره) پرداخته است.

نگرش وابستگان به این نحله درباره مفهوم امامت، به طور معمول بر این پایه است که نصوص امامت را به گونه‌ای دیگر تفسیر و تأویل کرده و اعتقادشان شبیه شیعیان زیدی نسبت به امامت و جایگاه آن است. در این باره، استاد قلمداران کتاب **شاهراه اتحاد** را در بررسی نصوص امامت نوشته است.

می‌دانیم که وی حرکت فرهنگی‌اش را با عنوان مبارزه با بدعت و خرافه آغاز کرد. اینها دو مفهومی بود که در اندیشه اصلاحی او اهمیت بسیار داشت. او معتقد بود که رواج خرافات و بدعت‌ها سبب عقب‌ماندگی جامعه اسلامی و نیز بی‌اعتنایی نسل جوان به دین شده است. نمونه‌ای از بدعت‌هایی که وی به ما می‌شناساند، در این عبارت وی فهرست شده است:

«ما خود امروز شاهد و ناظر اعمال بسیاری هستیم که به عنوان اعمال دینی و اوامر مذهبی صورت می‌گیرد، که نه تنها در دین خالص و شریعت صحیحه اسلامی اثری از آن نیست، بلکه شارع در [حال] مبارزه با آن است، چون تشریفات نامشروع برای اموات و ساختمان بقاع و ضرایح و تجدید و تعظیم قبور و وقف املاک و اشیاء بر گور مردگان و زیارت‌های اختراعی و مسافرت‌های بدعی مذهبی، و نذورات حرام بر آنداد و تعزیت و تظاهرات قمه‌زن و سینه‌زن، و مخارج و مصارف گزاف و نوحه‌خوانی‌های ممنوع و قصیده‌پردازی‌های غالیانه و شبیه در آوردن خلاف شرع و عقل، و قربانی‌های ﴿مَا أَهْلٌ لِّغَيْرِ اللَّهِ﴾ و خواندن دعاهای مجعول و نامعقول در ایام و لیالی متبرکه و صدها از این قبیل، که ما حتی به اشاره هم قادر نیستیم که آنها را نام ببریم، نعوذ بالله من سخطه و غضبه».

استاد قلمداران بر این باور بود که در مسیر زندگی خود، حرکتی در جهت مبارزه با بدعت داشته و همین امر، او را در معرض بلیات و مصایب متعدد قرار داده است. وی اتهامات سنی‌گری را رد کرده و در مقام شرح باورهایش چنین تأکید می‌کند:

«ما مسلمانی‌م که به یگانگی خدا چنان که تمام انبیا و اولیاء معترف، و قرآن و نهج‌البلاغه و اخبار ائمه اطهار راهنمایی می‌کنند و عقل و وجدان گواهی می‌دهد، و به رسالت جمیع پیغمبران که قرآن رسالت ایشان را تصدیق می‌نماید و به آنچه محمد رسول الله ﷺ و آل او از جانب خدا بیان داشته‌اند و به بعث یوم النشور، ایمان داشته و در انگیزه این ایمان به آنچه در قدرت ما بوده عمل کرده و می‌کنیم»<sup>(۱)</sup>.

### \* آشنایی استاد قلمداران با شخصیت‌های معاصر

#### ۱- آیت الله علامه شیخ محمد خالصی (ره) از علمای مجاهد مقیم عراق

استاد از همان جوانی شیفته آثار آیت الله علامه شیخ محمد خالصی گردید و به ترجمه آثار وی، که قدری متفاوت از مثنوی رسمی تفکر شیعی با نگاه اصلاحی نوشته شده بود، همت گماشت. کارهای دینی وی از این زمان به بعد بیشتر ترجمه آثار خالصی بود. وی کتاب‌هایی مانند: «المعارف المحمدية»، «إحياء الشريعة»، «الإسلام سبيل السعادة والسلام»، و «الجمعة» شیخ محمد خالصی را به فارسی ترجمه کرد. نشریه هفتگی «وظیفه»، که گفته می‌شود روزگاری همراهی و حمایت علامه خالصی را پشت سر داشت، مقالاتی از استاد قلمداران در ترجمه کتاب «الجمعة» خالصی چاپ می‌کرد که این مقالات، که حاوی برخی از مباحث مربوط به حکومت دینی هم بود، بعدها تحت عنوان (ارمغان الهی) به صورت کتاب درآمد. البته آقای خالصی مدتی بعد تحت تأثیر افکار روشنگرانه مرحوم قلمداران قرار گرفت و علائم این تغییرات فکری او در آثار بعدی‌اش مشهود است. همچنین از تقریظ بلند و جامعی که علامه بر کتاب «ارمغان آسمان» استاد نوشت، این تأثر مشهود است؛ ایشان در بخشی از تقریظ خود می‌نویسد:

«جوانی مانند استاد حیدر علی قلمداران در عصر غفلت و تجاهل مسلمین و فراموشی تعالیم اسلامی، بلکه در عصر جاهلیت، پی به حقایق اسلامی می‌برد و مابین

جاهلان مُعاند، این حقایق را بدون ترس و هراس، با کمال شجاعت و دلیری منتشر می‌نماید. چگونه ادای حق این نعمت را می‌توان نمود؟».

استاد قلمداران در سفرهایی که به شهرهای عراق، به ویژه کربلا نمود، علاوه بر علامه خالصی با علامه کاشف الغطاء و علامه سید هبة الدین شهرستانی، مؤلف کتاب «الهیئة والإسلام» نیز ملاقات نمود و آشنایی یافت. وی علاوه بر نامه نگاری‌های فراوانی که با علامه خالصی داشت، با علامه شهرستانی هم دربارهٔ برخی مسائل کلامی از طریق نامه، مباحثه و مناظره می‌کرد.

### ۲- مهندس مهدی بازرگان (ره)

آن گونه که خود استاد نقل می‌کرد، نحوهٔ آشنایی‌اش با آقای مهندس بازرگان این گونه بود: «یک روز که برای برگشت از روستا به قم در کنار جاده منتظر اتوبوس ایستاده و مشغول مطالعه بودم، متوجه شدم یک اتومبیل شخصی که چند مسافر داشت، به عقب برگشت و جلوی بنده که رسید آقایان تعارف کردند که سوار شوم. در مسیر راه فهمیدم که یکی از سرنشینان آقای مهندس مهدی بازرگان است که گویا آن موقع (سال ۱۳۳۰ یا ۱۳۳۱ خورشیدی) مسؤولیت صنعت نفت ایران را به عهده داشتند و به همراه آقای مهندس یدالله سحابی از آبادان بر می‌گشتند. آقای بازرگان به بنده گفتند: برای من بسیار جالب بود که دیدم شخصی در حوالی روستا کنار جاده ایستاده و غرق در مطالعه است».

این اتفاق، بذر دوستی و موَدّت را در میان آن دو پاشید و بارور ساخت، تا جایی که مهندس بازرگان در کتاب «بعثت و ایدئولوژی» خود از کتاب «حکومت در اسلام» استاد استفادهٔ فراوان نمود. همچنین کتاب «ارمغان آسمان» استاد قلمداران نیز بعدها مورد توجه و پسند مهندس بازرگان واقع گردید که برای دکتر علی شریعتی وصف آن را گفته بود. گفتنی است که مهندس مهدی بازرگان پس از آزاد شدن از زندان، حد اقل دو بار برای دیدار با آقای قلمداران به قم آمدند.

### ۳- دکتر علی شریعتی (ره)

وی کتاب «ارمغان الهی» استاد قلمداران را دیده بود و پس از شنیدن وصف کتاب «ارمغان آسمان» از زبان دانشمندان و دانشجویان روشنفکر دانشگاه، به ویژه مهندس بازرگان، بیشتر جذب افکار استاد گردید. همین امر باعث شد که دکتر شریعتی در آذر



ماه سال ۱۳۴۲ شمسی، نامه‌ای در این خصوص از پاریس برای استاد قلمداران بنویسد و تقاضای ارسال کتاب مذکور را بنمایند. (متن نامه وی در کتاب یادگاران مانا - که یادنامه مرحوم شریعتی است - و نیز وبسایت حیدر علی قلمداران درج شده است).  
بعدها که دکتر شریعتی به ایران بازگشت به یکی از دوستان خود، آقای دکتر اخروی (که با استاد قلمداران از دوران فرهنگ قم آشنایی داشت) گفته بود که: قلمداران سهم بزرگی در جهت بخشیدن به افکار من دارد و مشتاق دیدار او هستم، اگر می‌توانید ترتیب این دیدار را بدهید. اما متأسفانه این دیدار محقق نشد و دکتر شریعتی به دیدار معبودش شتافت؛ خدایش بیامرزد!

#### ۴- استاد مرتضی مطهری (ره)

وی نیز از جمله اشخاصی بود که علاقه‌ای پنهان به استاد قلمداران داشت، ولی از بیم سرزنش همکیشان روحانی خود، علاقه‌اش را علنی نمی‌کرد. طبق اظهار مرحوم قلمداران، یک شب پس از خروج از جلسه سخنرانی، آقای مطهری در یک ملاقات کوتاه خیابانی - در حالی که با احتیاط اطراف خود را می‌پایید - به آقای قلمداران گفته بود: «به به آفرین آقای قلمداران! کتاب ارمغان آسمان شما را خواندم حظ کردم، بسیار خوب بود».

#### ۵- آیت الله العظمی حسین علی منتظری (ره)

آن فقیه عالی‌مقدار از سال‌های پیش از انقلاب با مرحوم قلمداران دوستی و موَدّت خاصی داشت و بدون آنکه به دیگران ابراز نماید، نوع نگرش و تفکر دینی وی را می‌پسندید. شواهد این مدّعا از این قرارند:

الف) زمانی که آقای منتظری قضیه چاپ شدن کتاب **خمس** آقای قلمداران را در اصفهان شنیدند، به وسیله آقای مهدی هاشمی (برادر دامادش) مبلغ ۱۰۰۰ ریال فرستاده و گفته بودند: این هم سهم ما برای چاپ کتاب **خمس**!

بنده خاطر هستم که مرحوم قلمداران می‌گفتند: وقتی آقای منتظری کمی قبل از پیروزی انقلاب از زندان آزاد شدند، به منزل‌شان در محله عشقعلی قم آمدند. هنگامی که بنده برای دیدار وی بدانجا رفتم، پس از ابراز شادمانی بسیار از دیدار یکدیگر، روی به اطرافیان - که اغلب طلبه بودند - کرده و با خنده و لهجه شیرین خود فرمودند: ایشان همان آقای قلمداران هستند که **خمس** را از دست ما گرفتند و ما را محروم کردند!

لذا معلوم می‌شود آن فقیه بزرگوار به نظریه استثنایی و بی‌سابقه استاد در موضوع خمس، نیک واقف بوده، یعنی می‌دانسته که وی فقط به خمس در غنایم جنگ قائل بوده است.

ب) به فرموده استاد قلمداران، آقای منتظری سال‌ها پیش از انقلاب کتاب معروف، جنجال برانگیز و بی‌سابقه «حکومت در اسلام» استاد را به عنوان تئوری حکومت دینی، به طلاب خویش در نجف‌آباد تدریس می‌کرده است.

ج) شایان ذکر است در بین سال‌های ۶۳ تا ۶۷ زمانی که آقای قلمداران، پس از سه بار سکتة مغزی در بستر بیماری بودند، آقای منتظری ابراز لطف نموده و چند بار متوالی یک روحانی را که نماینده ایشان بود، برای عیادت و احوال‌پرسی نزد استاد فرستادند. این هم یکی دیگر از علائم دوستی و محبت مابین آن دو استاد مرحوم. خدایشان بیامرزد!

### \* جریان ترور و دیگر حوادث ناگوار زندگی استاد

۱- پس از انتشار مخفیانه دو کتاب «خمس» و «شاهراه اتحاد» (بررسی نصوص امامت) و کمی پیش از پیروزی انقلاب، یکی از آیات عظام قم به نام شیخ مرتضی حائری، فرزند آیت الله شیخ عبدالکریم حائری مؤسس حوزه علمیه قم، به وسیله شخصی از آقای قلمداران خواسته بود که به منزل ایشان برود. فردای آن روز که آقای قلمداران به خانه آقای حائری می‌رود، ایشان به استاد می‌گویند: آیا کتاب نصوص امامت را شما نوشته‌اید؟ استاد پاسخ می‌دهد: بنده نمی‌گویم من ننوشته‌ام اما در کتاب که اسم بنده به چشم نمی‌خورد! آقای حائری می‌گویند: ممکن است شما را به سبب تألیف این کتاب به قتل برسانند! آقای قلمداران هم در پاسخ می‌گویند: چه سعادت‌ی بالاتر از این که انسان به خاطر عقیده‌اش کشته شود، سپس آقای حائری می‌گویند: اگر شما می‌توانید همه را جمع‌آوری نموده و در خاک دفن کنید یا بسوزانید! ایشان پاسخ می‌دهد: در اختیار بنده نیست، افراد دیگری در تهران چاپ کرده‌اند، شما اگر می‌توانید همه را خریداری کنید و بسوزانید! از طرفی، این همه کتاب کمونیستی و تبلیغ بهائی‌گری در این کشور چاپ و منتشر می‌شود، چرا شما درباره آنها اقدامی نمی‌کنید؟!.

باری، پس از گذشت چند ماه از پیروزی انقلاب در تابستان ۱۳۵۸ شمسی، شب بیستم رمضان سال ۱۳۹۹ قمری - که استاد طبق عادت هر سال، تابستان را در

روستای دیزیجان می‌گذرانند - جوان مزدوری که از جانب کوردلان متعصب فتوا گرفته و تحریک و مسلح شده بود، نیمه شب وارد خانه استاد شد و در حالت خواب سر او را هدف گرفته و شلیک کرد و گریخت، لیکن علی رغم فاصله بسیار کم، گلوله فقط پوست گردن ایشان را زخمی کرد و در کف اتاق فرو رفت.

طبق اظهاراتی که از خود استاد نقل شده، روز قبل از حادثه جوانی از قم نزد او آمده بود و در مورد پاره‌ای عقاید و نظریات ایشان، به ویژه درباره کتاب فوق‌الذکور سؤالاتی کرده بود! بدون شک تألیف کتاب خمس و شاهراه اتحاد یا بررسی نصوص امامت، انگیزه قوی این ترور بوده است.

پُر بی‌راه نیست اگر نام استاد در لیست قتل‌های زنجیره‌ای - که از اوایل انقلاب شکل گرفته بود - قرار گیرد، که البته در مورد وی، نافرجام ماند! در هر صورت مشیت و تقدیر الهی مرگ استاد قلمداران را در آن زمان اقتضا نکرده بود؛ به همین خاطر استاد رفت و آمدش به روستا و فعالیتش را ادامه می‌داد و معتقد بود که: ﴿قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا...﴾ [التوبة: ۵۱].

طبق شواهد موجود، در شب حادثه، فرد ضارب با استفاده از تاریکی شب و باز بودن درب خانه، وارد باغچه منزل استاد شده و لابلای درختان کنار دیوار کمین می‌کند. نیمه‌های شب که اطمینان می‌کند همه به خواب رفته‌اند، با چراغ قوه و اسلحه کمری وارد اتاق خواب استاد شده و به طرف سر استاد نشانه رفته، شلیک کرده و پا به فرار می‌گذارد. اهالی روستا سراسیمه از خانه‌ها بیرون آمده و به کمک پسرها، استاد را که خون از گردنش جاری بوده به کنار جاده برده و به بیمارستان کامکار قم می‌رسانند. چند روز بعد دو جوان که ظاهراً درس طلبگی می‌خواندند، به منزل استاد مراجعه کرده و سراغ احوال وی را می‌گیرند؛ پس از رفتن، پسر آقای قلمداران آنها را تعقیب می‌کند و با کمال تعجب می‌بیند که آنها وارد یکی از مدارس طلاب حوزه علمیه قم در محله یخچال قاضی گردیدند!

۲- حادثه تلخ دیگر در زندگی استاد، فوت ناگهانی سومین پسرش در فروردین ماه سال ۱۳۶۰ شمسی در سانحه خروج اتوبوس از جاده بود که باعث تألم روحی عمیق وی گردید. به گونه‌ای که پس از این حادثه، سکنه مغزی آن مرحوم در اسفند ماه همان سال، او را از فعالیت‌های قلمی و تحرک جسمی محروم ساخت و دیگر نتوانست کار تألیف را ادامه دهد، لیکن مطالعه را حتی الامکان رها نساخت.

۳- دیگر واقعه تلخ زندگی استاد قلمداران، دستگیری و حبس او در زندان ساحلی قم بود. از خود استاد شنیدم که می‌فرمود: «در مهر ماه سال ۱۳۶۱، یک روز که من در اثر دو سکنه مغزی پی در پی در منزل روی تخت خوابیده بودم، دو نفر از طرف دادگاه انقلاب قم به منزل ما آمدند و بنده را به اتهام واهی ضدیت با انقلاب اسلامی با مقدار زیادی از کتاب‌هایم با خود بردند و حتی اجازه ندادند داروهایم را بردارم! سپس مرا به زندان ساحلی قم منتقل کردند و در حالی که فقط یک پتوی زیر انداز در سلول داشتم به علت شکسته بودن شیشه سلول تا صبح از سرما به دیوار چسبیدم و شام هم به من نرسید، زیرا سایر زندانیان غذاها را چپاول کردند! فقط یکی از زندانیان از سهم غذای خودش مقداری به من داد. صبح هم اوضاع به همین منوال بود، لذا آن روز را نیت روزه کردم.

البته فرزندانم جریان دستگیری و زندانی شدنم را به منزل آیت الله العظمی منتظری، که آن زمان قائم مقام رهبری بودند، اطلاع دادند؛ یک وقت دیدم چند نفر پاسدار به سلول ما آمدند و با دست پاچگی توأم با احترام و عذرخواهی، صبح همان روز مرا از سلول بیرون آورده و به خانواده‌ام اطلاع دادند برایم لباس بیاورند، سپس با گرو گرفتن سند مالکیت منزل، بنده را آزاد کردند».

حال تصور کنید اگر مرحوم استاد، علاوه بر لطف و عنایت خداوند متعال، دوستی مانند آیت الله العظمی منتظری نمی‌داشت که از ایشان حمایت کند، با آن حال بیماری و بدون داروهای لازم، در شرایط آن سلول چه بر سرشان می‌آمد؟! لازم به یاد آوری است که اداره اطلاعات قم در سال ۱۳۷۴ نمایشگاهی در گلزار شهدای این شهر برپا کرد به نام «مجاهدتهای خاموش!» که چند اثر از استاد قلمداران را به عنوان نمونه‌ای از افکار و عقاید انحرافی، به نمایش گذاشته بود. نیز در کنار آنها، اسناد و مدارکی علیه آیت الله العظمی منتظری (ره) به چشم می‌خورد!

### \* اخلاق والا و آزادمنشی استاد

ایشان در طول زندگی، شخصی راستگو، عفیف، راست‌کردار، عابد، زاهد، شجاع، سخاوتمند و صریح‌اللهجه بود و همه کسانی که به نحوی با ایشان ارتباط نزدیک داشته‌اند ایشان را انسانی والا، بی‌پیرایه، بی‌تکلف و بی‌اعتناء به خوراک و پوشاک می‌شناختند. گویا استاد در این راستا به هم نامش علی علیه السلام و سایر بزرگان دین اقتداء

می‌کرد و زندگی‌اش از لحاظ سادگی، شباهت زیادی به زندگی سلف صالح و پیشگامان راستین اسلام داشت.

او با وجودی که می‌توانست در پناه نام بلند و پر آوازه و در پرتو قلم و علم و تحقیقات وافرش، قبل و بعد از انقلاب، به مناصب و مدارج دنیوی دست یابد و برای خود و خانواده‌اش زندگی و آینده مرفه‌ی فراهم آورد، اما مشی زاهدانه و طبع منیعش، مانع گرایش او به قدرت زمان و نیل به متاع و حطام دنیا و در پیش گرفتن تقیه و همراهی با خرافات و اباطیل گردید، و هرگز حقیقت را در پای مصلحت و جو حاکم ذبح نکرد، بلکه نام و نان و متاع زود گذر دنیا را فدای حق و حقیقت نمود؛ که البته به تبع آن بزرگوار، افراد خانواده و وابستگان نزدیکش نیز به انحاء گوناگون مورد بی‌مهری و طرد مسئولان حکومتی واقع شده و از داشتن موقعیت اجتماعی شایسته، محروم گردیدند.

### \* آثار و تألیفات استاد

استاد قلمداران علاوه بر مقالات عدیده‌ای که در روزنامه‌ها و مجلات مختلف به چاپ می‌رساند، تعداد قابل توجهی تألیف و ترجمه نیز دارد که همگی کتاب‌های ارزنده و محققانه‌ای است. آثار وی به قرار زیر است:

۱- اولین اثر چاپ و منتشر شده استاد، ترجمه بخشی از کتاب «كُلُّ البصر في سيرة خير البشر» اثر حاج شیخ عباس قمی است که حاوی اخلاق و کردار پیغمبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله می‌باشد. خود استاد از جمله امتیازات آن را ترجمه اشعار عربی کتاب مذکور به فارسی بر می‌شمارد که در نظر ارباب ادب از اهمیتی خاص برخوردار است. این ترجمه در سال‌های ۱۳۲۴ و ۲۵ انتشار یافته است.

۲- ترجمه کتاب «المعارف المحمدية» که یکی از آثار علامه خالصی است. این کتاب در فروردین سال ۱۳۲۸ شمسی ترجمه و در چاپخانه روزنامه «استوار» در قم چاپ و منتشر شده است.

۳- ترجمه سه جلد کتاب «إحياء الشريعة في مذهب الشيعة» علامه خالصی که تقریباً شبیه یک رساله توضیح المسائل بوده و با عنوان «آئین جاویدان» در سال‌های ۱۳۳۰، ۳۶ و ۳۷ به چاپ رسیده است.

۴- «آئین دین یا احکام اسلام» ترجمه کتاب «الإسلام سبیل السعادة والسلام» اثر علامه خالصی؛ این کتاب نیز در سال ۱۳۳۵ شمسی توسط چاپخانه حکمت قم چاپ و منتشر شده است.

۵- تألیف کتاب مشهور «ارمغان آسمان» در شرح علل و عوامل ارتقاء و انحطاط مسلمین، در سال ۱۳۳۹ شمسی، که قبلاً به صورت سلسله مقالاتی در روزنامه «وظیفه» چاپ و منتشر می‌شده است.

۶- «ارمغان الهی» در اثبات وجوب نماز جمعه، این کتاب که ترجمه کتاب «الجمعة» علامه خالصی است، در سال ۱۳۳۹ شمسی انتشار یافت.

۷- «حج یا کنگره عظیم اسلامی» در سال ۱۳۴۰ شمسی.

۸- رساله «مالکیت در ایران از نظر اسلام» که دست‌نویس آن با خط مرحوم استاد باقی مانده و هنوز چاپ نشده است.

۹- ترجمه کتاب «فلسفه قیام مقدس حسینی» اثر علامه خالصی (۱۳۸۲ ق).

۱۰- جلد اول کتاب ارزنده و معروف «حکومت در اسلام» در سال ۱۳۴۴ شمسی/۱۳۸۵ ق منتشر شد و طی ۶۸ مبحث، اهمیت و کیفیت تشکیل حکومت از نظر اسلام را بررسی کرده است. این کتاب تا آن زمان در نوع خود بی‌سابقه و بی‌بدیل بود و می‌توان به جرأت ادعا نمود که تا کنون نیز نظیر آن در ایران تألیف نشده است. (قابل ذکر است که حجت الاسلام رسول جعفریان مقاله‌ای خواندنی و تا حدی منصفانه، تحت عنوان «حیدر علی قلمداران و دیدگاه او در باب حکومت اسلامی» نوشته که در وب سایت شخصی وی نیز موجود است).

از استاد شنیده شده که می‌فرمود: آیت الله منتظری این کتاب را قبل از انقلاب در نجف آباد اصفهان به عنوان تئوری حکومت اسلامی به طلاب درس می‌داده است. انگیزه تألیف این کتاب را استاد چنین بیان داشته است:

«در شب دوشنبه بیست و هفتم محرم الحرام سال ۱۳۸۴ قمری مطابق هیجدهم خرداد ماه ۱۳۴۳، ساعت یک بعد از نیمه شب، هنگامی که بر حسب عادت برای تهجد بر می‌خاستم، در عالم رؤیا مشهودم شد که گویی با چند نفر در صحرای کربلا هستیم و چنان می‌نمود که وجود اقدس حسینی از دنیا رفته و جنازه شریف او در زمین به جای مانده و من باید او را غسل دهم، و ظاهراً کسانی هم با من همکاری خواهند کرد. من در صدد بر آمده و خود را آماده برای غسل دادن آن بدن مطهر نموده و لنگی بر

خود پیچیده مهیا گشتم، و در این حال از این پیش آمد بسی مفتخر بودم که علاوه بر درک فضیلت تغسیل جسد اَطهر حسینی، شکل و شمایل حقیقی و صورت مبارک آن جناب را... بالعیان خواهم دید، و در حالی که می‌خواستم هر چه زودتر خود را به آن بدن نازنین برسانم و مشغول تغسیل شوم، رعایت احترام را لازم دیدم که قبلاً وضو گرفته آنگاه متصدی چنین عمل پر افتخاری شوم. در حینی که مقدمات وضو را می‌چیدم از خواب بیدار شدم، و این خواب مبارک را بر نوشتن این رساله شریف که حقاً شستشوی گردهای اوهام و خرافات از پیکر مقدس اسلام و نمایاندن چهره حقیقی طلعت نورانی دین مبین است، تعبیر نمودم و به شکرانه آن به قیام تهجد اقدام نمودم، و الحمدلله؛ و پس از آنکه یادداشت‌هایی در این موضوع تهیه و آماده برای تألیف این رساله کرده بودم، پس از وقوع این رؤیای مبارک بلا فاصله صبح همان روز یعنی هجدهم خرداد ماه ۱۳۴۳ در قریه دیزیشان قم، هنگامی که تعطیلات تابستان را می‌گذرانیدم، به کار تألیف این رساله پرداختم».

۱۱- «آیا اینان مسلمانند؟» در سال ۱۳۴۴ شمسی در قطع جیبی انتشار یافت. این کتاب کم حجم، ترجمه وصیت نامه علامه خالصی در بیمارستان است که در سال ۱۳۷۷ هجری قمری به منشی خود املاء فرمود و بعداً تحت عنوان «هل هم مسلمون؟» به چاپ رسید. نیز به ضمیمه آن، رساله کوتاهی است به نام «ایران در آتش نادانی» که ترجمه قسمت‌هایی از کتاب «شُرُّ فِتْنَةِ الْجَهْلِ فِي إِيرَانَ» اثر علامه خالصی می‌باشد.

۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵ و ۱۶- مجموعه پنج قسمتی «راه نجات از شر غلات» که ردیه‌ای است بر کتاب «امراء هستی» تألیف آیت الله نبوی، در بین سال‌های ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۴ نوشته شده، و مباحث ذیل را شامل می‌شود: الف) علم غیب، در اثبات اینکه فقط خداوند عالم به غیب است، و بحث‌های مفصل در این باره؛ ب) بحث در ولایت و حقیقت آن (که تا کنون مستقلاً چاپ نشده است)؛ ج) بحث در شفاعت، حاوی مباحثی در ردّ شفاعت مصطلح در میان عامه مردم؛ د) بحث در غلو و غالیان [که به ضمیمه کتاب شفاعت به چاپ رسیده است]؛ ه) بحث در حقیقت زیارت و تعمیر مقابر، که به نام «زیارت و زیارتنامه» یا «زیارت قبور» که یک بار به صورت مستقل و بار دوم به ضمیمه کتاب «خرافات وفور در زیارات قبور» علامه برقی منتشر گردیده است.

آنچه که در اینجا لازم است برای روشن شدن ذهن محققان و علاقه‌مندان تذکر داده شود، این است که اکثراً فکر می‌کنند «بحث در ولایت و حقیقت آن» در ابتدای

چاپ جدید «راه نجات از شر غلات» که در سایت عقیده نیز موجود است، درج گردیده؛ از این رو، آن را به عنوان فصل اول تا چهارم، معرفی کرده‌اند، که خطایی بیش نیست! زیرا استاد قلمداران (رحمته‌الله) در ابتدای بخش اول راه نجات از شر غلات (چاپ اول، قبل از سال ۱۳۵۷) که حاوی مبحث اختصاص علم غیب به خدای متعال می‌باشد، در پایان فهرست مندرجات و پیش از مقدمه می‌نویسد:

«در خاتمه یاد آور است که این کتاب شامل پنج بحث مهم است، ۱- بحث در اینکه علم غیب خاص خدا است. ۲- بحث در ولایت و حقیقت آن. ۳- بحث در شفاعت و حقیقت آن. ۴- بحث در زیارت و تعمیر مقابر. ۵- بحث در شناختن غلو و غالیان و فتنه و فساد آنان که از بزرگ‌ترین آفات شریعت حضرت خیر البریات است؛ که متأسفانه به علت غرض‌ورزی و کارشکنی تابعین غلات و نداشتن بودجه کافی، نتوانستیم جز بحث اول آن را به چاپ رسانیم و اگر توفیق خدا و کمک طالبان حق، یاری کند، امید است که بقیه کتاب نیز به چاپ رسد، ﴿وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ﴾»

۱۷- «زکات»؛ که احتمالاً در سال ۱۳۵۱ شمسی با همکاری مرحوم مهندس مهدی بازرگان در شرکت سهامی انتشار برای اولین بار به چاپ رسید و تا مدتی از انتشار آن جلوگیری به عمل آمد. بار دوم نیز یکی از علاقه‌مندان استاد، یعنی حاج احمد نواندیش (ره) احتیاطاً آن را با نام خویش تحت عنوان «یکی از مسائل واجب بعد از صلاة در اسلام» به چاپ رسانید. استاد قلمداران - برخلاف بیشتر علمای شیعه - زکات را منحصر به آن ۹ چیز ناچیز کمیاب در این روزگار نمی‌دانست و بر اساس آیات قرآن، معتقد بود که زکات، کلیه اموال و دارایی‌های فرد مسلمان را که به حد نصاب زکات رسیده باشد، شامل می‌گردد.

۱۸- «خمس» در کتاب و سنت؛ چنان که از تاریخ‌گذاری استاد در پایان مقدمه بر می‌آید، این اثر در سال ۱۳۹۶ قمری (۱۳۵۳ شمسی) نگارش یافته است، اما به علت حساسیت روحانیت شیعه نسبت به موضوع خمس، کتاب تحویل چاپخانه نگردید. لذا همان موقع تعدادی از همفکران استاد در اصفهان آن را با همان ماشین‌های دستی قدیمی تایپ نموده و با هزینه خودشان پلی کپی، تکثیر و منتشر کردند. پس از چندی، توسط اشخاصی همچون آیت الله ناصر مکارم شیرازی، سید حسن امامی اصفهانی، رضا استادی اصفهانی و...، ردیه‌هایی بر این کتاب نوشته شد که استاد قلمداران پاسخ



کلیه آن ردیه‌ها را نوشته و سه تایی آنها را ضمیمه کتاب خمس مذکور نموده است، که البته نسخه چاپ جدید ویرایش نشده موجود در اینترنت، فاقد آنهاست. ناگفته نماند که استاد، خمس مذکور در سوره انفال را فقط مخصوص غنایم جنگ می‌دانست و معتقد بود که مسلمانان برای حسابرسی مالی سالانه خود، در صورت رسیدن میزان اموالشان به حد نصاب معین، باید زکات بپردازند. مثلاً زکات دارایی‌های نقدی و ارباح مکاسب/ سود تجارت، یک چهلم است!

۱۹- «شاهراه اتحاد» یا «نصوص امامت»؛ این کتاب هم به سبب حساسیت شدید روحانیت شیعه نسبت به موضوع آن، به صورت تایپ دستی تکثیر و مخفیانه منتشر شد. اما نه توسط استاد، بلکه علاقه‌مندان وی در تهران این امر را به عهده داشتند. روی هم رفته، این کتاب چهار بار ویرایش و چاپ شده است. این کتاب حاوی بررسی حوادث پس از رحلت رسول خدا ﷺ همچون واقعه سقیفه بنی ساعده، و موضوع جانشینی پیامبر اسلام و بحث جنجال برانگیز امامت می‌باشد.

۲۰- شخصی روحانی به نام «ذبیح الله محلاتی» چند سال قبل از پیروزی انقلاب، کتابی در رد علامه سید ابوالفضل برقی (رحمته) - امام جماعت سابق مسجد گذر وزیر دفتر تهران - نوشت تحت عنوان «ضرب شمشیر بر منکر خطبه غدیر» و مطالبی سطحی و خلاف حقیقت در آن جزوه درج کرد. استاد قلمداران نیز در جواب آن رساله‌ای به نام «جواب یک دهاتی به آقای محلاتی!» به رشته تحریر کشید که نسخه‌ای از آن در سایت عقیده و وبلاگ حیدر علی قلمداران موجود است.

۲۱- «خمس از نظر حدیث و فتوی»؛ جزوه‌ای است حدود چهل صفحه دست‌نویس که یک بار به همراه رساله پیشین تحت عنوان «دو رساله» به صورت محدود انتشار یافته است، اما به لحاظ آنکه نیاز به بازنگری و ویرایش دارد مجدداً به طور جداگانه منتشر خواهد گردید.

۲۲- جلد دوم کتاب «حکومت در اسلام» با نام «وظایف حکومت در اسلام»؛ در سال ۱۳۵۸ شمسی انتشار یافت که به بررسی وظایف حکومت و حاکم اسلامی می‌پردازد. لازم به ذکر است که استاد شرح ترجمه و تألیفات خود را در پایان همین کتاب بیان داشته است.

این بود شرح کوتاهی از زندگی، عقاید و آثار استاد حیدر علی قلمداران. اما قابل ذکر است که استاد علاوه بر تألیف و تصنیف و ترجمه و نوشتن مقالات دینی، سخنرانی‌ها و جلسات تحقیقی بسیاری نیز در شهرهای تهران (مسجد گذر وزیر دفتر، در زمان امامت آیت الله سید ابوالفضل برقی)، تبریز و اصفهان داشتند. همچنین طی یکی از سفرهای‌شان به کربلا -در زمانی که هنوز تحوّل فکری و عقیدتی در وی صورت نگرفته بود- در روز عاشورا سخنرانی مهمی در صحن امام حسین علیه السلام ایراد فرموده که متن آن در کتاب «زیارت و زیارتنامه» آمده است.

### \* وفات

این دانشمند محقق و چهره علمی کم‌نظیر ایران زمین، پس از سال‌ها تحمل مشقات و رنج‌های زندگی، مجاهدت در راه نشر احکام و حقایق دین مبین اسلام و تحمل هشت سال بیماری طاقت‌فرسا، که توأم با صبری ایوب‌وار بود، در روز جمعه ۱۳۶۸/۲/۱۵ بعد از سحرگاه ۲۹ رمضان المبارک ۱۴۰۹ قمری در سن هفتاد و شش سالگی دار فانی را وداع گفت و با لقای معبود یگانه‌اش به آسایش ابدی نایل گشت و عصر همان روز با حضور عده‌ای از دوستان و همفکرانش و طی مراسمی ساده و عاری از هر گونه بدعت و تشریفات خرافی زائد، در قبرستان باغ بهشت قم، در نزدیکی قبر پسر مرحومش به خاک سپرده شد.

از درگاه قدس ایزدی صمیمانه امید آن داریم که راه طی شده اما نیمه تمام آن راد مرد شجاع عرصه دین، و آن علامه مصلح و احیاگر عقیده و اندیشه توحیدی را با جایگزینی دعوتگری دیگر، به سر انجام مطلوب و مورد رضای خویش برساند؛ و از حضرتش رحمت و غفران واسع برای آن استاد عالی‌قدر مسألت می‌نماییم.

از شمار دو چشم، یک تن کم      و زشمار خرد، هزاران بیش

رحمة الله عليه وعلى جميع المؤمنين الموحدين

د. حنیف



سلسله‌ی راه نجات از شر غُلات

# بحث در اختصاص علم غیب به خدا



## عالم به غیب بودن امامان از نظر قرآن و ائمه

اینک باید دید ادعای این مدعیان که می‌گویند امام، عالم به ما کان وما یکون، عالم امکان است از نظر قرآن و خود امامان تا چه حدّ صحیح و راست یا غلط و کذاب است؟ خدای جهان به پیغمبر آخر الزّمان ﷺ بدین‌گونه امر می‌فرماید: ﴿قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِن أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ ﴿٥٠﴾ [الأنعام: ٥٠]» (ای محمد) بگو: من به شما نمی‌گویم که خزائن خدا در نزد من است و نیز من غیب نمی‌دانم و نمی‌گویم که من فرشته‌ام، من جز آن‌چه به من وحی می‌شود متابعت نمی‌کنم آیا کور و بینا مساوی‌اند چرا نمی‌اندیشید؟».

مرحوم شیخ طوسی بزرگ‌ترین دانشمند و مفسّر شیعی در تفسیر این آیه شریفه آن‌چه می‌نویسد ترجمه‌اش این است: «من می‌گویم خدای تعالی پیغمبر خود محمد ﷺ را امر فرمود که به بندگان او بگوید: من نمی‌گویم که خزائن خدا در نزد من است تا بدان شما را غنی گردانم و علم غیب هم که مخصوص خداست من آن را نمی‌دانم تا شما را به مصالح دنیای‌تان آشنا کنم، من همین اندازه که خدا از امر زنده شدن پس از مرگ و امر بهشت و جهنّم و غیر ذلک مرا یاد داده است می‌دانم، و نیز من مدعی نیستم که من فرشته‌ام زیرا من انسانی هستم که شما حسب و نسب مرا خوب می‌شناسید من بدانچه یک فرشته قدرت دارد قادر نیستم! و نیز من جز آن‌چه را که خدا به من وحی فرموده پیروی نمی‌کنم و نیز برای مردم بیان کن که فرشته از جانب خداوند است، و وحی بیان خاصی است که به افصاح اشاره و دلالت نیست»<sup>(۱)</sup>.

سپس مرحوم شیخ طوسی (ره) می‌نویسد: «خدا پیغمبرش را بدین جهت مأمور گفتن این مطلب کرد تا درباره او همان ادعایی را که مسیحیان درباره عیسی کردند

ادّعا نکنند، و نیز او را از منزلتی که استحقاق ندارد پایین بیاورند، سپس او را امر کرد که به مردم بگوید: آیا بینا و کور هر دو یکسان‌اند؟ یعنی آیا آن کسی که عارف به خدا و عالم به دین اوست با جاهل به خدا و دینش یکسان هستند؟ هرگز؟! پس در حقیقت کور را مثل برای جاهل و بینا را مَثَلی برای عارف به خدا و دینش قرار داد. شیخ ادامه می‌دهد: «همانا مراد از این که من نمی‌گویم که فرشته‌ام یعنی من فرشته نیستم که از امرِ الهی و غیب او، عمل بندگان خدا را بتوانم مشاهده کنم چنان که ملائکة مَقْرَبین که مخصوص ملکوت آسمان‌ها و زمین‌اند، بوده باشم» (پایان فرمایش شیخ طوسی).

این آیه قرآن است که پروردگار سبحان درباره پیغمبرش به او دستور می‌دهد که به مردم این مطلب واجب را بیان کند که پیغمبرش علم غیب نمی‌داند و فرشته هم نیست یعنی قدرت یک فرشته را ندارد!

و این هم مهم‌ترین تفسیری است که بزرگ‌ترین عالم شیعی در بهترین کتاب خود آورده است و ما چیزی بدان اضافه نمی‌کنیم.

حالا خود شما مضمون این آیه شریفه و این تفسیر بزرگترین عالم شیعه را با کفریات این آیت الله العظمای قرن بیستم! که می‌گوید همان علمی را که خدا دارد و می‌فرماید: ﴿وَمَا يَعْرُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِّثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾<sup>(۱)</sup> [یونس: ۶۱] خدایی که دانای غیب است، در آسمان‌ها و در زمین به قدر ذره‌ای و حتی کوچک‌تر از آن و یا بزرگ‌تر، از او پنهان و دور نمی‌ماند همان علم برای ائمه و اولیاء نیز می‌باشد!! مقایسه کنید تا ببینید گفته‌های او شرک هست یا نیست.

خدای متعال به رسول خود امر می‌فرماید: ﴿قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَاسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾ [الأعراف: ۱۸۸] «(ای محمد) به مردم بگو من برای خود مالک هیچ‌گونه نفع و ضرری نیستم مگر آن‌چه را که خدا خواسته است (یعنی من برای خودم هیچ‌گونه نفعی نمی‌توانم جلب کنم و هیچ‌گونه ضرری را از خود دفع ننمایم مگر تا آن حدّ که خدا خواسته است یعنی همان اختیاری را که خدا به هر کس در جلب نفع و

۱- و هم‌وزن ذره‌ای، نه در زمین و نه در آسمان از پروردگار تو پنهان نیست، و نه کوچک‌تر و نه بزرگ‌تر از آن چیزی نیست، مگر اینکه در کتابی روشن [درج شده] است.»

ضرر داده است و در آن مسؤول است. پس من حتّی برای خود، بیش از این مالک نفع و ضرر نیستم تا چه رسد به این که بتوانم برای شما جلب نفع و دفع ضرر نمایم) و اگر من غیب می دانستم هرآینه بسیاری از خوبی ها را به جانب خود جلب می کردم و هیچ بدی به من نمی رسید (یعنی خاصیت قهری داشتن علم غیب این است که دانای آن از بشر، برای خود جلب نفع و دفع ضرر نماید و معقول نیست که کسی از خوبی هایی که از خلق پنهان است علم داشته باشد و از آن استفاده نکند و از ضرری با خبر باشد و از آن احتراز نکند) من کسی نیستم جز ترسانندهٔ معصیت کاران و بشارت دهندهٔ نیکوکاران برای گروهی که ایمان بیاورند» [نه مشرک و غالی].

شیخ طوسی (ره) این آیه را چنین تفسیر کرده است: «من می گویم: خدا پیغمبرش را مأمور کرد که به مکلفین بگوید که من برای خود مالک هیچ نفع و ضرری نیستم مگر آن چه را که خدا خواسته و مرا بدان مالک کرده است، پس مشیت خدای تعالی در این آیه بر تملک نفع و ضرر واقع است نه بر خود نفع و ضرر، برای این که اگر مشیت بر نفع و ضرر واقع می شد، مالک می شد و در آن صورت مالک امراض و اسقام و سایر آن چه را که خدا آن را انجام می دهد، می گردید.

معنی آیه این است که من همان قدر مالکم که خداوند مرا از اموال و اشیاء آن از همان چیزهایی که مردم دیگر هم مالک اند و بدیشان قدرت تصرّف در آن را داده است که آن چه می خواهند تصرّف کنند من نیز همان قدر دارا می باشم و در ضرر نیز همان قدر که خداوند به مردم دیگر اختیار داده که با نفس خود انجام دهند یا به دیگران زیان رسانند من نیز همان قدر اختیار دارم.

و در تفسیر آیه ﴿وَلَوْ كُنْتَ أَعْلَمُ الْغَيْبِ﴾ [الأعراف: ۱۸۸] «و اگر غیب می دانستم»، می فرماید: معنای آیه این است که اگر من علم غیب داشتم هر آینه می دانستم که چه چیز از تجارتها در آینده سود می آورد و چه چیز زیان، لذا هر چه را که سود می آورد، می خریدم و از آن چه زیان دارد، اجتناب می ورزیدم و بدین وسیله اموال و خیرات در نزد من زیاد می شد و آن را در زمان فراوانی و ارزانی برای زمان سختی و قحطی آماده می کردم، و در این صورت به من هیچ بدی و سختی یعنی فقر نمی رسید.

آن گاه شیخ (ره) فرموده: بلخی گفته است یعنی اگر من غیب می دانستم در آن صورت قدیم بودم و قدیم را بدی نرسد زیرا جز خدا احدی غیب نمی داند. و این که خدای تعالی از زبان پیغمبر می فرماید: ﴿إِنَّ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾

[الأعراف: ۱۸۸] یعنی: من برای مؤمنین جُز ترساننده‌ای از عقاب و معاصی و بشارت‌دهنده به بهشت که بر آن تحریض می‌کنم، نیستم بدون این که عالم الغیب باشم<sup>(۱)</sup>. [پایان فرمایش شیخ طوسی (ره)].

پس به تلویح بلکه تصریح این آیه شریفه، آن کس که درباره پیغمبر - تا چه رسد به دیگران - ادعای علم غیب نماید، مؤمن نیست!

تمامی آیات الهی این حقیقت را تصدیق و تأیید و تأکید می‌کند، حالا چه مرضی این آیت الله العظمی (!) و نظائرش را گرفته است که در حالی که خدای جهان در آیات قرآن و سیره گرامی پیغمبر آخر الزمان و تاریخ حیات امامان همه فریاد می‌زنند که نه پیغمبر و نه هیچ کس جُز خدای متعال از غیب اطلاعی ندارد و به تصریح قرآن، هر کس که از علم غیب اطلاع داشته باشد چه پیغمبر و چه پایین‌تر از او قهری‌ترین خاصیت آن علم این است که برای خود جلب نفع و دفع ضرر نماید، پس هیچ کس تاکنون از این علم اطلاع و آگاهی نیافته است، زیرا در جلب نفع و دفع ضرر، پیغمبر و ائمه از مردم دیگر جلوتر نبوده‌اند. مع‌هذا این شوربختان گمراه، می‌گویند امامان همان علمی را دارند که خدا دارد! ﴿عَلِمَ الْغَيْبِ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ﴾ [سبأ: ۳].

خدا تکذیب‌کنندگان آیات خدا و منحرفین از صریح ما أنزل الله و گمراه‌کنندگان مردم از شریعت حقّه خدا را هدایت فرماید.

حضرت معبود در سوره هود از زبان حضرت نوح عليه السلام می‌فرماید: ﴿وَلَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ إِنِّي مَلَكٌ وَلَا أَقُولُ لِلَّذِينَ تَزْدَرِي أَعْيُنُكُمْ لَنْ يُؤْتِيَهُمُ اللَّهُ خَيْرًا اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا فِي أَنْفُسِهِمْ إِنِّي إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ ﴿۳۱﴾﴾ [هود: ۳۱]. چون تفسیر جملات این آیه شریفه قبلاً در تفسیر آیه پنجاه سوره أنعام گذشت، لذا دیگر تکرار نمی‌کنیم و آیه شریفه را فقط به منظور تأیید و تأکید این مطلب آوردیم که دانسته شود شعار تمام انبیای الهی این بوده است که ﴿وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ﴾ غیب نمی‌دانم.

و نیز در همین سوره می‌فرماید: ﴿وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأُمُورُ



كُلُّهُ، فَأَعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿۱۲۳﴾ [هود: ۱۲۳]. «و دانستن غیب آسمان‌ها و زمین فقط مخصوص ذات اقدس الهی است و سرانجام امور به سوی اوست پس تنها او را عبادت کن و بر او توکل نما و بدان که پروردگار تو از آنچه که شما می‌کنید غافل نیست».

هم‌چنین می‌فرماید: ﴿قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ﴾ [النمل: ۶۵]. «(ای محمد) بگو هیچ کس در آسمان‌ها و زمین غیب نمی‌داند جز خدا». یعنی ساکنان آسمان‌ها و زمین هرکه باشند علم غیب نمی‌دانند، حالا باید دید با این صراحت آیات چه چیز باعث است که این آیت الله العظمی! می‌گوید ائمه و اولیاء غیب می‌دانند، آن هم همان غیبی که خدا می‌داند که ﴿لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ﴾<sup>(۱)</sup> [سبأ: ۳].

آیا اینان از ساکنان زمین و آسمان نیستند؟! لازمه مدّعی آیت الله (!) این است که آنان ساکنین زمین و آسمان نبوده بلکه خدای جهان بوده باشند! نعوذ بالله، آخر خدا را شرمی و آزرمی!  
آیات بسیاری در این باب بود که ما از خوف تطویل به قلیلی از آن اکتفاء کردیم که برای اهل انصاف کافی است.

۱ - «[همان] دانای نهان [ها] که هموزن ذره‌ای، نه در آسمانها و نه در زمین، از وی پوشیده نیست».

## پیغمبر جز وحی نمی‌داند!

اینک آیاتی که صریحاً دلالت دارد که پیغمبر خدا چیزی از غیب نمی‌دانست جز آن چه گاه‌گاه به وی وحی می‌شد، و آن چه به او وحی می‌شد آن را قولاً و عملاً به جا می‌آورد و آن چه مأمور به ابلاغ آن بود عموم حاضرین آن را دیده یا می‌شنیدند و چیزی از کس پوشیده و پنهان نبود:

خدای متعال می‌فرماید: ﴿قُلْ مَا كُنْتُ بِدَعَاٍ مِّنَ الرُّسُلِ وَمَا أَدْرِي مَا يُفَعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ ۖ إِنَّا نَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ وَمَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿٩﴾ [الأحقاف: ٩] «(ای محمد) بگو من پیغمبری نو در آمد [متفاوت از سایر پیامبران] نیستم و نمی‌دانم با من و با شما چه عملی انجام خواهد شد؟ من چیزی جز آن چه به من وحی می‌شود پیروی نمی‌کنم و من جز ترساننده‌ای آشکارا نیستم».

و نیز می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنَّمَا يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُهُ وَحِدٌ ۖ فَهَلْ أُنْتُمْ مُسْلِمُونَ ﴿١٠٨﴾ فَإِن تَوَلَّوْا فَقُلْ ءَاذَنْتُكُمْ عَلَىٰ سَوَاءٍ وَإِن أَدْرِي أَقْرَبُ أَمْ بَعِيدُ مَا تُوعَدُونَ ﴿١٠٩﴾ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ مِنَ الْقَوْلِ وَيَعْلَمُ مَا تَكْتُمُونَ ﴿١١٠﴾ وَإِن أَدْرِي لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَّكُمْ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ ﴿١١١﴾ [الأنبياء: ١٠٨-١١١] «(ای محمد) بگو جز این نیست که به وحی می‌شود که خدای شما یگانه است پس آیا شما مسلمان هستید؟ پس اگر روی گردانیدند آن گاه بگو من به تمام شما یکسان اعلام کرده، آگاه‌تان نمودم. هرچند که نمی‌دانم آن چه وعده داده شده‌اید، زود یا دیر انجام خواهد شد؟ تنها خداست که گفتار آشکار شما را و آن چه را که کتمان می‌کنید، می‌داند. و من نمی‌دانم بسا باشد که این آزمایش و یا بهره‌ای باشد تا مدتی».

عالم بزرگوار شیخ طوسی این آیات را چنین تفسیر می‌کند: «اگر از آن چه تو ایشان را از توحید خالص دعوت می‌کنی اعراض کنند به ایشان بگو: من به شما انذار و اعلام کردم که در علم به آن همگان یکسان باشند و چنان نیست که مطلبی را به کسی

اظهار کنم و آن را از دیگری کتمان نمایم. و این خود دلیل بزرگی است بر بطلان قول اصحاب زبُر و بینات و آنانی که می‌گویند قرآن دارای بطونی است که گروه مخصوص در علم به آن اختصاص دارند، و این که فرموده: ﴿عَلَىٰ سَوَاءٍ﴾ یعنی علم تو و علم ایشان در این باره مساوی است؛ و این که می‌فرماید: ﴿وَإِنْ أَدْرَىٰ أَقْرَبُ أُمَّ بَعِيدٌ مَّا تُوعَدُونَ﴾<sup>(۱)</sup> معنایش این است که من نمی‌دانم آن چه را که خدا از عقاب به شما وعده داده است آیا آمدنش نزدیک است یا دور؟ و این که می‌فرماید: ﴿وَإِنْ أَدْرَىٰ لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَّكُمْ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ﴾<sup>(۲)</sup> یعنی من نمی‌دانم شاید تأخیر در عذاب شما موجب شدت در عبادت شما شود آن چه در شما از خیر و شرّ پنهان است آشکار گردد پس پاداش بر حسب عمل خالص داده شود<sup>(۱)</sup>.

در این جا شیخ (ره) بر نکته مهمی از بطلان دعاوی غالیان اشاره فرموده که در قرآن آن چه هست، دانستن آن برای تمام عالمیان یکسان است و آن چنان نیست که فهم آن خاصّ گروهی مخصوص باشد، و از این راه بتوان برای شکار کردن عوام استفاده نمود!!

شما اگر باگفتار غالیان آشنا باشید می‌بینید که اینان مدعی‌اند که قرآن دارای بطونی است تا هفتاد بطن! و علم آن مخصوص به امامان است و هیچ کس از جهانیان را در آن بهره‌ای نیست!!

یعنی در واقع ما هر چه دل‌مان خواست از قول امامان می‌بافیم و در مقابل اشکال و پذیرفتن مؤمنین می‌گوییم این یکی از آن هفتاد بطن است که امام گفته است! و شما نمی‌توانید خودتان بفهمید پس ناچارید قبول کنید.

چنان که همین آیت الله العظمی در صفحه ۳۱۱ کتاب خود آورده است که ابن عباس گفت: فرزند اُبی طالب از ابتدای شب برایم تفسیر باء بِسْمِ اللّٰهِ می‌گفت که ناگاه صدای مؤذّن صبح را شنیدم. امام فرمود: «یا ابن عباس! لو شئت لأوقرت سبعین بعيراً من تفسیر فاتحة الكتاب» ای ابن عباس، اگر می‌خواستم هفتاد شتر را از تفسیر فاتحه الكتاب بار می‌کردم!!

معلوم نیست این مطالب چه بوده که نه خود امیر المؤمنین علیه السلام چیزی از آن به

غیر ابن عبّاس فرموده است و نه ابن عبّاس چیزی به جای مانده است؟ مثل این که ابن عبّاس خوابی دیده و همه را فراموش کرده است!! (یا اصلاً چنین چیزی نبوده است و غالیان آن را بافته‌اند!).

آیت الله العظمی در این باره عربده‌های مستانه می‌کشد و می‌گوید: آیا برای چه کسی میسر است که تنها یک کتاب حجیم و نسبتاً ضخیم در تفسیر فاتحة الكتاب بنویسد یا لا اقلّ دو ساعت بتواند درباره بسم الله سخن صحیح و مناسب بگوید؟؟ (ولابد هر کس چنین کند به عقیده ایشان مُدبّر کون و مکان و متصرّف در عالم امکان است!!). آن‌گاه از قول امام چیزهایی می‌گوید که متأسفانه دلیلی همراه آن نیست.

جناب آیت الله، می‌پندارد که هر ادّعایی از طرف غالیان، حقیقتی ثابت است! تمام این عربده‌ها و رجز خوانی‌ها در صورتی صحیح می‌بود که لا اقلّ نمونه کوچکی از آن همه تفسیرها که ابن عباس گفته است (اگر گفته باشد!؟) در دسترس بود و شما آن را ارائه می‌کردید و گر نه چیزی که فقط ادّعایش مانده و از خود مدّعی خبری نیست، هیچ عاقلی آن را باور نمی‌کند!

این ادّعاها سر تا پا دروغ است که غالیان و دشمنان دین به امیر المؤمنین و ائمه طاهرین علیهم السلام بسته‌اند، چنان که شیخ طوسی هم فرموده قول کسانی که می‌گویند قرآن دارای بواطنی است که گروهی بدان اختصاص دارند، باطل است.

از جمله تفاسیری که دوستان نادان یا دشمنان ائمه و قرآن، به امامان نسبت داده‌اند، تفسیری است که آن را به امام مظلوم حضرت حسن عسکری علیه السلام نسبت داده‌اند که ای کاش هرگز چنین تفسیری در میان شیعیان بلکه مسلمانان نبود!

ما بی‌اعتباری این تفسیر پر از کذب، و جعل بودن آن را در کتاب «ارمغان آسمان» (از صفحه ۱۸۸ تا صفحه ۱۹۰) که دوازده سال قبل چاپ و منتشر شد، آشکار کردیم<sup>(۱)</sup>. و خوشبختانه بعداً کتاب پرارزش و بی‌مانند «الأخبار الدّخيلة» تألیف علامه محقق جناب آقای حاج شیخ «محمد تقی شوشتری» - آدام الله ظلّه الوارف - دو سال قبل چاپ و منتشر گردید و صحت نظر ما را به بهترین صورت واضح و آشکار نمود.

در این تفسیر که مخلوطی از حقّ و باطل است و پاره‌ای از علمای شیعه را نیز به

۱- کتاب مذکور در سال ۱۳۳۹ ه.ش. منتشر گردید. اینجانب نیز مطالب مذکور را در تحریر دوم کتابی که در نقد «مفاتیح الجنان» تألیف کرده‌ام (فصل مربوط به ماه شعبان) آورده‌ام (برقی).

اشتباه انداخته و نسبت آن را به امام مظلوم عسکری علیه السلام صحیح پنداشته‌اند، مطالبی هست که هر کس آدنی شعوری داشته باشد از آن بیزار است!

علامه شوشتری<sup>(۱)</sup> - دام بقاءه - در کتاب «الأخبار الدخیلة» (از صفحه ۱۵۲ تا صفحه ۲۲۸) به انتقاد از این تفسیر و جعل و کذب مندرجات آن پرداخته، سرانجام می‌نویسد: «اگر این اخباری که در این تفسیر است صحیح باشد پس اصل اسلام صحیح نیست! زیرا متضمن جمع بین ضدین و آن محال است!»<sup>(۲)</sup>.

با مطالعه کتاب گران قدر آقای شوشتری معلوم می‌شود که دشمنان دین و دوستان نادان بدتر از دشمن، از همان صدر اول یعنی در زمانی که خود ائمه بزرگوار حیات داشتند چقدر کذب و افتراء بر آن عزیزان بسته‌اند و چگونه آن مظلومان گهربیان را نه با سیف و سنان بلکه با قلم و زبان به قتل فجیع در آورده‌اند! تا حدی که آن بزرگواران را - العیاذ بالله - به صورت دشمنان حقیقت و خودپرستان خدا شناس معرفی کرده‌اند! تا چه رسد به این زمان!!

بدتر از آن‌ها کسانی‌اند که همان دروغ‌ها و افتراها و غلوها را در میان مردم تبلیغ کرده رواج می‌دهند، و صورت نورانی دین را آن چنان مشوه و مکروه جلوه می‌دهند که هیچ عاقلی راغب و مایل نیست که نظری به آن اندازد تا چه رسد که آن را وسیله سعادت آخرت خویش سازد.

چنان‌که متأسفانه می‌بینیم در دنیای علم و دانش یک مشت مدعیان علم و دیانت از تفاله بافته های فلاسفه یونان و ریزه خوار کشکول گدایان و قلندران هند و ایران!

۱- ایشان آیت الله شیخ محمد تقی بن شیخ محمد کاظم شوشتری - یا تستری - علامه‌ای محقق، از علمای علم رجال و از شخصیت‌های معاصر امامیه در ایران می‌باشد. در سال ۱۳۲۰ هجری در نجف متولد شده و سپس در سنین کودکی همراه پدرش به تستر در جنوب ایران منتقل شد و آنجا سکونت گزید، تا اینکه در سال ۱۴۱۵ هجری وفات کرد. از وی آثار ارزشمندی به جا مانده است که مشهورترین آن‌ها کتاب «الأخبار الدخیلة» در یک جلد می‌باشد که بعدها سه جلد دیگر نیز به آن افزود. این اولین کتابی است که به بررسی احادیث، روایات موضوع و ساختگی و تحریف احادیث در مصادر حدیثی امامیه می‌پردازد. از جمله آثار دیگر وی: «قضاء امیر المؤمنین علی بن ابی طالب» و «النجعة فی شرح اللمعة» و کتاب بزرگی در باب رجال با عنوان «قاموس الرجال فی شرح تنقیح المقال» در ۱۱ جلد است. (دکتر سعد رستم)

همان چرندها را با قالب‌های دیگر به مردم عرضه می‌کنند و اگر روزی بنده خدایی<sup>(۱)</sup> برای ردّ این اوهام کتابی به نام «درسی از ولایت» یا بی اعتباری و جعل دعای ندبه و امثال آن منتشر نماید، در آن روز است که قیامت این دلسوختگان دین، قائم می‌شود و با تمام نیرو و قدرت به تکاپو درافتاده و معابد و منابر را پر از فحش و دشنام، و عوام الناس را به غوغا و ازدحام علیه آن برمی‌انگیزند!!!

باری، سخن در این بود که به تصریح آیات قرآن، نه پیغمبر و نه هیچ کس از علم غیب خبر ندارد مگر آن چه را که به وسیله وحی بر پیغمبر ابلاغ شود. قرآن کریم در این موضوع می‌فرماید: ﴿وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُتَفِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَىٰ آلِيفَاتٍ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنَعَذِّبُهُمْ مَّرَّتَيْنِ ثُمَّ يَرُدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ ﴿۱۰۱﴾ [التوبة: ۱۰۱] «کسانی از اعراب بادیه نشین که در پیرامون شمایند منافق‌اند و نیز کسانی از اهل مدینه بر طبق نفاق‌اند (ای محمّد) تو آن‌ها را نمی‌دانی (نمی‌شناسی) ولی ما ایشان را می‌دانیم و می‌شناسیم».

شیخ طوسی (ره) در تفسیر این آیه نوشته است: ﴿لَا تَعْلَمُهُمْ﴾ ای لا تعرفهم یا محمد ﴿نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ﴾ ای نحن نعرفهم. نمی‌دانی ایشان را یعنی ای محمّد تو آن‌ها را نمی‌شناسی، ما می‌دانیم ایشان را یعنی ما آنان را می‌شناسیم<sup>(۲)</sup>. پس به تصریح قرآن، پیغمبر خدا حتی منافقان پیرامون خود را نمی‌شناخته و نمی‌دانسته است تا چه رسد به علم غیب ﴿لَا يَعْرُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ﴾ و احاطه به عالم امکان!!

خداوند سبحان به پیغمبر آخر الزّمان می‌فرماید: ﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾ [الإسراء: ۳۶]. «(ای پیغمبر) چیزی را که بدان علم نداری پیروی مکن». شیخ طوسی فرموده است: «ثم نهی نبیه ﷺ أن يقفو ما ليس له به علم» آن‌گاه خداوند پیامبرش را از پیروی چیزی که بدان علم ندارد، نهی فرموده است<sup>(۳)</sup>.

۱- منظور ایشان آیه الله برقی است، زیرا ایشان کتب «درسی از ولایت»، دعای ندبه و غیره را تألیف کرده‌اند. (مصحح)

۲- تفسیر «التبیان»، ج ۱، ص ۸۵۴.

۳- التبیان، ج ۲، ص ۲۰۴.

پروردگار از زبان پیغمبر بزرگوار می‌فرماید: ﴿مَا كَانَ لِي مِنْ عِلْمٍ بِالْمَلَأِ الْأَعْلَىٰ إِذْ يُخْتَصِمُونَ﴾ [ص: ۶۹] «ما به ملاً اعلی (جایگاه فرشتگان) علمی نیست آن‌گاه که مخاصمه می‌کردند». شیخ طوسی می‌فرماید: «آن‌گاه خدا پیغمبر خود را امر فرمود که بگوید من هیچ‌گونه علمی به ملاً اعلی ندارم آن‌گاه که مخاصمه می‌کردند. مقصود از ملاً اعلی فرشتگان‌اند که دربارهٔ آدم هنگامی که به ایشان گفته شد که من در روی زمین خلیفه قرار می‌دهم، محاجّه و مخاصمه می‌کردند»<sup>(۱)</sup>.

می‌بینید که در تمام این آیات شریفه خداوند عالم به پیغمبر اکرم ﷺ می‌فرماید که به مردم اعلام کند که نه تنها پیغمبر علم غیب نمی‌داند بلکه حتی منافقان اعراب و اهل مدینه را هم نمی‌شناسد و علم به احوال آن‌ها ندارد، و نمی‌داند خدا با او و دیگران چه خواهد کرد؟ و نمی‌داند که آن‌چه از طرف خدا به مردم وعده می‌دهد به زودی انجام می‌گیرد یا دیر؟ هم‌چنین نمی‌داند این تأخیر موجب آزمایش است یا غیر آن؟

حال با این همه تأکید که خدای متعال در این آیات می‌فرماید که پیغمبر علم غیب نمی‌داند، باید دید او راست می‌گوید یا این آیات عظمای الهی که می‌گویند خیر، ائمه و اولیاء همان علم را دارند که ﴿لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ﴾؟!؟

آیا - العیاذ بالله - خدا دروغ می‌گوید که پیغمبر چیزی جز وحی نمی‌داند و خود پیغمبر هم آن را به مردم ابلاغ فرموده است؛ یا اینان؟!؟

اینان در مقابل این همه آیات محکّمات که علم غیب را از غیر خدا نفی می‌کند و به پیغمبر خود مکرراً مأموریت می‌دهد که به مردم اعلام کند که او را از علم غیب بهره‌ای نیست غیر از مفاد وحی، و امتیاز دیگری از این حیث با سایر بشر ندارد، به گوشه‌ای از یک آیه شریفه قرآن چسپیده‌اند و درست مصداق ﴿عَلِمَ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا﴾ [ص: ۶۹] «إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا» [ص: ۶۹] «لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَهُمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَحْصَىٰ كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا» [الجن: ۲۶، ۲۸]. «خدا دانای غیب است و از غیب خود هیچ کس را آگاه نمی‌کند مگر کسی را از جنس رسولان که او را بیسندد آن‌گاه او را از جلو و عقب مراقبت

می‌کند تا معلوم باشد که آن رسولان، رسالات پروردگار خود را ابلاغ نموده‌اند و خدا بدانچه نزد ایشان است احاطه داشته و شماره هر چیزی را احصا کرده است.»

می‌بینید که در این آیات فقط اعلام این معنی است که خداوند گاهی از غیب خود به رسولی از جنس فرشته یا بشر که مورد پسند اوست آشکار می‌کند و آن‌گاه از وی مراقبت می‌نماید تا زمانی که ایشان آن غیب را که وحی الهی است به مردم ابلاغ نمایند. در این آیه چند نکته باید مورد توجه قرار گیرد:

- ۱- دانای غیب فقط خداست و آن را بر هیچ کس اظهار نخواهد کرد.
  - ۲- گاهی از غیب بر رسولی که او را پسندیده باشد، ابراز می‌دارد.
  - ۳- پس از ابراز غیب بر رسول، از او مراقبت و نگاهبانی می‌کند تا آن را به مردم ابلاغ کند.
  - ۴- این نگاهبانی و مراقبت که در اصطلاح به آن عصمت می‌گویند تا زمانی است که آن رسولان رسالت خویش را ابلاغ نمایند.
  - ۵- خدا بر آن‌چه در نزد رسولان است از غیب و غیر آن، احاطه دارد و اندازه و شماره هر چیزی در نزد خدا معلوم است و از کم و زیاد ابلاغ رسالت، آگاه بوده و از آن مؤاخذه می‌کند، پس رسول نمی‌تواند در ابلاغ رسالت کم یا زیاد کند زیرا شماره و حساب آن و هر چیز در نزد خدا معین و معلوم است. اینک باید دید آن غیبی که خدا، رسول پسندیده‌اش را بدان آگاه می‌کند چه چیز است؟! برای فهمیدن این مطلب باز هم به خود قرآن کریم مراجعه می‌کنیم و غیبی که پاره‌ای از رسولان از آن آگاه شده و به مردم ابلاغ کرده‌اند در آن جستجو می‌کنیم:
- خدای سبحان پس از داستان نذر زن عمران و تولد مریم و آوردن او به بیت المقدس و کفالت زکریا می‌فرماید: ﴿ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَهُمْ يَمْكُرُونَ﴾ [آل عمران: ۴۴] آن از اخبار غیب است که به سوی تو وحی می‌کنیم کسی که اندک اطلاعی از تاریخ داشته و آنجا جیل موجوده مسیحیان را مطالعه کند که داستان مریم در این کتب مُحَرَّف آسمانی قبل از قرآن به چه صورتی بوده است! اقرار خواهد کرد که این داستان از انباء غیب است، زیرا قبل از نزول قرآن در میان بشر کسی داستان مریم را بدین کیفیت نمی‌دانست. داستان حمل مریم و تولد عیسی عَلَيْهِ السَّلَام و سرپرستی یوسف نجار شوهر مریم از عیسی و سایر مطالبی که در آنجا جیل اربعه هست با آن‌چه در قرآن است تفاوتی از زمین تا آسمان دارد که تا



هنگام نزول قرآن کسی را از آن آگاهی نبوده است.

پروردگار ودود در سوره هود پس از داستان نوح و دعوت او از قوم خویش به توحید و دستور یافتن او از جانب خدا به ساختن سفینه و سوار شدن او و مؤمنین زمانش به کشتی و مخالفت پسر نوح و غرق شدن او می‌فرماید: ﴿تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا...﴾ [هود: ۴۹] «این از جمله خبرهای غیبی است که به سوی تو وحی می‌کنیم که تو و قوم تو (مردم حجاز) پیش از این نمی‌دانستید».

قرآن کریم پس از شرح داستان یوسف می‌فرماید: ﴿ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ﴾ [یوسف: ۱۰۱] «این از اخبار غیب است که به سوی تو وحی می‌کنیم»، که معلوم می‌دارد داستان یوسف بدین شرح و کیفیت از اخبار غیبیه است که خدا به رسولش وحی فرموده است و رسول نیز تمام و کمال آن را به مردم ابلاغ کرده است و در ابتدای سوره یوسف نیز بدین معنی تصریح فرموده که قبل از نزول این سوره پیغمبر از آن اطلاعی نداشته است چنان که می‌فرماید: ﴿وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمَنِ الْغَفْلِينَ ﴿۳﴾﴾ [یوسف: ۳] «و همانا پیش از این تو از بی خبران بودی».

پس با این بیان معلوم و مسلم است که غیبی را که خدا، پاره‌ای از رسولان پسندیده‌اش را بدان اختصاص می‌دهد همان وحی و اخبار غیبی است که ما آن را مجموع قرآن می‌دانیم و می‌خوانیم و آن هم مطالب محرمانه‌ای نیست! بلکه رسول مأمور است که آن غیب را به مردم ابلاغ نماید و خدا نیز با ابلاغ این غیب به مردم، آن رسول را از اطراف و جوانب مراقبت و محافظت می‌کند که دچار نسیان یا اشتباه نشود! آیا با این کیفیت دیگر مجال اینگونه دغل بازی‌هاست که با این که معنی و مقصود آن اینگونه آشکار و روشن است، آن گونه لا طائلات و تُرّهات به هم ببافند و با تصوّرات باطل و خیالات خام در وادی اوهام افتند؟!.

اینها آیات کتاب آسمانی مسلمانان است که در قسمت اوّل دیدیم علم غیب را از آفریدگان عموماً نفی می‌کند و در این قسمت، پاره‌ای از آن را با کیفیتی خاصّ به پیغمبران اختصاص می‌دهد، حال این غالیان شوربخت در برابر قرآن چه می‌گویند؟ در فصل آینده می‌پردازیم به نقل احادیثی از ائمه اسلام که قرآن مجید مصدّق آنهاست.

## أئمة اطهار عليهم السلام از قائلین به چنین عقیده‌ای بری و بیزار بودند

اینک پس از ده آیه از آیات شریفه قرآن که حاکم و حاکمی به عدم علم غیب پیغمبران و امامان است، در این کتاب ده حدیث از کتب معتبره شیعه که قرآن کریم نیز مصدق آن است می‌آوریم و چنان‌که عادت ماست در هر مطلبی به ده دلیل و حجّت قوی اکتفا می‌نماییم، که «تلك عشرة كاملة» و گمان داریم که برای جویندگان حقیقت و اهل انصاف کافی باشد.

۱- در رجال کشی، چاپ کربلاء (ص ۲۵۲) و أمالی شیخ مفید (ص ۱۴) «.....عَنِ ابْنِ الْمَغِيرَةِ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي الْحَسَنِ (أَيِ الْإِمَامِ مُوسَى الْكَاظِمِ) أَنَا وَيَحْيَى بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ، فَقَالَ يَحْيَى: جُعِلْتُ فِدَاكَ! إِنَّهُمْ يَزْعُمُونَ أَنَّكَ تَعْلَمُ الْغَيْبَ؟! فَقَالَ: «سُبْحَانَ اللَّهِ ضَعَّ يَدَكَ عَلَى رَأْسِي فَوَاللَّهِ مَا بَقِيَتْ فِي جَسَدِي شَعْرَةٌ وَلَا فِي رَأْسِي إِلَّا قَامَتْ. قَالَ ثُمَّ قَالَ: لَا وَاللَّهِ مَا هِيَ إِلَّا رَوَايَةٌ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ» «من و يحيى بن عبد الله بن الحسن در نزد حضرت موسی بن جعفر عليه السلام بودیم، يحيى به آن حضرت عرض کرد: فدایت شوم، مردم چنین می‌پندارند که تو علم غیب می‌دانی، حضرت فرمود: منزّه است خدا، دست خود را بر سر من بگذار، به خدا سوگند، که در بدن و سر من مویی نماند مگر این که سیخ شد! آن‌گاه فرمود: نه به خدا اینها که ما می‌گوییم غیب نیست بلکه روایتی است از رسول خدا ﷺ».

یعنی آن‌چه به رسول خدا وحی شده است، از اخبار غیبیه، ما آنرا به طریق روایت نقل می‌کنیم.

۲- پس از آن که حضرت امیر المؤمنین عليه السلام پاره‌ای از اخبار تُرک و اخبار آینده را خبر داد یکی از اصحاب او عرض کرد: یا امیر المؤمنین علم غیب به تو عطا شده است؟ حضرت به آن مرد که از طائفة کلب بود فرمود «يَا أَخَا كَلْبٍ! لَيْسَ هُوَ بِعِلْمٍ غَيْبٍ وَإِنَّمَا هُوَ تَعَلُّمٌ مِنْ ذِي عِلْمٍ» «ای برادر کلبی اینها که می‌گفتم علم غیب نیست، اینها مطالبی

است که می‌توان از دانشمندی یاد گرفت». یعنی من از دانشمندی (که رسول خداست) یاد گرفته‌ام.

آن‌گاه فرمود: «وَأَيُّهَا عِلْمُ الْغَيْبِ عِلْمُ السَّاعَةِ وَمَا عَدَدَهُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ يَقُولُهُ ﴿إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنزِلُ أَلْعَيْتَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ...﴾ الْآيَةَ. فَيَعْلَمُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ مَا فِي الْأَرْحَامِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى وَبَيْحٍ أَوْ بَجِيلٍ وَسَخِيٍّ أَوْ بَخِيلٍ وَشَقِيٍّ أَوْ سَعِيدٍ وَمَنْ يَكُونُ فِي النَّارِ حَطْبًا أَوْ فِي الْجَنَّةِ لِلنَّبِيِّينَ مُرَافِقًا، فَهَذَا عِلْمُ الْغَيْبِ الَّذِي لَا يَعْلَمُهُ أَحَدٌ إِلَّا اللَّهُ، وَمَا سِوَى ذَلِكَ فَعِلْمٌ عَلَّمَهُ اللَّهُ نَبِيَّهُ ﷺ فَعَلَّمَنِيهِ وَدَعَا لِي بِأَنْ يَعْيَهُ صَدْرِي وَتَضَمَّمَ عَلَيْهِ جَوَانِحِي...» (نهج البلاغه، الخطبة ۱۲۸) «همانا علم غیب علم ساعت است و آن‌چه را که پروردگار در فرموده خود در قرآن مجید برشمرده است که نزد خدا علم هنگام قیامت است باران را فرو می‌فرستد [و وقت آن را می‌داند] و آن‌چه در رحم [مادران] است، می‌داند، و هیچ‌کس نمی‌داند که فردا چه می‌کند، و نمی‌داند در کدام سرزمین خواهد مرد. همانا خداوند بسیار دانا و آگاه است. پس خدای سبحان است که می‌داند آن‌چه در رحم‌ها است از پسر و دختر و زشت یا زیبا و سخی یا بخیل و نگون بخت یا خوشبخت و این‌که چه کسی هیزم جهنم خواهد بود یا در بهشت‌ها با پیغمبران همنشین خواهد شد. اینها علم غیبی است که جز خدا احد کسی آن را نمی‌داند اما آن‌چه غیر از اینها است علمی است که خدا به پیغمبرش آموخته است، و آن حضرت هم به من آموخت و درباره من دعا کرد که آن علوم را سینه من حفظ کند و پهلوهایی من آن‌ها را در خود بگنجانند». (نهج البلاغه، خطبه ۱۲۸).

بدیهی است علمی که در سینه حفظ شود و در پهلو بگنجد علم غیب نیست که در همه ساعات، از حوادث جهان و رویدادهای عالم امکان کسی مطلع شود، بلکه علمی است که هرکس می‌تواند به دیگری القاء کند.

۳- ایضاً در رجال کشی که از کتب مشهور شیعه به تلخیص شیخ طوسی است (ص ۲۴۸) چنین آمده: «عَنْ عَبَسَةَ بْنِ مُضْعَبٍ قَالَ قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ: أَيُّ شَيْءٍ سَمِعْتَ مِنْ أَبِي الْحَطَّابِ؟ قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ إِنَّكَ وَضَعْتَ يَدَكَ عَلَى صَدْرِهِ وَقُلْتَ لَهُ عَهْ وَلَا تَنْسَ! وَإِنَّكَ تَعْلَمُ الْغَيْبَ وَإِنَّكَ قُلْتَ لَهُ عَيْبُهُ عِلْمَنَا وَمَوْضِعُ سِرِّنَا أَمِينٌ عَلَى أَحْيَانِنَا وَأَمْوَاتِنَا! قَالَ: لَا وَاللَّهِ مَا مَسَّ

شَيْءٌ مِنْ جَسَدِي جَسَدُهُ إِلَّا يَدُهُ. وَأَمَّا قَوْلُهُ: إِنِّي قُلْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ! فَوَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ مَا أَعْلَمُ. فَلَا أَجْرَنِي اللَّهُ فِي أَمْوَاتِي وَلَا بَارِكَ لِي فِي أَحْيَائِي إِنْ كُنْتُ قُلْتُ لَهُ. قَالَ: وَقُدَّامَهُ جَوْرِيَّةٌ سَوْدَاءٌ تَدْرُجُ، قَالَ: لَقَدْ كَانَ مِنِّي إِلَى أُمَّ هَذِهِ أَوْ إِلَى هَذِهِ كَحَخْطَةِ الْقَلَمِ فَاتَّيَنِي هَذِهِ فَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ مَا كَانَتْ تَأْتِينِي. وَلَقَدْ قَاسَمْتُ مَعَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ حَائِطًا بَيْنِي وَبَيْنَهُ فَأَصَابَهُ السَّهْلُ وَالشَّرْبُ وَأَصَابَنِي الْجَبَلُ. وَأَمَّا قَوْلُهُ: إِنِّي قُلْتُ هُوَ عَيْبَةٌ عَلِيمًا وَمَوْضِعٌ سِرًّا أَمِينٌ عَلَى أَحْيَائِنَا وَأَمْوَاتِنَا، فَلَا أَجْرَنِي اللَّهُ فِي أَمْوَاتِي وَلَا بَارِكَ لِي فِي أَحْيَائِي إِنْ كُنْتُ قُلْتُ لَهُ شَيْئًا مِنْ هَذَا قَطُّ!»

«عَنْبَسَهُ بِنِ مُضْعَبٍ گفتم: حضرت صادق علیه السلام به من فرمود: از ابو الخطاب چه شنیدی؟ عرض کردم: از او شنیدم که می‌گفت: تو دست بر سینه او نهاده و گفته‌ای حفظ کن و فراموش مکن؛ و این که تو غیب می‌دانی و این که تو به او فرموده‌ای تو خزانه علم ما و محرم اسرار ما هستی، بر زندگان و مردگان ما آمینی! حضرت فرمود: بدن من بدن او را مَسَّ نکرده است مگر دستش را، به خدای یکتا که جُز او خدایی نیست سوگند که من علم غیب نمی‌دانم، خدا مرا درباره رفتگانم أجر و پاداش ندهد و زندگیم را مبارک نکند اگر من چنین چیزی گفته باشم! حضرت در حالی که اینگونه اظهار برائت می‌کرد دخترکی سیاه چهره در جلوی او راه برفت، فرمود مرا با مادر این دخترک یا خود این دختر فاصله‌ای به قدر گردش قلم (اندک فاصله‌ای) بود، بنابراین این دختر به این کیفیت برای من آمد، پس اگر من علم غیب داشتم لا اقل این دختر به این کیفیت نمی‌آمد، ابا عبد الله بن الحسن باغی بین من و او به شرکت بود که تقسیم کردیم. قسمت آباد و هموار به او اصابت کرد و قسمت سنگستان به من. پس اگر من علم غیب داشتم هر آینه آن قسمت آباد و هموار به من می‌رسید و آن قسمت سنگستان به او اصابت می‌کرد! و اما این که او گفته است که من به او گفته‌ام که او خزانه علم ما و محرم اسرار ما است و بر زندگان و مردگان ما آمین است، پس خدا مرا درباره امواتم أجر و پاداش ندهد و زندگانیم را مبارک نگرداند اگر من چنین چیزی هرگز به او گفته باشم».

۴- چنان که مرحوم شیخ عباس قمی نوشته است: مسعودی از یحیی بن هرثمه روایت کرده که.... آن حضرت (امام هادی) را از مدینه حرکت دادم و خودم قائم به خدمات او بودم و با آن حضرت خوش رفتاری می‌نمودم پس در آن ایام که در راه بودیم روزی دیدم آن حضرت را که سوار شده لکن جامعه بارانی پوشیده و دُم اسب خود را گره زده، من تعجب کردم از این کار او زیرا که آن روز آسمان صاف و بی‌ابر بود و

آفتاب طلوع کرده بود پس نگذشت مگر زمان کمی که ابری در آسمان ظاهر شد و باران بارید مانند دهان مَشک و رسید به ما از باران امر عظیمی پس آن حضرت رو کرد به من و فرمود می‌دانم که منکر شدی و تعجب کردی آن چه را که دیدی از من و گمان کردی که من می‌دانستم از امر باران آن چه را که تو نمی‌دانستی. چنین نیست که تو گمان کرده‌ای لکن من زیست کرده‌ام در بادیه و می‌شناسم بادی را که در عقب، باران دارد و چون صبح کردم بادی که وزید من بوی باران از آن شنیدم لا جرم تهیه آن را دیدم..... الخ (منتهی الآمال، کتاب فروشی اسلامیة، ج ۲، ص ۳۷۸)<sup>(۱)</sup>.

۵- در کتاب «أصول الکافی» (باب الإشارة والنص علی الحسن بن علی علیه السلام) و در «نهج البلاغة» و در «اثبات الوصیة مسعودی» (ص ۱۵۳) با اندک اختلاف آمده است: «أنه لما ضرب ابن ملجم - لعنه الله - أمير المؤمنين علیه السلام ومُحِلَّ إلى منزله «فحمد الله وأثنى عليه ثم قال: كُلُّ امْرِئٍ مُلَاقٍ مَا يَفِرُّ مِنْهُ فِي فِرَارِهِ. الْأَجَلُ مَسَاقُ النَّفْسِ وَالْهَرَبُ مِنْهُ مُوَافَاتُهُ. كَمْ أَطْرَدْتُ الْأَيَّامَ أَبْحَثُهَا عَنْ مَكُونٍ هَذَا الْأَمْرِ فَأَبَى اللَّهُ إِلَّا إِخْفَاءَهُ هَيْهَاتَ عِلْمٍ مَكْنُونٍ مَحْزُونٍ!»

«هنگامی که ابن ملجم - لعنه الله - أمير المؤمنين علیه السلام را ضربت زد و آن حضرت را به منزلش حمل کردند دستور داد وساده‌ای برای او بیفکنند، آن گاه خدا را حمد و ثنا گفت، سپس فرمود: هر کسی از آن چه فرار می‌کند (یعنی از مرگ) سر انجام آن را ملاقات خواهد کرد، و نفس خود به سوی اجل کشیده می‌شود، و گریختن از اجل، خود رسیدن به اجل است، چه قدر روزها را پشت سر گذاشتم که از مکنون این امر (پوشیدگی اجل) کاوش و تحقیق کردم لیکن خدای - جَلَّ ذِكْرُهُ - از آن ابا داشت جُز

۱- مخفی نماند که مؤلف محترم رحمته الله در چاپ اول این کتاب حدیث سوّم باب ۱۰۳ «أصول کافی» را که مجلسی آن را مجهول دانسته است؛ آورده بود و درباره آن نوشته بود: به علت تشویش و اضطرابی که در جملات این حدیث هست شارحین «کافی» حتی مجلسی نتوانسته است مطلبی به دست بیاورد و علت آن، این است که غالیا راضی به صدور اینگونه احادیث نیستند لذا سعی می‌کنند که صورت آن را منسوخ کنند. اما به هر صورت سیاق حدیث مقصود را می‌رساند و حجت تمام است و... نگارنده درباره این حدیث و احادیث متعارض الأجزاء در تحریر دوّم کتاب «عرض أخبار أصول بر قرآن و عقول» (ص ۵۰۴ و ۵۲۷ تا ۵۳۰) تا حدودی سخن گفته‌ام و در این جا تکرار نمی‌کنم اما قبلاً با مؤلف گرامی مکاتبه کرده و تغییر حدیث مذکور با حدیثی دیگر را به ایشان پیشنهاد کرده بودم. آن بزرگوار رحمته الله پذیرفت و اجازه داد حدیث فوق جایگزین حدیث قبلی شود (برقی).

إخفای آن را (یعنی خدا همواره آن را پوشیده می‌داشت) هیهات که آن علمی است پوشیده و پنهان».

این جملات در آخرین ساعات عمر شریف آن حضرت خود بهترین دلیل قاطع است که جنابش به وضع کشته شدنش آگاه نبوده است، با این که فوق العاده بدان علاقمند بوده است. در عین حال سنگ محکمی است بر دهان غالیان ژاژخای که می‌گویند آن حضرت از علم غیب آگاه بوده و حتی در مسجد قاتل خود را برای انجام قتل بیدار نمود. لعنة الله على الغالين المشركين.

۶- محمد بن ادریس العجلی الحلّی در کتاب شریف خود السرائر (ص ۴۸۶) در مستطرفات آن از کتاب محمد بن علی بن محبوب آورده است که او از عباس از حماد بن عیسی از ربیع بن عبد الله از فضل روایت کرده است که: قال: «ذَكَرْتُ لِأبي عبد الله عليه السلام السهوَ فقال: وَينفَلْتُ من ذلك أَحَدٌ؟! رِبا أَفَعَدْتُ الخادِمَ خَلْفِي يَحْفَظ عَلَيَّ صَلَاتِي» «در خدمت حضرت صادق عليه السلام سهو را یاد آورد شدم حضرت فرمود: مگر ممکن است کسی از سهو بر کنار ماند، بسا می‌شود که من خدمت‌گزار خود را در پشتِ سرم و امی دارم تا حساب نماز مرا نگه دارد» (عدد رکعات آن را محافظت نماید).

بدیهی است امامی که گاهی افعال نماز خود را به کمک دیگری حفظ می‌کند نمی‌تواند عالم به غیبی باشد که ﴿لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ﴾ [سبأ: ۳]. و هر کس چنین عقیده‌ای داشته باشد یا دیوانه است که باید او را در دار المجانین به زنجیر کشید و اگر نه مشرکی است که باید سزای مشرکان را در کنار او نهاد.

۷- در رجال کشی (ص ۲۵۲)..... «قُلْتُ لِأبي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: إِنِّهْمُ يَقُولُونَ! قَالَ: وَمَا يَقُولُونَ؟ قُلْتُ: يَقُولُونَ يَعْلَمُ قَطْرَ الْمَطَرِ وَعَدَدَ النُّجُومِ وَوَرَقَ الشَّجَرِ وَوَزْنَ مَا فِي الْبَحْرِ وَعَدَدَ التُّرَابِ؟ فَرَفَعَ يَدَهُ إِلَى السَّمَاءِ! فَقَالَ: سُبْحَانَ اللَّهِ! سُبْحَانَ اللَّهِ! لَا وَاللَّهِ مَا يَعْلَمُ هَذَا إِلَّا اللَّهُ» «ابوبصیر گفت: به حضرت صادق عليه السلام عرض کردم که مردم چیزهایی می‌گویند، فرمود: چه می‌گویند؟ گفتم می‌گویند که تو شماره قطره‌های باران و عدد ستارگان و برگ درختان و وزن آن چه در دریاست و شماره خاک‌ها را می‌دانی؟ حضرت دست خود را به طرف آسمان بلند کرده فرمود: منزّه است خدا، منزّه است خدا، نه، به خدا سوگند این خبرها را هیچ کس نمی‌داند جز خدا».

با این که دانستن این چیزها هم کسی را: ﴿عَلِمَ الْغَيْبِ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ﴾ [سبأ: ۳].... و مدبر کون و مکان نمی‌کند، مع هذا امام علیه السلام آن‌ها را از خود نفی و منحصر به خدا می‌کند.

۸- در تهذیب الأحکام شیخ طوسی چاپ نجف (ج ۳، ص ۴۰) حدیث ۱۴۰ و در جلد ۱۸ بحار، چاپ کمپانی (ص ۶۲۵)..... «عَلِيُّ بْنُ الْحَكَمِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْعَزْزَمِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: صَلَّى عَلِيُّ علیه السلام بِالنَّاسِ عَلَى غَيْرِ طَهْرٍ وَكَانَتِ الظُّهْرَ فَخَرَجَ مُنَادِيَهُ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام صَلَّى عَلَيَّ غَيْرِ طَهْرٍ فَأَعِيدُوا وَلِيُبَلِّغِ الشَّاهِدُ الْغَائِبِ». «حضرت صادق علیه السلام فرمود: امیر المؤمنین علی علیه السلام نماز جماعت را با مردم ندانسته بدون وضو یا غسل خواند و آن نماز ظهر بود، پس داخل منزل شد، آن‌گاه منادی آن حضرت بیرون آمد و اعلام کرد که: امیر المؤمنین نماز را بدون طهارت (غسل یا وضو) خوانده است پس نماز را اعاده کنید و باید حاضر به غائب ابلاغ کند».

آیا چه احمقی باور می‌کند که علی علیه السلام که نماز در نظر او عزیزترین کارها و عبادت است و با این حال ندانسته بدون طهارت نماز بخواند، چنین کسی عالم به غیب و اسرار آسمان و زمین است که: ﴿لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ﴾ خدا لعنت کند غالیان و بافندگان آن موهومات و گمراه کنندگان را.

۹- در بسیاری از احادیث وارد شده که راسخون در علم ائمه اطهار می‌باشند چنان که در اصول کافی، بابی باز کرده است: «بَابُ أَنَّ الرَّاسِخِينَ فِي الْعِلْمِ هُمُ الْأَيُّمَةُ علیهم السلام» و در تفسیر قمی و البرهان نیز احادیثی در این مطلب آمده است.

هرچند این صفت (راسخ در علم) شامل هر شخص دانشمندی است که در علم راسخ باشد چنان که خدای متعال این صفت را درباره علمای یهود و نصاری قائل شده است آن‌جا که می‌فرماید: ﴿لَكِنَّ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ﴾ [النساء: ۱۶۲] اما چون در احادیث شیعه مخصوصاً در اصول کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرموده: «الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْأَيُّمَةُ مِنْ بَعْدِهِ علیهم السلام» راسخان در علم حضرت علی و امامان پس از اویند.

ما نیز از فرمایش خود امیر المؤمنین علیه السلام استفاده کرده، صفت ایشان را در نداشتن علم غیب می‌آوریم که در صفت راسخین فی العلم می‌فرماید: «وَأَعْلَمُ أَنَّ

الرَّاسِخِينَ فِي الْعِلْمِ هُمُ الَّذِينَ أَغْنَاهُمْ عَنِ افْتِحَامِ السُّدِّ الْمَضْرُوبَةِ دُونَ الْغُيُوبِ الْإِقْرَارِ بِجُمْلَةٍ مَا جَهَلُوا تَفْسِيرَهُ مِنَ الْغَيْبِ الْمَحْجُوبِ فَمَدَحَ اللَّهُ تَعَالَى اعْتِرَافَهُمْ بِالْعَجْزِ عَنِ تَنَاوُلِ مَا لَمْ يُحِيطُوا بِهِ عِلْمًا وَسَمَّى تَرْكَهُمُ التَّعَمُّقَ فِيمَا لَمْ يُكَلِّفُهُمُ الْبَحْثَ عَنْ كُنْهِهِ رُسُوخًا.....» [نهج البلاغه، الخطبه ۹۱] «بدان که همانا راسخین در علم آنان‌اند که خدا ایشان را بی‌نیاز گردانیده است از این که پرده‌هایی که در مقابل غیب‌های جهان زده شده است خود را به زحمت اندازند و اقرار می‌کنند بدانچه از غیب‌هایی که در حجاب است از تفسیر آن جاهل‌اند. پس خدا اعتراف ایشان را به عجز و ناتوانی از دسترس بدانچه نمی‌توانند به علم آن احاطه یابند، مدح فرموده است و ترک تعمق ایشان را در چیزهایی که بحث از کنه آن را خدا به ایشان تکلیف نکرده است، رسوخ نامیده است.»

مراد حضرت در این جا ندانستن تأویل متشابهات قرآن است که در آن می‌فرماید: ﴿وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ﴾ [آل عمران: ۷] تأویل آن را جز خدا نمی‌داند.

پس ائمه علیهم‌السلام که راسخون در علم‌اند به تعریف امیر المؤمنین علیه‌السلام تأویل متشابهات قرآن را نمی‌دانند و به جهت اقرار به جهل خود ممدوح خدای جهان‌اند تا چه رسد به همه رویدادهای عالم امکان! حال من نمی‌دانم این غالیان دیوانه زمان ما با این بیان، چه می‌گویند؟

۱۰- در احتجاج طبرسی و در جلد هفتم بحار چاپ کمپانی (ص ۳۴۵) از جمله توقیعاتی که از جانب امام دوازدهم در ردّ بر غالیان به دست محمد بن علی بن هلال کرخی صادر شده است این توقیع شریف است که ما آن را در خاتمه این احادیث ده‌گانه می‌آوریم لِيَكُونَ خِتَامُهُ مِسْكَاً. و آن توقیع رفیع چنین است:

«يَا مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ! تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يَصِفُونَ سُبْحَانَهُ وَبِحَمْدِهِ لَيْسَ نَحْنُ شُرَكَاءُ فِي عِلْمِهِ وَلَا فِي قُدْرَتِهِ بَلْ لَا يَعْلَمُ الْغَيْبَ غَيْرُهُ كَمَا قَالَ فِي مُحْكَمِ كِتَابِهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: ﴿قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ﴾ [النمل: ۶۵]..... تا آن جا که می‌فرماید: «يَا مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ! قَدْ آذَانَا جُهَلَاءُ الشُّبُعَةِ وَحَقَّاقُؤُهُمْ وَمَنْ دِينُهُ جَنَاحُ الْبَعُوضَةِ أَرْجَحُ مِنْهُ وَأَشْهَدُ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَكَفَى بِهِ شَهِيداً وَ مُحَمَّدًا رَسُوْلَهُ وَمَلَائِكَتَهُ وَأَنْبِيَاءَهُ وَأَوْلِيَاءَهُ وَأَشْهَدُكَ وَأَشْهَدُ كُلَّ مَنْ سَمِعَ كِتَابِي هَذَا أَنِّي بَرِيءٌ إِلَى اللَّهِ وَإِلَى رَسُوْلِهِ مِمَّنْ يَقُوْلُ إِنَّا نَعْلَمُ الْغَيْبَ أَوْ نُشَارِكُ اللَّهَ فِي مُلْكِهِ أَوْ نُحِلُّنَا



مَحَلًّا سِوَى الْمَحَلِّ الَّذِي نَصَبَهُ اللَّهُ لَنَا وَخَلَقْنَا لَهُ أَوْ يَتَعَدَّى بِنَا عَمَّا قَدْ فَسَّرْتَهُ لَكَ وَبَيَّنْتَهُ فِي صَدْرِ كِتَابِي فَكُلُّ مَنْ فَهِمَ كِتَابِي وَلَمْ يَرْجِعْ إِلَى مَا قَدْ أَمَرْتَهُ وَهَيَّئْتَهُ فَلَقَدْ حَلَّتْ عَلَيْهِ اللَّعْنَةُ مِنَ اللَّهِ وَمَنْ ذَكَرْتُ مِنْ عِبَادِهِ الصَّالِحِينَ». «ای محمد بن علی، خدای سبحانه برتر است از آن چه او را وصف می‌کنند منزّه است او و ما به حمد او مشغولیم، ما در علم خدا و در قدرتش شرکتی نداریم بلکه غیب را جز او کسی نمی‌داند چنان که در محکم کتاب خدای تعالی است که می‌فرماید: (ای محمد) بگو: هیچ کس نه در آسمان‌ها و نه در زمین جز خدا غیب نمی‌داند..... ای محمد بن علی جاهلان شیعه و احمقان‌شان و کسانی که بال‌پشه بر دین آنان رجحان دارد ما را آزار داده اذیت می‌کنند، و من الله را که جز او خدایی نیست و برای شهادت همو کافی است، شاهد می‌گیرم و هم‌چنین محمد رسول او را و فرشتگان و پیغمبرانش را و نیز هر کسی را که این نامه مرا بشنود گواه می‌گیرم که من به جانب خدا و رسول او بیزارم از آن کسی که بگوید ما علم غیب می‌دانیم پس هر کسی که این نامه مرا بفهمد و بدانچه او را امر کرده و نهی نمودم باز نگردد در حقیقت لعنت از جانب خدا و از جانب بندگان صالح او (فرشتگان و پیغمبران) که ذکر کردم بر او واجب و حلال است.

این ده روایت است که از کتب معتبره شیعه از فرمایش خود ائمه علیهم‌السلام در عالم به غیب نبودن امامان، آوردیم. ﴿تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ﴾<sup>(۱)</sup>.

قبل از این بیش از ده آیه از آیات شریفه قرآن در این که نه پیغمبر و نه هیچ بشری از علم غیب اطلاعی دارد با تفسیر از بهترین کتب تفسیری شیعه «التبیان» آوردیم و آن کس که به خدا و رسول ایمان داشته باشد هر چند عقل و وجدانش هم کم و کوتاه باشد نمی‌تواند ادّعی علم غیب درباره پیغمبر یا امامی نماید آن هم علم غیبی که ﴿لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ﴾ [سبأ: ۳]!.

حال کسی نمی‌داند که چه مرضی عارض این بیماران از ایمان و یاران شیطان است که بدون هیچ انگیزه عقلی و بدون هیچ دلیل شرعی و وجدانی معتقد شده‌اند که مخلوقی محصور و مرزوق و محدود و محتاج، حاکم بر موجودات و مدبر کائنات و عالم بر غیب ارضین و سماوات است و با این همه تودهنی که از عقل و وجدان و حدیث و

قرآن می‌خورند از کفر خود برنگشته هم‌چنان در تیه ضلالت حیران و سرگردان‌اند، و مانند غریقی به هر حشیشی تشبُّث می‌کنند که چند حدیث مجهول از حیث سند و مجعول از حیث متن و منفور از حیث معنی و ملعون از حیث اعتنا درپاره‌ای از کتب قدماء سفهاء باقی مانده است و با این همه تهدید و توعید از خدا شرم و از عقل و وجدان آزر نمی‌کنند!!

\*\*\*

## نظر أصحاب ائمه عليهم السلام درباره آن بزرگواران

در این فصل چند نمونه مختصر از اعتقادات أصحاب خاص ائمه عليهم السلام را می‌آوریم که آنان هیچ‌گاه اعتقاد به عالم به غیب بودن ائمه نداشتند حتی کم‌تر از آن را هم درباره ایشان قائل نبودند، تا مشخص شود که این غالیان تا چه حد در گمراهی‌اند:

۱- در کتاب «وقعة الصفین» نصر بن مزاحم (ص ۹۹) و در جلد هشتم بحار الأنوار چاپ تبریز (ص ۴۵۰) عباراتی است که مضمون آن چنین است:

«معاویه می‌ترسید که قاریان قرآن با علی علیه السلام بیعت کنند و با او به جنگ پردازند. لذا خواست تا از راه مکر و شیطنت حيله‌ای بر انگیزد تا آنان با وی نستیزند و بازایستند تا اینان مهلتی یابند، لذا معاویه بر تیری نوشت: از بنده خدای خیرخواه ناصح، همانا من شما را خبر می‌کنم که معاویه می‌خواهد فرات را بر شما روان کرده شما را غرق کند (پس احتیاط کنید).

آن‌گاه معاویه آن تیر را به جانب اردوی امیر المؤمنین افکند، این تیر به دست مردی از اهل کوفه افتاد و آن را خواند و برای رفیقش هم خواند، پس چون همه مردم از پیش و پس آن را خواندند گفتند: این نویسنده، برادر خیرخواه ماست که چنین چیزی برای شما نوشته و شما را از اراده معاویه باخبر کرده است. پس پیوسته این نامه خوانده می‌شد و دست به دست می‌گشت تا به دست امیر المؤمنین علیه السلام رسید، به دنبال این عمل، معاویه دویست نفر کارگر به کنار نهر فرات فرستاد که در دست آن‌ها بیل و کلنگ و مانند آن‌ها بود تا در مقابل لشکر علی مشغول حفر و کندن نهر شدند. امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: وای بر شما، این کاری که معاویه در پیش گرفته است برای او امکان ندارد، و او نیز چنین قصدی ندارد و فقط می‌خواهد شما را از جایگاهتان زایل کند، لکن أصحاب او اصرار کردند که خیر چنین نیست و به حضرتش اعتناء نکرده او را رها کرده و گفتند به خدا سوگند اینان همین ساعت نهر را حفر خواهند کرد! امیر المؤمنین فرمود: ای اهل عراق این قدر ضعیف نباشید، وای بر شما مرا از رأی خودم

بازمدارید! ولی آنان گفتند: به خدا قسم ما کوچ می‌کنیم حال تو می‌خواهی کوچ کن، می‌خواهی همین جا باش! پس با تمامی لشکر کوچ کردند و خود امیرالمؤمنین هم سر انجام ناگزیر شد کوچ کند».

هم‌چنین داستان رفع مصاحف و نصب حکمین که اصحاب آن جناب آن را بروی تحمیل کردند و ده‌ها داستان دیگر که معلوم می‌دارد که اکثر قریب به اتفاق اصحاب او، نه تنها حضرتش را عالم الغیب نمی‌دانستند بلکه متأسفانه حتی وی را در سیاست و کشورداری از معاویه نیز پایین‌تر می‌گرفتند چنان‌که خود آن حضرت بارها می‌فرماید: «الدهر أنزلني أنزلي حتى قيل معاوية وعلي» روزگار آن قدر مرا پایین آورد و پایین آورد تا اول گفتند معاویه و بعد علی!<sup>(۱)</sup>

۲- بر حسب تواریخ و اخبار، فرزندان وی نیز معتقداتی را که شیعه غالی در حق آن حضرت قائل است، هرگز قائل نبوده‌اند.

چنان‌که در جلد هشتم بحار الانوار (ص ۳۵۳) از شیخ مفید روایت می‌کند هنگامی که مردم، عثمان را محاصره کرده بودند، حضرت امام حسن علیه السلام به امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کرد: «اُخْرِجْ مِنَ الْمَدِينَةِ وَاعْتَزِلْ، فَإِنَّ النَّاسَ لَا بُدَّ لَهُمْ مِنْكَ، وَإِنَّهُمْ لَيَأْتُونَكَ وَلَوْ كُنْتَ بِصَنْعَاءَ، وَأَخَافُ أَنْ يُقْتَلَ هَذَا الرَّجُلُ وَأَنْتَ حَاضِرُهُ» «از مدینه بیرون شو و کناره بگیر همانا این مردم چاره‌ای ندارند جز این‌که به سراغ تو بیایند و خواهند آمد هر چند تو در صنعا (پایتخت یمن) باشی زیرا من می‌ترسم که این مرد (عثمان) کشته شود و تو در مقتل او حاضر باشی».

حضرت در جواب فرزندش فرمود: «يَا بُنَيَّ! أَلْأَخْرُجُ عَنْ دَارِ هِجْرَتِي؟! وَمَا أَظُنُّ أَحَدًا يَجِيرُنِي عَلَى هَذَا الْقَوْلِ كُلِّهِ...». «ای پسر جان، آیا من از خانه هجرت خود بیرون بروم، گمان ندارم که کسی جرأت کند چنین حرفی درباره من بزند»!

حال آیا حضرت حسن درباره پدر بزرگوارش معتقد بود که او عالم الغیب و دانای آشکار و نهان است و مع‌هذا از او، خروج از مدینه و کناره‌گیری را تقاضا و اشاره

۱- مطالبی که استاد قلمداران رحمته الله در باره معاویه رضی الله عنه بدان استناد کرده است، برگرفته از مصادر روایی شیعیان است که نشان دهنده کینه و عداوت شیعیان رافضی با معاویه رضی الله عنه و سایر صحابه می‌باشد. بنابراین، نمی‌توان بر آنها اعتماد نمود. [مصحح]

می کرده است؟! أَفَلَا تَعْقِلُونَ؟

۳- در جلد هشتم بحار الأنوار (ص ۳۸۷) و أمالی شیخ مفید و أمالی طوسی (ص ۵۱) آمده است که هنگامی که امیرالمؤمنین برای جنگ بصره در روزه نزول فرمود طارق بن شهاب از تشریف‌فرمایی آن حضرت بدان صوب، سؤال نمود به او گفته شد که طلحه و زبیر و عایشه با آن حضرت مخالفت کرده و به بصره رفته‌اند لذا امیر المؤمنین از مدینه بیرون آمده و در دنبال ایشان است. طارق می‌گوید: من نیز به خدمت حضرت رسیده و نشستم تا این‌که آن جناب نمازش را خواند، همین‌که از نماز فارغ شد فرزندش حضرت حسن بن علی علیه السلام بلند شد و در نزد آن حضرت نشست، آن‌گاه گریه کرده، عرض نمود: یا امیر المؤمنین من نمی‌توانم با شما سخن بگویم! و باز به گریه پرداخت، امیر المؤمنین به او فرمود: «لَا تَبْكُ يَا بُنَيَّ وَتَكَلِّمُ وَلَا تَحْنَنَّ الْجَارِيَةَ» ای پسرکم گریه مکن و سخن بگو و مانند کنیز [کتک خورده] ناله مکن!

امام حسن عرض کرد: یا امیر المؤمنین، این مردم عثمان را محاصره کرده و از او می‌خواستند آن‌چه می‌خواستند حال یا ظالم بودند یا مظلوم! من آن روز از شما تقاضا کردم که از مردم کناره بگیر و به مکه ملحق شو تا عرب بازگشت کنند و عقل‌شان بر سرجایش بیاید، و جماعت مردم بر تو وفود کنند، به خدا قسم اگر در سوراخ سوسماری بودی، شترها به سوی تو می‌راندند تا تو را از آن سوراخ بیرون آورند، باز تو را به خدا سوگند دارم که طلحه و زبیر را دنبال مکن و ایشان را واگذار، پس اگر اُمّت پیرامون تو اجتماع کرد، این همان چیزی است که می‌خواهی و اگر اختلاف شد راضی به رضای خدا باش، اینک امروز از تو درخواست می‌کنم که به عراق مرو، تو را به خدا یادآور می‌شوم که می‌ترسم تو در آن ضایع و مقتول شوی! امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: اما این‌که گفתי عثمان محاصره بود، آن موضوع به من چه مربوط بود؟! در حالی که من در محاصره او دخیل نبودم، اما این‌که گفתי برو به مکه به خدا سوگند من کسی نیستم که مکه بر او جای استحلال باشد، اما این‌که گفתי از عراق بر کنار باش و طلحه و زبیر را به حال خود واگذار، به خدا سوگند من آن‌چنانی نیستم که مانند کفتار باشم که انتظار برد که صیادش بر وی وارد شود و ریسمان در پای او بگذارد تا پاشنه‌های او را قطع کند، آن‌گاه او را بیرون آورد و قطعه قطعه کند، لکن پدرت ای پسر من، در راه حقّ و به وسیله و همراهی آن کس که به حقّ روی آورده با کسی که به حقّ پشت کرده است، شمشیر می‌زند و گام بر می‌دارد.

داستان ابن عباس و حکومت او بر بصره و سایر والیان وی که از اصحاب خاص آن حضرت بودند و شرح پاره‌ای از آن‌ها خواهد آمد و به حضرتش خیانت کردند، خود دلیل است که هرگز در آن زمان کسی را درباره آن حضرت چنین عقائدی نبوده است.

۴- یکی از اصحاب خاص حضرت امام حسن علیه السلام «سُفْيَانُ بْنُ أَبِي لَيْلَى» است چنان‌که شیخ کشی در رجال خود (ص ۱۵) از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرده است: «... ثُمَّ يُنَادِي أَيْنَ حَوَارِيِّ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ علیه السلام أَيْنَ فَاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ؟ فَيَقُومُ سُفْيَانُ بْنُ أَبِي لَيْلَى الْهَمْدَانِيُّ، وَحُذَيْفَةُ بْنُ أَسِيدٍ الْغِفَارِيُّ...».

همین حواری خاص روز قیامت حضرت حسن علیه السلام باز طبق روایت کشی (۱۰۳) از ابی حمزه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: «جَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِ الْحَسَنِ علیه السلام يُقَالُ لَهُ سُفْيَانُ بْنُ لَيْلَى وَهُوَ عَلَى رَاحِلَةٍ لَهُ فَدَخَلَ عَلَى الْحَسَنِ وَهُوَ مُحْتَبٍ فِي فَيْئَاءِ دَارِهِ فَقَالَ لَهُ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُدَلِّلَ الْمُؤْمِنِينَ! فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ: أَنْزِلْ وَلَا تَعْجَلْ فَتَزَلَّ فَعَقَلَ رَاحِلَتُهُ فِي الدَّارِ وَأَقْبَلَ يَمْشِي حَتَّى انْتَهَى إِلَيْهِ. قَالَ فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ: مَا قُلْتَ؟ قَالَ: قُلْتُ السَّلَامَ عَلَيْكَ يَا مُدَلِّلَ الْمُؤْمِنِينَ! قَالَ: وَمَا عَلِمُكَ بِذَلِكَ قَالَ عَمَدَتِ إِلَى أَمْرِ الْأُمَّةِ فَخَلَعَتْهُ مِنْ عُنُقِكَ وَقَلَدَتْهُ هَذَا الطَّاعِيَةَ يَحْكُمُ بَعِيرٍ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالَ فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ علیه السلام سَأَخْبِرُكَ لِمَ فَعَلْتَ ذَلِكَ...» «مردی از اصحاب حضرت حسن علیه السلام که به او سفیان بی ابی لیلی می‌گفتند آمد و در حالی که بر اسبی سوار بود، بر حضرت حسن وارد شد در حالی که آن حضرت در آستانه خانه خود زانو به بغل نشسته بود، به او گفت سلام بر تو ای ذلیل‌کننده مؤمنین، امام فرمود: فرود بیا و عجله مکن، سفیان فرود آمد و راحله خود را در خانه بست و پیش آمد تا به حضرت رسید، امام به او فرمود: چه گفتی؟ عرض کرد: گفتم سلام بر تو ای ذلیل‌کننده مؤمنین! حضرت فرمود: تو از کجا دانستی؟ گفت از آن‌که امر اُمّت را به گردن گرفتی، آن‌گاه از گردن خود برداشتی و این طاغی یعنی معاویه را بر گردن مردم سوار کردی - آن‌گاه حضرت امام حسن او را به صبر و اصطبار امر فرمود و هرگز ادّعا نکرد که چون من عالم به غیب بودم و می‌دانستم چه خواهد شد یا می‌دانم چه خواهد شد چنین کردم!! و سفیان هم درباره آن حضرت چنین عقیده‌ای نداشت نه او و نه هیچ کس از شیعیان زمان آن حضرت». (برای مطالعه تفصیل این قضیه به رجال کشی مراجعه شود).

۵- در جلد دهم بحار الأنوار (ص ۱۱۵) آمده است که مسیب بن نجبه فزاری (یکی از سران کوفه و از شیعیان حضرت حسن) و سلیمان بن سرد خزاعی (یکی از صحابه بزرگوار و از اشراف کوفه و از شیعیان معروف به امام عرض کردند: تعجب ما تمام نمی‌شود از این که تو با معاویه بیعت کردی و حال این که چهل هزار مرد جنگی از کوفه غیر اهل بصره با تو بود، حضرت فرمود: آری چنین بود، حال نظر تو چیست؟ مسیب گفت به خدا قسم چنین صلاح می‌بینم که بر گردی، زیرا معاویه پیمان را شکسته است. حضرت فرمود: ای مسیب در پیمان شکنی خیری نیست و گرنه من هم اگر می‌خواستم چنین می‌کردم!

این دو نفر اصحاب بزرگوار آن حضرت هرگاه اعتقاد به عالم به غیب بودن آن حضرت داشتند هرگز چنین پیشنهادی نمی‌کردند و در جوابی هم که حضرت داد چنین ادعایی نکرد. مناقب ابن شهر آشوب اضافه می‌کند که در همین مجلس «حجر بن عدی» که یکی از خواص اصحاب امیر المؤمنین و حضرت حسن علیه السلام است به امام می‌گوید دوست داشتم که در چنین روزی تو می‌مردی! ما هم با تو می‌مردیم! و چنین روزی را نمی‌دیدیم. آیا معتقد به علم غیب امام چنین حرفی می‌زند؟

در کتب تواریخ، کراهت حضرت امام حسین علیه السلام را از بیعت حضرت امام حسن با معاویه نوشته‌اند که برای اطلاع از آن می‌توان به کتب تاریخ از قبیل تاریخ ابن عساکر مراجعه کرد!<sup>(۱)</sup>

۶- زراره از اصحاب خاص و از شیعیان با اخلاص حضرت امام جعفر صادق علیه السلام است و در فضیلت او احادیث زیادی وارد شده است. بنابراین چنان که در کتب شیعه آمده است نه تنها حضرت صادق علیه السلام را عالم به غیب نمی‌دانست بلکه درپاره‌ای از فرمایشات عادی آن حضرت هم تردید داشته است مثلاً چنان که در رجال کشی (ص ۱۴۱) آمده است: محمد بن مسعود می‌گوید: که فضل بن شاذان برای او نوشته است..... تا آن جا که عیسی بن ابی منصور و ابی اسامه شحام و یعقوب احمر هر سه گفته‌اند در خدمت حضرت صادق علیه السلام نشسته بودیم که زراره بر آن حضرت وارد شد و گفت «حکم بن عیینه» از پدرت (حضرت باقر علیه السلام) روایت می‌کند که آن حضرت فرموده است: نماز مغرب را در محلی پایین تر از مزدلفه (محلی است در مکه) بجاییاور،

حضرت صادق به زراره فرمود: من این مسأله را تأمل کردم پدر من هرگز چنین چیزی نگفته است! و حکم از قول پدر من دروغ می‌گوید! راوی می‌گوید: زراره از خدمت بیرون آمد در حالی که می‌گفت: من عقیده ندارم که حکم از قول پدر او (حضرت باقر) دروغ بگوید!

می‌بینید که در این حدیث نه تنها حضرت را عالم به غیب نمی‌داند (در حالی که اکثر اخباری که در آن علم ائمه به غیب آمده است از حضرت صادق روایت شده است!!) بلکه حتی این علم عادی را هم هرکس می‌تواند داشته باشد تلویحاً از حضرت نفی می‌کند!

۷- ایضاً در رجال کشی (ص ۱۴۰) در رساله‌ای از حضرت صادق علیه السلام صادر شده درباره یکی از شیعیانش که از ترس طلبکاران خود، مخفی شده بود این رساله را که زراره دیده و جوابی که حضرت داده زراره را قانع نکرده، می‌گوید: «إني كنت أرى جعفرأ أعلم مما هو.....» من جعفر را عالم‌تر از این می‌دانستم که هست!..

۸- در تنقیح المقال (ج ۱، ص ۱۶۶) سند روایت به عبد الرّحيم القصير می‌رسد که گفت: حضرت صادق به من فرمود: برو به نزد «زراره» و «برید» و به هردوی ایشان بگو این بدعت چیست؟ مگر نمی‌دانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «كُلُّ بِدْعَةٍ ضَلَالَةٌ» «هر بدعتی ضلالت است»؟ من عرض کردم که من از این دو نفر می‌ترسم، لیث مرادی (ابوبصیر) را نیز با من بفرست، پس هر دو به نزد زراره آمدم و هرچه حضرت صادق فرموده بود به او گفتم، زراره گفت: «به خدا قسم، خود او موضوع استطاعت را به من داد ولی نفهمید!» «وَاللّٰهُ لَقَدْ اَعْطَانِي الْاِسْتِطَاعَةَ وَ مَا شَعَرَ».

کشی این حدیث را در (ص ۲۰۸) آورده و نوشته است که برید گفت: «وَاللّٰهُ لَا اَزْجِعُ عَنْهَا اَبْدًا» «به خدا قسم از این مسأله هرگز بر نمی‌گردم»!.

۹- حدیثی در رجال کشی (ص ۱۳۳) آمده است که زیاد بن ابی الحلال گفته است: مسأله استطاعت را که زراره برای من از حضرت صادق روایت کرده بود به آن جناب عرضه کردم و امام آن را تکذیب و زراره را نفرین کرد و هنگامی که به کوفه برگشتم، داستان را - جز نفرین - به زراره خبر دادم. زراره گفت: «أما إنه قد أعطاني الاستطاعة من حيث لا يعلم، وصاحبكم هذا ليس له بصيرة بكلام الرجال» خود او مسأله استطاعت را ندانسته به من داد و این رفیق شما (حضرت صادق) آشنایی به سخنان دانشمندان ندارد!



درباره همین زراره که اعتقادش درباره امام چنین است، وارد شده که حضرت صادق فرمود! خدا رحمت کند زراره را که اگر او و نظایر او نبودند احادیث پدر من مندرس شده، از بین می‌رفت!

و هم‌چنین درباره او و ابو بصیر لیث المرادی و محمد بن مسلم و برید بن معاویه عجلای فرمود: «هُؤُلَاءِ حُفَّاطُ الدِّينِ وَأُمْنَاءُ أَبِي عَلِيٍّ حَلَالِ اللَّهِ وَحَرَامِهِ وَهُمْ السَّابِقُونَ إِلَيْنَا فِي الدُّنْيَا وَفِي الآخِرَةِ» «اینان حافظان دین و امین پدرم در امور حلال و حرام [دین] خدا بوده و ایشان در دنیا و آخرت از سابقون به‌سوی مایند».

و ده‌ها حدیث دیگر که طالبین تفصیل می‌توانند به کتب رجال مخصوصاً رجال کشی مراجعه کنند.

۱۰- در رجال کشی (ص ۱۵۳ و ۱۵۴) از شعیب عرقوفی از ابو بصیر روایت شده است که گفت از حضرت صادق علیه السلام سؤال کردم از زنی که شوهر کرده در حالی که شوهر دارد و بعداً قضیه معلوم می‌شود، حضرت فرمود: بر زن حدّ رجم (سنگسار شدن) جاری می‌شود و به مرد صدتازیانه زده می‌شود که چرا تحقیق نکرده‌است.

شعیب می‌گوید بر حضرت ابو الحسن (امام کاظم) علیه السلام وارد شدم و گفتم: زنی شوهر کرده در حالی که شوهر دارد، حضرت فرمود زن سنگسار می‌شود و چیزی بر آن مرد نیست. بعداً ابو بصیر را ملاقات کرده گفتم من مسأله را درباره زنی که شوهر کرده در حالی که شوهر دارد از حضرت ابو الحسن (امام کاظم) پرسیدم حضرت فرمود: زن سنگسار می‌شود و بر مرد چیزی نیست. ابو بصیر دست به سینه‌اش کشید و گفت: «مَا أَظُنُّ صَاحِبِنَا تَنَاهَى حُكْمَهُ بَعْدُ» «گمان نمی‌کنم رفیق ما (حضرت کاظم) حکمش و علمش به جایی رسیده باشد!!».

این عقیده با عالم به غیب بودن امام چقدر تفاوت دارد؟!.

کشی به سند دیگر از همین شعیب عرقوفی مسأله مذکور را آورده و در آن جا می‌نویسد: «ابو بصیر دست خود را به سینه خود زد و در حالی که آن را می‌خارانید، گفت: «أَظُنُّ صَاحِبِنَا مَا تَكَامَلْ عِلْمُهُ» «گمان می‌کنم که هنوز علم رفیق ما (حضرت کاظم) کامل نشده است!!».

این عقیده ابو بصیر درباره علم امام است همان ابو بصیری که غالیان می‌گویند امام صادق علیه السلام به او گفته است ما عِلْمِ مَا كَانَ وَ مَا يَكُونُ رَا تَا قِيَامَتِ مِي دَانِيمِ چنان که در

صفحات قبل بدان اشاره شد<sup>(۱)</sup>!!

این ده فقره از شرح حال اصحاب خاصّ ائمه علیهم‌السلام است که نه تنها به عالم به غیب بودن ایشان معتقد نبودند بلکه در امور عادی هم به آنان اعتراض داشتند، آیا امکان داشت که امامان به چنین کسانی بگویند که ما عالم به غیب هستیم؟!

با صرف نظر از این که هر کسی که ایمان به خدا و قرآن و روز قیامت دارد چنین سخنانی نمی‌گوید، و این ادعاها عموماً از جانب غالیان بوده و یا بافته‌های دشمنان اسلام و دشمنان ائمه علیهم‌السلام است. شما به تمام اخباری که راجع به علم غیب امامان است و در کتب شیعه از کافی و بصائر الدرجات و مدینه المعاجز و غیر آن آمده، دقت نمایید تا ببینید صرف نظر از آن که متون آن‌ها بر خلاف قرآن است که اگر فرضاً سند آن‌ها هم صحیح بود باز هم قابل اعتنا نبوده و طبق امر اکید و دستور شدید خود همان امامان علیهم‌السلام باید آن‌ها را به سینه دیوار کوبید؛ حتی از لحاظ سند هم صحیح نیستند؟

مثلاً همین کتاب «کافی» که در نزد ما شیعیان پس از قرآن بهترین و عالی‌ترین مستند است، در ابوابی که در خصوص علم ائمه تنظیم کرده است که کسانی چون این آیت‌الله العظمی برای ادعای عالم به غیب بودن امامان بدان‌ها استناد می‌کنند، در باب «أَنَّ الْأَئِمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ إِذَا شَاءُوا أَنْ يَعْلَمُوا عَلَّمُوا» سه حدیث آورده است که به تشخیص علامه مجلسی در «مرآة العقول» حدیث اول آن ضعیف و حدیث ثانی و ثالث آن مجهول است و نتیجه آن هیچ!! صرف نظر از این که متون آن‌ها مخالف عقل و قرآن است - چنان که قبلاً اشاره شد.

در باب «أَنَّ الْأَئِمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ يَعْلَمُونَ مَتَى يَمُوتُونَ» هشت حدیث است که حدیث اول و سوم و چهارم و هفتم آن ضعیف است و حدیث دوم آن مجهول و حدیث پنجم آن مرسل و حدیث‌های ششم و هشتم آن حسن است و حتی یک حدیث صحیح هم در آن نیست، صرف نظر از آن که مخالف نصّ قرآن است. در باب «أَنَّ الْأَئِمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ يَعْلَمُونَ عِلْمَ مَا كَانَ وَمَا يَكُونُ وَأَنَّهُ لَا يَخْفَى عَلَيْهِمُ الشَّيْءُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ»<sup>(۲)</sup> شش حدیث هست که حدیث اول و دوم و سوم آن ضعیف و حدیث پنجم و ششم آن مجهول و فقط حدیث

۱- ر.ک. کتاب حاضر، ص ۲۵۲.

۲- در مورد سه باب مذکور و احادیث مندرج در آن‌ها رجوع فرمایید به «عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول» صفحه ۶۰۶ به بعد (برقی).

چهارم آن به تشخیص علامه مجلسی صحیح است<sup>(۱)</sup> که در آن هم سخنی از علم ما کان و ما یكون نیست فقط امام باقر گله می‌کند که چرا شما علم امامان خود را با علم امامان مخالفان یکسان می‌دانید با این جمله که «أَتَرُونَ أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى افْتَرَضَ طَاعَةَ أَوْلِيَائِهِ عَلَى عِبَادِهِ ثُمَّ يُخْفِي عَنْهُمْ أَخْبَارَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَقْطَعُ عَنْهُمْ مَوَادَّ الْعِلْمِ فِيمَا يَرِدُ عَلَيْهِمْ مِمَّا فِيهِ قَوَامٌ دِينِهِمْ» «آیا شما می‌پندارید که خداوند تبارک و تعالی اطاعت اولیائش را بر بندگانش واجب می‌سازد و آن‌گاه اخبار آسمان‌ها و زمین را از ایشان پوشیده می‌دارد و مواد علم را درباره سؤالاتی که به محضرشان وارد می‌شود و قوام دین ایشان است از آنان قطع می‌کند؟».

و پر واضح است که مراد از اخبار آسمان و زمین که در آن قوام دین باشد علم ما کان و ما یكون به آن معنی که اینان می‌گیرند نیست، و علمی است که مربوط به احکام دین است که در آن البته ائمه اطهار کامل‌اند. و به همین سبب، سید مرتضی علم الهدی<sup>(۲)</sup> در کتاب «الشافی فی الإمامة» (ص ۱۸۸ و ۱۸۹) فرموده: «معاذ الله که قائل باشیم امام به جز علمی که لازمه و مقتضای ولایت و حکومت و نیز علمی که مربوط به احکام شریعت می‌باشد، [یعنی همان علمی که قوام دین می‌باشد] واجب است علوم دیگر را بداند و علم غیب از جمله علوم مربوطه نیست. هم‌چنین لازم نیست که امام همه صنایع و فنون و مشاغل مختلف را که ارتباطی به شریعت ندارند، بداند بلکه باید در علوم و فنون مذکور به اهل فن و خبرگان علوم مذکور رجوع شود».

شیخ طوسی نیز در «تلخیص الشافی» (ص ۳۲۱) فرموده: «لازم نیست که امام به امور و علمی که در مورد آن‌ها [به سبب عدم ارتباطشان به ولایت و حکومت] مراجعه نمی‌شود، عالم باشد؛ بلکه واجب است در آن‌چه مربوط به حکومت است عالم باشد».

۱- راوی متصل به معصوم این حدیث ضریس الكناسی است که اگر ضریس بن عبد الواحد الكناسی باشد به تشخیص علامه مامقانی حالش مجهول است، پس حدیث مجهول می‌شود.

۲- سید شریف ابوالقاسم علی بن حسین بن موسی بن محمد بن موسی بن ابراهیم بن موسی کاظم (۳۵۵-۴۳۳هـ) معروف به شریف مرتضی بوده و نزد امامیه به «سید مرتضی علم الهدی» مشهور است و برادر شریف رضی می‌باشد. وی یکی از علمای مشهور شیعه امامیه و فقهای قدیمی آن‌ها می‌باشد. ریاست مذهب امامیه را در عصر و زمان خود عهده‌دار بود و مؤلفات ارزشمندی از خود به جای گذاشته است که مهمترین آن‌ها عبارتند از: «الشافی فی الإمامة»؛ «تنزیه الأنبياء والأئمة» و «الغُرر والدُّرر» که معروف است به: «أمالی المرتضی» و «الانتصار». (دکتر سعد رستم)

باری، این‌ها احادیثی است که در کتاب «کافی» در این موضوع آمده است و چنان‌که می‌بینید حتی یک حدیث صحیح هم در آن نیست. با این‌که اگر فرضاً حدیث صحیح و لو چند صد حدیث هم بود چون مضامین آن‌ها بر خلاف قرآن است - به شرحی که قبلاً در آیات شریفه آوردیم که علم غیب مخصوص خداست و احدی از بنی‌بشر و غیره را بر آن اطلاعی نیست - طبق دستور خود ائمه علیهم‌السلام باید آن‌ها را رد کرده بر سینه دیوار کوبید و اعتناء نکرد!

و اما آن‌چه در کتاب (بصائر الدرجات) منسوب به «محمد بن الحسن الصفار»<sup>(۱)</sup> است در بی اعتباری آن قبلاً گفته شد که «محمد بن الحسن بن الولید» استاد شیخ صدوق از آن اعراض داشته و شاید آن را از صفار نمی‌دانست، و پاره‌ای از ارباب رجال چون ابن‌داود و شیخ بهائی قائل به دو صفار بوده‌اند که یکی را ثقه و دیگری را که نویسنده «بصائر الدرجات» است غیر ثقه دانسته‌اند. حال آیا با این اخبار کذایی می‌توان به جنگ قرآن رفت و عقل و وجدان را کنار گذاشت؟!.

\*\*\*

۱- استاد «محمد باقر بهبودی» نیز «صفار» را در نقل حدیث متساهل شمرده است ر.ک. «معرفة الحدیث» مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ص ۱۰۹ (برقعی).

## تاریخ و سیره‌ی ائمه‌ علیهم‌السلام در موضوع علم غیب

ما در این باب به شرح چند فقره از حوادث و وقایعی که برای بعضی از ائمه پیش آمده است می‌پردازیم تا هر کسی به وجدان خود دریابد کسانی که مبتلا به چنین حوادث بوده‌اند فرضاً که قرآن کریم به آن شدت نفی علم غیب از آنان نمی‌کرد، نفس خود همین وقایع گواهی می‌داد که مبتلایان به آن به چیزی از پشت پرده غیب آگاهی نداشته‌اند:

۱- پیغمبر خاتم النبیین که زبده آفرینش و بهترین بنده و رسول خداست در بسیاری از موارد و حوادث منتظر وحی بود که اگر در آن موارد به آن جناب وحی نمی‌شد، چیزی نمی‌دانست!

برای اطلاع از آن پیش‌آمدها باید به کتب سیره آن حضرت که متضمن آن وقایع فراوان است مراجعه کرد و ما در این جا به روشن‌ترین آن‌ها اشاره می‌کنیم:

قضیهٔ إفک و دور ماندن عایشه از قافله و بیتوتهٔ او به تنهایی در بیابان و مصاحبت وی در آن سفر روز دیگر با «صفوان بن المعطل» و شیوع مطالبی زشت دربارهٔ او از واضح‌ترین وقایع تاریخ اسلام است، تا آن جا که چند آیه در قرآن در سورهٔ مبارکهٔ نور مبین و مفسر آن حادثه است.

و معلوم است که در این واقعه چه حالی بر پیغمبر محترم گذشته است که جوان‌ترین زنان حرم او را متهم به تهمت زنا با مردی بیگانه کردند، و آن حضرت این تهمت را به کزات و به کنایه و صراحت می‌شنید ولی برای رفع آن چاره‌ای نداشت! و آن چنان که در کتب سیره آمده است و خود عایشه نیز آن را روایت کرده است، پیغمبر خدا قریب یک ماه در این باره نگران بود و از جانب خدا دربارهٔ عایشه وحی نیامد. تا روزی خود پیغمبر خدا نزد عایشه آمد و فرمود: «يَا عَائِشَةُ، إِنَّهُ بَلَغَنِي عَنْكَ كَذَا وَكَذَا، فَإِنْ كُنْتَ بَرِيئَةً، فَسَيَرُّتُكَ اللَّهُ، وَإِنْ كُنْتَ الْمَمْتِ بَدْنِبٍ، فَاسْتَغْفِرِي اللَّهَ وَتُوبِي إِلَيْهِ، فَإِنَّ الْعَبْدَ إِذَا اعْتَرَفَ بِذَنْبِهِ ثُمَّ تَابَ إِلَى اللَّهِ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ»<sup>(۱)</sup> «ای عایشه از تو به من خبرهایی چنین و

۱- صحیح بخاری، حدیث (۳۹۱۰)، و صحیح مسلم، حدیث (۲۷۷۰). (۵. سعد رستم).

چنان رسیده است که اگر تو از آن بری هستی خدا تو را از آن بری دارد! و چنان چه اقدام به گناهی کرده‌ای، پس از خدا آمرزش بخواه و توبه کن زیرا همین که بنده به گناه اعتراف کرده آن گناه به سوی خدا توبه کند، خدا توبه او را می‌پذیرد».

و در پاره‌ای از کتب سیرت هست که قضیه آن چنان حیرت‌آور بود که رسول خدا ﷺ امیر المؤمنین علی رضی الله عنه و زید بن حارثه پسر خوانده خود را خواند و با ایشان درباره عایشه و طلاق او مشورت کرد! زید صلاح در آن دید که حضرت عایشه را طلاق ندهد، اما امیر المؤمنین رضی الله عنه عرض کرد: «یا رسول الله، خدا بر تو سخت نگرفته است، زن‌های دیگر غیر عایشه بسیارند و تو می‌توانی به جای او زن دیگری بگیری» و به عبارت دیگر فرمود: «خدا طلاق آن را بر تو حلال کرده است او را طلاق ده و غیر او را به نکاح خود درآور، و اگر از کنیزی که خادمه عایشه است سؤال کنی او به تو راست خواهد گفت» رسول خدا ﷺ «بریره» (کنیز عایشه) را خواست و از او در این باره تحقیق کرد، «بریره» به پاکی عایشه گواهی داد!

تا جایی که گفته‌اند: امیر المؤمنین به منظور این که «بریره» در این باره مطلب را کتمان نکند او را زد! و بنابراین بریره گفت: به خدا سوگند من در او جز خیر و پاکی نمی‌بینم! تا این که پس از گذشت یک ماه یا بیشتر، آیتی آمد که ابتدای آن ﴿إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِّنْكُمْ لَا نَحْسَبُهُ شَرًّا لَّكُمْ بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ لِكُلِّ أَمْرٍ مِّنْهُمْ مَا أَكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿۱۱﴾ لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنفُسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُّبِينٌ ﴿۱۲﴾﴾ [النور: ۱۱-۱۲] بود و عایشه را تطهیر و تبرئه کرد!

پاره‌ای گفته‌اند این آیات درباره ماریه قبطیه نازل شده زیرا او را متهم به چنین تهمتی کردند و به هر صورت مطلب همان است!

۱- «در حقیقت، کسانی که آن بهتان [داستان افک] را [در میان] آوردند، دسته‌ای از شما بودند. آن [تهمت] را شری برای خود تصور مکنید بلکه برای شما در آن مصلحتی [بوده] است. برای هر مردی از آنان [که در این کار دست داشته] همان گناهی است که مرتکب شده است، و آن کس از ایشان که قسمت عمده آن را به گردن گرفته است عذابی سخت خواهد داشت. (۱۱) چرا هنگامی که آن [بهتان] را شنیدید، مردان و زنان مؤمن گمان نیک به خود نبردند و نگفتند: «این بهتانی آشکار است»؟ (۱۲)»

با این وصف چه کسی می‌تواند بگوید: پیغمبر خدا عالم الغیب بود، و بنابراین در این باره آن قدر رنج کشید و تهمت شنید؟ جُز آن احمقانی که می‌گویند این آیات قدیم بوده و حتّی علی علیه السلام در هنگام تولّد خود، آن‌ها را بر پیغمبر خواند! یعنی ۲۷ سال قبل از وقوع این قضیه! و مع ذلک پیغمبر خدا نمی‌دانست! مرده شور آن علم غیبی را ببرد که دارنده آن نفهمد که زنش مرتکب زنا شده است یا نه؟ به قول شیخ سعدی:

تو بر اوج فلک چه دانی چیست      چون ندانی که در سرای تو کیست؟!  
با این کیفیت کدام مسلمانی می‌تواند معتقد شود که پیغمبر علم غیب می‌دانست؟  
خدایا، بافندگان این نسبت‌ها چقدر دیده عقل‌شان کور و چقدر از دین الهی دور و مهجوراند؟! ما در احوال رسول خدا صلی الله علیه و آله به این قضیه و ماجرای رجیع و بئر معونه که در صفر سال چهارم هجری رخ داد اکتفاء نموده و طالبین تفصیل را به کتب سیره آن حضرت - صلوات الله علیه - حواله می‌دهیم.

۲- اما در احوال امیر المؤمنین علی علیه السلام لازم است بدانیم که درباره آن حضرت بیش از سایر امامان غلو شده و خطبه‌هایی بر آن جناب بافته‌اند چون خطبه البیان و خطبه تطنجیه<sup>(۱)</sup> یا خطبه‌ای که این آیت الله العظمی! در صفحه ۴۵۲ کتاب خود از آن حضرت، از کتاب بسیار بسیار معتبر!!!! ابو بکر شیرازی نقل کرده است، لذا باید بیشتر دقت کرد، در این خطبه آن حضرت - العیاذ بالله - صریحاً ادّعی خدایی کرده است و صفاتی را که باری تعالی به شرح صفات خود اختصاص داده و می‌فرماید: ﴿هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾<sup>(۲)</sup> [الحدید: ۳] او اول و آخر و ظاهر و نهان و او به هر چیز داناست. امیر المؤمنین هم در بصره آن صفات و بالاتر از آن را به خود نسبت داده و گفته است: «من زمین را به گردش در آوردم! من کوه‌ها را ایجاد کردم! من چشمه‌ها را جاری کردم! من میوه‌ها را خوردنی کردم، من ابرها را به وجود آوردم! من قطره‌ها را نازل کردم!

۱- «خطبه تطنجیه» خطبه‌ای طولانی، ساختگی و جعلی است که شیخ حافظ رجب برسی (۸۱۳ هجری) آن را در کتابش «مشارك أنوار اليقين في حقائق أسرار أمير المؤمنين» روایت کرده و به امیرالمومنین نسبت داده است. اسم این خطبه در این بخش از عبارت خطبه آمده است که می‌گوید: «أنا الواقفُ على التطنجین» و طبق برداشت برسی، «التطنجین» نام دو خلیج است. در این خطبه عبارتهایی بکار رفته که علی علیه‌السلام آن را به خود نسبت می‌دهد، درحالی که همه آن از افعال الهی می‌باشد. (د. سعد رستم).

۲- «اوست اول و آخر و ظاهر و باطن، و او به هر چیزی داناست».

من آفتاب را به روز درآوردم، من ماه را طالع کردم!..... من..... من..... تا آن جا که می‌گوید: «أَنَا الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَبِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» من اول و آخر و ظاهر و باطن و بر هر چیز دانایم!! یعنی بی‌رودربایستی من خدایم!!

خدا لعنت کند آن کسانی را که چنین کفریاتی را از زبان امیر المؤمنین و ائمه علیهم‌السلام جعل کردند و خدا لعنت کند گویندگان و نشر کنندگان آن‌ها را تا ابد الآبدین و دهر الداهرین.

بهترین و بزرگ‌ترین دلیل بر جعل آن پس از صراحت قرآن و گواهی عقل و وجدان، تاریخ است که به فرمایش شهید ثانی رسواکننده‌ترین چیز برای احادیث مجعول است. هرکس اندک اطلاعی از تاریخ اسلام داشته باشد می‌داند که پس از بیعت مردم در مدینه با امیر المؤمنین علیه‌السلام به خلافت و مایوس شدن طلحه و زبیر از مقاماتی که از آن حضرت انتظار داشتند، برای تولید فتنه با عایشه که سابقهٔ عداوتی با امیر المؤمنین داشت همداستان شدند و به بصره که در عدالت با امیر المؤمنین و ارادت به عثمان از هر شهری آماده‌تر بود، رفتند. زیرا که بصره نه تنها امیر المؤمنین را به خلافت قبول نداشت بلکه با تبلیغات فتنه جویان، مردم این شهر علی علیه‌السلام را قاتل عثمان پنداشته و قتال با او را بر خود واجب می‌دانستند، و با تبلیغات شبانه روزی هواخواهان عثمان و سایر فتنه‌جویان که مدتی قبل بصره را متصرف شده بودند و امیر المؤمنین را به صورت اعدا و اسلام معرفی کرده بودند، تا جایی که دیدیم سر انجام امیر المؤمنین با قتل و کشتار بسیار که تلفات آن سر به هزاران نفر زد، قهراً وارد این شهر گردید<sup>(۱)</sup>.

۱- مطالبی را که مؤلف رحمته‌الله در مورد خروج طلحه و زبیر و ام المومنین عایشه رضی‌الله‌عنها به سوی بصره ذکر نموده، به دلایل زیر صحیح نیست:

الف) خروج طلحه و زبیر رضی‌الله‌عنهم از باب حرص و طمع برای به دست آوردن خلافت یا هر پست و مقام دیگری نبود - چنانکه مولف رحمته‌الله به این مطلب اشاره دارد - بلکه انگیزه و باعث خروج آنان به سوی بصره به چهار سبب اساسی بازمی‌گردد - چنانکه یکی از نویسندگان معاصر ذکر می‌کند :-

۱- ندامت و پشیمانی و جبران کوتاهی که در حق عثمان رضی‌الله‌عنه داشتند که نتوانستند از ایشان در مقابل حملهٔ اوباشان دفاع کنند. این عامل را ذهبی ذکر می‌کند. ۲- ایمان آنها به ضرورت قصاص قاتلان عثمان رضی‌الله‌عنه که او را مظلومانه به شهادت رسانیدند. و این سببی بود که عموم مسلمانان در آن با ایشان همراه بودند. ۳- انگیزه و عامل سوم چنان به نظر می‌رسد که آنان بر این باور بودند که علی رضی‌الله‌عنه با گذشت چهار ماه از شهادت عثمان رضی‌الله‌عنه در قصاص قاتلان وی تاخیر کرده است. و



علی رغم این تاخیر دلیل قانع کننده‌ای هم برای آن وجود داشت، اما طلحه و زبیر رضی الله عنهما در چنین شرایطی معتقد به ضرورت اقدام بی‌وقفه و سریع برای تنفیذ قصاص بودند. ۴- چه بسا طلحه و زبیر بر این باور بودند که علی در چنین شرایطی توانایی لازم برای اجرای قصاص را ندارد و همین امر سبب شد تا به مکه و از آنجا به سوی بصره حرکت کند تا سربازانی را گردآورد و به وسیله آنها نیرو و توانایی کافی برای خونخواهی عثمان و در هم شکستن شوکت قاتلان وی داشته باشد.

با دقت در این اسباب چهارگانه به این نتیجه می‌رسیم که همه آنها به یک سبب اساسی بازمی‌گردد و آن خونخواهی عثمان رضی الله عنه که توسط ابوباشان و پیروان عبد الله بن سبأ مظلومانه به شهادت رسیده بود و قصاص قاتلان وی می‌باشد.

از دلایلی که این عامل را روشن می‌سازد، روایتی است که امام احمد در مسند و طبری در تاریخ خود روایت کرده‌اند که مفاد آن می‌رساند که طلحه بن عبیدالله و زبیر بن عوام و ام المؤمنین عایشه -رضی الله عنهم- برای خونخواهی عثمان که ظالمانه کشته شده بود، به بصره رفتند. [المسند: ۱/۱۶۵؛ و تاریخ طبری ۳/۳۴-۳۵] و ذهبی ذکر می‌کند طلحه و زبیر برای مطالبه خون عثمان از مدینه خارج شدند تا اینکه قصاص خون او را از قاتلانش بگیرند. [الخلفاء الراشدون، ص: ۲۸۸] و این خبر را ابن کثیر در [البدایة والنهایة: ۷/۲۳۲] ذکر کرده است. و روایت امام احمد را حافظ ضیاء المقدسی و محدث شعیب ارناؤوط حسن دانسته‌اند. و هیثمی در مورد آن می‌گوید: احمد آن را با دو سند روایت کرده است و راویان یکی از این دو سند، راویان صحیح هستند. [الأحادیث المختارة: ۳/۳۳]. و سیر أعلام النبلاء: ج ۱ پاورقی ص: ۵۷. و مجمع الزوائد: ۷/ ۲۷] اما اسناد روایت طبری صحیح است چراکه راویان آن از ثقات هستند. اما روایت‌هایی را که ذهبی و ابن کثیر ذکر نموده‌اند بدون سند می‌باشد، اما روایت مسند احمد و تاریخ طبری با آنها موافق بوده و در تناقض نیستند. - بنابر آنچه پیش‌تر ذکر نمودیم- روشن شد که طلحه و زبیر برای مطالبه خون عثمان و قصاص قاتلان وی به سوی مکه و سپس بصره خارج شدند.

بنابراین -چنانکه امام قرطبی می‌گوید- خروج طلحه و زبیر به سوی بصره، گناه و معصیت و از روی سرکشی و نافرمانی نبود چراکه اگر چنین بود رسول خدا -علیه الصلاة والسلام- از شهید بودن آنها خبر نمی‌داد. [چنانکه در صحیح مسلم: ۴/۱۸۸۰، حدیث ش: (۲۴۱۷) وارد شده است.] و شهادت جز با کشته شدن در مسیر اطاعت و فرمانبرداری نمی‌باشد.

**اما خروج ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها؛** هرگز خروج ام المومنین برای جنگ یا عداوت و دشمنی دیرینه بین او و علی رضی الله عنهما نبود بلکه ایشان برای اصلاح میان مسلمانان و مطالبه خون عثمان رضی الله عنه خارج شد. و دلایل در این زمینه بسیار است؛ به عنوان مثال به برخی از آنها اشاره می‌کنیم. امام احمد در مسند روایت می‌کند که: هنگامی که عایشه رضی الله عنها می‌خواست از رفتن به بصره منصرف شده و به مکه برگردد، زبیر رضی الله عنه به ایشان گفت: «ترجعین، عسی الله عز وجل أن یصلح بك بین الناس»: «[می‌خواهی به مکه برگردی، [چنین نکن] شاید که خداوند متعال به

وسيلةً تو [در بصره] میان مردم اصلاح برقرار کند». [مسند أحمد: ۹۷/۶ حدیث ش: ۲۴۶۹۸؛ شیب ارنؤوط می‌گوید: إسناده آن صحیح است.] و همچنین ابن حبان از ام المؤمنین روایت می‌کند که فرمود: «ما أظنني إلا أني راجعة فقال بعض من كان معها بل تقدمين فيراك المسلمون فيصلح الله عز وجل ذات بينهم»: «گمان می‌کنم بازگردم بهتر باشد. پس برخی از همراهان وی گفتند: بلکه حضور داشته باشید تا مسلمانان شما را ببینند و اینگونه خداوند متعال روابط میان آنها را سامان بخشد و صلح میان آنها برقرار گردد». [صحیح ابن حبان: ۱۲۶/۱۵ حدیث ش: ۶۷۳۲؛ شیب ارنؤوط می‌گوید: إسناده آن بنا بر شرط شیخین صحیح است.] و زمانی که علی - رضی الله عنه - قعقاع بن عمرو را به سوی عایشه و همراهان وی فرستاد تا جوای سبب آمدن آنها شود، قعقاع بر ام المؤمنین وارد شده و سلام کرده و گفت: مادرم، چه چیزی شما را به این سرزمین آورده است؟ فرمود: فرزندانم، اصلاح میان مردم. ابن العربی می‌گوید: «اما خروج ام المؤمنین به سوی جنگ جمل، برای جنگ نبود بلکه مردم به او روی آورده و از فتنه و هرج و مرجی که به وجود آمده بود، شکایت کردند و امیدوار بودند به وسیله ام المؤمنین اصلاح صورت گرفته و اوضاع مسلمانان سر و سامان گیرد و چه بسا چون در میان مردم حاضر شود، از او شرم کنند و از مواضع خود عقب بنشینند و گمان ام المؤمنین نیز این بود. و اینگونه بود که ام المؤمنین با اقتدا به این کلام الهی خارج شد که می‌فرماید: ﴿لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِّنْ نَّجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ وَمَن يَفْعَلْ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا﴾ [النساء: ۱۱۴] «در بسیاری از (در گوسی و) نجوهای‌شان خیری نیست، مگر که (با این کار) امر به صدقه دادن یا کار نیک یا اصلاح در میان مردم کند. و هرکس برای خشنودی الله چنین کند، به زودی پاداش بزرگی به او خواهیم داد». بنابراین، ام المؤمنین عایشه جز با هدف اصلاح میان مسلمانان خارج نشد و سفر ایشان از باب طاعت و فرمانبرداری بود و با اینکه به عدم خروج از خانه امر شده بود منافاتی نداشت. و این سفر همچون سفرهای دیگری بود که بر مبنای فرمانبرداری از الله و رسولش انجام می‌شد، مانند سفر برای حج و عمره.

اگر خروج ام المؤمنین به سوی بصره به دلیل عداوت و دشمنی دیرینه با علی می‌بود، در این صورت این سوال مطرح خواهد بود که چرا امام علی حد و حکم شرعی را بر ایشان اقامه نکردند؟ بلکه ایشان را با احترام به مکه بازگرداند و ام المؤمنین را با کلمه «مادرم» صدا می‌کرد. و پس از پایان یافتن جنگ جمل، علی رضی الله عنه نزد عایشه رضی الله عنها آمده و به ایشان گفت: خداوند شما را مورد مغفرت قرار دهد. ام المؤمنین فرمود: و شما را نیز؛ هدفی جز اصلاح نداشتیم». [تاریخ طبری؛ و البداية والنهاية، و المنتظم في تاريخ الملوك والأمم، ابن الجوزي]

به هر حال، طلحه و زبیر و عایشه رضی الله عنهن در خروج به سوی بصره اجتهاد کردند و مجتهد در هر صورت مأجور است چه به صواب دست یابد یا دچار خطا شود. اگر به صواب دست یابد دو پاداش دارد و اگر دچار خطا و اشتباه گردد، یک اجر دارد. از این رو این سه نفر و کسانی که با ایشان هم نظر بودند، ان شاء الله ماجور می‌باشند.

ب) اگر طلحه و زبیر رضی الله عنهما طمع خلافت و کسب جاه و مقام داشتند، پس چرا از حق خود در این مورد تنازل کردند زمانی که عمر رضی الله عنه آنها را در میان شش نفری که خلیفه باید از میان آنها انتخاب می‌شد نامزد خلافت نمود؟! و برآستی چرا در طول مدت خلافت عثمان رضی الله عنه هیچگونه اعتراض یا مخالفتی از سوی آنها در این زمینه دیده نشد در حالی که عثمان دوازده سال خلافت کرد؟! و علاوه بر این چرا با علی به عنوان خلیفه بیعت کردند چنانکه در روایات صحیح ثابت شده است؟! و اگر به طمع خلافت و جاه و مقام خارج شدند، پس چرا در ابتدای خلافت علی و بلافاصله چنین اقدامی نکردند و چند ماه منتظر ماندند؟!

ج) اما این سخن که طلحه و زبیر و عایشه و دیگران بر این باور بودند که علی به قتل عثمان راضی بوده، سخنی باطل است و هرگز صحیح نیست. و مستند این قول روایتی است که بی‌هیچ ذکر نموده و مفاد آن این است که طلحه و زبیر برای خونخواهی عثمان خارج شدند چراکه علی به قتل عثمان راضی بود. و این بدان خاطر بود که برخی از مردم این را برایشان گفته بودند که علی به قتل عثمان راضی بوده است. پس طلحه و زبیر نزد ام المؤمنین عایشه رفته و او را به خروج برای خونخواهی عثمان و اصلاح میان مردم وادار نمودند. اما این روایت صحیح نیست چراکه اسنادی برای آن وجود ندارد و متن آن منکر است. چراکه معقول نیست طلحه و زبیر از موضع علی در برابر قتل عثمان بی‌اطلاع باشند تا اینکه مردی مجهول نزد آنها آمده و ایشان را از این مساله آگاه کند و آنان نیز او را تصدیق کنند و برای خونخواهی عثمان خارج شوند. با اینکه می‌دانستند سبب تاخیر علی در قصاص قاتلان عثمان این نبوده که خود به قتل عثمان راضی بوده است چنانکه روایت چنین می‌گوید، بلکه عجز و ناتوانی وی از اجرای حکم قصاص بر قاتلان عثمان بوده است چراکه آنها از نیرو و قدرت برخوردار بوده و بر شهرها سیطره داشتند. و همچنین دلیل صحیحی وجود ندارد که اهل بصره علی را قاتل عثمان رضی الله عنه می‌دانستند و جنگیدن با علی رضی الله عنه را واجب می‌دانستند.

**اما در مورد جنگ جمل:** هرکس اطلاعی از تاریخ داشته باشد و از اتفاقات این برهه از زمان مطلع باشد، می‌داند که این جنگ به تدبیر هیچ یک از صحابه نه علی و نه طلحه و زبیر و عایشه رضی الله عنهن رخ نداد؛ بلکه بدون اختیار و اراده آنان، جنگ توسط قاتلان عثمان رضی الله عنه آغاز گردید چون فتنه‌گران نزدیک بودن صلح صحابه را متوجه شدند این جنگ را به راه انداختند چنانکه دانشمندان مورخان به آن تصریح کرده‌اند:

باقلانی می‌گوید: «بزرگان اهل علم گفته‌اند واقعه‌ای که در بصره بین صحابه رخ داد تصمیم صحابه در آن نقشی نداشت بلکه ناگهان رخ داد و آتش آن را فتنه‌گران شعله‌ور نمودند چنانکه هریک از افراد دو گروه گمان می‌کرد دیگری خیانت کرده و برای دفاع از جان خود با وی درگیر می‌شد؛ در حالی که پیش از این به توافق نظر رسیده بودند و امور سر و سامان گرفته و صلح برقرار شده بود و با رضایت از یکدیگر جدا شده بودند؛ از این رو قاتلان عثمان که اوضاع را به زیان خود

و منافع‌شان می‌دیدند و ترس آن داشتند که صحابه به آنها دست یافته و بر آنها چیره شوند، جمع شده و مشورت کردند و با یکدیگر اختلاف کردند اما پس از آن هم‌رای شدند که صفوف صحابه را متفرق نموده و شبانه جنگ را میان سربازان دو طرف شعله‌ور کنند. و کسانی از آنها که در میان سربازان علی بودند فریاد برآوردند که طلحه و زبیر خیانت کرده و کسانی از آنها که در میان سربازان طلحه و زبیر بودند فریاد برآوردند که علی خیانت کرده است؛ بنابراین چنین هم‌رای شده و آتش جنگ را در میان دو گروه شعله‌ور نمودند. و اینگونه هریک از افراد دو گروه به دفاع از جان خود و ریخته نشدن خویش پرداخت. و چنین عملی - دفاع از جان - از سوی هر دو گروه درست بوده و چون چنین شرایطی رخ دهد اطاعت از الله متعال می‌باشد. و این همان دیدگاه صحیح و مشهور است که بدان معتقدیم».

و ابن‌العربی می‌گوید: «علی به بصره وارد شد. آنان به هم نزدیک شدند تا تدبیری بیندیشند. اما هوی پرستان آنان را رها نگذاشته و شروع به خونریزی کردند و در میان آنان جنگ برپا شد و غوغاء و هرج و مرج مستولی گشت. همه‌ی این مسائل به این خاطر بود که حجت و برهانی ارائه نگشته و آنچه پنهان بود آشکار نگردد و قاتلان عثمان پنهان بمانند، زیرا شخصی واحد در لشکر می‌تواند تدبیر آن لشکر را فاسد کند، حال چه رسد به اینکه هزار نفر این کار را انجام بدهند». و ابن‌حزم می‌گوید: «و اما ام‌المؤمنین و زبیر و طلحه رضی الله عنهم و کسانی که با آنها بودند هرگز امامت علی را باطل نمی‌دانستند و از آن عیبجویی نمی‌کردند... و به یقین ثابت شده که آنها برای جنگ با علی و مخالفت با او و نقض بیعت با وی به بصره نرفتند... و دلیل این امر آن است که آنان جمع شده و با هم نجنگیدند؛ چون شب فرا رسید قاتلان عثمان دانستند که اوضاع به نفع آنان نیست پس چون گروه طلحه و زبیر خوابیدند، در میان آنها شمشیر کشیدند و آنان نیز از خود دفاع کردند تا اینکه جنگ به میان سربازان علی کشیده شد و آنان نیز از خود دفاع کردند و اینگونه هریک از دو گروه گمان برده و بلکه تردید نداشتند که گروه دیگر جنگ را آغاز کرده است؛ پس چنان اوضاع به هم ریخت و هرج و مرج به پا شد که هیچکس را یارای جز دفاع از خود نبود و کسانی که آتش جنگ را شعله‌ور کردند همان قاتلان عثمان بودند. خداوند آنان را لعنت کند».

ابن‌کثیر در توصیف شبی که در آن دو گروه از صحابه با هم درگیر شدند می‌گوید: «مردم این شب را با خیر و خوبی خوابیدند و قاتلان عثمان این شب را به بدی؛ گردهم جمع شده و به مشورت پرداختند و اتفاق کردند که جنگ را در تاریکی آخر شب شعله‌ور کنند».

و ابن‌ابی‌ال‌عز حنفی می‌گوید: «فتنه جمل بدون اختیار و اراده‌ی علی و طلحه و زبیر شعله‌ور گردید و مسبب آن مفسدان بودند بدون اینکه صحابه در آن نقشی داشته باشند».

این اقوال علمای محقق بود که همگی متفقند جنگ روز جمل بدون دخالت و تصمیم صحابه رخ داد بلکه آنان از این جنگ راضی نبودند و صلح را بر جنگ ترجیح دادند و هیچیک از صحابه کمترین نقشی در آغاز این جنگ و برانگیختن آن نداشتند بلکه شعله‌های آتش این فتنه را عبدالله بن سبأ یهودی کینه‌توز و دیگر قاتلان عثمان رضی الله عنهم برافروختند. (مُصحح)

آیا هیچ دیوانه‌ای باور می‌کند که نه تنها امیر المؤمنین علیه السلام که صرف نظر از مقام والای دست‌پروردگی پیامبر صلی الله علیه و آله، از عقل عقلائی روی زمین است بلکه هیچ دیوانه‌ای ممکن است در چنین شهری که اکثریت مردم آن او را متجاوز و یاغی و قاتل می‌شناسند همین که پای به منبر مسجد آن نهاد، فریاد بزند که: من زمین را به گردش در آوردم..... من... من... من... و سر انجام بگوید: «وَأَنَا الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَبِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» من اوّل و آخر و ظاهر و باطن و برهر چیز دانایم!!!.

امیر المؤمنین که سعی داشت خود را در نزد این مردم از تهمت قتل عثمان تبرئه کند چگونه ممکن است در مقابل چنین مردمی که سینه‌شان از کینه او می‌جوشید، برخیزد و بگوید من چنین و چنانم، یعنی خدایم!؟.

و در این شهر عاصی حتّی یک نفر به او اعتراض نکند که آخر این چه کلمات است که از دهان تو بیرون می‌آید؟! و از ارباب تاریخ و حدیث از دوست و دشمن یک نفر نبود که چنین قضیه مهمی را در کتب حدیث و تاریخ بیاورد جز ابوبکر شیرازی که معلوم نیست چه جانوری است!؟.

خدایا اینان که این چرندها را به نام معارف دین در بین مردم منتشر می‌کنند چه جنون مطبّق و چه مغز احمقی دارند!؟.

من نمی‌دانم این غلوئی که ائمّه اسلام، همه مردم را از آن بر حذر می‌داشتند و غلات را لعن و از ایشان اظهار براءت می‌کردند اگر این چیزها نبوده است پس چه چیز بوده است!؟. عجیب است که قدمای شیعه نفی سهو از پیغمبر را غلو می‌دانستند<sup>(۱)</sup> اما شیعیان امروز ادّعی خدایی را از ایشان غلو ندانسته بلکه معارف دین می‌شمرند! و کسی که اندک تردیدی در این خرافات روا داند، ولایت او را ناقص قلمداد کرده و از مصادر فتوی، تکفیر او صادر می‌شود!!.

خدا شاهد است ما هرگز قصد نداشتیم با شرح این حوادث تاریخی مقام والا و عالی ائمّه را از آن چه هست، کمتر جلوه دهیم لکن غلو این غالیان که اصول مسلم شریعت خاتم النبیین را خدشه‌دار می‌سازد، ما را وامی‌دارد که با ذکر حوادث تاریخی از کتب معتبره شیعه، مردم را از خطر غلو در دین‌شان آگاه سازیم و آن‌ها را از ابتلاء به نهدی

۱- به رساله «سیری در رساله سهو النبی» که ضمیمه همین کتاب است مراجعه شود (ناشر).

قرآن کریم که فرموده ﴿لَا تَعْلُوا فِي دِينِكُمْ﴾<sup>(۱)</sup> [النساء: ۱۷۱] بر حذر داریم.

۳- در تمام تواریخ مفصل و معتبر، داستان ولایت «قیس بن سعد بن عباده» از طرف امیر المؤمنین علیه السلام در مصر و عزل او که منجر به از دست دادن آن حضرت کشور مصر را برای همیشه و صدمات و خساراتی را که از این راه به آن جناب رسید، ضبط است و ما آن را از کتاب پرارزش «الدرجات الرفیعة فی طبقات الشیعة» (ص ۳۳۶ به بعد) سید علی خان شوشتری که یکی از اعلام شیعه است، نقل می‌کنیم و ترجمه آن را از عربی به فارسی می‌آوریم:

همین که امیر المؤمنین علیه السلام خلافت را به دست گرفت به قیس فرموده به سوی مصر برو که من تورا بدان ولایت والی کردم، پس قیس با هفت نفر از خاندانش بیرون آمد و به مصر رفت آن‌گاه به منبر بر آمد و دستور داد نامه‌ای که با او بود بر مردم خوانده شود و آن نامه با این عنوان ابتدا شده بود: «از طرف بنده خدا امیر المؤمنین علی به سوی کسانی از مسلمانان که این نامه بدیشان می‌رسد. من قیس بن سعد انصاری را به عنوان امیر به سوی شما فرستادم پس او را مدد داده و بر حق یاری کنید و من به او دستور داده‌ام که به نیکان شما نیکی کند و بر بدخواهان سخت گیرد و با عوام و خواص رفق و ملایمت نماید. وی از کسانی است که من راهنمایی او را پسندیده و به صلاحیتش امیدوارم و از خدا برای ما و شما کرداری پاک و ثوابی جمیل و رحمتی وسیع خواستارم. و السلام علیکم و رحمة الله وبرکاته.

همین که خواندن نامه امیر المؤمنین علیه السلام تمام شد قیس برای خطبه برپا خواست، و خدا را حمد و ثنا گفت که ستایش خدای راست که حق را به جای خود درآورد و باطل را میراند و ستمکاران را نگون‌سار ساخت، ای مردم، ما با بهترین کسی که بعد از پیغمبرمان محمد صلی الله علیه و آله و سلم سراغ داشتیم بیعت کردیم، پس شما هم برخیزید و به کتاب خدا و سنت رسول الله بیعت کنید پس اگر ما به کتاب خدا و سنت رسول الله عمل نکردیم ما را بر گردن شما بیعتی نیست.

مردم برخاستند و بیعت کردند و مصر و توابع آن بر قیس استقامت یافت. آن‌گاه قیس عمال و فرمانداران خود را به شهرستان‌ها گسیل داشت، مگر یک قریه که مردم آن کشتن عثمان را عظیم می‌شمردند و در آن قریه مردی از کنانه بود که او «یزید بن

الحارث» می‌گفتند، او کسی را به‌سوی قیس فرستاد و گفت که ما نزد تو نمی‌آییم عامل خود را بفرست، زیرا این سرزمین قلمرو توست، لکن ما را به حال خود واگذار تا ببینیم کار مردم به کجا منتهی می‌شود! «مسلمة بن مخلد بن صامت الأنصاری» نیز شورش کرد و بر عثمان زاری نمود و مردم را به طلب خون او دعوت کرد. قیس کسی را به سوی او فرستاد که وای بر تو آیا بر من شوریدی؟! به خدا سوگند که من دوست ندارم که ملک شام و مصر از آن من باشد و من تو را کشته باشم، پس خون خود را حفظ کن! «مسلمه» پیکی به سوی قیس فرستاد که تا زمانی که تو والی مصر باشی من از جانب تو کافی هستم (یعنی مطیع و فرمانبردارم).

قیس بن سعد شخصی بود دارای عقل متین و رأی رزین، وی کسانی را به جانب آنان که کناره گرفتند فرستاد که من شما را به بیعت مجبور نمی‌کنم لیکن شما را به خود واگذارده، از شما کفایت و حراست می‌نمایم، پس با آنان مُهادنه و مدارا کرد، و با «مسلمة بن مخلد» هم مدارا کرد، و خراج و مالیات را جمع آوری نمود، و هیچکس با او به منازعه برنخواست.

ابراهیم که راوی حدیث است می‌گوید: علی علیه السلام به جانب جمل بیرون آمد در حالی که «قیس» بر مصر والی بود و آن حضرت از بصره به کوفه آمد و بازم «قیس» در همان جای خود بود، وی از همه خلق خدا بر معاویه سنگین‌تر بود، زیرا مصر و توابع آن به شام نزدیک بود و معاویه می‌ترسید که علی علیه السلام با مردم عراق به‌سوی شام روی آورد و «قیس» هم از جانب مصر، و معاویه در بین این دو نیرو محاصره شود، لذا زمانی که امیر المؤمنین در کوفه بود و قبل از آن که به سوی صفین حرکت نماید معاویه نامه‌ای برای قیس فرستاد، عنوان نامه چنین بود:

از معاویه بن ابی سفیان به سوی قیس بن سعد، سلام بر تو. همانا من به سوی تو خدایی را حمد می‌کنم که معبودی جز او نیست. اما بعد، اگر شما بر عثمان عیب گرفتید در فرونی بخشش که بر او دیدید تا تازیانه‌ای که بر کسی زد در شنت کسی یا جودت و سیرت کسی یا در این که جوانان و خویشان خود را به کار گماشت، با تمام این احوال خود شما می‌دانید که خون او بدین بهانه‌ها حلال نمی‌شود، پس در حقیقت مرتکب امر عظیمی شدید و کاری ناهنجار کردید، پس ای قیس به سوی پروردگارت توبه کن، اگر توبه قبل از مرگ از چیزی کفایت کند. از آن رو که تو از کسانی بودی که مردم را بر عثمان شورانیدی، و اما رفیقت (علی) ما یقین داریم که او مردم را به قتل

عثمان اغراء و تشویق کرد و ایشان را به کشتن او واداشت تا این که وی را کشتند و تو با انبوه خویشانت از خون او به سلامت نمی‌رهی، پس ای قیس اگر می‌توانی از کسانی بوده باشی که تو را به خون عثمان مطالبه نکنند با ما علیه «علی» بیعت کن در آن صورت اگر من ظفر یابم تا زمانی که زنده‌ام سلطنت عراقین (کوفه و بصره) از آن توست و مادامی که من سلطان هستم سلطنت حجاز برای خاندان تو است! هر که را که تو دوست داری و از غیر این‌ها هر چه را که دوست داری از من بخواه زیرا هر چه را از من بخواهی به تو خواهم داد، پس در این باب رأی و عقیده‌ات را در جواب نامه‌ای که به تو نوشتم برایم بنویس.

همین که این نامه به قیس رسید چون دوست داشت که با او به دفع الوقت رفتار کند و نظر خود را بر او آشکار نکرده و به جنگ با او شتاب نکند، لذا به او نوشت:

أَمَا بَعْدُ، نَمَاءُ تُو رَسِيدٌ وَ أَنْ چَه از أَمْرِ عَثْمَانَ يَادْأُورْشُدِي فَهَمِيدُمْ، اَيْنِ كَارِي اسْتِ كِه مَن بَه آن نَزْدِيك نَشْدَهَام وَ نِيْز يَادْأُورْشُدِي كِه رَفِيْقِم (عَلِي) كَسِي اسْتِ كِه مَرْدَم رَا بَر كَتْلِ عَثْمَانَ اغْرَاء كَرْدَه وَ عَلِيَه ايشان دسيسه نمود تا عثمان را كشتند! اَيْنِ امْرِي اسْتِ كِه مَرَا بَر آن اَطْلَاعِي نِيْسْتِ وَ اَمَّا اَيْنِ كِه مَذْكُور دَاشْتِي كِه اَنْبُوه عَشِيْرَه مَن از خُونِ عَثْمَانَ بَه سَلَامَتِ نَمِي رَهْنْدِ پَس لَازِم نَمِي آيْدِ از اَيْنِ كِه اَوَّلِيْنَ مَرْدَمِي كِه دَر امْر او شَرِكْتِ دَاشْتَنْدِ عَشِيْرَه مَن بُوْدَنْدِ، مَرَا خَشْنُود كَرْدَه بَاشْدِ! وَ اَمَّا اَيْنِ كِه از مَن خَوَاسْتِي كِه با تُو دَر خُونِ خَوَاهِي عَثْمَانَ بِيْعْتِ كَنَمِ وَ آن چَه دَر مَقَابِلِ آن بَر مَن عَرْضَه دَاشْتِي فَهَمِيدُمْ اَيْنِ امْرِي اسْتِ كِه مَرَا دَر آن نَظَرِ وَ اَنْدِيْشَه بَايْدِ وَ اَيْنِ كَارِي نِيْسْتِ كِه دَر آن عَجْلَه شَايْدِ. وَ مَن دَر اَيْنِ جَا از جَانِبِ تُو كَافِي هَسْتَمِ وَ از جَانِبِ مَن چِيْزِي كِه تُو رَا نَاخَشْنُود بَدَارْدِ، رَخِ نَخَوَاهْدِ دَادِ، تَا بِيْنِيْمِ وَ بِيْنِي اِنْ شَاءَ اللهُ. وَ السَّلَامُ عَلِيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَكَاتُهُ.

همین که معاویه نامه قیس را خواند، او را چنین یافت که گاهی نزدیک می‌شود و گاهی دور و ترسید که قیس با او در مقام خدعه و کید بر آید. لذا به او نوشت:

أَمَا بَعْدُ نَمَاءُ تُو رَا خَوَانْدَمِ، تُو رَا نَه نَزْدِيك دِيْدَمِ كِه دَر شَمَارِ صِلْحِ أُوْرْمِ وَ نَه دُور كِه دَر حَسَابِ جَنْگِ! تُو رَا چُون رِيْسْمَانَ سِيَاهِ وَ سِيْپِيْدِ يَافْتَمِ! وَ مَن چَنَانَ كَسِي نِيْسْتَمِ كِه با او بَتَوَانَ بَه خَدْعَه، بَازِي كَرْدِ يَا با كِيْدِ وَ كِيْنَ او رَا فَرِيْبِ دَادِ، دَر حَالِي كِه با مَن رَجَالِي پَر شَمَارِ وَ مَرْكَبِ هَايِ با زِيْنَ وَ اَفْسَارِ اسْتِ. پَس اِگَرِ آن چَه رَا كِه بَر تُو عَرْضَه كَرْدَمِ قَبُولِ كَرْدِي، آن چَه رَا كِه وَعْدَه دَادَهَامِ از آن تُو اسْتِ وَ اِگَرِ اَيْنِ كَارِ رَا نَمِي كَنِي مَصْرَ رَا بَر تُو از سِوَارَه وَ پِيَادَه پَر مِي كَنَمِ! وَ السَّلَامُ.



چون قیس نامه معاویه را خواند و دانست که معاویه از وی مطاوعه و مطاوله را قبول نمی‌کند ناچار آن‌چه را که در دل داشت آشکار نمود و به او نوشت:

از جانب قیس بن سعد به معاویه بن اُبی سفیان. اَمَّا بَعْدُ، عجب است از این که می‌خواهی رأی خود را به زور بقبولانی و طمع در آن بسته‌ای که مرا از پیش خریداری کنی! غیر تو را پدر مباد تا من از اطاعت کسی که سزاوارترین تمام مردم به امر خلافت است و گویاترین ایشان به حق است و هادی‌ترین آنهاست و نزدیکترین مردم به رسول خداست، خارج شوم و تو مرا امر می‌کنی که در طاعت کسی داخل شوم که دورترین آن‌ها از امر خلافت بوده و دروغگوترین مردم و گمراه‌ترین ایشان و بیگانه‌ترین مردم به رسول خداست، در حالی که در پیرامون تو قومی گمراه و گمراه‌کننده‌تر از طاغوت‌های ابلیس، گرد آمده‌اند. و اَمَّا این که گفتی که مصر را بر من از سواره و پیاده پُر خواهی کرد، اگر من تو را از این کار مشغول نداشتیم که به خود مشغول باشی در آن صورت هرچه می‌خواهی بکن. و السلام.

این نامه قیس معاویه را از او مأیوس کرد و جایگاه او بروی سخت سنگین شد و خیلی علاقه داشت که‌ای کاش بر جای قیس کس دیگری می‌بود زیرا از نیروی او و تمرد و سرکشی وی و بزرگ‌مردیش خوب باخبر بود و امر وی بر معاویه سختی و بر سینه‌اش سنگینی می‌کرد، لذا بر مردم چنین وانمود که قیس با وی بیعت کرده است!! پس برایش دعا کنید! و نامه‌ای که قیس قبلاً نوشته بود و در آن نرمی نشان داده بود، بر مردم خواند و خود نیز نامه‌ای جعل کرد و آن را به قیس نسبت داده بر مردم شام خواند بدین مضمون:

به سوی امیر معاویه بن اُبی سفیان از جانب قیس بن سعد، اَمَّا بَعْدُ، همانا قتل عثمان حادثه عظیمی در اسلام بود و من نگران نفس خود و دین خود شدم، دیدم نمی‌توانم از گروهی پشتیبانی کنم که امام مسلمان محرم نیکوکار با تقوای خود را کشته‌اند! پس از خدای سبحان برای گناهان خود طلب آمرزش می‌کنم و از حضرت او حفظ دین خود را مسألت می‌نمایم. آگاه باشید که من به جانب شما صلح و بیعت آورده‌ام و دوست دارم که به سوی قتل‌کنندگان آن امام هادی مظلوم روی آورم پس از من بخواه آن‌چه را که از اموال و رجال خواهانی، تا آن را با شتاب تمام تقدیم دارم اِنْ شَاءَ اللهُ، و سلام بر امیر و رحمت خدا و برکات او!

راوی می‌گوید: در تمام شام شایع شد که قیس با معاویه مصالحه کرده است!! جاسوسان علی علیه السلام به کوفه آمده این ماجرا را به حضرتش گزارش دادند، آن جناب

این قضیه را بسی عظیم شمرد و تعجب کرد! آن‌گاه دو فرزند خود حضرات حسنین و فرزند دیگرش محمد حنفیه و عبد الله بن جعفر را خواند و ایشان را بدین قضیه آگاهی داد و گفت: رأی شما چیست؟ عبد الله جعفر گفت: یا امیر المؤمنین آن‌چه را که در آن شک دارای واگذار و به راه یقین و بدون شک پرداز! قیس را از مصر معزول کن.

علی علیه السلام فرمود: به خدا قسم من این عمل را از قیس باور نمی‌کنم! عبدالله گفت: یا امیر المؤمنین او را عزل کن، اگر آن‌چه گفته می‌شود حق است از عزل او ضرری متوجه تو نمی‌شود. بالأخره علی علیه السلام قیس را خلع و محمد بن ابی بکر را [که در خانه آن حضرت بزرگ شده بود] و بنا به علاقه و اعتمادی که خود به محمد بن ابی بکر داشت و هم دلخواه عبد الله جعفر برادر مادری او در این امر بود وی را بر ولایت مصر گماشت و با او نامه‌ای برای مردم مصر نوشت. محمد به مصر و به نزد قیس رفت، قیس پرسید: امیر المؤمنین را چه باک بود و چه چیز رأی او را تغییر داد؟ آیا کسی بین من و او داخل شد (سعایت کرد)؟ محمد گفت: نه! موضوع مهمی نیست، این سلطنت هم مال توست! (بین محمد بن ابی بکر و قیس قرابت سببی بود، زیرا «فریسه» دختر ابی قحافه خواهر ابو بکر، زن قیس بود، و قیس شوهر عمه محمد بود) قیس گفت: نه به خدا قسم، من حتی یک ساعت هم با تو نخواهم ماند! و همین‌که امیر المؤمنین او را از حکومت مصر عزل نمود از آن‌جا خارج شد و روی به مدینه آورد، و به جانب علی علیه السلام به کوفه نرفت! تا این‌که سر انجام در جنگ صفین در رکاب امیر المؤمنین علیه السلام حاضر شد.

این داستان یکی از مسلمات تاریخ است که در زمان امیر المؤمنین علیه السلام رخ داده‌است. و چنان‌که می‌دانیم حکومت محمد بن ابی بکر بر مصر مسلم نشد، و چون جوان و ناپخته بود بالاخره مصر را از دست داد و خود به فجیع‌ترین صورت کشته شد و آن حضرت بر مرگ او گریست و دیگر مصر به امیر المؤمنین برنگشت. چنان‌که خود امیر المؤمنین علیه السلام از این قضیه اظهار ندامت فرمود، و این معنی از نامه‌ای که به روایت شیخ مفید در امالی (ص ۴۸ مجلسی ۹) گزارش شده به دست می‌آید، این نامه را امیر المؤمنین علیه السلام هنگام اعزام مالک اشتر بر ولایت مصر به او داد. و این جمله از نامه، معنی مذکور را به صراحت می‌رساند که فرموده: «وَقَدْ كُنْتُ وَلِيْتُ مُحَمَّدَ بْنَ أَبِي بَكْرٍ مِصْرَ فَخَرَجَ عَلَيْهِ خَوَارِجٌ وَكَانَ حَدَثًا لَا عَلِمَ لَهُ بِالْحُرُوبِ فَاسْتَشْهَدَ رَجْمَهُ اللَّهُ...» خود من محمد بن ابی بکر را - که خدایش رحمت کند - ولایت مصر دادم، پس خوارج بر او خروج

کردند و او چون جوان بود و علم و اطلاعی از فنون جنگ نداشت لذا شهید شد، خدایش رحمت کند.

بر دانشمندان مَطَّلَع پوشیده نیست که قیس بن سعد بن عباده از بزرگان اصحاب رسول خدا ﷺ و از اعلام شیعیان امیر المؤمنین علیؑ و امام حسن از اصحاب دین حق و شجاعان نامدار روزگار بود چنان که در کتب رجال از جمله خلاصه شیخ طوسی درباره او آمده است: «قیس بن سعد بن عباده، من السابقین الذین رجعوا إلى امیر المؤمنین علیؑ وهو مشکور، لم یبایع أباً بکر» قیس بن سعد بن عباده از پیشتازان روی آوردن به امیر المؤمنین علیؑ است که چون با ابو بکر بیعت نکرد شایسته تقدیر است.

و شهید ثانی (ره) در تعلیقه خود نوشته است: «و قال أنس: و کان قیس بن سعد من النبی ﷺ بمنزلة صاحب الشرطة من الأمیر» منزلت قیس بن سعد در پیش رسول خدا ﷺ چون مقام رئیس شهربانی از طرف فرمانروا بود و حضرت رضا علیؑ در خلوص و تقوای او فرمود که در حال سجده نماز افعی بر گردن او پیچید و همین که سر از سجده برداشت در لباس او جای گرفت، اما او به هیچ وجه متعزّض آن نشد!

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه درباره او نوشته است: «إنه کان من کبار شیعة علیؑ و المتحقّقین بمحبته» او از بزرگترین پیروان علی و دوستداران واقعی آن حضرت بود.

پس عزل او از حکومت مصر، موجبی از جهت نقصان ارادت و محبّت او نداشته است، و زیرکی و فطانت او نیز در غایت شهرت بود به طوری که او را یکی از اذکیاء عرب شمرده اند.

آیا این عملی که با او شد، عمل کسی است که عالم به غیب است؟ آن هم عالمی که ﴿لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ﴾ [سبا: ۳]!

اگر گویی که با علم غیب مرتکب این اعمال می شده اند، آیا عقلاً ممکن است که دارای علم غیب این گونه به ضرر خود اقدام کند؟ و اگر متکی به قرآنی که می فرماید: خاصیت علم غیب، استکثار خیر است ﴿وَلَوْ كُنْتَ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَأَسْتَكْثَرْتَ مِنَ الْخَيْرِ﴾<sup>(۱)</sup> [الأعراف: ۱۸۸]!.

۱- «و اگر غیب می دانستم قطعاً خیر بیشتری می اندوختم».

۴- از جمله اموری که به وضوح تمام بر عدم علم غیب حضرت علی علیه السلام دلالت می‌کند والی کردن آن حضرت «زیاد بن ابیه» را بر بصره و اهواز و فارس و کرمان است. چون «زیاد بن ابیه» کاتب ابن عباس بوده و در امور حکومت و ولایت بصره دارای اطلاعاتی بوده لذا امیر المؤمنین علیه السلام بعد از ابن عباس او را ولایت داد و چنان‌که می‌دانیم ولایت و حکومت زیاد بر بصره موجب شد که شیعیان علی را به خوبی بشناسند و چون بعد از امیر المؤمنین حضرت امام حسن علیه السلام نیز ولایت او را ابقاء کرد لذا دوام حکومت او خود یکی از بدبختی‌های شیعیان علی علیه السلام بود و هنگامی که معاویه «زیاد» را به برادری خود استلحاق کرد و او را فریفت و حکومت عراقین را به او واگذار نمود، او و پسرش دمار از شیعیان علی علیه السلام بر آوردند که شرح جنایات ایشان را باید به کتب مفصل تاریخ حواله کرد.

دیگر ولایت و حکومت دادن به «منذر بن جارود» است که در همان زمان خلافت، امیر المؤمنین را از این عمل پشیمان کرد چنان‌که آن حضرت نامه برای او نوشت که: «أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ صَلَاحَ أَبِيكَ عَزَّيْ مِنْكَ وَظَنَنْتُ أَنَّكَ تَتَّبِعُ هَدْيَهُ وَتَسْلُكُ سَبِيلَهُ فَإِذَا أَنْتَ فِيهَا رُؤْيِي إِلَيَّ عَنْكَ لَا تَدْعُ لِهَوَاكَ انْقِيَادًا وَلَا تُبْقِي لِأَخْرَتِكَ عِتَادًا، تَعْمُرُ دُنْيَاكَ بِخَرَابِ أَخْرَتِكَ، وَتَصِلُ عَشِيرَتَكَ بِقَطِيعَةِ دِينِكَ وَلَكِنَّ كَانَ مَا بَلَغَنِي عَنْكَ حَقًّا لَجْمَلِ أَهْلِكَ وَشِسْعِ نَعْلِكَ خَيْرٌ مِنْكَ وَمَنْ كَانَ بِصِفَتِكَ فَلَيْسَ بِأَهْلٍ أَنْ يُسَدَّ بِهِ نَعْرٌ أَوْ يُنْفَذَ بِهِ أَمْرٌ أَوْ يُعْلَى لَهُ قَدْرٌ أَوْ يُشْرَكَ فِي أَمَانَةٍ أَوْ يُؤْمَنَ عَلَى جِبَاةٍ فَأَقْبِلْ إِلَيَّ حِينَ يَصِلُ إِلَيْكَ كِتَابِي هَذَا إِنْ شَاءَ اللَّهُ» شایستگی و خوبی پدرت مرا فریفت و گمان کردم که تو نیز راه هدایت او را تبعیت می‌کنی و به همان راه او می‌روی، اما اکنون آن‌چنان‌که به من گزارش می‌شود تو منقاد هوای خود بوده و برای آخرت خود چیزی نمی‌اندوزی، دنیای خود را با خراب کردن آخرت آباد می‌کنی و پیوستن به خویشانت را با بریدن و گسستن از دینت انجام می‌دهی، اگر این خبرها که از تو به من می‌رسد راست باشد هر آینه شتر اهل تو و بند نعلین‌ات از تو بهتراند و هم‌چون کسی چون تو شایستگی ندارد حفظ مرزی را به او سپارند. (نهج البلاغه، نامه ۷۱).

هرگز کسی که عالم به غیب است چنین کارهایی را با خود نمی‌کند! آنان که مدعی‌اند علی علیه السلام یا هر یک از ائمه اهل بیت دارای علم غیب بوده‌اند خوب است یکی از کارهایی که انجام داده‌اند که دلالت بر علم غیب آن‌ها دارد نشان بدهند! چون

غالیان یا دشمنان اسلام، علی علیه السلام را به خیال خود از حدود بشری ارتقاء داده و یک موجود خیالی که گاهی کارهای خدایی می‌کند معرفی کرده‌اند و حضور در تمام مکان‌ها و علم به جمیع غیوب را از خصوصیات او قلمداد کرده‌اند که گاهی کارهایی از او سر می‌زند چون عروج به آسمان‌ها و نشستن روی بساط ابر و صعود به هوا و کشتن سی‌هزار از یاجوج و ماجوج در حدیث بساط، و حاضر شدن در مهمانی بیش از چهل خانه و رفتن به معراج قبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سر راه گرفتن بر او در یکی از آسمان‌ها به صورت شیر دزنده، و قاضی شدن برای فرشتگانی که با یکدیگر نزاع کردند و در صلح کردن و اصلاح امر، جُز به قضاوت علی راضی نشدند تا ناچار آن حضرت به آسمان رفت! و در زمان انبیای گذشته به صورت‌های مختلف حاضر گشته انبیاء را یاری نموده و هم‌چنین زمان موسی که با پوشیدن لباس طلا و سوار شدن بر اسبی که زین برگ آن از طلا بود و به دربار فرعون رفتن برای ترسانیدن او از مخالفت با موسی! و صدها از این قبیل موهومات و خرافات که باید برای تفصیل آن به کتاب‌هایی چون «عیون المعجزات» و «مشارق الأنوار» و «مدینه المعاجز» و «تحفة المجالس» و امثال این‌ها رجوع کرد. حال اگر این خرافات را روزی غالیان یا دشمنان اسلام برای منظور خود بافته و پراکنده‌اند مقصود کسانی که امروز آن‌ها را اشاعه و ترویج می‌کنند، چیست؟ آیا جز پیروی از منظور دشمنان اسلام است و آلت بلا اراده آنان نمی‌باشند پس نشر این خرافات چه دردی را دوا می‌کند جُز دور کردن و بیزار کردن عقلاء از هر چه که نام دین منتشر می‌شود! و غرور و گستاخی جاهلان به خیال این‌که چون علی چنین است و اینان هم که خود را شیعیان علی می‌دانند! (بدون آن‌که بدانند معنی شیعه چیست یا در صورت دانستن، بدون آن‌که اندک جنبشی برای اجراء و انجام و ظایف شیعه بودن که همان بندگی خالص برای پروردگار است به خود بدهند؟! می‌پندارند در صدر بهشت جای خواهند داشت! آری اینان به خیال خود بدون هیچ عمل، مقرب درگاه خدا و عزیزان دستگاه خلقت‌اند!!

آری، علی علیه السلام در نظر غالیان موجود عجیبی است که نظیر او را حتی در افسانه خدایان یونان هم نمی‌توان یافت! او صفات بشری حائز صفات خدایی است که در همه جا حاضر و بر همه کس ناظر و به هر کاری قادر و ﴿وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ است!!!  
 اما علی در نظر خداپرستان منزّه از این موهومات و مبرّای از این افتراءات و از کسانی که چنین نسبت‌های ناروا به حضرتش می‌دهند، بیزار است.

شمردن فضائل علی علیه السلام کار آسانی نیست، و اگر کسی از ذکر آن فضایل قصد تبعیت نداشته باشد، صرف گفتن و شنیدن آن دردی را دوا نمی‌کند، و هیچ کس را با چنین عملی، شیعه‌ا‌و نمی‌توان گفت، که شیعه تابع و پیرو را گویند نه لفاظ و قائل را، علی علیه السلام خود از معجزات دین اسلام است که تعلیمات این دین مبین قادر است چنین فردی را تربیت کرده تحویل جامعه بشری دهد و بالأخره دین اسلام آمده است تا امثال علی علیه السلام در جامعه خود پیروارند نه آن که با خیالات و اوهام غالیان یک علی موهوم بسازد که در کمتر افسانه‌ای نظیرش را می‌توان یافت؟! و بالأخره علی غالیان با علی موحدین دو تاست، و این علی از آن علی جداست!

برگردیم به اصل موضوع، سخن در این بود که در سیره ائمه چیزی از علم به غیب دیده نمی‌شود که بتوان گفت فلان عمل را به موجب علم غیب که سودی داشت انجام دادند، یا از فلان پیش آمد که صدمه و زیانی داشت جلوگیری کردند! بلکه در سیره روشن آنان، همان امور و احوال عادی که در زندگانی دیگران است در حیات ایشان نیز مشهود بود، از آن جمله داستانی است که در احوال حضرت موسی بن جعفر علیه السلام آورده‌اند:

۵- در کتاب اُمالی شیخ طوسی (چاپ نجف، ج ۲، ص ۳۶) و عیون اخبار الرضا شیخ صدوق (اخبار موسی بن جعفر) و جلد یازدهم بحار الأنوار (چاپ تبریز، ص ۲۱۷) از علی بن ابراهیم بن هاشم روایت شده است که گفت: از مردی از یاران خود شنیدم که می‌گفت: هنگامی که هارون الرشید حضرت موسی بن جعفر علیه السلام را محبوس داشت همین که شب شد آن حضرت وضوی خود را تجدید نمود رو به قبله کرد و چهار رکعت نماز خواند، آن‌گاه خطاب به خداوند متعال شروع به خواندن این دعا کرد: «يَا سَيِّدِي نَجِّنِي مِنْ حَبْسِ هَارُونَ وَخَلِّصْنِي مِنْ يَدِهِ...» ای مولای من، مرا از زندان هارون نجات بخش. همین که حضرت این دعا را خواند، هارون در خواب مرد سیاهی را دید که در دست او شمشیری است و پس از آن سیاه به هارون نهیب زد، هارون ترسید. آن‌گاه حاجب خود را خواند و گفت برو به زندان و موسی بن جعفر را آزاد کن، حاجب بیرون آمد و درب زندان را کوبیده موسی بن جعفر را خواند، حضرت فرمود: کیست؟ حاجب گفت: خلیفه تو را می‌خواند؟ پس حضرت برخاست درحالی که ترسان و لرزان بود و می‌گفت مرا در این دل شب نمی‌خواند جُز به منظور شری که نسبت به من دارد و گریان و غمین در حالی که از زندگی خود مأیوس بود از جای خود حرکت کرده به

سوی هارون آمد در حالی که استخوان هایش می‌چندید! و بدنش می‌لرزید! آن‌گاه گفت سلام بر هارون، هارون جواب سلام او را داده گفت تو را به خدا سوگند می‌دهم، آیا در این شب دعایی خواندی... تا آن‌جا که می‌گوید: سپس لباس‌هایی خواست و حضرت را بدان سه مرتبه مُخَلَّع نمود و او را بر اسب خود سوار کرده و گرمی داشت، و حضرتش را ندیم و هم‌نشین خود نمود! <sup>(۱)</sup>.

آیا امامی که به قول غالیان، عالم به غیب است با این‌که خود قبلاً مقدّمه این پیشامد را چیده یعنی نماز و دعا خوانده است بنابراین چرا همین‌که درب زندان کوبیده شد و به او گفتند: خلیفه تو را می‌خواند، ترسان و لرزان شد و به حال گریان و غمگین و مأیوس از حیات، از جای خود برخاست، و حدس می‌زد که هارون او را به منظور بدی، خواسته است؟ و از همین جهت بود که می‌ترسید و می‌لرزید و از زندگی مأیوس بود! آیا عالم به غیب حالش چنین است؟! و ده‌ها از این قبیل قضایای تاریخی که در تواریخ هست و حاکی از این حقیقت.

اینک نظر و عقیده دانشمندان بزرگ شیعه را در فصل آینده مطالعه فرمایید.

\*\*\*

---

۱- در کتاب اُمالی شیخ طوسی (چاپ نجف، ج ۲، ص ۳۶) و عیون اخبار الرضا شیخ صدوق (اخبار موسی بن جعفر) و جلد یازدهم بحار الأنوار (چاپ تبریز، ص ۲۱۷) به رساله «سیری در رساله سهو التبی» که ضمیمه همین کتاب است مراجعه شود (ناشر).

## نظر علمای بزرگ شیعه درباره علم غیب ائمه علیهم السلام

در فصل گذشته گفته شده که اصحاب خاص ائمه چون: «قَيسِ بْنِ سَعْدٍ وَ سُلَيْمَانَ بْنِ صُرْدِ الْخَزَاعِيِّ وَ مُسَيْبِ بْنِ نَجْبَةَ وَ زُرَّارَةَ» و امثال ایشان نه تنها امامان را عالم به غیب نمی‌دانستند بلکه در احکام دین هم در پاره‌ای مراحل آنان را کامل نمی‌شمردند!!! و چنان‌که دانشمندان و علمای بزرگ شیعه چون ابن جنید<sup>(۱)</sup> و شهید ثانی<sup>(۲)</sup> و علامه مجلسی<sup>(۳)</sup> و بحرالعلوم طباطبایی<sup>(۴)</sup> نیز تصریح کرده‌اند که اصحاب خاص امامان، ائمه علیهم السلام را فقط علمای ابراری می‌دانستند که طاعت ایشان واجب است و اعتقاد به عصمت ایشان از خطا و نسیان نداشتند!

چنان‌که علامه مجلسی در حقّ الیقین و جلد پانزدهم بحار الأنوار کتاب الإیمان و الکفر و مرحوم شیخ عبدالله مامقانی در تنقیح المقال (ج ۲، ص ۶۸) ضمن احوال

---

۱- محمد بن احمد بن جنید کاتب اسکافی (۳۸۱ هجری)؛ یکی از بارزترین فقهای قدیمی امامیه و استاد مشایخی چون نجاشی و شیخ طوسی است. (د. سعد رستم).

۲- زین الدین بن علی بن احمد عاملی جبعی (۹۶۶ هجری)؛ از فقهای شیعه قرن دهم هجری است. مشهورترین آثار وی عبارتند از: «الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية»؛ «مسالك الأفهام إلى شرائع الإسلام»؛ «الدرایة» و شرح آن «شرح الدرایة» في علم الروایة؛ و «منية المرید في آداب المفید والمستفید». (د. سعد رستم).

۳- محمد باقر بن محمد تقی بن مقصود علی اصفهانی؛ از بارزترین محدثین و فقهای شیعه امامیه در قرن دهم هجری (۱۰۳۷-۱۱۱۱ هـ) می‌باشد. در زمان صفوی‌ها در اصفهان از جمله دانشمندان جهان اسلام به شمار می‌رفت. کتاب‌های حدیثی شیعه را در دایرة المعارف بزرگی با عنوان «بحار الأنوار، الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار» در ۱۱۰ جلد جمع نمود. از کتاب‌های مشهور وی به زبان فارسی، می‌توان: «جلاء العیون» و «حیة القلوب» را نام برد. (د. سعد رستم)

۴- آیت الله العظمی سید محمد مهدی بن مرتضی طباطبائی بروجردی نجفی معروف به بحر العلوم (۱۲۱۲ هـ)؛ وی در عصر خود مرجع امامیه بود. مشهورترین کتاب‌های وی عبارتند از: «رجال السید بحر العلوم» معروف به «الفوائد الرجالية» در ۴ جلد. (د. سعد رستم).



«محمد بن أحمد الجنید» آورده است و شهید ثانی فرموده است که در ایمان، تصدیق به امامت ائمه علیهم السلام و اعتقاد به وجوب اطاعت ایشان کافی است هر چند از تصدیق به عصمت از خطا خالی باشد! و ادعا کرده است که این معنی از مجموع روایات ایشان علیهم السلام و عقیده شیعیانشان واضح و ظاهر است که آنان معتقد بودند که امامان علمای ابراری هستند که خدا طاعت ایشان را با عدم اعتقاد به عصمت ایشان فرض شمرده است! و بنابراین ائمه علیهم السلام به ایمان و عدالتشان حکم می فرمودند!

این حال اصحاب ائمه علیهم السلام در زمان حیات ایشان بود. اما پس از فوت و غیبت ایشان، از دانشمندان بزرگ شیعه کسانی را که تا هنگام تألیف این کتاب می شناسیم، بسیار اند که اعتقاد به علم غیب ائمه نداشتند، سهل است حتی سهو و غفلت و ظن و اجتهاد را درباره‌ی ایشان جایز و روا می دانستند! ولی از باب اختصار ناچار نام ده نفر از ایشان و عقایدشان را تیمناً در این رساله می آوریم و بقیه را *إن شاء الله تعالی* در فرصت و موقعیت مناسب در رساله‌ای علی حده معرفی می نمایم تا دانسته شود که این غلو و افراط از متأخرین بوده و شاید سیاست سلاطین مانند سلسله صفویه و امثال آن نیز در آن دخالت داشته و گرنه علماء و دانشمندان متقدم هرگز چنین عقاید شرک آمیزی نداشتند.

۱- محمد بن الحسن بن الولید القمی<sup>(۱)</sup> (ره) استاد شیخ صدوق بزرگ‌ترین عالم شیعه در زمان خود که مورد توثیق و تعظیم عموم علمای شیعه و اصحاب رجال است. آن جناب نه تنها ائمه علیهم السلام را عالم به غیب نمی داند بلکه سهو و نسیان را بر ایشان که سهل است بر پیغمبر بزرگوار اسلام که امین وحی و مأمور رسالت است جایز و روا می شمارد! و معتقد است که اول درجه غلو، نفی سهو از پیغمبر است چنان که مرحوم صدوق این عقیده را از او در «من لا یحضره الفقیه» آورده است. احتراز آن جناب از عقیده عالم به غیب بودن امامان تا آن حد بود که روایت از کتاب «بصائر الدرجات» صفار را که حاوی پاره‌ای از اخبار غلو آمیز است جایز ندانسته، تحریم فرمود!

۱- نجاشی در کتاب رجال خود (ص: ۳۸۳) می گوید: «محمد بن حسن بن احمد بن ولید: ابوجعفر؛ از فقهای متقدمین و شیخ سرشناس قمی‌ها بود. و گفته شده: وی اصالتاً از قم نبوده و آنجا مهمان بود. وی از افراد ثقه، عین و مسکون الیه بود. از جمله کتاب‌های وی: تفسیر القرآن و کتاب الجامع است». (د. سعد رستم).

۲- مرحوم صدوق محمّد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمّی رئیس المحدثین و به طور کلی تمام علمای بزرگ شیعه در قم که اکثر آنان معاصر ائمه علیهم‌السلام و با ایشان مربوط و معاشر بودند، نسبت علم غیب و صدور معجزه را از ائمه علیهم‌السلام منکر بوده سهل است، حتی نفی سهو و نسیان را از ایشان، غلوّ شمرده و قائل به آن را غالی و غالی را بدتر از مشرک می‌دانستند و در این خصوص کتاب‌ها نوشته‌اند.

و مرحوم صدوق صدور سهو و نسیان را از پیغمبر تا چه رسد به امام، جایز و لازم می‌شمرد و خود در کتاب «من لا یحضره الفقیه» وعده می‌دهد که کتابی خاصّ در این باب تألیف نماید و احتمالاً آن را تألیف کرده باشد و دست حوادث آن را از دسترس ما دور داشته باشد! زیرا آن مرحوم دارای بیش از سیصد تألیف است که کمتر از نصف آن در دسترس ماست و بقیه متأسفانه ناپیداست، هرچند اخبار بسیاری در موضوع «سهو التّبی» در سایر آثار آن مرحوم باقی مانده است که جمع آن خود کتاب مستقلّی را تشکیل می‌دهد و خود آن جناب در «من لا یحضره الفقیه» از کثرت اخبار در این موضوع فرموده است: «وَلَوْ جَازَ أَنْ تُرَدَّ الْأَخْبَارُ الْوَارِدَةُ فِي هَذَا الْمَعْنَى لَجَازَ أَنْ تُرَدَّ جَمِيعُ الْأَخْبَارِ وَفِي رَدِّهَا إِنْطَالُ الدِّينِ وَالشَّرِيعَةِ» «اگر جایز باشد که اخبار وارده در این معنی (سهو التّبی) رد شود در آن صورت رد جمیع اخبار جایز خواهد بود و در چنین صورت دین و شریعت باطل است» (زیرا بنای شریعت بر این اخبار است).

جای تعجب است که پاره‌ای از علمای شیعه چون شیخ مفید و شیخ بهایی به خیال این که شیخ صدوق به نوشتن چنین کتابی در موضوع «سهو التّبی» توفیق نیافته است خدای را شکر کرده‌اند در حالی که اولاً چنان که گفتیم ممکن است آن جناب توفیق یافته باشد و آن کتاب مانند پاره‌ای از سایر آثار آن مرحوم دست‌خوش حوادث شده است. ثانیاً در همین کتبی که از او باقی مانده است به قدر کفایت این مطالب را اثبات می‌نماید و در هر صورت از دست دادن آثار صدوق جای تأسف است نه جای مسرت.

مرحوم شیخ مفید که پاره‌ای از آثارش ردّ بر صدوق است در این باره نیز رساله‌ای پرداخته و بر صدوق و عقیده‌اش تاخته است و به تصوّر خود او را در این عقیده محکوم و مردود ساخته است لکن در زمان ما علامه محقق آقای حاج شیخ محمّد تقی شوشتری - ادام الله بقاءه - رساله‌ای در «سهو التّبی» نگاشته و به خطّ شریفش است و به ضمیمه جلد یازدهم کتاب «قاموس الرّجال» آن بزرگوار چاپ و منتشر گردیده است.

آن جناب در این کتاب این مطلب را به نحو اوفی ثابت کرده است. طالبین بدان مراجعه فرمایند<sup>(۱)</sup>.

عقیده‌علمای بزرگ شیعه در جواز سهو و نسیان بر ائمه تا چه رسد به نداشتن علم غیب آن چنان شهرت داشته است که بنا به نقل علامه مجلسی در جلد پانزدهم بحار، و نیز در کتاب «تصحیح الاعتقاد» (چاپ تبریز، ص ۶۵) شیخ مفید فرموده است: «جماعة وردوا إلینا من قم یُقَصِّرُونَ تقصیراً ظاهراً فی الدین وینزلون الأئمة عليهم السلام عن مراتبهم ویزعمون أنهم كانوا لا یعرفون كثيراً من الأحكام الدینیة حتی ینکت فی قلوبهم ورأینا من یقول إنهم كانوا یلتجئون فی حکم الشریعة إلى الرأی والظنون» «گروهی از مردم قم بر ما وارد شدند که دیدیم آشکارا در دین مقصّراند و چنین گمان می‌کنند که آنان عليهم السلام بسیاری از احکام دین را نمی‌دانستند تا این که در قلب ایشان نکته شود و در میان علمای قم کسانی را دیدیم که می‌گویند ائمه در احکام دین و شریعت به رأی و ظنون ملتجی می‌شدند».

مجلسی (ره) در تحقیق و تبیین خود در موضوع «سهو التبی» مطلب را به این عبارت خاتمه داده است: «ویظهر منه عدم انعقاد الإجماع من الشیعة علی نفی مطلق السهو من الأنبیاء» از تمام این گفتارها ظاهر می‌شود که در شیعه اجماع بر نفی مطلق سهو از انبیاء منعقد نشده است. آری، شیعه چگونه می‌توانست چنین عقیده‌ای داشته باشد و حال آن که چنین قولی مخالف صریح با آیات قرآن است زیرا پروردگار عالم درباره‌ی حضرت آدم عليه السلام می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِن قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ وِعْزَماً ١١٥﴾ [طه: ۱۱۵] «و به درستی که پیش از این با آدم پیمان بستیم ولی فراموش کرد و در او عزمی استوار نیافتیم» و درباره‌ی موسی و یوشع بن نون که هر دو پیغمبر خدا بودند می‌فرماید: ﴿فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنَهُمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا ٦١﴾ [الكهف: ۶۱] «پس چون به جای اتصال دو رسیدند ماهی خود را از یاد بردند» و در همین سوره از قول یوشع بن نون می‌گوید: ﴿فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ وَمَا أَنسِنِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ ٦٣﴾ [الكهف: ۶۳]. یعنی «همانا ماهی را از یاد بردم و جز شیطان فراموشم نساخت که آن را یاد کنم» و در همین سوره از قول جناب موسی عليه السلام به عالم زمان خود می‌گوید:

۱- به رساله «سیری در رساله سهو التبی» که ضمیمه همین کتاب است مراجعه شود (ناشر).

﴿قَالَ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ﴾ [الكهف: ۷۳] «مرا بدانچه از یاد بردم مؤاخذه مکن» در حالی که قبلاً به او تعهد سپرده بود که ﴿قَالَ سَتَجِدُنِي إِِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا﴾ [الكهف: ۶۹] یعنی: «و تو را در هیچ کاری نافرمانی نمی‌کنم».

و حضرت یوسف عليه السلام را دست‌خوش نسیان می‌شمارد ﴿فَأَنسَهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ﴾ فَلَئِمْتُ فِي السِّجْنِ بِضَعِّ سِنِينَ ﴿۴۱﴾ [یوسف: ۴۲] «شیطان یادآوری پروردگارش را از یاد او برد پس یوسف چند سالی در زندان باقی ماند».<sup>(۱)</sup>

خداوند عالم به پیغمبر اکرم در غیر مورد وحی (چون وحی را به اعتبار وعده خدا و القاء و اقراء او از یاد نمی‌برد) نسبت نسیان می‌دهد و می‌فرماید: ﴿وَأَذْكُرُ رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ وَقُلْ عَسَىٰ أَنْ يَهْدِيَنَّ رَبِّي لِأَقْرَبَ مِنْ هَذَا رَشَدًا﴾ [الكهف: ۲۴] «و چون فراموش کردی پروردگارت را یاد کن و بگو امید است که پروردگارم مرا به راهی که از این به هدایت نزدیکتر باشد هدایت فرماید». و به آن حضرت اخطار می‌نماید: ﴿سَنُقَرِّبُكَ فَلَا تَنْسَىٰ﴾ [الأعلى: ۶] «ما بر تو [قرآن را] می‌خوانیم و تو فراموش نمی‌کنی» که معلوم می‌شود جز وحی را فراموش می‌کند پس سهو و نسیان به حکم عقل و قرآن بر پیغمبران جایز است تا چه رسد به امامان! و آن کس که سهو و نسیان تنها ذات پروردگار عالم است چنان که می‌فرماید: ﴿لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنسَىٰ﴾ [طه: ۵۲] «پروردگارم خطا نمی‌کند و فراموش نمی‌کند» و بنا بر روایت منقوله در «عیون أخبار

۱- این در صورتی است که ضمیر «ه» در فعل ﴿فَأَنسَهُ﴾ به یوسف عليه السلام برگردد که در این صورت معنای این آیه: ﴿فَأَنسَهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ﴾ چنین است که: شیطان از یاد یوسف برد که نیازش را تنها از خداوند بخواهد. و نیز درخواست یوسف را از یاد ساقی برد که آن‌را به پادشاه ابلاغ کند. و نتیجه این اعتماد یوسف به مخلوق آن شد که چند سال در زندان بماند. برخی از مفسران از جمله فخر رازی نیز این آیه را چنین تفسیر کرده‌اند. اما اکثر و بیشتر مفسران بر این باورند که ضمیر به کار رفته در فعل ﴿فَأَنسَهُ﴾ به ساقی بازمی‌گردد که در این صورت معنای آیه از این قرار است: پس از اینکه ساقی به کارش نزد پادشاه بازگشت سفارش یوسف مبنی بر ابلاغ قضیه او به ربش یعنی پادشاه را انجام نداد، چرا که شیطان آنچه را یوسف به ساقی گفته بود از یاد وی برد و نتیجه این امر آن شد که یوسف عليه السلام مظلومانه چند سال در زندان بماند. و چه بسا که این تفسیر درست‌تر باشد. والله اعلم. (مُصحح)

الرِّضَا» «هروی» می‌گوید که به حضرت رضا علیه السلام عرض کردم: یا ابن رسول الله، گروهی در کوفه هستند که می‌پندارند که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله سهو و اشتباهی عارض نمی‌شد! حضرت فرمود: «كَذَّبُوا لَعْنَهُمُ اللَّهُ إِنَّ الَّذِي لَا يَسْهُوهُ هُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» «دروغ می‌گویند خدا ایشان را لعنت کند آن کس که سهو نمی‌کند، خداست».

راستی جای تعجب است که آیات خدا با آن صراحت علم غیب را از همه و حتی انبیاء نفی می‌کند و خود پیغمبران این علم را با صراحت از خود نفی می‌نمایند چنان‌که نوح علیه السلام می‌فرماید: ﴿قَالَ وَمَا عَلَّمِي بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ [الشعراء: ۱۱۲] «من چه دانم که ایشان چه می‌کرده‌اند»، و شعیب علیه السلام می‌گوید: ﴿وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ﴾ [الأنعام: ۱۰۴] «من بر شما نگاهبان نیستم»، و خدا به پیغمبرش می‌فرماید: ﴿لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ﴾ [التوبه: ۱۰۱] «تو آنان را نمی‌شناسی ما آنان را می‌شناسیم»، و ده‌ها آیات دیگر که برخی از آن‌ها با شرحش گذشت و با این همه آیات اثبات سهو و نسیان درباره‌ی پیغمبران، کسی نمی‌داند که باز هم این عاشقان کفر و نفاق چه می‌خواهند که می‌گویند پیغمبران و امامان عالم به غیب‌اند و سهو و نسیان را بر ایشان راه نیست! و علم غیبشان همان اندازه‌ی علم خداست که ﴿عَلِيمُ الْغَيْبِ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ﴾ [سبأ: ۳] ﴿فَتَلَّهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ﴾ [التوبه: ۳۰] خدایشان بکشد (مرگ بر ایشان) چگونه از حق گردانیده می‌شوند.

عقیده‌ی شیعه در زمان ائمه علیهم السلام عقیده‌ی توحیدی خالص بود، اما چون در زمان خلفای بنی عباس به علت شیوع خرافات یونانیان و افسانه‌ی خدایان و موهومات یهود و مجوس، عقائد غلو آمیزی که آمیخته با بت پرستی بود در بین مسلمانان وارد شد و طبعاً با آن مبارزه‌ی شدیدی که اسلام با بت پرستی و خرافات داشت در جبهه‌ی مخالف توحید نیز عکس‌العمل شدیدی از بت پرستی صورت گرفت به طوری که ادعای گزاف حتی ادعای الوهیت از پاره‌ای افراد سر زد چنان‌که در بسیاری از اقطاب و مراشد صوفیه چون بایزید بسطامی و منصور خلّاج و شلمغانی و أمثال ایشان این قبیل ادعاها شد تاجایی که در زمان منصور دوانیقی که ستمکارترین و لثیم‌ترین فرد زمان خود بود طائفه‌ای به نام راوندیه درباره‌ی او ادعای الوهیت کردند! در چنین محیط مسموم و زهرآلود، نشر این‌گونه عقاید تدریجاً به پاره‌ای از شیعیان نیز نفوذ کرد لذا چنین

ادعاهای خلاف و گزاف را درباره‌ی ائمه علیهم‌السلام قائل شدند! با این که آن بزرگواران به شدیدترین صورت با چنین عقاید غلوّ آمیز فتنه انگیز مبارزه کردند و از فائلین به آن اظهار براءت و مروّجین آن را لعن و نفرین می کردند - چنان که شرح آن بیاید<sup>(۱)</sup> - اما روح بت پرستی که به قول روانشناسان در عامّه قوی است به طوری که با همه مبارزاتی که انبیای بزرگوار با این فکر خبیث نمودند، هنوز هم آثار مرگبار آن در اکثر ملل عالم مشهود است و نگذاشته توحید اسلامی به همان خلوص خود باقی بماند و هر روز خرافه‌ای بر خرافات افزوده شد تا جایی که در ازمنه متأخّر بر پاره‌ای از علمای شیعه چنان تأثیر کرد که دانشمندان بزرگ شیعه قم را درباره‌ی ائمه مقصّر شمردند! و عقیده قدمای شیعه را تخطئه کرده و خود را مکمل این عقیده دانسته به خیال خود نقص آن را به کمال رسانیدند!!

مرحوم ممقانی در کتب «تنقیح المقال» در چند مورد در ذیل احوال رجال حدیث، این معنی را یادآور شده است، از آن جمله در «مقباس الهدایة» (ص ۸۸) مضمون گفتارش این است: «چه خوب گفته است وحید بهبهانی آن جا که گفت: بدان که بسیاری از قدماء خصوصاً قمی‌ها و از جمله غضائری درباره‌ی ائمه علیهم‌السلام منزلتی خاص از رفعت و جلال و مرتبه‌ای معین از عصمت و کمال را بر حسب رأی و اجتهاد خود اعتقاد داشتند، و به کسی اجازه نمی دادند که از آن حدّ تجاوز کند و تعدی از آن حدود را بر حسب اعتقاد خودشان غلوّ و ارتفاع می شمردند تا جایی که عقیده‌ای مانند نفی سهو را از ایشان غلوّ می دانستند، بلکه بسا می شد مطلق تفویض یا مبالغه در معجزات ایشان و نقل عجائب و خوارق عادت از ایشان یا اغراق در شأن و اجلال ایشان و تنزیه ایشان را از بسیاری از نقایص و اظهار کثرت قدرت برای ایشان و ذکر علم ایشان را به مکنونات آسمان و زمین، ارتفاع دانسته و تهمت می شمردند...!»

و در تنقیح المقال (ج ۳، ص ۲۳۰) ضمن ترجمه «معلی بن خنیس» می نویسد: «همانا آن چه را که ما امروز از ضروریات مذهب شیعه می شماریم قدمای شیعه آن را غلوّ و ارتفاع دانسته و اوثق رجال را بدان بدنام شمرده رمی به غلوّ می کردند! و در ذیل ترجمه «محمد بن الفرات» (ص ۱۷۰) آن چه می نویسد حاصلش این است که: «کشی» در ترجمه‌ی «محمد بن الفرات» دو حدیث آورده است که گمان می کنم

قصدهش از نقل آن دو حدیث این است که استدلال کند به غلوّ او هر چند در آن حدیث‌ها چنین دلالتی نیست، بلکه مضمون آن دو حدیث از ضروریات مذهب است! و در ذیل ترجمه‌ی «محمّد بن سنان» (ج ۳، ص ۱۲۵) می‌نویسد: «وقد بینا مراراً عدیده أنه لا وثوق لنا برمیهم رجلاً بالغلوّ، لأن ما هو الآن من الضروري عند الشيعة في مراتب الأئمة عليهم السلام كان يومئذ غلوّاً، حتى أن مثل الصدوق عليه السلام عد نفي السهو عنهم عليهم السلام غلوّاً مع أن نفي السهو عنهم اليوم من ضروریات مذهبنا» تاکنون بارها و بارها بیان کرده‌ایم، این که [قدمای شیعه] کسی را غالی بشمارند، مورد اعتماد [و پذیرش] ما نیست، زیرا آن چه که در زمان ما درباره‌ی مراتب [و مقامات] ائمه از ضروریات مذهب شیعه محسوب می‌شود، در آن روزگار غلوّ به شمار می‌رفت حتّی کسی مانند شیخ صدوق (ابن بابویه) نفی سهو از ائمه عليهم السلام را غلوّ شمرده در حالی که نفی سهو از آن بزرگواران امروز از ضروریات مذهب ماست.

هم‌چنین در موارد متعدّد دیگر از این کتاب این‌گونه اعتقادات را جزو ضروریات مذهب می‌داند و قیام را در معرفت ائمه مقصر می‌شمارد!!

آری، شیعیان قم که در زمان ائمه عليهم السلام به قدری ممدوح ایشان بودند که تنها در جلد ۱۴ بحار الأنوار (صفحة ۳۳۷ تا صفحه ۳۴۱ چاپ کمپانی) بیش از چهل حدیث در مدح ایشان وارد شده است که امام عليهم السلام درباره‌ی ایشان تصریح می‌کند که: «هُم أَهْلُ رُكُوعٍ وَسُجُودٍ وَقِيَامٍ وَقُعُودٍ هُمُ الْفُقَهَاءُ الْعُلَمَاءُ الْفُهَمَاءُ هُمُ أَهْلُ الدَّرَايَةِ وَالرَّوَايَةِ وَحَسَنِ الْعِبَادَةِ...» ایشان اهل رکوع و سجود و قیام و قعود، ایشان فقهای دانشمند و فهمیده و اهل درایت و روایت‌اند و بیان نیکو دارند...

آیا اینان درباره‌ی ائمه مقصرّ اند! اما غالیان کوفه و بغداد که آلوده به هزار گونه اوهام و خرافات هستند شیعیان کاملی هستند!؟

اگر در اخبار گاهی مذمتی از قمیون شده است از غالیان آن‌ها بوده است مانند «علی بن حسّکه» و «قاسم یقظین» چنان که رجال کشی (ص ۴۳۸) فرموده است: «و ذکر ابومحمّد الفضل بن شاذان فی بعض کتبه: «إن من الکذابین المشهورین ابن بابا القمی» فضل بن شاذان در یکی از کتبش یاد کرده است که یکی از دروغگویان مشهور ابن بابای قمی است.

و بنا به روایتی که سعد نقل کرده است، حضرت عسکری علیه السلام به او نوشته است: «أبرأ إلى الله من الفهري والحسن بن محمد بن بابا القمي» از فهری و ابن بابای قمی به سوی خدا بیزاری می‌جویم. زیرا اینان از غالیان بودند!

پس تخطئه شیعه‌ی قم و نسبت تقصیر به ایشان، دور از انصاف است و این‌که مذهب شیعه در زمان ایشان ناقص بوده و امروز کامل شده، غلط است. چگونه آنان که معاصر ائمه بودند و با ایشان معاشرت می‌کردند، در شناخت ایشان مقصر بودند زیرا این معجزات خارج از منطق و ادعاهای دور از عقل و شرع را درباره آنان نمی‌پذیرفتند و بعد از صدها سال کسانی که آنان را ندیده و معاصرین ایشان را درک نکرده و آلوده به هزار گونه خرافات و اوهام شده‌اند و خدا می‌داند که چه سیاست‌هایی به نشر این‌گونه خرافات پرداخته است با داشتن چنین عقاید باطله، شیعیان کامل شده‌اند؟ مگر این‌که بگوییم - العیاذ باللہ - پیغمبر دیگری آمده و مذهب ناقص آن روز شیعه را برای امروز کامل کرده است یعنی به غلو امروز رسانیده است!! نعوذ بالله من هذه الضلالة ونسأله الهدایة لنا وجميع المؤمنین.

۳- یکی دیگر از علمای بزرگ شیعه که علم غیب را درباره ائمه شیعه و هیچ کس باور ندارد مرحوم «محمد بن أحمد بن الجنید» است که قبلاً به آن اشاره شد و آن جناب در زمان سلاطین آل بویه مخصوصاً معز الدولة دیلمی بود، معز الدولة علاوه بر داشتن سلطنت، مردی دانشمند بود و در تشیع آن‌قدر متعصب بود که در زمان خلافت الطائع لله عباسی در روز عاشورا مردم بغداد را وادار به نوحه‌خوانی و عزاداری حضرت سید الشهداء علیه السلام کرد و در عید غدیر مردم را به تهنیت و سرور واداشت و برای نماز عید فطر آنان را به صحرا برد.

شیخ ابن جنید در نزد او بسیار معزز و محترم بود. بنابراین آن جناب درباره ائمه علیهم السلام قائل بود که آن بزرگواران به رأی و اجتهاد خود فتوی می‌دادند چنان‌که کتاب‌هایی در این باره نوشته و از کسانی که اینگونه اعتقاد را صحیح نمی‌دانستند، انتقاد کرده و از عقیده‌ی خود دفاع نموده است و در کتابی که از عقیده خود دفاع نموده است و نام آن را «إظهار ما ستره أهل العناد من الروایة عن أئمة العترة في أمر الاجتهاد» نهاده است، و نیز کتابی به نام «كشف التمیوه والإلباس علی أغمار الشیعة في أمر القیاس» تألیف فرموده که در آن قیاس در احکام را بر اعتقاد شیعه آورده است.



این عقیده که به نظر پاره‌ای از علمای متأخر مشکل می‌نمود علامه طباطبائی (بحر العلوم) از آن دفاع کرده و فرموده است: «وَأَمَّا إِسْنَادُ الْقَوْلِ بِالرَّأْيِ إِلَى الْأَثَمَةِ فَلَا يَمْتَنِعُ أَنْ يَكُونَ كَذَلِكَ فِي الْعَصْرِ الْمَتَقَدِّمِ» یعنی این که ابن جنید درباره‌ی ائمه قائل شده است که آنان عليهم السلام به رأی خود فتوی می‌دادند بعید نیست که در زمان گذشته در بین شیعیان چنین عقیده‌ای شایع بوده است.

چنان که ما نیز قبلاً یادآور شدیم که شیعیان قدیم و اصحاب ائمه عليهم السلام ایشان را جز علمای ابرار نمی‌دانستند!

۴- دیگر از دانشمندان بزرگ شیعه که علم غیب را درباره‌ی ائمه عليهم السلام قائل نیست شیخ بزرگوار مرحوم «محمد بن محمد بن النعمان الحارثی»<sup>(۱)</sup> معروف به شیخ مفید است که ما عقاید آن جناب را به شرح ذیل از کتب مختلفه می‌آوریم:

الف) مرحوم علامه‌ی مجلسی در کتاب بی‌نظیر خود «مرآة العقول» عباراتی به این مضمون دارد:

از شیخ سدید محقق شیخ مفید در کتاب «المسائل العکبریة» مسایلی پرسیده شده است:

سؤال: در نزد ما شیعیان اجماع منعقد است بر این که امام، عالم بما کان و ما یکون است پس چه علت دارد که امیر المؤمنین عليه السلام به مسجد بیاید در حالی که می‌دانست مقتول می‌شود و حال این که هم قاتل خود را و هم وقت و زمانی را که کشته خواهد شد، می‌دانست؟ و نیز چه علت دارد که حسین بن علی عليه السلام به سوی کوفه رفت در حالی که می‌دانست اهل کوفه او را واگذارده، یاری نخواهند کرد و او در این سفر کشته خواهد شد...؟ تا آخر سؤال.

---

۱- شیخ مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ نُعْمَانَ عَكْبَرِي بَغْدَادِي (۳۳۶-۴۱۳هـ)، مشهور به «شیخ مفید» و «ابن المعلم»؛ شیخ بلامنازع متکلمان و فقهای شیعه امامیه در عصر و زمان خود بود و در میان شیعیان بغداد بسیار نفوذ داشت. وی استاد سید مرتضی، شیخ طوسی و نجاشی بود. عضدالدوله بویه‌ی به ملاقات وی رفته و او را بزرگ می‌شمرد. بیش از دوصد تألیف در عرصه‌های مختلف از خود به جای گذاشت که مشهورترین آن‌ها عبارتند از: «تصحیح الاعتقاد»، «أوائل المقالات» در عقاید، «المقنعة» در فقه، «الأمالي» یا «المجالس» و «الاختصاص» در حدیث و اخبار، «الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد» در سیرت رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم و ائمه. (د. سعد رستم).

شیخ (ره) چنین پاسخ فرمود: جواب: این که امام، عالم بما کان و ما یکون است، اجماع شیعه بر خلاف آن است (یعنی اجماع شیعه بر آن است که امام نمی‌داند که در گذشته چه شده و در آینده چه خواهد شد) و هرگز شیعه بر چنین قولی اجماع نکرده است و همانا اجماع فقط در این مسأله ثابت است که امام حکم (یعنی مسأله شرعی) حوادثی را که در آینده رخ می‌دهد، می‌داند بدون آن که به عین حوادثی که در آینده رخ خواهد داد، به تفصیل و تمییز، عالم باشد! پس بنابر این آن اصلی که مسائل بر آن بنا نهاده شده از بیخ ساقط است (یعنی چنین اصلی نبوده و نیست) بلی ما محال نمی‌دانیم که خدا امام را از بعضی از حوادث آینده با خبر سازد، اما این که قائل شویم امام هر چه را که واقع شود می‌داند، خیر، چنین قولی را قبول نداریم و قائل به چنین ادعایی را که بدون حجّت و بیان است، در خطا دانسته و بر صواب نمی‌شماریم...

اما این که امام حسین علیه السلام می‌دانست که اهل کوفه با او خدعه می‌کنند، چنین چیزی را ما قطعی نمی‌دانیم زیرا هیچ دلیلی از عقل و نقل بر آن نیست.

(ب) و نیز آن مرحوم در کتاب «الإرشاد» می‌فرماید: «فَأَقْبَلَ الْحَسَيْنُ علیه السلام لَا يُشْعِرُ بِشَيْءٍ حَتَّى لَقِيَ الْأَعْرَابَ فَسَأَلَهُمْ؟» امام حسین علیه السلام روی به کوفه آورد در حالی که هیچ اطلاعی از اوضاع کوفه نداشت تا هنگامی که به بادیه‌نشینان بر خورد و از آن‌ها سؤال فرمود...

(ج) در بحار الأنوار (ج ۷ ص ۳۱۸ از «المسائل العکبریّة») شیخ مفید آورده است که او می‌فرماید: «وَقَدْ يَجُوزُ عِنْدِي أَنْ تَغِيبَ عَنْهُ بَوَاطِنُ الْأُمُورِ فِيحْكُمُ فِيهَا بِالظُّوَاهِرِ وَإِنْ كَانَتْ عَلَى خِلَافِ الْحَقِيقَةِ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى» «در نزد من جایز است که بواطن امور از امام پوشیده و پنهان باشد و او به ظاهر حکم کند هر چند بر خلاف حقیقت باشد».

(د) شیخ مفید در کتاب «أوائل المقالات» (ص ۳۸) می‌فرماید: «فَأَمَّا إِطْلَاقُ الْقَوْلِ عَلَيْهِمْ بِأَنَّهُمْ يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ فَهُوَ مُنْكَرٌ بَيِّنٌ الْفَسَادِ، لِأَنَّ الْوَصْفَ بِذَلِكَ إِنَّمَا يَسْتَحِقُّهُ مَنْ عِلْمِ الْأَشْيَاءِ بِنَفْسِهِ لَا يَعْلَمُ مُسْتَفَادًا، وَهَذَا لَا يَكُونُ إِلَّا لِلَّهِ تعالى، وَعَلَى قَوْلِي هَذَا جَمَاعَةُ أَهْلِ الْإِمَامَةِ إِلَّا مَنْ شَدَّ عَنْهُمْ مِنَ الْمَفْوُضَةِ وَمَنْ انْتَمَى إِلَيْهِمْ مِنَ الْغَلَاةِ» «این که با اطمینان بگوئیم ائمه علیهم السلام علم غیب می‌دانند این عقیده‌ی منکر و زشتی است که فساد آن بسی ظاهر و روشن است زیرا چنین وصفی در خور کسی است که اشياء را به نفس خود بداند، نه

این که به علم مستفاد (زیرا ممکن نیست) و چنین وصفی جُز برای خدای سُبْحٰنَہٗ وَّعَظِیْمَہٗ ممکن نیست. بر این عقیده‌ی من، (که امام علم غیب نمی‌داند) تمام جماعت امامیه قائل‌اند مگر افراد نادری از مَفْوُضَه و غالیانی که خود را بدیشان منسوب می‌دارند».

حال باید دانست کسانی که امامان را عالم به غیب می‌دانند از شیعیان‌اند یا از غالیان و مشرکان؟!.

هـ) در کتاب «العیون و المحاسن» شیخ مفید، داستان بحثی آمده است که آن جناب با شیخی از معتزله داشته و آن شیخ با وی در خصوص غیبت امام زمان گفتگو و سؤالاتی می‌کند که چرا امام زمان ظاهر نمی‌شود؟ شیخ به او می‌گوید: علّت آن ترس و تقیه از مردم است! و هنگامی که او می‌گوید: پس چرا از شیعیان خود تقیه می‌کند؟! تا بحث به آن جا می‌کشد که چرا امام حتّی از تو شیخ مفید هم تقیه می‌کند؟! و بر تو ظاهر نمی‌شود؟ او که دوستان خود را می‌شناسد و لأقلّ تو را شناخته و از دوستی و ارادت تو خبر دارد! شیخ مفید می‌گوید: «فقلت له: أول ما فی هذا الباب أننی لا أقول لك إن الإمام علیه السلام يعلم السرائر...» «به او گفتم اولین سخنی که در این باب لازم است [بدانی] آن است که من قائل نیستم که امام بواطن و سرائر را می‌داند و او کسی است که ضمائر بر وی پوشیده نیست» که تو بتوانی به من ایراد کنی که او هر چه را که من در نفس خود از ارادت به او می‌دانم او هم می‌داند، خیر! مذهب من این نیست و چون مذهب من این نیست و من قائم به این که امام فقط ظواهر را می‌داند و اگر فرضاً باطنی را هم بداند باز به اعلام خدای تعالی است که بر زبان پیغمبر و به وسیله او مخصوصاً به امام اعلام شده است. یعنی آن علومی است که از جانب خدا به پیغمبر و از جانب پیغمبر به پدران او علیہم السلام به امانت سپرده شده است و از نصوصی است که از ایشان به او رسیده است یا این که به وسیله رؤیای صادقه است که هرگز خلاف نمی‌شود. پس سؤال تو از اصل ساقط است. زیرا همین که امام فاقد علم باطن بود پس حقّ دارد که از من هم بترسد چنان که از غیر من می‌ترسد و تقیه از من هم بر او واجب می‌شود. و تقیه آن جناب از من نیز بر همان شرایطی است که قبلاً یادآور شدم. من هرگز قائل نیستم که خدای سُبْحٰنَہٗ وَّعَظِیْمَہٗ امام را بر باطن من مطلع کرده است و او حقیقت حال مرا می‌داند.

این پنج فقره از عقیده مرحوم شیخ مفید درباره عالم به غیب بودن امام است که بر دوست و دشمن اظهار کرده و منقول است از کتبی که از آن بزرگوار در دسترس ما

بود. زیرا در فقرهٔ اوّل به شیعه گفت که امام عالم به غیب نیست و در این فقره همین عقیده را به سنی گفته است. مخفی نماند که مرحوم شیخ مفید از شدیدترین شیعیان در اعتقاد به طهارت و عصمت و علم امام است به طوری که آثار موجود او بدان گواهی می‌دهد و وی آن کسی است که ردّی سخت و تند و حتی دور از رعایت ادب و احترام بر شیخ و استاد خود مرحوم صدوق (ره) در موضوع «سهو النبی» که صدوق معتقد بوده، نوشته است و آن بزرگوار و استادش «محمد بن الحسن بن الولید» را به حشوی بودن متهم کرده است. بنابراین این عقیدهٔ اوست در این‌که امامان عالم به غیب نیستند. حال این بیچارگان گمراه و درماندگان در نیمه راه، با این موهومات و خرافات غالیانه چه می‌گویند؟! اینان می‌خواهند با این چرندها برای شیعیان آخر الزمان عقیده درست کنند و مذهب ناقص قدیم را جدیداً تکمیل نمایند؟!.

۵- مرحوم سید مرتضی علم الهدی (ره) که از اعلام عالی مقام شیعه است از منکرین و مخالفین عقیدهٔ عالم به غیب بودن امامان است<sup>(۱)</sup>. آن جناب در کتاب «تنزیه الأنبياء» (چاپ ۱۳۵۲ قمری، ص ۱۷۶) در جواب اشکالی که دربارهٔ رفتن حسین علیه السلام به کربلا و شهید شدنش داده است، می‌نویسد: «قلنا: قد علمنا أن الإمام متى غلب في ظنه يصل إلى حقه والقيام بما فوض إليه بضرب من الفعل، وجب عليه ذلك وإن كان فيه ضرب من المشقة...».

یعنی: می‌دانیم اگر امام ظن قوی پیدا کرد که می‌تواند به حق خود نائل شده، خلافت را قبضه نماید و به وظایف زمامداری که بر وی واجب است، قیام کند و اگر مشقت قابل تحملی هست که می‌تواند آن را تحمل نماید در چنین صورت بر او واجب می‌شود که بدان کار اقدام کند و آقای ما حضرت حسین علیه السلام به سوی کوفه حرکت نکرد مگر وقتی که مردم کوفه داوطلبانه و ابتدا به وی نامه نوشتند و از روی علاقه و رغبت با وی عهد و پیمان بستند... و امام علیه السلام اندیشید و دید کسانی که او را دعوت کرده‌اند آن قدر قدرت و نیرو دارند که در مقابل یزید لعین مقاومت نمایند با آن همه کینه‌هایی که در دل ایشان نسبت به یزید و ضعف حکومت در مقابل آن بود. این‌ها چیزهایی بود که در ظن آن جناب قوت گرفت که حرکت وی سوی کوفه برای تصرف خلافت واجب عینی است و آن‌چه انجام داد از روی اجتهاد بود او حساب نمی‌کرد و

۱- ر.ک. به آخرین صفحه از فصل: «نظر اصحاب ائمه دربارهٔ آن بزرگواران» در کتاب حاضر.

تصوّر نمی نمود که پاره‌ای از اهل کوفه بی‌وفایی و غدر می‌کنند و اهل حقّ از نصرت او ناتوان می‌گردند و آن امور غریبه اتفاق می‌افتد...

و اما مخالفت ظنّ آن حضرت با ظنّ جمیع ناصحانی که او را از این مسافرت منع می‌کردند مانند ابن‌عبّاس و غیر او برای این است که پیدایش ظنّ در موضوعات به وسیله‌ی قرائن است که گاهی آن قرائن در نزد کسی قوی است و نزد دیگری ضعیف و شاید ابن‌عبّاس از نامه‌ها و پیمان‌ها و میثاق‌های مردم کوفه خبر نداشت و تنها به طور سربسته می‌توان اشاره کرد نه به طور تفصیل».

پس چنان‌که می‌بینیم سید مرتضی نیز از کسانی است که نه تنها قائل به عالم به غیب بودن امام نیست بلکه اعمال ائمه علیهم‌السلام را مبتنی بر ظنّ و اجتهاد می‌داند و چنان‌که گفتیم علم غیب را به معنای آن که امام همه چیز را بداند، برای امام لازم نمی‌داند<sup>(۱)</sup>.

۶- دیگر از بزرگان علمای شیعه که قائل به عالم غیب بودن پیغمبر و امام نیست جناب شیخ الطائفه «محمد بن الحسن الطوسی»<sup>(۲)</sup> (ره) است که ما عقیده آن جناب را در عالم غیب نبودن پیغمبر از تفسیر «التبیین» آن بزرگوار در قسمت اول این کتاب آوردیم<sup>(۳)</sup> که صریحاً بیان می‌کند که پیغمبر عالم به غیب نبوده است و اما در خصوص علم امام، عقیده شیخ طوسی همانند استادش مرحوم سید مرتضی است زیرا عین نظر آن مرحوم را در «تلخیص الشافعی» (ص ۴۰۰) با کمی اختلاف در عبادت آورده می‌نویسد: «عَلَى أَنَّ الْحَسِينَ عليه السلام أَظْهَرَ الْخِلَافَ [لِيزِيد] لِمَا وَجَدَ بَعْضَ الْأَعْوَانِ عَلَيْهِ وَطَمَعُ فِي مُعَاوَنَةِ مَنْ خَذَلَهُ، وَقَعَدَ عَنْهُ، ثُمَّ إِنَّ حَالَهُ آلَتْ - مَعَ اجْتِهَادِهِ عليه السلام وَاجْتِهَادِ مَنْ اجْتَهَدَ مَعَهُ فِي

۱- ر.ک. به آخرین صفحه از فصل: «نظر أصحاب ائمه درباره آن بزرگواران» در کتاب حاضر.

۲- شیخ ابوجعفر محمد بن حسن بن علی طوسی (۳۸۵-۴۶۰هـ) معروف به شیخ طائفه. علامه حلی در «الخلاصة» (ص: ۱۴۸) در مورد او می‌گوید: «شیخ امامیه، رئیس طائفه، جلیل‌القدر، عظیم‌المنزلة، ثقه، عین، صدوق، عارف به اخبار، رجال، فقه، اصول، کلام، ادب و جمیع فضایل؛ در تمام فنون اسلام تصنیف کرده است و در اصول و فروع عقاید بی‌عیب و آرایش بود...». وی صاحب دو کتاب از چهار کتاب اصلی نزد امامیه می‌باشد که عبارتند از: «تهذیب الأحکام» و «الاستبصار فیما اختلف من الأخبار» و مؤلف دو کتاب از پنج کتاب اساسی رجال نزد امامیه می‌باشد که عبارتند از: «الرجال» و «الفهرست». کتاب‌های دیگر وی عبارتند از: «تلخیص الشافی فی الإمامة» در باب عقاید، «النهاية» و «المبسوط» در فقه؛ «الخلاف» در فقه مقارن؛ «التبیین» در تفسیر قرآن؛ و «تمهید الأصول» و «عدة الأصول» در اصول فقه. (د. سعد رستم).

۳- ر.ک. کتاب حاضر، فصل «عالم به غیب بودن امامان از نظر قرآن و ائمه».

نصرت‌ه - إلی ما آلت إلیه» «همانا حسین علیه السلام هنگامی که به پاره‌ای از یارانی که او را علیه یزید نصرت و یاری می‌کردند، دست یافت، مخالفت خود را با یزید ظاهر نمود و به کمک و پشتیبانی کسانی که او را واگذاشتند طمع بست آن‌گاه وضع به حال او با اجتهاد خود آن جناب و کوشش و اجتهاد کسانی که با او بودند بدان‌جا کشید که کشید.»  
 مرحوم شیخ در همین عبارت مختصر می‌رساند که امام عالم به غیب نبود و از روی اجتهاد خود عمل نمود.

۷- از دیگر از علمای بزرگ شیعه که قایل به عالم به غیب بودن انبیاء و اولیاء نیست بلکه مراتب سهو و نسیان را بیش از سایر دانشمندان درباره‌ی ایشان قائل است مرحوم شیخ طبرسی<sup>(۱)</sup> صاحب تفسیر شریف «مجمع البیان» است. جناب ایشان ذیل آیه ۱۲۳ سوره مبارکه «هود» که می‌فرماید: ﴿وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ [هود: ۱۲۳] «و از آن خداست غیب آسمان‌ها و زمین»، می‌گوید:

«کسی که شیعه را قائل به عالم الغیب بودن ائمه می‌داند نسبت به آن‌ها ظلم کرده است و تصریح می‌کند آن‌چه که از اخبار غیبی که در روایات از ائمه نقل شده، در واقع از اقوال پیامبر صلی الله علیه و آله اخذ شده که خداوند پیامبر را از وقایع مذکور آگاه ساخته و ائمه سینه به سینه از پیامبر گرفته‌اند».

و در تفسیر آیه ۶۸ سوره انعام که فرمود: ﴿وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَإِمَّا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرَى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾ [الأنعام: ۶۸] «و چون کسانی را دیدی که درباره‌ی آیات ما ناروا می‌گویند از ایشان روی بگردان تا این‌که به سخنی [و موضوعی] دیگر بپردازند و اگر شیطان [این امر را] از یاد تو ببرد، پس از یادآوری، با گروه ستمکاران منشین».  
 هنگامی که اشکال جبائی را در بطلان قول امامیه در جواز تقیه بر انبیاء و ائمه می‌آورد و این‌که امامیه قائل‌اند که نسیان بر انبیاء جایز نیست، اشکال را رد کرده و

۱- شیخ، امین الاسلام، ابوعلی فضل بن حسن طبرسی (۵۴۸هـ)، مفسر، محقق، لغت‌شناس و از علمای معروف شیعه امامیه در قرن هفتم هجری می‌باشد. وی با تفسیر ارزشمندش «مجمع البیان فی تفسیر القرآن والفرقان» مشهور شد که پیوسته چاپ می‌شود. مختصر آن «جوامع الجامع» است؛ همچنین کتابی در سیرت با عنوان «إعلام الوری بأعلام الهدی» دارد. وی در سبزواری فوت شده و به مشهد منتقل شد. (د. سعد رستم).

می‌نویسد: این ادّعا صحیح و مستقیم نیست زیرا امامیه تقیه را در صورتی بر امام جایز می‌دانند که در آن بر مسأله دلالت قطعی و جود داشته باشد که مکلف را به علم برساند و بتواند به وسیله غیر امام از خود رفع شبهه کند، امّا در مسأله‌ای که به جُز گفته امام آن حکم دانسته نمی‌شود و دلیلی بر آن جُز از طریق و جهت امام نباشد در آن صورت بر امام تقیه جایز نیست!!

و همچنین در وظیفه پیغمبر در بیان مطالبی از مسائل شرعی که بر او جایز است که در حالت دیگری آن را بر اُمّت خود بیان کند مشروط بر این که مقتضای مصلحتی باشد.

**و امّا نسیان و سهو:** در آن چه که پیغمبر و امام مأموراند از جانب خدا که آن را انجام دهند امامیه برای ایشان سهو و نسیان را جایز نمی‌شمارند، امّا در سوای آن‌ها امامیه سهو و نسیان را مادامی که منجر به اخلال به عقل نشود، امامیه بر ایشان جایز می‌دانند! چگونه ممکن است که شیعه بر پیغمبر و امام سهو و نسیان را جایز نشمارد و حال این که خواب و بیهوشی را بر ایشان جایز می‌دانند. خواب و بیهوشی نیز از قبیل سهو است و این گمانی را که جبائی بر امامیه برده است که آنان سهو و نسیان را بر پیغمبر و امام جایز نمی‌دانند ظنّ فاسدی است ﴿إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِتْمٌ﴾.....

این نسبت نسیانی که شیخ طبرسی به پیغمبر خدا داده است چنان بر دانشمندان شیعه زمان صفویه گران آمده است که علامه مجلسی (ره) در جلد ششم بحار الأنوار (باب سهوه ونومه عن الصلاة) گفته است: این مطلبی که شیخ طبرسی گفته است از غرائبی است که مخفی نیست زیرا من در میان اصحاب خودمان (شیعه) کسی را سراغ ندارم که سهو و نسیان را به طور مطلق حتی در امر تبلیغ جایز شمارد همانا صدوق و استادش به سهو افکندن انبیا را از جانب خدا برای نوعی مصلحت، جایز می‌شمارند امّا من کسی را ندیدم که سهو ناشی از شیطان را بر امام و پیغمبر تجویز کند! در حالی که ظاهر کلام طبرسی موهم است که خطاب در این باره با خود پیغمبر است!

۸- دیگر از دانشمندان شیعه که ائمه علیهم‌السلام را نه تنها عالم به غیب نمی‌داند بلکه این عقیده را به منزله کفر می‌شمارد، حضرت الصّدر الإمام و رکن الاسلام سلطان العلماء ملک الوعّاظ نصیر الدّین ابی الرّشید عبد الجلیل بن ابی الحسین ابن ابی الفضل القزوینی والرّازی است.

جناب ایشان در کتاب گران قدر خود «بعض مثالب النواصب فی نقض بعض فضائح الروافض» (ص ۳۰۴ به بعد) فرموده است:

«آن که گفته است: (یعنی نویسنده بعضی فضائح الروافض) و محمد بن النعمان الأحول در کتابی آورده است که امامان همه با وجود این که در قبر هستند غیب می‌دانند بدان حدّ که اگر کسی به زیارت ایشان برود می‌فهمند که منافق یا موافق است و عدد گام‌ها و نام‌های همه کس را می‌دانند. اما جواب این کلمات که خالی از معنی است و دور از عقل و خلاف شرع است و نقل، آن است که از قرآن و اجماع مسلمانان معلوم است که إلاّ خدای تعالی کسی غیب نمی‌داند: ﴿فَإِنَّهُ يَعْلَمُ الْسِرَّ وَآخْفَى﴾<sup>(۱)</sup> [طه: ۷] و ﴿قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ﴾<sup>(۲)</sup> [النمل: ۶۵] قال الله تعالی: ﴿فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا﴾<sup>(۳)</sup> [الجن: ۲۶]، ﴿وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ﴾<sup>(۴)</sup> [الأنعام: ۵۹] و مصطفی ﷺ با جلالت و رفعت و درجه نبوت، در مسجد مدینه با آن که زنده بود نمی‌دانست که در بازارها چه می‌کنند و احوال‌های دیگر تا جبرئیل نیامدی و معلوم نکردی ندانستی. پس ائمه که درجه انبیاء ندارند و در خاک خراسان و بغداد و حجاز و کربلا خفته‌اند و از قید حیات برفته، چگونه دانند که احوال جهانیان بر چه حدّ است؟! این معنی هم از عقل و هم از شرع بی‌گانه، و جماعتی حشویان که پیش از این خود را بر این طائفه بسته‌اند این معنی گفته‌اند، بحمد الله از ایشان بسی نماند و اصولیان شیعه از ایشان و از چنین دعاوی تبرّی کرده‌اند تا هیچ مجبری و مشبّهی را جای طعنی نماند».

در همین کتاب (ص ۲۷۶) در داستان دروغ و ام‌خواهی که از ابوبکر طلب‌کار بود و به محمد بن ابو بکر رجوع کرد و علی علیه السلام به محمد فرمود: محراب پدر بشکاف و بتی که در آنجاست وام ده. شیخ بزرگوار در جواب نوشته است: «علی علیه السلام غیب‌دان نبود پس چه دانست که بتی جایی نهان است؟!».

۹- دیگر از دانشمندان بزرگ شیعه که، عالم به غیب بودن امامان معتقد نیست شیخ رشید الدّین محمد شهر آشوب متوفای سال ۵۸۶ می‌باشد. آن جناب در کتاب

۱- او نهان و نهان‌تر را می‌داند».

۲- «بگو: هر که در آسمانها و زمین است - جز خدا- غیب را نمی‌شناسند و نمی‌دانند».

۳- «و کسی را بر غیب خود آگاه نمی‌کند».

۴- «و کلیدهای غیب، تنها نزد اوست. جز او [کسی] آن را نمی‌داند».



«متشابه القرآن و مختلفه» (چاپ تهران، ج ۱، ص ۲۱۱) می‌نویسد: «النَّبِيُّ وَالْإِمَامُ يَجِبُ أَنْ يَعْلَمَا عُلُومَ الدِّينِ وَالشَّرِيعَةِ وَلَا يَجِبُ أَنْ يَعْلَمَا الْغَيْبَ وَمَا كَانَ وَمَا يَكُونُ، لِأَنَّ ذَلِكَ يُؤَدِّي إِلَى أَتْمَاهَا مَشَارِكَانَ لِلْقَدِيمِ تَعَالَى» «پیغمبر و امام را واجب می‌نماید که علوم دین و شریعت را بدانند و لازم نیست که غیب را دانسته و به آن چه گذشته و آن چه خواهد شد عالم بوده باشند زیرا در آن صورت مطالب به آنجا می‌کشد که پیغمبر و امام با خدای تعالی شریک باشند!». اگر آیت الله العظمای زمان ما، این چیزها را بفهمد!

۱۰- ما در این فصل نام نه نفر از علمای بزرگ و دانشمندان سترگ شیعه قبل از صفویه را که حدّ اکثر تا قرن ششم هجری بوده‌اند و اصلاً اعتقادی به عالم به غیب بودن ائمه نداشتند، آوردیم و عقیده آنان را به قدری که کفایت کند بیان کردیم تا دانسته شود که شیعیان پاک متقدّم از اینگونه عقائد بیزار بودند و اگر می‌خواستیم ممکن بود نام دانشمندان بیشتری را بیاوریم لیکن چون بنای ما بر این است که در هر فصلی به ده دلیل اکتفا کنیم لذا دهمین نفر را از علمای قرن معاصر می‌آوریم برای آن که دانسته شود که پس از تسلّط صفویه باز هم در قرون اخیر دانشمندان بزرگ شیعه همین عقیده را داشته‌اند لیکن از ترس عوام و عالم‌نماهای بدتر از عوام، نتوانسته‌اند عقاید خود را ابراز دارند چنان که خود ما هم اکنون در این عصر به اصطلاح روشنی و آزادی افکار، شاهد این اوضاع ناگوار و پُر اختناق هستیم مع هذا از کلمات پاره‌ای از آنان، جسته و گریخته مطالبی در آثارشان یافت می‌شود که معلوم است این حقیقت در قلب و سینه آنان موج می‌زده است و گاهی از آن قطره‌ای یا رشحه‌ای آشکار می‌شده است که مشت آن نمونه خروار است و اندک، نشانه بسیار! از آن جمله حضرت العَلَمُ الْعَيْلَمُ وَالْبَحْرُ الْخَضْمُ خَاتَمُ الْمُجْتَهِدِينَ شَيْخُ مُحَمَّدٍ حَسَنِ النَّجْفِيِّ<sup>(۱)</sup> صاحب کتاب کبیر و بی‌نظیر «جواهر الکلام» است. جناب ایشان در کتاب «طهارت» جواهر، در باب وزن و مساحت کَرّ که در آن اختلاف است می‌نویسد: «إن

۱- شیخ فقها، امام محققین، فقیه اصولی، آیت الله شیخ محمد حسن بن شیخ باقر بن شیخ عبدالرحیم نجفی؛ در عصر خود ریاست عامه و مرجعیت تقلید شیعه امامیه را عهده‌دار بوده و یکی از بزرگ‌ترین علمای محقق امامیه می‌باشد. وی به شیخ حسن جواهری مشهور است و نسبت جواهری به دایره المعارف فقهی مقارن وی، در ۵۰ جلد با عنوان «جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام» بازمی‌گردد. وی در سال ۱۲۶۶ هجری فوت کرد. (د. سعد رستم).

دعوی علم النبی ﷺ والأئمة علیهم السلام بذلك ممنوعة، ولا غضاضة لأن علمهم علیهم السلام ليس كعلم الخالق ﷻ فقد قدروه بأذهانهم الشريفة وأجرى الله الحكم عليه» «ادّعی این که علم پیغمبر و ائمه علیهم السلام در وزن و مساحت کَرّ تامّ و تمام است چنین ادّعی ممنوع است و چندان عیبی هم ندارد برای این که علم پیغمبر و امام چون علم آفریدگار جهان نیست، پس بسا باشد که آن را با اذهان شریفه خودشان اندازه کرده باشند آن گاه خدا حکم را در آن مسأله به آن کیفیت جاری کرده باشد».

آری، پیغمبر و امامی که حتّی اندازه و مساحت آب کَرّ را به علم الهی ندانند پس چگونه چنین کسانی از وزن دریا‌های عالم و موجودات و ذرات حاصله در آن‌ها - تا چه رسد به همه موجودات جهان هستی - خبر دارند و بدان عالم‌اند؟! آن گونه علمی که ﴿لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ﴾ [سبأ: ۳۱].

این ده تن از دانشمندان و علمای بزرگ شیعه که نه تنها طائفه امامیه بلکه جهان اسلام به وجود آنان افتخار می‌کند که تمام آنان معتقدند که ائمه علیهم السلام دارای علم غیب نبوده‌اند بلکه پاره‌ای از این دانشمندان به صراحت اظهار کرده‌اند که ائمه حتی در احکام دین هم دارای نظر و اجتهاد خاص بوده‌اند، هرچند از کتاب الهی و سنّت نبوی استنباط کرده‌اند. و ما اگر می‌خواستیم نام شریف دانشمندان دیگر شیعه عقایدشان را در موضوع نداشتن علم غیب بیاوریم کار به تفصیل و تطویل می‌کشید و همین مقدار برای اهل انصاف کافی است و کسانی که طالب بیش از این باشند آنان را به کتب ذیل حواله می‌کنیم:

- ۱- شرح نهج البلاغة ابن میثم بحرانی، ج ۳، ص ۲۰۹.
- ۲- قوانین میرزا قمی، بحث خاصّ و عامّ.
- ۳- الفصول المختارة، شیخ مفید، ص ۸۰.
- ۴- الغدير، علامه امینی، ج ۵، ص ۴۰۷.
- ۵- أصل الشيعة وأصولها، محمد حسين آل كاشف الغطاء، ص ۹۳.
- ۶- الشيعة والتشييع، محمد جواد مغنیه، فصل «علوم الإمام»، ص ۴۳، ایشان در آن جا تصریح می‌کند که باید خبر یا قولی که علم غیب را به ائمه نسبت می‌دهد، طرد و ردّ شود.

عجیب است که با این که آیات شریفه قرآن و اخبار و احادیث اهل بیت علیهم السلام و سیر

و قضایای زندگی آن بزرگواران و اعتقاد صحابه و یاران ایشان و عقیده علماء و دانشمندان بزرگ شیعه که ما از هر کدام به قدر کافی (عشرة كاملة) در این رساله آوردیم و معلوم شد که شیعیان پاک اهل بیت هرگز چنین عقیده سخیفه‌ای که این گالیان آخر الزمان می‌گویند، نداشته‌اند بلکه با آن جدّاً مخالف بودند، بنابراین در زمان ما همین که استاد فاضلی<sup>(۱)</sup> کتاب «شهید جاوید» یا دانشمندی<sup>(۲)</sup> «درسی از ولایت» می‌نویسد که در آن‌ها اندکی از حدّ غلوّ پایین می‌آیند، غوغا و ضوضائی از خاصّ و عامّ بر می‌آید که - چنان که قبلاً هم گفتیم - درباره‌ی منکر خالق و معاد بر نمی‌آید! و در ردّ آن‌ها کتابهایی نوشته و فتوایی صادر می‌شود که بی‌سابقه است! و عجیب‌تر آن که از افراد معروف<sup>(۳)</sup> جزوه‌ها و رساله‌هایی به نام «علم امام» منتشر می‌شود که در آن با عرفان‌بافی و فلسفه<sup>(۴)</sup> و سفسطه خواسته‌اند همین مزخرفات گالیان را به صورتی عارفانه و فیلسوفانه تحکیم کنند! کسی نمی‌داند داعی بر این کار کیست؟ و فائده اثبات علم غیب برای ائمه چیست؟!.



- 
- ۱- منظور علامه آیت الله نعمت الله صالحی نجف آبادی می‌باشد. متوفای سال ۱۴۲۷هـ/ ۲۰۰۶م.
  - ۲- منظور آیت الله علامه سید ابوالفضل برقی متوفای ۱۹۹۲م است.
  - ۳- منظور علامه سید محمد حسین طباطبائی صاحب تفسیر المیزان [در ۲۰ جلد] می‌باشد. متوفای سال ۱۴۱۲هـ.
  - ۴- منظور از اهل عرفان علمای تصوّف نظری یا فلاسفه صوفیه، امثال محی الدین بن عربی و صدر الدین محمد بن اسحاق قونوی و از میان متأخرین افرادی چون ملا صدرا و ملاهادی سبزواری و امثال آن‌ها می‌باشد. (د. سعد رستم).

## انگیزه این اندیشه بی دلیل

به نظر ما علت اصلی این فکر در روز نخستین، انگیزه غلو در عامه مردم بوده که ناشی از خوی تکبر و استکبار است؛ صرف نظر از انگیزه مغرضین که برای تخریب دین و تزییع قوانین آن به تقویت این عقیده پرداخته‌اند و امروز با سیاست دشمنان مکار آلوده است. یعنی در حقیقت عار داشته‌اند که از پیغمبر و امامی تبعیت کنند که بشر بوده و دارای صفات بشری‌اند! تکبر و استکبار در بشر خطرناکترین بیماری روحی است که او را به مرض‌های دیگر روحی دچار می‌کند و مخصوصاً از تبعیت و اطاعت حق باز می‌دارد! نه تنها انسان بلکه شیطان را هم همین مرض از پای درآورد! چنان که او را از ردیف ملائکه مقربین به أسفل سافلین ساقط کرد!

مرض تکبر و استکبار آن است که انسان چون خود را بزرگ می‌شمارد حاضر نیست از کسی که از مال و جمال چون او بوده یا کمتر از اوست هرچند از علم و کمال بالاتر از او باشد تبعیت کرده، مطیع حق شود.

اگر تاریخ انبیای الهی و راهنمایان بزرگ بشریت را مطالعه کرده باشید، می‌بینید که همیشه مخالفین و معارضین پیغمبران کسانی‌اند که به علت کثرت مال و اولاد و افتخار به داشتن خانه و باغ و سرمایه و این قبیل چیزها خود را بالاتر از انبیاء دانسته و از تبعیت آن‌ها سرباز زده‌اند!

مگر شیطان را جز مرض تکبر و استکبار از سجده آدم مانع شد؟ خدای تعالی می‌فرماید: ﴿قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا لَكَ أَلَّا تَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ﴾ [الحجر: ۳۲، ۳۳] «(خداوند) فرمود: ای ابلیس تو را چه می‌شود که با سجده کنندگان نمی‌باشی، گفت: من آن نیستم که برای بشری که او را از گلی خشک و از لای گندیده آفریده‌ای، سجده کنم».

پس علت ابای ابلیس از سجده به آدم از آن جهت است که آدم از گل خلق شده است! قرآن کریم علت این تمرد را استکبار می‌شمارد که: ﴿فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ ابْنِ

وَأَسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ ﴿۳۴﴾ [البقرة: ۳۴] «(فرشتگان) سجده [تعظیم] کردند مگر ابلیس که سرپیچی و گردنکشی کرد و از کافران شد». و باز همین علت را یادآور می‌شود که: ﴿أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ ﴿۷۵﴾ [ص: ۷۵] «(ای ابلیس) آیا تکبر ورزیدی یا از بلند مرتبگان بودی؟».

شیطان در خود مرضی می‌یابد که حاضر نیست آن چه را که خدا دستور می‌دهد اطاعت کرده و تسلیم شود! بنابراین ملاحظه می‌کنید که مرض استکبار مانع سجده شد و ابلیس را در زمره کافران درآورد. او می‌خواهد مسجودش چون خودش و یا بالاتر از خودش، موجودی نورانی باشد که شعاع آن چشم‌ها را خیره کند و زیبایی رخسارش عقل‌ها را حیران نماید و بوی خوشش مشام‌ها را معطر کند!! البته در آن صورت گردن ابلیس و ابلیس صفتان، خاضع و تسلیم گشته با کمال میل و علاقه به آدم سجده خواهند کرد!

چنان‌که امیر المؤمنین علیه السلام این حقیقت را فاش می‌نماید آن‌جا که می‌فرماید: «وَلَوْ أَرَادَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ مِنْ نُورٍ يَخْطَفُ الْأَبْصَارَ ضِيَاؤُهُ وَيَبْهَرُ الْعُقُولَ رُؤَاؤُهُ وَطِيبُ يَأْخُذُ الْأَنْفَاسَ عَرْفُهُ لَفَعَلَ وَلَوْ فَعَلَ لَظَلَّتْ لَهُ الْأَعْنَاقُ خَاضِعَةً (خاشعة)» «اگر خداوند می‌خواست آدم را از نوری می‌آفرید که پرتوش دیدگان را برباید و خردها را مبهوت و شگفت زده سازد و رایحه خوش او نفس‌ها را فرا گیرد، که اگر چنین می‌کرد گردن‌ها در برابر آدم فرود می‌آمد و [همگان] فروتن می‌شدند... الخ» (نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲).

همین مرض که در شیطان بود عیناً در جان انسان نیز هست، چنان‌که مولوی گفته است:

عَلَّتْ ابْلِيسَ اُنَا خَيْرٌ بُدْسَتْ      وین مرض در نفس هر مخلوق هست!  
انسان نیز راضی نیست که پیغمبر و رهبر او شخصی چون خود او بشر باشد تا از وی تمکین کرده، اطاعت نماید. به همین علت از تبعیت انبیاء سر می‌تابد و می‌گوید:  
﴿أَبَشْرًا مِنَّا وَحِدًا تَتَّبِعُهُوَ إِنَّا إِذَا لَفِيَ ضَلَالٍ وَسُعْرٍ ﴿۲۴﴾ [القمر: ۲۴] «آیا ما از فردی از بشر را که هم‌چون ماست پیروی کنیم؟ در این صورت در ضلالت و جنون خواهیم بود».

یا چنان‌که خدای متعال از حال آن گروه به ما خبر می‌دهد که می‌گفتند: ﴿مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَيَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ ﴿۳۳﴾ [المؤمنون: ۳۳]

«این مرد جز بشری مانند شما نیست که از آن چه می‌خورید، می‌خورد و از آن چه می‌نوشید، می‌نوشد!».

چون این پیغمبر از همین نانی که آن‌ها می‌خورند او نیز می‌خورد و از همین آبی که آن‌ها می‌آشامند او نیز می‌آشامد و از آسمان برای او مائدهٔ بهشتی نمی‌آید، اطاعتش را بر خود ننگ می‌شمارند و می‌گویند: ﴿وَلَيْنَ أَطَعْتُمْ بَشْرًا مِّثْلَكُمْ إِنَّكُمْ إِذَا لَخَسِرُونَ ﴿٣٤﴾﴾ [المؤمنون: ۳۴] «و اگر از انسانی مانند خود اطاعت کنید در این صورت از زیان کاران خواهید بود»، و به حضرت نوح علیه السلام می‌گفتند: ﴿مَا تَرَكْنَا إِلَّا بَشْرًا مِّثْلَنَا﴾ [هود/ ۲۷] «تو را جز بشری مانند خود نمی‌بینیم».

یا همین که موسی و هارون با منصب پیغمبری به سوی فرعون و قوم او آمدند، می‌گفتند: ﴿فَقَالُوا أَنْوُمُنْ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا وَقَوْمُهُمَا لَنَا عِدُونَ ﴿٤٧﴾﴾ [المؤمنون: ۴۷] «آیا به دو انسان ایمان آوریم که مثل ما هستند و قومشان مطیع و بندهٔ ما هستند؟». دو بشری را که خویشان ایشان در رقیّت و بردگی آنان بودند، قابل ایمان نمی‌شمردند، زیرا همچنان که امیر المؤمنین علیه السلام در خطبهٔ قاصعه (خطبهٔ ۱۹۲) می‌فرماید، موسی و هارون «عَلَيْهِمَا مَدَارُ الصُّوفِ وَبِأَيْدِيهَا الْعِصِيُّ» از این جهت بود که اطاعت آن‌ها را ننگ می‌شمردند! و حال این که اگر همچنان که حضرت امیر علیه السلام می‌فرماید: «وَلَوْ أَرَادَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ بِأَنْبِيَائِهِ حَيْثُ بَعَثَهُمْ أَنْ يَفْتَحَ لَهُمْ كُنُوزَ الدَّهْبَانِ وَمَعَادِنَ الْعِيقَانِ وَمَعَارِسَ الْجِنَانِ وَأَنْ يَحْشُرَ مَعَهُمْ طَيْرَ السَّمَاءِ وَوُحُوشَ الْأَرْضِ لَفَعَلَ» «اگر خداوند سبحان می‌خواست با انبیا گنج‌های طلا و معدن‌های جواهر و باغستان‌های پر اشجار و پرندگان هو و وحوش صحرا را همراه فرماید، چنین می‌کرد» (خطبهٔ ۱۹۲).

آیا با این کیفیت کفّار و متکبرین باز هم سر از اطاعت آن‌ها می‌پیچیدند؟ هرگز! بلکه در آن صورت مطیع محض بودند اما در آن صورت به فرمایش علی علیه السلام در همان خطبه: «لَسَقَطَ الْبَلَاءُ وَبَطَلَ الْجَزَاءُ وَاضْمَحَلَّتِ الْأَنْبَاءُ» «امتحان و آزمایش ساقط بود و ثواب و عقاب باطل و بی‌فایده می‌شد و وعیدهای الهی بیهوده می‌بود».

پس چنان که گفتیم همین روحیه و خصیصه است که غالیان و کودک طبیعتان متکبر را مانع است که تسلیم امامی شوند که غیب نمی‌داند و تصرف در کون و مکان ندارد و مدبر عالم امکان نیست!! زیرا متکبر غالی با خود می‌اندیشد که چگونه

مطیع کسی شوم که او هم مانند من بشری است! از همان غذا که من می خورم او هم می خورد و از همان آبی که من می نوشم او هم می نوشد چنان که من به بازار می روم او هم می رود! ﴿وَقَالُوا مَالِ هَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمَشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْلَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا ﴿۷﴾؟؟ [الفرقان: ۷] این چه فرستاده‌ای [از سوی خداوند] است که غذا می خورد و در بازارها راه می رود.

امامی که در گهواره ازدها ندارد و در قنداقه به آسمان نپرد و در شرق و غرب عالم حاضر نباشد و بر سر مولود و میت حاضر نباشد چنین امامی به سلیقه او قابل تبعیت نیست.

همین روح استکبار است که نمی‌گذارد تسلیم حق شود و امامی را تبعیت کند که از غیب خبر ندارد و متصرف در ملکوت الهی نیست و به تشخیص آیت الله العظمی باید نخست وزیر کشور خدا باشد و گر نه اطاعتش عار و تبعیتش موجب ادبار است!! این گمراهان متکبر آن قدر ندانسته‌اند که پیغمبران جز این امتیاز دیگری ندارند که با شرایط عصمت در تبلیغ و طهارت و علمی که برای هدایت لازم است، راه و چاه و هدایت و ضلالت را می‌دانند و می‌شناسند و می‌توانند کسانی را که طالب حق و حقیقت‌اند به بهشت امن و سعادت برسانند. ولذا در علم دین که عمل به آن‌ها موجب سعادت دارین [دنیا و آخرت] است در منتهای کمال‌اند و بر انگیخته از جانب خدای ذوالجلال و مازاد بر این تأثیری در دین و دنیای دیگران ندارند.

بلکه هرگاه امام یا پیغمبر متصرف در عالم ملک و ملکوت و عالم بما کان و ما یکون باشد، این مخالف هدف و خلاف مقصود و به عبارت دیگر غلو و گزاف است زیرا پیغمبر و امام علاوه بر تبلیغ و تعلیم احکام، خود اسوه و مقتدای مردم‌اند و حجت خدا بر خلق‌اند از حیث عمل یعنی به آن‌چه امر می‌کنند باید خود بدان عامل بوده و از هرچه نهی می‌کنند مجتنب باشند، حال اگر پیغمبر یا امامی که به مردم دیگر دستور می‌دهد که مثلاً روزه بگیرند اما خود او گرسنه نشود یا این‌که قادر باشد در مکان‌های دیگر یا زمان‌های دیگر افطار کند مثلاً در چهل خانه نزدیک و هزاران خانه دور مهمان باشد و در روز ماه رمضان در مدینه و در شب ماه رمضان در نیویورک باشد که در آن‌جا چون شب است افطار کند و در این‌جا چون روز است روزه باشد یا قدم که در میدان جهاد می‌گذارد حتی ملائکه مقربین از سطوت حضور و ضرب شمشیر او هراسان باشند و به علم غیب بدانند که این جنگ هیچ خطری متوجه او نمی‌شود بلکه حتی اختیار قبض

روح دشمن بلکه تمام عالمیان در دست او باشد، آیا چنین امام و پیغمبری قابل تبعیت است؟! و خود او برجهانیان حجت است و می‌توان عمل او را پیروی کرد؟ و آیا آن اعمال عبادی که از او صادر شده موجب فضیلتی است؟ امام و پیغمبری که دست به خاک و سنگ می‌زنند دَرّ و جواهر می‌شود و برگ درختان زیتون و انجیر را می‌توانند به قطعات نقره و صفحات طلا تبدیل کنند آیا انفاق و صدقاتی را که دستور می‌دهند، می‌توان قبول کرد؟ و به عمل ایشان که در انفاق فی سبیل الله چنین و چنان می‌بخشند می‌توان اقتدا نمود؟

علی علیه السلام که بخششی می‌کند و ممدوح همگان است و نان جوی که به مسکین می‌دهد مورد تمجید است از آن روست که آن‌ها را به کدّ یمین و عرق جبین به دست آورده است، و گرنه بخشش آن که اسمش را بر سنگ بخوانی طلا می‌شود، اگر کوه، کوه، طلا و جواهر به مردم ببخشد به قدر پنج ریال که فلان کارگر روز مزد و حتی فلان تاجر میلیونر به فقیری بدهد، ارزش ندارد.

این دوستان احمق بدتر از دشمن، و فضیلت‌تراشان نادان چرا با انبیاء و ائمه که افختار جهان‌اند اینگونه دشمنی می‌کنند و فضایل نفسانی و ملکات روحانی آنان را که به سعی و عمل خود در اطاعت خدا کسب کرده‌اند، این‌گونه ضایع و کم‌بها جلوه می‌دهند و خود و جهانیان را از برکاتِ تعلیماتِ بزرگ‌ترین هادیانِ بشر محروم می‌دارند؟!.

\*\*\*



## دانستن علم غیب برای بشر مفید نیست

اینک ببینیم فائده دانستن علم غیب برای افراد بشر از امام و پیغمبر چیست؟ نگارنده سال‌ها قبل (سال ۱۳۳۹ ه.ش) کتابی به نام «ارمغان آسمان» تألیف و منتشر کرد و شرحی کافی و مقنع در موضوع علم غیب امام و پیغمبر و عدم فائده آن برای بشر و سایر عقاید باطله، آورده که در این جا از کتاب مذکور موضوع بی فائده بودن علم غیب و سخافت این عقیده باطله را با اندکی تصرّف می‌آوریم:

أولاً: باید دانست که این یک آروزی عامیانه و هوس کودکانه است که کسی بخواهد به ماورای عالم مشهود خود مطلع شود که در بواطن جهان چه می‌گذرد و مخلوقات زمین و آسمان تماماً در چه حالی هستند در حالی که مشاهده اندکی از حقیقت اوضاع جهان، نیرومندترین مغزها را می‌ترکاند و در آنی انسان را هر چقدر هم فرزانه و خردمند باشد دیوانه بلکه هلاک می‌کند.

دانستن علم غیب حتی اندکی از آن تا چه رسد به ﴿لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ﴾<sup>(۱)</sup>! برای هر بشری حتی امام و پیغمبر هم مُضِرّ است. زیرا در همین کره زمین صرف نظر از کرات دیگر، وقایع و حوادثی جریان دارد از زلزله‌ها و طوفان‌ها و مرگ و میرها و قتل و غارت‌ها و فسق‌ها و فجورها و جزر و مدّها و دروغ و خیانت‌ها و ظالم و مظلوم‌ها و... که هیچ بشر نیرومند حتی دقیقه‌ای و آنی نمی‌تواند آن را تحمّل نماید.

دیگر آن که خاصیت «امامت» که پیشوای و مقتدای مردم در امور دینی است از آن‌ها سلب می‌شود زیرا «أسوه» و «إمام» به معنای پیشوا و کسی است که در اعمال و افعال باید به او اقتداء نمود و اساساً بعثت پیامبرانی از جنس بشر برای آن بود که مردم به هرچه امر می‌نمایند، خود بهترین عامل آن باشند و از هرچه نهی می‌کنند،

---

۱- «[همان] دانای نپهان[ها] که هموزن ذره‌ای، نه در آسمان‌ها و نه در زمین، از وی پوشیده نیست».

خود بیش از سایرین از آن اجتناب نمایند. چنان که فرموده: ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾ [الأحزاب: ۲۱] «هر آینه شما را در (قول و فعل) فرستاده خدا نمونه و سرمشق نیکویی است». و فرموده: ﴿قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ﴾ [الممتحنة: ۴]. «به راستی که برای شما را (راه و روش) ابراهیم و کسانی که با او بودند نمونه و سرمشق نیکویی است». و فرموده: ﴿فَأَسْتَقِمَّ كَمَا أُمِرْتُ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ﴾ [هود: ۱۱۲]. «(ای پیامبر) چنان که فرمان یافته‌ای پایدار و مقاوم باش و (باید) کسانی که با تو به سوی خدا روی آورده‌اند (پایدار باشند)».

و چنان که اشاره کردیم اگر بنا باشد پیغمبر یا امامی که امر به دادن مال و انفاق در راه خدا می‌کند - و پُر واضح است که دادن چیزی یعنی از دست دادن آن - و خود پیغمبر هم مثلاً مالی در راه خدا انفاق کند یا امیر المؤمنین نانش را با شکم روزه به سائل و محتاج دهد ولی در عوض در همین دنیا به طعام بهشتی مرزوق گردد و در چهل خانه مهمان شود و لابد غذایی در آن خانه‌ها میل نماید، چنین عملی شایان تبعیت و چنین انفاقی فضیلت نیست زیرا کسی در یک شب در چهل خانه یا بیشتر طعام خورده اگر نان جوی در راه خدا داده، هنری نکرده که مسلمانان از آن تبعیت کنند! و اگر علی علیه السلام چنین بوده که چون دست به شمشیر می‌برده ملائکه هراسان می‌شدند که مبادا گاو زمین (گاو) که زمین روی شاخه‌هایش قرار دارد! کشته شود و خدا برای جلوگیری از چنین پیشامدی حاملین عرش را به زمین می‌فرستاد تا به منظور کاستن از نیروی علی بازوی او را بگیرند و پره‌های خود را زیر شمشیرش فرس کنند تا مبادا گاو زمین از بین برود و زمین و اهل زمین نابود شوند و بازهم از بخت بد!! پَرِ جبرئیل از ضربت شمشیر علی شکسته و مجروح شد به طوری که نالان و بال‌کشان خدمت خاتم پیغمبران آمد و از ضرب شصت علی و ویرانی شهرهای لوط داستان‌ها گفت!!.

با چنین قدرتی، اقدام به جهاد و جانبازی فضیلتی نیست و مانند آن است که رستم دستان به جنگ با مورچه‌ای ناتوان اقدام کند و فی المثل بخواهند با بمب اتمی خانه‌ی موری را ویران نمایند!

این کارها را هنر و فضیلت و شجاعت و فداکاری نمی‌گویند تا مردم به رفتار و کردار مباشران آن تأسی نمایند، علی علیه السلام در صورتی می‌تواند امام و مقتدای مسلمانان باشد

که به منظور عمل به فی المثل آیه: ﴿وَيُطْعَمُونَ أَلْطَعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا﴾<sup>(۱)</sup> [الإنسان: ۸] با شکم گرسنه و اشتهای زیاد در راه خدا انفاق نماید.

وقتی می‌توان به مردم گفت که از جهاد و مبارزه علی علیه السلام با دشمنان تبعیت نمایند که با احتمال تلف شدن و مرگ، علی بدان کار قیام نماید و اگر به جنگ مبادرت فرمود لا اقل مجروح شود چنان که در غزوه «أُحُد» بیش از شانزده زخم کاری به بدن مبارکش رسید، در این صورت می‌توان به مردم گفت شما هم به علی علیه السلام تأسی نمایید زیرا او یک مسلمان و مؤمن به خدا و رسول است و چنین عمل می‌کند شما هم که ادعای مسلمانی و ایمان به خدا و رسول دارید، از آن بزرگواران تبعیت نمایید.

احمقان و خرافه‌فروشان هنوز ندانسته‌اند که فضائل شریفه انسانی و فضائل حمیده آدمی چگونه است! این‌ها تصور می‌کنند همین که کسی علم غیب داشت و دانست که در هر گوشه جهان چه اعمال و حرکاتی انجام می‌شود و یا بدون وسیله به آسمان‌ها پرواز کرد یا همین که شمشیر برداشت، همه از جن و انس از ترس پا به فرار گذاشتند یا با ضربتی که فرود آورد چندین هزار نفر را نابود کرد یا در هر شب در چندین خانه طعام خورد یا با چندین زن مقاربت کرد! این قبیل خیالات کودکانه را فضیلت می‌شمارند و آن را معجزه می‌دانند، غافل از این که فضیلت آدمی در علم و شناخت خدا و آشنا گشتن با نظام طبیعت و تسلیم اراده و مشیت الهی شدن و بر نفس سرکش مسلط بودن و إغماض از إهانات و از ستم‌هایی که از جاهلان صادر می‌شود و هدایت گمراهان و دستگیری از بینوایان است. این‌ها صفاتی است که انبیاء و ائمه علیهم السلام داشته و همین فضائل است که ایشان را بر دیگران فضیلت داده و آنان را امام و مقتدای عالمیان کرده است. مردم مأمورانند که به قدر توانایی و استطاعت بدین فضائل آراسته شوند تا در بازار تجارت دنیا سود کرده و سعادت دازین و فوز نَشَأْنِین را کسب نمایند و گرنه انجام آن اعمال که بیشتر زائیده اوهام و خیالات است برای انسان فضیلتی نیست. زیرا چه حظی دارد که شخصی بداند در فلان گوشه دنیا فلان فقیر چگونه جان می‌دهد و فلان غنی عیاش چگونه دارد دل از شهوات می‌ستاند یا فلان دزد قفل خانه فلان تیره بخت را برید یا در فلان بیشه شیر چگونه گردن آهو بی را درید و یا چه فضیلتی است که فردی بتواند به دریا فرو رود و به ابرها برآید و با یک ضربت شمشیر

۱- «و طعام (خود) را علی رَعِمَ دوست داشتن و میلی که به آن دارند، به بینوا می‌خورانند».

شمار فراوانی زن را بیوه و طفل را یتیم نماید!!.

هر فرد بشر اگر آرزومند دانستن غیبی باشد فقط آن غیبی است که مربوط به سرنوشت خود آن فرد است که می‌خواهد بداند فردای او چه خواهد بود. و دانستن چنین غیبی هم به صلاح بشر نیست، و او را از کار و زندگی باز می‌دارد! زیرا اگر دانست که فردای او به نفع اوست، مغرور و تنبل می‌شود و اگر به ضرر او باشد، محزون و کسل می‌گردد پس هر صورت به صلاح او نیست.

و اگر علم غیب، دانستن احوال گذشته و آینده دیگران باشد و لو یک فرد یا چند نفر هیچ فایده‌ای به حال انسان ندارد.

در اخبار اسلامی ذیل تفسیر آیه شریفه ﴿وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ [الأنعام: ۷۵] «و بدین گونه ملکوت آسمان‌ها و زمین را به ابراهیم نمودیم» آمده است که حضرت ابراهیم همین قدر که اجازه یافت به مشرق و مغرب عالم نظر کند و به جزئی از وقایعی که در آن رخ می‌دهد اطلاع یابد، در مشرق عالم مردی را با زنی بیگانه در حال زنا دید نفرین کرد و زانی هلاک شد! هم‌چنین به غرب عالم نگریست و مُنْکری نظیر آن دید، از خدا خواست که آن نیز نابود شود همین که کار به حادثه سؤمین رسید خدای جهان بر چشم حادثه بین خلیل خود پرده ستر کشید! زیرا وی را آن قدرت و توان نبود که آن عجائب ببیند و بیش از آن به حوادث جهان نگران باشد!! این حدیث هر چه باشد، خالی از این حقیقت نیست که انسان را طاقت دید رویدادهای جهان نیست زیرا زمین مسکن انسان است و انسان به جُزِ قلیلی، مذموم قرآن است:

- ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ مُّبِينٌ﴾ [الزخرف: ۱۵] یعنی: «همانا انسان آشکارا بسیار ناسپاس است».

- ﴿إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا﴾ [الأحزاب: ۷۲] یعنی: «براستی که انسان بسیار ستمگر و بسیار نادان است».

- ﴿كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيْطَغِيَ﴾ [العلق: ۶-۷] ﴿أَنْ رَّاهُ اسْتَعْتَى﴾ [العلق: ۶-۷] یعنی: «همانا انسان همین که خود را بی‌نیاز بیند سرکشی و نافرمانی کند».

- ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لِفِي حُسْرٍ﴾ [العصر: ۲] «همانا انسان هر آینه در زیان است».

- ﴿قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ﴾ [عبس: ۱۷] «کشته باد انسان که چه ناسپاس است».

حال از موجودی چنین، چه بر می آید جُز ناسپاسی و فساد؟ ﴿وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَى ظَهْرِهَا مِنْ دَابَّةٍ﴾ [فاطر: ۴۵] «و اگر خداوند مردم را به جزای آن چه کسب کرده‌اند به مؤاخذه و محاسبه می‌گرفت، هیچ جنبنده‌ای را بر پشت زمین باقی نمی‌نهد»، ﴿ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ﴾ [الروم: ۴۱] «به سبب آن چه مردم کرده‌اند در خشکی و دریا فساد و تباهی پدیدار شده است»، و ده‌ها آیه دیگر که خدای خالق البشر از تَمَرّد و طغیان او خبر می‌دهد با چنین حال اگر در کسوت بشری به کسی به قدری بصیرت داده شود که اعمال بشر را از خیر و شرّ ببیند چه خواهد دید؟ جز جنگ‌ها، نزاع‌ها، قتل‌ها، زناها، خیانت‌ها، دغل‌ها، غش‌ها، دزدی‌ها، و...؟

حال انسان دارای عاطفه و وجدان از دیدن این مناظر چه بهره‌ای خواهد داشت؟ جُز این که روح و جاننش در عذاب است و چشمش در تب و تاب؟ آری، خداوند به رسول خود پاره‌ای از حوادث آینده را خیر داده است و آن حضرت نیز به خواصّ اصحاب و اهل بیت خود آن اخبار را فرموده تا آیتی برای آیندگان و معجزه‌ای برای بینندگان آن حوادث باشد که آن جناب مُقَرَّب به خداست از قبیل خبر از گسترش اسلام به نقاط عالم و تسلط مسلمین بر کشورهای روم و ایران و هجوم ترکان و اخبار از تباهی مردم در آخر الزّمان. اما هیچ کدام اینها به آن معنی که اینان می‌گویند، علم غیب نیست (یعنی به آن صورت که روح امام بر حوادث آینده احاطه داشته و از آن‌ها خبر دهد) بلکه وحی است آن هم فقط به رسول خدا ﷺ و هر چه از امیر المؤمنین و ائمه از این قبیل روایت شده نقل آن اخبار است به روایت از رسول الله ﷺ و چنان که حضرت علی رضی الله عنه تصریح فرموده: «تَعَلَّمُ مِنْ ذِي عِلْمٍ» «آموختن از کسی است که دارای علم است» (نهج البلاغه، خطبه ۱۲۸).

گاهی افراد سطحی می‌گویند امروزه اداره هوشناسی از وضع هوای فردا و جنین‌شناسی از مولود آینده خبر می‌دهند. آیا ائمه علیهم السلام از اینان هم کم‌تر بوده‌اند؟! این قول تصوّری عامیانه است زیرا اگر فرضاً اخبار این افراد راست و درست باشد با وسایل علمی است که سال‌ها تجربه شده است و حصول آن برای صالح و طالح یکسان است و مربوط به اخبار و علوم انبیا و اولیا نیست که بدون وسائل صورت می‌گیرد و ناشی از قرب آن‌ها به خدا شمرده می‌شود و گرنه چه فرقی بین آنان و دیگران هست؟ پس علم غیب خاصّ خداست و آن چه غالبان می‌گویند کفر و ناروا و بدون دلیل و پا در هواست!!

پس با توجه به آنچه گذشت ادعاهای خلاف عقل و شرع راجع به عجائب و معجزات و اعمال خارق العاده هوس‌های کودکانه و ناشی از عدم بلوغ فکری و فرهنگی است و به سعادت حقیقی مربوط نیست.

فضیلت «علی بن ابی طالب» که عالی‌ترین فضائل آن بزرگوار شمرده می‌شود آن است که در راه خدا از بذل مال و جان و نابودی نام و نشان دریغ نداشت. فضیلت حضرتش آن است که در «لَيْلَةُ الْمَبِيتِ» که یک در هزار، احتمال جان به سلامت بردن نداشت در بستر رسول خدا ﷺ خوابید و این فداکاری بزرگ تا بدان جا کشید که مورد مباحثات پروردگار جهان به فرشتگان گردید! اگر علی عليه السلام چنان که خرافیان می‌گویند عالم به غیب بود و می‌دانست آن شب خطری عارض وجود عزیزش نمی‌گردد، این عمل برای او فضیلتی نبود من هم که خاک پای آن بزرگوار نیستم اگر معلومم باشد که خطر و ضرری متوجهم نمی‌شود حاضریم به هر کار ظاهراً خطرناکی اقدام کنیم!! فضیلت علی آن بود که پس از رسول خدا با این‌که به لحاظ «علم و سابقیت در ایمان و مجاهدت و توانایی جسمانی و...»<sup>(۱)</sup> از سایرین به خلافت سزاوارتر بود<sup>(۲)</sup>. بنابراین وقتی که دید کسانی با امتیازات کم‌تر، از او جلو افتادند و در عین حال دشمن می‌خواهد از موقعیت سوء استفاده کند و «ابوسفیان» صریحاً به او پیشنهاد می‌نماید که اگر بخواهی مدینه را از سواره و پیاده پر می‌کنم و نمی‌گذارم کار بر ابوبکر استقرار یابد با کمال فطانت و فداکاری فرمود: «يَا أَبَا سُفْيَانَ طَالَ مَا عَادَيْتَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ» «ای ابوسفیان، تو دیر زمانی است که خدا و رسولش را دشمن می‌داری». و بدین ترتیب نقشه بدخواهان را نقش بر آب فرمود و از سوی دیگر نقایص و معایب کار پیش افتادگان را نیز به آنان فهمانید<sup>(۳)</sup>. و با این وسائل انتقام و ایجاد مزاحمت برای پیش

۱- اشاره است به آیات ۹ سوره زُمر و ۱۰ سوره واقعه و ۹۰ سوره نساء و ۲۴۷ سوره بقره. (برقی).

۲- اما بنابر دلایل قاطع (که اینجا مجال ذکر آن نیست) و اجماع صحابه پیامبر اکرم ﷺ؛ ابوبکر صدیق رضی الله عنه از هر نگاه سزاوارتر از همگی برای خلافت بعد از رسول اکرم ﷺ بودند. همین بود که با اجماع صحابه، خلیفه مسلمین شد. اگر ابوبکر صدیق رضی الله عنه شایسته و سزاوار خلافت نبود، هرگز صحابه کرام با ایشان بیعت نمی‌کردند. و ما اعتقاد داریم بدون هیچ شک و شبهه‌ایی، اصحاب رسول اکرم ﷺ نسبت به همه، داناتر به افراد شایسته به خلافت، و مخلص‌تر به دین اسلام بودند. [مُصحح]

۳- ر.ک. شاهراه اتحاد، حاشیه صفحه ۹۲ تا ۹۴. (برقی)

اقتادگان برای وی چندان دور از دسترس نبود. و بنابراین چشم بر هم نهاد و دل به بلا و مصیبت داد و از خدمت به نهال نورس اسلام و همکاری با سایرین دریغ نورزید و گوشه گیری نکرد و همه ناملازمات را تحمّل فرمود تا دین خدا استوار گردد و احکام اسلام از جریان نیفتد و خلل و رخنه‌ای در دیوار اتحاد مسلمانان راه نیابد. این است آن فضایل بزرگ که عقل انسان خردمند در برابرش مات و مبهوت می‌شود، نه حدیث بساط و نه پرواز بر بالای ابر و فرو رفتن در بئر العلم و جنگ قصر الذهب و بردن عمر به کوه قاف و امثال این خرافات که به کار سرگرمی کودکان می‌آید! امان از جهل و نادانی، امان از دوستی احمقانه!

ملاحظه می‌کنید که مردم ما در مقام امام به چه گمراهی و ضلالت بعیدی دچار شده‌اند و بر پایه همین گمراهی، گمراهی‌های دیگر نشسته است ﴿ظَلَمْتُ بَعْضَهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكْذِبْ لَهَا وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ﴾ [النور: ۴۰] «تاریکی‌هایی است برخی بالای برخی دیگر؛ [مبتلای این امواج و تاریکی‌ها] هرگاه دستش را بیرون آورد، بعید است آن را ببیند. و کسی که خدا نوری برای او قرار نداده است، برای او هیچ نوری نیست».

کار بدان جا کشیده که با این تصوّرات جاهلانه و کودکانه می‌پندارند ذکر این قبیل فضایل و نشر این گونه مناقب باعث رضایت و موجب جلب رحمت آن‌ها می‌شود و ثناخوانی و مدّاحی و نسبت این قبیل موهومات به آن بزرگواران با این خیال که اختیار تمام ملکوت الهی در دست ایشان است این متملّقین و ثناخوانان را هم چون پادشاهان خودخواه و مقتدران صاحب جاه، صله و انعام می‌دهند، هرچند عاصی و بزه‌کار و ستم‌گر و بدکردار باشند، آنان را از عقبات برزخ و عرصات قیامت می‌رهانند و باب شفاعتی به چنان وسعتی ساخته‌اند که دیگر به تهدیدات خدا و انذارات پیغمبرش کمترین اثری نمانده است و چون گاهی جسته و گریخته به قرآن مراجعه می‌نمایند و آیات عذاب و وعید عقاب گوششان را آزار می‌دهد و ناچاران بدان اقرار نمایند لذا به اغوای شیطان برای گریز از آن عذاب‌ها را چاره‌ای که خیلی هم آسان است ساخته‌اند که همین غرور و گزاف در باب شفاعت است و چون می‌بینند که حصول جان و مال و عمل صالح می‌خرد و بس ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ﴾ [التوبة: ۱۱۱] «همانا خداوند از مؤمنان جان‌ها و مال‌هایشان را خرید در برابر

این که بهشت برای ایشان باشد». و چون دل بریدن از جان و حتّی مال به آن کیفیت که خدا خواسته خیلی سخت است و به خیال اینان به دست آوردن دل فلان امام یا امامزاده آسان است زیرا با نفس خود قیاس می‌کنند که به یک تملّق بی‌جا و یا بخشش ناروا دل‌باخته می‌شوند، لذا تصوّر کرده‌اند که امام و امامزاده که به عقیده اینان در مُلک خدا صاحب نفوذ هستند نیز این چنین‌اند، از این رو آن موقوفات بیهوده و نذورات عجیب و روضه خوانی‌ها و سینه‌زنی‌ها و عزاداری‌های نامشروع را برپا می‌کنند و دین خدا و خود را در واقع به استهزاء می‌گیرند. علّت این خطاها آن است که این گمراهان جاهل معنای امام را نفهمیده‌اند و با این همه کتاب‌ها و رساله‌ها و گفته‌ها هنوز مسأله «امامت» و امام روشن نگشته بلکه بر جهل و گمراهیشان افزوده شده است.

### [معنای صحیح و درست «امام» و «امامت»]

معنای امام چنان‌که گفتیم و شرع و عقل و وجدان هم بدان گواه است به دو معنای حقیقی و چند معنای مجازی است. دو معنای مذکور عبارت‌اند از:

اول معنای «امام»، پیشوای سیاسی و اجتماعی و متصدّی امر حکومت مسلمین است و به تمام کسانی که متصدّی امر حکومت شوند این لفظ إطلاق می‌شود که اگر متصدّی این امر صالح باشد از وی به امام عادل و اگر ناصالح باشد به امام جائر تعبیر می‌شود و سیره مسلمین و احادیث فریقین مملوّ از این اصطلاح است. دومین معنای «امام» راهبر و راهنما به سوی خدا و هادی به طریق حقّ و صراط مستقیم است. این تقسیم در فرمایش امیر المؤمنین علیه السلام مندرج است که فرموده: «لا غزو إلا مع إمام عادل، ولا نقل إلا مع إمام فاضل» «جهاد جُز با امام عادل (درست) نیست و نقل (روایت) جُز با امام فاضل ودانا نباشد»<sup>(۱)</sup>.

«امام» به معنای اول شامل ائمه اهل بیت نمی‌شود مگر امیر المؤمنین که حدود پنج سال و امام حسن به مدّت شش ماه، دیگر کسی از آن بزرگواران متصدّی امر حکومت و پیشوای سیاسی مسلمانان نگشت، لیکن معنای دوم که گفته شد همان دلیل و رهنمای راه خدا و رهبری مردم به طریق حقّ و صراط مستقیم و هدایت مردم به سیل سعادست است و مصداق عالی آن ائمه اهل بیت بوده و پس از ایشان کسانی



هستند که بدان طریق سلوک نمایند و به نور علم قرآن در طریق دستگیری و هدایت مردم کوشا باشند.

پُر واضح است، شخصی که امام و راهبر قومی به سوی مقصدی است تمام همّ و غمّ او مصروف آن است که راهروان راه سعادت را پیموده و هرچه زودتر و بهتر به مقصد برسند. چنین کسی مدح و ثناخوانی و تملّق و چاپلوسی این و آن را انتظار ندارد، خصوصاً آن گاه که رهروان، مقصد و راه را گذاشته و به راه‌های کج و معوج افتاده و در مقابل آن همه اصرار و تأکید راهبر که به طریق حقّ بازآید و راه درست وصول به مقصد را ببیناید، بیشتر به ثناگویی چاپلوسانه و مدّاحی متملّقانه و اعمال بیهوده بلکه مضرّ (از قبیل زنجیر زنی و طبل و سنج کوبیدن و حمل علم‌های بسیار سنگین و...) و حرکات ساختگی و آداب بیگانگان مجوسی به مدح و ثنای او مشغول شده و از پیمودن راه اصلی وصول به مقصد غافل گردند! این قبیل اعمال اگر موجب خشم و غضب آن راهبر و پیشوای دلسوز نگردد، باری بی‌تردید باعث خُشودوی و رضایت وی نخواهد شد. واقعاً انسان تعجّب می‌کند از این که آداب مجوسیان و ارواح پرستی ملل وحشی و مرده پرستی مصریان و توّسل آنان به ارواح مردگان و امثال این عقائد خرافی در پیروان دینی راه یافته که مأمور مبارزه جدّی با این موهومات و خرافات است و در آیات کتاب آسمانی و سیره پیامبر بزرگوار و ائمه نیکوکردار، کوچکترین اثری از این کارها نیست.

پیغمبر و امامی که وظیفه مردم آن است که در مسائل دینی و دانستن احکامی که بدان دانا نیستند، به وی مراجعه و از او أخذ و بدان عمل نمایند، این شوربختان این وظیفه بزرگ را کنار نهاده در عوض به تملّق و ثناخوانی و مدیحه سرایی غالیانه و خواستن حوائجی که باید از خدا خواست و امثال این کارها که شرک یا لا اقلّ نزدیک به شرک است، پرداخته‌اند و اصلاً در صدد نیستند برای آن چه پیغمبر و امام برای آن آمده‌اند، به وی مراجعه و یا از آثار و احکام باقیمانده از او، تبعیت کنند و حتّی اگر کسی به ایشان بگوید که اَیْهَا النَّاسِ پیغمبر و امام که برای برآوردن حاجات و شفای مرضی و دادن اولاد و کم و زیاد کردن روزی افراد و این قبیل امور مبعوث نشده‌اند، بلکه پیغمبر و امام فقط مأموریت راهبری و راهنمایی در امور دینی و تعلیم آداب و احکام شرع دارند و این گونه کارها که شما دوست می‌دارید به آنان مربوط نیست ﴿وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلْغُ الْمُبِينُ﴾ [النور: ۵۴ و العنکبوت: ۱۸]. «و بر فرستاده خدا (وظیفه‌ای) جز رساندن آشکار پیام (خدا) نیست» در این موقع است که می‌بینی از فرط تعصّب و

غضب، صورت مخاطب بر افروخته و رگ‌های گردن برجسته شده و با نگاهی شرربارمی‌گوید: این تو سَل است و تو می‌گویی تو سَل به پیغمبر و ائمه جایز نیست؟! و هر چه تهمت و اهانت از پیر و استاد خود یاد گرفته نثار گوینده می‌کند!

آیا کسی به ایشان نگفته که **اَوَّلًا**: با وجود خدای تعالی که بنده را بی‌هیچ واسطه می‌پذیرد و اصلاً واسطه گرفتن در حضرتش منافی توحید عبادت است و نیازی به تو سَل نیست و خود فرموده: **﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ﴾** [البقرة: ۱۸۶] «و چون بندگانم در باره من از تو پرسش کنند، همانا من نزدیکم و دعوت دعا کننده را هنگامی که مرا بخواند، پاسخ می‌دهم پس باید دعوت مرا (و فرا خواندنشان به سوی خودم) را بپذیرند»، و فرموده: **﴿وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾** [ق: ۱۶] «و ما به او از رگ گردن نزدیک‌تریم»، و می‌فرماید: **﴿فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾** [الجن: ۱۸] «با خدا احدی را مخوانید»، و در هر شبانه روز لا اقل ده بار به نحو و جوب به ما تعلیم داده که بگوییم: **﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾** [الفاتحه: ۵] «فقط تو را عبادت می‌کنیم و فقط از تو کمک و استعانت می‌جوییم»، پس استعانت خواستن عبادی منحصراً باید از خدا باشد چنان‌که عبادت کردن منحصراً برای او است. یا به عبارت دیگر کمک خواستن نامقید از غیر او شرک است چنان‌که عبادت غیر او شرک است.

آیا با این همه آیات و اضحات جایز است که انسان خدای حی قادر لا یَمُوت سمیع و بصیر و پاینده و نزدیکتر از رگ گردن را گذاشته و به سراغ کسانی رود که در همه چیز محتاج و فقیر دریای بی‌پایان فضل و رحمت او هستند و خودشان به دستور قرآن می‌گویند: **﴿قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ﴾** [الأعراف: ۱۸۸] «همانا من مالک هیچ سود و زبانی برای خویشتن نیستم مگر آن چه خدا بخواهد»، **﴿وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ﴾** [یوسف: ۶۷] «و من شما را در برابر (خواست) خدا هیچ سودی نتوانم رساند».

**ثانیاً**: بر فرض عدم نهی از این عمل چون این وادی، وادی هولناک و پرتگاهی مخوف است که امکان دارد انسان را به هلاکت‌گاه شرک درآورد، همان بهتر که ترک شود، زیرا اگر شما در میان راههایی که به سوی مقصد منتهی می‌شود، چندین راه

داشته باشید که معلوم و مسلم است که بی‌خطر و کوتاه‌تر است و راهی هم داشته باشید که طولانی‌تر و خطرناک است، اولی آن است که آن راه را واگذارید و از راه‌های بی‌خطر رهسپار شوید.

### [معنی درست توسل و وسیله]

وضعیت توسل به ائمه و اقارب آن‌ها بدین صورت که در بین جامعه ما رواج دارد به ده‌ها دلیل شرک است و به یک احتمال هم نمی‌توان درستی آن را محتمل شمرد، زیرا آن‌چه مسلم است خدا در دعا و طلب حاجات از خود، واسطه نخواسته است و چنان‌که آیات شریفه قرآن می‌رساند خود از همه به بندگانش نزدیک‌تر است و عقلاً هم معلوم است که خدای حی قادر عالم به پنهان و نهان را گذاشتن و سراغ کسانی رفتن که مرگ و غفلت و خواب و عدم إحاطه بر مصلحت، بر آنان رواست، کاری موجب نیست، و علاوه بر این‌ها، شبهه وقوع در شرک که بدترین معاصی و مهلک‌ترین گناهان است، وجود دارد، پس دیگر به این حرکات که باقیمانده آثار و عادات ادیان و مذاهب باطله است، چه حاجت؟!.

**ثالثاً:** در میان این همه آیات و اخبار و احادیث صحیح و ناصحیح در کجا خدا دستور داده است که کسی برای قضای حاجتی، شفای مرضی، گرفتن فرزندی، برآوردن خواسته‌ای، به صورت نامقید به پیغمبر یا امامی متوسل شود؟! شما سرتاسر آیات قرآن و سیره انبیاء را بگردید و ببینید اثری از این اعمال در آن‌جا می‌بینید؟ آخر بُت‌تراشی و بُت‌پرستی چیست؟ همین است که انسان به خیال خویش برای برآورده شدن حاجات خود، واسطه و شفیع درست کند و به مدح و ثنا و تملق و اظهار نیاز نسبت به آن‌ها پردازد!.

در مقابل این مطالب واضح، کسانی دیده می‌شوند که دست به این طرف و آن طرف انداخته‌اند و به هر حشیشی متشبث می‌شوند تا آیه یا روایتی پیدا کنند که بتوانند برای اعمال شرک آمیز خود مستمسکی به دست آورند و چون در آیات قرآن، متشابهاتی هست که اهل باطل از آن‌ها برای فریب عوام و کسانی که به اندازه کافی در آیات تدبیر و تحقیق نمی‌کنند، به نفع سلیقه خود، سوء استفاده می‌کنند، مانند آیه شریفه: ﴿وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌُ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌُ﴾ [الزخرف: ۸۴] «و اوست که در آسمان معبود است و در زمین معبود است»، و آیه ﴿وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا﴾

[الفجر: ۲۲] «و (فرمان)<sup>(۱)</sup> پروردگارت و فرشتگان صف به صف بیایند»، و آیه ﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاصِرَةٌ ﴿۲۲﴾ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ ﴿۲۳﴾﴾ [القیامة: ۲۲-۲۳] «آن روز چهره‌هایی شاداب و خرم است و به سوی (لطف) پروردگارش نگران است»<sup>(۲)</sup>، و امثال این‌ها که همواره به فرموده قرآن اهل زبغ و وسوسه آن‌ها را برای مقاصد نادرست خود به کار می‌گیرند چنان‌که

۱- آنچه مولف رحمته در ترجمه آیه کریمه فوق ذکر نموده، در واقع تأویل کردن آیه و در نظر داشتن معنایی جز ظاهر آن می‌باشد و این تأویل بر خلاف راه و روش سلف صالح این امت می‌باشد چنانکه سلف صالح صفاتی را که خداوند متعال در قرآن برای خود ثابت نموده برای او تعالی ثابت می‌کنند بدون اینکه قائل به تشبیه و تمثیل و کیفیت صفات باشند یا اینکه به تعطیل صفات معتقد باشند. و همچنین صفاتی را که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم (در احادیث صحیح) برای خداوند متعال ثابت نموده برای او تعالی ثابت می‌کنند و در این حد توقف می‌کنند، و خبر صحیح وارد شده را چنانکه روایت شده و بر مبنای ظاهر آن می‌پذیرند و علم حقیقت و کنه آن‌را به خداوند می‌سپارند... بنابراین، صفت «آمدن» (مجيء واتیان) را آیه فوق، ﴿وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا ﴿۲۳﴾﴾ [الفجر: ۲۲] «و پروردگارت (برای دادرسی) بیاید و (نیز) فرشتگان صف در صف (بیایند)». و آیه: ﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ ﴿۲۱۰﴾﴾ [البقرة: ۲۱۰] «آیا (کافران و تبه کاران) جز این انتظار ندارند، که الله (برای داوری و قضاوت میان بندگان) در سایه‌هایی از ابرها به سوی آنان بیاید. و (نیز) فرشتگان (برای اجرا فرمان الهی بیایند) و کار یکسره شود؟!» و دیگر نصوصی که این دو صفت را برای خداوند متعال ثابت می‌کنند، باید بدون تأویل و تعطیل آن‌را به خداوند اثبات نمود. [مُصحح]

۲- رؤیت و یا دیدار پروردگار متعال در روز قیامت بخشی از ایمان به غیب است. بخشی که خداوند متعال آن‌را شرط اول تقوی معرفی نموده است: ﴿الَّذِينَ يَتَّقُونَ أَتَىٰ لَهُمُ الْمَوْتُ وَمَا ظَنُّوا أَنَّهُمُ الْمَمُوتُونَ ﴿۱۰۰﴾﴾ [البقرة: ۱۰۰] «آن کسانی که تقوی می‌کنند، مرگ بر آن‌ها می‌آید و آن‌ها نمی‌دانستند که خواهند مرد». و در این میدان عقل را هیچ قدرت و توانی نیست، چرا که این مسأله خارج از محدوده درک عقل و حواس انسانی است. و چون دلایل ثبوت دیدار خداوند متعال در بهشت بسیار روشن و واضح است و به مراتب و کرات در آیات قرآنی و از آنجمله، در آیه فوق الذکر و در احادیث صحیحه وارد شده، همواره این مسأله در امت اسلام جزئی از مسلمات و بدیهیات مورد اتفاق بوده است و کسی از صحابه و یا علمای پس از ایشان آن‌را انکار نکرده است. پس بنابراین، آیه کریمه را باید اینطور ترجمه نمود: ﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاصِرَةٌ ﴿۲۲﴾ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ ﴿۲۳﴾﴾ [القیامة: ۲۲-۲۳] «آن روز چهره‌هایی تازه (و شاداب) است. \* به سوی پروردگارش می‌نگرد». [مُصحح]

فرموده: ﴿فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَبَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ﴾ [آل عمران: ۷] «اما کسانی که در دل‌هایشان انحراف است برای فتنه‌جویی آن‌چه را که متشابه است پیگیری می‌کنند». و در این مورد نیز، آیه شریفه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَعُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ﴾ [المائدة: ۳۵] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا پروا کنید و به سوی او وسیله بجوید» را به میان آورده و برای مراد و مقصود شرک آمیز خود، بدان استناد می‌کنند، چنان‌که یکی از ارباب عمائم در روزنامه «وظیفه» با استناد به همین آیه به جنگ ما آمده بود! گرچه بعضی از نویسندگان شیعه مانند «علی بن ابراهیم قُمّی»، «وسيله» را به «امام» تفسیر کرده‌اند اما باید توجه داشت که آیه [وسيله] را چنین تفسیر کرده‌اند:

«تَقَرَّبُوا إِلَيْهِ بِالْإِمَامِ أَيُّ بِطَاعَتِهِ» «با امام به خدا تقرب جوید یعنی با اطاعت از او» یعنی مراد از وسیله اطاعت امام است که همان اطاعت احکام الهی است که پیغمبر و امام بیان می‌کنند.

تفسیر صافی آیه شریفه ﴿يَتَّبِعُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ﴾ [الإسراء: ۵۷] «به سوی پروردگارشان وسیله می‌جویند» را چنین تفسیر کرده است: «هُؤُلَاءِ الْآلِهَةُ يَتَّبِعُونَ إِلَىٰ اللَّهِ الْقُرْبَةَ بِالطَّاعَةِ» «این معبودان با طاعت به سوی خدا تقرب می‌جویند». شیخ صدوق در «عیون أخبار الرضا» در معنای وسیله روایتی از پیغمبر آورده که به معنای اطاعت ائمه است نه به معنای واسطه طلب حاجات و شفیع گناهان، و در آن جا می‌فرماید: الْأُيُمَّةُ مِنْ وُلْدِ الْحَسَنِ، مَنْ أَطَاعَهُمْ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ مَنْ عَصَاهُمْ فَقَدْ عَصَى اللَّهَ امامان از فرزندان حسین‌اند، هر که ایشان را اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده و هر که ایشان را نافرمانی کند، خدا را نافرمانی کرده است».

أمیر المؤمنین علیه السلام بنا به نقل کافی در خطبه (الوسيله) فرموده: «إِنَّهَا أَعْلَىٰ دَرَجَةٍ فِي الْجَنَّةِ» همانا آن (وسيله) بالاترین درجه بهشت است». آن حضرت بنا به نقل «ابن شهر آشوب» فرموده: «أَنَا وَسَيْلَتُهُ: أَيُّ طَاعَتِي وَيَبِيعَتِي» «من وسیله‌ام یعنی اطاعت از من و بیعت با من وسیله (تقرب به خدا) است». أمیر المؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه (خطبه ۱۱۰) ایمان به خدا و فرستادگان الهی و جهاد فی سبیل الله و اقامه نماز و پرداخت

زکات و... را وسیله شمرده است.

چنان‌که ملاحظه می‌شود بنا به فرمایش ائمه، وسیله و توّسل عبارت است از ایمان به خدا و انبیاءِ الهی و آن‌چه از احکام و آیات که از جانب خدا آمده و جهاد در راه او، هیچ‌جا توّسل به این معنای مِنْ عِنْدِی که ساخته‌اند، نبوده و آیه ابداً به مقصودشان مربوط نیست ولی افراد دَغَل‌کار و مدّلس که هم‌چون اشخاص جاعل که در اسناد و اوراق رسمی و بهادار دست برده و سود خود را در آن می‌گنجانند با قرآن کریم و احادیث صحیحه نیز چنین کرده‌اند و در ضمن روایاتی که درباره آیات شریفه قرآن جعل کرده‌اند تا آن‌جا که توانسته‌اند ضمن جملات و کلمات قرآن یک کلمه یا یک جمله به نفع خود گنجانیده‌اند که این آیه چنین نازل شده و آن آیه چنان!! رجوع به کتب روایی و یا تفاسیر عجیبه‌ای که نوشته‌اند، این حقیقت را به طور بارز، روشن و آشکار خواهد کرد.<sup>(۱)</sup>

موقعی که مقاله «عِلَلِ انحطاط مسلمین و چاره آن» در روزنامه «وظیفه» چاپ شد و مورد موافقت و مخالفت عده‌ای قرار گرفت یکی از مخالفین که خود را از علما و نویسندگان مبرّز می‌داند، در ردّ و انتقاد یکی از موافقین این مقاله، در خصوص مسأله توّسل به همین آیه شریفه سوره مائده استناد کرده، آن‌گاه هر چه فحش و ناسزا می‌دانست نثار وی کرده و بعد از استناد به آیه «فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ» [البقرة: ۳۷] «آدم از پروردگارش سخنانی دریافت کرد و خدا (به رحمت خویش) توبه او را پذیرفت» از تفسیر در المنثور خبری آورده بود که حضرت آدم عليه السلام، خدا را به خمسۀ طیبه سوگند داد تا خدا توبه‌اش را پذیرفت! ما در همان موقع جواب او و سایر منتقدین را نوشته و برای روزنامه «وظیفه» فرستادیم ولی روزنامه مزبور از بیم غوغای دکانداران و بلوای متعصبین از درج آن خودداری نمود. در این‌جا اجمالاً ضعف منطق نویسندۀ مذکور را بیان می‌کنیم.

أولاً: مقصود ما از توّسل غلط اعمالی است که عوام، صبح و شام و از دور و نزدیک، حوائج خود را از ائمه و امامزادگان می‌خواهند و برای آن‌ها نذر و قربانی و بر گرد مرقدشان، طواف کرده و آن‌ها را از احوال پنهان و آشکار خود با خبر می‌دانند، این‌چه

۱- به عنوان نمونه رجوع کنید به کتاب «عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول» ص ۵۶۴ تا ۵۷۳ و ص

۷۸۲ به بعد. (برقعی)

ربطی دارد به این که حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ عرض کرده است: خدا یا به حقّ خمسۀ طیبه مرا بیمارز؟! ما کجا گفته‌ایم که اگر کسی خدا را به پیغمبر یا ائمه و شهدای عالیقدر اسلام و یا حتی به اشک یتیمان و سوز دل بیوه زنان قسم بدهد، کاری شرک آمیز کرده است؟!.

ثانیاً: اگر به خبری از اهل سنت استناد کرده‌ای از باب این که «الْفُضْلُ مَا شَهِدَتْ بِهِ الْأَعْدَاءُ» لازم است بدانی که در این باب لازم است به اخبار صحیحۀ آنان استناد شود و إلا با خبر غیر صحیح چه از سنّی باشد چه از شیعه، کاری نمی‌توان کرد مگر فریب عوام، اهل فنّ می‌دانند که بسیاری از اخبار شیعه و سنّی در هم آمیخته و آن قدر جعل اخبار شده و آن‌ها را علیه عقاید یکدیگر به کار برده‌اند که با صرف استناد به این که حدیثی در کتب سنّی آمده نمی‌توان عقیده‌ای را اثبات کرد.

دیگر آن که نویسنده مذکور بنا به این که «الْغَرِيقُ يَتَشَبَّهُ بِكُلِّ حَشِيشٍ»، برای این که لزوم واسطه را تجویز کند به آیه شریفه ﴿قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ﴾ [یوسف: ۹۶] «ای پدر ما، برای گناهان ما آمرزش بخواه که ما خطا کار بوده‌ایم» استناد کرده و پرسید اگر ممکن بود فرزندان یعقوب خود مستقیماً استغفار کنند چرا به پدرشان متوسّل شدند؟ پس این دلیل است براینکه نه تنها جایز بلکه لازم است کسی امام را در طلب حاجت خود از خدا، وسیله و واسطه کند!! برای این که ضعف گفتار او معلوم شود باید توجه داشت که:

أولاً: طلب استغفار و التماس دعا از کسی که زنده است و به او دسترسی هست، توسّل غلط که مورد انتقاد قرار دارد، نیست چون تمام مسلمین مأموران برای یکدیگر مغفرت طلب کنند و توصیه‌هایی در این موضوع وارد شده مانند استغفار برای چهل مؤمن در تهجد و امثال آن و از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت شده که: «مَنْ قَدَّمَ أَرْبَعِينَ مِنْ الْمُؤْمِنِينَ ثُمَّ دَعَا اسْتُجِيبَ لَهُ» «کسی که (در دعایش) چهل مؤمن را مقدّم بدارد سپس (برای خود) دعا کند، دعایش مستجاب می‌شود». حتی پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مأمور است به استغفار برای خود و مؤمنین، چنان که قرآن تصریح فرموده: ﴿وَأَسْتَغْفِرْ لِدُنْيَاكَ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ﴾ [محمد: ۱۹] «برای گناهت و برای مردان و زنان مؤمن آمرزش بخواه»؛ بنابراین التماس دعا کردن مسلمانان از یکدیگر را کسی توسّل نگفته است و

اگر توسل گفته شود، در واقع به آن معنایی نیست که شما مردم را دربارهٔ ائمه و امامزادگان و حاجت خواهی از ایشان اغواء می‌کنید!

ثانیاً: تقاضای استغفار فرزندان حضرت یعقوب علیه السلام از پدرشان به سبب آزارها و ظلمی بود که نسبت به حضرت یعقوب علیه السلام مرتکب شده بودند زیرا پدر خود را آزرده و آن حضرت را به فراق فرزند عزیزش مُبتلی کرده و به او دروغ گفته بودند و هر وقت از یوسف علیه السلام یادی می‌کرد او را با زخم زبان، رنج می‌دادند، چنان‌که قرآن کریم از قول آنها می‌فرماید: ﴿قَالُوا تَاللّٰهِ تَفْتُوْا تَذْكُرُ يُوسُفَ حَتّٰى تَكُوْنَ حَرَضًا اَوْ تَكُوْنَ مِنَ الْهٰلِكِيْنَ﴾ [یوسف: ۸۵] «گفتند به خدا سوگند که همواره یوسف را یاد می‌کنی تا این‌که به شدت بیمار یا (از غمش) هلاک گردی»، و یا می‌گفتند: ﴿قَالُوا تَاللّٰهِ اِنَّكَ لَفِيْ ضَلٰلِكَ اَلْقَدِيْمِ﴾ [یوسف: ۹۵] «به خدا سوگند تو در گمراهی قدیم خویش قرار داری». عمل فرزندان یعقوب علیه السلام عذرخواهی و طلب بخشش درباره‌ی حقی است که از مظلوم ضایع شده زیرا از هر مظلومی که حقی ضایع شود باید از او طلب رضایت و استغفار نمود.

دیگر آن‌که فرزندان یعقوب علیه السلام، او را از مصر نخواندند بلکه هنگامی که هنوز زنده بود به نزدش آمدند و از او عذرخواهی نموده و تقاضا کردند برایشان آمرزش بخواهد و سر قبرش نرفته و دور آن نگشتند و از او طلب آمرزش نکردند، بنابراین کار ایشان شباهتی به آن‌چه امروز به عنوان «توسل» میان مردم رائج است ندارد.

ثالثاً: روایات ائمه نیز مؤید همین قول است که معروض داشتیم، از آن جمله در تفسیر عیاشی از حضرت صادق علیه السلام مروی است که: «أَخْرَهُمْ إِلَى السَّحْرِ، فَقَالَ: يَا رَبِّ إِنَّمَا ذَنبُهُمْ فِيمَا بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ فَأَوْحَى اللهُ إِلَيْهِ إِنِّي قَدْ عَفَرْتُ لَهُمْ» ((حضرت یعقوب) دعا را تا سحر تأخیر انداخت آن‌گاه عرض کرد: پروردگارا گناه ایشان فقط بین من و خودشان است (من از آن‌ها گذشتم) خداوند وحی فرمود: من هم ایشان را آمرزیدم».

در «عِلَلُ الشَّرَائِعِ» از حضرت صادق علیه السلام روایت شده: «إِنَّهُ سُئِلَ مِنْ يَعْقُوبَ لَمَّا قَالَ بَنُوهُ: ﴿يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خٰطِئِينَ﴾ ۹۷ قَالَ سَوْفَ اسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّيَّ ﴿فَأَخْرَجَ الْاِسْتِغْفَارَ لَهُمْ، وَيُوسُفَ لَمَّا ﴿قَالُوا تَاللّٰهِ لَقَدْ ءَاثَرَكَ اللهُ عَلَيْنَا وَإِن كُنَّا لَخٰطِئِينَ﴾ ۹۸ قَالَ لَا تَثْرِيْبَ عَلَيْكُمْ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللهُ لَكُمْ وَهُوَ اَرْحَمُ الرَّحِيْمِيْنَ﴾ ۹۹». از حضرت صادق علیه السلام



درباره یعقوب پرسیدند: «(فرمود) هنگامی که پسرانش گفتند ای پدر ما برای ما آموزش بخواه که ما خطاکار بوده‌ایم. یعقوب گفت برای شما از پروردگرم آموزش خواهم خواست و استغفار را به تأخیر انداخت (تا زمانی) که یوسف هنگامی که برادرانش اعتراف کردند که به خدا سوگند، خدا تو را بر ما برتری داده و ما خطاکار بودیم جوابشان داد بر شما هیچ سرزنشی نیست (و من شما را بخشیدم) و خداوند شما را می‌آمزد و او مهربانترین مهربانان است».

همه می‌دانیم در گناهایی که شخص حق دیگری را ضایع کرده تا صاحب حق راضی نشود، خدای کریم، آن گناه را نمی‌آمزد (در این باره روایات بسیار داریم) حال این موضوع چه ربطی به توسل آنچنانی دارد؟!.

رابعاً: آیات شریفه قرآن، صریحاً انسان را از توسل جستن و خواندن نامقید دیگری، نهی فرموده است، مانند: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ [الفاتحه: ۵] «فقط تو را عبادت می‌کنیم و فقط از تو یاری می‌جوییم»، ﴿فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾ [الجن: ۱۸] «و با خدا احدی را مخوانید»، ﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي﴾ [البقرة: ۱۸۶] «و چون بندگانم درباره من از تو پرسش کنند، همانا من نزدیکم و دعوت دعاکننده را هنگامی که مرا بخواند، پاسخ می‌دهم پس باید دعوت مرا (و فراخواندنشان به سوی خودم) را بپذیرند» و ﴿وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾ [غافر: ۶۰] «مرا بخوانید تا شما را جواب دهم» و آیات دیگر.

اخبار ائمه نیز این معنی را می‌رساند که دعا باید بدون واسطه باشد. امیر المؤمنین به حضرت امام حسن علیه السلام وصیت و سفارش می‌فرماید: «وَأَعْلَمُ أَنَّ الَّذِي بِيَدِهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قَدْ أُذِنَ لَكَ فِي الدُّعَاءِ وَتَكْفَلُ لَكَ بِالْإِجَابَةِ وَأَمْرُكَ أَنْ تَسْأَلَهُ لِيُعْطِيَكَ وَتَسْتَرْجَهُ لِيَرْحَمَكَ وَلَمْ يَجْعَلْ بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ مَنْ يَحْجُبُهُ وَلَمْ يُلْحِقْكَ إِلَى مَنْ يَشْفَعُ لَكَ إِلَيْهِ» «بدان همان که خزائن آسمان‌ها و زمین به دست اوست به تو رخصت درخواست و دعا داده و اجابت آن را ضمانت فرموده و تو را فرمان داده که از او بخواهی تا تو را عطا فرماید و از او رحمت بخواهی تا به تو رحم کرده و رحمت خویش را بر تو ببارد و میان تو و خودش کسی را قرار نداده تا حجاب و فاصله باشد و تو را به کسی حواله نفرموده تا او به نفع تو به سوی خدا وساطت و شفاعت کند» (نهج البلاغه، نامه ۳۱). امام

زین العابدین علیه السلام نیز در دعای «ابو حمزه ثمالی» عرض می‌کند: «وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْادِيهِ كُلَّمَا شِئْتُ لِحَاجَتِي وَأَخْلُو بِهِ حَيْثُ شِئْتُ لِسِرِّي بِغَيْرِ شَفِيعٍ فَيَقْضِي لِي حَاجَتِي وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا أَدْعُو غَيْرَهُ وَلَوْ دَعَوْتُ غَيْرَهُ لَمْ يَسْتَجِبْ لِي دُعَائِي وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا أَرْجُو غَيْرَهُ وَلَوْ رَجَوْتُ غَيْرَهُ لَأَخْلَفَ رَجَائِي» «سپاس و ستایش خدایی را که او را هرگاه برای حاجتم ندا دهم و هرگاه بخواهم بدون واسطه برای راز و نیاز با وی خلوت کنم و او حاجتم را برآورد، سپاس و ستایش خدایی را که جز او را نمی‌خوانم که اگر جز او را بخوانم دعوتم را پاسخ ندهد و سپاس و ستایش خدایی را که جز او را امید نمی‌دارم که اگر به جز او امید بدارم مرا نا امید سازد».

بنابراین چنان‌که ملاحظه شد هم قرآن و هم اخبار گویاست که در دعا به درگاه حق متعال احتیاج به واسطه و شفیع نیست و یکی از مزایای عالیة اسلام این است که بنده برای ارتباط با خدا و عرض حاجت احتیاج به واسطه و شفیع ندارد و بر خلاف ادیان دیگر باید مستقیماً روی به خدا آورد و خدا خود به بندگانش فرموده: ﴿فَأَسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ وَاسْتَغْفِرُوهُ﴾ [فصلت: ۶] «مستقیماً به‌سوی او آید و از او آمرزش خواهید».

ولی هزار افسوس که بسیاری از آداب و عادات ملل کهنسال قبل از اسلام مانند مصریان و ایرانیان باستان و سومریان و هندیان و... توسط کسانی که طوعاً أو کره‌هاً اسلام آوردند و یا کسانی که به مسلمانی تظاهر می‌نمودند به تدریج وارد این شریعت مطهره شد و بدین ترتیب ضربات کشنده‌ای به حقایق سعادت بخش این دین مبین وارد گردید و بدبختانه این پیشامدها باعث شده که امروز غالب آداب و عادات و مراسم و عقاید آنان در میان مسلمین دیده می‌شود که محیلانه به یکی دو حدیث مجعول منضم و مؤید شده است مانند عید نوروز و... و مانند موضوع «شفاعت» که در سرزمین‌های اسلامی فسادى به بار آورده که لشکر چنگیز و تیمور چنان نکرده‌اند!

### [نگاهی به تحریفی که پیرامون شفاعت صورت گرفته]

موضوع «شفاعت» در قرآن مجید در هیچ موردی به عنوان اثبات نیامده و در بسیاری از آیات نفی شده مانند: ﴿وَأَتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ﴾ [البقرة: ۴۸] «از روزی پروا کنید که کسی به کار کسی نیاید و از او شفاعتی پذیرفته نگردد و از او فدیة و عوض گرفته نشود» و ﴿يَوْمٌ

لَا بَيْعٌ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَعَةٌ ﴿البقرة: ۲۵۴﴾ «روزی که در آن نه داد و ستدی باشد و نه دوستی و نه شفاعتی خواهد بود» و... پاره‌ای از آیات نیز شفاعت را منوط و مشروط به اذن پروردگار نموده است.

اما آثار باقیماندهٔ ادیان منسوخه و روح غرور زده و بهانه جوی فسّاق و کسانی که از یک طرف بیم و انداز قرآن در روحشان بی تأثیر نیست و از طرف دیگر به دنبال بهانه‌ای می‌گردند که خود را از قید و بند احکام، آزاد کرده تا بتوانند هرچه را نفس بهیمی و غریزهٔ حیوانی مایل است، انجام دهند، لذا از بازاری که بهشت‌فروشان به عناوین مختلف باز کرده‌اند به شدت تمام استقبال می‌کنند و همین باعث شده که موضوع شفاعت بی‌حدّ و حساب صاحب اختیاران روز محشر، دیگر مجالی برای عرض وجود اندازات قرآن نگذاشته و هر فاسق و فاجر که خود را معتقد به قیامت هم می‌داند از این حیث فکرش به مقدار زیادی راحت بوده و از ارضای ناموجه شهوات و امیال دل چندان نگران نیست و برای خشنودی شفیعیان به رشوه‌هایی از قبیل سینه زدن، زنجیر زدن، علم بلند کردن، گریه کردن بر قبور پیشوایان دین و زیارت مراقد ایشان و نذر و قربانی برای آن‌ها و امثال این کارها اقدام می‌کند تا این شفیعیان را که در واقع استرضاء و به دست آوردن دل آن‌ها را آسان‌تر از راضی ساختن خدا می‌داند، از خود خشنود ساخته و امکان نجات خود از جهنّم، بلکه عروج به عالی‌ترین درجات بهشت را برای خود و عزیزانش فراهم آورد!!

البته شفاعت بی‌موضوع نیست ولی هرچه باشد، [به آن دروازهٔ وسیع مؤلّد جرات و غرور! ارتباطی ندارد؛] منظور ما آن شفاعت بی‌در و بامی است که مغرورین بوالهوس و جنود شیاطین، ادّعا می‌کنند!<sup>(۱)</sup>

اگر تاریخ ادیان باطلهٔ گذشته مانند عقاید مصریان قدیم و بخشایش نامه‌ها و طلسماتی که برای آمرزش اموات می‌دادند و هم‌چنین عقاید فاسدهٔ بابلیان و سومریان را در کتب محققان و مؤرخین از قبیل «تاریخ مشرق زمین گهوارهٔ تمدّن» اثر «ویل دورانت» و کتاب «سیر تمدّن» تألیف «رالف لینتون» و... مطالعه نمایید، ملاحظه می‌کنید که این عقاید غلط چند هزار سال قبل از اسلام وجود داشته که برای رهایی و نجات از عذاب اخروی، علما و آخوندهای مذاهب باطله چگونه متاع «شفاعت» را رواج

داده و افرادی را برای گرمی بازار خود و جلب توجه پادشاهان عیاش و ستم‌کار، فُسّاق و فُجّار به سوی خود کشانیده‌اند و ادیان آلوده به خرافات هر یک، آن را به دیگری عاریه داده تا قوّت گرفته و سرانجام جزو عقائد رسمی ملت جدید درآمده است!!.

کار رسوایی در شفاعت به آن حدّ رسیده که در پاره‌ای از کتاب‌های معروف نوشته‌اند که زنی زنا می‌داد و فرزندی که از زنا می‌زاید، از ترس رسوایی می‌سوزانید و کسی جز مادرش از این افعال شنیعه خبر نداشت. همین که زن مذکور درگذشت و دفن شد، خاک او را قبول نمی‌کرد و او را به هر نقطه‌ای می‌بردند چنین بود، عاقبت اقوام او پیش یکی از امامان آمدند و قضیه را به حضرتش عرض کردند. حضرت به مادرش فرمود این زن در زندگی چه می‌کرد؟ مادر میت حقیقت ماجرا را به آن حضرت عرض کرد. امام فرمود زمین این زن را قبول نخواهد کرد زیرا به عذاب او سایر خلق الله معذّب می‌شوند، در قبر مقداری از تربت حسینی بگذارند. چنین کرد! زمین او را پذیرفت!!<sup>(۱)</sup> ملاحظه می‌فرمایید که معصیتی بدان بزرگی چه آسان با مقداری تربت که در دسترس همه است، حلّ و فصل شد.

ملای معروف دیگری که کتب بسیاری در قرن بیستم برای ترویج دین مبین اسلام و آشنا کردن مردم به معارف و معالم اسلامی! نوشته، در یکی از کتابهایش داستان زنی را آورده است که پسر خود را وادار کرده بود با او زنا کند و آن پسر همیشه با مادرش چنین می‌کرد اما بعد از مرگ او را دیدند که با چهره‌ای نورانی در عالیترین درجات بهشت نشسته است!! وقتی از این امر عجیب سؤال کردند، گفت: هر روز هفت بار صلوات می‌فرستادم!! قصه دیگر چنین است که زنی فاحشه که تمام عمر را به فسق و فحشا گذرانیده بود روزی به خانه همسایه‌ای که روضه خوانی داشت، برای برداشتن آتش رفت و چون آتش‌گیره را در زیر دیگی برد که غذا برای اهل مجلس پخته بودند و به آن دمید تا روشن‌تر شود، دودی از آن به چشمش رفت و اشکش برون آمد و همین قطره اشک موجب آمرزش گناهان یک عمر بدکاری او شد!!

از این قبیل مطالب بسیار است که چند نمونه بالا مثنی از خروار است و شما هرگاه در مجالس روضه خوانی باشید در کمتر مجلسی است که از این قبیل مُفْتَرِیّات

۱- این داستان را علامه حلی در کتاب خود «متهی المطلب فی تحقیق المذهب» ج ۱، ص ۴۶۱، ذکر کرده

که اساس دین و بنیاد اخلاق و انسانیت را ویران و نابود می‌کند، نباشد. حال با چنین فرهنگ و چنین افکاری، می‌توانید تصوّر کنید که در محیطی که نه علم هست و نه تربیت، چگونه جامعه‌ای به وجود می‌آید؟ چگونه یک مشت حیوانات غرق شهوات به جان و مال و ناموس مردم می‌تازند و خود را در زمرهٔ ملل وحشی در می‌آورند در حالی که به خود مغروراند که ما بهترین مردم روی زمین هستیم!!!

﴿قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا﴾ ﴿۱۳﴾ الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا ﴿۱۴﴾ [الکهف: ۱۰۳-۱۰۴] «(ای پیامبر) بگو آیا شما را از زیان‌کارترین مردم آگاه گردانیم؟ همانانند که کوشش ایشان در زندگی دنیا به هدر رفته در حالی که می‌پندارند کار نیکو می‌کنند».

این‌گونه موهومات و خرافات است که ریشهٔ ارزش‌های اخلاقی را سوزانده و بین دین و اخلاق رابطه‌ای باقی نگذاشته و متدین با بی‌دین چندان فرقی ندارد بلکه می‌توان گفت که پاره‌ای از مدعیان دینداری از پاره‌ای بی‌دینان هم مضرت و فاسدتراند زیرا در روزگار ما در میان طبقاتی که روح دین ضعیف شده غالب آنان از تحصیلکرده‌های فرهنگ جدیداند، این طبقه چه لأبال و بی‌دین و فاسد باشند اما باز در میان آن‌ها افراد بسیاری یافت می‌شوند که به نظم و انتظام طبیعت معترف بوده و به تشکیلات و نظام اجتماعی معتقدند ولی پاره‌ای از متدینین خرافی هیچ چیز را شرط هیچ چیز نمی‌دانند و روی طبقهٔ بی‌دین را سفید کرده‌اند!! زیرا اکثر معاصی را به غرور شفاعت مرتکب می‌شوند و ربا را با حیله‌های کذایی می‌خورند و قاچاق را مرتکب می‌شوند، به برادران دینی خود بدبین بوده و نسبت به آن‌ها کینه دارند!! ﴿فَاعْتَبِرُوا﴾

يَأُولِي الْأَبْصَارِ ﴿۱۵﴾

\*\*\*

## سیری در رساله سهو النبی ﷺ و دیدگاه‌های علامه محقق آیت الله حاج شیخ محمد تقی شیخ شوشتری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سپاس خداوند جهانیان را، سپاسی از سر صدق و به بلندای ابدیت، احدی که ما را به شرف انسانیت و عقل سرافراز کرد و با گسیل داشتن پی در پی انبیای پاکش، به ویژه خاتم ایشان حضرت محمد مصطفی ﷺ که حامل معجزه جاوید و آیات بینات بود، تاج پر افتخار مسلمانی را تا ابد بر تازک ما نشانید، تا بدین وسیله از تاریکی‌های جهل و گمراهی رهیده و به عرصه‌های نور و رستگاری راه یابیم، و از این طریق، سعادت نصیب ما گردد. پس سلام و درود بر سید المرسلین و خاندان پاک و پیروان حقیقی او باد، آمین!

دین‌داری و تشرع در جامعه اسلامی - بر خلاف آنچه اغلب مردم می‌پندارند - امری است بسیار خطیر و حسّاس اگر چه اسلام یک شریعت سهله سمحه<sup>(۱)</sup> بوده و هدف خداوند متعال سخت‌گیری و ایجاد عسر و حرج در امور زندگانی و تکالیف شرعی انسان‌ها نیست؛ اما آنچه مسلم می‌نماید و نباید از نظر دور بماند، حسّاسیت شارع مقدس و تأکید او در گرایش به دین خالص بی‌شائبه و بی‌پیرایه است<sup>(۲)</sup> که ما را تحریر و تشویق و موظف به دقت نظر در عقاید و اعمال دینی می‌نماید! و قطعاً از

---

۱- عن النبی ﷺ: «بُعِثْتُ بِالْحَنِيفِيَّةِ السَّمْحَةِ» (الجامع الصغير، سیوطی) و نظیر این قول را در: مسند احمد بن حنبل (ج ۵، ص ۱۱۶ و ۲۳۳) نیز می‌توان دید.

۲- ﴿فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ ﴿١﴾ أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ ﴿٢﴾﴾ [الزمر: ۲-۳]، ﴿قُلِ اللَّهُ أَعْبُدُ مُخْلِصًا لَهُ دِينِي ﴿١٤﴾﴾ [الزمر: ۱۴].

عقیده خالص و توحیدی، اعمال مخلصانه<sup>(۱)</sup> و پاک و ثمربخش صادر می‌گردد. باری، یکی از آفات عقاید مذهبی در ادیان پیشین و دین مبین اسلام، که مورد نهی قرآن کریم و پیشوایان دینی بوده، مسأله «غُلُو» در دین و نسبت به شخصیت‌های دینی است.

قرآن کریم اهل کتاب را نهی کرده و می‌فرماید: ﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ﴾ [النساء: ۱۷۱] «ای اهل کتاب، در دین خویش غلو نکنید و بر خدا جز [سخن] راست و درست مگویید». و نیز فرموده: ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ﴾ [المائدة: ۷۷] «بگو: ای اهل کتاب، در دین خویش به ناروا غلو و گزاف‌گویی نکنید». یقیناً مطرح ساختن اهل کتاب، تلویحاً به منظور برحذر داشتن مسلمین از «غلو» در دین و به هدف ترتیب صحیح دینی ایشان است!

#### اما نهی و هشدار بزرگان دینی در این باره:

(الف) از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام روایت شده است که: «هَلَكَ فِي رَجُلَانِ؛ مُحِبٌّ غَالٍ وَمُبْغِضٌ قَالٍ» «دوکس درباره من هلاک شدند: یکی دوستدار غلو کننده [و مفرط]، و دیگری کینه ورز دشمن پیشه»<sup>(۲)</sup>.

(ب) از حضرت صادق علیه السلام منقول است که فرمود: «إِحْذَرُوا عَلَى شَبَابِكُمُ الْغُلَاةَ لَا يُفْسِدُوهُمْ، فَإِنَّ الْغُلَاةَ شَرُّ خَلْقِ اللَّهِ، يُصَغَّرُونَ عَظَمَةَ اللَّهِ، وَيَدْعُونَ الرَّبُّوبِيَّةَ لِعِبَادِ اللَّهِ، وَاللَّهُ إِنَّ الْغُلَاةَ لَشَرُّ مِنَ الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسِ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا...» «جوانانتان را از غلوکنندگان دور بدارید که آنان را فاسد نمایند، زیرا غالیان از یهود و نصاری و مجوس

۱- در مورد عمل و خلوص در دین، از منظر قرآن بنگرید به آیات ذیل: البقرة: ۱۳۹، الأعراف: ۲۹، یونس: ۲۲، العنکبوت: ۶۵، لقمان: ۳۲، غافر: ۱۴، ۶۵، مریم: ۵۱، الصافات: ۶۰، ۷۴، ۱۲۸، ۱۶۰ و ۱۶، ص: ۸۳، البینة: ۵.

۲- نهج البلاغه، الحکمة ص ۱۱۷. نظیر آن است حکمت ۴۶۹: «يَتْلِكُ فِي رَجُلَانِ: مُحِبٌّ مَفْرَطٌ وَبَاهِتٌ مُفْتَرٍ» دوکس در مورد من هلاک می‌شوند: دوستدار غلو کننده و بهتان زننده ای که [به من] افتراء می‌بندد.

و مشرکین، بدتراند»<sup>(۱)</sup>.

شایان توجه است که، یکی از مسائلی که علمای فریقین بدان پرداخته‌اند و موجب اختلاف میان شماری از علمای بزرگ گردیده، موضوع «سهو النبی ﷺ» بوده و ما در این مقال قصد داریم تا حدّ امکان و با بضاعت اندک، در این موضوع وارد گشته و اثر ارزنده‌ی یکی از رجال یون معاصر، یعنی «رسالة في سهو النبي ﷺ» اثر علامه محقق آیت‌الله حاج شیخ «محمد تقی شیخ شوشتری» - دام توفیقه - را مورد بررسی و کندوکاوی قرار دهیم. إن شاء الله تعالی.

\*\*\*

بدون تردید، قول «سهو و نسیان» در مورد پیامبر گرامی اسلام ﷺ و ائمه علیهم‌السلام مطلبی است که علمای بزرگ شیعه امامیه، چون مرحوم «شیخ صدوق» و استادش «محمد بن حسن بن احمد بن ولید قمی» - که مورد توثیق و مدح بلیغ و تعظیم عموم علما و رجال یون شیعه امامیه است - بدان معتقد بودند، و بر آن تأکید داشته و منکران آن را «غالی» می‌شمردند<sup>(۲)</sup> در این باره در کتب اربعه شیعه امامیه می‌خوانیم:

الف) «أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ عَنْ سَعِيدِ الْأَعْرَجِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ثُمَّ سَلَّمَ فِي رَكْعَتَيْنِ فَسَأَلَهُ مَنْ خَلْفَهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَحَدَثَ فِي الصَّلَاةِ شَيْءٌ؟ قَالَ: وَمَا ذَاكَ؟ قَالُوا: إِنَّمَا صَلَّيْتَ رَكْعَتَيْنِ. فَقَالَ: أَكْذَابُ يَا ذَا الْيَدَيْنِ؟ وَكَانَ يُدْعَى ذَا الشَّمَايْنِ. فَقَالَ: نَعَمْ. فَبَنَى عَلَى صَلَاتِهِ فَأَتَمَّ الصَّلَاةَ أَرْبَعًا وَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ ﷻ هُوَ الَّذِي أَنْسَأَهُ رَحْمَةً لِلْأُمَّةِ أَلَا تَرَى لَوْ أَنَّ رَجُلًا صَنَعَ هَذَا لَعِيرَ وَقِيلَ مَا تُقْبَلُ صَلَاتُكَ فَمَنْ دَخَلَ عَلَيْهِ

۱- آمالی الشیخ الطوسی، ص ۴۵

۲- بر اهل نظر پوشیده نیست که عقیده به این مطالب به مسأله عصمت پیامبر بزرگوار اسلام ﷺ در زمینه ابلاغ وحی و احکام شریعت که قرآن بدان تصریح فرموده، ارتباطی ندارد. قول شیخ صدوق و موافقین او نیز چنانکه در صفحات آینده ملاحظه خواهد شد، به وضوح مبین این معنی است که از نظر ایشان رسول خدا ﷺ در امر نبوت و تبلیغ از سهو مبرا و کاملاً تحت نظارت الهی است. به عبارت دیگر شیخ صدوق و استادش مطلقاً به سهو النبی قائل نیستند بلکه عقیده دارند منحصرأ در افعال و امور غیر تبلیغی و شخصی و خصوصی امکان سهو از آن حضرت منتفی نیست.



الْيَوْمَ ذَلِكَ قَالَ قَدْ سَنَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَصَارَتْ أَسْوَةً. وَسَجَدَ سَجْدَتَيْنِ لِمَكَانِ الْكَلَامِ»<sup>(۱)</sup>.  
 (ب) «..... عَنْ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ: صَلَّى بِنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الظُّهْرَ خَمْسَ رَكَعَاتٍ ثُمَّ انْفَتَلَ فَقَالَ لَهُ بَعْضُ الْقَوْمِ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! هَلْ زِيدَ فِي الصَّلَاةِ شَيْءٌ؟! فَقَالَ: وَمَا ذَلِكَ؟ قَالَ: صَلَّيْتَ بِنَا خَمْسَ رَكَعَاتٍ قَالَ فَاسْتَقْبَلَ الْقِبْلَةَ وَكَبَّرَ وَهُوَ جَالِسٌ ثُمَّ سَجَدَ سَجْدَتَيْنِ لَيْسَ فِيهِمَا قِرَاءَةٌ وَلَا رُكُوعٌ ثُمَّ سَلَّمَ وَكَانَ يَقُولُ: هُمَا الْمَرْغَمَانِ»<sup>(۲)</sup>.

(ج) در کتاب «کافی» (کتاب الصلاة حدیث ۱) از سماعة بن مهران از قول امام صادق علیه السلام حدیثی در مورد سهو پیامبر صلی الله علیه و آله در نماز آمده و مصحح محترم کتاب در پاورقی نوشته: «عده‌ای از علما این خبر را حمل بر تقیه کرده‌اند!» باید از ایشان پرسید: علما چگونه حاضرند ادعا نمایند که امام صادق علیه السلام به منظور «تقیه» حاضر شده‌اند به رسول خدا صلی الله علیه و آله دروغ ببندند! معاذ الله!

(د) «عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيِّ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ الْعَبَّاسِ عَنْ عَمْرِو بْنِ سَعِيدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ صَدَقَةَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ علیه السلام: أَسَلَّمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي الرُّكْعَتَيْنِ الْأُولَتَيْنِ؟ فَقَالَ: نَعَمْ. قُلْتُ: وَحَالُهُ حَالُهُ؟! قَالَ: إِنَّمَا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يُفَقِّهَهُمْ»<sup>(۳)</sup>.

(ه) «شیخ صدوق در «من لا یحضره الفقیه» خبری آورده از امام صادق علیه السلام در مورد خواب ماندن رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگام نماز صبح و گذشتن وقت نماز و طلوع خورشید، که آن حضرت صلی الله علیه و آله برخاستند و بعد از دو رکعت نافله، نماز صبح را هم خواندند! سپس امام علیه السلام موضوع ذو الشمالین را یادآور شده و فرمود: این مطلب رحمتی برای امت

۱- شیخ طوسی، تهذیب، ج ۲، حدیث ۱۴۳۳) ونظیر این خبر احادیث شماره (۱۴۳۸ و ۱۴۶۱) تهذیب نیز ملاحظه می‌گردد.

۲- التهذیب، ج ۲، حدیث ۱۴۴۹.

«حدیثی زید بن علی عن ابيه عن جده عن علي بن ابي طالب قال: صلى بنا رسول الله ﷺ الظهر خمسا، فقام ذو الشمالين فقال: يا رسول الله! هل زيد في الصلاة شيء؟! قال: وما ذلك؟، قال صليت بنا خمسا، قال فاستقبل القبلة فكبر وهو جالس وسجد سجدين ليس فيها قراءة ولا ركوع وقال: هما المرغمتان». مقایسه کنید با مسند أحمد (ج ۳، ص ۷۲، و ۸۳، و ۸۴).

۳- کافی، کتاب الصلاة، حدیث ۳).

است»<sup>(۱)</sup>. سپس شیخ صدوق (ره) در این باره فرموده: «غلات و مفوضه - که از رحمت خدا دور باشند - «سهو النبی» را انکار می‌کنند و می‌گویند: اگر جایز باشد که آن حضرت صلی الله علیه و آله در نماز سهو نماید، هر آینه جایز است که در تبلیغ دین هم سهو نماید. زیرا نماز برای او واجب است، همان طور که تبلیغ واجب است! ولی این موضوع ما را ملزم و قانع نمی‌سازد. زیرا تمام حالات مشترکی که در نماز بر پیامبر صلی الله علیه و آله واقع می‌گردد در امر دیگری واقع نمی‌گردد. و او متعبد به نماز است مانند دیگران که پیامبر نیستند. و هرکه به جز او باشد مثل او نیست، زیرا حالت ویژه‌ای که پیامبر صلی الله علیه و آله به عنوان نبوت دارد، تبلیغ با شرایط لازم است<sup>(۲)</sup>. و جایز نیست هر چه در نماز بر او واقع می‌شود. در تبلیغ نیز بر او واقع شود! زیرا تبلیغ عبادت مخصوص اوست، و نماز عبادتی است مشترک! و به وسیله نماز، بندگی او ثابت می‌گردد، و با اثبات خواب ماندن آن حضرت از خدمت پروردگاش [نماز]، بدون قصد و اراده او، نفی ربوبیت از پیامبر صلی الله علیه و آله را می‌نماید [یعنی او هم بشر است]، زیرا کسی که دچار چرت و خواب نمی‌شود ﴿لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ﴾ [البقرة: ۲۵۵] خداوند حی قیوم است، و سهو پیامبر صلی الله علیه و آله مانند سهو ما نیست، بلکه سهو او از جانب خدای عز و جل بوده و خداوند فقط به این دلیل او را دچار سهو نموده تا دانسته شود که وی هم بشری مخلوق<sup>(۳)</sup> است و در نتیجه [در نظر مردم] معبودی به غیر از خدای یگانه به حساب نیاید. و هم مردم هرگاه در نماز سهو کردند، از سهو آن حضرت صلی الله علیه و آله، حکم سهو را بدانند.

۱- من لایحضره الفقیه ج ۱، فی أحكام السهو، حدیث (۴۸)

۲- به ویژه که قرآن کریم تصریح فرموده که پیامبر صلی الله علیه و آله در هنگام ادای رسالت به وسیله نگهبانان الهی از سهو و نسیان و خطا مصون بوده است (ولی برای نماز چنین ضمانتی در کتاب خدا به نظر نمی‌رسد)، خداوند در مورد ابلاغ وحی و مسائل شریعت فرموده: ﴿عَلِمَ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا ﴿۱۱﴾ إِلَّا مَن أَرْتَضَىٰ مِّن رَّسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْأَلُكُم مِّن بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِن خَلْفِهِ رَصَدًا ﴿۱۷﴾ لِيَعْلَمَ أَن قَدِ ابْلَغُوا رِسَالَاتِ رَبِّهِمْ﴾ [الجن: ۲۶-۲۸] «دانای امور نهران و غیب است و کسی را بر غیب خویش آگاه نسازد مگر آن را که به پیامبر پیسنند که همانا از پیش رو و از پشت سرش نگاهبان گسیل می‌دارد تا معلوم شود که، پیامبران پیام‌های پروردگارش را رسانیده‌اند».

۳- حدود ۱۷ آیه در قرآن کریم بر بشر بودن انبیاء صلی الله علیه و آله و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله تأکید دارند که برای نمونه ر.ک. الکهف/۱۱۰؛ الإسراء/۹۳، فصلت/۶ و.....

سهو ما از شیطان است. اما شیطان بر پیامبر و ائمه علیهم السلام سلطه‌ای ندارد، بلکه سلطه او بر کسانی است که او را دوست خود می‌گیرند و کسانی که او را شریک می‌سازند و گمراهانی که از شیطان پیروی می‌کنند. و آن‌هایی که «سهو النبی» را نمی‌پذیرند و می‌گویند: کسی به نام «ذو الیدین» در میان صحابه نبوده و وجود این مرد و آن خبر، اصل و اساسی ندارد، دروغ می‌گویند، زیرا این مرد، شناخته شده است و نامش «أبو محمد عمیر بن عبد عمرو» معروف به (ذو الیدین) می‌باشد، و کسی است که موافق و مخالف از او حدیث نقل کرده‌اند و من (صدوق) در کتاب (وصف قتال القاسطین بصفین) اخباری از او آوردم<sup>(۱)</sup>.

استاد ما محمد بن حسن بن احمد بن ولید رحمته الله می‌گوید: «اولین درجه غلو، نفی سهو از پیامبر صلی الله علیه و آله است. و اگر جایز باشد که اخبار وارده در این موضوع ردّ شود، هر آینه جایز است که جمیع اخبار ردّ گردد، و در این صورت دین و شریعت باطل می‌گردد» و من توفیق آن را می‌خواهم که کتاب مستقلی در اثبات «سهو النبی» و ردّ بر منکرین آن تصنیف نمایم. إن شاء الله<sup>(۲)</sup>.

مرحوم شیخ آقا بزرگ تهرانی در کتاب گرانقدر «الذریعه» (ج ۱۲، ص ۲۶۵) از شیخ صدوق «کتاب السهو» را نام برده است و شیخ مفید - شاگرد شیخ صدوق، که برخی نظریات استادش را در کتاب مستقلی به نام «شرح عقائد الصدوق» یا «تصحیح الاعتقاد» ردّ کرده است - این نظریه او را نیز نپذیرفته و ردّیه‌ای بر آن نگاشته به نام «السّهویّه» که شیخ آقا بزرگ در «الذریعه»<sup>(۳)</sup> از آن ذکری به میان آورده است.

علامه محقق جناب حاج شیخ محمد تقی شیخ شوشتری (دام عزّه)، عقیده شیخ صدوق را صحیح دانسته و از رأی او مقابل شیخ مفید دفاع نموده و مطالب

۱- «ذو الیدین» (خریاق سلمی) و «ذو الشمالین» در «الإصابة» تألیف «ابن حجر» در ترجمه ۲۲۳۸ و ۶۰۴۳ و «الاستیعاب» اثر «ابن عبد البر» در باب الافراد فی حرف الخاء و الدّال و در «لغت نامه» علی اکبر ده خدا با هر دو لقب مذکور است. «نووی» نیز در «تهذیب الاسماء و اللغات» گفته است: «خریاق سلمی» ملقب به ذو الیدین چنانکه از نامش پیداست از قبیله بنی سلیم بوده و مدنییس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله نیز زنده بود» به هر حال وی مردی ناشناس نیست و در همه جا از وی به عنوان صحابی رسول خدا صلی الله علیه و آله یاد شده است.

۲- (من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۳۴).

۳- ج ۱۲، ص ۲۶۷.

خویش را در رساله‌ای تحت عنوان «رسالة في سهو النبي ﷺ» به قدر مستوفی و مستدل بیان داشته، و صاحب «الذريعة» (در ج ۱۲، ص ۲۶۷) از آن با نام «رسالة في سهو النبي و الإنتصار للشيخ الصدوق» یاد کرده است. این رساله در آخر کتاب «قاموس الرجال» علامه شوشتری، به خط مبارک او افست شده است. و ما در این گفتار أهم مطالب آن را مورد بررسی قرار می‌دهیم. لازم به ذکر است که پس از بررسی کوتاه رساله مذکور، شواهدی از قرآن کریم در این زمینه ارائه خواهد شد. إن شاء الله تعالی.

\*\*\*

## بررسی «رسالة في سهو النبي»

جناب علامه می فرماید:

«شیخ مفید رساله‌ای نقض بر صدوق، به خاطر عقیده‌اش به سهو النبي ﷺ، نوشته و گفته است: «صدوق به موضوعی پرداخته که کار او نبوده، و آن را خوب انجام نداده و نشناخته است». سپس گفته: «حدیثی که ناصبی‌ها و مقلدان شیعه [به تقلید ناصبی‌ها] روایت کرده‌اند که پیامبر ﷺ در نمازش سهو نمود و در رکعت دوم سلام داد، پس وقتی که به اشتباهش پی بُرد، دو رکعت بدان افزود و سپس دو سجده سهو گزارد، از اخبار آحاد است که موجب علم و عمل نمی‌گردد، زیرا اخبار آحاد موجب ظنّ است». پس از آن در مورد ابطال عمل به ظنّ، به قرآن و عقل استدلال کرده و بعد به قدر کافی در مورد ابطال قول کسی که حکم کند به سهو پیامبر ﷺ در نماز، سخن رانده است. سپس شروع به بیان وجوه طعن بر حدیث «سهو» نموده و سه وجه را مطرح می‌سازد:

۱- راویان احادیث، در نمازی که سهو پیامبر ﷺ را در آن ادّعا نموده‌اند، اختلاف نظر دارند، برخی گفته‌اند نماز ظهر، برخی نماز عصر، و بعضی نماز عشاء، و همین اختلاف دلیل وهن حدیث و سقوط اعتبار آن و وجوب ترک عمل به آن و موجب کنار گذاشتن آن می‌باشد.

۲- نفس خبر شامل موردی است که دلیل برساختگی بودن آن است زیرا راویان گفته‌اند: هنگامی که پیامبر ﷺ نماز چهار رکعتی را در رکعت دوم سلام داد، دو الیدین به وی گفت: ای رسول خدا، آیا نماز را قصر نمودید یا فراموش کردید؟ آن حضرت در پاسخ گمان وی فرمود: «كُلُّ ذَلِكَ لَمْ يَكُنْ» هیچ کدام نبود! پس آن بزرگوار ﷺ قصر نماز و سهو را انکار و نفی کرد! و به عقیده ما و هم به عقیده حشویه - که سهو را برای پیامبر ﷺ جایز می‌شمردند - جایز نیست که پیامبر ﷺ عمداً یا سهواً دروغ بگوید! پس چون وی ﷺ خبر داده که سهو نفرموده و در این اخبار صادق است، در نتیجه دروغ کسی که سهو را

به آن اضافه نموده و بطلان ادّعی او بدون تردید، به اثبات می‌رسد!

۳- اختلاف راویان در خبر، در مورد نمازی که ادعای سهو در آن نمودند و این که آیا پیامبر ﷺ بنا را بر ما مضمی گذارد یا آن را إعادة فرمود؟

علمای عراق می‌گویند: آن حضرت ﷺ نماز را إعادة فرمود زیرا در خلال آن تکلم نمود، و سخن گفتن در نماز، موجب اعاده آن می‌گردد (به عقیده ایشان).

علمای حجاز و کسی که متمایل به عقیده آنان می‌باشد، گمان می‌کنند که آن حضرت ﷺ بنا را بر ما مضمی گزارده و نماز را إعادة نفرموده و قضا هم به‌جا نیاورده و برای سهو خویش دو سجده گزارده است.

هرکس از شیعه به این حدیث پایبند شود، در مورد آن، طبق مذهب عراقیین سلوک نموده، زیرا آن حدیث، متضمن تکلم پیامبر ﷺ در نماز است به طور عمد، و این که وی از قبله به سوی فرد پشت سرش روی گردانده و در مورد حقیقت ماجرا سؤال فرموده است. و فقهای اهل عراق، در مورد این که این عمل موجب إعادة می‌گردد، اختلافی باهم ندارند. و نیز حدیث شامل این مطلب است که پیامبر ﷺ بنا را بر ما مضمی گذارد و إعادة نفرمود، و این اختلافی که ذکر نمودیم بهترین دلیل بر بطلان این حدیث، و روشن‌ترین برهان بر ساختگی بودن آن است».

#### در جای دیگر اظهار داشته:

«اگر جایز باشد پیامبر ﷺ، که پیش‌نماز و امام است، در نمازش سهو کند و قبل از تمام آن سلام دهد و پیش از کامل شدن آن، روی برگرداند و مردم به این امر شهادت دهند و احاطه علمی به او داشته باشند از این جهت، هر آینه جایز است آن حضرت در روزه هم سهو کند به گونه‌ای که در ماه رمضان میان اصحابش بخورد و بیاشامد و یا با زنانش در روز ماه رمضان بیامیزد! و در زکات سهو نماید و در ادای آن تأخیر روا داشته و به غیر اهلش بدهد، و از روی فراموش مستحقین را در شمار نیاورد! و در حج سهو نموده و در حال إحرام مجامعه کرده، کیفیت رمی جمره را فراموش کند! و از این حدود نیز تجاوز کرده در کلّ اعمال شریعت سهو نماید!»<sup>(۱)</sup>.

۱- از شیخ مفید که متکلم بزرگی است، این سخن بسیار بعید می‌نماید! زیرا پُر واضح است که افراد عادی بشر - از علماء و اولیاء - که پیامبر نیستند و در نماز یا امور دیگر دچار سهو می‌شوند به چنین اعمال ناهنجاری دست نمی‌یازند، حال سهواً باشد یا نسیاناً! مگر آن که مبتلا به نوعی

در قسمتی دیگر، شیخ مفید متعرض کلام شیخ صدوق در «الفقیه» شده می‌گوید: «شگفتا! حکم او (صدوق) که: «سهو النبی ﷺ از جانب خداست و سهو دیگر افراد اُمّت و تمام بشر، از جانب شیطان»، بدون علم در آن چه ادعا کرده می‌باشد، و فاقد دلیل و یا شبهه‌ای است که کسی از عقلاء بخواهد بدان متوسل شود!»

شگفتی دیگر از گفتار او این که: «سهو پیامبر ﷺ از خداست، زیرا شیطان بر پیامبر سلطه ندارد! و گمان کرده که سلطه او بر کسانی است که با او دوستی می‌کنند و مشرک اند و گمراهانی که از او تعبیت می‌نمایند!». سپس می‌گوید: «این سهوی که از طرف شیطان است تمام افراد بشر را دربر می‌گیرد، به جز انبیاء و ائمه علیهم‌السلام!»  
بنابراین تمام افراد بشر دوستان شیطان بوده و گمراه‌اند؛ چون شیطان بر آنان سلطه دارد و سهو آن‌ها از اوست، نه از خدای رحمان! و هرکه از جهل خویش در این مورد بیرون نیاید، در شمار اُموات است<sup>(۱)</sup>.

اما این که مرد مذکور (صدوق) گفته: ذو الیدین، معروف است و نامش ابومحمد عمیر بن عبد عمرو می‌باشد، و مردم بسیار از او روایت کرده‌اند، اصلاً چنان که گفته نیست! و صدوق او را طوری معرفی کرده که از کنیه‌اش شناخته شده‌تر باشد، و تسمیه او به آن نام [یعنی: عمیر بن عمرو] ناشناخته است! و اگر او (صدوق) وی را به (ذو الیدین) معرفی می‌کرد از تعریف و تسمیه‌اش به (عمیر) شایسته‌تر بود، زیرا کسی که منکر اوست می‌گوید: ذو الیدین کیست؟ عمیر کدام است؟ و عبد عمرو چه کسی است؟! همه این‌ها مجهول و ناشناخته است! و ادعای او (صدوق) که گفته: «مردم از او روایت کرده‌اند»؛ ادعایی بدون دلیل است، و ما در اصول فقهاء و زوایات اصول اربعمائه [چهارصد کتاب معتبر محدثان شیعه] حدیثی و ذکری از این مرد نیافته‌ایم» (پایان سخن شیخ مفید).

استاد بزرگوار جناب علامه حاج شیخ در پاسخ به وجوه سه گانه طعن شیخ مفید بر گفتار شیخ صدوق، چنین فرموده‌اند:

این که شیخ مفید گفته: «سخن گفتن در این مطلب کار شیخ صدوق نبوده!» در

مالیخولیا یا جنون گردیده باشند!! لذا در مورد پیامبر ﷺ به مراتب اولی چنین سخنی بس ناصواب بوده و ابدأ جایی برای مطرح ساختن آن نیست!

۱- انصاف باید داد که إشکال شیخ مفید، بر این کلام شیخ صدوق کاملاً وارد است، زیرا نمی‌توان پذیرفت که هر انسانی - بویژه مؤمن و مسلمان - به جز پیغمبر و امام، اگر دچار سهو گردید، دوست شیطان و گمراه است! چون این حکم برای خود شیخ صدوق هم ایجاد مشکل می‌کند! به لحاظ آنکه حتماً خود او هم سهو و نسیان داشته، پس آیا می‌توان گفت که او هم دوست شیطان و گمراه بوده است؟ مسلماً خیر!

پاسخش باید گفت: چنین نیست که هرکس اصطلاحات متکلمین را نداند، نمی‌تواند درباره‌ی چیزی سخن بگوید! چطور ممکن است! در حالی که حضرت حجت (عج) در خواب به او اشاره فرموده (و چنان که از اخبار معصومین علیهم‌السلام بر می‌آید، دیدن پیامبر و امام علیه‌السلام در خواب از جمله رؤیاهای صادقانه است) به تصنیف کتابی درباره‌ی «غیبت» در ردّ مخالفین، چنان که خود او در اوّل کتاب «اکمال الدین» به صراحت بیان داشته است. [در مورد شخصیت صدوق لازم به ذکر است که] او به دعای حضرت حجت علیه‌السلام به دنیا آمد<sup>(۱)</sup> و صاحب سیصد تألیف بود و شیوخ طایفه امامیه از وی حدیث شنیدند در حالی که جوانی بیش نبود، آن بزرگوار چهره درخشان شیعه در خراسان، جلیل القدر، حافظ احادیث و ناقد اخبار بود و در میان علمای قم در حفظ و کثرت علم، نظیر نداشت! و اما این که شیخ مفید اظهار داشته: حدیث «سهو النبی» [که ناصبی‌ها و مقلدین شیعه] روایت کرده‌اند، از اخبار آحاد است؛ باید گفت: از شیعه، کسانی که این حدیث را روایت کرده‌اند عبارتند از:

- |                                 |                  |
|---------------------------------|------------------|
| ۱- سماعه بن مهران               | ۲- حسن بن صدقه   |
| ۳- سعید الاعرج                  | ۴- جمیل بن درّاج |
| ۵- أبو بصیر                     | ۶- زید الشّحام   |
| ۷- أبو سعید قَمَاط              | ۸- أبو بکر حضرمی |
| ۹- الحارث (حرث) بن مغیره النصری |                  |

که همگی از ثقات و بزرگان رُوات بوده و برخی از آن‌ها از کسانی هستند که عموم علما بر تصحیح آن چه از ایشان به صحت رسیده اجماع داشته و به فقاہتشان اقرار دارند! و «جمیل» که آفقه علمای سته ثانیه<sup>(۲)</sup> و از اصحاب امام صادق علیه‌السلام می‌باشد، خود را در شمار برخی از آن‌ها مانند زید الشّحام و سماعه بن مهران آورده به علت آن است که هر دو نفر از اصحاب امام باقر علیه‌السلام و امام صادق علیه‌السلام هستند که هیچ‌گونه طعنی در

---

۱- در مرتبت بلند و جلالت شیخ صدوق در میان علمای شیعه تردیدی وجود ندارد، اما دیدن پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امام علیه‌السلام در خواب، و یا تولد یافتن به دعای حضرت حجت [که از امور ظنی است] نمی‌تواند دلیل حقانیت سخن کسی باشد! بلکه در مسائلی مانند مبحث این مقاله، باید دلایل مستند به کتاب و سنت و عقل ارائه گردد!

۲- آنان عبارت انداز: جمیل بن درّاج، عبد الله بن سمکان، عبد الله بن بکیر، حمّاد بن عیسی، حمّاد بن عثمان و أبان بن عثمان.



مورد ایشان وجود ندارد!

پس چگونه شیخ مفید اینان را مقلدین ناصبیاں به شمار آورده؟! در حالی که تعداد اخبار «سهو» بیش از تعداد اکثر اخباری است که در فقه در مورد آن‌ها ادعای تواتر شده است! به گونه‌ای که «کلینی» در کتاب «کافی» بابتی برای آن گشوده تحت عنوان: (بَابُ مَنْ تَكَلَّمَ فِي صَلَاتِهِ أَوْ انْصَرَفَ قَبْلَ أَنْ يُتِمَّهَا) [روایات مربوط به این مسأله را در این جا می‌آوریم]:

۱- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيْسَى عَنْ سَعَاةَ بْنِ مِهْرَانَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: مَنْ حَفِظَ سَهْوَهُ فَأَتَمَّهُ فَلَيْسَ عَلَيْهِ سَجْدَتَا السَّهْوِ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله صَلَّى بِالنَّاسِ الظُّهْرَ رَكَعَتَيْنِ ثُمَّ سَهَا فَسَلَّمَ فَقَالَ لَهُ ذُو الشَّامِلَيْنِ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنْزَلَ فِي الصَّلَاةِ شَيْءٌ فَقَالَ وَمَا ذَلِكَ قَالَ إِنَّمَا صَلَّيْتُ رَكَعَتَيْنِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله أَتَقُولُونَ مِثْلَ قَوْلِهِ قَالُوا نَعَمْ فَقَامَ صلى الله عليه وآله فَأَتَمَّ بِهِمُ الصَّلَاةَ وَسَجَدَ بِهِمْ سَجْدَتِي السَّهْوِ قَالَ قُلْتُ أَرَأَيْتَ مَنْ صَلَّى رَكَعَتَيْنِ وَظَنَّ أَنَّهُمَا أَرْبَعٌ فَسَلَّمَ وَانْصَرَفَ ثُمَّ ذَكَرَ بَعْدَ مَا ذَهَبَ أَنَّهُ إِنَّمَا صَلَّى رَكَعَتَيْنِ قَالَ يَسْتَقْبِلُ الصَّلَاةَ مِنْ أَوْلَاهَا قَالَ قُلْتُ فَمَا بَالُ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله لَمْ يَسْتَقْبِلِ الصَّلَاةَ وَإِنَّمَا أَتَمَّ بِهِمْ مَا بَقِيَ مِنْ صَلَاتِهِ فَقَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله لَمْ يَبْرَحْ مِنْ مَجْلِسِهِ فَإِنْ كَانَ لَمْ يَبْرَحْ مِنْ مَجْلِسِهِ فَلَيْسَ مَا نَقَصَ مِنْ صَلَاتِهِ إِذَا كَانَ قَدْ حَفِظَ الرَّكَعَتَيْنِ الْأُولَتَيْنِ.

۲- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْبَرْقِيِّ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ الْعَبَّاسِ عَنْ عَمْرِو بْنِ سَعِيدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ صَدَقَةَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ عليه السلام أَسَلَّمَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله فِي الرَّكَعَتَيْنِ الْأُولَتَيْنِ فَقَالَ نَعَمْ قُلْتُ وَحَالُهُ حَالُهُ قَالَ إِنَّمَا أَرَادَ اللَّهُ عجل أَنْ يُفَقَّهُهُمْ.

۳- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ عَنْ سَعِيدِ الْأَعْرَجِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله ثُمَّ سَلَّمَ فِي رَكَعَتَيْنِ فَسَأَلَهُ مَنْ خَلْفَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَحَدَتْ فِي الصَّلَاةِ شَيْءٌ قَالَ وَمَا ذَلِكَ قَالُوا إِنَّمَا صَلَّيْتُ رَكَعَتَيْنِ فَقَالَ أَكْذَلِكَ يَا ذَا الْيَدَيْنِ وَكَانَ يُدْعَى ذَا الشَّامِلَيْنِ فَقَالَ نَعَمْ فَبَنَى عَلَى صَلَاتِهِ فَأَتَمَّ الصَّلَاةَ أَرْبَعًا وَقَالَ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الَّذِي أَنْسَأَهُ رَحْمَةً لِلْأُمَّةِ أَلَا تَرَى لَوْ أَنَّ رَجُلًا صَنَعَ هَذَا لَعِيرٌ وَقِيلَ مَا تُقْبَلُ صَلَاتُكَ فَمَنْ دَخَلَ عَلَيْهِ الْيَوْمَ ذَلِكَ قَالَ قَدْ سَنَّ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَصَارَتْ أُسُوءَةً وَسَجَدَ سَجْدَتَيْنِ لِمَكَانِ الْكَلَامِ.

٤- وَرَوَى الشَّيْخُ [أَي الشَّيْخ الطُّوسِي فِي التَّهْذِيبِ] بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ جَمِيلٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ رَجُلٍ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ ثُمَّ قَامَ قَالَ يَسْتَقْبِلُ قُلْتُ فَمَا يَرَوِي النَّاسُ فَذَكَرَ لَهُ حَدِيثَ ذِي الشَّمَالَيْنِ فَقَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله لَمْ يَبْرَحْ مِنْ مَكَانِهِ وَلَوْ بَرَحَ اسْتَقْبَلَ.

٥- وَعَنْهُ عَنِ فَضَالَةَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ سَمَاعَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ رَجُلٍ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ ثُمَّ قَامَ فَذَهَبَ فِي حَاجَتِهِ؟ قَالَ: يَسْتَقْبِلُ الصَّلَاةَ. فَقُلْتُ: مَا بَالُ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله لَمْ يَسْتَقْبِلْ حِينَ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ؟ فَقَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله لَمْ يَنْفَتِلْ مِنْ مَوْضِعِهِ.

٦- وَبِإِسْنَادِهِ [أَي الشَّيْخ الطُّوسِي فِي «التَّهْذِيبِ»] عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَالٍ عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ عَنْ زَيْدِ الشَّحَامِ أَبِي أُسَامَةَ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ صَلَّى الْعَصْرَ سِتَّ رَكَعَاتٍ أَوْ خَمْسَ رَكَعَاتٍ؟ قَالَ: إِنْ اسْتَيْقَنَ أَنَّهُ صَلَّى خَمْسًا أَوْ سِتًّا فَلْيُعِدْ وَإِنْ كَانَ لَا يَدْرِي أَوْ زَادَ أَمْ نَقَصَ فَلْيَكْبُرْ وَهُوَ جَالِسٌ ثُمَّ لِيَرَكَعْ رَكْعَتَيْنِ يقرأ فِيهِمَا بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ فِي آخِرِ صَلَاتِهِ ثُمَّ يَشْهَدُ وَإِنْ هُوَ اسْتَيْقَنَ أَنَّهُ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ أَوْ ثَلَاثًا ثُمَّ انْصَرَفَ فَتَكَلَّمَ فَلَمْ يَعْلَمْ أَنَّهُ لَمْ يُتِمَّ الصَّلَاةَ قَائِمًا عَلَيْهِ أَنْ يُتِمَّ الصَّلَاةَ مَا بَقِيَ مِنْهَا فَإِنَّ نَبِيَّ اللَّهِ صلى الله عليه وآله صَلَّى بِالنَّاسِ رَكْعَتَيْنِ ثُمَّ نَسِيَ حَتَّى انْصَرَفَ فَقَالَ لَهُ ذُو الشَّمَالَيْنِ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَحَدَثَ فِي الصَّلَاةِ شَيْءٌ فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ أَصَدَقَ ذُو الشَّمَالَيْنِ؟ فَقَالُوا: نَعَمْ لَمْ تُصَلِّ إِلَّا رَكْعَتَيْنِ. فَتَقَامَ فَأَتَمَّ مَا بَقِيَ مِنْ صَلَاتِهِ.

٧- وَبِإِسْنَادِهِ [أَي الشَّيْخ الطُّوسِي فِي «التَّهْذِيبِ»] عَنْ مُوسَى بْنِ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ عَنِ ابْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي سَعِيدِ الْقَمَاطِ قَالَ سَمِعْتُ رَجُلًا يَسْأَلُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ رَجُلٍ وَجَدَ عَمْرًا فِي بَطْنِهِ أَوْ أَدَى أَوْ عَصْرًا مِنَ الْبَوْلِ وَهُوَ فِي الصَّلَاةِ الْمَكْتُوبَةِ... [إِلَى قَوْلِهِ] إِنَّمَا هُوَ بِمَنْزِلَةِ رَجُلٍ سَهَا فَأَنْصَرَفَ فِي رَكْعَةٍ أَوْ رَكْعَتَيْنِ أَوْ ثَلَاثٍ مِنَ الْمَكْتُوبَةِ فَإِنَّمَا عَلَيْهِ أَنْ يُنْبِيَّ عَلَى صَلَاتِهِ ثُمَّ ذَكَرَ سَهْوَ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله.

٨- وَبِإِسْنَادِهِ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ فَضَالَةَ عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ عَنْ أَبِي بَكْرٍ الْحَضْرَمِيِّ قَالَ صَلَّيْتُ بِأَصْحَابِي الْمَغْرِبَ فَلَمَّا أَنْ صَلَّيْتُ رَكْعَتَيْنِ سَلَّمْتُ فَقَالَ بَعْضُهُمْ إِنَّمَا صَلَّيْتُ رَكْعَتَيْنِ فَأَعَدْتُ فَأَخْبَرْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَقَالَ لَعَلَّكَ أَعَدْتَ فَقُلْتُ نَعَمْ

فَضَحِكَ ثُمَّ قَالَ إِنَّمَا كَانَ يُجْزِيكَ أَنْ تَقُومَ وَتَرَكَعَ رُكْعَةً إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ سَهَا فَسَلَّمَ فِي رُكْعَتَيْنِ ثُمَّ ذَكَرَ حَدِيثَ ذِي الشَّالَيْنِ فَقَالَ ثُمَّ قَامَ فَأَصَافَ إِلَيْهَا رُكْعَتَيْنِ.

٩- وعنه أيضاً وَرَوَى سَعْدُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمَغِيرَةِ النَّضْرِيِّ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ إِنَّا صَلَّيْنَا الْمَغْرِبَ فَسَهَا الْإِمَامُ فَسَلَّمَ فِي الرَّكْعَتَيْنِ فَأَعَدْنَا الصَّلَاةَ فَقَالَ وَلِمَ أَعَدْتُمْ أَلَيْسَ قَدْ أَنْصَرَفَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي رُكْعَتَيْنِ فَأَتَمَّ بَرُكْعَتَيْنِ أَلَا أَتَمَّمْتُمْ.

١٠ - وَرَوَى فِي الْعِيُونَ [أَي فِي كِتَابِ «عِيُونَ أَخْبَارِ الرِّضَا» لِلشَّيْخِ الصَّدُوقِ] فِي آخِرِ بَابِ «بَابِ مَا جَاءَ عَنِ الرِّضَا ﷺ فِي وَجْهِ دَلَالِ الْأُمَّةِ وَالرَّدِّ عَلَى الْغُلَاةِ وَالْمَفْوُضَةِ لِعَنَمِ اللَّهِ» عَنِ تَمِيمِ الْقُرَشِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيِّ الْأَنْصَارِيِّ عَنِ الْهَرَوِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِلرِّضَا ﷺ إِنَّ فِي سَوَادِ الْكُوفَةِ قَوْمًا يَزْعُمُونَ أَنَّ النَّبِيَّ لَمْ يَقَعْ عَلَيْهِ سَهْوٌ فِي صَلَاتِهِ! فَقَالَ: كَذَبُوا لَعَنَهُمُ اللَّهُ إِنَّ الَّذِي لَا يَسْهُوهُ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ! قَالَ قُلْتُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! وَفِيهِمْ قَوْمٌ يَزْعُمُونَ أَنَّ الْحَسِينَ بْنَ عَلِيٍّ لَمْ يُقْتَلْ وَأَنَّهُ أُلْقِيَ شَبْهُهُ عَلَى حَنْظَلَةَ بْنِ أَسْعَدَ الشَّامِيِّ وَأَنَّهُ رُفِعَ إِلَى السَّمَاءِ كَمَا رُفِعَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ ﷺ وَيَخْتَجُونَ بِهَذِهِ الْآيَةِ ﴿وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا﴾ [النساء: ١٤١] فَقَالَ كَذَبُوا عَلَيْهِمْ غَضِبَ اللَّهُ وَلَعَنَتْهُ... الْحَدِيثُ.

١١ - وَفِي الْفَقِيهِ [أَي كِتَابِ «مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيهِ» لِلشَّيْخِ الصَّدُوقِ]: رَوَى الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ عَنِ الرَّطَائِيِّ عَنِ سَعِيدِ الْأَعْرَجِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنِ صَلَاةِ الْفَجْرِ حَتَّى طَلَعَتِ الشَّمْسُ، ثُمَّ قَامَ فَبَدَأَ فَصَلَّى الرَّكْعَتَيْنِ اللَّتَيْنِ قَبْلَ الْفَجْرِ ثُمَّ صَلَّى الْفَجْرَ، وَأَسْهَاهُ فِي صَلَاتِهِ فَسَلَّمَ فِي الرَّكْعَتَيْنِ، ثُمَّ وَصَفَ مَا قَالَهُ ذُو الشَّالَيْنِ، وَإِنَّمَا فَعَلَ ذَلِكَ بِهِ رَحْمَةً لِهَذِهِ الْأُمَّةِ لِثَلَاثِ بَعِيْرِ الرَّجُلِ الْمُسْلِمِ إِذَا هُوَ نَامَ عَنْ صَلَاتِهِ أَوْ سَهَا فِيهَا فَقَالَ قَدْ أَصَابَ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ.

١٢ - وَفِي الْفَقْهِ الرِّضَوِيِّ: وَكُنْتُ يَوْمًا عِنْدَ الْعَالِمِ ﷺ وَرَجُلٌ سَأَلَهُ عَنْ رَجُلٍ سَهَا فَسَلَّمَ فِي رُكْعَتَيْنِ مِنَ الْمَكْتُوبَةِ ثُمَّ ذَكَرَ أَنَّهُ لَمْ يُتِمَّ صَلَاتَهُ قَالَ فَلْيَتِمَّهَا وَلَا يَسْجُدْ سَجْدَتِي السَّهْوِ وَقَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ صَلَّى يَوْمًا الظُّهْرَ فَسَلَّمَ فِي رُكْعَتَيْنِ فَقَالَ ذُو الْيَدَيْنِ يَا رَسُولَ اللَّهِ أُمِرْتُ بِتَقْصِيرِ الصَّلَاةِ أَمْ نَسِيَتْ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِلْقَوْمِ صَدَقَ ذُو الْيَدَيْنِ فَقَالُوا نَعَمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ لَمْ تُصَلِّ إِلَّا رُكْعَتَيْنِ فَقَامَ فَصَلَّى إِلَيْهَا رُكْعَتَيْنِ ثُمَّ سَلَّمَ وَسَجَدَ سَجْدَتِي السَّهْوِ.

این‌ها بودند روایات دوازده‌گانه، که بزرگانی چون شیخ صدوق و [استادش] محمد بن حسن بن ولید و سید مرتضی [که از بزرگ شاگردان مفید هستند] صریحاً بدان‌ها فتوا داده‌اند! حال نفر اوّل را که بیان داشتیم؛ اما در مورد «محمد بن الحسن بن ولید» باید گفت: او استاد علمای قم و فقیه آنان و پیشکسوت و چهره درخشان آنان بود. و به قول نجاشی: «ثَقَّةٌ ثَقَّةٌ، عَيْنٌ، مَسْكُونٌ إِلَيْهِ»، و به قول شیخ طوسی: «جلیل القدر، عارفٌ بالرجال، موثوقٌ به»؛ و کسی مانند «ابن الغضائری»، که به احدی دو بار متمایل نمی‌شود، او را دو بار توثیق نموده، چنان که ابن داود ذکر کرده است.

و به الله سوگند! که در میان اصحاب [بزرگان امامیه]، در زمینه نقد رجال و اخبار هیچ کس مانند او نیست! و برای جلال و بزرگی او همین بس که شخصی مثل صدوق در حقّ او اظهار داشته: «هر خبری که شیخ (محمد بن حسن بن ولید) آن را صحیح شمارد، نزد ما متروک و ناصحیح است»<sup>(۱)</sup>.

اما در مورد نفر سوّم [سید مرتضی] شیخ طوسی در حقّ او گفته: «او در علوم بسیاری یگانه بود، و همگی بر فضل او اجماع داشته وی را در علوم بسیاری چون: علم کلام، فقه، اصول فقه، ادب، نحو، شعر، معانی شعر و غیره، مقدّم می‌شمارد. او از لحاظ فضل و ادب از ادیبان عصر خویش بلند مرتبه‌تر، و فقیه و متکلم و جامع همه علوم بود». «نجاشی» درباره‌ی وی گفته: «از علوم به مرتبه‌ای رسید که در زمانش هیچ کس با او برابری نمود، حدیث شنید، متکلم و شاعر و ادیب بود، و در علم دین و دنیا والا مقام».

\*\*\*

نظر نفر اوّل و دوّم در مورد «سهو النبی» روشن شد! اما نفر سوم، در کتاب «تنزیه الانبیاء» پس از ذکر آیه شریفه ﴿قَالَ لَا تُؤَاخِذُنِي بِمَا نَسِيتُ ﴿٧٣﴾﴾ [الکهف: ۷۳] «مرا بدانچه فراموش کردم، باز خواست مکن»، اظهار داشته: «.... اما خارج از آنچه ذکر

۱- چنین مدح بلیغی در حقّ کم‌تر عالم امامیه مشاهده می‌گردد! همچنین ملاحظه کنید مدح وی را در قاموس الرجال علامه حاج شیخ - دام عزه - (ج ۸، ص ۱۲۰). آری شیعیان قم که در زمان ائمه علیهم‌السلام بودند، از طرف آنان علیهم‌السلام بسیار مدح شده‌اند که تنها در جلد ۱۴ بحار الانوار چاپ کمپانی (از ص ۳۳۷ تا ۳۴۱) بیش از چهل حدیث در مدح ایشان آمده است. امام علیه‌السلام فرموده: «هُمُ أَهْلُ رُكُوعٍ وَسُجُودٍ وَ قِيَامٍ وَ قُعُودٍ هُمُ الْفُقَهَاءُ الْعُلَمَاءُ الْفُهَاءُ هُمُ أَهْلُ الدَّرَايَةِ وَالرَّوَايَةِ وَحُسْنِ الْعِبَادَةِ».

نمودیم، [از امور رسالت] برای پیامبر ﷺ منعی برای بروز نسیان وجود ندارد...»؛ و در دنباله، موضوع سهو یا نسیان در اکل و شرب را مطرح ساخته<sup>(۱)</sup>.

و در کتاب «ناصریات» [بعد از حکم نمودن به عدم بطلان نماز با سلام دادن در حال فراموشی] می‌گوید: «و خبر «ذی الیدین» دلالت دارد بر این که هرکس از روی نسیان سلام دهد نمازش باطل نمی‌گردد. و از همین طریق، استدلال می‌نماید در عدم بطلان نماز هنگامی که از روی فراموشی، کلامی بر زبان آورده شود». و عمل به آن از کلام کلینی فهمیده می‌شود و سایر روایات اخبار دوازده‌گانه [به جُز شیخ طوسی] به گونه‌ای که هیچ یک از ایشان، طعنی به مخالفت عقل یا نقل درباره‌اش ذکر نشده است! و همگی از سوی مشایخ و فقهای بزرگ، تجلیل شده‌اند! پس چطور ایشان «مقلد» هستند؟! و بر اساس آن چه ذکر نمودیم آن اخبار به حدّ تواتر رسیده یا ملحق به آن هستند، ابن الولید گفته: «وَلَوْ جَازَ أَنْ تُرَدَّ الْأَخْبَارُ الْوَارِدَةُ فِي هَذَا الْمَعْنَى لَجَازَ أَنْ تُرَدَّ جَمِيعُ الْأَخْبَارِ» و چگونه بپذیریم که چنین خبری، خبر واحد است در حالی که خاصّه و عامّه بر آن اتفاق داشته، موافق و مخالف، بر آن اجماع کرده‌اند<sup>(۲)</sup>!.

و از جانب هیچ عالم شیعه امامی راستین، تشکیکی در آن خبر، معلوم نگشته است و اگر وجود داشت «صدوق» اکتفاء نمی‌کرد به این که فقط به غلات و مفوضه نسبت مخالفت بدهد.

بلکه مخالف را ذکر می‌نمود و با وی مباحثه می‌کرد، همان طور که در بخش میراث «الفقیه» با یونس بن عبد الرحمان و فضل بن شاذان [با وجود قدر و منزلتشان] مباحثه نموده، و در بسیاری از مسائل نسبت اشتباه به آنان داده است!

باری، گفتار صدوق [مبنی بر این که منکرین سهو النبی ﷺ، غلات و مفوضه

۱- سید مرتضی (ره) درباره آیه ۷۳ سوره کهف فرموده: اگر نسیان را به معنی حقیقی آن بگیریم از آن چنین مفهوم می‌شود که انبیاء به ندرت به سهو یا نسیان دچار می‌شوند. رسول خدا در آنچه باید برساند و تبلیغ نموده و به عنوان شریعت اعلام نماید و یا در امور که موجب بی‌زاری از وی گردد به سهو و فراموشی دچار نمی‌شود اما در غیر امور مذکور مانعی ندارد سهو یا نسیان بر او عارض شود، آیا نمی‌بینی که اگر در خورد و نوش خود البته نه به طور مستمر یا طولانی سهو یا فراموشی کند، اشکالی ندارد. [خصوصاً که سهو و نسیان گناه نیست و ارتباطی به عصمت در ابلاغ دین ندارد].

۲- برای ملاحظه اخبار عامّه می‌توان به «التاج الجامع للأصول فی أحادیث الرسول» مراجعه کرد،

هستند] را خبر پیشین منقول از «عیون اخبار الرضا»، تصدیق می‌کند، آن خبر می‌افزاید که منکرین سهو پیامبر ﷺ، همان منکرین قتل حسین علیه السلام هستند که آن برداشت غلط را از آیه مذکور نمودند.

اما از میان قدماء، هیچ‌کس، قبل از شیخ مفید، منکر این خبر نبود، و مفهوم سخن سید مرتضی در «ناصریات» این است که: موضوع سهو النبی امری مسلم و بدون خلاف بوده است و شیخ طوسی [در این مورد] از استادش شیخ مفید پیروی کرده<sup>(۱)</sup>، و متأخرین [بنا بر عادتشان در تبعیت از بسیاری آراء شیخ طوسی] در این مسأله از او پیروی کرده‌اند!!<sup>(۲)</sup> و اما «اسحاق بن حسن بن بکران» که از معاصرین نجاشی است و نجاشی او را در کوفه دیدار نموده و کتاب «نفي السهو عن النبي ﷺ» را از جمله کتابهای وی برشمرده، ظاهراً غالی است! زیرا نجاشی گفته: «او ضعیف المذهب است»!!

بنابراین به چه دلیل آن خبر، بنا به ادعای شیخ مفید خبر واحد است؟ حال آن که

۱- شیخ طوسی که این احادیث را نمی‌پسندد، پس از نقل اخبار سهو النبی ﷺ، می‌فرماید: «إِنَّمَا ذَكَرْنَاهَا لِأَنَّ مَا تَتَّصَمُهُ مِنَ الْأَحْكَامِ مَعْمُولٌ بِهَا» این اخبار را از آن رو که مشتمل است بر احکامی که مورد عمل واقع می‌شود، ذکر کرده‌ام (تهذیب الأحکام، ج ۱، ص ۲۳۶). این کلام به وضوح می‌رساند که اخبار مذکور تا زمان شیخ مقبول و معمول بوده است. بنابه نقل علامه مجلسی، شهید ثانی (ره) در کتاب «ذکری» (ص ۱۳۴) پس از ذکر روایتی صحیح از «زراره» از امام باقر علیه السلام که فرمود: «روزی رسول خدا ﷺ نماز صبحش قضا شد»، می‌گوید ندیده‌ام کسی این خبر را رد کرده باشد. علامه مجلسی سپس قول شیخ بهائی را می‌آورد که: «از کلام شیخ شهید معلوم می‌شود که امامیه این مسأله و مانند این را از معصوم جائز می‌دانند» (بحار الأنوار، ج ۱۷، ص ۱۰۷ و ۱۰۸) و باز از قول عالم والامقام جناب قاضی عیاض قمی نقل می‌کند که وی در کتاب «شفا» (ج ۲ ص ۲۶۷ ← ۲۷۰) فرموده: «و اما ما لیس طریقه البلاغ ولا بیان الأحکام من أفعاله ﷺ وما یختص به من أمور دینه وأذکار قلبه ما لم یفعله لیتبع فیہ فالأكثر من طبقات علماء الأمة علی جواز السهو والغلط فیها علی سبیل الندره» اما آنچه از اعمال پیامبر ﷺ که در طریق ابلاغ دین و بیان احکام نبوده و مربوط به امور دین و توجه قلبی آن حضرت نیست بلکه از کارهایی است که آنها را به منظور آنکه مورد تبعیت سایرین قرار گیرد، انجام نمی‌دهد، اکثر طبقات علمای اُمت اسلام، سهو و اشتباه را البته بر سبیل ندرت بر آن حضرت، جایز و ممکن می‌دانند» (بحار الأنوار، ج ۱۷، ص ۱۱۸).

۲- اینطور که پیداست، عنوان «مقلده» که شیخ مفید درباره شیخ صدوق و استادش، ابن ولید قمی، بکار برده، متأخرین را روشن‌تر شامل می‌شود تا آن دو استاد بزرگ را!

علاوه بر تواتر در اصل آن، مُعاضدی چون قرآن دارد! و میزان در صحت اخبار، موافقت قرآن می‌باشد<sup>(۱)</sup>. خداوند متعال فرموده: ﴿سَنُقَرِّبُكَ فَلَا تَنْسَىٰ ﴿٦﴾ إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَىٰ ﴿٧﴾﴾ [الأعلى: ۶-۷] «بزودی تو را [به قرآن] خوانا گردانیم تا فرمواش نکنی».

و درباره حضرت موسی و جوان همراهش فرموده: ﴿فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنَهُمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا﴾ [الكهف: ۶۱] «پس هنگامی که به محل برخورد دو دریا رسیدند، ماهی خود را [که برای خوردن فراهم کرده بودند] از یاد بردند».

و نیز: ﴿قَالَ لَا تُؤَاخِذُنِي بِمَا نَسَيْتُ﴾ [الكهف: ۷۳] «مرا بدان‌چه فرمواش کردم بازخواست مکن»<sup>(۲)</sup>.

و لذا علامه مجلسی در بحار الأنوار پس از نقل اخبار سهو و استدلال بر عدم صدور آن، گفته: «والمسألة في غاية الإشكال لدلالة كثير من الآيات والأخبار على صدور السهو عنهم - عليهم السلام - و إطباق الأصحاب إلا من شدد منهم على عدم الجواز مع شهادة بعض الآيات والأخبار والدلائل الكلامية عليه» و مسأله به غایت مشکل است زیرا بسیاری از اخبار و آیات قرآن بر صدور سهو آن بزرگواران دلالت دارد ولی علمای اصحاب ما شیعیان جز اندکی از ایشان، به رغم شهادت آیات الهی و احادیث و دلائل کلامی بر این موضوع، بر جایز نبودن سهو بر ایشان اتفاق دارند<sup>(۳)</sup>.

۱- چنانکه از پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام روایت شده: «ما وافق القرآن فخذوه وما خالف القرآن فدعوه»

«آنچه موافق قرآن است بگیرید و بپذیرید و آنچه مخالف قرآن است ترک کنید و نپذیرید».

۲- درباره این آیه قول سید مرتضی را در صفحات گذشته آورده‌ایم.

۳- بحار الأنوار، ج ۱۷، ص ۱۱۸ و ۱۱۹. و نیز ج ۲۵، ص ۳۵۱..

## بررسی وجوه طعن شیخ مفید (ره)

۱- اما طعن اول شیخ مفید که گفته بود: «اختلاف راویان در آن نماز [که ظهر بود یا عصر یا عشاء] دلیلی است بر وهن حدیث مزبور!» از جانب کسی چون شیخ مفید، شگفت‌آور و عجیب می‌نماید! زیرا ایجاب وهن وقتی است که اختلاف در نفس خبر باشد، نه در خارج آن! و اگر موضوع، آن‌چنان باشد که وی اظهار داشته، پس اختلاف اُمت در باب این که «صلاة وسطی» کدام نماز است؟ باید موجب طعن در آن نماز گردد، با این که «صلاة وسطی» در قرآن وارد شده است! از طرفی، اختلافی که «مفید» ذکر نموده در میان علمای عامّه است! و میان علمای خاصّه اختلافی وجود ندارد و جملگی قائل اند که: «نماز ظهر» بوده، چنان که خبر «سماعة بن مهران» و خبر «الفقه الرضوي» دلالت بر آن دارند.

۲- لکن طعن دوّم شیخ مفید که اظهار نموده: در خبر، چیزی است که دلالت بر ساختگی بودن آن می‌کند! عجیب‌تر از اولی به نظر می‌آید! به لحاظ آن که وی تمام اخبار خاصّه را رها ساخته و استناد به خبر عامّه نموده، و لذا طعن در آن خبر را موجب طعن در اخبار خاصه قرار داده است! حال آن که جمله «كُلُّ ذَلِكَ لَمْ يَكُنْ» هیچ کدام نبود، حتی در یک خبر خاصه موجود نیست؛ بلکه در آن‌ها آمده است که وقتی «ذو الشمالین» به پیامبر ﷺ گفت: شما دو رکعت گزاردی! آن حضرت ﷺ از دیگران که پشت سر وی بودند، تصدیق خواست، پس ایشان هم قول ذو الشمالین را تأیید کردند!

از این رو سخن «مفید» که گفته: «لیس یجوز عندنا و عند الحشویه المجیزین علیه ﷺ السهو أن یكون ﷺ قد کذب» «به عقیده ما و هم به عقیده حشویه که سهو را برای پیامبر جایز می‌شمزند، جایز نیست که پیامبر دروغ بگوید» محلی در این باب ندارد! و برای نامیدن صدوق و ابن ولید به حشویه (که عبارت‌اند از: کسانی که



متأخرین، از آنان تعبیر به اخباریه می‌کنند، اگرچه قدما به اهل سیره و تاریخ، اخباریه می‌گفتند) هیچ‌گونه وجهی وجود ندارد! زیرا هر یک از آن دو عالم بزرگ، از ناقدین آثار و اخبار هستند، مثلاً آثاری مانند: «کتاب» خالد بن عبد الله، اصل زیدین، «بصائر الدرجات» صفار و «منتخبات» سعد را روایت نکرده‌اند! و از روایات «محمد بن سنان» و «ابن اُرمه» و «ابن جمهور» و امثال ایشان، آنچه شامل غلو و تخلیط بوده و از روایات «أبی سُمینه» آنچه را که حاوی غلو و تخلیط و تدلیس یا تفرد بوده است، استثناء کرده‌اند! و نیز از کتب یونس بن عبد الرحمان [که جزء ستهٔ ثالثه است] آنچه را عبیدی بدان متفرد می‌باشد، جدا نمودند! و از روایات نوادر حکمت «محمد بن أحمد بن یحیی» جمع کثیری را استثناء نمودند که عبارت اند از:

محمد بن موسی الهمدانی، محمد بن یحیی المعاذی و أبو عبد الله الجاموری، أبو عبد الله السیاری، ویوسف بن السخت، و وهب بن منبه، أبو علی النیشابوری، أبوسمینه، أبو یحیی الواسطی، الآدمی، العبیدی، أحمد بن هلال، محمد بن علی الهمدانی، عبد الله بن محمد الشامی، عبد الله بن أحمد الرازی، أحمد بن یحیی بن سعید، أحمد بن بشیر الرقی، محمد بن هارون، محمد بن عبد الله بن مهران، الحسن اللؤلؤی، جعفر بن محمد بن مالک، یوسف بن الحرث (الحارث)، و عبد الله بن محمد الدمشقی<sup>(۱)</sup>.

و شگفت‌انگیزتر از پیش، سخن او در آخر گفتارش می‌باشد: «عجیب است که هیچ یک از نمازگزاران بجز ذو الیدین متوجه سهو آن جناب عَلَيْهِ السَّلَام نشد و برای سخن خویش ابوبکر و عمر را شاهد گرفت: و اگر یک نفر شیعی، در حکم بر غلط و نقض، و برداشتن عصمت از پیامبر عَلَيْهِ السَّلَام، بر این حدیث اعتماد نماید، شخص ناقص العقل، ضعیف الرأی و از جملهٔ دیوانگان است که تکلیف از ایشان ساقط گشته!!».

همهٔ آنچه که شیخ مفید بیان داشته، در صورتی رواست که ما به حدیث عامه اعتماد کرده باشیم که اعتماد نکردیم، بلکه بر اخبار متعددی که گذشت تکیه داریم و لذا هیچ کدام از جرح‌ها و مذمت‌های شیخ مفید متوجه آن اخبار و روایان مذکور نیست. اما راه و طریقی که شیخ پیموده، از زشت‌ترین مغالطه‌هاست! و ای کاش اگر به

۱- انصافاً چنین وسواسی در نقد اخبار و روایان آنها در خور تقدیر است! و نشان دهندهٔ عمق احساس وظیفه نسبت به آثار گران‌بهای نبوی می‌باشد.

اخبار خاصه مراجعه نکرده لا اقل به حدیث «سعید الأعرج» [در من لا یحضره الفقیه] اکتفا می نمود!

۳- اما طعن سوّم شیخ مفید در مورد اختلاف اهل حجاز و عراق در آن نماز وارد شده که به ادعای اهل حجاز، آن حضرت عَلَيْهِ السَّلَام نمازش را اعاده نفرموده و به ادعای اهل عراق، اعاده فرموده، به علت تکلم در نماز! و هرکس از شیعه، به این حدیث پای بند گردد، طبق مذهب اهل عراق رفتار نموده؛ زیرا حدیث، متضمن تکلم پیامبر عَلَيْهِ السَّلَام در نماز به طور عمد، و روی گرداندن وی از قبله به طرف اشخاص پشت سرش و سؤال از حقیقت ماجرا می باشد! و فقهای عراق متفق هستند که این موارد موجب اعاده است، اما حدیث، متضمن این است که پیامبر عَلَيْهِ السَّلَام بر مامضی بنا نهاد و اعاده نفرموده است (انتهی).

این طعن شیخ عجیب تر از دوتای اولی است! زیرا صدوق به حدیث عامه تمسک نجسته و شیعه به مذهب اهل عراق رفتار ننموده و کلام آن حضرت عَلَيْهِ السَّلَام در نماز عمدی نبوده است! زیرا کلام و سخن گفتن، اگر به گمان فراغت از نماز باشد از نوع کلام سهو است؛ و من در این مسأله میان علمای طائفه امامیه، اختلافی سراغ ندارم. (پایان سخن جناب علامه شیخ شوشتری دام عزّه).

**چنان که ملاحظه شد، علامه توانا و دانشور نامدار خطه شوشتر آیت الله حاج شیخ، با دقت و مهارت در بحث رجالی و روایی، اشکالات و وجوه طعن شیخ مفید را بر اخبار سهو پیامبر عَلَيْهِ السَّلَام در نماز، به خوبی ابطال کرده اند، که البته مشتبی بود نمونه خروار و در حد گفتار ما!**

اما بهتر آن است که به جای پرداختن به جرح و تعدیل رجال و بررسی روایات مختلف در این باب [که رشته‌ای است طولانی با قابلیت انعطاف بسیار! و شاید در نهایت نتیجه قطعی را به دست ندهد، به علت آن که امری است اختلافی] به اصل حجیت ظواهر کتاب خدا پناه برده و آیات بینات را در این زمینه به کمک فرا خوانیم، و به عبارت دیگر میان بُر بنیم!!

آیات قرآن در سوره‌های گوناگون، گویای آن است که انبیای عظام عَلَيْهِمُ السَّلَام گاه دست خوش نسیان می شدند و این امر، راجع به خاصیت و ویژگی بشری آنهاست! و مسلماً سهو که زیر مجموعه نسیان محسوب می گردد، به طریق اولی در ایشان راه داشته است. در زمینه فوق، آیات زیر قابل طرح و دقت نظر می باشند:

۱- ﴿وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا ۖ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ ۚ وَذُكِّرَ رَبَّكَ إِذَا

نَسِيتَ﴾ [الکھف: ۲۳، ۲۴] «و زنه‌ار دربارهٔ هیچ چیز مگوی که من فردا آن را انجام خواهم داد مگر آن که [بگویی اگر] خدای بخواهد و چون فراموش کنی [که این شاء الله بگویی] پروردگارت را یاد کن». چنان که مشهور است و در کتاب علوم قرآنی و اسباب نزول و تفاسیر وارد شده قریش کسانی را نزد علمای اهل کتاب مدینه فرستادند تا سؤالاتی را برای پرسش و امتحان از حضرت محمد ﷺ طرح نمایند، و آنان به فرستادگان گفتند: از او در مورد «اصحاب کھف» و «ذو القرنین» سؤال کنید<sup>(۱)</sup>. پیامبر ﷺ در پاسخ این فرستادگان فرموده بود: «سأخبرکم عنها غداً» «فردا دربارهٔ آن‌ها به شما خبر خواهم داد!» و آن را موکول به مشیتِ الهی نفرمود و (این شاء الله) نگفت! فردای آن روز وحی نیامد و چنان که گفته‌اند نزول وحی از ۳ تا ۴۵ روز به تأخیر انجامید؛ و در نتیجهٔ این فترت، پیامبر ﷺ سخت دچار اندوه و ناراحتی گشت. پس از نزول وحی و شرح پرسش‌های آنها، خداوند در خلال آیات، شروع به آموزش پیامبر ﷺ نموده او را بر حذر می‌داد از گفتن چیزی یا انجام کاری در آینده بدون اتکای به اراده و خواست خداوند، و می‌فرماید: هرگاه فراموش کردی، پروردگارت را یاد کن! مسلم است که پیامبر ﷺ آن عبارت استثنایی را فراموش کرده بود و خداوند آن را به وی گوشزد نمود.

حال ممکن است کسی بگوید: «إِذَا نَسِيتَ» هرگاه فراموش کردی قضیه‌ای شرطی است و معلوم نیست که حتما زمانی این شرط تحقق یافته و آن حضرت دچار نسیان شده باشد، بلکه پیامبر هیچ‌گاه به فراموشی دچار نشده است! جواب این است که: چنین سخنی مانند آن است که شما به کسی که بیش از پنجاه سال دارد بگویید اگر جوان شدی تحصیلات خود را دنبال کن! یعنی تعلیق بر محال کنید، زیرا او هرگز جوان نخواهد شد!

لذا بر اساس آن بیان باید - معاذ الله - در علم خدا تردید نمود، چرا او نمی‌دانسته که محمد ﷺ هیچ‌گاه فراموش نمی‌کند، و تذکر بی موردی به وی داده است!! پُر واضح است که خدای متعال بروز نسیان را برای آن حضرت ﷺ امری طبیعی و

قطعی قرار داده بوده، از این رو وی را امر به ذکر و یاد آوری فرموده است.

۲- مرحوم طبرسی صاحب تفسیر گرانقدر «مجمع البیان»، ذیل آیه ﴿وَأَمَّا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرِ مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾ [الأنعام: ۶۸] «و اگر شیطان از یاد تو ببرد، پس از یادآوری، دیگر با گروه ستمکاران منشین». بعد از این که اشکال جبائی را در بطلان قول امامیه در جواز تقیه بر انبیاء و ائمه علیهم السلام می‌آورد و این که وی گفته: امامیه قائل‌اند که نسیان بر انبیاء جایز نیست، آن اشکال را رد کرده و می‌نویسد: این ادعا صحیح و درست نیست، و امامیه تقیه را در صورتی بر امام جایز می‌دانند که در آن، دلالت قطعی به مسأله وجود داشته باشد که مکلف را به علم برساند و بتواند به وسیله غیر امام از خود رفع شبهه کند. اما در مسأله‌ای که به جز گفته امام، آن حکم دانسته نمی‌شود و دلیلی بر آن جز از طریق و از جهت امام نباشد، در آن صورت بر امام تقیه جایز نیست! و اما سهو و نسیان در آن چه که پیغمبر و امام مأمورند از جانب خدا که آن را انجام دهند، امامیه برای ایشان سهو و نسیان را جایز نمی‌شمارند، اما در سوای آن‌ها، امامیه سهو و نسیان را - مادامی که منجر به إخلال به عقل نشود - برای آنان علیهم السلام جایز می‌داند، چگونه ممکن است که امامیه سهو و نسیان را جایز نشمارند، و حال این که خواب و بی‌هوشی را بر ایشان جایز می‌دانند، و خواب و بی‌هوشی نیز از قبل «سهو» است، و ظن جبائی - که گفته: امامیه سهو و نسیان را بر پیغمبر و امام جایز نمی‌دانند - ظن فاسدی است! و ﴿إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ﴾ (پایان سخن طبرسی).

۳- ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبَتَّغِي مَرْضَاتَ أَرْوَاحِكَ وَاللَّهُ عَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [التحریم: ۱] «ای پیامبر چرا برای خشنودی همسرانت، آن چه را خدا برای تو حلال کرده [بر خود] حرام می‌کنی؟». ﴿عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ حَتَّىٰ يَتَّبِعُونَ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَتَعْلَمَ الْكٰذِبِينَ﴾ [التوبة: ۴۳] «خدای از تو در گذرد، چرا پیش از آن که [حال] کسانی را که راست گفته‌اند بر تو آشکار شود و دروغگویان را بشناسی به آنان [برای عدم حضور در جهاد] رخصت دادی؟» که علمای شیعه - به ویژه متأخرین - آن‌ها را حمل بر ترک اولی می‌نمایند! بسیار خوب! می‌پرسیم آیا ترک اولی «سهو» نیست؟!.

۴- ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَىٰ مَا فِي قَلْبِهِ ۗ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ﴾ [البقرة: ۲۰۴] و از مردم کسی هست که در زندگی این جهان گفتارش تو را به شگفتی آورد و خدا را بر آن چه که در دل دارد گواه می‌گیرد و حال آن که او سخت‌ترین دشمنان است.

چنان که ملاحظه می‌گردد، کسی که به گفته خداوند ﴿أَلَدُّ الْخِصَامِ﴾ است، با گفتار خویش پیامبر ﷺ را به اعجاب واداشته و همین حکایت از «سهو» می‌کند! اما فقط خداوند متعال است که از کلیه نقائص، از جمله سهو و نسیان، مبرا است! چنان که قرآن می‌فرماید:

﴿قَالَ عَلِمَهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنْسَى﴾ [طه: ۵۲] «(موسی) گفت: دانش آن در کتابی نزد پروردگار من است، پروردگار من نه خطا می‌کند و نه فراموش می‌کند».

وَالسَّلَامُ.

وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ

اسفند ماه ۱۳۷۳ هـ.ش.

\*\*\*

## مصادر كتاب

### قرآن كريم

#### كتب تفسير

- ١- طبرسى، أمين الإسلام أبو علي فضل بن حسن (٥٤٨ هـ)، «مجمع البيان في تفسير القرآن» ط ١، بيروت، مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، ١٤١٥ هـ / ١٩٩٥ م.
- ٢- طوسى، شيخ الطائفة أبو جعفر محمد بن حسن (٤٦٠ هـ)، «التبيان في تفسير القرآن»، تهران (چاپ سنگى)، ١٣٦٥ هـ.
- ٣- على بن إبراهيم قمى (قرن سوم؟)، تفسير قمى، ط ٣، قم، مؤسسة دار الكتاب، ١٤٠٤ هـ.
- ٤- عياشى، شيخ أبو النضر محمد بن مسعود بن عياش تميمى كوفى سمرقندى (قرن ٤ هـ)، «تفسير عياشى»، تهران، مكتبه علميه اسلاميه.
- ٥- فيض كاشانى، ملا محسن محمد بن مرتضى (١٠٩١ هـ) «الصادق فى تفسير كلام الله الوافى»، تهران، مكتبه اسلاميه.

#### كتب روايات و اخبار و شروح آن

- ١- ابن أبى حديد، عز الدين عبد الحميد بن أبى الحسن مدائنى (٦٥٥ هـ)، «شرح نهج البلاغة»، مصر، ١٣٧٨ هـ. ق. [٢٠ جلد].
- ٢- أحمد بن حنبل، أبو عبد الله شيبانى (٢٤١ هـ)، «المسند».
- ٣- البخارى، محمد بن إسماعيل بخارى (٢٥٦ هـ)، «صحيح بخارى».
- ٤- حُرّ عاملى، شيخ أبو جعفر محمد بن حسن (١١٠٤ هـ)، «إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات».
- ٥- \_\_\_\_\_، «وسائل الشيعة إلى تحصيل مسائل الشريعة»، چاپ سنگى أمير بهادر. يا چاپ مؤسسه آل بيت، قم، إيران ١٤٠٩ هـ.

- ۶- راوندی، قطب الدین (۵۷۳ هـ)، «النوادر».
- ۷- شریف رضی، محمد بن ابی أحمد حسین بن موسی (۴۰۶ هـ) «نهج البلاغة» از کلام امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام تحقیق دکتر صبحی صالح، قم، انتشارات دار الهجرة.
- ۸- صدوق، شیخ محمد بن علی بن بابویه قمی (۳۸۱ هـ)، «إكمال الدين»، ط ۲، قم، دار الكتب الإسلامية، ۱۳۹۵ هـ.
- ۹- \_\_\_\_\_، «أمالی»، ط ۴، تهران، مکتبه اسلامیة، ۱۴۰۴ هـ.
- ۱۰- \_\_\_\_\_، «علل الشرائع»، قم، مکتبه داوری.
- ۱۱- \_\_\_\_\_، «عیون أخبار الرضا علیه السلام» تهران، چاپ سنگی. یا چاپ بیروت، ۱۴۰۴ هـ.
- ۱۲- \_\_\_\_\_، «کتاب التوحید»، قم، مکتبه صدوق. یا ط ۲، قم، موسسه انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۹۸ هـ.
- ۱۳- \_\_\_\_\_، «معانی الأخبار»، قم، موسسه انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۳ هـ.
- ۱۴- \_\_\_\_\_، «من لا یحضره الفقیه»، ط ۳، قم، ۱۴۰۳ هـ.
- ۱۵- صفار، محمد بن حسن بن فروخ صفار (۲۹۰ هـ)، «بصائر الدرجات»، ط ۲، قم، انتشارات کتابخانه آیت الله نجفی مرعشی، ۱۴۰۴ هـ.
- ۱۶- طوسی، شیخ الطایفه أبو جعفر محمد بن حسن، «تهذیب الأحکام»، ط ۴، تهران، دار الكتب الإسلامية، ۱۳۶۵ هجری شمسی.
- ۱۷- علی بن حسین زین العابدین، امام سجاد علیه السلام، «صحیفه ی سجادیه».
- ۱۸- کلینی، محمد بن یعقوب بن إسحاق کلینی رازی (۳۲۹ هـ)، «الکافی» (الأصول والفروع والروضة)، ط ۴، تهران، دار الكتب الإسلامية، ۱۳۶۵ هـ. ش.
- ۱۹- مامقانی، «مقباس الهدایة فی علم الدراية». (همراه کتاب رجالی وی: تنقیح المقال، چاپ شده).
- ۲۰- مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی (۱۱۱۱ هـ)، «بحار الأنوار» چاپ سنگی کمپانی (تبریز)، یا چاپ بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۴ هـ در ۱۱۰ جلد.
- ۲۱- \_\_\_\_\_، «مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول». (شرح و تحقیق کتاب «کافی» کلینی).

- ۲۲- محمد باقر بهبودی، «معرفة الحديث» مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، تهران.
- ۲۳- محمد بن محمد بن أشعث (قرن ۴ هـ)، «أشعثيات».
- ۲۴- محمد تقی فرزند شیخ محمد کاظم شُوشْتَرِي (۱۴۱۵ هـ)، «الأخبار الدخيلة».
- ۲۵- مسلم، مسلم بن حجاج قشیری نيسابوری (۲۶۱ هـ)، «صحيح مسلم».
- ۲۶- مفید، شیخ مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ نُعْمَانَ عكبري بغدادی (۴۱۳ هـ)، «أمالی».
- ۲۷- نوری طبرسی، میرزا حسین بن محمد تقی مازندرانی (۱۳۲۰ هـ)، «مستدرک الوسائل»، چاپ سنگی.
- ۲۸- واسطی، عمرو بن خالد قرشی هاشمی مولا هم، أبو خالد كوفي سپس واسطی، (بین ۱۵۰ و ۱۶۰ هـ؟ وفات یافت)، «مسند امام زید»، بیروت، دار مكتبة الحياة.

### کتاب رجال

- ۱- ابن أبی داود، حسن حلی، (قرن ۸ هجری)، «رجال ابن داود»، نشر مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۳ هـ.
- ۲- ابن غضائری، أبو عبد الله أحمد بن حسین غضائری (۴۱۱ هـ)، «رجال ابن غضائری»، قم، مؤسسه اسماعیلیان، ۱۳۶۴ هـ.
- ۳- استرآبادی، میرزا محمد (۱۰۲۱ هـ)، «منهج المقال فی تحقیق أحوال الرجال» معروف به رجال کبیر، چاپ تهران، ۱۳۰۶ هـ.
- ۴- بحر العلوم، سید (۱۲۱۲ هـ)، «الفوائد الرجالية»، تحقیق و تعلیق: محمد صادق بحر العلوم، حسین بحر العلوم، ط ۱، تهران، مكتبة الصادق، ۱۳۶۳ هجری شمسی.
- ۵- تستری، شیخ محمد تقی (قرن ۱۴ هـ)، «قاموس الرجال»، تهران، ۱۳۷۹ هـ. [۱۱ جلد].
- ۶- تفرشی، آقا میر مصطفی بن حسین حسینی (۱۰۱۵ و ۱۰۳۱ هـ؟)، «نقد الرجال»، تهران، ۱۳۱۸ هـ.
- ۷- حلی، علامه حسن بن یوسف بن مطهر (۷۲۶ هـ)، «خلاصة الأقوال في معرفة الرجال».
- ۸- \_\_\_\_\_، «رجال علامة حلی»، قم، دار الذخائر، ۱۴۱۱ هـ.
- ۹- تهرانی، آقا بزرگ (۱۳۸۸ هـ یا ۱۳۸۹ هـ)، «الذريعة إلى تصانيف الشيعة»، بکوشش: سید أحمد حسینی، ط ۲، ۱۴۰۶ هـ/۱۹۸۶ م، بیروت، دار الأضواء.



- ۱۰- طوسی، شیخ الطائفه أبو جعفر محمد بن حسن (۴۶۰ هـ)، «اختیار معرفة الرجال».
- ۱۱- \_\_\_\_\_، «الفهرست»، چاپ کلکوتة.
- ۱۲- \_\_\_\_\_، «رجال الطوسی»، تصحیح وتعلیق میرداماد الأسترابادی.
- ۱۳- کشی، محمد بن عمر بن عبد العزیز (وفات: حوالی ۳۵۰ هـ)، «اختیار معرفة الرجال» یا «رجال کشی»، چاپ کربلاء، یا چاپ مشهد، مؤسسه انتشارات دانشگاه مشهد، ۱۳۴۸ هـ، تحقیق حسن مصطفوی.
- ۱۴- مامقانی، شیخ عبد الله (۱۳۵۰ یا ۱۳۵۱ هـ)، «تنقیح المقال فی أحوال الرجال»، چاپ سنگی (در ۳ جلد).
- ۱۵- نجاشی، شیخ جلیل أبو العباس أحمد بن علی (۴۰۵ هـ)، «الرجال»، چاپ بمبئی. و ط ۵، قم، مؤسسه انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۶ هـ.

### کتاب عقائد و کلام وفقه

- ۱- حیدر علی قلمداران، «شاهراه اتحاد یا بررسی نصوص امامت»، قم.
- ۲- حیدر علی قلمداران، «مقدمه حقایق عریان در اقتصاد قرآن (زکات)»، قم.
- ۳- سید مرتضی علم الهدی، شریف أبو القاسم علی بن حسین بن موسی (۴۳۳ هـ)، «تنزیة الأنبياء والأئمة».
- ۴- \_\_\_\_\_، «الشافی فی الإمامة»، تحقیق: عبد الزهراء حسینی خطیب، ط ۲، تهران، مؤسسه الصادق، ۱۴۲۶ هـ/۲۰۰۶ م.
- ۵- صدوق، شیخ محمد بن علی بن بابویه قمی، «الاعتقادات فی دین الإمامیة»، چاپسنگی (همراه کتاب شرح باب حادی عشر).
- ۶- طوسی، شیخ أبو جعفر محمد بن حسن، «تلخیص شافی»، مقدمه و تحقیق سید حسین بحر العلوم، قم، مؤسسه انتشارات محبین، ۱۳۸۲ هـ شمسی.
- ۷- عبد الجلیل قزوینی رازی، شیخ، «نقض مثالب النواصب فی نقض بعض فضائح الروافض»، انتشارات أنجمن آثار ملی.
- ۸- جواهری، محمد حسن فرزند شیخ باقر نجفی (۱۲۶۶ هـ)، «جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام»، تحقیق وتعلیق شیخ عباس قوچانی، ط ۲، تهران، دار الکتب الإسلامیه، ۱۳۶۵ هجری شمسی (۱۹۸۶ م).

- ۹- مفید، شیخ مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ النُّعْمَانِ عكبرى بغدادی (۴۱۳هـ)، «أوائل المقالات»، چاپ تبریز.
- ۱۰- \_\_\_\_\_، «العيون والمحاسن» أو «الفصول المختارة من العيون والمحاسن».
- ۱۱- \_\_\_\_\_، «تصحیح اعتقاد الإمامية» یا «تصحیح الاعتقاد».

### کتاب تاریخ و تراجم و سیر و طبقات و مناقب

- ۱- إبراهيم بن سعد بن هلال ثقفی، أبو اسحق كوفی (۲۸۳هـ)، «الغارات» یا «الاستنفار والغارات»، چاپ تهران أو چاپ بیروت، دار الأضواء، ۱۴۰۷هـ/ ۱۹۸۷م تحقیق سید عبد الزهراء حسینی خطیب.
- ۲- ابن سعد، محمد بن سعد كاتب واقدي (۲۳۰هـ)، «الطبقات الكبرى»، لیدن، هولند.
- ۳- ابن شهرآشوب مازندرانی، (۵۵۸هـ)، «مناقب آل أبي طالب»، قم، مؤسسه انتشاراتی علامه، ۱۳۷۹هـ.
- ۴- ابن كثير، حافظ أبو الفداء إسماعيل بن كثير دمشقي (۷۷۴هـ)، «البدایة والنهاية»، قاهره، ۱۳۵۱هـ.
- ۵- استرآبادی، سید شرف الدین علی حسینی (حوالی ۹۴۰هـ)، «تأویل الآیات الظاهرة فی فضائل العترة الطاهرة»، ط ۱، قم، موسسه انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۹هـ.
- ۶- بحرانی، سید هاشم بن سلیمان البحرانی (۱۱۰۷ أو ۱۱۰۹هـ)، «مدینه معاجز الأئمة الاثنی عشر ودلائل الحجج علی البشر»، تحقیق کمیته تحقیق زیر سرپرستی فارس حسون کریم، ط ۱، قم، مؤسسه معارف اسلامی، ۱۴۱۵هـ.
- ۷- برسی، حافظ رجب برسی (در سال ۸۱۳هـ جری قمری زنده بود)، «مشارق أنوار الیقین»، ط ۱، بیروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۹هـ/ ۱۹۹۹م.
- ۸- طبری، أبو جعفر محمد بن جریر، تاریخ الأمم والملوک، چاپ قاهره.
- ۹- عباس قمی، شیخ محدث، «منتهی الآمال»، قم، کتابفروشی اسلامی.
- ۱۰- علی خان بن معصوم شوشتری، سید مدنی شیرازی حسینی (۱۱۲۰هـ)، «الدرجات الرفیعة فی طبقات الشیعة».
- ۱۱- مسعودی، علی بن الحسین بن علی هذلی (۳۴۶هـ)، «مروج الذهب ومعادن الجوهر»، چاپ مصر، ۱۳۴۶هـ.

١٢- مفيد، شيخ «الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد»، قم، المؤتمر العالمي للشيخ المفيد، ١٤١٣هـ.

١٣- نصر بن مزاحم منقري، «وقعة صفين»، تحقيق عبد السلام محمد هارون، قاهره.





سلسله‌ی راه نجات از شر غُلات

# بحث در ولایت و حقیقت آن



## [مقدمه]

سپاس و ستایش پرورگار جهان را که در الوهیت یگانه و در خالقیت و رازقیت و احیاء و اماته و معبودیت بی‌شریک و نظیر و در تدبیر امور خلقت بی‌معاون و مشاور و نائب و وزیر است و احدی از آفریدگان وی از ملائکه‌ی مقرّبین و انبیاء مرسلین و اولیای صالحین را در حریم خالقیتش راه و بر اسرار و علم غیبش آگاهی نیست. و اگر گاهی خبری از آینده و اثری از شده یا شونده که علمش بر عامّ مخفی و پوشیده است به وسیله‌ی وحی بر رسولی خاصّ اعلام و ابلاغ شود تا حجّتی بر رسالت او و تصدیقی بر نبوّتش باشد، لطفی است از آفریدگار جهان بر عموم بندگان تا بدین وسیله پایه‌ی پیغمبری و منصب رهبری آن رسول را محکم و تثبیت و تصدیق و تأیید نماید و گرنه دورباش غیرت الهی و پاس‌داشت کبریای نامتناهی به هیچ آفریده‌ای اجازه‌ی ورود و دخول در مرز قُرُقگاه اسرار و خفیات و سرا پرده‌ی مکنونات و غیبیات نمی‌دهد، و شیاطینی که به چنین آرزوی خام با پروبال اوهام به قصد دست یافتن به نهانخانه‌ی غیب به جانب آسمان تقدیر، تنور کشیده اوج گیرند مرزداران اقلیم اسرار با تیرهای شهاب آنان را آماجگاه ناقب جانسوز کرده با نهایت ذلّت و خسران به مبدأشان هابط و ساقط نمایند.

و درود نامحدود بر پیغمبر محمود که با وجود ذیجود و رسالت ابدی خویش، راه هرگونه مردم فریبی و اضلال و طریق استحمار و استغلال را مسدود نمود. نه تنها بت‌ها را شکست و بت‌خانه‌ها را ویران کرد بلکه پایه‌ای از توحید ریخت و شالوده‌ای از آن افکند که آن کس که قدم در شرع او نهد و به دمی از جویبار شریعت او مشروب شود هرگز اندیشه‌ی بت پرستی و خیال خدا سازی در مخیله‌ی او راه نیابد.

او که وجود مقدّسش زبده‌ی آفرینش و ماهیت و صورتش دهشت افزای اهل دانش و بینش است خودرا آن چنان متواضع و فروتن نشان داد که به بندگی خدا بیش از رسالتش اهمّیت نهاد و همین که عده‌ای از چرب زبانان تملّق پیشه خواستند او را به

مدح و ثنائی که صنایدید و بزرگان خویش را می‌ستودند، بستایند، فرمود: «لَا تَرْفَعُونِي فَوْقَ حَقِّي فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى اتَّخَذَنِي عَبْدًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَنِي نَبِيًّا» «مرا از آن چه سزاوار من است بالاتر نبرید، همانا خداوند -تبارک و تعالی- مرا به بندگی پذیرفت پیش از آن که مرا به نبوت برگزیند»<sup>(۱)</sup>.

و به فرمان ایزد مئان این منصب الهی را در تشهد نماز مقرر داشت که هر صبح وشام بندگان خدا او را در پیشگاه احدیت به معبودیت و بندگی یادآور شوند که «وَأَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ» «شهادت می‌دهم که محمد بنده خدا و فرستاده اوست» تا معلوم شود که شرف بندگی او بر مقام رسالتش سبقت و مزیت دارد. و چنان‌که «أنس» خادم گاه و بیگاه او می‌گوید هنگامی که عده‌ای از مردمان، جنابش را به عنوان «یا رسول الله! أنت سيدنا وذو الطول علينا» ستودند، فرمود: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ! عَلَيْكُمْ بِتَقْوَاكُمْ وَلَا يَسْتَهْوِينَكُمْ الشَّيْطَانُ! أَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ وَاللَّهُ مَا أَحَبُّ أَنْ تَرْفَعُونِي فَوْقَ مَازَلْتِي الَّتِي أَنْزَلَنِي اللَّهُ ﷻ» «ای مردم گفتاری که گفتار (سزاوار) شماست بگویند، مبادا شیطان شما را بفریبد. من محمد پسر بنده خدا و فرستاده اویم. دوست نمی‌دارم مرا از مقامی که خدای ﷻ برایم مقرر داشته، بالاتر ببرید»<sup>(۲)</sup>.

و چنان‌که از صادق عترت طاهره‌اش از حضرت جعفر بن محمد الصادق عليه السلام به سند سلسله الذهب از آباء طاهرینش تا امیر المؤمنین - علیه صلوات الله - رسیده‌است که فرمود: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ خَرَجَ عَلَى نَفَرٍ مِنْ أَصْحَابِهِ فَقَالُوا لَهُ مَرْحَبًا بِسَيِّدِنَا وَمَوْلَانَا! فَغَضِبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ غَضَبًا شَدِيدًا ثُمَّ قَالَ ﷺ: لَا تَقُولُوا هَكَذَا وَلَكِنْ قُولُوا مَرْحَبًا بِنَبِيِّنَا وَرَسُولِ رَبِّنَا، قُولُوا السَّدَادَ مِنَ الْقَوْلِ وَلَا تَعْلُوا فِي الْقَوْلِ فْتَمَرِقُوا» «رسول خدا ﷺ نزد گروهی از یارانش آمد، آنان عرض کردند: ای مولا و سرور ما خوش آمدی. پیامبر ﷺ جداً به خشم آمد و فرمود: چنین مگویید بلکه بگویید ای پیامبر و فرستاده پروردگار ما خوش آمدی. سخن را درست و استوار بگویید و در گفتار خود غلُو و مبالغه مکنید و از

۱- «الأشعثيات» ص ۱۸۱ به سند سلسله الذهب.

۲- الإسلام في القرن العشرين، ص ۱۲۶.



حدّ نگذرید»<sup>(۱)</sup>.

و همین‌که وفد «عامر بن صعصعه» به حضور پرنورش تشرّف یافت و در میان این وفد مردی به نام «ابو مطرف عبد الله بن الشّخیر» وجود داشت که چشمش به آن حضرت افتاد، عرض کرد: «یا رسول الله! أنت سیدنا وذو الطول علینا» «ای فرستاده‌ی خدا تو سرور مایی و بر ما منت و بزرگی داری»، جنابش از اینگونه ستایش روی در هم کشید و فرمود: «السیدُ الله، لا یستهوینکم الشیطان» «سرور خداست، مبادا شیطان شما را بفریبد»<sup>(۲)</sup>.

و ناآشنایی که حضرتش را دید و بر خود لرزید او را دل‌جویی نموده فرمود: من پادشاه نیستم بلکه فرزند زنی هستم که گوشت خشکیده می‌خورد!

و «أنس بن مالک» گفته است: «لَمْ یَكُنْ شَخْصٌ أَحَبَّ إِلَيَّ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: وَكَانُوا إِذَا رَأَوْهُ لَمْ یَقُومُوا إِلَيْهِ لِمَا یَعْلَمُونَ مِنْ كِرَاهَتِهِ لِذَلِكَ» «برای اصحاب پیامبر هیچ کس از رسول خدا عزیزتر و محبوب‌تر نبود اما هنگامی که او را می‌دیدند برایش بر نمی‌خاستند زیرا می‌دانستند که این کار را ناخوش می‌دارد و نمی‌پسندد»<sup>(۳)</sup>.

و سلام فراوان و تحیات بی‌پایان بر آل اطهار و خاندان ابرارش که سرسلسله آنان بزرگ مرد جهان حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام است که در خطبه «قاصعه» در نهج‌البلاغه، مردم را بر حذر می‌دارد از این‌که گوش به خودستانی و فضیلت‌فروشی بزرگان خود دهند و می‌فرماید: «أَلَا فَالْحَذَرَ الْحَذَرَ مِنْ طَاعَةِ سَادَاتِكُمْ وَكِبْرَائِكُمُ الَّذِينَ تَكَبَّرُوا عَنْ حَسَبِهِمْ وَتَرَفُّوا فَوْقَ نَسَبِهِمْ» «آگاه باشید، برحذر باشید؛ برحذر باشید از اطاعت سروران و بزرگان شما، کسانی که (با اتکاء به موقعیت خود) کبر می‌فروشدند و خود را برتر از نسب خویش می‌شمارند»<sup>(۴)</sup>.

و چنان‌که در نهج‌البلاغه و روضه کافی و جلد هشتم بحار آمده‌است همواره

۱- الجعفریات، ص ۱۸۶ و نوادر راوندی.

۲- الطّبقات الکبری، ج ۱، ص ۳۳۲.

۳- مسند احمد بن حنبل، ج ۳/ ۱۳۲ و ج ۳/ ۲۵۰، و قریب به آن در سنن ترمذی، (۴۴) کتاب الأدب عن رسول الله / (۱۳) باب ما جاء فی کراهیه قیام الرجل للرجل، ح (۲۷۵۴).

۴- نهج‌البلاغه، خطبه‌ی (۱۹۲).

می فرمود: «وَإِنَّ مِنْ أَشْحَفِ حَالَاتِ الْوَلَاةِ عِنْدَ صَالِحِ النَّاسِ أَنْ يُظَنَّ بِهِمْ حُبُّ الْفَخْرِ وَيُوضَعَ أَمْرُهُمْ عَلَى الْكِبَرِ وَقَدْ كَرِهَتْ أَنْ يَكُونَ جَالَ فِي ظَنِّكُمْ أَنِّي أَحِبُّ الْإِطْرَاءَ وَاسْتِيعَ الشَّنَاءَ وَلَسْتُ بِحَمْدِ اللَّهِ كَذَلِكَ وَلَوْ كُنْتُ أَحِبُّ أَنْ يُقَالَ ذَلِكَ لَتَرَكْتُهُ أَنْحِطَاطًا اللَّهُ سُبْحَانَهُ عَنْ تَنَاوُلِ مَا هُوَ أَحَقُّ بِهِ مِنَ الْعِظَمَةِ وَالْكَبَرِيَاءِ وَرَبِّمَا اسْتَحَلَى النَّاسُ الشَّنَاءَ بَعْدَ الْبَلَاءِ فَلَا تُتَنَوُّوا عَلَيَّ بِجَمِيلِ ثَنَاءٍ لِإِخْرَاجِي نَفْسِي إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَإِلَيْكُمْ مِنَ التَّيْبَةِ فِي حُقُوقٍ لَمْ أَفْرُغْ مِنْ أَدَائِهَا وَفَرَائِضٍ لَا بُدَّ مِنْ إِمْضَائِهَا فَلَا تُكَلِّمُونِي بِمَا تُكَلِّمُ بِهِ الْجَبَابِرَةَ وَلَا تَتَحَفَّظُوا مِنِّي بِمَا يَتَحَفَّظُ بِهِ عِنْدَ أَهْلِ الْبَادِرَةِ وَلَا تُخَالِطُونِي بِالْمَصَانِعَةِ وَلَا تَطُنُّوا بِي اسْتِغْنَاءًا فِي حَقِّ قِيلِ لِي وَلَا التَّيَّاسِ إِعْظَامٍ لِنَفْسِي فَإِنَّهُ مِنْ اسْتِغْنَاءِ الْحَقِّ أَنْ يُقَالَ لَهُ أَوْ الْعَدْلِ أَنْ يُعْرَضَ عَلَيْهِ كَانَ الْعَمَلُ بِهِمَا أَثْقَلَ عَلَيْهِ فَلَا تُكْفُوا عَنْ مَقَالَةٍ بِحَقِّ أَوْ مَشُورَةٍ بِعَدْلِ فَإِنِّي لَسْتُ فِي نَفْسِي بِفَوْقٍ أَنْ أُحْطِيَ وَلَا أَمِنُ ذَلِكَ مِنْ فِعْلِي إِلَّا أَنْ يَكْفِيَنِي اللَّهُ مِنْ نَفْسِي مَا هُوَ أَمْلِكُ بِهِ مِنِّي فَإِنَّهَا أَنَا وَأَنْتُمْ عِبِيدٌ مَمْلُوكُونَ لِرَبِّ لَا رَبَّ غَيْرُهُ يَمْلِكُ مِنَّا مَا لَا نَمْلِكُ مِنْ أَنْفُسِنَا وَأَخْرَجْنَا بِمَا كُنَّا فِيهِ إِلَى مَا صَلَحْنَا عَلَيْهِ فَأَبْدَلْنَا بَعْدَ الضَّلَالَةِ بِالهُدَى وَأَعْطَانَا الْبَصِيرَةَ بَعْدَ الْعَمَى» «همانا از بدترین حالات زمام‌داران در نظر مردمان نیکوکردار آن است که چنین پنداشته شود که ایشان دوست‌دار فخر فروشی و خواهان برتری جویی‌اند. من خوش نمی‌دارم که گمان برید شنیدن مدح و ستایش از شما را دوست می‌دارم، خدای را سپاس که نه چنانم. و اگر (به فرض) چنین کاری را دوست می‌داشتم به منظور خضوع در برابر حق متعال که به عظمت و کبریاء سزاوارتر است، آن را فرونهاده و رها می‌کردم و چه بسا مردم ستودن افراد را به سبب تلاش‌ها و کوشش‌هایشان روا می‌دانند (گرچه کارشان ناروا نیست اما شما) مرا به (کلام دل‌فریب و) زیبا نستانید زیرا می‌خواهم حقوقی که خدا و شما بر عهده‌ام دارید و هنوز از ادای آن‌ها فراغت نیافته‌ام، به جای آرم (و به خدا تقرّب جویم) و نیز واجباتی هست که می‌بایست به اجرا درآورم. پس بدان گونه که با زمام‌داران ستم‌گر گفتگو می‌شود، با من سخن مگوئید و از من چنان‌که از فرمان‌روایان مقتدر حذر می‌شود، پروا مکنید و با تکلف و تصنع با من رفتار مکنید... زیرا من خود را برتر از این که اشتباه کنم، نمی‌دانم و در کارهایم از آن (خطا) در امان نیستم مگر این‌که خداوند که بر من از خودم با نفوذتر و مؤثرتر است، مرا از آن حفظ فرماید. همانا من و شما بنده و مملوک پروردگاری هستیم که جز او پروردگاری نیست و چنان در ما نفوذ و تأثیر دارد که ما بدان‌گونه در خود تأثیر

نمی‌گذاریم. خداوند ما را از آن‌چه در آن بودیم به سوی آن‌چه صلاح و سعادت ما بود برون آورد و به جای گمراهی ما را هدایت بخشید و پس از نابینایی، بصیرت و بینش عطا فرمود<sup>(۱)</sup>.

و با این‌که سینه‌اش صندوق علوم الهیه از تعلیمات حضرت خیر البریه بود باز هم در اسرار خلقت و راز مرگ و حیات حتی در آخرین لحظه‌ی عمر نازنینش می‌فرمود: «وَكَمْ أَطْرَدْتُ الْأَيَّامَ أَبْحَثُهَا عَنْ مَكْنُونِ هَذَا الْأَمْرِ فَأَبَى اللَّهُ إِلَّا إِخْفَاءَهُ. هَيْهَاتَ! عِلْمٌ مَحْزُونٌ» «چه روزهایی که به جستجو و کند و کاو از اسرار پوشیده‌ی این مسأله (مرگ) پرداختم لیکن خداوند - جلّ ذکره - جُز خفا و پوشیدگی آن را نخواست، هیهات که دانشی پوشیده و سر به مهر است»<sup>(۲)</sup>.

و از آن اظهار نادانی می‌کرد و به خلیفهٔ سوّم می‌فرمود: «مَا أَعْرَفُ شَيْئًا جَهْلُهُ... إِنَّكَ لَتَعَلَّمُ مَا نَعَلَّمُ» «چیزی نمی‌دانم که تو ندانی... همانا آن‌چه که ما می‌دانیم، می‌دانی»<sup>(۳)</sup>.

و سلامت و ارشاد و هدایت نصیب آنان که از صراط مستقیم الهی که حدّ وسط افراط و تفریط و دور از تیأس و تنشیط است برکنار نیفتاده همواره از دربار کردگار، هدایت خود را خواهان بوده و از مغضوبین و گمراهان نیستند.

\*\*\*

۱- نهج البلاغه، خطبهٔ ۲۱۶ و کافی، ج ۱، باب ۱۲۳، حدیث ۶.

۲- نهج البلاغه، خطبهٔ ۱۴۹، و اثبات الرّوضه، ص ۱۵۳.

۳- نهج البلاغه، خطبهٔ ۱۶۴.

## انگیزه تألیف کتاب

دین مقدّس اسلام در ابتدای ظهور دچار مخالفین و دشمنانی چون بت پرستان مکه و یهود و نصاری در مدینه و یمن و بلاد و قبایل دیگر گردید. اما طولی نکشید که تمام این دشمنان و مخالفان در مقابل دلایل روشن و براهین متقن آن تسلیم گشته مسلمان شدند و یا لا اقلّ دست از مخالفت برداشته طریق صلح و جزیه را پذیرفتند و از آن روز تا کنون دشمنان بی حدّ و حصر اسلام هیچ کدام با سلاح عقل و علم در میدان نبرد و جدال به مقابله و ستیزه نپرداخته و اگر پرداخته‌اند به زودی خودرا مفتضح و رسوا ساخته خائب و خاسر و شکست خورده و متضرّر از معرکه بیرون رفته‌اند.

مبلّغین مسیحیت و مبشّرین نصرانیت با تمام نیرو و قدرتی که از جهت مادی و معنوی داشته و دارند و با جمیع کوشش و کششی که برای تضعیف اسلام به کار برده و می‌برند، تاریخ شاهد، و وضع حاضر گواه است که در این عرصه، کاری انجام نداده و درمانده و بی‌چاره‌اند.

اما متأسفانه شکست‌ها و خرابی‌ها، مفسده‌ها و ویرانی‌ها، خونریزی‌ها و نادانی‌ها و ضربات کشنده و حوادث نابود کننده که به وسیله خود مسلمین و فرّق و طوائف آن‌ها علیه یکدیگر انجام گرفته و می‌گیرد چیزی نیست که بتوان آن را مخفی داشت و ناچیز انگاشت.

پس از غروب خورشید نبوّت بلافاصله قضایای شتابناک سقیفه بنی ساعده برای جانشینی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به وجود آمد<sup>(۱)</sup> و به هر حال زمینه‌ای چیده شد که

---

۱- قابل ذکر است اکثریت مطالبی که راویان و علمای شیعه در مورد قضیه سقیفه بنی ساعده، نقل می‌کنند تراوش خیالات و افکار آنهاست و حقیقت ندارد. و آنچه که در سقیفه میان مهاجرین و انصار رخ داد، در همانجا تمام شد. و پس از پایان ماجرا، هیچ یک از آنها آن وقایع و اقوال را مرور نکرد. و مسلمانان بعد از بیعت با ابوبکر، عمر، و عثمان رضی الله عنهم و تا اواخر حکومت عثمان،

همواره به محاذات زمان و تلاش فتنه جویان خسارت و وبال آن بر گردن مسلمانان باقی مانده و هنوز هم و شاید تا قیام قیامت اثرات نامطلوب آن همچنان باقی بماند! از آن پس همیشه مسلمانان به علل مختلف و بهانه‌های گوناگون به جان یکدیگر افتاده و صحنه‌های ننگینی از نبردهای خونین به وجود آورده‌اند که اگر جوی‌های خونی که از یکدیگر ریخته‌اند جمع گردد یقیناً دریایی بزرگ و وحشت‌خیز و نفرت‌انگیز تشکیل خواهد داد، و اگر اموال و اوقاتی که صرف نابودی یکدیگر کرده‌اند به محاسبه درآید، محاسب اندیشه از حساب آن عاجز شود! چه خانه‌هایی ویران و چه زنانی بیوه و اطفالی یتیم و سرگردان مانده و چه نفوس زکیه و بی‌گناه، در این آتش بیداد سوخته‌اند، فقط خدا می‌داند و بس!

عجب و فوق‌عجب در این است که هرگاه مبانی مشترک و وحدت عقیده که این فِرَق مختلف و مذاهب گوناگون با یکدیگر دارند، بررسی شود معلوم می‌گردد که اینان همه پرستنده‌ی خدای واحد و به نبوت «محمد بن عبد الله ﷺ» معتقد، و دارای کتاب و قبله‌ی مشترک هستند، اعمال و عباداتشان از صلوات و زکوات یکسان بوده در هیچ مطلب و مسأله‌ای اختلاف‌شان آن اندازه نیست که مقلدین دو مجتهد یک مذهب، با یکدیگر دارند!

تنها مسأله‌ای که ریشه‌ی اصلی و پایه‌ی اساسی این عداوت و دشمنی است مسأله «امامت» است که امروز از هیئت و حقیقت آن اثری در روی زمین نیست و در حقیقت نزاع‌شان نزاع آن دو احمق قصه‌ی ملا نصر الدین است که یکی از خدا هزار گوسفند می‌خواست و آن دیگری صد گرگ! و سرانجام این دو آرزوی محال منجر به جدال و نزاع خونین آن دو گشت!!

شکی نیست آن‌چه در این میان آتش عداوت را تیزتر و معركة‌ی جدال را خون‌ریزتر می‌کند دست مخفی دشمن است که شاید از اول هم او این آتش را روشن کرده‌است اما هرچه هست همه‌ی این بدبختی‌ها بر سر مسلمانان به دست خودشان به وجود می‌آید و دشمن نیز با زیرکی و زرنگی از آن استفاده می‌کند. و احمق کسی است که از دشمن توقع رحم و انصاف داشته باشد!

دشمنان بیرونی این دین مبین همواره در کمین بوده و از هر پیش‌آمدی در

---

هیچگونه اختلاف قابل ملاحظه و مشهودی نداشتند، بلکه همه متحدانه دست در دست یکدیگر داده، اسلام را در تمام دنیا منتشر کردند. [مُصحح]

افکندن اختلاف بین مسلمین سوء استفاده کرده و به مقصد نهایی خود که پوشیدن رخساره حقیقت و مستور داشتن حقایق تابناک اسلام از منظر و مرآی جهانیان است توفیق یافته‌اند.

مثلاً همین مسأله «امامت» که در روز اوّل چیز چندان قابل اعتنایی نبود و اگر پیش‌آمد خلافتی موجب انحراف شد، مدّعی حقیقی آن با نهایت بزرگواری از حقّ طبیعی و مشروع خود صرف نظر کرد و با کمال بلند نظری تابع اکثریت مسلمین شد و خود و خاندانش با خلیفه منتخب، بیعت نمود! و تا زمانی که مسلمانان او را به قبول خلافت دعوت نکردند، در خانه خود نشست و بر حسب تقاضای متصدیان وقت، به رتق و فتق پاره‌ای از امور همّت بست و از هیچ‌گونه خیر خواهی دریغ نفرمود و در آن چند سالی هم که به حال اجبار و اضطرار به امر خلافت پرداخت کوچک‌ترین زمینه بلکه حتّی کم‌ترین سخنی درباره این‌که خلافت را به خاندان خود انتقال دهد نچید و نگفت، و در هنگام وفات هم بنابر نقل مؤرخین وقتی از او برای جانشین شدن فرزندش نظر خواستند فرمود: «لا آمرکم ولا آنهاکم» «شما را بدین کار نه امر می‌کنم و نه نهی می‌کنم»<sup>(۱)</sup>، و پس از ارتحال روح مطهرش به ملأ اعلیٰ، خلف بزرگوارش، چون خود را از اداره امور کشور، به علّت قلّت ناصر و یاور و مقابله با دشمن حيله‌گر، ناتوان یافت ناچار با کمال جوان‌مردی دستگاه خلافت را به منظور حفظ وحدت جهان اسلام به حریف مکار سیاست‌مدار واگذاشت<sup>(۲)</sup>، و اگر پستی فطرت و خبث طینت یزید بن

۱- مسعودی، مروج الذهب، ج ۲ / ص ۴۲۵، طبری، تاریخ الأمم والملوک، ج ۵ / ص ۱۴۶-۱۴۷، ابن کثیر، البداية والنهاية، ج ۷ / ص ۳۲۷.

۲- نظر نویسنده محترم راجع به این قضیه خالی از اشکال نیست، زیرا بیعت امام حسن علیه السلام با معاویه رضی الله عنه و واگذاری خلافت به ایشان ناشی از ضعف نظامی و سیاسی حسن بن علی رضی الله عنه نبوده است بلکه هنگامی که حسن رضی الله عنه به خلافت بیعت شد و فرمانداران و فرماندهان دوران خلافت علی رضی الله عنه و همچنین تمامی مردمانی که پیش از این با امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه بیعت کرده بودند، با حسن رضی الله عنه نیز بیعت نمودند و بدین ترتیب حسن بن رضی الله عنه خلیفه‌ی مسلمانان گشت و زمام امور را به دست گرفت. و ایشان به مرحله‌ای رسیده بود که توان رویارویی با معاویه رضی الله عنه را به دست آورده بود؛ زیرا شخصیت یگانه و استوار او به لحاظ سیاسی، نظامی، اخلاقی و دینی از یک‌سو، و وجود شخصیت‌هایی چون قیس بن سعد بن عباده، حاکم بن عدی طائی و چندی دیگر از فرماندهانی که توانایی نظامی و تاکتیکی زیادی داشتند، از سوی دیگر،

معاویه آن گونه به حریم محرمات الهی تجاوز نمی‌کرد و مردم کوفه و بصره از حضرت حسین علیه السلام برای برچیدن بساط ظلم و ستم استمداد نکرده و دست بیعت دراز نمی‌نمودند شاید آن جناب هرگز بدان قیام اقدام نمی‌فرمود و مانند پدر بزرگوارش می‌فرمود: «لَأَقِيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا وَكَسَقَيْتُ آخِرَهَا بِكَأْسِ أَوْلَهَا» «مهار شتر خلافت را بردوش آن می‌انداختم (و به حال خودش وامی‌گذاشتم) و آخر آن را با پیاله نخستش

موقعیت بسیار خوبی برای وی فراهم آورده بود. با این حال، حسن علیه السلام ترجیح داد به منظور جلوگیری از خونریزی و کشته شدن مسلمانان، به صلح و سازش روی بیاورد و بدین سان وحدت و یکپارچگی امت اسلامی را حفظ نماید. او، هیچ علاقه‌ای به دنیا و جاه و مقام دنیوی نداشت. حسن علیه السلام تلاش برای وحدت امت اسلامی را سرلوحه‌ی کار خویش قرار داد. آن هم درحالی که نیروی نظامی قدرتمندی داشت و همچنان زمام امور، در دست او و یارانش بود. امام بخاری روایتی نقل نموده که بر اقتدار نظامی حسن علیه السلام دلالت می‌کند. عمرو بن عاص رضی الله عنه می‌گوید: «گردانها و لشکریان (حسن علیه السلام) را به گونه‌ای یافتیم که تا بر رقبای خویش پیروز نشوند، دست‌بردار نیستند». حسن علیه السلام می‌فرمود: «مہتران عرب تحت فرمان و در اختیارم بودند و اگر به آنها دستور جنگ می‌دادم، در کنار من می‌جنگیدند و اگر صلح می‌کردم، آنها نیز صلح می‌نمودند». [استدرک حاکم (۱۷۰/۳) این حدیث به شرط بخاری و مسلم صحیح است]. اگر حسن علیه السلام از نیروی نظامی مقتدری برخوردار نبود، دیگر ضرورتی نداشت که معاویه رضی الله عنه با او به گفتگو بپردازد و به شروط و ضوابطی که توسط وی مقرر شده بود، تن دهد؛ زیرا اگر معاویه رضی الله عنه می‌دانست که حسن علیه السلام به لحاظ نظامی (و سیاسی) ضعیف است و قدرت چندانی ندارد، بدون هیچ دغدغه‌ای وارد کوفه می‌شد و زحمت مذاکره با حسن علیه السلام را متحمل نمی‌گشت و به شروط وی تن نمی‌داد و به راحتی بر حسن علیه السلام ظفر می‌یافت.

دکتر خالد الغیث می‌گوید: صلح حسن مجتبی رضی الله عنه با معاویه رضی الله عنه که موجب جلوگیری از خونریزی و هدر رفتن خون مسلمانان شد، در واقع از اهمیتی چون جمع‌آوری قرآن توسط عثمان بن عفان رضی الله عنه و جهاد علیه مرتدان، توسط ابوبکر صدیق رضی الله عنه برخوردار بود. و می‌توان این صلح را یکی از معجزات نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برشمرد. دلیل این ادعا، روایتی است که امام بخاری نقل کرده است؛ ابوبکر رضی الله عنه می‌گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که بر فراز منبر می‌فرمود: «إِنَّ ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ، وَلَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يُصَلِّحَ بِهِ بَيْنَ فِتْنَتَيْنِ عَظِيمَتَيْنِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ» یعنی: «این فرزندم، آقا و سرور است و چه بسا خداوند، به وسیله‌ی او، میان دو گروه عظیمی از مسلمانان، صلح و سازش برقرار سازد». [نگا: کتاب حسن مجتبی رضی الله عنه، نوشته‌ای دکتر علی محمد صلابی. مبحث چهارم: صلح حسن بن علی با معاویه. مُصحح]

سیراب می‌کردم».

و اگر می‌بینیم بعد از این بزرگواران فرزندان ایشان به دستگاه حکومت متعزّض و حتّی گاهی با قیام خونین خود به مخالفت با آن می‌پرداختند فقط از این جهت بوده که می‌دیدند احکام اسلام رعایت نمی‌شود و مسأله حکومت آن‌گونه که شریعت مطهره اساس آن را ریخته مورد تبعیت قرار نمی‌گیرد و گرنه مانند جد بزرگوارشان می‌فرمودند: «دُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَزْهَدَ عِنْدِي مِنْ عَفْطَةِ عَنَزٍ» «این دنیای شما در نظرم از آب بینی بزی کم‌ارزش‌تر است». (نهج البلاغه، خطبه ۳). آن بزرگواران به دنیا و حکومت آن چنان می‌نگریستند که مرد عاقلی به بادی و چرکی که از مقعد و یا بینی بزی بجهد، می‌نگرد!

اگر گاهی از آن بزرگواران گفتاری در این زمینه اظهار می‌شد همان بود که علی عليه السلام به عموی خود عباس در هنگام مراجعت از نزد عمر فرمود: «وَاللَّهِ مَا بِي رَغْبَةٌ فِي السُّلْطَانِ وَلَا أُحِبُّ الدُّنْيَا، وَلَكِنْ لِإِظْهَارِ الْعَدْلِ، وَالْقِيَامِ بِالْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ» «مرا در کسب قدرت رغبت نبود و از حبّ دنیا خلافت را نمی‌خواستم بلکه برای آشکار ساختن عدالت و برپاداشتن کتاب و سنت بود»<sup>(۱)</sup>.

چنان‌که در داستان پینه زدن آن جناب نعلین خود را پس از آن‌که قیمت آن را از ابن عباس پرسید و او آن را بی‌ارزش خواند، فرمود: «وَاللَّهِ لَهِيَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ إِمْرَتِكُمْ إِلَّا أَنْ أُقِيمَ حَقًّا أَوْ أُدْفَعَ بَاطِلًا» «به خدا سوگند، که این نعلین از فرمانروایی بر شما برایم محبوب‌تر است مگر آن‌که حقّی را به پا دارم و باطلی را دفع کنم». (نهج البلاغه، خطبه ۳۳).

و همواره در مناجات خود با پروردگار عالم عرضه می‌داشت: «اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنِ الَّذِي كَانَ مِنَّا مُنَافَسَةً فِي سُلْطَانٍ وَلَا نِيَّاسَ شَيْءٍ مِنْ فُضُولِ الْحَطَامِ وَلَكِنْ لِنَرْدِ الْمَعَالِمِ مِنْ دِينِكَ وَنُظْهِرَ الْإِصْلَاحَ فِي بِلَادِكَ فَيَأْمَنَ الْمُظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ وَتُقَامَ الْمَعْظَلَةُ مِنْ حُدُودِكَ» «پروردگارا، همانا تو می‌دانی (آنچه کردیم) نه برای رقابت و برتری‌جویی در کسب قدرت و نه برای خواستن متاع پست دنیا بود بلکه به منظور آن بود که نشانه‌های دینت را بازگردانیم و صلاح و ایجاد نکویی در شهرهایت را برقرار سازیم تا بندگان

۱- ابن ابی الحدید، «شرح نهج البلاغه»، ج ۹/ص ۵۱. و مجلسی، «بحار الأنوار»، ج ۳۱/ص ۶۹.



ستمیدیهات امنیت یابند و حدود و مقررات فرونهاده شده، برپا شود». (نهج البلاغه، خطبه ۱۳۱).

به هر صورت اگر مراد از امامت زعامت بود، در نظر اولیاء خدا چندان مورد رغبت نبود و اگر مراد از آن رهبری و هدایت مردم به صراط مستقیم الهی است کسی آن را نمی‌توانست از ایشان غصب نماید. هرگاه کسی از آن بزرگواران چیزی می‌پرسید از احکام خدا و بیان ما أنزل الله، آن را به روشن‌ترین صورت بیان می‌کردند و خلفای زمان اگر به آنان به چشم رقابت نمی‌نگریستند و آنان را مخالف حکومت خود نمی‌پنداشتند هرگز متعزّض هدایت و رهبری ایشان نمی‌شدند زیرا قیام پاره‌ای از فرزندان علی علیه السلام برای مسندنشینان خلافت این اندیشه را به وجود آورد که توجّه مردم به یک شخص موجه و محبوب ممکن است موجب قیامی بزرگ شود.

مسأله امامت که در ابتدا چندان مورد توجّه اولیاء خدا نبود با گذشت زمان و آمیزش مسلمانان با مردم کشورهای روم و ایران و دیدن و تقلید کردن از جلال و جبروت دستگاه قیصران و پادشاهان جنبه دیگری به خود گرفت و سخت طرف توجّه طالبان لذایذ و شهوات گردید و ناگفته پیدا است که محرومان و شکست خوردگان در کشاکش و نزاع با رباپندگان گوی مؤفقیّت از میدان تنازع، چه حالت و صورتی خواهند داشت و چون در میدان مسابقه شکست خورده‌اند در میدان رقابت خاموش نخواهند نشست!

لذا در هر فرصتی برای حلّ عقده‌ی خویش به وسائلی که در دسترس آن‌ها بود که آسان‌ترین آن زبان سخن و بنان قلم است به انتقام‌گیری و فرونشاندن آتش حسادت پرداختند و عرصه وسیع برای مبارزه با حریف آماده ساختند و پس از خود به میراث به احلاف خود سپردند و هرکس آمد چیزی بر آن مزید کرد تا بدین غایت رسید!

از روزهای اوّل مبارزه بر سر جانشینی و خلافت، مطلب از حالت طبیعی خود چندان خارج نبود. زیرا لیاقت را در خلافت و حکومت، پاره‌ای بر حسب سنّت جاهلیت به کثرت سنّ و وراثت می‌دانستند و آنان که از سرچشمه تعلیمات اسلام سیراب شده بودند آن را در دارندگان علم و حکمت و سابقه‌داران سبقت و مهاجرت و دارندگان فضیلت جهاد «بدر» و «أُحد» جستجو می‌کردند و مقام خلافت را هم مجری احکام دین از اقامه نماز و اخذ زکات و تأمین حدود و ثغور و دادرسی مظلومان و سرکوبی ظالمان و اجرای حدود و دیات و بالأخره سیاست کشورداری و حفظ بلاد و انجام فریضة جهاد و امثال آن می‌شمردند و آنان که بدان دست می‌یافتند با تشبّث به این

معانی آن مقام را محترم می‌خواستند.

اما محرومان شکست خورده و منکوبان دل آزرده برای اجراء این مقام شرایطی سخت و سنگین و فضایی فوق قدرت و تمکین مقرر داشتند. تا جایی که حکومت بر بلاد و سیاست عباد را که هزاران سال قبل از ایشان معمول و مجری در تمام نقاط جهان بوده درست، تعالی مقام خدا و رسول شمردند که باید زمامدار دارای عصمت چنین و طهارت چنان باشد! و با پندارهای موهوم آن را بر بال جبرئیل امین بستند که کسی حق حکومت و زمامداری ندارد مگر این که از جانب خدا بدان مقام مخصوص منصوص باشد! و این صفت و خاصیت هم جز در افرادی معدود که با نص خفی و جلی بدین مقام گماشته شده‌اند، نیست و آنان منحصراً از علی و یازده نفر از فرزندان او که آنان را از میان فرزندان بسیار آن حضرت به نام ائمه‌ی اثنی عشر ممتاز دانسته‌اند، می‌باشند و با این که از طرف آن بزرگواران در مدت حیاتشان جز حضرات حسنین علیهم‌السلام کوچک‌ترین اقدامی برای گردآوری خلافت به عمل نیامد و حتی با پیشنهاد این مقام از طرف مسلمانان به حضرت زین العابدین و جعفر بن محمد علیهم‌السلام و اخیراً از طرف مأمون به حضرت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام از قبول آن اِباء و امتناع نمودند.

مع ذلک کاسه‌های داغ‌تر از آتش هم‌چنان این موضوع را دست‌آویز خود نموده در هر نقطه به اشغال نیران اختلاف و فساد پرداختند و تا حدی که ممکن می‌شد یکی از فرزندان محبوب و مشهور امیر المؤمنین را به قیام و انقلاب وادار می‌نمودند و همین که او را به دست دشمن نابود می‌ساختند به سراغ دیگری می‌رفتند!! و چون از این‌گونه اقدامات طرفی بسته نشد هر چند یکی دو حکومت مستقله و مستمره از فرزندان علی و فاطمه علیهم‌السلام در مصر و یمن و پاره‌ای بلاد تشکیل یافت اما فِرَق متعدده و طوائف مختلفه‌ای که به نام شیعه در گوشه و کنار، به نام اولاد علی علیه‌السلام دعوت کردند، بدان حکومت‌ها راضی نشدند، بلکه چون با آن شرائط عجیب و من‌درآوردی که جعل کرده بودند، موافق و مطابق نمی‌افتاد، بهانه آغاز کرده و دنبال آرزوی دیگر می‌رفتند! و در عین حال با نوشتن کتاب‌ها و گفتن آن شرایط دایره وصول به حکومت را تنگ‌تر کردند تا آن که سرانجام چون کرم ابریشم در میان تنیده‌های خود محبوس و مدفون شدند و چنان که می‌بینیم داشتن یک حکومت شرعی که آرزوی آن را با آن گونه خیالات و اوهام در مغز خود می‌پروریدند فاقدند!<sup>(۱)</sup>

۱- به کتاب «حکومت در اسلام» تألیف نگارنده مراجعه شود.

پس بنابراین احکام گران قدر و حیات بخش اسلام که در گرو ضمانت اجر است معطل و منسوخ مانده است و از آن طرف به جهت بدبینی و سوء نظر متشرعین به اصطلاح طالب حکومت حق، دائماً با حکومت‌های موجود خود در حال مخالفت و نزاع و سرپیچی و تمرد بسر می‌برند.

مسأله امامت اگر خسارتش همین بود که بدان‌ها اشاره کردیم چون موجب زیان‌های دنیوی است شاید به نظر عده‌ای که اهمیتی بدین‌گونه خسارت‌ها نمی‌دهند تحملش خیلی مشکل نبود! اما مطلب به همین جا تمام نمی‌شود و خسارت و زیانش منحصر به این‌که بین امت اسلام موجب تفرقه و انهدام و خونریزی و اعدام و بین خودشان باعث سرگردانی و پریشانی و حیرانی است نبوده بلکه اخیراً به صورتی در آمده که به نص قرآن کریم و به فتوای عقل سلیم موجب زیان‌های غیر قابل جبران و گناهان غیر قابل غفران اخروی شده است و علاوه بر آن که مخالفین مذهب تشیع را در این‌که شیعه مشرک و نامسلمان است جرأت و جسارت بیشتر می‌دهد و مدارک و مستندات قوی در اختیار آنان می‌گذارد تا در تذلیل و تحقیر و قتل و تدمیرشان با جرأت‌تر شوند، به یقین باعث خسران ابدی و اخروی ایشان خواهد گشت. زیرا پای را از اندازه خود بیشتر دراز کرده و بت‌پرستی و تعدد معبود را از نو آغاز نموده‌اند و موضوع ولایت را که اگر از دوستی به سرپرستی هم سرایت دهیم به اندازه‌ای بالا برده‌اند که از ولایت تشریحی به ولایت تکوینی کشانیده‌اند!! و ائمه اسلام را که هادیان بودند تا سرحد قیومیت بر امور جهان و نیابت و وزارت و ولایت مطلقه بر عالم امکان اوج داده‌اند و همان عقاید مفوضه - لَعَنَهُمُ اللهُ - را به صورتی دیگر و شدیدتر در مذهب شیعه تجدید و زنده کرده‌اند!

هر روز که بر عمر این مذهب می‌گذرد از لحاظ عقیده و عمل در حال افراط و تفریط هستند، یعنی به هر اندازه که بر غلوشان درباره اولیاء اسلام افزوده می‌شود، به همان اندازه بلکه بیشتر از لحاظ عمل و تقوی روبه نقصان و خسران هستند تا حدی که اکثر منهیات اسلام در میان‌شان مباح و رایج بلکه ضروری و لازم شده و تمام اوامر الهی در جامعه‌شان متروک و مهجور بلکه باطل و منسوخ شده است!! در بازارشان ربا و احتکار و ضرار و اضرار و کذب و انهیار چون آبی در رود جاری است و فسق و فجور و دروغ در محافل و مجالس و خلوت و جلوت‌شان متاعی رایج و ارزان و فراوان است! اساساً این شیوه، مقصد عمده عموم غالیان جهان است زیرا بت‌پرستان بدین جهت

بت‌ها را تا سر حدّ الوهیت بالا برده بودند که با آن اعمال ننگین که ارتکابش بر وجدان‌شان سنگین بود و عقل و فهم‌شان بر قباحت آن گواهی می‌داد و می‌دانستند که آثار این اعمال زشت ناچار دامن‌گیرشان خواهد شد لذا از بیم عقوبتِ آن اعمال به دنبال پناهگاهی بودند که آنان را از کیفر آثار آن اعمال معاف دارد از آن جهت آن‌ها را شفیعان خود در نزد خدا می‌شمردند و می‌گفتند: ﴿هَؤُلَاءِ شَفَعَتُونَا عِنْدَ اللَّهِ﴾ [یونس: ۱۸] «اینان شفیعان ما نزد خدایند». و یهود معاند که در شیطنت و تزویر و خیانت و خباثت و غش و تدلیس بر ابلیس سبقت گرفته بودند انبیای خود را «ابن الله» پنداشته و خود را فرزندان خدا می‌انگاشتند که ﴿حَنُ أُنْتُوا اللَّهُ وَأَجَبُوهُ﴾ [المائدة: ۱۸] «ما فرزندان خدا و دوستان اویم» تا بدین وسیله پرده بر دیده‌ی وجدان‌شان نهند. و نصاری از فرط استغراق در معاصی و بی‌بند و باری، عیسی را پسر خدا بلکه خود خدا می‌پنداشتند و محبت او را کافی از جمیع عبادات و اجتناب از منہیات تصوّر می‌کردند تا او را در قیامت شفیع گناهان خود قرار دهند!

غالیان در دین مقدّس اسلام هم از همان ابتداء منظوری جز اباحتِ محرّمات و ارتکاب منکرات نداشتند چنان‌که در داستان کسانی که مدّعی الوهیت درباره‌ی حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام شدند، آمده است که جناب مولای متّقیان در ماه رمضان عده‌ای را دید که در نصف النّهار در صرف غذای نهار هستند، به ایشان فرمود شما مسافر هستید؟ گفتند: نه! فرمود: بیمارید؟ گفتند: نه! فرمود: پس به چه عذری روزه خود را افطار می‌کنید؟! عذر آوردند که چون تو خدایی و ما تو را شناخته‌ایم لذا از عبادت بی‌نیازیم!!

آن‌گاه حضرت آن‌ها را به توبه امر فرمود. چون سرباز زدند در حفره‌هایی به آتش‌شان کشید؟!!

از آن پس تمام غالیانی که در اسلام پیدا شدند از منصوریان و خطابیان و شلمغانیان و نصیریان عموماً کسانی بودند که چون نمی‌توانستند از شهوات خود صرف نظر کنند و مرکب چموش نفس اماره را مهار نمایند و از لذایذ حرام چشم‌پوشند یا کسانی که اصلاً اعتقاد به معاد نداشتند و چون می‌خواستند در جلب لذّات و اجرای شهوات از اموال و نساء و ولدان دیگران تمتّع گیرند و می‌دیدند عقاید دینی مردم مانع از این است که از اینان تمکین نمایند لذا افسانه‌هایی به نام دین ساخته و اکاذیبی پرداخته و عقایدی غلوّ آمیز بر مردم القاء و آنان را برای مقاصد خود حاضر به اجرا می‌نمودند.

هم‌اکنون اگر دقت شود کسانی که دربارهٔ ائمه، ادعای ولایت تکوینی و تصرفات مطلقه در عالم وجود کرده و آنان را (أمرأ هستی) معرفی می‌کنند کسانی هستند که می‌بینند با خدای علیم و بصیر و لطیف و خبیر که عاری از عواطف بشری و منزّه از قرابت پدر و پسری است و تملّق و چاپلوسی، و دلال و ملوسی در حضرتش اثری ندارد و هر کاری را مزدی و هر کرداری را پاداشی هر بزهی را مجازاتی و هر عملی را مکفاتی است و فرموده:

﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ ﴿٧﴾ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ ﴿٨﴾﴾  
 [الزلزلة: ۷-۸] «هر که به قدر ذره‌ای نیکی کند (ثمره) آن را ببیند و هر که به قدر ذره‌ای بدی کند (نتیجه) آن را ببیند».

﴿مَنْ عَمِلْ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا﴾ [فصلت: ۴۶ و الجاثية: ۱۵]. «هر که کاری نیک به جای آورد به سود خود اوست و هر که بدی کند به زیان خود اوست».  
 ﴿يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا﴾ [آل عمران: ۳۰] «روزی که هرکس آن چه از خیر به جای آورده است حاضر می‌یابد و آن چه از بدی به جای آورده (حاضر یافته) و دوست می‌دارد که (ای کاش) میان وی و کارهای ناپسندش فاصله‌ای دور می‌بود».

﴿وَتُوَفَّىٰ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ﴾ [النحل: ۱۱۱] «به هرکس (جزا و پاداش) هر چه کرده است به تمامی داده شود».

﴿وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ﴾ [الزمر: ۷۰] «به هرکس (پاداش و جزای) آن چه کرده است به تمامی داده شود».

﴿وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِّمَّا عَمِلُوا﴾ [الأنعام: ۱۳۲] «برای هر گروهی به سبب آن چه کرده‌اند درجاتی قرار داده شده است».

﴿وَوَجَدُوا مَّا عَمِلُوا حَاضِرًا﴾ [الکهف: ۴۹] «(در روز رستاخیز) هر چه کرده‌اند، حاضر یابند».

﴿فَالْيَوْمَ لَا تُظَلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَلَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ [یس: ۵۴] «پس امروز بر هیچ کس هیچ نخواهد شد و جز بد آن چه کرده‌اید پاداش و کیفر داده نخواهد شد».

بنابراین هیچ کس جز نتیجه‌ی عمل خود نمی‌برد و جز کشته‌ی خود نمی‌درود، و آیات قرآن همواره او را دعوت می‌کند که بدان‌چه برای فردای خود ذخیره می‌کند از عمل خیر و شر بنگرد و از خود غافل نشود. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ﴾ [الحشر: ۱۸]. «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از (عذاب) خدا پروا کنید و هر که باید بنگرد (وتأمل کند) در آن‌چه برای فردا (ای قیامت) پیش می‌فرستد». ﴿إِنَّا أَنْذَرْنَاكُمْ عَذَابًا قَرِيبًا يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَلَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا﴾ [البأ: ۴۰] «روزی که انسان (نتیجه‌ی) آن‌چه را که دستانش از پیش فرستاده است، می‌نگرد».

و مسأله‌ی شفاعت در دین اسلام آن‌قدر عرصه‌اش تنگ است که باید گفت نزدیک به نبودن است! چنان‌که آیات شریفه نیز مؤید و مبین این مدعی است! ﴿وَأَتَقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ﴾ [البقرة: ۴۸] «و بپرهیزید از روزی که کسی دیگری را کفایت نکند و از او شفاعتی پذیرفته نشود و از او معادل گرفته نخواهد شد و یاری نشوند» و باز در همین سوره که سوره‌ای مدنی است برای آن‌که آب پاک به دست مؤمنین بریزد می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِّن قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمْ يَوْمٌ لَا بَيْعٌ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَعَةٌ﴾ [البقرة: ۲۵۴] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید از آن‌چه روزی شما قرار داده‌ایم، بخشش و انفاق کنید، پیش از آن‌که روزی فرا رسد که در آن، خرید و فروش و دوستی و شفاعتی نیست» و ما به یاری خدا در بحث شفاعت در همین کتاب مسأله را روشن می‌کنیم<sup>(۱)</sup>.

غالیان زمان ما نیز چون می‌بینند با چنین خدایی نمی‌توان کنار آمد و مراقب اعمال نفس خود بود، لذا برای فرار از سرزنش وجدان به غلو درباره‌ی امامان می‌پردازند و با احادیث عجیب بلکه اکاذیب و دور از منطق عقل و شرع، پاره‌ای از اولیای خدا را به مقام خدایی می‌رسانند! و آن‌گاه باب شفاعتی به وسعت آسمان و زمین می‌گشایند! تا خود را در آن گنجانیده و از کیفر اعمال در امان مانده، سهل است با تمام بزهکاری و بدکرداری، خود را مستحق بهشت برین و حائز مراتب علیین دانسته با این کیفیت چیزی هم از خدا طلبکار باشند!

چه خوب فهمیده و فرموده است حضرت سلیمان محمدی (فارسی) در آن‌جا که

بنا به فرموده حضرت امام محمد باقر علیه السلام که می فرمود: «سلمان از ما اهل بیت است» و همان اوست که به مردم می گفت: «هَرَبْتُمْ مِنَ الْقُرْآنِ إِلَى الْأَحَادِيثِ. وَجَدْتُمْ كِتَابًا دَقِيقًا حُوسِبْتُمْ فِيهِ عَلَى النَّقِيرِ وَالْقَطْمِيرِ وَالْفَتِيلِ وَحَبَّةِ خَرْدَلٍ؛ فَضَاقَ ذَلِكَ عَلَيْكُمْ وَهَرَبْتُمْ إِلَى الْأَحَادِيثِ الَّتِي اتَّسَعَتْ عَلَيْكُمْ» «از قرآن گریختید به احادیث آویختید زیرا قرآن را کتابی یافتید دقیق که شما را در آن به هر نقیر و قطمیر و رشته های باریک و دانه خردلی به محاسبه می کشد، از آن جهت بر شما تنگ آمد و به سوی احادیثی گریختید که بر شما گشاد گرفت و وسعت داد»<sup>(۱)</sup>.

آری، بازار احادیث است که در آن با خواندن یک دعا و زیارت کردن یک قبر و ریختن قطره اشکی هر چند با ریا باشد، شخص را به عالی ترین درجات جنات عروج می دهد و از مکافات سیئات مصون می دارد! که شرح آن ان شاء الله بعداً خواهد آمد و قرآن از چنین گزاف کاری برکنار است.

این انگیزه یک انگیزه نفسانی بلکه در حقیقت یک غرور شیطانی است که ابلیس از طریق دین، انسان را به جهنم می کشاند و همان غروری است که خدای سبحان انسان را از این فریب شیطان بر حذر داشته است و می فرماید: ﴿يَعِدُهُمْ وَيُمَنِّيهِمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا﴾ [النساء: ۱۲۰] «ایشان را وعده می دهد و آرزو در دل شان می آورد و شیطان به ایشان جُز به فریب وعده نمی دهد».

اگر در زمان گذشته داعی بر غُلُو درباره اولیای خدا غرور شیطانی و تسویلات نفسانی بوده و یا این که دشمنان ائمه علیهم السلام برای یافتن بهانه هایی برای آزار و اضرار ایشان و شیعیان شان کسانی را وادار می کردند که چنین اقوال زشت و منکر و عقاید سخیفه شرک آمیز درباره آنان انتشار دهند تا بتوانند بدیشان دست یابند و آنان را مورد شکنجه و آزار و قتل و نهب قرار دهند. باری در زمان ما یک علت دیگر بر علل گذشته افزوده شده و آن علت، وجود نکبت دولتی به نام اسرائیل است که اعدا عدو اسلام یعنی یهود عنود به دستگیری دولت های استعماری خصوصاً انگلیس و امریکا در قلب کشورهای اسلامی و قبله اول آنها بیت المقدس تشکیل یافته است که هرکسی کم و بیش از آن خبر دارد، و چون وجود چنین دولتی در وسط سرزمین اسلام موجب

تحریک و جنبش و کوشش ملت‌های مسلمان می‌شود زیرا بر حسب معتقدات دینی هر آن سرزمینی که در آن بانگ الله اکبر بلند شود متعلق به عموم مسلمین است و اگر از طرف بیگانه‌ای مورد طمع و هجوم قرار گرفت بر فرد فرد مسلمانان از جوان و پیر و صغیر و کبیر حتی زنان و دختران واجب است که با جان و مال از آن دفاع کنند تا دشمن را از کشور و سرزمین خود بیرون رانند. هرچند مدتی است که با دسایس شیطانی اینگونه عقاید را در بین مسلمین از میان برده‌اند به طوری که سال‌هاست حتی ذکری از آن در مجالس و مناظر نمی‌شود و در رساله‌های علمیة فقهای عصر ذکری از آن به میان نمی‌آید بنابراین موجب وحشت و خوف این دولت پر ملعنت و ایجاد کنندگان آن است.

با این‌که از سال‌ها و قرن‌ها پیش تخم عداوت و دشمنی به سبب اختلاف در موضوع امامت در بین مسلمین پاشیده شده و ثمره تلخ آن هم به بار آمده و آثار شوم آن موجب جنگ و جدال و دشمنی و قتال بین طرفین شده است بنابراین چون اخیراً در میان مسلمانان، به لطف پروردگار جهان دانشمندان و روشن‌فکرانی پیدا شده و امت اسلام را به این قبیل شقاق و نفاق آگاهانیده، آنان را از حیل و مکاری‌های دشمن که بدین وسیله موجبات بدبختی آنان را فراهم می‌آورد، بر حذر داشتند و کم‌کم می‌رفت این آتش خانمان‌سوز خاموش شود و این دشمنی و عداوت به الفت و محبت مبدل گردد، اما وجود این دولت مرام مخرب صهیونیسم که می‌دید وجودش در میان دولت‌هایی که اکثر آنان به اصطلاح سنی مذهب هستند امکان بقاء و إبقاء ندارد، لذا به دو وسیله بزرگ که همواره استعمار با آن دو وسیله مخالفین خود را از بین برده است، متشبث شد، با این‌که سال‌ها این حربه را به کار برده و تصوّر می‌رفت دیگر از ریشه کنده شده باشد و کاری از پیش نبرد اما او که به تجربه خود اطمینان و به حماقت مخالفین خود ایمان داشت، بار دیگر همان حربه را به کار برد و اتفاقاً باز هم از آن نتایج فراوان برده و می‌برد! این دو حربه:

۱- یکی موضوع قومیت و نژاد پرستی و به اصطلاح ناسیونالیسم بود که از آثار جاهلیت و دوران بربریت بشر است. بدین وسیله زعماء پاره‌ای از کشورهای اسلامی صلاهی قومیت داده و اعراب را به عربیت خوانده و خود را قومی ممتاز و بی‌نیاز از سایر مسلمین دانسته و بدین وسیله بیش از ششصد میلیون مسلمانان جهان را از خود دور کرده و به صد میلیون عرب مختلط از مسلمان و یهودی و مسیحی اکتفاء نمودند



چنان که وضع‌شان بر همگان معلوم و آشکار است.

۲- حربۀ دیگری که از حربۀ نخستین کندتر اما باز هم اثرش بیش از یک لشکر صد میلیونی است موضوع کهنه شیعه و سنی است! برای تجدید دشمنی بین مسلمین عرب‌ها که اکثراً سنی مذهب هستند و مسلمین غیر عرب که شیعیان اکثراً در این طائفه هستند، وسیله‌ای بهتر از تجدید این موضوع نیست!

لذا در مدّت این چند سالی که دولت یهود تشکیل یافته کتاب‌های فراوانی برای تجدید نزاع بین این دو فرقه تألیف شده و اعمالی ضدّ اسلامی و ضدّ انسانی برای این منظور در میان‌شان وقوع یافته که از آن جمله، تألیف کتاب‌های عداوت‌خیز و فتنه‌انگیز «الصراع بین الوثنیة والإسلام» و تجدید چاپ «العواصم من القواصم» و ده‌ها کتاب دیگر از طرف عرب‌های سنی مذهب برای تفرقه و عداوت بین فریقین<sup>(۱)</sup>، و در مقابل تألیف کتاب‌های عداوت بار شرارت آثار از طرف نویسندگان شیعی که ما فعلاً از آوردن نام آن کتاب‌ها و مؤلّفین آن‌ها که اکثر آن‌ها حیات و نفوذ دارند معذوریم، به همین بسنده

۱- نظر مؤلف رحمته الله راجع به کتاب «العواصم من القواصم»، نوشته امام ابن العربی رحمته الله خالی از اشکال نیست؛ زیرا هر شخصی که این کتاب را با دقت و به دور از تعصب مذهبی مطالعه کند، در می‌یابد که در این کتاب هیچ اهانتی به شیعه و یا گروه دیگری وجود نداشته و هیچ مطلبی که باعث تفرقه و عداوت بین فریقین باشد، وجود ندارد. کتاب مذکور یک اثر جامع و علمی می‌باشد که به بررسی رویکرد و موضعگیری صحابه نسبت به حوادث پس از وفات رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و بیان فضایل و مناقب آنان پرداخته شده است. نویسنده در این اثر، تلاش می‌کند تا ضمن بازگویی حقائق تاریخی رویدادهای پس از رحلت پیامبر، سیمای حقیقی یاران حضرت محمد صلی الله علیه و آله را توصیف کرده و آنان را از گزافه‌گویی و دروغ پردازی‌های مفسدان و دشمنان مّغرض اسلام وارهند. وی در آغاز، با استناد به آیات روشنگر قرآن، به شأن صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله اشاره کرده و سپس جایگاه آنان را در کلام و سیره نبوی باز می‌نماید. در ادامه، به حوادث مربوط به انتخاب خلیفه اول ابوبکر صدیق رضی الله عنه پرداخته و موضعگیری یاران حضرت رسول را در مورد آن شرح می‌دهد و شبهاتی را که دشمنان اسلام در شأن یاران گرامی رسول اکرم صلی الله علیه و آله، در این امر، به راه انداخته‌اند، پاسخ می‌دهد. بررسی و وقایع دوران خلفای اربعه و نقش صحابه در آن، نحوه ارتباط صمیمانه آنان با یکدیگر و نقل سخنان ایشان در وصف هر یک، از دیگر مباحث کتاب است.

همین موقف منصفانه و حق‌گرایانه کتاب «القواصم من القواصم» آیت الله ابوالفضل برقی رحمته الله را واداشت تا آن را به فارسی ترجمه کنند. و اگر این کتاب عداوت‌خیز و فتنه‌انگیز بود، آیت الله برقی هرگز اقدام به ترجمه آن نمی‌نمودند. [مصحح]

نکردند که زندگان چیزهایی تازه برای تولید دشمنی بین این دو فرقه بنویسند بلکه کتب قدیمی و کهنهٔ پیشینیان را که روزی شاید به مصلحت آمرین و سیاستمدارهای آن روز نوشته شده، همان‌ها را مجدداً تجدید چاپ کرده و یک جلد را به صورت ده جلد و بیشتر درآورده در میدان ترکتازی عربده‌هایی آغاز کردند تا به نتایج شوم آن دست یابند!

برای آماده کردن عرصهٔ قیل و قال و گرمی معركةٔ جدال، هرکس از گوشه‌ای به کار پرداخت و برای دشمن نردبانی برای وصول به مقصود ساخت، هرچند که ما خود به یقین می‌دانیم که بیشتر این نویسندگان مردمانی بی‌خبر و غافل از خیر و شرِّ اعمال خود هستند بلکه آلت بی‌اراده و نفهمیدهٔ استعمار هستند که بدون اراده و اختیار، متاع خود را به بازار اختلاف عرضه می‌دارند. برای این که نمونه‌ای از این خیمه شب بازی به خوانندگان خود ارائه کرده باشیم قضیهٔ نوشتن کتابی را یاد آور می‌شویم:

چند سال قبل یکی از نویسندگان فاضل ایرانی به نام «نعمت الله صالحی نجف‌آبادی» کتابی در موضوع شهادت سید جوانان اهل بهشت حضرت ابی عبد الله الحسین علیه السلام به نام «شهید جاوید» نوشت و منتشر ساخت و در این کتاب با ذکر أدله به فلسفهٔ قیام حسینی آن گونه که عقل و شرع فتوا می‌دهند، پرداخت. در این کتاب چیز تازه و مطلب بی‌سابقهٔ خارج از موضوع نبود و چون نویسنده میزان فکر و اندیشهٔ طبقهٔ تحصیل کرده را در نظر داشت مطالب را آن چنان از آب درآورد که مطلوب هر خوانندهٔ تحصیل کردهٔ فکور باشد، و با این که از باب احتیاط این کتاب را قبلاً به نظر دانشمندان اولی الأَبصار رسانیده و تَوْجِه آنان را جلب کرده بود، تا جایی که دو نفر از فقهاء عالی شأن آن کتاب را ممتاز شمرده و تحسین کرده بودند، هنوز چند روزی از انتشار کتاب نگذشته بود که روضه خوانان مأمور و گویندگان مزدور، در معابد و مجالس به زشت‌گویی و مَدْمَت مندرجات کتاب پرداختند و خوانده و ناخوانده آن را کتاب ضالّ و مُضِلّ خواندند! و فتاوای عجیب و غریبی از مصادر فتوی علیه آن صادر کردند و تاکنون نزدیک به بیست جلد کتاب در ردّ آن نوشته و منتشر کرده‌اند<sup>(۱)</sup>!! تو

۱- بدان که مؤلف فاضل «شهید جاوید» کتابی در بررسی و پاسخ مستدلّ و مستند به ردیه‌هایی که بر کتابش نوشته‌اند، به نگارش در آورده است. اینجانب نسخه‌ای از کتاب مذکور را دیده‌ام و در آن جُز استدلال و استناد به مدارک شرعی، چیزی نیافته‌ام اما متأسّفانه در زمان طاغوت اجازه ندادند که چاپ شود و نسخ این کتاب را نابود کردند ولی عجیب‌تر اینکه تا امروز که زمان حکومت آخوندهاست اجازهٔ چاپ به این کتاب داده نشده است!! (برقعی)

سپس آن کتاب با نام «عصای موسی یا درمان بیماری غلو» چاپ شد. (مُصحح)

گویی قیامت قائم شده و حسین بن علی علیه السلام را بار دیگر در کربلا کشته‌اند یا خانه کعبه را منهدم کرده‌اند!!

شاید تصوّر شود که انگیزه‌ی این عمل عِزّی دینی و تعصّب مذهبی گویندگان و نویسندگان بود منتهی عِزّی عامیانه و تعصّبی جاهلانه!

آری، ممکن بود این مطلب را به این صورت باور کنیم هرگاه این ملت در تمام یا پاره‌ای از پیش آمده‌ها که به حیثیات مذهبی و نوامیس دینی او جسارت می‌شود یا هتک حرمت می‌گردد این اندازه یا یک دهم آن از خود غیرتی نشان داده تعصّبی بکار می‌برند، اما برای آن که دانسته شود که نه در گویندگان و نه نویسندگان چنین عرق و تعصّبی نبوده و نیست می‌بینیم در همان زمان، یعنی هنگام انتشار کتاب «شهید جاوید» کتابی به نام «اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده» با تیراژ بیشتر در تهران و شهرستان‌ها منتشر شد که در آن خدا را منکر و پیغمبر را مورد مسخره و استهزاء قرار داده و احکام الهی را به بازیچه گرفته و از هیچ‌گونه توهینی به اولیای دین فروگذار نکرده بود، و صدها نسخه از این کتاب در هر شهری به فروش رفت، اما نفسی از کسی برنیامد چرا؟ زیرا محرّکی نداشت و کسی را با آن کاری نبود!

باز بنده خدایی در تهران کتابی به نام «درسی از ولایت» نوشت و چاپ شد در این کتاب قدمی از حدود عقل و شرع خارج نشد بلکه پاره‌ای از عقاید را نیز در آن گنجانید! اما چون در مسأله ولایت راهی معتدل رفته بود باز قیامت فریب خوردگان قائم شد و کتاب‌ها و فتواها بر ردّ آن صادر گردید و از عوام الناس برای کوبیدن نویسنده استمداد و استفاده شد! بار دیگر بی اعتباری دعای معروف ندبه را یاد آور شد، باز غیرت واورنه عده‌ای به حرکت آمد و دستگاه فتوا ضدّیت با آن را تا حدّ کفر امضاء کرد! و این بازار هم‌چنان به گرمی خود ادامه می‌دهد و معرکه را گرم‌تر می‌کند!<sup>(۱)</sup>

---

۱- یکی از صفات مذمومه که مستلزم بسیاری از گناهان شده و بسیار قبیح است آن است که کتاب کسی را ندیده و عبارات او را نسنجیده، قضاوت می‌کنند و این عادت اکثر معممین و اهل علم بوده و هست و حال آنکه هیچ دادگاهی پرونده ندیده را نباید قضاوت کند و این صفت مذموم، از حسد و عناد یا تنبلی و تعصّب است چنانکه خود حقیر مبتلا شدم به حسد و عناد معاصرین خود به واسطه اینکه کتابی نوشتم در ردّ اهل غلو و ابطال گفتار گویندگان غالی به نام - درسی از ولایت - که در آن به أدله اربعه اِثبات کردم که متولی امور تکوین خدای تعالی است یعنی فقط خدای متعال نیرو دهنده و هستی دهنده و خالق و رازق و شافی علی الإطلاق و قاضی الحاجات

نامقید و نامشروط است و اما انبیاء و امامان و اوصیا و ... هادیان و زمامداران و پیشوایان مردم و متصدی و متولی امور شریعت هستند نه اینکه مدیر جهان بوده و پس از ارتحال، همه جا حاضر و ناظر باشند (خوب است مردم آن کتاب را مطالعه کنند).

اما اهل علم زمان ما اکثراً نسبت به حقیر ستم کردند زیرا یا بدگویی و ضدیت کرده و مطلب دینی ما را بر خلاف دین و بر خلاف حبّ ائمه جلوه دادند و یا با سکوت خود افتراها و تهمت‌ها را تثبیت کردند و به هر حال عوام را علیه این‌جانب تحریک کرده و از بدگویی و افترا، چه بر منابر و چه در محافل خودداری نکردند!

نویسنده هرچه اعلام کردم و نامه نوشتم که آقایان اشکال شما چیست؟ از احدی جواب نیامد. به هر کدام رسیدم گفتم کجای این کتاب باطل است؟ کسی پاسخ مستدلّ نداد! از همه عنودتر و حسودتر و متعصّب‌تر کسانی هستند که اهل فلسفه‌یونان و عرفان هستند و از قرآن دورند و یا آراء یونانیان و عرفا را بر آیات قرآن تحمیل می‌کنند، از آن جمله سیدی است به نام سید محمد هادی میلانی که در مشهد - که محلّ اجتماع زوّار و آمد و رفت عوام الناس است - خود را به عنوان مرجع معرفی کرده بود و با نشر رساله و دادن مواجب گزاف به وعّاظ متملّق و اهل منبر، آنها را واداشته بود که توجّه عوام را به او جلب کرده و مردم را به تقلید از او تحریض کنند و البته واضح است که اگر در یکی از مشاهده که زوّار بی سواد یا کم سواد یا غیر اهل فنّ جمع می‌شوند، هرکس را که چهار نفر روضه خوان، به علمیت و مرجعیت معرفی کند، می‌پذیرند زیرا مردم غالباً استقلال فکری ندارند و در ذمّ و مدح، تابع غیر هستند و قول معّمین را بدون مطالبه دلیل می‌پذیرند و این هم مسلم است که اکثر گویندگان برای گرفتن چند تومان مواجب، أعلم العلماء می‌تراشند!! خصوصاً در زمان ما که اکثر مبلغین به امور دنیوی آلوده و به حبّ جاه و مال مبتلا شده‌اند!!

به هر حال چون ما در کتب خود افکار ضدّ قرآنی فلاسفه و عرفا را ردّ کرده بودیم به این سبب «میلانی» عناد و خصومت با ما را بر خود لازم می‌دید. از سوی دیگر چون ما با کتب خود از جمله «درسی از ولایت» و «بررسی دعای ندبه» و ... مردم را بیدار و هشیار کرده و از امور بی‌دلیل و مدرک شرعی و خرافات دور می‌کردیم و این کار سبب تضعیف تفرقه و باعث وحدت و نزدیکی مسلمین به یکدیگر می‌شد، دکان‌داران خرافات که دیدند دکان‌شان در خطر است و همچنین دست پنهان استعمار که از بیداری مردم می‌ترسید، رفتند نزد آن به اصطلاح مرجع که خوف خدا و قیامت نداشت و او را وادار کردند که اعلامیه‌ای صادر کند که کتاب «درسی از ولایت» ضدّ قرآن و کتاب ضلالت است!! و از آن ده‌ها هزار نسخه میان مردم منتشر ساختند، حتّی مرجع مذکور پول می‌داد به روضه خوان‌ها که بر منابر نسبت به این‌جانب هتّاکی و نفرین کنند و مرا گمراه جلوه دهند و مردم را از اطراف نگارنده پراکنده سازند.

این‌جانب به آخوند مذکور نامه نوشتم که حضرت آقا دلیل شما بر این نظریکه اعلام کرده‌ای چیست؟ به دوستان خود گفتم شما هم نامه بنویسید و هم به نزد وی بروید و حضوراً از او سؤال کنید، از آن جمله برادر فاضل ما جناب «سید جلال جلالی قوچانی» چند بار نزد وی رفت ولی

این حرکات برای چه صورت می‌گیرد و نفع آن را که می‌برد جُز دولت اسرائیل و ملّت ملعونۀ صهیونیزم؟ و پولش را به کدام اسلحه‌ای بدهد که برای او این قدر فایده داشته باشد؟! و بین شیعه و سنی و حتی بین خود شیعیان اینگونه اختلاف ایجاد کند؟

گفتیم غالیان و دشمنان، از این کوشش و کشش یکی از دو هدف را منظور دارند: منظور غالیان به دست آوردن دل اولیای خدا و کسانی که ایشان را بر طبق عقیده شُفَعَاء عند الله یا اختیار دارِ مُلک و ملکوت خدا می‌دانند و تصوّر می‌کنند که با گفتن و بافتن این موهومات و نشر این مزخرفات قانون لا یتغیر و سنّت تبدیل ناپذیرِ الهی را در کیفر اعمال و تعویض سیئات به حسنات عوض می‌کنند و تغییر می‌دهند! و با تملّق و ثناخوانی آنان، خود را به مقام اعلای رضوان می‌رسانند و داد دل از حور و قصور می‌ستانند!

منظور دشمنان از نشر این موهومات آن است که بدین وسیله چهره درخشان دین را مشوّه و کریه جلوه دهند تا خاصّان عاقل را از حقایق دین برمانند و عامیان جاهل را در معصیت و فسق و فجور، جری گردانند و چنان که یادآور شدیم شیطان و نفس اماره نیز از باطن هر یک خود داعی و سبب قوی برای فریب و غرور، به نشر این اکاذیب است.

کتبی که در همین سال‌های نزدیک در این موضوع نگارش یافته بسیار و «لا تُعَدُّ ولا تُحصی» است زیرا از علامهٔ زمان تا طفل ابجد خوان و از خطیبِ خوش بیان تا

---

غیر از ادّعا و تحریم و تکفیر بی دلیل، چیزی دیده نشد! از آن سو سیل تهمت و افتراء جاری شد و مرا به هر دستگاهی که مورد تنفّر مردم بود، چسپانیدند، یکی گفت فلانی درباری است، یکی گفت سنی است، دیگر گفت وهابی است و از عربستان پول می‌گیرد.

مسلم است که مردم ما که مارگزیدهٔ استعمار و زود باورند تمام این دروغ‌ها را باور کردند و قربتاً اِلی الله به بدگویی و ضدّیت برخاستند. عجیب‌تر اینکه علما و دانشمندان بسیاری که می‌دانستند حقّ با ماست و مظلوم واقع شده‌ایم، حقّ را ظاهر نکردند و از ترس عوام و رمیدن آن‌ها ساکت ماندند و جُز عدّهٔ کمی از مومنین ما را یاری نکردند و ما را با عوام تنها گذاشتند و بدین ترتیب نگذاشتند مردم خیرخواهی ما را درک کنند! از آن سو وعّاظ خرافه فروش ما را متهم کردند به مخالفت با ولایت و با این تهمت ناروا عوام را به ما بدبین کردند در حالیکه ما به ولایت معتقد بوده و به دوستی اهل بیت افتخار می‌کنیم و خود را جدی‌ترین پیرو علی علیه السلام می‌دانیم. والله یُحْکُم بَیْنَنَا وَبَیْنَهُمْ یَوْمَ الْقِیَامَةِ. (برقی)

روضه خوان و تعزیه خوان! در این میدان اسبِ سبقت و سفاهت جهانیدند! و ما در این مختصر نمی‌توانیم به یکایک آنان متعرض شده و خطای گفته و عقیده‌شان بر طبق احکام متقنه و اعلام معینه‌ی شریعت ابدیهٔ الهیه بیان کنیم و آنچه را با تمام وجدان و ضمیر خود در پیش‌گاه پروردگار جهان ایمان داریم - و بِحَمْدِ اللَّهِ تعالی در این هدف جُز رضای آفرینندهٔ خود و خدمت به شریعت و دینی که بدان معتقد و پایبندیم، منظوری نداریم - در این صفحات برای بیداری برادران دینی مقاله‌های یکی از کتب مهمهٔ این دسته را که به نام «أمرأء هستی» چاپ و انتشار یافته مورد دقت و انتقاد قرار می‌دهیم.

این کتاب را از آن جهت انتخاب کردیم که اولاً، نویسندهٔ آن خود را آیت الله العظمی خوانده و چون این لقب بزرگ‌ترین لقبی است که در این زمان به یک عالم و مرجع دینی می‌دهند و انتخاب این لقب به وسیلهٔ خود او یا به رضای او حاکی از این است که خود را برای احراز مقام مرجعیت صالح و لایق می‌داند، پس دکانداران خرافه‌فروش نمی‌توانند بهانه آورند که در انتقاد از یک مذهب نباید کردار و گفتار عوام یا افراد متوسط العلم را مستند قرار داد بلکه باید به اقوال و افعال پیشوایان و مراجع و مجتهدین استناد شود، زیرا کتاب مورد نظر ما تألیف یک آیت الله العظمی است!

ثانیاً، در این کتاب زمینه را به تقلید از علمای بزرگ و معروف گرفته و اصطلاحاتی از فلاسفه و حکماء و متکلمین به کار برده، گاهی خود در برابر آنان اظهار نظری کرده و بر ایشان خُرده گرفته است. پس کتاب او از این جهت نیز مهم و قابل دقت است.

ثالثاً، در این کتاب از شریکات و کفریات چیزی فروگذار نکرده است و آنچه را هم که هرگز به فکر غلات نمی‌رسیده است با توجیهاات و تأویلات خود ساخته و پرداخته و چهارده معصوم را مدبّر کائنات و گردانندهٔ زمین و سماوات دانسته است! آنچه را هم که هیچ مشرکی دربارهٔ بتان قائل نبوده او دربارهٔ ائمه به صورت عقیدهٔ دینی و حکم ضروری، مسلم گرفته است پس مناظره و مبارزه با این کفریات از هر جهت لازم‌تر و ضروری‌تر است و آشکار ساختن خطاهایش دیگران را نیز به جای خود خواهد نشاند.

### [نقد عبارات شرکی که در ابتدای کتاب «أمرأء هستی» ذکر شده]

این جناب آیت الله العظمی! در ابتدای کتاب خود پس از آن که به تقلید مؤلفین قدیم یک سطر و نیم به ستایش خدا پرداخته و نیم سطر، خاصّ گواهی به رسالت پیغمبر

ساخته، می‌نویسد: «و گواهی می‌دهم که جانشینان او مدبران امور آفرینش‌اند»!!  
اینک همین یک سطر او را از نظر قرآن مورد دقت قرار بدهیم تا ببینیم مدبر امور آفرینش کیست؟ قرآن کریم می‌فرماید: ﴿ثُمَّ أَسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ﴾ [یونس: ۳] «خدا بر عرش استیلا یافته و تدبیر امور می‌کند»<sup>(۱)</sup>. و می‌فرماید: ﴿يُدَبِّرُ الْأَمْرَ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ﴾ [الرعد: ۲] «خداست که تدبیر امور کرده آیات را تفصیل می‌دهد» و می‌فرماید: ﴿يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ﴾ [السجدة: ۵] «خداست که امور زمین را از آسمان تدبیر می‌نماید». و عجیب است آن‌جا که خدا می‌فرماید: اگر از اینان (مشرکان) پرسیده شود که چه کسی تدبیر امور می‌کند؟ می‌گویند: خدا! همان خدا فرموده است: ﴿قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمْ مَنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَرَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَمِيتِ وَيُخْرِجُ الْمَمِيتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿۳۱﴾﴾ [یونس: ۳۱-۳۲] «ای محمد! به مشرکین بگو: کیست که از آسمان و زمین به شما روزی می‌دهد یا کیست که مالک گوش‌ها و چشم‌هاست و کیست که زنده را از مرده و مرده را از زنده بیرون می‌آورد و کیست که امر خلقت را تدبیر می‌نماید؟ خواهند گفت: که آن خداست. پس بگو آیا با این حال از خدا نمی‌ترسید هم‌چنان خداست که پرورنده شماست پس بعد از حق چه چیزی است جز گمراهی؟ پس چگونه از حق گردانیده می‌شوید».

وقتی که مشرکان اقرار می‌کنند که تدبیر کننده امور آفرینش تنها خداوند جهان است آن‌گاه از این اقرار، این نتیجه را بر آنان حمل می‌کند که پس چرا از خدا نمی‌ترسید؟ آن کسی که تدبیر امور آفرینش می‌کند همان پروردگار شماست و چون حق همین است پس بعد از حق چیزی جز ضلالت نیست پس دنبال چه چیز می‌گردید و به کجا می‌روید؟!.

مشرکین اقرار می‌کنند که مدبر امور آفرینش خداست! پس به مسلمان چه باید گفت؟ ما همین جواب خدای متعال را به نویسنده این کتاب داده و می‌گوییم چه

۱- این آیه کریمه، صفت استوای پروردگار متعال بر عرش را اثبات می‌کند، استوای بلا کیفی که سزاوار خداوند متعال است. بنابراین، بهتر است که این آیه کریمه را اینطور ترجمه نمود: «سپس

بر عرش مستوی شد». [مصحح]

می‌خواهید و دنبال چه می‌گردید آیا بعد از حقّ جزّ ضلالت است؟!.

جناب نویسنده در جمله‌های بعد می‌نویسد: «آرامش هر ساکن و تکاپوی هر متحرّک به امر آنهاست» (یعنی به امر دوازده امام). اینک پاسخ این جمله شرک آمیز بلکه شرک صریح او از آیات الهی:

پروردگار عالم به همه چیز در سوره انعام آیه ۱۳ می‌فرماید: ﴿وَلَهُ مَا سَكَنَ فِي الْأَيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿۱۳﴾﴾ [الأنعام: ۱۳] «هرچه آرامش گیرد در شب و روز از آن اوست» و ﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ﴾ [یونس: ۶۷] «او خدایی است که شب را برای آن که در آن آرامش گیرید قرار داد». و می‌فرماید: ﴿مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا﴾ [هود: ۵۶] «هیچ جنبنده‌ای نیست مگر این که در تحت فرمان خداست» و می‌فرماید: ﴿أَلَمْ تَرِ إِلَىٰ رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظَّلَّ وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا﴾ [الفرقان: ۴۵] «مگر پروردگار خود را ندیدی که چگونه سایه را متحرّک کرد و اگر می‌خواست آن را ساکن می‌نمود». پس تمام حرکات و سکنتات تحت امر و اراده خداست و بس!

آیا یک مأمور چند آمر می‌خواهد؟ آیا خدایی که خود آفریده و خود هستی و جان داده از امر و تدبیر آن عاجز است، یا با توانایی و قدرت، امر آن‌ها را به دیگران واگذار کرده است؟ این جانشینان معصوم غیر خدا هستند یا عین خدا؟ که این امور به اینان واگذار شده است؟! و تو هر کدام را که بپذیری کافر و مشرکی! زیرا اگر غیر خدا هستند شرک است و مشرک از بدترین پلیدهاست ﴿إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ﴾ [التوبة: ۲۸] «همانا مشرکان پلیدند» و اگر عین خدا هستند یا اتحاد است و یا حلول! و این هر دو عقیده کفر و در ردیف شرک است، به ضرورت مبانی دین و به اجماع مسلمین.

در جمله بعد می‌نویسد: «بی‌حکم‌شان گیاهی نمی‌روید» (یعنی بدون حکم جانشینان پیغمبر گیاهی نمی‌روید). اینک مسأله رویدن گیاه از نظر قرآن:

۱- پروردگار جهان در سوره لقمان (آیه ۱۰) می‌فرماید: ﴿خَلَقَ السَّمَوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا وَاللَّيْلِ فِي الْأَرْضِ رَوَاسِي أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ ﴿۱۰﴾﴾ [لقمان: ۱۰] «از آسمان آبی فرو فرستادیم و در زمین از هر صنف پرارزش رویانیدیم».



۲- و نیز می‌فرماید: ﴿أَوْ لَمْ يَرَوْا إِلَى الْأَرْضِ كَمْ أَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ﴾ [الشعراء: ۷] «آیا به زمین نظر نکرده‌اند که در آن از هر گونه گل و گیاه پرارزش رویانیده‌ایم».

۳- و می‌فرماید: ﴿وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوْسِيَ وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَّوْرُونٍ﴾ [الحجر: ۱۹] «و کوه‌ها را در زمین افکنده‌ایم و در آن از هر چیز سنجیده‌ای رویانیده‌ایم».

۴- و می‌فرماید: ﴿وَأَنْزَلْ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا بِهِ حَدَائِقَ ذَاتَ بَهْجَةٍ مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَهَا ۗ أَلَيْسَ مَعَ اللَّهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ يَعِدِلُونَ﴾ [النمل: ۶۰] «و برایتان از آسمان آبی فرو فرستاد که با آن بوستان‌های شاداب رویانید که شما را نمی‌رسد (نه توان آن است) که درختش را برویانید، آیا با خداوند، معبودی دیگر هست؟! بلکه آنان گروهی هستند که برای خدا همتا قائل می‌شوند (از حق عدول می‌کنند)».

در این آیه شریفه تو گویی از عقیده کفر و شرک این‌گونه مسلمانان خبر می‌دهد که روزی هم کسانی ادعا خواهند کرد که مخلوقات خدا در امر خدا مشارکت دارند و رویانیدن گیاهان را به آنان نسبت می‌دهد لذا با استفهام انکاری می‌فرماید: ﴿أَلَيْسَ مَعَ اللَّهِ﴾ «آیا با خدا معبود دیگری هست؟» و در دنبال آن می‌افزاید: ﴿بَلْ هُمْ قَوْمٌ يَعِدِلُونَ﴾ همان گروه‌اند که برای حق متعال همتا قائل می‌شوند، و پس از آن که حق بر آنان القاء و بیان شد از پذیرفتن آن سرمیتابند و به بافته‌های خود می‌گیرند!

۵- و می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لَكُمْ مِنْهُ شَرَابٌ وَمِنْهُ شَجَرٌ فِيهِ تُسِيمُونَ ﴿۱۰﴾ يُنْبِتُ لَكُمْ بِهِ الزَّرْعَ وَالزَّيْتُونَ وَالنَّخِيلَ وَالْأَعْنَابَ وَمِنْ كُلِّ الشَّمْرَاتِ﴾ [النحل: ۱۰، ۱۱] «خداست که از آسمان آبی فرو فرستاد که از آن آب آشامیدنی دارید و از آن درخت و گیاهی است که در آن چارپایان خویش را می‌چرانید. با آن باران برای شما کشت و زیتون و خرما و انگورها و از هر گونه میوه‌ها می‌رویاند».

ما اگر بخواهیم تمام آیاتی که در این باره در قرآن آمده است بیاوریم کار به تفصیل و تطویل می‌کشد و با اختصار ناسازگار است همین‌قدر خوانندگان خود را به آیات ذیل:

البقرة / ۶۱	الأنعام / ۹۹	إبراهيم / ۲۵
طه / ۵۳	الأنبياء / ۳۰	عبس / ۲۵-۳۱
ق / ۷-۱۱		

حواله می‌دهیم که در تمام این آیات آفریننده عالم رویانیدن گیاهان و نباتات را به خود نسبت داده و آن که خلاف آن ادعا کند همچنان که در آیه ۶۰ «الْتَّمَلْ» فرموده، با خدای عالم، معبود دیگری گرفته و مشرک است!

ما نمی‌دانیم این مدعیان مسلمانی با چه جرأتی اینگونه نسبت‌ها را به مخلوقات الهی می‌دهند؟! و چون نویسنده اظهار می‌کند که «بی‌حکم‌شان گیاهی نمی‌روید» اما آیات قرآن رویانیدن گیاهان را به خدا نسبت می‌دهد لا بدّ نظر نویسنده آن است که رویانیدن غیر حکم کردن است! پس نتیجه آن می‌شود که امامان حکم می‌کنند یعنی امر می‌کنند و -نَعُوذُ بِاللَّهِ- خدا که می‌رویانند مأمور! و هم‌چنین در سایر امور!! تَعَالَى اللهُ عَمَّا يَقُولُ الظَّالِمُونَ عُلوًّا كَبِيرًا.

در جمله بعد از آن، آیت الله العظمی می‌نویسد: «و قطره‌ای نمی‌بارد» (یعنی بی‌حکم جانشینان پیامبر قطره‌ای نمی‌بارد).

ما به عنوان نمونه فقط یک آیه از آیات شریفه قرآن را در جواب این هذیان او می‌آوریم: ﴿وَأَرْسَلْنَا الرِّيحَ لَوَاحِجٍ فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ وَمَا أَنْتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ﴾ [الحجر: ۲۲] «و ما باده‌ها را باردار کننده (گیاهان) فرستادیم و از آسمان آبی فرو فرستادیم و با آن شما را سیراب ساختیم که شما خزانهدار و نگهدارنده آن نیستید» و علاوه بر این شما را به شرح ذیل به آیات شریفه سوره قرآن حواله می‌کنیم:

البقرة / ۲۲	الأنعام / ۹۹	الأعراف / ۵۷
یونس / ۲۴	الرعد / ۱۷	إبراهيم / ۳۲
النحل / ۱۰	الکهف / ۴۵	طه / ۵۳
الحج / ۵ و ۴۳	المؤمنون / ۱۸ و ۱۹	الفرقان / ۴۸
النمل / ۶۰ و ۶۳	العنکبوت / ۶۳	الروم / ۲۴
لقمان / ۱۰	السجدة / ۲۷	فاطر / ۲۷
الزمر / ۲۱	فصلت / ۳۹	الشوری / ۲۸
الزخرف / ۱۱	ق / ۹	الواقعة / ۶۸-۷۰
الملک / ۳۰	النبا / ۱۴ و ۱۵	عبس / ۲۵

که در تمام این آیات نزول باران را خدای جهان به خود نسبت داده و غیر خدا هر که چنین ادعایی کند هرکس باشد از طبقه مسلمانان خارج و در ردیف مشرکان است!

در جمله بعد می‌نویسد: «و نسیمی نمی‌وزد». و در این باره تیمناً آیات قرآن را می‌آوریم: ﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَع النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَّاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيْحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿۱۶۴﴾ [البقرة: ۱۶۴] «همانا در آفرینش آسمان‌ها و زمین و گردش شب و روز و کشتی که در دریا برای نفع مردمان روان می‌شود و آنچه خدا از آسمان از جنس آب فرومی‌فرستد و زمین را پس زمردنش زنده می‌کند و در آن از هرگونه جنبنده‌ای می‌پراکند و گردش و جنبش نسیم‌ها و بادها و ابری که در میان آسمان و زمین مسخر شده است برای کسانی که عقل خود را بکار می‌برند نشانه‌هایی (خدایی) است». و می‌فرماید: ﴿وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيْحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ﴾ [الأعراف: ۵۷ و الفرقان: ۴۸]. «و او کسی است که بادها را (به سان) مژده رسان، پیشاپیش باران رحمتش می‌فرستد، و در سوره النمل (آیه ۶۳) با اندک اختلافی همین معنی را مکرر فرموده است. و در آیات ۲۲ سوره الحجر و ۴۶ سوره الروم و ۹ سوره فاطر و ۵ سوره الجاثیه وزیدن نسیم‌ها را به خدا نسبت داده و آن را دلیل بر خدایی «الله» گرفته است. یعنی آن کسی که چنین اموری را در تصرف دارد و به امر و به حکم او این امور اجراء می‌شود، خداست.

حال اگر جانشینان معصوم پیغمبر مدبر این امور هستند، پس به ناچار خدا هستند!! شاید در این جا این عذر و بهانه آورده شود که آری این امور مربوط به خداست لکن جانشینان معصوم از جانب خدا و به إذن او به این امور گماشته شده‌اند! ما سخافت این عقیده و ردّ این قول مزورانه را ان شاء الله در صفحات بعد آشکار خواهیم کرد.

جناب آیت الله العظمی و نویسنده کتاب «أمرأه هستی و حکومت چهارده معصوم بر جمیع موجودات» بعد از آن می‌نویسد: «و اختری نمی‌افروزد» (یعنی بدون حکم جانشینان پیامبر ستاره‌ای در آسمان فروزان نمی‌شود)!!

برای ما در میان ملت‌ی که ادعای مسلمانی می‌نماید و خود را به دین اسلام که دین توحید است نسبت می‌دهد خیلی سخت است که اینگونه مباحث را که حتی پیغمبر

اسلام اثبات آن را بر بت پرستان لازم نمی‌دانست، به میان آوریم زیرا همان بت پرستان هم به سائقه فطرت می‌دانستند که تدبیر امور آفرینش و سکون هر ساکن و جنبش و تکاپوی هر متحرک به دست خداست، و می‌دانستند که بدون حکم خدا، گیاهی نمی‌روید و قطره‌ای نمی‌بارد و اختری نمی‌افروزد. چنان که می‌فرماید: ﴿قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿۸۸﴾ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ فَأَنَّى تُسْحَرُونَ ﴿۸۹﴾﴾ [المؤمنون: ۸۸-۸۹] «(ای پیامبر به مشرکین) بگو: فرمانروایی هر چیزی به دست کیست و کیست که پناه می‌دهد و از او پناه گرفتن، نتوان یافت اگر شما می‌دانید؟ به زودی خواهند گفت فقط خداست! به ایشان بگو پس چرا مسحور شده‌اید؟! و به کدام سو، چون جادو شدگان، سرگردانید؟».

جای بسی افسوس است که بت پرستان، فرمانروایی در هر چیز را مخصوص خدا می‌دانند و در میان مسلمانان بعد از هزار و چهار صد سال گسترش تعلیمات اسلام اکنون آیت الله العظمی آن‌ها می‌نویسد جانشینان معصوم یا چهارده معصوم حاکم بر جمیع موجودات هستند؟!.

اینک بار دیگر به جمله شرک‌آور آیت الله العظمی باز می‌گردیم که گفته‌اند: «و اختری نمی‌افروزد» (بدون حکم جانشینان معصوم) و آن را به آیات شریفه قرآن عرضه می‌کنیم تا ببینیم آیا فرستنده قرآن چنین حکمی را امضاء کرده است و یا پیغمبر او در رساندن آیات الهی و تبلیغ رسالت بر رد کفر و شرک - نَعُوذُ بِاللَّهِ - کوتاهی نموده است!!.

خداوند می‌فرماید: ﴿وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ اللَّيْلِ وَالْبَحْرِ﴾ [الأنعام: ۹۷] «اوست خدایی که ستارگان را برای شما پدید آورد تا بدان در ظلمات خشکی و دریا راه یابید».

﴿إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُعْشِي الْأَيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسْحَرَاتٍ بِأَمْرِهِ ۗ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ ۗ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿۵۴﴾﴾ [الأعراف: ۵۴] <sup>(۱)</sup>

۱- «(ای مردم) بی‌گمان پروردگار شما الله است که آسمان‌ها و زمین را در شش روز آفرید، سپس بر عرش مستوی شد، شب را به روز می‌پوشاند که شتابان در پی آن می‌رود، و خورشید و ماه و

و می فرماید: ﴿إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ﴾ «پروردگار شما الله است».

سپس می فرماید: ﴿وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِ رَبِّهِ﴾ [الأعراف: ۵۴]

«و خورشید و ماه و ستارگان در تسخیر فرمان اویند» و می فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ

الشَّمْسُ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا﴾ [یونس: ۵] «اوست کسی که خورشید را پرتوافکن و ماه را

روشن قرار داد» و می فرماید: ﴿وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ﴾

[الانبیاء: ۳۳] «اوست خدایی که شب و روز و خورشید و ماه را آفرید»، و مخصوصاً درباره

مشرکین می فرماید: ﴿وَلَيْن سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ

لَيَقُولَنَّ اللَّهُ فَإِنِّي يُؤْفَكُونَ﴾ [العنكبوت: ۶۱] «اگر از مشرکین بپرسی چه کسی

آسمان‌ها و زمین را آفریده و خورشید و ماه را مسخر کرده است؟ هر آینه بدون درنگ

خواهند گفت: خدا! پس چگونه از حق روی گردان می‌شوند؟».

هرگاه بت پرستان آفرینش و فروزش خورشید و ماه را که نمونه روشن اختران

هستند به خدا نسبت دهند چگونه رواست که مدعی مسلمانی آن را به بندگان خدا و

مخلوقات او نسبت دهد؟! پس چرا اینقدر چرند بافته هذیان می‌گویید؟ ﴿قُلْ ءَأَللَّهُ أَذِنَ

لَكُمْ ؤَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ﴾ [یونس: ۵۹] «(ای پیامبر) بگو: آیا خدا به شما اجازه داده

است یا بر خدا دروغ می‌بندید؟».

باز هم آیت الله العظمی! در صفحه ۶ بعد از آن جمله‌ها، می‌نویسد: «هر چیز که از

عدم به وجود آید یا از هستی به فنا گراید به مراقبت و نظارت امامان است»!!!

اینک ببینیم که صفت مراقبت و نظارت بر اشیاء از نظر قرآن منحصر به کیست؟

خدای عالم از قول عیسی بن مریم می‌فرماید که آن جناب به درگاه خدا عرض

می‌کند: ﴿أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾ [المائدة: ۱۱۷] «تو مراقب

و نگاهبان برندگان و تویی که بر هر چیز حاضر و گواه هستی».

و می فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا﴾ [النساء: ۱] «همانا خدا بر شما مراقب

و نگاهبان است».

ستاره‌گان (را آفرید) که مسخر فرمان او هستند، آگاه باشید که آفرینش و فرمانروایی از آن او

است، پر برکت (و به غایت بزرگ) است الله که پروردگار جهانیان است (۵۴)».

و می‌فرماید: ﴿وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ رَّقِيبًا ﴿۵۲﴾﴾ [الأحزاب: ۵۲] «خداوند بر هر چیزی مراقب است».

پس امر نظارت و نگاهبانی بندگان و جمیع مخلوقات عالم امکان خاصّ پروردگار جهان بوده و اینگونه چرندها کفر و هذیان است.

باز هم آیت الله العظمی! در شرک و کفر، خود را رسوا می‌کند و در جمله بعد می‌نویسد: «و نقطه‌ای از قلمرو هستی غائب از نظر و توجّه آنان نیست»!! و در اثبات این مزخرفات در صفحه ۱۹۸ کتابش می‌نویسد: «امام علیه السلام جمیع مشارق و مغارب را می‌بیند و همه‌ی اماکن وجود در نظرش حاضر و مجسم است»!!  
اینک این مدّعی را در پیشگاه قرآن کریم می‌گذاریم و قضاوت کتاب خدا را می‌خواهیم که بنا به آیات ذیل:

الأنعام/ ۷۳	التوبة/ ۹۴ و ۱۰۵	الرعد/ ۹ و ۱۰
السجدة/ ۶	الزمر/ ۴۶	الحشر/ ۲۲
الجمعة/ ۸	التغابن/ ۱۸	

﴿عَلِمَ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ﴾ فقط خداست و مخصوصاً در آیه ۹۲ «المؤمنون» پس از آن که خدا را عالم الغیب و الشّهاده وصف می‌کند بلا فاصله می‌فرماید: ﴿فَتَعَلَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ [المؤمنون: ۹۲] «پس برتر است از آنچه شریک وی می‌سازند» یعنی کسانی که غیر خدا را ﴿عَلِمَ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ﴾ بدانند مشرک هستند! و خدا برتر است از آنچه مشرکان می‌گویند.  
و اما این که تنها خدا بر اعمال و افعال مخلوقات خود شاهد و گواه است آیات ذیل را از قرآن کریم یادآور می‌شویم:

﴿وَاللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا تَعْمَلُونَ﴾ [آل عمران: ۹۸] «و خداوند بر آنچه می‌کنید گواه است».

حضرت عیسی به خدا عرض می‌کند: ﴿وَأَنْتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾ [المائدة: ۱۱۷] «و تو بر هر چیزی گواهی».

﴿اللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ﴾ [یونس: ۴۶] «خدا بر آنچه می‌کنند گواه است».

﴿إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾ [الحج: ۱۷] «همانا خداوند بر هر چیز گواه است».

و نیز آیات ذیل:

سبأ / ۴۷

الأحزاب / ۵۵

النساء / ۳۳

البروج / ۹

المجادلة / ۶

و نیز با استفهام انکاری و توییخی می‌فرماید: ﴿أَوْ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾ [فصلت: ۵۳] «آیا این بسنده و کافی نیست که پروردگار بر هر چیز گواه است؟!». قرآن خود تصریح نموده که خدا برای گواهی کافی است و فرموده: ﴿وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا﴾ «گواه بودن خدا کافی است» [النساء: ۷۹، یونس: ۲۹، الإسراء: ۹۶، الفتح: ۲۸] و با این آیات تودهنی محکمی به دهان هرزه درایان شرک‌پیشه می‌زند که تنها خدا برای گواهی کافی است و به دیگری نیاز نیست. و در بصیرت خدا به اعمال بندگان در قرآن آیات فراوان است که از کثرت آن، آوردنش را در این مختصر، معذرت می‌طلبیم.

### [نقد دیدگاه صاحب کتاب «امرای هستی» در معنی «ولایت»]

بعد از این کلمات کفرآمیز، نویسنده کتاب اظهار تأسف می‌کند که «در اثر نارسایی تبلیغات اسلام (یعنی این کفریات) جماعت انبوهی از پیروان مذهب حقهٔ تشیع از معرفت حقیقی نسبت به امام و ولی عصر خود محروم هستند (لا بد به عقیدهٔ این مؤلف علت بدبختی و عقب ماندگی‌شان هم همین عدم معرفت این چنینی است!!) کوتاهی دامنهٔ تبلیغ از یک طرف (آیا تبلیغ بیش از این می‌شود که در تمام مجالس و محافل و در معرکهٔ هر درویش و قلندر و بالأخره به وسیلهٔ روضه خوانان و مداحان و گدایان از هر بام و در اینگونه تبلیغات در اکثر ایام انجام می‌شود؟) و تزییقات مسموم گمراهان جاهل و یا شهرت طلبان معاند از جانب دیگر، سبب گردیده که روح فرزندان بی‌گناه شیعه را از توجه به ساحت مقدس امام منصرف سازند (معلوم نیست کدام ساحت؟ و اگر توجه داشتند چه می‌کردند و چه می‌شدند؟! و در نتیجهٔ این جنایت، ولایت را که شرط اعظم قبول و پذیرش عبادات است از آنان سلب نمایند (معلوم می‌شود این آقا وارد عرصهٔ محشر شده یا به ساحت قدس ربوبی راه یافته و چون در آن جا دیده است که اعمال، بدون چنین ولایتی پذیرفته نشده است لذا به این تألیف پرداخته است تا ولایت فرزندان بی‌گناه شیعه را تکمیل نماید!!).

این پیش‌آمد ناگوار (و واقعاً ناگوار؟! که ذکر آثار وخیم آن بیش از گنجایش این

صفحات است (ای کاش یک اثر از آن آثار وخیم را لأقلّ بیان می‌فرمودند تا مورد قضاوت خوانندگانش قرار می‌گرفت) مرا لزوماً بر آن داشت که دست به قلم برده مجموعه حاضر را به یاری حقّ تنظیم کنم»<sup>(۱)</sup>.

سپس از صفحه ۸ به بعد به نقل سخنان اهل لغت در معنی ولایت پرداخته و زمینه چینی کرده است تا ولایت را به معنی تدبیر امور کائنات و روزی دادن و إحیاء و إماتة اهل ارضین و سماوات قالب کند!

آن‌گاه موضوع ولایت را پیش کشیده که کلمه «مؤلی» در معانی متعدده که دارد، هیچ کدام درباره امیر المؤمنین علیه السلام در داستان غدیر با جمله «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ» سازگار نیست مگر همان تصرّف در امور تکوینی، و برخی هم گفته‌اند ولایت به معنای قرب و نزدیکی است، اگر مقصود از کلمه «مؤلی» قرب هم باشد باز به مقصود نزدیک است زیرا این یک طرز تقرّب عجیب و مخصوص است که خداوند از نظر تصرّف و تدبیر و هم‌چنین اولیاء خدا از نظر تملک امر به همه مخلوقات به اشدّ مراتب نزدیک بوده (لا بدّ شدیدتر از آن‌چه خدا نزدیک است زیرا سیاق عبارت این معنی را می‌رساند) اما عَصَاة و کفّار و متمردین با آن‌که اولیاء خدا از رگ گردن به آن‌ها نزدیک‌تر هستند هیچ‌گونه تقرّبی به آن‌ها ندارند و مسافت‌های بعید و فواصل بسیار دوری بین آن‌ها می‌باشد و وَذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ البَعِيدُ!!

خواننده شریف و عاقل! می‌بینی که چگونه آیه شریفه ﴿وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾ [ق: ۱۶] «و ما به او از رگ گردن نزدیک‌تریم» را که قرب ذات اقدس الهی را نسبت به بندگان بیان می‌کند و ما قبل آن این جمله شریفه است: ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعَلْمُ مَا تُوسْوَسُ بِهِ نَفْسُهُ﴾ [ق: ۱۶] «و همانا ما انسان را آفریده‌ایم و آن‌چه را که نفسش به او وسوسه می‌کند می‌دانیم» که جُز به ذات پاک احدیت این قرب را به هیچ کس نمی‌توان نسبت داد، این آیت الله العظمی! آن را برای اولیای خدا و حتّی اشدّ مراتب آن را ادّعا می‌کند!!!

من که تاکنون ادّعای هیچ مشرک و بت پرستی را در این مورد تا این حدّ ندانسته و نشناخته‌ام، راستی اگر این ادّعا شرک و کفر نیست پس کفر و شرک چیست؟!.

۱- در جملات بالا آنچه در بین الهالین است از اینجانب و بقیه از متن کتاب «أمرأ هستی» است.



سپس این آیت الله العظمی! دنبال کلمه «ولی» را گرفته و آن را با کلمه «مؤلی» که از حدیث غدیر است یکی دانسته و در این که این کلمه دارای معانی مشترک لفظی یا معنوی است یا نه، به تطویل پرداخته و بالأخره چنین نتیجه گرفته است که ولایت در آیه شریفه ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ...﴾ [المائدة: ۵۵] به معنای اولی به تصرّف است و با کلمه «إِنَّمَا» این خاصیت اختصاص به خدا و رسول و علی علیه السلام دارد، و اگر «ولی» یا «مؤلی» به معنای دوستی هم باشد - زیرا آیه شریفه در میان آیاتی است که در آن نهی دوستی با کفار یهود و نصاری و غیرهم است - بازهم به معنای اولی به تصرّف است زیرا صرف دوستی با کفار ضرری و صرف دوستی با خدا هم نفعی به حال هیچ کس نخواهد داشت.

وقتی دوستی نسبت به کفار و مشرکین واقعاً دوستی و محبت شمرده می شود که انسان عقاید و اعمال آنان را مرضی و محبوب خود بداند و در حقیقت به همان عقاید و صحّت همان روشی که مورد عمل آنهاست، معتقد باشد و هم چنین هنگامی خدا و پیغمبر را دوست داشته که قول و فعل آنها را محترم بشناسد و اطاعت دستور آنان را بر خویش فرض و حتم شمارد<sup>(۱)</sup>.

آیت الله العظمی! سعی می کند به هر قیمتی که هست ولو با پریشان گویی از کلمه «ولی» و «مؤلی» تصرّف و تدبیر ائمه را در کون و مکان بیرون بیاورد هر چند این کلمه درباره یهود و نصاری هم اطلاق شود!

در حالی که هم سیاق آیات و هم متون تاریخ سیر و روایات، حاکی است که آیه شریفه ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ...﴾ [المائدة: ۵۵] در بین آیاتی است که در آن نهی از مودت و دوستی با یهود و نصاری شده است که ابتدای آن آیه شریفه ۵۱ از سوره «المائدة» است که می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصْرَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿۵۱﴾ [المائدة: ۵۱] «ای کسانی که ایمان آورده اید یهود و نصاری را دوستان (خود) مگیرید، برخی از آنان دوست (وطرفدار) برخی دیگرند و هر که از شما با ایشان دوستی (وهمدلی) کند در شمار ایشان است (و بدانید) همانا خدا گروه ستمکاران را هدایت نمی نماید».

سپس آیات شریفه در همین سیاق و هدف ادامه دارد تا آن که در آیه ۵۵ می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾ [المائدة: ۵۵] «همانا دوست شما خدا و فرستاده‌اش و کسانی هستند که (واقعا) ایمان آورده‌اند، همانان که نماز برپا می‌دارند و خاشعانه و خاضعانه زکات می‌پردازند»<sup>(۱)</sup>.

۱- قرآن کریم به مؤمنین فرموده: غیر مؤمنین را دوست و همراز خود مگیرید. (آل عمران: ۱۱۸) ﴿لَا تَتَّخِذُوا بِطَانَةَ مَن دُونِكُمْ﴾ و فرموده: کسانی را که به شما نپیوسته‌اند و منافقین که دین را به بازی و سُخره می‌گیرند، به دوستی مگیرید (النساء: ۸۹ و المائدة: ۵۷). ﴿وَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وِلِيًّا وَلَا نَصِيرًا﴾ [النساء: ۸۹] «و از میان آن‌ها یار و یابوری اختیار نکنید». و ﴿لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُوعًا وَلَعِبًا مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ وَالْكَفَّارَ أَوْلِيَاءَ﴾ [المائدة: ۵۷] «آنان که دین شما را به تمسخر و بازی گرفته‌اند؛ از (اهل کتاب) کسانی که پیش از شما کتاب داده شده‌اند و (همچنین) کفار را؛ دوست نگیرید». و کفار را - حتی اگر پدران و برادران شما باشند (النساء: ۱۴۴ و التوبة: ۲۳) ﴿لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِن دُونِ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [النساء: ۱۴۴] «کافران را به جای مؤمنان دوستان (خود) نگیرید». ﴿لَا تَتَّخِذُوا ءَابَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ﴾ [التوبة: ۲۳] «پدران خود و برادران خود را دوستان (و اولیاء) خود قرار ندهید، اگر کفر را بر ایمان ترجیح دادند» - و یهود و نصاری را دوست مگیرید (المائدة: ۵۱ و ۵۷) ﴿لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَرَىٰ أَوْلِيَاءَ﴾ [المائدة: ۵۱] «و یهود و نصاری را دوست مگیرید». و فرموده منافقین که پرداخت زکات را تاوان و زیان می‌دانند و با اکراه زکات می‌پردازند (التوبة: ۵۴ و ۹۸) و با کاهلی و بی‌میلی یا از روی ریا برای نماز حاضر می‌شوند (النساء: ۱۴۲ و التوبة: ۵۴) را دوست مگیرید، بلکه کسانی را که بر خلاف غیر مؤمنین خاضعانه و با رغبت زکات می‌دهند و نماز بر پا می‌دارند یعنی مؤمن واقعی باشند، به دوستی بگیرید و برای اعمال آن‌ها لفظ مضارع که دلالت بر مداومت و استمرار دارد استعمال فرموده. ﴿وَمَا مَنَعَهُمْ أَن تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَتُهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَىٰ وَلَا يُنْفِقُونَ إِلَّا وَهُمْ كَارِهُونَ﴾ [التوبة: ۵۴] «و هیچ چیز مانع قبول انفاق‌های آن‌ها نشد، مگر آنکه به الله و پیامبرش کافر شدند، و جز با کسالت (و بی‌میلی) برای نماز حاضر نمی‌شوند، و جز با کراهت انفاق نمی‌کنند». ﴿وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَن يَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ مَغْرَمًا وَيَتَرَبَّصُّ بِكُمُ الدَّوَائِرَ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ﴾ [التوبة: ۹۸] «از اعراب (بادیه‌نشین) کسانی اند که آنچه را (در راه الله) انفاق می‌کنند، غرامت به حساب می‌آورند، و منتظرند حوادث (و

در قضیه محاصرهٔ یهود بنی قریظه و بنی قینقاع که از طرف مسلمین به امر رسول خدا ﷺ محصور و در مظان قتل و نهب بودند و «عبد الله بن اُبی» منافق که با آنان دوستی داشته و هم پیمان بود به خواهش آنان، به نزد رسول خدا ﷺ آمده و با اصرار از آن حضرت درخواست می نمود که از محاصره و سخت گیری بر یهود صرف نظر کند اما «عباده بن صامت» که او نیز با یهود هم پیمان بود از دوستی آنان صرف نظر نمود و با رسول خدا و مؤمنین در قتل و جلاء یهود هم رو و هم داستان شد و این آیات نازل گردید. پس هر معنایی که در دوستی و ولایت با یهود و نصاری هست، سیاق آیات همان معنا را دربارهٔ خدا و رسول و مؤمنین به نِعَمِ الْبَدَل اثبات می کند، و جز این معنی خواستن از آیات، تعدی و تجاوز و انصراف از حقیقت و انحراف از مقصود و تحمیل رأی بر آیات الهی است.

اما آیت الله العظمی! چون می خواهد به زور و لجاج از این آیه، معنای تصرف اولیاء خدا را در تمام عالم امکان، آن چنان که خدا متصرف است، در آورد، لذا به این در و آن در زده سپس در فصل دوم کتاب در امکان چنین ولایتی و ممتنع نبودن آن از نظر عقل به تطویل پرداخته و به تقسیم محال و ممکن رفته و از نظر فلاسفه چنین نتیجه گرفته است که تصرف و تدبیر یک فرد از بشر در یک آن نسبت به تمام عوالم آفرینش از حیات و رزق و تعلیم و هم چنین مرگ آنها که به ولایت خلاصه می شود هم ذاتاً ممکن و هم قابل وقوع است.

آن گاه کمالی را که آمال بشر را تأمین می کند مورد بحث قرار داده که چون در عالم هستی، کامل مطلق جز ذات خدا نیست، پس کمال نهائی بشر نیز تشبّه و تمثّل به او در صفات و امثال است که علم و اراده و قدرتش مانند آن کامل مطلق گردد و در کشور خدا به امر و نصب خدا فرمانروایی کند (آروزی عرفانی!) و این کمال در اهل بیت عصمت کسبی نبوده بلکه ذاتی است (به فتوای عقل و نقل هر کمالی حتی در

پیشامد ناگواری) به شما برسد، حوادث بد (و ناگوار) بر خودشان باد. ﴿وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كَسَالَى يُرَاءُونَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا﴾ [النساء: ۱۴۲] «و چون به نماز برخیزند؛ با سستی و کاهلی بر می خیزند، در چشم مردم خود نمایی می کنند و (در نمازشان) الله را جز اندکی یاد نمی کنند(۱۴۲)»[. و آیات ۲۲ تا ۲۵ سوره معارج نیز مؤید قول ماست. [آنچه میان قوسین []

ذکر شده، توسط مُصحح اضافه گردیده است. مُصحح]

اهل بیت نیز کسبی است چنان‌که تمام آیات و روایات و حتّی خود این آیت الله العظمی در جای دیگر این معنی را تصدیق می‌کند! و در دیگر مخلوقات با مخالفت نفس و اطاعت حقّ، ممکن است کم و زیاد قسمتی از این مقام حاصل شود (تاکنون در هیچ کس جز مدّعیان دروغی، چنین ولایتی حاصل نشده و نخواهد شد) امّا ولایت عامّ و همگانی و همه جایی آن هم ذاتی و افاضی مخصوص به آن چهارده نور پاک خواهد بود.

بعد از آن برای اثبات عقیده خود نظریه‌ای از شیخ الرّئیس ابو علی سینا آورده که او گفته است: هرکس حکمت عملی را به حکمت نظری ضمیمه کند به سعادت رسیده و هرکس با آن‌ها خصائص مقام نبوّت را هم انضمام دهد نزدیک است خدایی شود به صورت انسان، و دور نیست که پرستش او پس از خدا جایز باشد و آن‌که امور بندگان به او تفویض شود و سلطان عالم وجود و جانشین خدا در زمین گردد (اگر این عبارت از ابو علی باشد پس معلوم می‌شود که ابو علی سینا هم در شناخت خدا بسی نادان بوده و این‌که عبادت غیر خدا را نیز جایز دانسته در مسلمانی هم مایه‌ای نداشته است).

آن‌گاه می‌نویسد: «می‌گوییم تمام مقامات و کمالاتی که در شخص ولی از جنبه ولایت او وجود دارد مرجع آن‌ها به تکامل دو قوه علم و عمل است یعنی از نظر علمی باید به جمیع جوانب و جهات عالم آفرینش دانا و از هر نقطه آگاه و بر همه چیز مطلع باشد و هیچ حقیقتی از علم او مخفی و مستور نبوده بلکه جمیع صحنه وجود در جلوش حاضر و مجسم باشد»!!

بعد از آن شعری از حاج ملاهادی سبزواری آورده می‌نویسد: «در این صورت علم دارد که فلان ماهیت باید لباس وجود بپوشد و فلان موجود صلاح نیست در تحت تربیت و تکمیل تا فلان حدّ، نه بیش و نه کم، قرار گیرد».

سپس در این مطلب قلم‌فرسایی کرده آن‌گاه حدیثی از ابوذر آورده که اگر صحیح بوده و ساخته غلاة نباشد، باز هم نتیجه غلط از آن گرفته است!

زیرا در آن حدیث می‌گوید: ابوذر و علی علیه السلام در بیابانی عبورشان به قطعه زمینی افتاد. در آن زمین مورچگان به قدری زیاد بودند که چشم را سیاه می‌کرد. ابوذر گفت: «جَلُّ مُحصیه» بسی بزرگ است خدایی که شماره این مورچگان را می‌داند! علی علیه السلام فرمود: «بگو: «جَلُّ باریه» بسی بزرگ است آن خدایی که آن‌ها را خلق کرده است. پس قسم به آن کس که تو را صورت بخشیده، من شماره آن‌ها را می‌دانم و از نر و ماده‌شان

با خبرم!!»<sup>(۱)</sup>

اگر این حدیث صحیح باشد، باز به هیچ وجه تصرّف اولیای خدا را در موجودات نمی‌رساند، زیرا دانستن شماره مورچگان یک لانه یا یک قطعه زمین برای هرکس که از زندگانی و تشکیلات منظم مورچگان و موریانه و زنبور عسل اطلاع داشته باشد کاری آسان است. به جهت این که ساختن لانه مورچگان و موریانه و زنبور عسل روی قاعده‌ای منظم و هندسه‌ای دقیق بر حسب شماره سکنة آن لانه است، و تولید نر و ماده آن‌ها هم روی حساب معینی است. و کسی که از علوم طبیعی و حیات جانوران اطلاعی داشته باشد در نزد او تعیین شماره و نر و ماده سکنة آن لانه کاری خارق‌العاده نیست. (برای تحقیق مطلب به کتاب مورچگان و زنبور عسل و موریانه تألیف «موریس مترلینگ» بلژیکی مراجعه شود).

پس با چنین حدیثی بر فرض صحّت، جرأت این چنین نسبتی (نسبت خدایی) به علی علیه السلام دادن جز «تَشْبُثُ بِكُلِّ حَشِيشٍ» نیست هر چند تمام دلایل این آیت الله العظمی! از این قبیل است چنان که شرح ضعف آن‌ها خواهد آمد. اِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى.

بعد از آن که به خیال خود تصرّف در عالم وجود را از نظر عقل برای اولیای خدا ثابت نموده آن‌گاه در حلّ اشکال جسمانی بودن اولیای خدا بیداد کرده است!!

وی می‌نویسد: «اگر کسی چنین توهم کند که رسیدگی به هر نقطه‌ای از اماکن وجود موقوف بر رفتن به آن نقطه و بودن در آنجاست در این صورت شخص ولی باید در یک آن به هزاران مکان برود و هنگام تولّد یا مردن آن‌ها که در یک لحظه با فواصل بسیار دور از یکدیگر می‌زایند و می‌میرند، حاضر باشد و این عمل اگر با بدن عنصری جسمی باشد یک بدن بیش نیست، و اگر یک بدن بخواد هزار بدن شود خلف و اجتماع نقیضین و اجتماع جزء با کلّ لازم می‌آید و محال است اگر بخواد حضور یابد تصرّف و تأثیر در امور جسمانی بدون قرب مکانی و حضور بدن محال خواهد بود».

۱- السید شرف الدین علی الحسینی استرآبادی (وفات تقریباً ۹۴۰هـ)، تأویل الآیات الظاهرة فی

فضائل العترة الطاهرة، چاپ اول، قم، مؤسسه انتشارات اسلامی تابع جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۹هـ، ص ۴۸۰. به نقل از کتاب «مصباح الأنوار»، آبی جعفر الطوسی.

و سید هاشم بن سلیمان بحرانی (-۱۱۰۷هـ)، البرهان فی تفسیر القرآن، قم، مؤسسه بعثت، چاپ اول، ۱۳۷۴هـ.ش، ۵۶۹/۴. و همچنان: مدینه معاجز الأئمة الاثني عشر، قم، مؤسسه معارف اسلامی چاپ اول، ۱۴۱۳هـ، ۱۳۲/۲-۱۳۳.

آن‌گاه به پندار خود به رفع اشکال پرداخته می‌نویسد: «جواب این شبهه آن است که اگر رسیدگی و اجراء هر اراده و مقصودی موقوف به حضور در آن مکان و ورود و دخول در آن نقطه است و بدون حضور محال عقلی است پس تدبیر و تصرّف خداوند هم در اجزای عالم باید به آمدن و وارد شدن خدا به نزدیک آن جزء باشد، و چون این امر مستلزم مکانی بودن خدا است و خدا از حلول در مکان منزّه است بنابراین باید تصرّفات خداوند در عالم نیز محال باشد و محال عقلی نسبت به خداوند و غیر خدا فرقی نمی‌کند اگر یک چیز از محالات عقلی شناخته شد برای بشر محال و برای خدا هم محال است»!!!

توّجه فرمایید که این جناب آیت الله العظمی قاعدهٔ عقلی را به چه صورت مفتضح و عوام فریبانه‌ای مورد سوء استفاده قرار می‌دهد؟! زیرا بنا به قاعدهٔ مذکور آن‌چه برای خدا محال باشد و قدرتش بدان تعلق نگیرد طبعاً و بداهه انجام آن برای ماسیوی الله نیز محال خواهد بود اما از این قاعده نمی‌توان عکس آن را نتیجه گرفت که آن‌چه برای بشر محال باشد برای خدای علیم قدیر هم محال است!! پر واضح است که در موضوع مورد نظر او، سخن آن نیست که رسیدگی و اجراء هر اراده و مقصودی برای خدا که موجود نامحدود و نامقید است بدون حضور در مکان‌های گوناگون ممکن نیست بلکه نزاع دربارهٔ مخلوقات خداست بر خلاف خدا، موجودات محدود و مقیداند. اما جناب آیت الله العظمی می‌فرمایند نگوئید این کار برای غیر خدا محال است زیرا اگر برای غیر خدا محال باشد، لابد محال عقلی است و اگر محال عقلی باشد پس برای خدا هم محال است!! و اگر برای خدا محال نباشد پس محال عقلی نیست و برای غیر خدا نیز محال نخواهد بود.

آیا جناب آیت الله العظمی توّجه ندارند که بسیاری از خصوصیات و صفات الهی قابل تفویض به غیر خدا نیست از جمله نامحدود و نامقید و بی‌نیاز بودن؟! بنابراین راهی که این آیت الله العظمی برای وصول به مقصود پیموده‌اند دو ایراد اساسی دارد یکی این که نمی‌توان گفت هر چه برای غیر خدا محال بود لابد محال عقلی است و محال عقلی برای خدا هم محال است. دوّم آن که حتی اگر چیزی محال عقلی نبود یعنی برای غیر خدا محال نبود به این معنی نیست که توان تحقّق آن قابل تفویض به غیر خداست. اما هزار افسوس که جناب آیت الله العظمی علاقه‌ای به فهم این مطالب ساده ندارد!

واقعاً چشم عالم اسلام روشن باد به این آیت الله العظمایش که اینگونه مشکلات را حلّ می‌کند؟! ملاحظه می‌فرمایید این فیلسوف بزرگ! چه می‌گوید؟! می‌فرماید هرچیز از محالات عقلی بشر، همین که برای بشر انجام آن محال باشد لابد محال عقلی است و در نتیجه برای خدا هم محال است!!! به راستی آیا این آیت الله العظمی این جمله را در حالت صحّت نفس و کمال عقل نوشته است؟ یعنی او آن قدر نفهمیده که به وجود آوردن عالم از نیستی به هستی برای بشر و هر چه از بشر مقتدرتر، یعنی برای ما سیوی الله محال است اما برای خدا محال نیست؟!

خلقت خود بشر از هیچ برای بشر و هر قدرتی، محال است اما برای خدا محال نیست ﴿وَقَدْ خَلَقْتَكُ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئًا﴾ [مریم: ۹] «و پیش از این تو را آفریده‌ام در حالی که چیزی نبودی» ﴿أَوْ لَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْئًا﴾ [مریم: ۶۷] «آیا انسان یاد نمی‌کند که همانا او را پیش از این آفریدیم در حالی که چیزی نبود؟».

مردن و خاک شدن و در ذرات عالم مستهلک شدن و دوباره جمع شدن همان ذرات برای بشر از محالات است - و در محال بودن آن «ابو علی سینا» نیز هم‌سخن است زیرا او معاد جسمانی را تعبداً می‌پذیرد نه تعقلاً! آن را هم به انضمام روح<sup>(۱)</sup> - اما برای خدا ممکن است زیرا خدا بر همه کار توانا است.

آن‌گاه چه نسبتی بین خدا و بشر؟! که هر چه برای بشر محال باشد لابد برای خدا نیز محال است، چه نسبت، خاک را با ایزد پاک؟! تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يَقُولُ الْجَاهِلُونَ عُلوّاً کَبِيراً! واقعاً آفرین به این خیره‌رویی و بی‌حیایی! بی‌سواد و رسوایی! مقایسه بشر عاجز ناتوان با آفریننده کون و مکان و پدیدآورنده جهان و جهانیان؟! و مساوی دانستن انسان با هستی بخش عالم امکان!.

هرچیز برای بشر محال است لابد برای خدا هم محال است!! راستی این جمله را صرف نظر از یک آیت الله العظمی آیا یک نفر عاقل گفته است؟! من که در دار المجانین هم‌چنین دیوانه‌ای سراغ ندارم که هرچه را برای بشر محال است برای خدا هم محال بشمارد!.

۱- مفید است که در مورد آراء «ابن سینا» - مراجعه شود به کتاب برادر مفضل ما جناب سید «مصطفی حسینی طباطبایی» به نام «نقد آراء ابن سینا در إلهیات» (برقی)

آن‌گاه آیت الله العظمی به آوردن دلایلی بر مدّعی خود پرداخته است و می‌نویسد: «مثلاً اجتماع نقیضین که می‌توان گفت مرجع همهٔ محالات عقلی شمرده می‌شود هم نسبت به ما محال است هم نسبت به خداوند و نمی‌شود گفت که خداوند قدرت دارد که جمع نقیضین کند فی المثل ظرفی که به مساحت یک متر در یک متر است نمی‌توان چیزی را که حجم آن دو متر در دو متر است در آن گذارد به طوری که نه ظرف بزرگ شود و نه حجم آن چیز کوچک گردد، این عمل را نه ما می‌توانیم انجام دهیم نه خداوند، یا مانند آن که خدای متعال جهان را در تخم مرغی قرار دهد آن سان که نه تخم مرغ بزرگ شود و نه عالم کوچک گردد این هم محال عقلی است».

آن‌گاه حدیثی آورده است که علی علیه السلام در جواب کسی که از قدرت خدا نسبت به این عمل پرسید فرمود: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُنْسَبُ إِلَى الْعَجْزِ وَلَكِنْ مَا سَأَلْتَهُ لَا يَكُونُ» «خداوند به عجز نسبت داده نمی‌شود اما آن‌چه تو گفته‌ای نمی‌شود» و حال این‌که حدیث این معنی را نمی‌رساند که خدا نمی‌تواند چنین کاری را انجام دهد بلکه حضرت فرموده است آن‌چه تو سؤال نمودی نمی‌شود.

بسیاری از نشده‌های بشر، شده است و بسیاری از نشده‌ها هم متعلّق قدرت است و مغز کوچک بشر میزان حقایق عالم وجود و ترازوی تحقّق بود و نبود نیست و ما جواب این تصوّرات خام را در صفحات آینده داده‌ایم.

باز آیت الله العظمی به اظهار فضل و ردیف کردن دلایل بر این ادّعا پرداخته و نوشته است: «پس تصوّف خدا در ارحام مادران و نقّاشی و خلق و تسویة بدن به آن شکل زیبا و عجیب هم باید عقلاً بدون رفتن در آن‌جا و بدون داشتن قلم و دوات و رنگ‌های مختلف محال باشد و با رفتن خدا هم مکان داشتن و تحیز لازم می‌آید که آن هم محال است.

بر حسب ظاهر وجود نقّاش و قلم و دوات در رحم پیدا و مشهود نیست و صدای پای کسی شنیده نمی‌شود که در رحم رفت و آمد نماید یا پای گلبن‌های باغستان بنشیند و برگ‌های گل‌ها و نهال‌ها را مهندسی و نقّاشی و رنگ آمیزی نماید ناچار باید بگوییم که این حوادث همه به تّوسط اراده‌ی حق انجام می‌گیرد. اگر چنین شد می‌گوییم عیناً همان اراده هم در وجود پاک اولیای خدا تولید می‌شود و به إذن و امضای خدا چنان تنفیذ می‌یابد که در اقصی نقاط جهان بدون نیاز به رفت و آمد، تأثیر مزبور را از خود باقی می‌گذارد»!



ملاحظه می‌فرمایید آیت الله العظمی چگونه فیلسوفانه مسأله به این مشکلی را حلّ کرد؟! کاری که برای بشر محال است برای خدا هم محال است، چون خدا بدون این که در رحم مادری برود و قلم و دواتی همراه ببرد و صدای پایش در آن جا شنیده شود معذک در رحم نقّاشی و در پای گلبن‌های باغستان بدون آن که بنشیند رنگ آمیزی می‌نماید! لذا می‌پرسیم این کار را چگونه می‌کند؟ البتّه با اراده خود. هم‌چنین اولیای خدا با اراده خود منتهی با اذن و امضای خدا اینگونه کارها را انجام می‌دهند!!

حالا باید دید اولیای خدا که این کارها را انجام می‌دهند چرا انجام می‌دهند؟ آیا خدا در کمک گرفتن از اولیای خدا نیازی به این کار دارد؟ یا فقط یک عمل تشریفاتی است؟ و اگر نیازی به این کار دارد، اینان جزو خدایند یا خارج از خدا؟ و اصلاً چه دلیلی هست که این کارها به وسیله اولیای خدا انجام می‌شود؟! و آیا صفت نامحدود و نامقید بودن خدا قابل تفویض به مخلوقات هست یا نه؟

اینها سؤالاتی است که متوجه این آیت الله العظمی می‌شود. و چون معلوم شود که اصلاً ادّعای آیت الله العظمی کاذب و چرندگویی است جواب تمام این چراها داده می‌شود. و چه نیکو گفته‌اند که صد کلاغ را با یک کلوخ می‌توان پراند!

\*\*\*

## بطلان ادّعی آیت الله العظمی! و دلایل آن

جناب آیت الله العظمی! مدّعی‌اند که شخص «ولیّ» باید در یک آن به هزاران مکان برود و هنگام تولّد یا مردن مردم که در یک لحظه با فواصل بسیار دور از یکدیگر می‌زایند و می‌میرند، حاضر باشد و چون این عمل با بدن عنصری ممکن نیست پس همانگونه که خدا بدون بدن عنصری در همه جا حاضر است، «ولیّ» هم حاضر است اگر این کارها محال است برای خدا هم محال است و اگر کاری ممکن است برای «ولیّ» هم ممکن است!!!

نتیجه اینکه: پس یا شما که معتقدید که خدا در همه جا حاضر است از این عقیده دست بردارید تا من هم از این عقیده دست بردارم!! یا همین‌که شما قائل شدید که خدا در همه جا حاضر است - به هر دلیلی که باشد - باید قبول کنید که «ولیّ» هم همه جا حاضر است!!

چون تصرّف و تدبیر خدا هم مستلزم مکانی بودن خداست و شما خدا را منزّه از مکان می‌دانید و او از حلول در مکان منزّه است پس تصرّف او هم در عالم محال است و چون محال است که خدا بدون آمد و شد بتواند در عالم تصرف کند و این از محالات عقلی است!! پس همین‌که یک چیز برای بشر از محالات عقلی بود برای خدا هم محال خواهد بود! و سرانجام هر کاری که برای بشر محال بود برای خدا هم محال است و چون خدا نمی‌تواند در ظرفی که یک متر است چیزی که حجم آن دو متر در دو متر است، بگذارد که نه آن بزرگ و نه این کوچک شود! ما هم نمی‌توانیم و چون خدا نمی‌تواند جهان را در یک تخم مرغ بگذارد که نه جهان کوچک شود و نه تخم مرغ بزرگ، ما هم نمی‌توانیم!!

اما چون خدا می‌تواند بدون دخول در ارحام و بدون داشتن دوات و قلم در رحم‌ها تنها به وسیله اراده صورت بندی و نقّاشی کند «ولی» هم می‌تواند به وسیله اراده در

همه جا حاضر شود و در تولد و وفات همه حضور یابد.

پس کاری که خدا توانست به وسیله اراده انجام دهد بشر هم به وسیله اراده می‌تواند انجام دهد!! این خلاصه و نتیجه ادعای جناب آیت الله العظمی بود!

حال باید دید چه انگیزه‌ای باعث این جنب و جوش آیت الله العظمی است و به چه دلیل این ادعا را به میان آورده است؟

از انگیزه آن، ما جز آن‌چه در صدر این گفتار آوردیم چیزی نمی‌دانیم و خدا بدان آگاه است. اما دلیل او: روشن‌ترین آن شعر سید حمیری است که آن را از زبان امیرالمؤمنین علیه السلام ساخته است که آن حضرت به «حارث بن أعور» فرموده است:

يَا حَارِ هَمْدَانَ مَنْ يَمُتْ يَرِي مِنْ مُؤْمِنٍ أَوْ مُنَافِقٍ قُبُلًا!<sup>(۱)</sup>

چنان‌که پاره‌ای از قضایا که اصلاً وقوعی نداشته است در اشعار سید دیده می‌شود.

و بعد حدیثی چند است که در کتاب کافی در کتاب «الجنائز» آمده است.

اما درباره این شعر همین بس که آن را «سید اسماعیل حمیری» گفته است که با تمام سوابق مشوش، بر طبق تواریخ و کتب رجال مردی فاسق است و چنان‌که گفته‌ایم فساق و فجّار به اغوای شیطان، دل خود را به این قبیل موهومات خوش می‌دارند تا در ارتکاب معصیت جرأت بیشتری داشته باشند. تمام کتب رجال که متضمن ترجمه حال او هستند متفق هستند که وی تا هنگام احتضار به شرب خمر استمرار داشته است!

هرچند بنا بر نقل اخباری، وی در آخرین ساعات عمر خود اشعاری گفته و در آن از مذهب گذشته خود که مذهب خوارج و کیسانیه بوده، استغفار نموده است و آن شعر معروف است که گفته: **تَجَعَّرْتُ بِاسْمِ اللَّهِ وَاللَّهُ أَكْبَرُ**<sup>(۲)</sup>.

اگر چه همین مطلب هم در نظر اهل ادب صحیح نیست و این شعر هرگز به اشعار شیرین و نمکین اسماعیل بن محمد حمیری مانند نیست علاوه بر اینکه تاریخ ولادت او را در سال ۱۷۳ هـ نوشته‌اند بنابراین روایاتی که دلالت دارد که حضرت صادق علیه السلام را

۱- «ای حارث همدانی هر که بمیرد چه مؤمن باشد، چه منافق مرا (به هنگام قبض روح) رو در رو می‌بیند!». مجلسی، بحار الأنوار، ج ۶، ص ۱۸۰، به نقل از کتاب المجالس شیخ مفید.

۲- مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۷/ص ۳۱۷، به نقل از کتاب إكمال الدین شیخ صدوق. (دکتر سعد

ملاقات کرده و به دست آن حضرت توبه کرده یا از مذهب قبلی منصرف شده است و حضرت صادق علیه السلام در خصوص آموزش او و عفو از شرب خمرش چیزی فرموده است، از درجهٔ صحت و صدق ساقط است زیرا حضرت صادق در سال ۱۴۸ یعنی ۲۵ سال قبل از تولد «سید حمیری» از دنیا رفته است!

برای این که یقین شود این شعر از حضرت امیر المؤمنین نیست و گفتهٔ سید حمیری است شما را به کتاب نفیس «جمعة النقیس» علامهٔ کبیر مرحوم «سید محسن امین عاملی»، ارجاع می‌دهیم که در آن مطالبی بدین مضمون آورده است: «عیبی ندارد که اشاره شود به پاره‌ای از آن چه موجب قطع به فساد نسبت پاره‌ای از آن چه در دیوان منسوب به امیر المؤمنین است....» تا آن جا که می‌نویسد از آن جمله ابیاتی است که می‌گوید:

يَا حَارِ هَمْدَانَ مَنْ يَمُتْ يَرِنِي  
مِنْ مُؤْمِنٍ أَوْ مُتَافِقٍ قُبْلًا

در حالی که این شعر از «سید حمیری» است و اوّل آن این است:

قَوْلٌ عَلَىٰ حَارِثٍ عَجَبٌ  
كَمْ تَمَّ أَعْجُوبَةٌ لَهُ جَمَلًا<sup>(۱)</sup>

و این خود صریح است که این حکایت قول آن حضرت است نه این که فرمایش خود آن حضرت باشد. شیخ طوسی (ره) نیز در أمالی خود مجلس هجدهم این ابیات را به سید حمیری نسبت داده است و همین بیت را در اوّل آن آورده است. بلی برای ابن‌ابی‌الحدید شارح نَهْجِ الْبَلَاغَةِ این اشتباه رخ داده است که گفته است شیعه از آن حضرت چنین شعری را روایت می‌کنند. (پایان فرمایش علامه امین).

أما احادیث کتاب «الجنائز» کافی، در این کتاب در حدود ۱۶ حدیث در این باب آمده است که بسیاری از آن به صراحت دلالت بر این مطلب ندارد. و تمام آن احادیث به تشخیص علامهٔ مجلسی (ره) در کتاب «مِرْآةُ الْعُقُول» یا ضعیف هستند یا مجهول!! و اکثر راویان آن‌ها غالیان و گمراهان هستند چون سهل بن زیاد و محمد بن سنان و بنو الفضل که ما ترجمهٔ حال نکبت مآل آنان را به مناسبت در جلد دوم این کتاب آورده‌ایم.<sup>(۲)</sup>

۱- «گفتار علی علیه السلام به حارث شگفت‌انگیز است / و چه بسیار سخنان شگفت‌انگیزی آن حضرت

دارد». مجلسی، بحار الأنوار، ج ۶، ص ۱۷۹، به نقل از کتاب المجالس شیخ مفید.

۲- ر.ک. زیارت و زیارتنامه، ص ۵۶ به بعد.

تنها یک حدیث صحیح در میان این ۱۶ حدیث، در آن کتاب است که آن هم مربوط به حضور «ولی» یا امامی بر سر محتضر نیست بلکه مضمون آن بدین قرار است که مؤمن در هنگام مرگ چشمش به نتیجه اعمالش روشن خواهد شد.

و هم‌چنین احادیثی که در تفسیر منسوب به حضرت عسکری و عیاشی و سایر کتب آمده است به همین مضمون و در همین حدّ از اعتبار است. و بر فرض آن که تمام آن احادیث صحیح بودند و تمام آن‌ها صریح بود که اولیای خدا در هنگام مرگ مؤمن یا منافق بالای سر او حاضر می‌شوند معنای آن این نبود که شخص امام با جسم یا روح یا اراده یا مشیت باید بالای سر آن میت حاضر شود! بلکه بهترین تعبیر و تفسیر اینگونه اخبار همان است که شیخ بزرگوار حضرت شیخ مفید (ره) بدین مضمون آورده است:

«من می‌گویم معنای رؤیت محتضر، آن دو بزرگوار را همان علم یافتن به ثمره ولایت ایشان است یا شک در حقانیت ایشان و عداوت‌شان به طور یقین، به علاماتی که آن را در نفس خود می‌یابد و امارات و مشاهده احوال و معاینه مدرکاتی که شکی با آن نیست.

و این معنا غیر از دیدن عین آن دو بزرگوار و مشاهده اجساد ایشان با چشم است. چنان که خدای متعال هم می‌فرماید: ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ﴾ [الزلزلة: ۷] و لقای خدای تعالی هم که در آیات و اخبار است همان لقای جزای اعمال است و بر این قول من، تمام محققین علمای امامیه موافق و متفق هستند»<sup>(۱)</sup>.

هم‌چنین تفسیر و تعبیر سید جلیل القدر سید مرتضی علم الهدی بنا بر نقل علامه مجلسی در جلد چهارم بحار الأنوار (ص ۱۴۷) چاپ تبریز که در این خصوص می‌فرماید:

«أَنَّ الْمَعْنَى أَنَّهُ يَعْلَمُ فِي تِلْكَ الْحَالِ ثَمَرَةَ وَلَايَتِهِمْ وَأَنْحِرَافِهِ عَنْهُمْ لِأَنَّ الْمَجِبَّ لَهُمْ يَرَى فِي تِلْكَ الْحَالِ مَا يَدُلُّهُ عَلَى أَنَّهُ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَكَذَا الْمُبْغِضَ لَهُمْ يَرَى مَا يَدُلُّهُ عَلَى أَنَّهُ مِنْ أَهْلِ النَّارِ فَيَكُونُ حُضُورُهُمْ وَتَكَلُّمُهُمْ اسْتِعَارَةً تَمَثِيلِيَّةً» «معنای این حدیث آن است که شخص محتضر در آن حال، ثمره ولایت و دوستی ائمه را می‌بیند و یا نتیجه انحراف از ایشان

۱- اوائل المقالات، شیخ مفید، چاپ تبریز، باب «القول في رؤية المُحتَضَرين رسول الله وأمير المؤمنين عند الوفاة»، ص ۴۷.

را، زیرا مُحَبِّ ایشان در آن حال چیزهایی را می‌بیند که دلالت دارد بر آن که او از اهل بهشت است و هم‌چنین مُبْغَضِ ایشان چیزهایی را می‌بیند که دلالت دارد بر آن که او از اهل آتش است. پس معنای حضور ائمه و تکلم ایشان بر سبیل استعارهٔ تمثیلی است نه حضور واقعی» (پایان فرمایش سید مرتضی).

خصوصاً که پاره‌ای از اخبار صراحت به این معنی دارد چنان‌که در حدیث کافی از سدیر صیرفی از حضرت صادق علیه السلام در خصوص کراهت مؤمن از قبض روح می‌فرماید: «وَيُمَثِّلُ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَالْأئِمَّةَ مِنْ دُرِّيَّتِهِمْ» که تصریح است بر اینکه برای او رسول خدا و ائمهٔ هدی عليهم السلام ممثّل می‌شوند و ممثّل شدن غیر از حضور واقعی است.

پس بهتر آن بود که آیت الله العظمی! اصلاً از این احادیث و معانی آن صرف نظر می‌نمود تا مجبور نشود که آنقدر لاطائلات بلکه کفریات به هم بیافد تا جایی که بگوید اگر مسألهٔ جسم است تصرّف خدا هم در أرحام و صور، احتیاج به آمد و شد دارد؟! چه کسی از مسلمانان گفته است که خدا در امور، احتیاج به حضور جسم عنصری دارد که شما به خیال خود او را از باب جدل محکوم و مجاب کردید؟!.

و بر فرض محال آن‌که - العیاذ باللّه - خدا مجسم به ماده باشد! آیا حضور او در هرجا چون حضور بشر است که احتیاج به آمد و شد و شنیدن صدای پای او و دیدن دست و دوات و قلم اوست!!.

نه تنها خدا که بدون ماده و مدّت، محیط بر همهٔ عالم می‌باشد، حتّی پاره‌ای از مخلوقات او در بیشتر جاها حضور دارند و بنابراین بشر را با آن‌ها نمی‌توان به مقایسه گرفت.

مثلاً امواج برق در سراسر جهان وجود دارد و دستگاه رادیو و تلویزیون و امثال آن در هرجا که باشد می‌تواند امواجی را که از فرستنده‌ها پخش می‌شود احساس و دریافت کند و هرگز بشر چنین قدرتی نداشته و نخواهد داشت، و هم‌چنین نیروی جاذبه، سرتاسر کیهان و مجموع منظومهٔ کهکشان را اسیر تدبیر خویش دارد که برای بشر تصوّر آن هم مشکل است.

و نیز اشعهٔ ایکس و ما وراء بنفش و نیروهای دیگر که هم‌اکنون پاره‌ای از آن‌ها در تحت قدرت علمی بشر است قادر به انجام کارهایی است که در اندیشهٔ بشر هم نمی‌گنجد! پس این چه قیاس غلطی است که تو آیت الله العظمی، خدا را با بشر

مقایسه می‌کنی که به گواهی علوم طبیعی اگر از عاجزترین و ضعیف‌ترین موجودات بر حسب جسم نباشد باری از قوی‌ترین آنها نیست. و بدتر از آن این که گفته‌ای چون انجام محالات عقلی برای بشر محال است پس برای خدا هم محال است! مثلاً چون خدا نمی‌تواند در ظرفی که یک متر در یک متر است چیزی که حجم آن دو متر در دو متر است بگذارد بشر هم نمی‌تواند! و چون خدا نمی‌تواند جهان را در یک تخم مرغ بگذارد که نه جهان کوچک شود و نه تخم مرغ بزرگ ما هم نمی‌توانیم! (قیاسی وارونه و غلط!)

**أولاً:** باید به شما گفت که خدا حتی از این محال عقلی شما هم عاجز نیست! چنان که آفرینش جهان از هیچ، از محالات است لکن به کوری چشم فلسفه بافان! خدا جهان را از هیچ آفریده: ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ [یس: ۸۲ و البقرة: ۱۱۷ و آل عمران: ۴۷ و مریم: ۳۵] «همانا خدا چون چیزی را بخواهد، کار و فرمان او این است که به خواسته‌اش بگوید باش پس می‌باشد» ﴿وَقَدْ خَلَقْتَكُ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئًا﴾ [مریم: ۹] «و پیش از این تو را آفریدم در حالی چیزی نبودی» «کان الله ولم یکن معه شیء»<sup>(۱)</sup> «خدا بود در حالی که چیزی با او نبود».

شما با تمام ادعایتان الآن نمی‌توانید ادعا کنید که در جهانی هستید که وسعت و حقیقت آن به مقدار و ملاکی است که شما تصور می‌کنید و لا غیر! زیرا عقل بشر میزان حقایق نیست. بلکه عقل شعله‌ی ضعیفی است که در ازاء محرومیت‌هایی که از غرائز طبیعی دارد برای دیدن راه و چاه زندگی به بشر عطا شده و ما فعلاً در صدد اثبات این حقیقت نیستیم.

در زندگی بشر که لا اقل یک سوّم آن به خواب می‌گذرد، در عالم رؤیا با جهانی مواجه است که هرگز با ماده و مدت نمی‌توان سنجید و قاعده محالات عقلی را در آن اعمال کرد. در عالم رؤیا در یک آن از زمان، اعمالی انجام می‌دهد که در طی سال‌ها

۱- بحار الأنوار، ج ۵۴/ ص ۲۳۴. و در مصادر اهل سنت؛ صحیح بخاری، حدیث (۳۰۱۹) با لفظ: «كَانَ اللَّهُ وَلَمْ يَكُنْ شَيْءٌ غَيْرُهُ، وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ، وَكَتَبَ فِي الذِّكْرِ كُلِّ شَيْءٍ، وَخَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ». و در صحیح ابن حبان (ج ۱۴/ ص ۱۱) با لفظ: «كَانَ اللَّهُ وَلَمْ يَكُنْ شَيْءٌ قَبْلَهُ، وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ». (مُصَحَّح)

نمی‌توان انجام داد، و سخنانی ردّ و بدل می‌کند که ماه‌ها نمی‌توان ردّ و بدل کرد! از سوراخ سوزنی کوهی عظیم می‌گذرد بدون این‌که از محالات عقلی شمرده شود و پروازها و عروج‌ها و سقوطها صورت می‌گیرد که هرگز در غیر رؤیا باور کردنی نیست و منطق آن به کلی با منطق بیداری مخالف است در حالی که یک سوّم زندگانی بشر را تشکیل داده و در شریعت اهمیتش یک جزء از ۴۶ جزء نبوّت است و حتّی دلیلی بزرگ بر معاد است، پس نمی‌توان آن را نادیده گرفت.

همچنین لازم است که جناب آیت الله العظمی بفرمایند هنگامی که عصای حضرت موسی علیه السلام به نصّ قرآن کریم، تمام آلات و ادوات سحر فرعون را که سر به چندین کیلو مس و آهن و چوب و طناب می‌زد، بلعید - ﴿تَلْقَفْ مَا صَنَعُوا﴾ [طه: ۶۹] «آنچه ساخته‌اند می‌بلعد» - آیا عصای موسی، بزرگ یا آلات و ادوات سحر فرعون، کوچک شد؟! چگونه چندین و چند متر اشیاء و آلات در برابر دیدگان حاضرین در یک عصای حدود یک متر و نیم جا گرفت، که نه عصا بزرگ شد و نه آن آلات کوچک؟

خداوند علیم گواه است که به هیچ وجه قصد فروگذاشتن حرمت نعمت عظمای عقل را که مورد تکریم عظیم قرآن کریم است نداریم و نمی‌خواهیم محال عقلی را انکار کنیم بلکه مقصود ما آن است که اولاً علمای مذهبی لا اقلّ در مورد خداوند قدیر به سادگی هر چیزی را و از جمله اموری را که برای غیر خدا محال است، مشمول استحالة عقلی ندانند و بیشتر تأمل و احتیاط کنند.

**ثانیاً:** این آیت الله العظمی که بیش از سایرین به کتب روایی متّکی است و بسیاری از ادّعاهایش مأخوذ از خرافات و قصّه‌های موجود در کتب روایی است متوجّه باشد که با چنین موضعی که دارد، این اندازه، بی‌باکانه به عقل ضعیف بشری نیاویزد، زیرا بسیاری از مستندات و معتقدات او چنان‌که خواهیم دید علاوه بر اینکه مخالف قرآن است، مخالف عقل و علم و تاریخ نیز هست.

ما به ایشان می‌گوییم شما ناچارید طبق همین مذهبی که دارید - و ما شما را به منقولات علمای مذهب خودتان الزام می‌کنیم - به بسیاری از محالات عقلی تسلیم شوید. همین مسأله که آیا خدا می‌تواند تمام عالم را در یک تخم مرغ بگذارد که نه عالم کوچک شود و نه تخم مرغ بزرگ، در احادیث مذهبی و در کتاب «کافی» حدیثی در این موضوع هست که «عبد الله دیصانی» با «هشام بن الحکم» گفتگو کرده‌اند و «هشام» این مشکل را به نزد حضرت صادق علیه السلام برده است و آن حضرت این مسأله



را به همین صورت تصدیق کرده است!!<sup>(۱)</sup>.

بنابه آنچه در مجالس و محافل مذهبی و کتب شما نقل می‌شود - و علماء و مراجع نیز نهی و مخالفت نمی‌کنند - حضرت رضا علیه السلام تصاویر شیر را که بر پرده منقوش بود، امر به دریدن مخالف خود کرد و تصاویر شیر، آن ملعون را خوردند و هم‌چنین تصویر جانوری که به اشاره حضرت هادی علیه السلام در حضور متوکل آن شعبده‌باز را درید و خورد! هنگامی که از آن بزرگواران خواستند که آن دریده‌ها باز گردند، فرمودند: اگر عصای موسی علیه السلام بلعیده‌های خود را برگرداند اینان هم ممکن است برگردانند!<sup>(۲)</sup>.

مسأله معراج که یکی از کرامات و معجزات حضرت خاتم الانبیاست<sup>(۳)</sup> برای معتقدین به معراج جسمانی که اغلب شیعیان از این دسته‌اند موجد این سؤال است که طبق احادیث، هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای معراج از رختخواب خود برخاست و

۱- اصول کافی، باب ۲۴، حدیث ۴. اگر این حدیث را قبول ندارید، لا جرم باید نظایر آن نیز نپذیرید و به آنها استناد نکنید. (برقی)

۲- در أمالی الصدوق، ص ۲۱۲-۲۱۳ و غیره روایت شده است: «علی بن یقطين گوید: هارون در ادامه تلاشهایش برای تضعیف موقعیت اجتماعی حضرت ابو الحسن موسی بن جعفر و تحقیر وی در دید مردم، مردی را به همکاری دعوت نمود که از تردستی و جادوگری نیز بهره‌ای داشت و قرار شد او در مجلسی حضرت را خجلت زده سازد روز موعود فرا رسید و آن حضرت را احضار کردند، مجلسی معظم بود و با شکوه. هنگام پذیرائی همه بر سر سفره قرار گرفتند. آن مرد در مقداری از نانها نیرنگی خاصی بکار برده بود، آن نانها را مقابل حضرت گذاشتند. همین که خادم ابوالحسن [موسی بن جعفر] علیه السلام خواست نانی را بردارد آن نان مقداری عقب تر پرید و هر نان نزدیک دست را که میخواست بردارد همین صحنه تکرار می‌شد و هر بار شلیک خنده هارون فضا را پر می‌کرد و همه نگاه‌ها متوجه حضرت و هارون و آن مرد مگار شده بود و مجلس عجیبی بود. لحظه‌ای بعد امام سربلند کردند و به تصویر شیری که روی پرده ای نقش بسته بود نگاه نمودند و محکم و رسا فرمودند: یا أسد الله! خذ عدو الله! (ای شیر خدا، بگیر دشمن خدا را.) فوراً شیر عظیمی از پرده بیرون جست و آن مرد مگار را درید. هارون و ندیمان از ترس بی هوش شدند و مجلس بهم ریخت. وقتی هارون به هوش آمد و حالت عادی خود را باز یافت از آن حضرت درخواست نمود که: به حق من بر تو از تصویر شیر بخواه آن مرد را بازگرداند. حضرت فرمود: اگر عصای موسی که سحر ساحران را بلعید بود باز میگرداند او هم بازگردانده میشود...» (مُصحح)

۳- البته واضح است که اعتقاد به روحانی بودن معراج حضرت ختمی مرتبت در معرض اشکالات فوق نیست.

به تماشای ملکوتِ الهی پرداخت، در کم‌تر از یک آن به تمام عوالم وجود که فعلاً دنیای مشهود آن، طبق تحقیقات علمی و آلات و تلسکوپ‌های این زمان، مسافت آن بیش از یک هزار میلیون سال نوری است (نور در هر ثانیه بیش از سیصد هزار کیلومتر طی طریق می‌کند) حاضر شده و با آن همه ملائکه و فرشتگان کرویّیان و اهل بهشت و جهنّم و انبیاء گفتگو کرده و احکام و شرایع دریافت داشته است، همین‌که به محل خود مراجعت فرمود، هنوز کوزه‌آبی که در بالای سرش بود و در هنگام رفتن پای مبارکش به آن اصابت کرد، در حال ریختن بود! و حلقه‌ی در که در هنگام رفتن، در حرکت بود هنوز از حرکت نایستاده بود و رختخواب آن حضرت هنوز گرم بود!

چگونه یک جسم مثلاً شصت یا هفتاد کیلویی در این همه عوالم کثیره در این مدّت قلیله عبور نمود؟. عالم کوچک شد یا جسم رسول الله بزرگ و یا میلیون میلیون جسم کوچک شدند؟!.

تصاویر شیر که به قول شما مخالفین حضرت رضا و حضرت هادی را دریدند و آن‌ها را خوردند تصاویر بزرگ شدند یا اجساد آن ملعون‌ها کوچک؟!.

نه اینها بزرگ شدند و نه آن‌ها کوچک پس چگونه چند متر در هیچ متر جا گرفت؟!.

شما خود نقل کرده‌اید حضرت جواد علیه السلام در یک مجلس به سی هزار مسأله مشکل، جواب گفت<sup>(۱)</sup> که اگر فرضاً جواب هر مسأله احتیاج به حد اقلّ دو دقیقه وقت داشته باشد جمعاً شصت هزار دقیقه خواهد بود که نزدیک پنجاه شبانه روز است!! مسائل کم‌تر از دو دقیقه وقت لازم داشت یا مجلس پنجاه شبانه روز طول کشید؟!.

از عجائب است که شما می‌خواهید اینگونه مسائل را با این فلسفه بافی خود به خورد مردم دهید، که هیچ دلیلی هم بر آن ندارید جز این که فلان غالی یا دشمن دین آن‌ها را در کتابی نوشته است. آن‌گاه جای دادن چیزی را که دو متر در دو متر است در چیزی که یک متر در یک متر است برای خدا محال می‌دانید که از قدرت او خارج است و چون خدا از این کارها به قول شما عاجز است و بشر هم نمی‌تواند پس خدا پایین می‌آید و در ردیف بشر قرار می‌گیرد!!!، بنابراین هر چیزی که برای بشر ممکن بود برای خدا هم ممکن می‌شود؟! واقعاً زهی بی‌شرمی و حق ناشناسی!.

حضرت آیت الله العظمی! شما با تمام ادعاهای‌تان مثل این که منطقی هم نخوانده‌اید

زیرا در این قضیه، از نسب اربعه، نسبت عموم و خصوص مطلق بر قرار است (هر گردی گردو نیست اگر چه هر گردویی گرداست) و شما آن را در قیاس اقترانی منطقی به شکل اوّل یا سوّم در آورده‌اید (هر چیز برای خدا ممکن است برای بشر هم ممکن است) و نتیجه این قیاس چنین می‌شود که پس بشر هم خداست! و همین است اشتباه بلکه خطای بزرگ، خطایی که کم‌تر دیوانه‌ای مرتکب آن می‌شود، تا چه رسد به آیت الله العظمی! نشر این قبیل مطالب، رشوه و مزده و بشارتی برای فُسّاق و فُجّار است که پیش خود خیال می‌کنند که چون علی علیه السلام در هنگام مردن در بالای سر آنهاست و آنها هم که خود را دوستان و شیعیان علی می‌دانند زیرا گاهی در پای معركة درویشان و قلندران و زمانی در دسته قمه زنان و زنجیرزان بوده‌اند! و آن را مهم‌ترین سند ولایت خود می‌شمارند، پس در حال احتضار، نان‌شان در روغن است!

و گرنه برای تربیت و سوق اِلی الله، نشر این مطالب چه سودی داشته و خواهد داشت؟! منتسبین به تشیع تجرّی و گستاخی خود را در معصیت و نافرمانی خدا به فریب همین چیزها بر تمام جهانیان آشکار کرده‌اند، گذاری به بازار و دقتی در امر ربا و احتکارشان و بی‌اعتنایی آنان به مقرّرات شریعت، آن را بر همه واضح و آشکار می‌کند. از همه اینها گذشته به اثبات این مطلب چه احتیاجی است جز وسوسه شیطان و دسیسه دشمنان که آدمی را در وادی خطرناک کفر و شرک اندازد و دین اسلام و مذهب تشیع را در نظر عقلای عالم یک مذهب موهوم و از عقل و اندیشه محروم معرّفی کند؟!.

اگر فرضاً محمّد و علی علیهما السلام در بالای سر مولودی یا میتی نباشند چه خللی بر ارکان آفرینش و چه ضرری به حال آن مولود و میت دارد؟ مگر خدا عاجز است که بدون وجود محمّد و علی آن مولود را به دنیا آورد یا آن میت را از جهان ببرد که شما خود را به این زحمت انداخته‌اید؟ البتّه مقصود شما به دست آوردن دلیل است بر مدّعی شرک آمیز خودتان هر چند «حشیش» باشد.

راستی آیا همین که مردم معتقد شوند که محمّد و علی یا ائمه علیهم السلام بر بالای سر مرده و زنده‌ای حاضر می‌شوند در آن صورت حقیقت اسلام بر جهانیان آشکار شده و به عظمت و حقانیت آن اقرار می‌نمایند؟! یا بالعکس، حتّی افراد فهیمده مسلمان هم با شنیدن این قبیل موهومات از آن بیزار شده حتّی از شنیدن حقایق آن هم فرار می‌کنند! چنان‌که اکثراً فراری شده‌اند.

سپس آیت الله العظمی پرداخته است به شرح تفاوت عمل مرتاضان با روش اولیای خدا تا از اشکال این‌که چون در میان جامعه بشر افراد و جوامع دیگر نیز مدعی تصرفات آن‌چنانی که از بعضی امامان نقل شده وجود دارند، رفع شبهه کرده و در حقیقت باطلی را با باطلی اثبات کند. ادعا کرده است که تفاوت اعمال اولیاء الله با مرتاضان در این است که از آنان کسبی و از اینان ذاتی است! در حالی که خود به ناچار در صفحات دیگر اقرار کرده است که هر آن‌چه اولیای خدا دارند به جهت عبادتی است که نسبت به پروردگار انجام می‌دهند، چنان‌که اخبار هم مؤید همین معنی است.

آن‌گاه به اباطیلی پرداخته است که حتّی قابل نقل و اعتناء نیست و چون دچار اشکال توارد علل بر یک معلول شده! به خیال خود به این اشکال جواب گفته و نوشته است: مثلاً ورود اراده‌های متعدّد بر یک مفاذ آیه **﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا...﴾** <sup>(۱)</sup> [المائدة: ۵۵] آن‌گاه موجب اشکال می‌شود که اراده‌ها با هم متفاوت و متبائن باشند و چون در فلسفه توارد دو یا سه علّت بر یک معلول از محالات عقلی است امّا در این‌جا اراده خدا و رسول و ولی چون یکی است پس اشکالی در میان نیست! آن‌گاه آن را تشبیه و تنظیر به دستگاه سلاطین و وزرای آن‌ها کرده و خدا را نظیر سلطان و رسول و ولی را نظیر وزیر و رئیس دانسته که هر سه یک اراده می‌خواهند.

یعنی همان فلسفه‌ای که مسیحیان در اقایم ثلاثه می‌بافند و می‌گویند پدر و پسر و روح القدس هر سه یکی هستند در حالی که سه تا هستند!! بلکه می‌توان گفت فلسفه آن‌ها ضعف کمتری دارد!

و همین خیالات عامیانه بلکه کودکانه که با طرزی فیلسوفانه ادا می‌کنند باعث است که این بیچاره‌ها را بدین وادی‌ها می‌افکند که خدا را چون شاه می‌پندارند (زیرا در محیط خود جُز شاه، بزرگی نمی‌شناسند!!) و چون می‌بینند که شاه دارای وزیر و مشیر و خدم و حشم است لذا عین این دستگاه را برای خدا معتقد می‌شوند آن‌گاه چون می‌بینند وزیر شاه قدرتش بیش از دیگران است لذا برای رسول هم همان مقام و قدرت را تصوّر می‌کنند و چون رئیس بعد از وزیر، صاحب اختیاراتی است لذا وصی رسول را همچنین می‌پندارند و قس علی ذلک...

۱- «ولّیّ شما، تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده‌اند».

مسأله تَوَسُّل و شفاعت هم از همین گونه خیالات و تصوّرات پیدا می‌شود. با این تفاوت که در دستگاه سلطنت همواره قدرت و عظمت شاه محفوظ و محترم است که هرگاه اراده کند وزیر و رئیس را از کار بر کنار کرده گاه بر سرِ دار می‌فرستد!! اما در دستگاه خدا همواره قدرت و نفوذ وزیر و رئیس در فزونی است تا آن‌جا که دیگر با وجود اولیاء، وجود خدا زائد به نظر می‌رسد!!!.

زیرا وزرای خدا تمام کارهای او را انجام می‌دهند و آن‌چه او بخواهد اینان بسا که قبلاً خواسته و انجام داده‌اند (مانند نزول قرآن که قبل از آن که خدا آن را بخواهد و به خاتم الأنبیاء اِنزال و ابلاغ کند علی مرتضی در هنگام تولد تمام آن را بر رسول خدا خواند!!)

شاید قیاس این قدرت وزرای خدا در دستگاه خدا: از قدرت وزراء و سوگلی‌های دربار سلاطین صفوی نمونه برداری شده است زیرا کثیری از این کتب در زمان آن سلاطین تألیف شده است و قدرت ائمه علیهم‌السلام در زمان آن سلاطین به دست نویسندگانی چون مؤلفین «مدینه المعاجز»<sup>(۱)</sup> و «اثبات الهداة»<sup>(۲)</sup> و امثال ایشان وسعت یافته است، و گرنه علماء و مؤلفین شیعه خصوصاً متقدّمین ایشان آنقدر قدرت تصرّف درباره ائمه قائل نبودند چنان‌که شرح آن خواهد آمد، این شاء الله تعالی.

همین فزونی قدرت و نفوذ و تسلّط ائمه در تَوَسُّل و شفاعت است که می‌بینید در کشورهای شیعی مذهب، مشاهد مملوتر از مساجد، و موقوفات و نذورات بر مقابر بیش از زکوات و صدقات بر فقرا و مصالح عامّه است، و خواندن و استغاثه کردن به علی و یا به حسین علیهما‌السلام بیش از استغاثه به خدا و گفتن «یا الله» است، دسته‌های سینه زن و نوحه خوان بیش از تشکیل نماز جماعت و قرائت قرآن است، و آرزوی زیارت قبر حسین و رضا علیهما‌السلام بیش از آرزوی زیارت بیت الله است، و از حضرت عبّاس و شاه چراغ بیش از خدا می‌ترسند و.... و.... چرا چنین است؟ برای این‌که این مردم خدا را

۱- اسم کامل کتاب: «مدینه معاجز الأئمة الإثني عشر ودلائل الحجج على البشر» تألیف سید هاشم بن سلیمان الکتکتانی البَحرانی (وفات ۱۱۰۷هـ)، چاپ سال ۱۴۱۳هـ در قم، در ۸ مجلد!! ایشان مؤلف تفسیر: «البرهان في تفسير القرآن» نیز می‌باشد. (دکتر سعد رستم)

۲- اسم کامل کتاب: «اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات» تألیف شیخ محدّث محمد بن الحسن الحُرّالعالمی (وفات ۱۱۰۴هـ)، در آن بیش از بیست هزار حدیث موجود می‌باشد. (دکتر سعد رستم)

نشناخته‌اند و اینگونه علمای اعلام و آیات عظام (!!!؟) در تعلیمات و تبلیغات خود مردم را متوجه اینگونه خدایی کرده‌اند که درباریانش بیش از خود او به مردم علاقه دارند و دوستان و محبان خود را با قدرت عظیمی که دارند زودتر به مراد و آرزوی‌شان می‌رسانند!!! و این که خدا را بخوانند و اوامر و نواهی او را اطاعت کنند، لزوم قطعی ندارد! با چند تملق و کرنش و گریه و پوزش، دل اولیاء یا سوگلی‌های او را - العیاذ بالله که مانند خودشان بشرند و لابد چون دارای عواطف بشری هستند - زودتر می‌توان دل‌شان را به دست آورد، پس دیگر چه احتیاج به خدا!

این است منشأ مفاسد و خرابی این کشورها که همه آن از خدانشناسی یا خدا شناسی این چینی به وجود می‌آید چنان که شرح آن خواهد آمد. *إن شاء الله تعالی*.  
جواب دومی که از اشکال توارد *علل* گفته است به صورت خلاصه چنین است: ولایت اولیاء همان احتیاج به اسباب است و چون جهان وجود: جهان سبب و مسبب است، لذا اولیای خدا نیز سبب *إفاضة فیض* الهی از حیات و مرگ و رزق و حرکت و... و همه این فیوضات هستند!

این جواب هم سفسطه و مغلطه‌ای بیش نیست زیرا: هرچند جهان مشهود، عالم اسباب و وسایل و سبب و مسبب است اما سبب هر چیزی: آن چه در زندگی عادی و طبیعی بشر لازم است معلوم و خود بشر یا نظام متقن جهان، به تهیه آن ملزم و محکوم است: مثلاً: برای تهیه رزق، بشر - اعم از مؤمن یا غیر مؤمن - به کسب و صنعت و زراعت و برای سلامت به رعایت بهداشت و صحت، و برای غلبه بر دشمن به اعداد قدرت و نیرو ملزم و مأمور است، و آن چه مربوط به خدا و نظام آفرینش است خود خدا می‌داند و دانستن و مسؤولیت آن را از کسی نمی‌خواهد!

انبیاء و اولیاء واسطه فیض برای هدایت بشر هستند، نه چیز دیگر؟ و خدا هم بیش از این از آن‌ها نخواسته است، زیرا بیش از این چیزی به آن‌ها نداده است زیرا در ملک خود نه به وزیر محتاج است و نه به مشیر، و نه رئیس می‌خواهد و نه وکیل! و اینگونه تصورات چنانکه گفتیم خیالات کودکانه و تصورات عامیانه است که روشن ترین نمونه آن همان تصور اقا نیم‌ثلاثه است.

آیت *الله العظمی!* در پایان این فصل عصاره‌ای از آن را خلاصه کرده و با عنوان «ممتنع بودن ولایت از نظر شرع» وارد فصل سوم شده است. و آن‌گاه چند حدیث صوفی پسند چون حدیث قرب نوافل - که چندان ربطی به مدعای وی ندارد، شده

است - و داستان آوردن تخت بلقیس را - که به نصّ قرآن، عفریتی از جنّ هم بر آوردن آن قادر بوده - آورده است! و پس از آن که دعایی از حضرت سجّاد علیه السلام در تضرّع و ابتهال به خدای متعال (بر خلاف هدف خود!) آورده است تا بگوید ما هم اینها را می‌دانیم! و مع ذلک راه گمراهی را عالمانه می‌رویم!! آن‌گاه پرداخته است به بدگویی از کسانی که امثال این دعاها را دلیل بر عدم تصرّف و اقرار به عجز و عبودیت اولیاء گرفته‌اند و گفته است: «این گروه بدبخت و بی‌خبر که یا از غلبهٔ سفاهت و نادانی و یا به منظور ابراز اختلاف و کسب شهرت و سوء استفاده از بساطت و خوش‌باوری یک مشت عوام بُز صفت و مقلّدین عمیاء به اشاعهٔ این اباطیل می‌پردازند (خوانندهٔ محترم متوجه است که چگونه گناهان خود را به گردن مخالفین خود می‌اندازد و به او باید گفت عوام بُز صفت و مقلّدین و عمیان را امثال خود او بازی می‌دهند) و می‌خواهند مردم بی‌گناه را از فهم حقیقت مقام اولیاء واستضاءه به آن انوار مقدس و استناره از اشعهٔ ملکوتی آن‌ها و بالنتیجه پیدایش نیروی اراده و قوت نفس در خود و تشبه به آن راد مردان عظیم... محروم و ناامید سازند!!».

حال ما به این جناب آیت الله العظمی! می‌گوییم فرضاً که مردم چنین اعتقادی داشتند که اولیاء قبلهٔ حاجات و مدبر کائنات و موجد موجودات و متصرف در جمیع ارضین و سماوات هستند که خوشبختانه یا بدبختانه با تبلیغات شبانه روزی شماها و قلندران و معرکه‌گیران و روضه خوانان و مدّاحان، اکثر مردم عوام این مملکت را به چنین موهومات، معتقد کرده‌اید، از آن، چه نفعی عائد بشر می‌شود؟ و موجب جلب چه خیر و دافع چه شرّی خواهد شد؟! داشتن چنین عقیده‌ای در یک فرد، موجب چه حسناتی خواهد شد؟ جز آن که به خیال توسل به آن‌ها برای خدا شریکانی قائل باشند و در مقابل اعمال زشتی که مرتکب می‌شوند به منظور مصونیت از کیفر آن اعمال، شفیعیانی برای خود بتراشند و به معاصی و فسق و فجور جری‌تر گردند، چنان‌که شده‌اند؟! و اموال خود را صرف زینت مقابر آنان کنند و اعمال خود را منحصر به تضرع در برابر آنان نمایند؟!.

اگر مقصودتان از آن که به آن رادمردان عظیم تشبه پیدا کنند، آن است که تا اینان هم دارای چنان قدرت و تصرفی در عالم ملک و ملکوت شوند یا دارای آن حشمت و جبروت! شما خود در مباحث بعد گفته‌اید که حتّی انبیاء و ملائکه هم حق ندارند آرزوی مقام آن‌ها را بنمایند و همین آرزوی خام بود که آنان را مبتلا به بلیات کرد!

خصوصاً که آن مقامات و فضائل در چهارده معصوم به قول شما ذاتی بوده و کسبی نیست!

پس استزائه و استناره و روشن شدن از آن‌ها طبق پیشنهاد شما همان است که کارهایی که از خدا باید خواست، مردم از اینان بخواهند! و این همان شرک است که آیات قرآن و سیرهٔ انبیاء و اولیای عظیم الشان همیشه مبارزه با این قبیل کفریات بوده است و قرآن صریحاً در جواب این کفریات می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَالُكُمْ﴾ [الأعراف: ۱۹۴] «همانا کسانی را که غیر از خدای یگانه می‌خوانید بندگانی مانند شمایند». و اگر بدان اصرار بورزید در جواب شما می‌فرماید: ﴿قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَمَا لَهُمْ فِيهَا مِنْ شَرْكٍ وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ﴾ [سبأ: ۲۲] «ای پیامبر! بگو: کسانی را که به جای خدا [سزاوار پرستیدن] پنداشته‌اید، بخوانید [تا خواسته‌های‌تان را اجابت کنند، ولی آنها هیچ خواسته‌ای را از شما اجابت نمی‌کنند؛ زیرا در آسمان‌ها و زمین، هم‌وزن ذره‌ای را مالک نیستند و آن‌ها را در آن دو هیچ سهم و شریکی نیست، و از میان آن‌ها هیچ پشتیبانی برای خدا وجود ندارد» حال تو هر چه می‌خواهی بباف!

آیت الله العظمی! بعداً وارد بحث «سازش ولایت با توحید» شده و می‌خواهد منظور خود را با توحید سازش دهد چنان‌که علمای اصیل چنین کرده و می‌کنند.

در این‌جا خدا را در صفات و افعال بی‌شریک دانسته و می‌گوید: «اگر کسی وجود اولیاء را از جانب حق در تنظیم و اجرای مقررات خلقت مستلزم شرک و کفر پندارد، پس باید رفتار مردم را هم در توسل به وسایل، از قبیل کسب و سعی و کوشش و مراجعه به طبیب در بیماری و استعمال دارو برای بهبودی و سایر توسلات و تمسک به اسباب زندگی همه را کفر و زندقه و الحاد به طریق اولی بدانند!» و بعد به خیال خود زیرکانه! به مجادله و سفسطه پرداخته می‌نویسد: «زیرا این اعمال هم دخالت دادن غیر خدا و استمداد از ما سوی الله و اعتقاد به وجود شریک در افعال، آن هم شریکی که نه فهم و نه عقل و نه حس دارد مانند دوا و غذا و زمین و دکان تجارت و بیل و کلنگ و خورشید و ابر و باد و امثال آن‌ها می‌باشد. و توسل به چنین اسباب از توسل به اولیاء حق که مردانی صاحب حس و اراده و فهم و سمع و بصر و عقل و علم اند به مراتب قبیح‌تر و شنیع‌تر خواهد بود!!»



واقعاً چشم جهان اسلام و مخصوصاً شیعه به چنین آیات عظام روشن باد!! که در استدلال و منطق، افلاطون و ارسطو شاگردشان نمی‌شوند!!!.

اینان خدا را چگونه شناخته و دین و شرع را با چه فهمی درک کرده‌اند؟! آیا خوردن غذا و استعمال دوا و رفتن دنبال کسب و سعی و کوشش و مراجعه به طبیب هم چون روزی خواستن از مرزوقین و شفا خواستن از معلولین و حاجت خواستن از محتاجان و حیات خواستن از مردگان است؟!.

آیا دست بردن به سوی بیل و کلنگ، هم‌چون بلند کردن بی قید و شرط دست نیاز و نیایش به سوی مخلوقین نیازمندی است که روحشان به دار السلام پیوسته و از جهان فانی به دیار باقی شتافته‌اند و امروز از آنان برای ما جُز مقبره‌ای از خاک و سنگ باقی نیست؟! (البته صرف نظر از تعالیم‌شان). کدام بشر دیوانه و نادان است که نداند در گرسنگی باید به طرف غذا رفت و در سرما و گرما باید به آتش و سایه پناه برد؟! و کدام عاقلی برای کسب و کوشش به گورستان و برای شفای مریض به ارواح رفتگان متوسل می‌شود؟!.

اگر فرضاً شرع و دینی هم در میان نبود، بشر خود می‌دانست که برای تهیه روزی به کسب و دکان نیاز دارد، زیرا خداوند بدین اندازه عقل به انسان داده است که اگر شریعت هم منع ننموده بود انسان عاقل می‌دانست که از توسل به مردگان کسب و دکان به دست نمی‌آید.

ما اگر مخالف اینگونه عقاید شرک‌آمیز بلکه شرک صریح هستیم از آن رو است که صرف نظر از إباء و انکار عقل سلیم، خود شرع حکیم آن را نهی می‌کند!.

شکی نیست که انسان در موقع اضطرار و آن‌گاه که چاره‌اش در حوادث زندگی ناچار می‌شود و آفات و بلیات او را به نیستی و فنا تهدید می‌کند، پناهگاهی می‌خواهد که مقید به قیدی نباشد و خود شرع این پناهگاه را به ما نشان داده است و آن فقط توسل به ذات اقدس الهی است:

﴿.. وَ سَأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ ۚ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا ﴿۳۲﴾﴾ [النساء: ۳۲] «و از

خدا بخواهید از فضل و رحمتش [به شما ببخشد] همانا خدا به هر چیزی داناست».

﴿وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾ [غافر: ۶۰] «پروردگارتان فرمود: مرا بخوانید

تا شما را اجابت کنم».



من فقط پروردگار خود را می‌خوانم و کسی را در خواندن با او شریک نمی‌کنم».

دین اسلام و کتاب آسمانی آن از تمام مسلمانان جهان در هر شبانه روز حدّ اقلّ ده مرتبه به طور وجوب خواسته است که بگویند: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ [الفاتحة: ۵] «فقط تو را عبادت می‌کنیم و فقط از تو یاری می‌جوییم که عبادت و استعانت فقط برای خدا و از خداست، منحصرّاً».

و شما آیات عظمای الهی این چنین! مردم را با این تُرّهات و سخن‌های لغو و باطل و ادا کرده‌اید که نه تنها با خدا امامان را هم بخوانند و از ایشان در حوائج مربوط به خدا، استمداد و استعانت کنند، بلکه بسا باشد که منحصرّاً آنان را بخوانند چنان‌که مشهود است! کسانی که غیر خدا را هر چند محمّد مصطفی و علی علیهما السلام باشند (تا چه رسد به حضرت عبّاس و امام‌زاده داود) بخوانند و از آنان استمداد کنند، آن خواندن نامقید علاوه بر آن که به تصریح آیات شریفه قرآن شرک است، اصلاً به نظر عقل و قرآن عملی غیر نافع و بیهوده است:

چنان‌که می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَلُكُمْ فَأَدْعُوهُمْ فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ [الأعراف: ۱۹۴] «آن کسانی که غیر خدایند و شما آن‌ها را می‌خوانید و از ایشان استمداد می‌کنید خود بندگان همان‌چون شمایند».

و پر واضح است که مقصود از بندگان آن‌هایی که هم‌چون شمایند، بتان نیستند، بلکه آنان بندگان خدا بوده و بشرند و مصداق کامل بندگان خدا، محمّد صلی الله علیه و آله و آل او می‌باشند که خواندن آنان نیز مورد نهی پروردگار جهان است!.

در همین سوره می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ نَصْرَكُمْ وَلَا أَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ﴾ [الأعراف: ۱۹۷] «این کسانی که غیر خدایند و شما آنان را می‌خوانید و از ایشان استمداد می‌کنید نمی‌توانند به شما حتّی به خودشان یاری کنند».

و باز در آیه ۵۶ سوره الإسراء می‌فرماید: ﴿قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِهِ فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا﴾ [الإسراء: ۵۶] «ای محمّد) بگو این کسانی را که غیر خدایند [و شما آنان را معبود پنداشته و در گرفتاری‌ها می‌خوانید] مالک کشف ضرری از شما نیستند و نمی‌توانند وضع شما را تغییر دهند».

هم‌چنین می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ إِلَّا

كَبَسِطِ كَفَّيْهِ إِلَى الْمَاءِ لِيَبْلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَلِيغِهِ ۗ ﴿الرعد: ۱۴﴾ «و کسانی که غیر خدا را می‌خوانند ایشان را هیچ پاسخی ندهند [و خوانندگان] مانند کسی هستند که دو دست خویش را به سوی آب گشاده است تا آب را به دهانش برساند ولی بدان نرسد».

و می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ ﴿۱۳﴾﴾ [فاطر: ۱۳] «و کسانی را که جز خدا می‌خوانید مالک پوست هسته خرما می‌نیستند».

اگر شرک‌گرایان مردم فریب، شبهه کنند که مقصود از نهی خواندن در این آیات بتان بی‌جان هستند (هرچند معنی در مدعوین ایشان نیز موجود است) صراحت همین آیات تو دهنی محکم و دندان شکن به دهان ژاژخای ساحران مردم فریب می‌زند که خدا می‌فرماید: آنان بندگان هم‌چون شما نیستند یعنی از جنس بشر و مانند بشر محتاج خواب و خوراک بوده و به افتخار بندگی خدا سرفرازند و اینان جز بندگان خدا و به اصطلاح اولیاء الله نیستند.

و در نزد اهل لغت و ادب معلوم است که ضمائر آنها عموماً متعلق به ذوی العقول است و ابدأً ربطی به بت‌های بی‌جان ندارد، هر چند اطلاق آن به بت‌ها هم موجب انحصار نیست، خدای متعال در قرآن، خواندنی چنین را عبادات دانسته است. و برای این‌که این مطلب واضح‌تر شود باز هم در این مسأله به همان آیات قرآن مراجعه می‌کنیم که از هر چه به تبعیت و اطاعت سزاوارتر است:

در قرآن کریم پس از آن که خداوند سبحان به موجب فرمان: ﴿وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾ «مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم»، دستور می‌دهد که او را بخوانیم، در همین آیه بلافاصله می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ ﴿۶۰﴾﴾ [غافر: ۶۰] «کسانی که از عبادت من (که همان خواندن و دعا است) تکبر می‌ورزند به زودی با حال نکبت و ذلت به جهنم داخل خواهند شد»؛ پس خواندن این چنین یعنی خواندن بی‌قید و شرط، عبادت است (ادعونی ← عبادتی).

و باز می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنِّي نُهَيْتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَمَّا جَاءَنِي الْبَيِّنَاتُ مِنْ رَبِّي وَأُمِرْتُ أَنْ أُسْلِمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۶۶﴾﴾ [غافر: ۶۶] «ای محمد) بگو خدا مرا نهی فرموده است از این‌که بپرستم کسانی را که غیر خدایند و شما آنان را می‌خوانید (یعنی عبادت می‌کنید) و این نهی بعد از آن است که بینات و دلایل روشنی از جانب

پروردگارم برایم آمده است و مأمور شده‌ام که فقط تسلیم پروردگار عالمیان باشم».

در آیه ۵۶ سوره الأنعام می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنِّي نُهِيتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قُلْ لَا آتِبِعُ أَهْوَاءَكُمْ قَدْ ضَلَلْتُ إِذًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ﴾ ﴿۵۶﴾ «ای محمد) بگو همانا من نهی شده‌ام کسانی را که غیر از خدا می‌خوانید (یعنی عبادت می‌کنید) عبادت کنم، بگو از خواسته‌های دل شما پیروی نمی‌کنم که [در غیر این صورت] گمراه شده‌ام و از هدایت یافتگان نخواهم بود».

قرآن همواره دعوت می‌کند خدا را بخوانند و از غیر او هر که باشد در این مورد اعراض کنند زیرا او حی و حاضر و از همه کس به بندگانش نزدیکتر است، چنان که می‌فرماید: ﴿هُوَ الْحَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ ﴿۱۶﴾ [غافر: ۶۵] «خداست که همیشه زنده است (و هر که غیر خداست حتی پیغمبر مرده است<sup>(۱)</sup>) و خدایی هم جز او نیست پس او را بخوانید در حالی که دین را برای او خالص کرده‌اید و ستایش خاص خداست که پروردگار جهانیان است».

و بر فرض محال که انبیاء و اولیاء چنان که شما معتقدید در عالم تصرفی داشتند و می‌توانستند خوانندگان و متوسلان خود را یاری کنند باز هم شرط عقل نبود که کسی خدای حی حاضر قادر و از همه نزدیک‌تر به خود را واگذارد و دست به سوی اولیاء که فرضاً تصرفی در ملک و ملکوت دارند، دراز کنند. زیرا برای اولیاء هر گونه قدرتی که تصور کنیم باز هم در قبال خدا چون ناچیز قطره‌ای است در مقابل دریای بی‌پایان، و منتهای نادانی است که کسی دریای بی‌پایان را گذاشته دست نیاز سوی قطره دراز کند! زیرا خدای متعال می‌فرماید: ﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ﴾ ﴿۷۸﴾ [البقرة: ۱۸۶] «هنگامی که بندگان من از تو مسأله دعا کردن را می‌پرسند (به ایشان بگو) که من بسی نزدیکم و دعای دعا کننده را همین که مرا بخواند اجابت می‌کنم پس باید اجابت از من طلب کنند و به من ایمان آورند شاید ارشاد شوند».

این آیات مبارکات بر آنان که قلوبشان را زنگار کفر و شرک نگرفته باشد خود چون

۱- خدای متعال به پیامبرش فرموده: ﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ﴾ ﴿۳۰﴾ [الزمر: ۳۰]. «همانا تو می‌میری و آنان نیز خواهند مرد».

نوری است که بر کوه طور تابیده و صخرهٔ صَمّا را مُندک نمود. و هر مؤمن به خدا به روشنی می‌فهمد که جُز از خدا نباید بدون قید و شرط حاجت خواست و غیر او را نباید خواند.

اتفاقاً بر طبق آیات خدا احادیث و آثاری که از ائمهٔ هدی علیهم‌السلام رسیده است همین معنی را تأیید و همین مدّعی را ثابت و تصدیق می‌نماید که خواندن خدا بدون هیچ واسطه و شفیع و بی‌میانجی‌گری هیچ ولی و حبیب، مطلوب ذات احدیت است چنان‌که در نهج البلاغه، باب المختار من کتب مولانا امیر المؤمنین علیه‌السلام، در وصیت حضرت علی علیه‌السلام به حضرت امام حسن علیه‌السلام این فقرات مبارکه دیده می‌شود می‌فرماید: «وَأَعْلَمُ أَنَّ الَّذِي بِيَدِهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قَدْ أَدِنَ لَكَ فِي الدُّعَاءِ وَتَكْفَلُ لَكَ بِالْإِجَابَةِ وَأَمْرَكَ أَنْ تَسْأَلَهُ لِيُعْطِيَكَ وَتَسْتَرْحِمَهُ لِيَرْحَمَكَ وَلَمْ يَجْعَلْ بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ مَنْ يَحْجُبُكَ عَنْهُ وَلَمْ يُلْحِثْكَ إِلَى مَنْ يَشْفَعُ لَكَ إِلَيْهِ». «و بدان همانا آن خدایی که خزائن آسمان‌ها و زمین به دست قدرت اوست خود او به تو اذن و دستوری در دعا داده است و اجابت آن را برای تو عهده‌دار و کفیل شده‌است و تو را امر فرموده است که از خود او بخواهی تا به تو عطا کند و از حضرتش طلب رحمت کنی تا به رحم فرماید و بین تو و او حاجب و مانعی که تو را از او دور دارد قرار نداده است و تو را وادار نکرده است که شفیع و واسطه‌ای برای خود به جانب او بیاوری» (نهج البلاغه، نامهٔ ۳۱).

و حضرت امام علی بن الحسین زین العابدین علیه‌السلام در دعای ابوحمزه ثمالی به خدا عرض می‌کند: «وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْادِيهِ كُلَّمَا شِئْتُ لِحَاجَتِي وَأَخْلُو بِهِ حَيْثُ شِئْتُ لِسِرِّي بَغَيْرِ شَفِيعٍ فَيَقْضِي لِي حَاجَتِي...» «حمد خدای راست که هر وقت که من خواسته‌ام برای حاجت خود او را خوانده‌ام و هر هنگام خواسته‌ام برای راز خود با حضرتش خلوت کرده‌ام بدون این‌که شفیع و واسطه در کار باشد پس حاجت مرا بر آورده است». که به روشنی معلوم می‌دارد خواندن خدا هیچ‌گونه احتیاجی به شفیع و واسطه ندارد و این عمل خود اگر از شرک و کفر هم سالم بماند باز یک عمل فضولانه است که کسی حق ندارد بدون دستور شرع بدان اقدام کند!

و حال این‌که چنان‌که معلوم شد با کیفیتی که انجام می‌شود همان شرک و کفر است که نابخشودنی‌ترین گناهان و مورد لعن پروردگار جهان است. هر کسی که در حال اضطرار غیر خدا را به صورت نامقید بخواند و از او جلب نفع و

رفع ضرر خود را بخواهد قرآن او را مشرک خوانده است و فرمود چنین کسی با خدا، خدای دیگر گرفته است آن جا که می‌فرماید: ﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ ۗ إِنَّهُ مَعَ اللَّهِ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ﴾ ﴿۳۶﴾ «آیا چه کسی (جز خدا) مضطری را هنگامی که او را بخواند اجابت می‌کند و از او بدی را رفع می‌نماید و شما را جانشینان در روی زمین می‌نماید، آیا با خدا معبود دیگری هست.....؟!».

یعنی خواندن بی‌قید و شرط دیگری در حال اضطرار و برای کشف سوء یا استفاده از مواهب حیات ارضی، حال کسی است که معتقد است با خدا، معبود دیگری هم هست که می‌تواند مضطری را اجابت نماید و چقدر کم متذکر این معانی می‌شوید. پس به دلیل این همه آیات خواندن نامقید غیر خدا و خواستن نامقید از غیر خدا کفر و شرک است و معتقد به آن مشرک و نجس!

اما این که شما آیات عظام این چنینی که برای پوشاندن کفر و شرک خود پس از طی تمام مراحل می‌گویید: آری، اثری در عمل اولیاء از جانب خودشان بالاستقلال نیست بلکه مانند سایر اسباب و وسایل (مثلاً بیل و کلنگ) از طرف حق در اجرای برنامه مداخله دارند!

**أولاً:** معلوم نیست که این کلمه استقلال چه حرفی است و مایه‌اش چیست و دلیلش کجاست و از اختراعات کیست؟

**ثانیاً:** مگر بت‌پرستان که بت‌ها را می‌خواندند (عبادت می‌کردند) به تعبیری که آیات شریفه سابق الذکر حاکی است، به استقلال بتان اعتقاد داشتند؟! هرگز چنین اعتقادی نبوده است، مگر نه این قرآن است که از زبان همان بت‌پرستان می‌گوید: ﴿مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾ [الزمر: ۳] «ما این بتان را عبادت نمی‌کنیم مگر برای آن که ما را به خدا نزدیک کنند».

پس به عقیده آنان، بت‌ها فقط وسیله‌هایی بودند که خوانندگان و عبادت‌کنندگان خود را به خدا نزدیک کنند، و تقرّب به خدا برای آن است که حوائج آن‌ها را برآورد و إلاً تقرّب به خدا برای بت‌پرستان که نه به آخرت ایمان داشتند و نه معنی عرفان و رضوان الهی را می‌دانستند چه فایده‌ای داشت؟! هرچند اگر ایمان به آخرت و رضوان الهی هم داشتند، باز آن را از خدا می‌خواستند، تازه با تمام این حرف‌ها باز هم بتان آن‌ها مقام ولی متصرف در تمام کون و مکان و آمریت بر جمیع موجودات عالم امکان را که شما می‌گویید نداشتند!

اما بتانی که شما با خیالات و اوهام خود ساخته‌اید خود خدای جهان هستند؟! هر چند کلمه «غیر مستقل» را بیاورید!

هنگامی که قرآن بت پرستان را مورد سرزنش قرار می‌دهد می‌فرماید: ﴿وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ﴾ [یونس: ۱۸] «می‌گویند که اینان شفیعان ما در نزد خدا هستند».

خدای متعال که در هیچ آیه‌ای از آیات قرآن، شفاعتی را که مردم ما به آن معتقدند ثابت نکرده است بلکه به صراحت آخرین آیاتی که درباره شفاعت در مدینه، یعنی در سال‌های آخر عمر شریف رسول الله ﷺ نازل شده است به کلی آن را نفی کرده است. چنان که قبلاً هم اشاره شد.

در دنبال همین آیه ۱۸ یونس بلا فاصله می‌فرماید: ﴿قُلْ أَنتَبِشْرُونَ اللَّهُ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ سُبْحٰنَهُ وَتَعٰلٰی عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ [یونس: ۱۸] «گو (ای پیامبر) آیا شما (شفیع تراشان) خدا را خبر می‌دهید به چیزی که در آسمان‌ها و در زمین بدان علمی ندارد (!!)

خدا پاک و والاتر است از آن چه با او شریک می‌پندارند». یعنی اصلاً چنین مطلب و موضوعی در نزد خدا نیست! خدای سبحان منزّه است از این که کسی بتواند در مملکت او فضولی کند و خودی نشان دهد. چنین اعتقادی که شفاعتی عند الله بدون قید بوده باشند به نظر خدا به نصّ قرآن شرک است و می‌فرماید: ﴿سُبْحٰنَهُ وَتَعٰلٰی عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ [یونس: ۱۸] «خدا پاک و والاتر است از آن چه با او شریک می‌پندارند».

شما در موضوع شفاعت در بتانی که با خیالات و اوهام خود تراشیده‌اید خیلی بیش از بت پرستان جاهلیت غلو کرده‌اید که ما این شاء الله تعالی در فصل مستقلی در این باب بحث خواهیم کرد.

معلوم نیست که این کلمه استقلال و غیر استقلالی که شما از خود ساخته‌اید کدام است و چه چیز ممیز شما از بت پرستان است؟!.

شما از یک طرف اولیاء را مدبّر امور کائنات و متصرّف در ارضین و سماوات می‌دانید که حتی به اراده و اختیار خود تصرّفاتی در کون و مکان می‌کنند، و از طرفی دیگر آنان را آلتی چون بیل و کلنگ معرّفی می‌نمایید!! مثلاً معجزه‌ای که در صفحه ۳۳۹ از حضرت سید الشهداء علیه السلام در انگور و موز بیرون آوردن آن حضرت از ستون مسجد، برای فرزند خود علی اکبر در غیر فصل انگور و موز، نقل کرده‌اید، آیا در این جا



حضرت حسین فقط آلت بوده و هیچ اراده‌ای از خود نداشته و چون می‌خواست که حضرت علی اکبر معجزه امام حسین را ببیند (لابد برای این که ایمان علی اکبر کامل شود!!) یک آلت بود و فقط اراده خدا را برای علی اکبر جاری نمود!<sup>(۱)</sup>.

و هم‌چنین معجزه امیر المؤمنین علیه السلام برای عمّار یاسر که برای طلبکار خود پریشان بود، حضرت سنگی را از زمین برداشت و به او فرمود: این را بگیر و دین خود را ادا کن، عمار گفته است: گفتیم این سنگ است، فرمود: خدا را به نام من بخوان! برای تو طلا خواهد شد. عمّار گفت: خدا را به نام علی خواندم سنگ طلا شد!! فرمود: ای ضعیف الیقین (عماری که رسول خدا درباره او فرمود سر تا پای عمّار مملوّ از ایمان است، حال ضعیف الیقین شد!!) خدا را به نام من بخوان تا نرم گردد زیرا آهن برای داود علیه السلام به سبب نام من نرم شد!! پس خدا را به اسم علی خواندم طلای مزبور نرم شد به مقدار حاجات از آن گرفتم فرمود باقی را به نام من بخوان سنگ شود، همان طور شد!!.

۱- معجزه بیرون آوردن انگور و موز از ستون مسجد را در «مدینه المعجزه» از کتاب (الإمامة) محمّد بن جریر طبری امامی آورده است که آن را «ابو محمّد عبد الله بن محمّد البلوی» از «عمارة بن زید» نقل کرده است.

رجال نجاشی عبد الله بن محمّد البلوی را چنین معرفی می‌کند: «البلوی رجل ضعیف مطعون علیه» و ابن الغضائری درباره او فرموده است: «عبد الله بن محمّد البلوی أبو محمّد المصری کذاب و صّاع للحديث لا يلتفت إلى حديثه ولا يعبا به» یعنی عبد الله بن محمّد البلوی بسیار دروغگو و بسیار حدیث ساز بوده است که به حدیث او اعتناء نشده و به او اهمیتی داده نمی‌شود.

و علامه حلی نیز او را در «خلاصه» قدح فرموده است و ابن داود نیز او را جزو مجروحین و مقدوحین شمرده است. از او سؤال شد که این «عمارة بن زید» که تو از او روایت می‌کنی کیست؟ در جواب گفت: «رجل نزل من السماء فحدثني ثم عرج!!» او مردی است که از آسمان نازل شده و مرا حدیث گفت آنگاه عروج نمود!

و اما «عمارة بن زید» که این معجزه‌ها را روایت کرده است بنا بر اتفاق تمام ائمه علم رجال اسمی بی‌مسمی است! و چنین کسی اصلاً در عالم وجود نداشته است!

ابن الغضائری در باره او فرموده است: «إنه اسم ليس تحته أحد، وكل ما يرويه كذب والكذب بين في وجه حديثه» هرچه از او روایت شود دروغ محض است و دروغ از سر و روی حدیثش روشن و آشکار است!

آری اینان اند که این همه معجزات از ائمه علیهم السلام روایت کرده و این همه سند و مدرک در متصرف بودن اولیای خدا در اختیار این آیات عظام (!! ) گذاشته‌اند!

جناب آیت الله العظمی این معجزه را در ص ۳۴۰ کتاب خود از «مدینه المعاجز» آورده است<sup>(۱)</sup>.

آیا در این معجزه، علی علیه السلام هیچ اراده‌ای از خود نداشت؟ و فقط برای این که عمّار ضعیف‌الیقین!! یقینش قوی شود! بدون اراده هم چون آلتی، خواست خدا را اجرا نمود؟! و معجزه طشت پر از غساله امام سجّاد علیه السلام که برای دوست بلخی خود مملوّ از عقیق سرخ و دُرّ سفید و زمرد سبز فرمود و به او داد<sup>(۲)</sup>.

و همچنین معجزه آن دو قرص نان که موجب غنی شدن مرد مجهولی شد که از محبان آن حضرت بود، و ده‌ها از این قبیل معجزات که برخی از آن‌ها را برای اثبات ولایت و تصرّف اولیاء در ملکوت الهی در این کتاب آورده‌ای که ائمه علیهم السلام دوستان خود را غنی می‌کرده‌اند.

مانند معجزه منقول در ص ۳۴۵ که حضرت جواد دست بر درخت زیتون گذارد برگ‌های آن درخت مبدّل به قطعات نقره گردیده (لابدّ اگر در زمان ما بود تبدیل به اسکناس هزار تومانی می‌شد!) و ابراهیم بن سعید مقدار زیادی از آن پول‌ها را برداشت و در بازار مصرف کرد (و لابدّ حضرت امام محمد تقی علیه السلام با این گونه بخشش‌ها ملقب به جواد الائمه شده است! زیرا با این کیفیت جواد الائمه شدن خیلی مهم نیست!!)<sup>(۳)</sup>. و معجزاتی که ائمه پاره‌ای از دشمنان خود را زن یا سگ کرده‌اند! مانند همان معجزه منقول در صفحه مزبور که حضرت صادق علیه السلام عربی بادیه نشین را که معجزه

۱- «مدینه المعاجز» آن را از کتاب پر از شرک و خرافات شیخ رجب بُرسی غالی آورده است.

۲- معجزه طشت پر از غساله که در و یاقوت شده است سید هاشم بحرانی در «مدینه المعاجز» ص ۳۰۲ به نقل شفاهی از شیخ فخر الدین نجفی آورده است که او گفته است روایت شده که مردی مؤمن از اکابر بلخ چنین و چنان گفته است! یعنی این یکی از نقل‌های شیرین خوابی و خیالی بوده است که هیچ مسؤولی ندارد!!

۳- معجزه برگ‌های زیتون را پول نقره کردن از طرف حضرت جواد الائمه علیه السلام، در کتاب «مدینه المعاجز» ص ۵۲۴ از کتاب «دلایل الإمامة» طبری امامی از همان «عبد الله بن محمّد البلوی» که ما ترجمه حال او را در ذیل معجزه انگور و موز علی اکبر از ستون مسجد نقل کردیم، روایت شده است!! آن راوی خوش نام آن را از همان «عمارة بن زید» بی‌نام و نشان که از آسمان می‌آمده و برای عبدالله بن محمّد البلوی حدیث می‌گفته و عروج می‌کرده!! نقل کرده است! بیله دیگ بیله چغندر!!

ایجاد رطب تازه در درخت خشکی از حضرت دید و گفت: تاکنون چنین جادوی بزرگی را ندیده‌ام، این حرف آن اعرابی بدبخت چنان این ولی متصرف در کون و مکان را! عصبانی کرد که گفت: اگر اراده کنم می‌توانی از خدا بخواهم تو را سگی قرار دهد که به منزل روی و تبصص و اعرابی ناگاه مبدل به سگ شد!!!<sup>(۱)</sup>.

خوب! با این که ما هرگز عوام یعنی همان مردمان عادی را که خودتان اقرار کرده‌اید که گرفتار شرک شده‌اند، مقصر نمی‌دانیم، بلکه علت و سبب آن شرک، خود شما و همین نوشته‌های شماست که نتیجه‌ای جز این نداشته و ندارد. لکن همین عقیده و نظریه شما هم دوپهلوی و نامعلوم و نامربوط است!

شما می‌گویید: ائمه علیهم‌السلام در امور رزق و حیات و ائمه و امثال آن اسباب هستند هم‌چنان که دکان و مزارع و میز و بیل و کلنگ اسباب هستند یا هم‌چون غذا که وسیله سیری و دوا که وسیله درمان است:

أولاً: ما در همین تشبیه نامناسب شما حرف داریم، زیرا در این وسایل و اسباب با میلیون‌ها سال تجربه و عمل ثابت شده است که از دکان و مزارع و بیل و کلنگ کارهای مربوط به آن‌ها بر می‌آید و نه همه کار، به همین سبب هیچ عاقلی تا حال از کلنگ میوه! و از بیل گیوه! نخواسته است! زیرا اینها برای کاری محدود و مربوط به خود آفریده و ساخته شده‌اند؟ اما فردی از بشر هر چقدر هم فوق العاده باشد هرگز منشیء البریات و محیی الأموات و رافع البلیات نبوده و در تاریخ بشر هیچ عاقلی کسی

۱- معجزه اخراج رطب از نخل خشک و سگ شدن عرب بیابانی را «مدینه المعاجز» در ص ۳۸۳ از ثاقب المناقب از علی بن ابی حمزه بطائنی نقل کرده است. «علی بن ابی حمزه بطائنی» طبق تصریح علمای رجال واقفی مذهب بوده است که حتی علی بن فضال که به گفته ابن ادریس معلون و کذاب است، در باره او گفته است: علی بن ابی حمزه کذاب و ملعون است (وویل لمن کفره نمرود!). ابن الغضائری (ره) در باره او فرموده است: (علی بن حمزة - لعنه الله - أصل الوقف وأشد الخلق عداوة للمولى «يعني الرضا عليه السلام» بعد أبي إبراهيم)). علی بن ابی حمزه - که خدایش لعنت کند - از مهم‌ترین کسان در مذهب واقفیه است بعد از حضرت کاظم علیه السلام، عداوت شدیدی با حضرت رضا علیه السلام داشت. و کشی گفته است که حضرت کاظم علیه السلام به او فرمود: «إِنَّهَا أَنْتَ وَأَصْحَابُكَ يَا عَلِيُّ أَشْبَاهُ الْحَمِيرِ» خودت و رفقاییت مانند یک مشت خر هستید! و یونس بن عبد الرحمن گفته است که حضرت رضا درباره او فرمود: «قد دخل النار». او به دوزخ رفته است، وی از کذابین مشهور است چون محمد بن سنان و یونس بن ظبیان!

جُز خدا را مدبّر کائنات و متصرّف در ارضین و سماوات، ندانسته است و هیچ فرد با شعوری برای این امور به سراغ انسانی مانند خود نرفته است مگر آن‌که با تبلیغات امثال شما گمراه شده باشد!!

**ثانیاً:** هیچ کس از غذایی که خورد و سیر شد، سپاس‌گزاری نمی‌کند و نسبت به او تمجید و تملّق نمی‌پردازد و از دوابی که دردش از آن درمان شده حد و ثناء نمی‌کند. چون وسیله‌ای است محدود و مقید که خدا برای بدل ما یتحلّل و سیری قرار داده است و دوا را نیز برای درمان او مهیا فرموده است. پس اگر حمد و ثنا و ستایش باید به درگاه آفریننده آن شاید، نه به دوا و غذا!!

امّا شما اولیاء را تا حدّ خدایی و بالاتر، سپاس می‌گویید و بر زنده و مرده آن‌ها ستایش می‌برید! و گور آن‌ها را بیشتر از مساجد احترام کرده و مورد توجّه و اکرام قرار می‌دهید به طوری که صد یک این کرنش‌ها و عبادت‌ها و سپاس‌ها و ستایش‌ها را نسبت به خدا انجام نمی‌دهید.

**ثالثاً:** هیچ کس از بیل و کلنگ و شمشیر و تفنگ انتظار پاداش دوستی و کیفر دشمنی ندارد، آن‌ها آلتی هستند که دوست و دشمن نمی‌شناسند و با کسی حبّ و بغض ندارد، امّا اولیاء متصرّف در کون و مکان شما، طبق معرفّی شما حبّ و بغض و تعصّب را تا آخرین حدّ دارند! اینان دوستان خود را با اندک دوستی و محبّت و کمترین ارادت و خدمت، ممکن است به عالی‌ترین درجات جنت برسانند! و دشمنان خود را در نهایت ذلّت به أسفل درکات جهنّم بفرستند!! و حتی اعمال و عبادات مردم هر چند از روی اخلاص باشد اگر از محبّت خاصّ آن‌ها خالی باشد به هیچ حساب می‌کنند و در روز قیامت که همه اختیارات میزان و کتاب به دست آنهاست دوستان خود را چنان و دشمنان خود را چنین می‌کنند! و چنان‌که قبلاً هم گفتیم همین معنی و منظور است که شما را با این طمع، به کفر و ضلالت کشانیده است!

شما خود در ۴۸۰ کتاب «أمراء هستی» تحت عنوان «حساب قیامت و نظارت امام» نوشته‌اید: مفسران معصوم در آیه آخر سوره غاشیه: ﴿إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ ﴿۱۵﴾ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ ﴿۱۶﴾ [الغاشية: ۲۵، ۲۶]<sup>(۱)</sup>. «فرموده‌اند: بازگشت مردم و حساب آنان به سوی ما

۱- «همانا بازگشت ایشان به سوی ماست آنگاه محاسبه [اعمال‌شان] برماست». توجّه داشته باشیم که سوره «الغاشية» مکی است.

است». از جمله در تفسیر صافی از حضرت کاظم عَلَيْهِ السَّلَامُ نقل می‌کند فرمود: (إِنْ إِيَابِ الْخَلْقِ إِلَيْنَا وَحَسَابُهُمْ عَلَيْنَا). یعنی: بازگشت این مردم به جانب ما و حساب‌شان برماست، پس آن گناہانی را که از نظر حقّ الله مرتکب شده‌اند از خدا می‌خواهیم که آن را به ما واگذار فرمایند و خدا خواسته ما را اجابت می‌کند و هر گناہی را که از نظر حقّ الناس ارتکاب کرده‌اند از مردم خواهش می‌کنیم که به ما بخشند و مردم نیز می‌پذیرند و خدا به آنان عوض خواهد داد و هم‌چنین در زیارت جامعۀ کبیره وارد شده: «وَأِيَابُ الْخَلْقِ إِلَيْكُمْ وَحَسَابُهُمْ عَلَيْكُمْ!!!» یعنی رجوع مخلوقات به سوی شما ائمه است و حساب آن‌ها نیز به عهده‌ی شماست.

در صفحه ۴۹۰ نوشته‌اید: «از حضرت سجّاد عَلَيْهِ السَّلَامُ که خلاصۀ ترجمۀ آن این است که ما روز قیامت سرپرست حوض کوثریم و به دوستان خود از آن می‌چشانیم و جز به سبب توّسل به ما راهی به سوی آن نیست، و هر کس ما را مسرور کند در آن روز مسروش می‌کنیم و هر کس ما را بیازارد و حقّ ما را غصب کند نطفه‌اش ناپاک بوده در آخرت به سزای خود خواهد رسید!!».

و در صفحه ۱۷۹ از برخی اخبار چنان نتیجه گرفته‌اید که: «مردم محشر دامان شیعیان را می‌گیرند و شیعیان دامان ائمه خود را گرفته همه به بهشت می‌روند و هر دسته با توّسل به دستۀ دیگر به ثبوت آن جهان نائل می‌گردند چنان‌که در این جهان نیز رسیدن به حاجات و نجات از بلیات، یکتا وسیله‌اش تمسک به ذیل عنایت آن خاندان است!».

ما می‌دانیم انگیزۀ نویسندگان و تمام غالیان همین غرورهای شیطانی است و به یقین دشمنان اسلام هم برای سستی و تضعیف مسلمین، خود مستقیماً و یا به وسیلۀ ایادی خود اینگونه مطالب غرورانگیز فتنه خیز را در بین مسلمانان مخصوصاً شیعیان نشر داده و می‌دهند، زیرا چه کاری از این بهتر که در مقابل آن همه تهدیدات و اندازات خداوند که: «تَفْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ»<sup>(۱)</sup> [الزمر: ۲۳]، یک چنین فضای بی‌بام و دری از شفاعت در مقابل تمام مردم باز شود که آن‌چه حقّ الله است، خدا به ائمه ببخشد و آن‌چه حقّ الناس است مردم به ائمه ببخشند آن‌گاه شیعیانی که مسلماً

۱- «پوست کسانی که از پروردگار شان بیم دارند، به لرزه می‌افتد».

به وسیلهٔ این انگیزه‌ها، گناهان‌شان از همهٔ مردم بیشتر است خود به سبب گرفتن دامان سر سلسلهٔ ناجیان یا منجیان شوند و مردم هم دامان آن‌ها را گرفته سر انجام همگی به بهشت روند!! با این امتیاز که شیعیان آقا و نجات بخش دیگران‌اند!! و ما این شاء الله تعالی در بحث شفاعت به سستی و معقولیت این روایات می‌رسیم و واهی بودن این تصوّرات را ثابت می‌کنیم.

در این جا فقط می‌گوییم این اسباب و وسایل را که شما قبلاً تشبیه به دکان و مزارع و بیل و کلنگ بی اراده و شعور کردید و خواستید نتیجه بگیرید که ائمه اطهار در مملکت الهی خدای قهار، جز آلتی هم‌چون آلات و ادوات نامبرده نیستند، چرند گفتی و هذیان بافتی!.

آنان به عقیدهٔ شما مالکان ملکوت الهی و هر چه بخواهند با دوستان و دشمنان خود می‌کنند، چون کلید بهشت و جهنم به دست آنهاست!.

اما به قول شما از طرفی دارای عواطف تند و تعصبات شدید بشری هستند، (البته آن‌گونه که شما معرفی می‌کنید) کسی که اندک خدمتی و اظهار محبتی به ایشان کرد، او را وارد بهشت کرده و آن که مختصر آزار و اهانتی به ایشان روا داشته داخل جهنم می‌کنند!.

همین انگیزه و طمع است که مردم بدبخت این مملکت از همهٔ اوامر و نواهی شریعت که بعثت تمام پیغمبران و نزول جمیع کتب آسمانی و قرآن برای آن است، صرف نظر کرده و پشت سر انداخته و در رعایت مقرّرات دینی و دنیایی حتی از یک کشور نیمه وحشی هم بدتر هستند!!! اما برای به دست آوردن رضایت امامان به خیال خودشان در سال چندین روز به جهت وفات آنان تعطیل می‌کنند و یا به جهت تولّدشان جشن می‌گیرند در صورتی که کوچک‌ترین دلیلی از شرع و عقل برای آن ندارند، برای عزاداری‌هایشان میلیون‌ها تومان زنجیر و قمه و قداره و توق و علم می‌خرند و صحنه‌های دهشت انگیز و حیرت آوری از دسته‌های سنی‌ه‌زن و زنجیرزن وجود می‌آورند! برای مرقد آنان میلیاردها صرف تعمیر و تزیین گنبد و بارگاه و خدّام و ضریح و ائمال آن می‌نمایند<sup>(۱)</sup> و..... و..... و.....

برای چه؟! برای این که شما به این مردم چنین فهمانیده‌اید که آنان صاحب اختیار

دنیا و آخرت‌اند! باید آن‌ها را با این وسایل راضی کرد! و إلا فلا!! به خدا قسم، اگر تبلیغات و تطمیعات نبود، هرگز هیچ عاقلی این اعمال سفیهانه را انجام نمی‌داد، و وقت و مال و عمر و فکر خود را برای چنین اموری که از طرف خدا و پیغمبر کوچک‌ترین قول و فعلی در این باره صادر نشده است، ضایع نمی‌کرد.

خود شما قبول دارید که پروردگار عالم بیش از یکصد و بیست و چهار هزار پیغمبر برای هدایت بشر مبعوث فرموده است (هر چند قائل‌اید که آن بزرگواران نیز تحت ولایت امامان شیعه بوده و ریزه‌خوار احسان ایشان هستند!) این همه انبیای بزرگوار که پروردگار متعال در قرآن کریم ایشان را مدح و تمجید فرموده از قبر و مزار ایشان طبق روایت «عبد الله بن ابی فروه» و سایر اخبار، جز سه قبر معلوم و معروف نیست: که یکی از آن سه، قبر حضرت اسماعیل علیه السلام است که در زیر ناودان خانه کعبه و فاقد قبّه و بارگاه و ضریح و خادم است و دیگری قبر حضرت هود علیه السلام که محفوف به رمل و در دامنه کوهی از جبال یمن است و سومی قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است که در مدینه منوره است<sup>(۱)</sup>.

۱- نگا: ابن سعد، «الطبقات الكبرى»، ج ۱، ص ۵۲.

اشکال این سخن، در گوینده آن، اسحاق بن عبدالله بن ابی فروه (وفات ۱۴۴هـ) است، که ایشان را بسیاری از علمای حدیث مانند زهری، ابن سعد و امام احمد -رحمهم الله- ضعیف دانسته‌اند. ابن سعد می‌گوید: «بسیار حدیث روایت کرده و احادیث منکر روایت می‌کرد و حدیث او را حجت قرار نمی‌دهند». امام احمد بن حنبل می‌گوید: «جایز نمی‌دانم از او روایت شود». حافظ ابن حجر در تقریب التهذیب می‌گوید: «متروک است».

از سویی دیگر چنین امری - اینکه اسماعیل علیه السلام در حجر دفن شده و پیامبران دیگر در فلان مکان دفن شده‌اند - نیاز به حدیث صحیحی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دارد زیرا فقط ایشان است که از روی هوای نفس سخن نگفته و آنچه می‌گوید وحی الهی است، و چگونه می‌توانیم سخن شخصی را که از وحی سخن نمی‌گوید، در همچون موردی بپذیریم زیرا دانستن این امر برای هر کسی ممکن و میسر نیست؛ زیرا میان وی و میان اسماعیل و هود علیه السلام نسل‌ها و بلکه هزاران سال فاصله وجود دارد. بنابراین، نمی‌توان با قاطعیت مکان قبر یا محل دفن پیامبری را تعیین کرد بدون اینکه در این زمینه نص صحیحی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وجود داشته باشد!!

شیخ آلبنانی رحمته الله می‌گوید: «در هیچ حدیث مرفوعی ثابت نشده که اسماعیل علیه السلام یا دیگر پیامبران گرامی در مسجد الحرام دفن شده باشند، و در این باره در کتابی از کتاب‌های معتبر حدیثی مانند کتب شش‌گانه و مسند احمد و معجم‌های سه‌گانه‌ی طبرانی و دیگر تألیفات مشهور چیزی وارد

فقط این سه قبر، مرقد حقیقی انبیاء است و بقیه موهوم و نامعلوم است! اما شما نگاهی به کشور شیعه نشین کرده و قبور و زیارتگاه‌های آنان را ببینید که سر به صدها هزار می‌زند با آن همه نهی صریحی که در شریعت اسلام از طریق عامّه و خاصّه در تعمیر و تجصیص و ساختن بنا و ضریح بر قبور، شده است! در هر سال چه مقدار از اموال صرف این امور منیه می‌شود؟ خدا می‌داند و بس. و ما این شاء الله تعالی در بحث مقابر و زیارت، مختصری از آن را برای خوانندگان می‌آوریم.<sup>(۱)</sup>

چرا؟! برای این که شما با این گونه تبلیغات مردم را معتقد کرده‌اید که صاحبان این قبور مدبّر امور کائنات هستند و متصرّف در ارض و سماوات؟ و بر آورنده حاجات و دافع بلیات و مُنزِل برکات و رافع درجات در دنیا و آخرت هستند!! و البتّه هر حیوانی تا چه رسد به انسان طالب خیر خود و دافع شرّ از خود است، بالطبع آن را خواهان و از این گریزان است. این است که صرف یک درهم برای صد دینار و دادن یک مشت برای به دست آوردن چند خروار را از جان و دل راغب و خریدار است!

با امامانی که به قول شما دارای عواطف تند بشری هستند و برای محبّان خود و نجات ایشان حاضر شده‌اند فداکاری‌ها کرده تا جایی خود را قربانی کنند، و نسبت به دشمنان خود چنان به خشم آیند که تا عرب بیابانی کوچک‌ترین شک کرد امام او را

نشده است و این از بزرگ‌ترین نشانه‌های ضعیف بودن و بلکه جعلی بودن حدیث نزد برخی از پژوهشگران می‌باشد؛ و در نهایت، تنها روایاتی معضل با اسانید سست و موقوف وجود دارد که ازرقی در اخبار مکه (ص ۳۹ و ۲۱۹ و ۲۲۰) روایت کرده است که به آن توجهی نمی‌شود...». [الألبانی، تحذیر الساجد من اتخاذ القبور مساجد، ص ۶۹].

شیخ الإسلام ابن تیمیّه رحمته الله در «مجموع الفتاوی» گفته است: «قبری که همه بر آن اتفاق نظر دارند قبر پیامبرمان محمد صلی الله علیه و آله و سلم است، و در مورد مکان قبر ابراهیم خلیل علیه السلام اختلاف وجود دارد ولی قول صحیح که جمهور علما بر آن هستند چنین است که همانجا قبر او است، اما درباره یونس، یاس، شعیب و زکریا، شناختی وجود ندارد». و همچنین در جایی دیگر می‌گوید: «در زمین هیچ قبری نیست که مردم اتفاق نظر داشته باشند که قبر پیامبر است جز قبر او (رسول الله محمد صلی الله علیه و آله و سلم)».

ابن الجزری رحمته الله می‌گوید: «درست نیست که مکان قبر پیامبری را غیر از قبر پیامبرمان صلی الله علیه و آله و سلم تعیین کرد، البتّه قبر ابراهیم خلیل علیه السلام در آن آبادی است نه اینکه به آن بقعه خاص اختصاص داشته باشد». (مُصحح)



تبدیل به سگ می‌کند و..... و..... با چنین کسانی به سادگی می‌توان کنار آمد و دل او را راضی کرد. تا آن خدای منزّه از احساسات بشری و بی‌تعصب! که بدون هیچ ملاحظه‌ای در کمین ظالمان و ستمگران است که ﴿إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ ﴿۱۴﴾ [الفجر: ۱۴] «همانا پروردگارت در کمین است». و دشمن ناسپاسان که می‌فرماید: ﴿فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ ﴿۹۸﴾ [البقرة: ۹۸] «همانا خداوند دشمن کافران است». و محاسبه او با مثقال و نقیر و خردل و قطمیر است که ﴿وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَى بِنَا حَسِيبِينَ ﴿۴۷﴾ [الأنبياء: ۴۷] «اگر کردارشان هموزن دانه خردلی باشد، آن را می‌آوریم و کافی است که ما حساب‌گر باشیم». و قرآن کریم وصیت لقمان حکیم را بدین بیان می‌آورد که: ﴿يَبْنِيْ اِنَّهَا اِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِيْ صَخْرَةٍ اَوْ فِي السَّمٰوٰتِ اَوْ فِي الْاَرْضِ يٰٓاْتِ بِهَا اللّٰهُ... ﴿۱۶﴾ [لقمان: ۱۶] «ای پسرکم اگر کردار انسان هموزن دانه خردلی باشد که در صخره‌ای یا در آسمان‌ها یا در زمین باشد خداوند آن را [در روز رستاخیز] بیاورد»، و نیز می‌فرماید: ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ ﴿۷﴾ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ ﴿۸﴾ [الزلزلة: ۷-۸] «هر که به وزن ذره‌ای کردار نیکو به جای آرد [پاداش] آن را ببیند و هر که به وزن ذره‌ای کردار بد به جای آرد [نتیجه] آن را ببیند».

با چنین خدایی چگونه می‌توان در محاسبه روبرو شد که از احساسات بشری مبری است و تعصبی ندارد و به اصطلاح، مو را از ماست می‌کشد؟!.

لذا به امامی پناه می‌برند که آن‌چه ایشان از حقّ الله را امتناع کرده‌اند از خدا خواهش کنند که آن حقوق را به ایشان واگذار کند و خدا هم واگذار می‌کند!! و آن‌چه را از حقّ الناس از بین برده‌اند امامان از مردم می‌خواهند که آن حقوق را به ایشان واگذار کنند، لابدّ مردم هم روی امامان را به زمین نمی‌زنند و می‌گذرند! این هم حساب مشکل روز قیامت؟! بعد از آن کلید بهشت و جهنّم در دست امامان یعنی پسر خاله‌ی شیعیان است! که این عزیزان بی‌جهت را به بهشت و دشمنان‌شان را به جهنم می‌برند! چه سودی از این بهتر و چه معامله‌ای از این پُرسودتر؟! پس چرا نکنند؟

این است آن انگیزه‌ای که به قول خودتان اینان را تا حدّ شرک کشانده است و علّت واقعی و انگیزه حقیقی آن هم خود شما و این احادیث عجیب و غریب غالیان یا

دشمنان دین اسلام است. پس چنان که گفتیم تشبیه شما به این که ائمه آلت بی اراده خدایند! غلط و خلاف حقیقت یعنی همان غلّ و گزاف است. و الاً اگر حساب آلت و اسباب بوده باشد از آلات و اسباب فیوضات الهی هیچ آلتی بلکه آیتی ظاهرتر و روشن‌تر از خورشید نیست، و به قول خود شما در صفحه ۵۸ «ماه و خورشید در تربیت موجودات زمین از جماد و نبات و حیوان تأثیر و دخالت تامّه دارد و بدون تردید وسیله حیات جسمانی و مادی کرات مورد تابش خود هستند ولی استقلال در تربیت ندارند بلکه از جانب خدا تربیت می‌کنند».

و من اضافه می‌کنم که اینگونه فیض بخشی و تربیت را اکثر افراد بشر بلکه همه آنها می‌دانند. اما آیا تا به حال شنیده شده که مسلمانی نسبت به خورشید اظهار ارادتی کند یا ابراز محبتی؟ و از آن ثنا و تمجیدی نماید یا تملّق و تحمیدی؟! چرا؟ برای این که می‌داند خورشید دارای عاطفه و تعصّب نیست و اراده‌ای از خود ندارد و از مدح و قدح کسی آگاهی ندارد. آنچه خدا به او داده است می‌دهد، و به امری که مأمور است می‌پردازد، نه از اقبال کسی خوشحال و نه از اعراض کسی خشمگین می‌شود! لذا هیچ مسلمانی او را محبوب نمی‌گیرد و برای لطف و غضبش خوشحال و اندوهگین نمی‌شود. او آلت فیض الهی است، اگر شکری و ثنائی باشد، باید به پروردگار او که فیاض علی الاطلاق است، کرد نه به شخص او! آیا امامان آلات فیض نیز چنین‌اند؟<sup>(۱)</sup>.

از نظر عقل و دین هرگز پروردگار عالم برای نظم جهان و تدبیر امور موجودات احتیاج به کسی اعمّ از نبی و ولی و وصی و وزیر و دبیر و وکیل و مشیر ندارد! و هیچ کس را در حریم ملکوت او راه نیست و از اسرار خلقت و علوم غیب او آگاهی ندارد

---

۱- چنانکه در «درسی از ولایت» نیز گفته‌ام قیاس رسول و امام با خورشید قیاس مع الفارق است که همگان آن را باطل می‌دانند. خورشید در عالم تکوین مانند آلات و اسباب است و آلت و سبب چون اراده و اختیاری ندارد، فعل او منسوب به مسبب الاسباب است که خدا باشد، مانند اژه و تیشه که اسباب ساختن در و منبر است و اگر دری ساخته شد گفته می‌شود نجار در را ساخته نه اژه و تیشه. رسول و امام چون بشر هستند و صاحب اراده و اختیار اگر کاری کنند گفته نمی‌شود خدا کرده بلکه فعل‌شان منسوب به خود ایشان است زیرا بشر فاعل مختار است مثلاً اگر رسول خدا غذا خورد نمی‌گویند خدا خورده بر خلاف خورشید که فاقد ادراک و اراده و فعلش غیر اختیاری است و آثار او منسوب به آفریدگارش خداست، چنانکه اگر بهار گل‌ها را برویاند می‌گویند خدا گل و گیاه را رویانده. (برقعی).

مگر آنچه به وسیله وحی بر رسولش بر حسب مصلحت و حکمت ابلاغ فرماید، و این قبیل افکار، اندیشه‌های کودکانه و تصورات عامیانه است در محیطی تنگ و تاریک و قلبی خالی از علم و اندیشه!

از نظر عقل نیز تمام آن‌ها جعلیات است که به عنوان معجزه و کرامت و تصرف ائمه در امر حیات و ممات و رزق و حاجات بشر و حیوانات آورده‌ای! و از صفحه ۳۸۵ تا ۳۹۴ و از صفحه ۴۳۹ تا ۴۴۹ کتابت پر کرده‌ای! تمام آن‌ها موهومات و ساخته‌ای غلات است! زیرا معجزه‌ای را که شخص بی‌نام و نشانی چون «عمارة بن زید» و یا بدنایمی چون «علی بن ابی حمزة بطائنی» و یا غالی کذابی چون «محمد بن سنان» و کذابی چون «یونس بن ظبیان» روایت کنند، از داستان مجهولانی چون آن اعرابی و قصه آن مرد بلخی!! از این جعلیات و موهومات و خرافات هیچ عاقلی برای اثبات تصرف ائمه در تدبیر امور کائنات استدلال نمی‌کند، این قبیل معجزات برای گوینده‌ای چون آن راوی، و برای شنونده‌ای چون عمه‌اش خوب است!! اینها نه تنها حجت نیست بلکه منتهای رسوایی و خفت برای گوینده و شنونده‌ی آن است! صدها خروار از این احادیث در مقابل یک آیه‌ی قرآن کریم که مخالف آن است چون صدها هزار پیر کاه در مقابل سیلی سهم‌گین و خروشان است. البته در نظر کسی که به خدا و روز قیامت ایمان داشته باشد. زیرا هیچ عاقلی نمی‌تواند از حقایق قرآن با آن صراحت بیان، چشم ببوشد و عقل و وجدان خود را کنار بگذارد برای چرندی که فلان غالی بافته یا فلان دروغگو ساخته است!! و با مجعولات خود اولیای خدا را که تاریخ حیات سراسر افتخارشان پر از عبادت و تقوی و مملو از خوف خدا و حساب روز جزاء بوده است و خود بهترین معلم خداپرستی و داعیان الی الله بوده‌اند به صورتی درآورده که جز تعریف و تمجید خود کاری و جز خودپسندی و خودخواهی هدفی نداشته‌اند؟! تو گویی تمام این دستگاه کائنات و آفرینش موجودات برای سپاس و ستایش و عبودیت و کرنش آنان به وجود آمده است لا غیر؟! تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُقُولُ الْجَاهِلُونَ عُلوًّا کَبِیرًا.

گفتیم آن معجزاتی که از ائمه علیهم‌السلام شما در کتاب خود آورده و آن‌ها را دلیل بر تصرف آنان در کل ممکنات و موجودات گرفته و دلیل نقلی و شرعی دانسته‌ای، و در صفحه ۶۰ گفته‌ای: «مطالعه در معجزات چهارده معصوم هرگاه به طور مجموع مورد دقت قرار گیرد اکثراً مشحون از خلق و ایجاد و تغییر و تبدیل ماهیات و خبر دادن از غیب و سایر کارهای خدایی و اعمال ولایتی است!».

اگر اینگونه معجزات ادّعایی دلیل بر تصرّف کسانی در امور عالم و نظم جهان و تدبیر عالم امکان است، هر طائفه‌ای از ملل و مذاهب و ادیان جهان از این قبیل جعلیات و موهومات برای خود و اولیای خود دارند. زیرا معجزه‌ای که گوینده و سازنده آن یک نفر - هر چند عادل - باشد، مورد قبول و اطمینان هیچ نخواهد بود؛ تا چه رسد که راویان آن کذابان و غالیانی چون محمّد بن سنان و یونس بن ظبیان و عماره بن زید بی‌نام و نشان و علی بن ابی حمزه ملعون به لسان همان امامان باشد!

### [کراماتی که صوفیه برای ائمه خود آورده‌اند]

شما تنها در طائفه صوفیه و احوال اولیای آن‌ها مطالعه کنید تا ببینید این طائفه کراماتی برای ائمه خود آورده‌اند که این معجزات شما در احوال ائمه اثنی عشر علیهم‌السلام شاید به پایه آن‌ها نرسد!! یک مطالعه اجمالی در کتب صوفیه، مثل «تذکرة الأولیاء» شیخ عطار یا «نفحات الأنس» جامی یا «إسعاف الرّاعیین» یافعی و امثال آن، هزاران معجزات غریب و عجیب از اولیای خود نشان می‌دهند<sup>(۱)</sup> که ما برای نمونه به چند عدد آن به نحو اجمال اشاره می‌کنیم:

مثلاً شیخ عطار که کتاب «تذکرة الأولیاء» خود را به نام حضرت امام جعفر صادق بزرگ صوفیان - البته به عقیده او - افتتاح می‌نماید، از آن حضرت معجزه قابل اهمیتی نمی‌آورد! اما در معجزه حسن بصری که بسیاری از علمای بزرگ شیعه چون علامه مجلسی و دیگران او را مخالف ائمه مخصوصاً امیر المؤمنین علی‌الکلیله می‌دانند، می‌نویسد: حسن بصری خرمایی را یافته و به کسی داده و او خورده، دانه او طلا شده است! یا هر روز حسن نماز پیشین را در بصره می‌کرده و به مکه می‌رفته و باز برای نماز پسین هر روز به بصره باز می‌گشته است! برای شمعون گبر دست در آتش می‌نهاد و نمی‌سوخت و چون شمعون مسلمان شد، خطّ آزادی و ضمانت بهشت برای او نوشت و خدا آن را امضاء و اجرا کرد!! یا ماری با شاخ نرگس مالک دینار را باد می‌زد! و دست دهری چون در مجاورت دست مالک بود در آتش نسوخت! یا کسی تازیانه‌ای به مالک

۱- همچنین سایر مذاهب اسلامی برای ائمه خود از قبیل «مالک بن انس» و «ابو حنیفه» و «شافعی» و «احمد بن حنبل» و ..... عجائب و کرامات فراوان نقل کرده‌اند که برای اطلاع از آنها می‌توان به جلد اول کتاب «الإمام الصادق والمذاهب الأربعة» (تألیف اسد حیدر)، و جلد پنجم «الغدیر» علامه امینی تبریزی و ..... مراجعه کرد. (برقی).

زد، و وی او را نفرین کرد، روز دیگر دست تازیه‌زن قطع شد! یا حبیب عجمی که از اقطاب صوفیه است چون هر روز به مسجد می‌رفت و عبادت می‌کرد و به خانواده‌اش می‌گفت من در نزد کسی به مزدوری کار می‌کنم و هنوز صاحب کار مزدم را نداده است، روز دهم یک خروار آرد و یک مسلوخ گوشت و روغن و عسل به در خانه او آوردند، یا برای مهمانان او غذا از غیب می‌آمد!! یا چون حسن از حجاج گریخت و در خانه حبیب پنهان شد مأمورین در خانه او با این که دست به حسن می‌مالیدند اما از کرامت راستگویی حبیب که گفته بود حسن در همین خانه است او را نمی‌دیدند!! یا این که او بر روی آب روان می‌شد و غرق نگشته، راه پیمایی می‌کرد!! یا سوزن از دست حبیب افتاد و در شب تاریک خانه روشن شد! یا قاتلی را بر دار کردند همین که حبیب بر او عبور نمود، مستحق بهشت شد!!.

در کرامت عتیبه بن غلام می‌نویسد که او از روی آب دریا می‌گذشت و حسن که خود صاحب آن همه کرامات بود تعجب می‌کرد!! یا بدون هیچ مقدمه در فصل زمستان به کسی زنبیل رطب تازه می‌داده!

در کرامت رابعه عدویه می‌نویسد که هنگام تولد او به پدرش پولی رسید که با آن هر چه می‌خواست می‌خرید! یا خر او در سفر حج بعد از مردن زنده شد! و چنان گرمی بود که کعبه به استقبال او آمد!!! ناقل این معجزه و کرامت شیخ علی فارمدی است که هر چند دروغگو باشد از علی بن حمزه و محمد بن سنان و عماره بن زید دروغگوتر نیست.

با این که رابعه از جلوی مهمانان خود دو عدد نان برداشت و بیست عدد نان از غیب دریافت داشت! یا هنگامی که حسن به او گفت بیا تا سجاده برای نماز در آب اندازیم او در هوا انداخت! (یعنی بالاتر از حسن!).

یا دیگ رابعه بدون آتش می‌جوشید و طعامی از آن با حسن بصری خوردند که به تصدیق حسن بهتر از آن نخورده بود<sup>(۱)</sup>.

و در کرامت فضیل بن عیاض گفته‌اند: جهودی بردن تل ریگی را بر او عرضه کرد

---

۱- علامه عبد الجلیل رازی قزوینی در کتاب پر ارزش خود (النقض) ص ۳۸ نقضاً و رداً آورده است که گفته‌اند: حسن بصری در راه بادیه با رابعه عدویه رسید رابعه را گفت: چه می‌خوری؟ رابعه دست به خاک بادیه کرد و مشتکی خاک برداشت و به شیخ گفت: بستان و بخور، تا در صحرا بود خاک بود به بول شتران ممزوج، چون از دست رابعه به دهن شیخ آمد، مغز بادام و شکر سفید!!.

تا او را آزاد کند و آن ریگ‌ها را باد برد!!

برای ابراهیم ادهم ازدهایی پوستین شد تا از سرما رنج نبرد، و سوزنی از او در دریا افتاد و چون آن را خواست هزاران ماهی با سوزن‌های طلا بیرون آمدند که خودت نیز در همین کتاب آن داستان را آورده‌ای!

یا چون عده‌ای از همراهان ابراهیم ادهم که در بیابانی آتش افروخته بودند و آرزوی گوشت حلال کردند تا کباب کنند به کرامت ابراهیم، شیری گورخری را آورد! در کرامت ذو النّون مصری گفته‌اند: چون در کشتی گوهری گم شد و ساکنان کشتی ذو النّون را متهم به ربودن آن کردند به معجزه‌ی وی هزاران ماهی از دریا بیرون آمده در دهان هر یک گوهری تقدیم وی نمودند!

یا این که جوانی چون صد هزار درهم بر درویشان انفاق کرد. آن‌گاه پشیمان شد ذوالنّون مصری به دارویی سه دانه یاقوت برای او به وجود آورد!! یا کسی به نزد ذوالنّون آمد و گفت وام دارم، ذوالنّون سنگی برداشت و به او داد و آن زمرد بود به چهار صد درم.

تا جایی که متوکل که امام دهم شیعیان با آن همه کرامات یا معجزات نتوانسته بود او را تسلیم کند، از کثرت کرامات یا بگو معجزات مرید ذو النّون شد!! و هنگامی که جنازه‌ی ذو النّون را برمی‌داشتند مرغانی از هوا آمدند و بر جنازه‌ی او که در آفتاب گرم بود، سایه کردند.

در کرامات بایزید بسطامی نوشته‌اند که شیخ ابو سعید ابو الخیر که خود از بزرگان صوفیه است گفته است که هجده هزار عالم را از بایزید پُر می‌بینم! تا جایی که معروف است که بایزید ادعای خدایی می‌کرد و می‌گفت: «سبحانی ما أعظم شأنی»!!

در این باره در مثنوی مولوی داستان عجیبی مذکور است. یا گفتگویی که بایزید با سگ داشت و با او احتجاج می‌کرد! یا در طبرستان بر جنازه‌ی مردگان حاضر می‌شد تا جایی که یکی از مریدان با بایزید به نام ابوسعید راعی چوبدست خود، انگور سپید و سیاه بیرون می‌آورد و خود و مهمانانش می‌خوردند!! و معراجی عجیب از بایزید که در چند صفحه «تذکره‌ی الأولیاء» از او نقل شده است.

عبد الله مبارک کوری را بینا کرد و به دعای سفیان ثوری خلیفه و ارکان دولت او جمعاً به زمین فرو رفتند! و مرغی که سفیان او را در قفس دیده و خریده بود پس از مرگ او بر سر گورش بال می‌زد! گفته‌اند خشت‌های خام با محمد بن خالد الاجری که

یکی از بزرگان صوفیه است سخن می‌گفتند.

در باب بشر حافی آورده‌اند که بنا به وعده‌ای که داده بود با پای برهنه از روی آب دجله عبور کرد! و مادامی که زنده بود هیچ چارپایی در آن شهری که او بود سرگین نریخت، و اهل معرفت وقتی از فوت بشر حافی اطلاع یافتند که دیدند اسبی سرگین انداخت!!

حسین بن منصور حلّاج روزی بر شیری سهمگین غضوب نشسته و ازدهایی زنده در دست گرفته از دروازه بغداد آمد و بر گرد شهر بگشت و انا الحق می‌زد.

ابو الخیر تینانی از طرابلس مکه طی الارض می‌کرد. شیخ روزبهان از آن چه در ضمیر اشخاص می‌گنجید خبر می‌داد! و او بر حسب پیمان با شیخ ابو بکر بن طاهر پس از فوت خود هر سحری عُسْرِ قرآن را در قبر می‌خواند! جالب است که همین شیخ با داشتن عشق به خدا، عاشق زن مُغْنِیه‌ای شد و مدتی خرقه را ترک کرد!

از این قبیل کرامات یا معجزات که شرحش طولانی است برای اقطاب صوفیه فراوان گفته و نوشته‌اند. کسی که طالب تفصیل بیشتر باشد می‌تواند به کتب عربی و فارسی صوفیه که اتفاقاً در عصر ما از نظر سیاست استعمار، رواج بسیار دارد، مراجعه نماید.

اگر با این قبیل موهومات بتوان تصرف بشر را در نظم و گردش ارضین و سماوات ثابت کرد، پس تمام این افراد مُدبّرین امور کائنات هستند! در آن صورت به جای چهارده متصرف در امور عالم، بیش از چهارده هزار بلکه چهار صد هزار! متصرف یا به عبارت ساده «خدا» خواهیم داشت!! و این فضیلت منحصر به امامان شیعه نمی‌شود!! زیرا نسبت کرامات و معجزات به اولیای دین، منحصر به مسلمین نیست. بلکه هر مذهب و دینی از این قبیل موهومات دارد!

تاریخ کلیسا برای پاره‌ای از راهبان از زن و مرد کراماتی عجیب نقل کرده است، تا جایی که دانشمندان بزرگی مانند «کامیل فلاماریون» فلکی موحد فرانسوی که اصلاً به کلیسا و روحانیت نصاری اعتقادی نداشته، آن‌ها را باور کرده است! و در پاره‌ای از تألیفات خود نمونه‌هایی از این قصّه‌ها را آورده است!

شما هرگونه اشکالی که بر این ادّعاها وارد کنید بر خودتان وارد است! زیرا اگر گویندگان و روایت‌کنندگان این کرامات غالباً بیش از یک نفر نبوده است آن چه را هم که شما در آثار خود نوشته‌اید و در این کتاب آورده‌اید همین‌طور است!

اگر بگویید که گویندگان این کرامات صوفیه و راهبان، صادق و عادل نبوده‌اند، روایت کنندگان این روایات یا به قول شما معجزات هم نه تنها عدالت و صدق‌شان مورد تردید است، بلکه به تصریح کتب رجال، بسیاری از آن‌ها کذاب و غالی بوده‌اند! پس ادّعی بدین بزرگی را که جُز از افراد خدا ناشناس و گستاخ یا دیوانه بر نمی‌آید با این موهومات نمی‌توان ثابت کرد، و قال و قیل هر مبدع ضلیل برای کسی دلیل نمی‌شود.

**[خود آیت الله العظمی! اقرار دارد که ائمه علیهم‌السلام هرگز مقام سلطنت و فرماندهی بر جهان هستی را درباره‌ی خود قائل نبوده‌اند و تلاش نافرجام ایشان در پاسخ به آن]**

آیت الله العظمی! در فصل سوّم کتاب خود راجع به مدّعی خود از پیش خود اشکالاتی تراشیده سپس به جواب‌گویی پرداخته است: مثلاً در صفحه ۸۰ گفته است: «دیگر از اشکالاتی که می‌شود آن است که مقام سلطنت و فرماندهی نسبت به جهان هستی را خود ائمه هم درباره‌ی خود قائل نبوده‌اند و قولاً و عملاً این انتساب را تخطئه و تکذیب کرده‌اند، به این دلیل که ولایت و سلطنت مفروض چنان که گفته شد ناشی از کمال علم و اراده و عمل است، یعنی باید شخص ولی از نظر علم، محیط به تمام جهات و جوانب عالم ملک و ملکوت و مُطلع بر غیب و ظهور و باطن و آشکار جهان بوده هیچ مطلبی بر او مخفی و از جواب هیچ سوّالی عاجز و در حلّ هیچ مشکلی محتاج به دیگری نباشد و از جنبه‌ی قدرت نیز عاجز از هیچ دشمن و مستأصل در برابر هیچ حادثه و مقهور هیچ گونه بلای مالی و جانی نباشد؛ و از نظر عقل هم معصوم و منزّه از هر عیب و نقص عملی و بری و مطهّر از هرگونه لغزش و خطا بوده باشد، تا بتواند مقام نیابت از منوبّ عنه را که خداوند عالم قادر متّصف به جمیع اوصاف کامله و منزّه از تمام صفات سلبيه است، احراز و خلافت آن مستخلف را واجد و سرپرستی کشور خداوند را به عهده بگیرد».

**أولاً:** در این جملات، خود آیت الله العظمی! اقرار دارد که ائمه علیهم‌السلام هرگز مقام سلطنت و فرماندهی بر جهان هستی را درباره‌ی خود قائل نبوده و قولاً و عملاً این انتساب را تخطئه و تکذیب کرده‌اند. بلکه چنان‌که بعداً در باب غُلُو و غَلات بحث خواهیم کرد، تمام کسانی که چنین ادّعا، بلکه خیلی کم‌تر و کوچک‌تر از آن را درباره‌ی هر یک از ایشان علیهم‌السلام قائل شده‌اند صدها و هزارها مرتبه آنان را لعن کرده و از ایشان



اظهار براءت نموده‌اند؛ و صحابه و یاران و دوستان و شیعیان خود را از همنشینی با چنین کسان منع فرموده و گویندگان را نفرین کرده‌اند.

اما این آیت الله العظمی! با این کیفیت باز هم می‌خواهد همان چیزی را که خود ائمه علیهم‌السلام به اقرار خودش تخطئه و تکذیب کرده‌اند، دربارهٔ ایشان مسجّل و تثبیت نماید!!

بلی، در میان مریدان و دوستان، گاهی افراد احمق و نادانی پیدا می‌شوند که ارادت و محبت‌شان محبت همان خرسی است که داستان آن را مولوی با این بیت در مثنوی شروع می‌کند:

اژدهایی خرس را درمی‌کشید شیر مردی رفت و فریادش رسید  
و چون خرس از دهان اژدها نجات یافت و خواست احسان نجات دهندهٔ خود را تلافی کند، همین که آن مرد خوابید برای راندن مگس از صورت او، تخته سنگی را بر صورت مُنجی خفته، کوبید! و این نکته را برجہانیان روشن کرد که: «دوستی بی‌خرد، خود دشمنی است!» و بسا که بیشتر علّت ادّعی مدّعیان الوهیت چون فرعون و شدّاد و نمرود و رؤسای ادیان باطله مانند باب و بهاء، از فرط حماقت همین مریدان احمق باشد! و گر نه هیچ عاقلی گرد این ادّعاها نمی‌گردد.

چنان که در احوال میرزا حسین علی بهاء آورده‌اند که مرید داغ و پرحرارتی به نام میرزا روح الله داشت، روزی به او گفت: میرزا روح الله! اگر من خود اقرار کنم که من خدا نیستم تو دست از این ادّعا برمی‌داری؟ میرزا روح الله گفت: خیر! اگر فرضاً روزی هم تو دست از این ادّعا برداری آن گاه من تو را تبلیغ کرده و به تو ثابت خواهم کرد که تو خدایی!!!

حالا این آیت الله العظمی که خود در اخبار اهل بیت اظهار خوانده است که آن بزرگوارن چگونه به کزّات از این قبیل کفریات مردم دربارهٔ ایشان، اظهار براءت و بیزاری کرده و گویندگان را لعنت و نفرین نموده‌اند، و به قول خود او تخطئه و تکذیب کرده‌اند بنابراین اصرار دارد که ثابت کند که خیر، مطلب غیر از این است!.

و اگر خود ائمه علیهم‌السلام حضور داشته شاید با همین دلایل بند تئبانی می‌خواست ایشان را تبلیغ کند که خیر، شما متصرّف در کون و مکان و محیط و مدبّر عالم امکان‌اید!! هر چند خود از آن اظهار براءت و قائلین به آن را لعنت می‌کنید، یعنی خودتان هم نمی‌دانید که خدایید ولی دیگران می‌دانند!!

ثانیاً: جناب آیت الله العظمی پنداشته قدرت بر اداره کردن امور جهان و تدبیر کار آفریدگان و رسیدگی به ملک زمین و آسمان، فقط در این است که شخص از جواب هیچ سؤال‌ی عاجز و در حلّ هیچ مشکلی محتاج به دیگری نباشد و از جنبهٔ قدرت نیز از هیچ دشمن عاجز و در برابر هیچ حادثه مستأصل و مقهور هیچ گونه بلای مالی و جانی نباشد، با این که ممکن است در بین افراد بشر واجدین چنین صفات یا پاره‌ای از این صفات بوده باشند و مع ذلک خدا نیستند! و هرچند که اولیای متصرف در کون و مکان او طبق تاریخ و سیرهٔ ارجمنده‌شان دارای تمام آن صفات نبوده‌اند، چنان که خود او هم در صفحهٔ ۸۱ کتاب خود گفته است: «ولی وقتی در تاریخ حیات و کیفیت زندگی ائمهٔ دین دقت و مطالعهٔ کامل می‌کنیم می‌بینیم بر حسب ظاهر واجد این سه مرتبه که بیان شد نبوده‌اند بلکه مطالبی به چشم می‌خورد که موهم خلاف این مقام است».

سپس به شرح عجز ائمه در واجد بودن این سه مرتبه پرداخته که در علم بسا مورد اظهار بی‌اطلاعی می‌کرده‌اند و در قدرت نیز محکوم به حکم محیط بوده‌اند و مقهور چنگال طبیعت و مغلوب حوادث دوران می‌گشتند و در قسمت عصمت هم خلاف این مقام در گفتار خودشان مشاهده می‌شود و اکثر آنان ضمن دعاها و مناجات با خدا اعتراف به گناه و اذعان به خطا کرده‌اند!

أولاً: بنابه قول تو کسی واجد این صفات خواهد بود که در علم از جواب هیچ سؤال‌ی عاجز و در حل هیچ مشکلی محتاج به دیگری نباشد و از جنبهٔ قدرت نیز عاجز از هیچ دشمن و مستأصل در برابر هیچ حادثه و مقهور هیچ گونه بلای مالی و جانی نباشد و از نظر عقل هم معصوم و منزّه از هر عیب و نقص عملی و بری و مطهر از هرگونه لغزش و خطا بوده باشد.

اما بدان باز هم چنین کسی نمی‌تواند مقام نیابت از خدا را که متّصف به جمیع اوصاف کامله و منزّه از تمام صفات سلبيه است، احراز کند و خلافت خدا را واجد و سرپرستی کشور خدا را عهده‌دار شود. زیرا خداوند خیلی بیش از آن که تو تصوّر کرده‌ای بزرگ‌تر است و ادارهٔ امور جهان و تدبیر عالم امکان هم خیلی بیشتر به صفات کامله‌ای که تو می‌پنداری احتیاج دارد که کسی با این صفات که «در جواب هیچ سؤال‌ی عاجز نباشد و.....» بتواند جانشین خدا شود و متصرف در عالم امکان گردد! صرف نظر از این که خدای متعال احتیاج به نائب و وزیر و جانشین و سرپرست

در امور کشور خود ندارد و قائلین به چنین گفتار از بدترین مشرکین و کفارند! ثانیاً: اخبار و آثار بسیاری که از ائمه اطهار علیهم السلام باقی مانده است خود حاکی است که خود آن حضرات از چنین نسبت‌ها بیزار و از گویندگان آن در آزار بوده‌اند و آنان را لعن و نفرین کرده‌اند و در دعاها و مناجات اطهار کمال بندگی و عجز و تقصیر در مقابل پروردگار می‌نمودند. بنابراین تو با چند حدیث چرند! که از غالیان و دشمنان دین باقی مانده است که تو نمونه‌ای چند از آن را در این کتاب آورده‌ای که با تمام کذب و غلو آن‌ها باز هم موهم این معنی نیست که آنان نائب و جانشین خدا و سرپرست کشور او هستند!

آیا می‌خواهی بگویی که آن بزرگواران در خلوت در مقابل خدای متعال اظهار عجز و بندگی می‌کردند، و در حضور مردم ادعای خدایی می‌کردند!! یعنی نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الْمُنَافِقِ مردم فریب بوده‌اند!!

مثلاً مانند فرعون که در خلوت در مقابل خدا اظهار عبودیت و ناچیزی و بندگی می‌کرد اما در حضور مردم ادعای الوهیت می‌نمود! بر خلاف موسی علیه السلام که در خلوت و جلوت بنده بود، چنان که مولوی می‌گوید:

روز موسی پیش حق گریان شده      نیمه شب فرعون هم نالان شده  
کاین چه غلّ است ای خدا در گردنم      گر نه غلّ باشد که گوید! من منم!  
وای از این تهمت که هرگز ائمه علیهم السلام چنین نبودند.

### حال ببینیم دلایلی که در حلّ این اشکال که خود کرده‌ای چیست؟

آیت الله العظمی در این موضوع که امام عالم و محیط به تمام جهات و جوانب عالم است، نوشته است: «باید دانست که علم اولیای خدا ارادی است یعنی اگر اراده کنند که بدانند می‌دانند ولی اگر اراده نکنند و نخواهند عالم موضوعی شوند نمی‌دانند!». حالا چرا و به چه دلیل علم‌شان ارادی است؟ البتّه: «المعنی فی بطن الشاعر»! لابد دلیلش چند حدیث علیل است که از حیث سند ضعیف و مجهول‌اند چنان‌که علامه مجلسی رحمته الله در «مرآة العقول» که در شرح بر کافی تألیف نموده و در آن بابی است با عنوان «أن الأئمة إذا شأوا أن يعلموا علموا» و در آن سه حدیث آورده است که دوتای آن‌ها از حیث سند ضعیف و یکی دیگر مجهول است! با این سه حدیث ضعیف و مجهول چنین ادعای خلاف عقل و نقل را می‌خواهد درباره ائمه علیهم السلام اثبات کند!!

از حیث عقل هم معلوم است که انسان تشنه‌ی دانستن است و هر چیزی علمش بهتر از جهل، پس چرا نخواهند بدانند؟!.

از حیث نقل هم پیغمبر خدا که شخص اول عالم امکان است به موجب آیات شریفه‌ی قرآن مأمور است که همواره از درگاه الهی زیادتى علم طلب نموده و عرض کند: ﴿وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾ [طه: ۱۱۴] «پروردگارا دانشم را بیفزای». پس با چنین احادیثی که مخالف عقل و وجدان و ضد آیات قرآن است چرا چنین مطلبی را باور کنیم؟  
حالا برویم به سراغ احادیثی که دلیل بر مدّعی خود آورده است که ائمه به تمام علوم آگاه بوده‌اند: یکی آن خبر است که امیر المؤمنین به ابن عباس در تفسیر قرآن گفته است که «من نقطة بآء بسم الله هستم!».

ما اکنون که مشغول نوشتن این کتاب هستیم فصل تابستان است و در یکی از دهات قم (قریه‌ی دیزجان) هستیم و به کتابخانه‌ی خود دسترسی نداریم که سند این حدیث را بررسی کنیم اما از لحاظ تاریخ مسلماً این حدیث جعلی و دروغ است و به فرموده‌ی شهید ثانی (ره) در کتاب «الدراية» رسواترین حدیث آن است که تاریخ آن را تکذیب کند!

بر طبق تواریخ معتبره نقطه‌گذاری بر حروف، از زمان عبد الملک مروان شروع شد و نسخه‌های قرآن که از آن نوشته شده است اصلاً نقطه نداشته چنان‌که هم اکنون نسخه‌های قرآنی که از آن زمان کپی و چاپ شده و در دسترس همگان است بدون نقطه است. پس در زمان امیر المؤمنین علیه السلام هیچ بایی نقطه نداشته که آن حضرت نقطه بآء بسم الله باشد! لذا این حدیث به تصدیق تاریخ از بیخ دروغ است<sup>(۱)</sup>.

حدیث دیگری که در این باب آورده است و خواسته است علوم لا یتناهی ائمه را بدان ثابت کند داستان مباحثه‌ای است که حضرت صادق علیه السلام با ابوحنیفه داشته است هر چند آن داستان در کتب احادیث ضبط است ولی چندان باور کردنی نیست! باز ما درباره‌ی این حدیث نیز از بررسی سند آن به علت گفته شده، معذوریم<sup>(۲)</sup>. اما عقلاً هرگز

۱- ر.ک. «عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول» ص ۲۴۰-۲۴۱، ۲۹۵.

۲- برخی از روات این قصه‌ها عبارت اند از: «بشیر بن یحیی العامری» که مهمل است و دیگری «ابن ابی لیلی» است که وضع خوبی ندارد و علمای رجال او را تضعیف کرده‌اند. و «عیسی بن عبد الله القرشی» نیز مهمل است (برقی).

گمان نمی‌رود که حضرت صادق علیه السلام هیچ‌گاه در مقام کوبیدن ائمه و فقهای معاصر خویش بوده است و ابوحنیفه که خود از ارادتمندان حضرت صادق بود اهل بیت را پنهان نمی‌کرد، در صدد مقابله با آن حضرت باشد.

اما آیت الله العظمی نوشته است: «حضرت از ابوحنیفه پرسیده است: بول پلیدتر است یا جنابت؟ ابوحنیفه گفت: بول! امام فرمود: پس چرا برای خروج منی غسل لازم است و برای بول نیست؟ ای ابوحنیفه آیا نماز افضل است یا روزه؟ گفت: نماز، فرمود: پس چرا زن حائض روزه را باید قضا کند؟! آیا قتل نفس گناهش بزرگ‌تر است یا زنا؟ گفت: قتل، امام فرمود: پس چرا برای ثبوت قتل دو شاهد کافی و برای زنا کمتر از چهار نفر کافی نیست؟ ابوحنیفه در جواب همه عاجز و بیچاره ماند!!».

لابد به عقیده آیت الله، با این کیفیت لیاقت امام برای اداره کردن و تصرف در عالم امکان ثابت شد!! تصوّر می‌رود این قبیل مباحثات را کسانی که خواسته‌اند میدان عداوت و دشمنی موهوم بین حضرت صادق علیه السلام و ابوحنیفه باز کنند و آنان را نسبت به یکدیگر چون دو مخالف غرض‌ورز نشان دهند، ساخته‌اند، تا غلبه یکی را بر دیگری ثابت و در نتیجه فاصله پیروان این دو را بیشتر کنند! و گرنه این‌ها مطالبی نیست که فقیهی مانند ابوحنیفه آن را نداند یا داند آن عالم کون و مکان و مدبر امور جهان باشد؟!.

عجیب آن است که خود آن حضرت هم به این مسائل مشکله جوابی نداده و فقط به اشکال نقضی به ابوحنیفه اکتفا نموده است!!.

اینک این ناچیز که هیچ ادّعایی ندارد و خدای را شاهد می‌گیرم که تاکنون هیچ جوابی را نه از حضرت صادق و نه دیگری در جایی شنیده‌ام اما با میزانی که از شریعت اسلام در دست دارم، پاسخ این مسائل را می‌دهم و ابوحنیفه‌ی خیالی را از خجلت حضرت صادق خیالی! بیرون می‌آورم و یا در واقع جاعل حدیث را خجل می‌کنم زیرا من به راستی دوست‌دار حضرت جعفر علیه السلام و آباء کرام او هستم.

اینکه ابوحنیفه بر فرض این روایت، گفته است که بول پلیدتر است از جنابت، گفته او صحیح است، زیرا هم علم و تجربه ثابت کرده است که بول از تمام نجاست پلیدتر است و هم شرع مطهر اسلامی زیرا برای شستن هر نجاستی بعد از زوال عین، یک بار شستن را کافی دانسته مگر بول را که حدّ اقل شستن آن دو مرتبه است.

اما این که چرا در خروج منی؟ غسل لازم است و برای بول نیست؟ علتش آن است

که منی چون از اعصاب جدا می‌شود و اعصاب هم‌چون چادری بر سرتاسر بدن محیط است چنان‌که بر هر کسی در حین عمل و خروج منی ظاهر و معلوم است که قشعیریه و سستی در تمام اعضاء رخ دهد و بعد از خروج منی عَرَقی که از انسان خارج می‌شود بوی مخصوص دارد که خود حاکی است که سرتاسر بدن در این عمل شرکت داشته است. لذا شستن تمام بدن واجب است و آن با یک مرتبه به حدِّ اقلِّ کافی است، پس معلوم شد که بول از منی پلیدتر است و عُلَّت غسل آن هم معلوم است.

اما مسألهٔ دوّم که امام علیه السلام از ابوحنیفه پرسیده است: آیا نماز افضل است یا روزه؟ ابوحنیفه در جواب عرض کرد نماز! جواب ابوحنیفه صحیح است و نماز افضل است زیرا عقل و نقل افضلیت آن را ثابت کرده است و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آن را نور چشم خود خوانده است اما این‌که چرا زن حائض باید روزه را قضا کند اما نماز را نباید قضا کند؟ علّتش آن است که در سال بیش از یک ماه روزه نیست و اگر زن در آن حائض شود چون حدِّ اکثر زمان حیض ده روز و حداقل آن سه روز است چنین فرض می‌کنیم که حدِّ اکثر آن باشد که ده روز است، در این صورت هم در طول سال، زنی که در ماه رمضان حائض شده است حداکثر نمی‌تواند ده روز و بسا که نتواند سه روز، روزه بگیرد یا اصلاً بر او روزه‌ای واجب نشود. اما همین زنی که بر فرض حداکثر در سال فقط ده روز قضای روزه می‌گیرد هرگاه قضای نماز هم بر او واجب می‌بود، باید در سال یکصد و بیست شبانه روز نماز را قضا نماید و این تکلیف شاقّی است بر یک زن؛ و شریعت آسان چنین تکلیفی نمی‌کند: ﴿يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ﴾ [البقرة: ۱۸۵] «خداوند برای شما آسانی می‌خواهد و برای شما دشواری نمی‌خواهد» ﴿وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمُ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ﴾ [الحج: ۷۸] «خدا در دین هیچ رنج و دشواری برای شما ننهاده است». لذا زنان را از قضای نماز علی‌رغم افضلیت آن، معفو داشته است.

اما این‌که امام از ابوحنیفه پرسیده باشد: آیا گناه قتل نفس بزرگ‌تر است یا زنا؟ و ابوحنیفه گفته باشد: قتل؛ جواب ابوحنیفه صحیح است. زیرا خدای متعال در آیات قرآن گناه قتل را بزرگ‌تر از زنا شمرده است و عقل سلیم هم آشکارا بدان شهادت می‌دهد، حدِّ زنا بر فرض ثبوت، صد تازیانه و حدِّ قتل، قتل است. اما این‌که چرا در قتل به دو شاهد اکتفاء شده و در زنا به چهار شاهد، به سبب آن است که وقوع قتل معلوم و غیر قابل تردید است فلذا فقط مرتکب آن را باید شناخت و آن به دو شاهد عادل

ممکن است. اما وقوع زنا نامعلوم و اثبات آن مشکل است، زیرا تنها وجود یک زن و مرد نامحرم در بستری، وقوع زنا را مسلم نمی‌کند و برای ثبوت آن اثر و علامتی نیست. جز دیدن چهار نفر به یک کیفیت مثبت و گرنه کیفیت‌های مَقْرَبَه چون بوسیدن و برهنه بودن و سایر احوال نمی‌تواند آن را ثابت نماید. پس معلوم شد که گناه قتل از گناه زنا بزرگ‌تر است و علت دو شاهد آن و چهار شاهد این، نیز معلوم گردید.

همچنین معلوم و مسلم است که کسی با دانستن جواب این مسایل، محیط به تمام جهات و جوانب عالم مُلک و مطلع بر غیب و ظهور و باطن و آشکار جهان نیست و حضرت صادق علیه السلام هم با طرح این مسائل نمی‌خواسته است این مطلب را ثابت کند، زیرا هرگز ابوحنیفه چنین ادعایی نداشته است، و شما بی‌جهت خود را به زحمت انداخته‌اید و بسیار از مرحله دور افتاده‌اید!! و چنان‌که گفتیم ظاهر این است که این مجادلاتِ ساختگی، کار کسانی است که همواره خواسته‌اند آتش عداوت را بین مسلمین برافروزند و شکاف تفرقه را عمیق‌تر کنند؛ و گرنه ابوحنیفه و سایر ائمه مذاهب اسلامی خود از ارادتمندان حضرت صادق و سایر اهل بیت بوده‌اند<sup>(۱)</sup>. چنان‌که به تصریح شیخ طوسی (ره) در کتاب «أسماء الرجال» بنابر نقل علامه عبد الجلیل رازی در کتاب «التقص» (صفحه ۲۰۴) فرموده است: «وکان محمد بن إدريس شافعي من أصحابنا» «شافعی از اصحاب ما و شیعیان است». پس هم ابوحنیفه و هم شافعی از محبان اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله بوده‌اند.

۱- علامه عبد الجلیل رازی (ره) در کتاب التَّقْص (ص ۱۳۰) فرموده است: منصور ابوحنیفه را بارها الحاح کرد که به امامت من اقرار و اعتراف ده، ابوحنیفه امتناع کرد و می‌گفت: امامت با زید علی راست یا جعفر صادق راست یا آن کس که ایشان اختیار کنند از این سبب ابوجعفر منصور، ابوحنیفه را محبوس فرمود و در آن حبس زهرش داد و فضیلتی اصحاب او را معلوم است که او را منصور کشت به سبب دوستی و پیروی آل رسول... و همه روایت از محمد باقر و جعفر صادق کند، موحد و عدلی مذهب است و به آل مصطفی، تولی کرده است... و با رحمت و جوار خدا باشد. مؤلف محترم درست گفته‌اند و ابوحنیفه از علاقه‌مندان حضرت صادق و بزرگان اهل بیت بود و از زید بن علی بن الحسین در مبارزه‌اش علیه هشام بن عبد الملک طرفداری می‌کرد و حضرت صادق درباره او فرموده: «رحم الله أبا حنیفة لقد تحققت مودته لنا فی نصرته لزید بن علی» «خداوند ابوحنیفه را رحمت فرماید که با جانب‌داری و کمک به زید بن علی، دوستی‌اش با ما اهل بیت را ثابت کرد». ابوحنیفه چنانکه مؤلف فرموده در زندان منصور دوانیقی وفات یافت (برقی).

باری آیت الله العظمی در صفحه ۳۲۴ وارد بحث چگونگی علم امام شده است و می‌نویسد: «و اما کیفیت علم ائمه و مقدار و میزان آن را این مختصر گنجایش بیان کافی و شرح وافی ندارد». یعنی اگر کتاب شما مفصل می‌شد آیا می‌توانستید کامل بیان کنید؟!.

آن‌گاه برای اثبات مدّعی خود به پاره‌ای از احادیث کافی (در علم امام) که در آن‌ها ائمه علیهم‌السلام فرموده‌اند ما چنین و چنان هستیم پرداخته و از آن جمله حدیثی را از اصول کافی «بَابُ فِيهِ ذِكْرُ الصَّحِيفَةِ وَالْجَفْرِ وَالْجَامِعَةِ وَمُصْحَفِ فَاطِمَةَ علیها‌السلام» آورده است<sup>(۱)</sup> که ابوبصیر نقل می‌کند که به حضرت صادق عرض کردم: می‌خواهم از شما پرسش کنم اما در این خانه کسی است که مایل نیستم سخنم را بشنود، حضرت پرده‌ای میان خود و اطاق دیگر کشید. در حالی که عبارت خبر چنین است: «فَرَفَعَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام سِتْرًا بَيْنَهُ وَبَيْنَ بَيْتِ آخَرَ» حضرت پرده‌ای را که بین خود و اطاق دیگر بود بلند کرد و سر کشید تا ببیند کسی هست یا نیست!.

لطف خبر در این است که امامی که به عقیده اینان عالم بما کانَ وما یكونُ و محیط به تمام عوالم وجود است، از درون خانه خود و از پشت پرده‌ای که بین دو اطاق آویخته بود خبر ندارد؛ و ناچار است با بلند کردن پرده و سرکشی به آن به امر ابوبصیر اطمینان دهد که هرچه می‌خواهی بپرس، زیرا در پشت پرده کسی نیست، و بهتر از آن این که چون ابوبصیر می‌خواست از علم غیب امام بپرسد امام با این عمل به تمام مسائل او جواب داده است! یعنی کسی که از اطاق مجاور خود خبر ندارد، تو چه از او می‌پرسی؟! و اگر گفته شود که این عمل را امام برای ابوبصیر کرده است که او ببیند که در اطاق دیگر کسی نیست! باید گفت: بدبختانه ابوبصیر کور بوده است و

۱- این حدیث در اصول کافی از «احمد بن محمد» از «عبد الله الحجال» از «احمد بن عمر الحلبی» از ابو بصیر نقل شده اما جای این سؤال است که «احمد بن عمر» که از اصحاب حضرت رضا و جواد است چگونه بلا فاصله آن را از ابو بصیر که از اصحاب حضرت صادق و کاظم است بدون واسطه نقل کرده است؟!.

همچنین مفید است که در باره این حدیث و سایر احادیث باب مذکور رجوع شود به تحریر دوم «عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول»، صفحه ۵۸۹ به بعد (برقی).



احتیاج به بلندکردن پرده و نگاه کردن نداشته است، پس اگر امام پرده را بلند کرده است، برای اطمینان خودش بوده است!

باری این حدیث می‌گوید که امام به ابوبصیر فرمود: در نزد ما علم ما کان و ما یکون هست تا جایی که می‌فرماید: اینها تمام علم نیست بلکه علم آن چیزی است که در شب و روز و امر پس از امر، حادث می‌شود تا روز قیامت، که معلوم نیست در این جمله‌ها امام می‌فرماید: این علم هم مخصوص ماست یا مخصوص خداست!

در حالی که احادیث دیگر می‌گویند که در مصحف فاطمه جُز احکام نبوده است و مربوط به علم ما کان و ما یکون که اینان ادّعا می‌کنند نیست یعنی همان احکام محتاج الیه مردم بوده است. به هر صورت بازهم با داشتن مصحف فاطمه که در آن علم ما کان و ما یکون هم باشد کسی مدبّر عالم امکان و متصرّف در کون و مکان نمی‌شود. و ابوبصیر هم هیچ‌گاه چنین عقیده‌ای درباره‌ی امامان نداشته است! چنان‌که عن قریب شرح آن خواهد آمد إن شاء الله تعالی<sup>(۱)</sup>.

جناب آیت الله! از این حدیث چنین نتیجه گرفته است: «بنابراین هیچ مطلبی از علم آنان پوشیده نیست در زمان‌ها و مکان‌های دور و از پس پرده‌ها، ضمائر دل‌ها و قعر زمین و اوج آسمان و اعماق دریاها اطلاع دارند!» ملاحظه می‌فرمایید که از حدیث این چینی چه نتیجه‌های عجیب و غریب می‌گیرد و بعد استنتاج می‌کند که: «نخست وزیر دربارِ الهی باید از عموم نقاط کشور وجود خیر داشته باشد!!».

اگر این تشبیه صحیح باشد توجّه داشت که حَقّاً نخست وزیر باید حتی از شاه هم با اطلاع‌تر باشد زیرا اگر شاه از نقطه‌ای از کشورش بی اطلاع باشد چندان عیب نیست که نخست وزیر از آن بی اطلاع باشد! حال باید دید آیا خدا به نخست وزیر احتیاج دارد که نخست وزیر او از عموم نقاط کشور وجود خبر داشته باشد یا خیر؟ به عقیده مؤخّذ و مؤمنین به قرآن، قائل شدن نخست وزیر برای خدا شرک و کفر است!

آن‌گاه حدیثی از کتاب «بصائر الدّرجات» آورده است که مضمون آن این است که **اِنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ** به مریضی شیعیان مریض و به حزن آنان محزون می‌شوند که در جواب آن باید گفت: **اَوَّلًا**: مضمون این حدیث در هر کتابی که بوده باشد چون بر خلاف عقل است مردود است. زیرا اگر ائمه به مریضی هر یک از شیعیان مریض و به حزن هر کدام

آن‌ها محزون شوند، لازمه‌اش آن است که همواره مریض و به شدت درجهٔ مرض هر کدام از شیعیان بر شدت بیماری امام افزوده شود تا جایی که مثلاً شدت تب آن حضرت از میلیون‌ها درجه که هیچ کوه و سنگی هم طاقت آن را ندارد بالاتر باشد و هم‌چنین حزن آن بزرگواران!!!

مگر این‌که بگوییم: یا شیعیان آن حضرت آن قدر کم‌اند که از یکی دو نفر تجاوز نمی‌کند یا طاقت آن‌ها در مقابل این امراض آن قدر زیاد است که مثلاً تب چند میلیون درجه را هم تحمل می‌کنند!! و هر کدام از این تصوّرات، خام و احمقانه است!!

**ثانیاً:** کتابی که این روایت را از آن نقل کرده، یعنی کتاب «بصائر الدرجات» منسوب به صفّار است که مشتمل بر غلوّ و گزاف و مطالب دور از عقل و انصاف است به طوری که جناب «محمد بن الحسن بن الولید» (ره) استاد بزرگوار شیخ صدوق و هم‌چنین خود شیخ صدوق و پدر بزرگوارش آن کتاب را از صفّار ندانسته و مردود و غیر قابل اعتناء می‌شمردند<sup>(۱)</sup>.

**ثالثاً:** راوی این روایت «ابوداود نفع بن الحارث السّبیعی» است که به تصریح مرحوم غضائری در روایاتش مناکیر است و باید در آن توقّف نمود<sup>(۲)</sup>، و مرحوم علامه نیز او را در خلاصه در ردیف ضعفا آورده است<sup>(۳)</sup>.

**رابعاً:** در این روایت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام به رمیله فرموده است: «یا رمیلة لیس یغیب عنا مؤمن فی شرق الأرض ولا فی غربها» و معنای آن این است که هیچ مؤمنی در شرق زمین باشد در غرب آن از ما غائب نیست!!

آیا با چنین حدیث مزخرف منکری می‌خواهی تصرّف و علم امام را به ما کان و ما یکون ثابت کنی یا می‌خواهی ثابت کنی که «الغریق یتشبّث بکل حشیش».

آن‌گاه با ذکر چنین حدیث منکری نتیجه‌ای عجیب گرفته و کفری صریح گفته و نوشته است: «خلاصه همان علمی که خدا دارد و می‌فرماید: ﴿عَلِمَ الْغَيْبُ لَا يَعْزُبُ

۱- شیخ صدوق فرموده است: «کَلِمًا لَمْ يَصَحِّحْهُ ذَلِكَ الشَّيْخُ قُدَّسَ سِرُّهُ وَلَمْ يَحْكَمْ بِصَحْتِهِ مِنَ الْأَخْبَارِ فَهُوَ عِنْدَنَا مَتْرُوكٌ غَيْرٌ صَحِيحٌ» هر چه از اخبار که آن شیخ صحیح نشمرده و به صحت آن حکم نکرده، نزد ما نیز متروک و غیر صحیح است» (تنقیح المقال، ج ۳، ص ۱۰۰).

۲- تنقیح المقال، ص ۲۷۵، ج ۳، رجال تفرشی ص ۳۶۶.

۳- رجال العلامة الحلّی، چاپ نجف، ص ۲۶۲.

عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ ﴿ [سبأ: ۳] «خداوند عالم به غیب است  
 آنچه‌ان که هیچ ذره‌ای در زمین و آسمان از اطلاع او و خارج نیست» همان علم برای  
 ائمه و اولیاء نیز می‌باشد» (امراء هستی، ص ۳۲۹).

ما تا کنون شرکی به این صراحت از هیچ کس نشنیده‌ایم و چون حقیقتاً هرکس که  
 اندک اطلاعی از مبانی اسلام داشته و بدان معتقد باشد، تحمّل چنین کفری بر وی  
 بسی سخت و ناگوار است خصوصاً که چنین کفریاتی موجب ذلّت و بدبختی همکیشان  
 و هموطنان ما در نزد سایر مسلمانان بلکه جمیع عقلای جهان است؛ لذا خود را به  
 زحمت و خسارت و حتی تهمت پاره‌ای از جاهلان و عوام الناس که آلت بی‌اراده‌ی  
 اینگونه آیات عظام (!؟) و نویسندگان و گویندگان از این طبقه هستند، مبتلی کرده و به  
 نوشتن این رساله، برای رفع تهمت از شیعیان راستین و تنزیه امامان بزرگوار علیهم‌السلام از  
 اینگونه نسبت‌های ناروا پرداختیم و در این راه از هیچ پیشامدی اندیشه نداشته و به  
 ملامت هیچ ملامت‌گری اعتناء نمی‌کنیم زیرا کار به جایی رسیده که حتّی از قتل و  
 نهب و حرق و ضرب نباید اندیشید و باید بدعت و شرک را با هر وسیله‌ای که ممکن  
 باشد از بین برد. و خدا می‌داند که جهاد در این راه از جهاد با کفّار و مشرکین بسی  
 بالاتر و مفیدتر است. زیرا فتنه از داخل و دشمن از درون خانه حمله کرده است، و از  
 عدوی درونی باید بیشتر پرهیز کرد تا از خصم بیرونی! و بِاللّهِ التَّوْفِيقِ و عَلَيْهِ التَّكْلَانِ وَهُوَ  
 المستعان.

عدوی خانه خنجر تیز کرده تو از خصم برون پرهیز کرده!؟

\*\*\*





﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنفُسًا مِّمَّا رَزَقْنَكُمْ مِّن قَبْلِ أَن يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعَ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَعَةً ۗ وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ [البقرة: ٢٥٤]

## بحث شفاعت

شفاعتی که در قرآن است

(حقایق عریان)

تصحیح و مراجعه:

اسحاق دبیری رحمته



بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

الحمد لله رب العالمين، الرحمن الرحيم، مالك يوم الدين، والصلاة والسلام على محمد وآله أجمعين.

در چند سال قبل که کتاب (راه نجات از شر غلاة) تألیف و به یکی از چاپخانه‌های قم برای طبع داده شد متأسفانه به علت کار شکنی‌ها و موانعی که از چنین محیطی انتظار می‌رود کار چاپ آن به پایان نرسید و به ناچار آن را قطعه قطعه کرده هر قسمتی را در یکی دو شهرستان در چاپخانه‌های متعدد به چاپ رسانیدیم اینک این قسمت آن را که مربوط به بحث شفاعت است به یاری خدای متعال بدین صورت و کیفیت تقدیم طالبان حق و حقیقت می‌کنیم و امیدواریم که در جامعه گمراه ما باعث تنبّه و هدایت شود، چه می‌دانیم علت اصلی و مهم نفرت نسل جوان از مسایل دین و ایمان همان نشر خرافات و بسط موهومات است که به نام حقایق دین در میان این مردم در حال ترویج و گسترش است و از همه آن موهومات مهم‌تر موضوع شفاعت است که این ملت را به هرگونه فسق و فجور و فساد گستاخی جرأت داده است به طوری که انسان گاهی آرزو می‌کند که جامعه‌اش بی‌دین محض باشد لیکن به چنین دین و مذهبی که در نتیجه غرور شفاعت هیچ حدّ و سدّی در نظام زندگی نبوده باشد مبتلی نشود. مسئله شفاعت با این گسترش و وسعت برای این جامعه دیگر چیزی نه تنها از اسلامیت بلکه از انسانیت باقی نگذاشته است.

فایده دین و مذهب آن است که افراد جامعه را از حیث جان و مال و ناموس در امان نگهدارد، و هر کسی در حدّ و مرز خود بایستد، و به قدری که به جامعه‌اش نفع می‌رساند برخوردار شود. اما بدبختانه اگر موهومات برای کسی عقلی باقی گذاشته باشد و بتواند زندگی جامعه خود را با زندگی جوامع مرفقی دیگر مقایسه کند آن‌گاه می‌فهمد که در چه جهنم سوزانی زندگی می‌کند. و به هر صورت حقیقت مسأله شفاعت در شریعت اسلامی که قرآن کریم ضامن بیان آن است، این است که به قدر امکان به عرض خوانندگان می‌رسد. وبالله التوفیق.

محرم الحرام ۱۳۹۲ هـ.

## موضوع شفاعت و حقیقت آن

مسأله شفاعت که در ملت ما تا این حد وسعت یافته که علاوه بر اینکه گویندگانی غالباً بی اطلاع از حقایق دین و بی خبر از حد و مرز شرع مبین و حتی فاقد سواد خواندن و نوشتن که به ناحق منبر را که جایگاه انبیای مرسلین و اولیای صدیقین است غصب کرده و با افسانه‌های خود به گمراه نمودن خلق در هر صبح و شام به نام روضه‌خوانی مشغولند و معرکه‌گیری‌هایی که خود سر تا پا جنایت و گناه بوده در هرگاه و بی‌گاه عوام الناس را دور خود جمع نموده و با بافته‌ها و ساخته‌های خود مردم را به پرتگاه هلاکت و گناه تشویق می‌کنند. و هرگاه دقت شود معلوم می‌گردد که اینان که باب شفاعت به وسعت آسمان و زمین به روی مردم باز می‌کنند غیر از اغوای شیطنی دو محرک نفسانی نیز دارند که یکی از آنها این است که چون خود سر تا پا آلوده معاصی و گناه هستند و چنین کسانی که در وجدان خود احساس گناهکاری و حقارت کنند برای آنکه در این وضع و حال شرکایی و رفقای داشته باشند تا از تنهایی و انفراد وحشت نکنند و رنج نبرند دیگران را نیز بدین وضع و حال می‌خوانند و به این عرصه می‌کشاند به گمان آنکه با رفقا و شرکای بسیار، خدا را ناچار به صرف نظر از عذاب و عفو از کیفر خود خواهند کرد!!.

و علت دیگر این دعوت به شفاعت آن است که از این طریق جلب رضایت و خشنودی شنوندگان را کرده، در مقابل آنان را به بذل مال و انجام سؤال خود وادار نموده استفاده شایان می‌کنند.

آری، علاوه بر اینان متأسفانه مسأله شفاعت در کتب احادیث و روایات نیز جایی بزرگ برای خود باز کرده و حتی از افراد مشهور و محترمی آثاری در اینگونه کتب باقی مانده است که برای یاران شیطان دستاویزی محکم و مستمسکی مستحکم است چنان‌که در یکی از کتب فقهی معروف، فقیه مشهوری نوشته است که: «زنی زنا می‌کرد و فرزندان از زنا می‌آورد و آنها را از ترس رسوایی می‌سوزانید، و کسی جز مادرش از این افعال زشت او خبر نداشت همین‌که مُرد و خواستند دفنش کنند، خاک



جنازه او را قبول نمی‌کرد و بیرون می‌انداخت او را به هر نقطه‌ای بردند چنین بود عاقبت خویشاوندانش نزد امام وقت علیه السلام رفته واقعه را به حضرت عرض کردند امام پس از آنکه قضیه را از مادرش پرسید و به مسئله آگاه گردید به اهل آن زن دستور داد که مقداری از تربت حسینی در قبر او بگذارند. بدین صورت بر آن گناه، لباس مغفرت پوشیده شد»<sup>(۱)</sup>!

ملای معروف دیگری در کتاب‌های بسیاری که در این قرن لابد برای ترویج معارف اسلامی و معالم دین مبین می‌نوشت در یکی از کتاب‌هایش داستان زنی را نوشته است که: «پسر خود را مست کرده و وادار می‌نمود که با او زنا کند و آن پسر همواره با مادر خود چنین می‌کرد!! اما بعد از مرگ، آن زن را دیدند که در عالی‌ترین درجات بهشت است از علت آن پرسیدند گفت: روزی هفت مرتبه صلوات می‌فرستادم»!

و صدها از این قبیل کفریات که هر که با مجالس دینی ما این روزها آشنا باشد از این مطالب زیاد شنیده است! شما هرگاه به قرآن کریم مراجعه کنید می‌بینید که نه تنها چنین شفاعتی در آن نیست بلکه اساساً شفاعت در آن پایه‌ای و مایه‌ای ندارد و جز ذات احدیت کسی را در عرصه قیامت هیچ‌گونه قدرت و جرأتی نیست، و مسئله شفاعت بدین کیفیت جز اغوای شیطان که از هواهای نفسانی مدد می‌گیرد حقیقتی ندارد. و ما هر گاه به عقل و وجدان خود نیز مراجعه کنیم هرگز نمی‌توانیم باور کنیم که پیغمبری که از جانب پروردگار جهان برای اصلاح و هدایت بندگان او مبعوث شده است و شریعتی را بدین بنیان محکم و قواعد حکیمانه بنیاد نهاده است با طرح چنین شفاعتی آن را از بیخ و بن ویران نماید؟!.

به نظر ما علت نکبت و ذلت شرق و به خصوص ما مسلمانان و خصوصاً ما ایرانیان که هیچ قانون و مقرراتی در میان ما ثبات و احترامی ندارد و این اندازه ملت ما آلوده و غیر قابل اصلاح شده است که هیچ رژیم و آیینی قادر به اصلاح آن نیست وجود همین‌گونه مسائل است. زیرا وقتی مغرور بودن به شفاعت انسان را به تجاوز در حریم قوانین شریعت گستاخ کرده و جرأت دهد دیگر هیچ مقررات و قانونی در میان چنین ملتی از حرمت برخوردار نخواهد بود و این زیان و خسارانی بس عظیم است. اینک ما

(۱) نگا: کتاب «منتهی المطلب» علامه حلی، ج ۱، ص ۴۶۱.

شما را به مطالعه این مختصر دعوت می‌کنیم تا ببینید مسئله شفاعت با این همه خسارت و نکبت در نظر شریعت اسلامی چه پایه و مایه‌ای دارد؟! وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ.

علت گسترش و پذیرش مسئله شفاعت بدین صورت که: اولیاء و مقربان درگاه خدا در روز قیامت برای عاصیان که گاه مشفوع له خود را به همه گناه و عصیان می‌توانند تا عالی‌ترین درجات بهشت ارتقاء دهند و یا در دنیا به منتهای آرزوهای‌شان برسانند چنان که این عقیده را از آنان در متن کتاب آورده‌ایم از شفاعت معموله در درگاه سلاطین جبار و دربار فرمان‌روایان دیکتاتور و خودخواه قیاس و گُپیه شده است که گاه باشد مجرمی مفسد و واجب‌القتل را به علت شفاعت شفیعی از اقارب و احباب سلطان جبار از پای دار به کاخ محارم و خزائن اسرار همان سلطان رهبری کند و او را با تمام جنایاتش به عالی‌ترین مقام و درجات ارتقا دهد و فرد نالایق پستی را به شریف‌ترین شغل و بهترین پُست امارت و وزارت رساند، چنانکه ممکن است فرد صالح و لایقی بی‌هیچ علت و گناه مورد بی‌اعتنایی و غضب پادشاه قرار گیرد!!.

آری، این‌گونه عقاید و افکار از چنین سرزمین‌هایی که از عدل و انصاف دور و از عقل و شرع مهجورند سرچشمه گرفته، و در چنین محیط‌هایی نشو و نما می‌کند. زیرا ملتی که در آن عقل و عدل حاکم نبوده و صداقت و لیاقت ارزشی ندارد و کارها همه با پارتی‌بازی و شفیع تراشی انجام می‌گیرد و پُست‌ها و مقام‌ها با تملق و ثناخوانی و کرنش و ستایش جباران و سوگلیان سلاطین، غالباً به اشخاص پست و نالایق داده می‌شود و علم و هنر و انسانیت و شخصیت و عفت و لیاقت ارزشی ندارد و مردمش همه چیز را با چنین مقیاس و میزانی می‌سنجند. درگاه پروردگار خود را نیز چون دربار سلاطین جبار می‌پندارند و بدبختانه به همین صورت و کیفیت پروریده می‌شوند! لذا در میان چنین ملت فاسدی هرگز صلاح و سداد و تقوی و انضباط و عفت و اخلاق رشد پیدا نمی‌کند و مردمش طریق صحیح مراحل حیات را با چنین خصال و صفات نمی‌پیمایند و جز تملق و شخصیت‌پرستی و بی‌اعتنایی به اساس و ارکان حقایق زندگی و عدم ارزش فضایل اخلاقی چیزی نخواهند داشت، و نسل لایق و صالحی به جای نخواهند گذاشت!.

ما امیدواریم مطالعه این رساله، حقیقت شفاعت را چنانکه هست نه چنین که پنداشته می‌شود، برخواننده آشکار کند و در نتیجه کسانی که تصور می‌کنند با تملق و توسل شفیعان پنداری می‌توان به جایی رسید به خود آیند و حقیقت آن را بر نفس

خود تلقین نمایند که در پیش‌گاه خداوند عالم الغیب و الشهادة و مالک يوم الدين جز به راستی و حقیقت بندگی تقرب نتوان یافت و به حضرتش به رجعت شتافت. شاید در اثر انتشار این حقایق جامعه ما از این ذلت و انحطاط که به علت‌های مذکوره بدان مبتلی گشته است و بدان انس و عادت گرفته است نجات یابد و خود یا لا اقل نسل او به جانب مجد و عظمت مسلمین صدر اول که دچار چنین عقاید سخیفه نبودند قدم سعی و عمل شتابد. ومن الله التوفیق وعلیه التکلان والمستعان.

حیدر علی قلمداران

## علت مهم نشر کتب غلات و عقاید عالیان

در بخش اول قبلاً گفتیم که آنچه باعث شده است که درباره امامان غلو کنند ابتدا از ناحیه دشمنان اسلام این مطالب در بین مسلمانان ترویج و اشاعه یافت و بعداً از طرف ارباب فسق و فجور از مسلمانان غافل و مُنهمک در شهوات این مطالب تبلیغ و توزیع شد زیرا آنان که طبعاً مایل به ارتکاب منکرات و علاقمند به انجام محرمات بودند و در ارتکاب آن از تهدید و وعید آیات قرآن احساس ناراحتی می‌کردند اینگونه مطالب را به داعی نفس و وسوسه شیطان بزودی پذیرفتند تا در مقابل انذار و تهدید آیات الهی پناهگاهی داشته باشد و از این جهت باب شفاعت بدان وسعت در اسلام گشایش یافت و کار را به جایی کشانید که تمام احکام اسلام در مسلخ شفاعت و مذبح غلو ولایت، کشته و نابود گردید. و این بابی بود که شیطان هزاران سال قبل از پیدایش اسلام در امم گذشته و ادیان منسوخه و باطله گشوده بود و نتیجه‌اش را دیده بود: مثلاً در مذهب مسیح علیه السلام موضوع دوستی و محبت مسیح علیه السلام که خود این موضوع موجب بسته شدن باب تکلیف و آزادی در ارتکاب فسق و فجور شد و نتیجه‌اش آن شد که شریعتی که از زمان آدم تا آن زمان به وسیله انبیای الهی ابلاغ و آبیاری شده بود چیزی باقی نماند زیرا ولایت و محبت مسیح علیه السلام و شفاعت او دیگر مجالی برای احکام و حلال و حرام باقی نگذاشت. و پولس نصرانی با تبلیغات مزورانه یهودانه، دوستی مسیح علیه السلام را، جانشین احکام کرد، و شفاعت مسیح علیه السلام را ذخیره یوم القیامه نمود<sup>(۱)</sup>.

---

۱- مسئله شفاعت در ملت نصاری از کتب دینی و به اصطلاح از اسفار آسمانی مایه می‌گیرد و چنین تلقین می‌کند که خود انسان قادر نیست که حوائج خود را مستقیماً از خدا بخواهد بلکه نیاز و احتیاج به واسطه و شفیع دارد که حاجت انسان را با زبانی که واسطه می‌داند از خدا برای او بخواهد؛ بر خلاف اسلام که تعلیم می‌دهد: ﴿ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾ [غافر: ۶۰] «مرا [به دعا]

اسلام با همه کوششی که در این باب کرد و در حقیقت باب شفاعت را بست اما غرور شیطانی و هوای نفسانی و اغوای دشمنان دین و طمع خام فاسقین و فاجرین مجدداً این راه ضلالت را با عریض‌ترین وسعت قبل از جاهلیت و مسیحیت به روی مسلمانان باز کرد و شد آن چه شد.

دشمنان اسلام که می‌دیدند دین اسلام با قدرتی که از مبانی آن که ایمان به خدا و روز قیامت است می‌گیرد و کتاب آسمانی آن که قرآن مجید است هر نفسی را در گرو کردار آن گذاشته است که: ﴿كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ﴾ [المدرثر: ۳۸] ﴿كُلُّ أُمَّرٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ﴾ [الطور: ۲۰] «هر شخص در گرو عمل خویش است» ﴿لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى﴾ [النجم: ۳۹] «برای انسان چیزی نیست مگر آن چه را که کوشش کرده باشد».

و راه نجات مسلمان را از عذاب آخرت و دخول به بهشت فقط در عرضه داشتن و فروختن مال و جان در راه خدا می‌داند که:

﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقْتُلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ﴾ [التوبة: ۱۱۱] یعنی: «خدا از مؤمنان جان‌ها و مال‌هایشان را می‌خرد که در راه خدا جهاد کنند و کشته شوند تا بهشت برای ایشان بوده باشد».

بخوانید تا برایتان اجابت کنم». ﴿فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ﴾. [البقرة: ۱۸۶] «یقیناً من نزدیکم، دعای دعا کننده را زمانی که مرا بخواند اجابت می‌کنم».

چنانکه در نامه پولس به رومیان باب ۸ آیه ۲۶ آمده است:

«وهم چنین روح نیز ما را مدد می‌کند زیرا آن چه دعا کنیم به طوری که می‌باید، نمی‌دانیم لیکن خود روح برای ما شفاعت می‌کند به ناله‌هایی که نمی‌شود بیان کرد».

در تعلیمات دین مسیح علیه السلام برای شفاعت باید شفیع و واسطه در درگاه خدا دارای مقام قربانی شدن و قرب خدا را داشته باشد! و فدیة جرمه‌ای است که شخص مجرم به پیشگاه مجنی علیه تقدیم می‌کند و چون حضرت عیسی در راه نجات بشر و اصلاح بین فرزندان آدم و خدا قربانی شده است لذا مقام شفاعت به او تفویض گردیده: زیرا قربانی راه امت روسیاه است !!!

در نامه اول پولس به تیموتائوس باب ۲- آیه ۵-۶ آمده است: «که خدا واحد است، و میان خدا و مردم، انسانی وجود دارد به نام عیسی مسیح که جان خود را فدای بشریت کرد تا با این کار، خدا و انسان را با یکدیگر آشتی دهد».

و راه دخول در بهشت را آسان نمی‌گیرد بلکه می‌فرماید: ﴿أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ وَالضَّرَّاءُ وَرَزِلْوْا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصُرَ اللَّهُ أَلاَ إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ ﴿۲۱۴﴾ [البقرة: ۲۱۴]

یعنی: «آیا چنان پنداشتید که داخل بهشت می‌شوید و حال اینکه هنوز برای شما مانند آن‌چه بر کسانی که قبل از شما بودند نیامده است آنان را سختی‌ها و زیان‌ها می‌رسید و متزلزل می‌شدند تا جایی که رسول خدا و مؤمنین می‌گفتند: پس نصرت و یاری خدا چه وقت خواهد رسید؟ بدان که نصرت خدا نزدیک است.» و در سوره آل عمران می‌فرماید: ﴿أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمَ الصَّابِرِينَ ﴿۱۴۲﴾ [آل عمران: ۱۴۲] یعنی: «آیا چنان می‌پندارید که داخل بهشت می‌شوید و هنوز خدا را معلوم نشده است که آنان که جهاد می‌کنند از شما و صابران کیانند»<sup>(۱)</sup>. یا می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفَتِّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ ﴿۴۱﴾ لَهُمْ مِنْ جَهَنَّمَ مِهَادٌ وَمِنْ فَوْقِهِمْ غَوَاشٍ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ ﴿۴۱﴾ [الأعراف: ۴۰-۴۱]

یعنی: «همانا کسانی که به آیات ما تکذیب کرده و از آن گردن‌کشی نمودند درهای آسمان برای ایشان باز نمی‌شود و داخل بهشت نمی‌شود تا اینکه شتر (با طناب کلفت) در سوراخ سوزن در آید (یعنی محال است) و ما مجرمان را نیز چنین پاداش می‌دهیم (یعنی گناهگاران نیز داخل بهشت نمی‌شوند مگر اینکه شتر در سوراخ سوزن در آید) برای ایشان جهنم جایگاه بوده و از بالای سر ایشان پوشش‌هاست که ما ستمکاران را چنین کیفر می‌کنیم».

این‌گونه تهدیدات که اگر کسی آن‌را از صاحبان سلطنت عاریتی که همه چیزشان در اختیار دیگری است بشنود خواب را بر او حرام می‌کند مسلمانان آن‌ها را به وسیله رسول خدا از خدا می‌شنیدند و می‌دیدند که در پایان جهان و روز قیامت جز یکی از دو محل برای آنان نیست که خدا در قرآن سوره شوری آیه ۷ می‌فرماید: ﴿فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ

۱- بهتر است که این آیه کریمه را اینگونه ترجمه نمود: «آیا پنداشته‌اید وارد بهشت می‌شوید، در حالی که هنوز خدا کسانی از شما را که در راه خدا جهاد کرده‌اند و شکیبایان را [از دیگران] مشخص و معلوم نکرده است.» [مُصحح]

وَفَرِيْقٌ فِي السَّعِيْرِ ﴿٧﴾ یعنی: «گروهی از مردم در بهشتند و گروهی در جهنم». لذا برای تحصیل رضای او و دخول به بهشت و رضوان الهی و تنعم در نعمت‌های لایتناهی باید از جان و مال صرف نظر کرده آن دو را صمیمانه در طبق اخلاص گذاشته با خوف و رجا در بازار خرید و فروش سعادت ابدی در آورند: نتیجهٔ چنین عقیده‌ای آن بود که در زمان رسول خدا و بعد از آن حضرت در رکاب خلفای او، جان را به کف گرفته با آن چه از اموال که در دسترس آنان بود برای بسط و توسعهٔ اسلام در سرتاسر عالم به تکاپو پردازند و عنداللزوم جان و مال را بی‌دریغ بلکه در نهایت شوق و علاقه در راه وصول به مقصود در بازند. مآل کار آن شد که در ظرف کمتر از نیم قرن با برق شمشیر، مسلمین قاف تا قاف جهان را روشن و زمین مرده و تاریک را از حیات دین و نور عدالت زنده و گلشن کردند و اساسی از حکومت عدل و نظام احسن ریختند که قبل از آن نه کسی دیده بود و نه گوشی شنیده بود بلکه در خاطر هیچ آفریده‌ای خطور نکرده بود.

اما همین که مسلمین در نتیجهٔ توسعه قلمرو اسلام با ارباب ملل و مذاهب قبل از اسلام که آلوده به خرافات و موهومات بودند آمیزش و اختلاط پیدا کردند قهرا عقاید باطله و آرای فاسده‌ای که در دماغ و قلب آن‌ها بود، به اینان نیز سرایت نمود و دشمنان نیز برای جلوگیری از فتوحات نظامی و دینی و علاج این مصیبتی که بر آن وارد شده بود همان عقاید خرافی و موهومات مذهبی خودشان را که آنان را به چنان روز سیاهی نشانیده بود وارد دین اسلام کردند، به تدابیری و حیلی که خود می‌دانستند! مثلاً به ظاهر ادعای اسلام می‌کردند و حتی در ردیف علما و دانشمندان دینی خود را جا می‌زدند: چون کعب الاحبار و عبدالله بن سبأ و شیخ رجب بررسی غالی که به مذهب قبلی خود که یهودیت یا نصرانیت یا زردشتیت بود علاقه داشتند آن‌گاه اخبار غلوآمیزی با نسبت دادن آن به ائمه‌ی اسلام به زبان آنان در بین مسلمین پراکنده شد و بهشت را به بهایی اندک در اختیار آنان گذاشتند که با یک صلوات و خواندن فلان دعا و گرفتن چند روز روزه و زیارت بی‌مغز و میان تهی و گریه کردن بر فلان حادثه شخص معصیت کار مالک قصور بهشت و همسر حوران و هم‌نشین پیغمبران و امامان می‌گشت!!

از این راه توانستند اولاً: مسلمانان را از آن جذب و جوش و جان‌بازی و فداکاری در گسترش اسلام و حفظ حدود و قوانین باز دارند. و ثانیاً: آنان را به به گستاخی و جرأت

در معصیت و ارتکاب فسق و فجور که خود بزرگ‌ترین وسیله برای نابودی یک ملت است جری گردانند. زیرا باعث بدبختی سایر ملل خداپرست نیز همین علت‌ها بوده است چنانکه خداوند در سوره آل عمران آیه: ۲۳- ۲۴ از احوال آن‌ها خبر می‌دهد:

﴿الْم تَر إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ يُدْعَوْنَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلَّوْا فَرِيقًا مِّنْهُمْ وَهُمْ مُّعْرِضُونَ ﴿۲۳﴾ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَن نَّمَسِّنَا النَّارَ إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَاتٍ وَعَرَّهْمُ فِي دِينِهِمْ مَا كَانُوا يَفْقَهُونَ ﴿۲۴﴾﴾<sup>(۱)</sup>. یعنی: مردم دعوت شده‌اند که به

کتاب خدا رجوع کنند تا کتاب خدا در اعمال و افعال آنان حکم کند و نظر دهد لکن مجرمان مغرور از کتاب خدا اعراض می‌کنند و مدعی‌اند که اگر خدا ناکرده به جهنم هم بروند جز چند روزی معذب نیستند یا این گفتارهای شیرین را پیش خود می‌بافند و بدان مغرور می‌شوند! مگر یهود جز چنین بودند؟ مگر نصاری دربارهی مسیح علیه السلام جز چنین ادعا می‌کردند که از تمام اعمال و احکامی که از جانب خدا آمده است تنها محبت و ولایت مسیح علیه السلام کافی است!! این‌ها نمی‌دانستند اگر ولایت پیغمبر و امامی مفید باشد ولایتی است که در زمان خود آن پیغمبر و امام است، یعنی در زمان حیات او که منشأ عملی شود که نصرت و معاونتی به عمل آید و در رکاب آن پیغمبر و امام جهادی صورت گیرد و به فرموده‌های آن ولی کاری انجام شود. وگرنه دوستی خشک و خالی آن هم بعد از فوت او منشأ چه خیری خواهد بود؟! عشق با مرده که کار عاقلانه‌ای نیست، دوستی با رفته‌گان چه معنایی دارد؟ مثلاً شیعیان علی علیه السلام که در این همه مدت اظهار ولایت او کرده‌اند چه کاری انجام داده‌اند؟ آن روزی که آن حضرت زنده و به یاری و نصرت مردم نیاز داشت از ولایت او خبری نبود و از نصرت او روی گردانی کردند، امروز ادعای ولایت چه کاری صورت می‌دهد؟! پیغمبر بزرگوار صلی الله علیه و آله و سلم آن روز که ولایت علی علیه السلام را بر مردم عرضه نمود مگر نفرمود: «اللَّهُمَّ وَالِ مِنَ الْوَالِهِ وَعَادَ مِنْ عَادَاهُ وَانصِرْ مِنْ نصره وَاخْذِلْ مِنْ خِذْلِهِ».

۱- «آیا ندیدی کسانی را که بهره‌ای از کتاب (آسمانی) داشتند، به سوی کتاب الهی دعوت شدند تا در میان آن‌ها داوری کند، سپس گروهی از آنان، (با علم و آگاهی) روی می‌گردانند، در حالی که (از قبول حق) اعراض دارند؟ این عمل آنها، به خاطر آن است که می‌گفتند: آتش (دوزخ)، جز چند روزی به ما نمی‌رسد. (و کیفر ما، به خاطر امتیازی که بر اقوام دیگر داریم، بسیار محدود است). این افترا (و دروغی که به خدا بسته بودند)، آن‌ها را در دین‌شان مغرور ساخت (و گرفتار انواع گناهان شدند)».



آیا مراد پیغمبر همان ولایت قلبی بود بدون عمل؟! مگر در همین عرض ولایت نصرت و یاری علی را نخواسته است؟ مدعیان ولایت چه نصرتی از علی کرده و می‌کنند؟ پس مسأله ولایت و شفاعتی که اکنون بین مردم هست بی‌شبهت به مسأله محبت و شفاعت مسیح علیه السلام نیست، آن‌چه مسلم است اگر این مسأله از طرف مسیحیان بر مسلمانان پیشنهاد نشده باشد از طرف آنان تائید و تقویت می‌شود. زیرا با این تائیدات، هم ملت اسلام را از فعالیت دینی باز می‌دارد و هم به معصیت و فسق و فجور که نتیجه‌اش احتیاج و اسارت است گستاخ و تشویق می‌کند! برای گشودن باب شفاعت ظاهراً زحمت‌های کشیده‌اند و تبلیغات دامنه‌داری صورت گرفته است که امان اهل بیت و شفیعیان روز قیامت تدریجاً بالا رفته تا جایی که والعیاذ بالله تعالی از مقام خدا نیز بالاتر شده‌اند؟! زیرا مسلمانان صدر اول معتقد بودند که آفریننده جهان در وعد و وعید خود صاحب قدرت و اراده و مشیت است و چنانکه در صدها آیات قرآن آمده به هر کسی جزای عمل او داده خواهد شد: ﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ ۖ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا﴾ [فصلت: ۴۶ و الجاثیه: ۱۵] یعنی: «هر کس عمل نیکی انجام دهد به نفع خود اوست و کسی که بدی کند به ضرر خود اوست». و چون تهدیدات الهی سخت و وحشت انگیز زهرگداز است باید در مقابل آن به کسی پناه برد که لا اقل هم‌سنگ او باشد! و گرنه هیچ ضعیفی در مقابل قوی‌تر از خود طاقت مقاومت ندارد. لذا از ذهنیات خود اولیایی برای خدا تراشیدند که به قول عوام‌شان عزیز کرده خدا باشد تا بتواند در مقابل قوانین و سنت الهیه مقاومت نماید. و به قول آیت الله عظمی ایشان مدبر عالم امکان و متصرف در کون و مکانند که خود صاحب همه چیزند!

به این کیفیت بود که مسأله شفاعت را تا آن حد وسعت دادند که با عملی سهل و اندک تمام آن تهدیدات الهی را ناچیز کردند، و آن بهشت و نعمت‌های جاوید آن را به دست آورده مالک و متصرف شدند! یعنی شریعت الهیه را یک‌سره منسوخ و موقوف کردند. و این همان خواسته دشمن بود که به آسان‌ترین وجه صورت گرفت!

تمام کشش‌ها و کوشش‌ها و مجاهدت‌ها و جانبازی‌ها برای آن بوده و هست که انسان از عذاب الهی برهد و به بهشت مقصود برسد و این منظور با اعمالی از آن قبیل که گذشت با بدست آوردن دل مخلوقی چون خود به وسیله مدح‌ها و ثناها و تملق‌ها و امثال آن حاصل می‌شد! دیگر چه لازم که انسان خود را مقید به حلال و حرام و اجرای

احکام کند؟ چه احتیاج که جان و مال را در کف دست خود گرفته از حدود و ثغور اسلامی مراقبت نماید و از مال و ناموس مسلمانان دفاع کند؟! چه نیاز که برای بسط و توسعه‌ی اسلام پای در رکاب جهاد نهد؟ و روی به طرف زمین‌هایی که کفر در آن استقرار دارد بیاورد؟ و خود را دچار هزاران مخاطره‌ها و سختی‌ها کند؟ تا سرانجام با نهایت آرزو و اشتیاق جان عزیز را در راه عزیزتر از جان یعنی دین فدا نماید؟ نه خیر! دیگر این‌ها لازم نیست!!

کاری که با چند قطره اشک صورت می‌گیرد و حاجتی که با ادعای دوستی چند نفر از آفریده‌های خدا که اکنون دوستی آن‌ها هیچ‌گونه تکلیفی برای او ایجاد نمی‌کند زیرا در دنیا نیستند و امر و نهی ندارند و چیزی نمی‌خواهند بر می‌آید، بهشتی را که به بها نمی‌دهند اما به بهانه می‌دهند؟! آری، دشمنان اسلام هم بدین‌وسیله به مقصود رسیدند زیرا آن‌چه را آرزو می‌کردند به آسان‌ترین وجه یافتند. مگر مقصود دشمنان چه بود که بدین‌وسیله بدان دست یافتند؟

۱- شمشیر جهاد مسلمانان را می‌خواستند که در غلاف باشد زیرا برق این شمشیر که با نور هدایت قرآن همراه بود چشم‌ها را خیره می‌کرد و فوج فوج مردم را داخل دین خدا می‌نمود. دشمنان در غلاف بودن آن را آرزو می‌کردند. با بازکردن ولایت آن چنانی و باب شفاعت این چینی به مقصود خود دست یافتند و چه خوب دست یافتند! روح سربازی و سلحشوری در راه دین را از مسلمین گرفتند و بدین‌وسیله خود را از مصیبت تسلط اسلام و مسلمانان رها کرده و آسوده خاطر ساختند آن‌گاه در مقام انتقام از اسلام برآمدند و کردند آن‌چه کردند چنان‌که هنوز هم می‌کنند.

۲- مسلمانان را که هرگز جرأت ارتکاب گناه و اشاعه فسق و فجور نداشتند در نتیجه اعتماد و اطمینان به شفاعت اولیا با انجام پاره‌ای اعمال مبتدعانه به انواع گناهان بزرگ مبتلا کردند به طوری که امروز کشورهای اسلامی مخصوصاً شیعه در بی‌اعتنایی به نظامات و قوانینی که موجب آسایش جامعه است و در دین اسلام به بهترین صورت موجود و به شدیدترین وجه اجرای آن توصیه شده است. از اکثر ملل عالم حتی بی‌دینان و بت‌پرستان به قوانین موضوعه خود بی‌اعتنا تر هستند، و با سرعت بی‌مانندی در مخالفت با احکام به سوی هلاکت و نابودی رهسپارند. در حالی که در مذهب شیعه همیشه به تقوی توصیه و تاکید شده است.

در بین مذاهب اسلامی چنانچه گفتیم این تعلیمات مغرضانه شیطانی و تبلیغات سوء و بی‌اساس ابلیسانه به علت وجود غلو و غلات در مذهب شیعه شدیدتر است زیرا بواعث و دواعی در آن از سایر مذاهب بیشتر است؛ زیرا از طریق این مذهب آسان‌تر می‌توان مسلمانان را از اتحاد اسلامی دور نمود و قاعده مسلمه (تفرقه بینداز و آقایی کن) را اجرا داشت. به همین منظور تاکنون دشمنان اسلام و کشورهای استعماری انواع کوشش‌ها را برای تفرقه و جدایی مسلمانان به کار برده و می‌برند از پروریده علمای استعماری و نوشتن کتاب‌های استعماری و تشکیل مجالس استعماری و خلاصه آن‌چه برای منظور استعمار مفید است!! .... و تاکنون هریک از مردان مصلح و دانشمندان روشن‌فکر اسلامی که درصدد ترمیم و اصلاح این شکاف برآمده و خواسته‌اند مردم را قدمی به وحدت اسلامی نزدیک کنند به‌وسیله همان عمال و ایادی استعمار به صورت گوناگون مورد حمله علمای استعماری و گویندگان استعماری و کتاب‌های استعماری شده‌اند و این حمله‌ها غالباً مؤثر واقع شده و آن مصلحین و دانشمندان دیر یا زود از بین رفته و از کوشش‌های ایشان نتیجه بالعکس گرفته شده است، زیرا حریف چند برابر آن مصلح کوشش به کار برده و شکاف را وسیع‌تر کرده است.

### سخن در شفاعت بود که منشأ غلو در بین مسلمین مخصوصاً شیعیان است

مسأله شفاعت در امم گذشته و ادیان باطله سابقه تاریخی دارد و در مذاهب خاموش که مملو از افساسه‌های عجیب است تا افسانه‌های خدایان یونان و کیش زردشت و مذاهب قدیم مصر و آئین مسیح علیه السلام و اخیراً بت‌پرستان حجاز و بابل در تمام این مذاهب موضوع شفاعت ریشه عمیق داشته است. و علت آن این بوده است که پس از آنکه بشر معتقد به وجود خدای بزرگ شد و خدایان دیگر که هنوز در صحنه عقاید و افکار مردم دارای مقامات عالیه و عرض اندام بودند ناچار هریک پستی از امور خلقت را عهده‌دار بوده و شأنی از شؤن آفرینش را تدبیر می‌نمودند!! و بشر در عبادت و بندگی نسبت به خدایان دیگر همچنان خاضع و خاشع بود. از خدایی طلب باران می‌کرد و در سال‌های قحط و غلا غضب او را به خود متوجه می‌دانست و برای رفع خشم او قربانی‌ها می‌کرد، و از خدای دریا در بیم و هراس بود و از جزر و مد و طغیان و طوفان آن وحشت داشت، و برای جلب رضای او دختران زیبا را به عنوان عروس

دریا با تشریفات خاص تقدیم می‌نمود. و هم‌چنین خدایان جنگ و صلح هر یک در مقام خاص خود موجب امید و بیم مردم بودند تا اینکه در مذهب زردشت که قدرت خدایان تعدیل شده و تخفیف یافت و مُدبّری کون و صانع عالم به دو خدا (یزدان و اهریمن) اختصاص یافت در این وقت خدایان دیگر از مقام خداوندی خود استعفا داده و جای خود را خالی کرده به فرشتگان و امشاسپندان دادند و به جای خدای باران تشتر فرشتهٔ باران پای به عرصهٔ عمل نهاد و با آپوش اهریمن به نبرد پرداخت. و هم‌چنین فرشتگان مهر، امرداد، هریک پست مخصوص خود را تحویل گرفته مشغول رتق و فتق امور عالم شدند.

افسانه یونانیان دربارهٔ خدایان نیز در نتیجه گسترش آراء فلاسفهٔ آن سرزمین جای خود را به عقول عشره و افلاک تسعه سپرد و آن خدایان و این فرشتگان و آن عقول و افلاک با اینکه در اثر اعتقاد بشر به خدای بزرگ از مقام استقلال و استبداد خود نازل شده در تحت ریاست خدای بزرگ قرار گرفتند اما همچنان در مقام اختصاصی خود دارای نوعی استقلال بودند زیرا افسانهٔ یونانیان مصدر اول و صادر نخستین را در درجه‌ای از تجرد و استعلاء قرار داده بود که شأنش اجل از آن بود که به امور پست خلقت و رزق و اماته و احیاء و سایر شئون آفرینش پرداخته جزئیات را درک کند. لذا این امور ناچیز به فرشتگان و امشاسپندان و خدایان کوچک یا واسطه و شفعا و اگذار شد تا به وسیلهٔ اینان از خدای بزرگ خواسته شود لذا انسان نادان همواره از اقبال و اعراض آنان امیدوار و هراسان بود، از موضوع شفاعت فرشتگان در عرب جاهلیت و در اخبار اسلامی نیز اثری از آن باقی است چنانکه گفته‌اند حملهٔ عرش چهار فرشته‌اند که هر یک بصورت یکی از جاندارن است «وَأَنَّ الَّذِي فِي صُورَةِ رَجُلٍ هُوَ الَّذِي يَشْفَعُ لِبَنِي آدَمَ فِي أَرْزَاقِهِمْ، وَأَمَّا الَّذِي فِي صُورَةِ نَسْرٍ فَهُوَ الَّذِي يَشْفَعُ لِلطَّيْرِ وَأَرْزَاقِهِمْ» (بلوغ الأرب، الوسی ۲/۲۵۳). یعنی: «آن فرشته‌ای که به صورت مردی است او فرشته‌ای است که برای فرزندان آدم و روزی آنان شفاعت می‌کند و آن فرشته که به صورت کرکس است فرشته‌ای است که برای پرندگان و روزی آنان شفاعت می‌کند».

پس مسألهٔ شفاعت فرشتگان در ادیان گذشته سابقه دارد؛ پیدایش رژیم پادشاهی در میان بشر و ایجاد دستگاه سلطنت و ریاست و تقرب و تبعد افراد به رؤسا و پادشاهان و پاداش و کیفر نیکوکاران و بدکاران کم کم کار را بدانجا کشید که کسانی که مورد غضب سلطان و رئیس طائفه و قبیله قرار می‌گرفتند به نزدیکان و خویشان و

عزیزان شخص سلطان و رئیس پناه می بردند و از عزت و آبروی آن عزیز استفاده کرده از غضب و خشم شاه و رئیس مصون می ماندند. قهرا محبت آن شخص عزیز و شفیع در قلب مشفوع له قرار می گرفت و او را اکرام و انعام نموده برای روز مبادای خود ذخیره می نمود. پس در حقیقت منشأ اعتقاد شفاعت انس و عادت به دربار سلاطین جبار آن روزگار بود که می دیدند یک سو گلی و مقرب در پیشگاه شاه می تواند شخص مجرم سرتاپای گناه را از کیفر پاک و از عزیزان درگاه کند!!

عین این عقیده در متدینین پیدا شده و خدایان کوچک با امشاسپندان یا بتان یا فرشتگان یا پیغمبران را نیز داری همان عزت و احترام در پیشگاه خدای بزرگ پنداشته و تصور کردند که در هنگام نزول بلا و بروز قحطی باید اینان را در دربار پروردگار به شفاعت وادارند تا آن بلیه و سختی از ایشان برداشته شود.

این شفاعت در وهله اول برای امور دنیوی و اصلاح کار معاش بود و هنوز مسأله معاد به میان نیامده بود خصوصاً در اعراب جاهلیت که مسأله شفاعت خدا بود و آنان بتان خود را فقط شفعی در نزد خدا می پنداشتند و می گفتند: ﴿هَؤُلَاءِ شَفَعَتُونَا عِنْدَ اللَّهِ﴾ [یونس: ۱۸] «اینان در نزد خداوند شفیعان ما هستند». چنان که در تواریخ معتبر در علت پرستش بت در اعراب جاهلیت چنین آمده است که عمرو بن لحي که از اشراف جاهلیت بود از مکه به سوی شام آمد همین که از سرزمین بلقاء باراضی مآب آمد عمالیک در آن جا بودند مشاهده کرد که آنان بتانی را می پرستند به ایشان گفت: «ما هذه الأصنام التي أراکم تعبدون» این اصنامی را که شما می پرستید چه چیز است؟ به او گفتند: «هذه أصنام نعبدها فنستمطرها فمطرنا ونستنصرها فتنصرنا» گفتند: اینان بتانی هستند که ما از آن ها طلب باران می کنیم برای ما می بارانند و از آنان یاری می خواهیم ما را یاری می کنند. عمرو بن لحي به ایشان گفت: آیا به من صنم را نمی دهید که به سرزمین عرب ببرم تا او را عبادت کنند لذا به او بتی دادند که نامش هبل بود. پس وی آن را به مکه آورده نصب کرد و مردم را امر کرد که او را عبادت کرده تعظیم نمایند<sup>(۱)</sup>.

تا جایی که از پیغمبر خدا هم توقع آن را داشتند که شفاعت بتان را تصدیق نماید چنانکه داستان غرانیق نمونه ای از این توقع بی جاست که «إِنَّ مِنَ الْغُرَانِيقِ الْعَلِيَّ وَإِنَّ

شَفَاعَتُهُنَّ لِرُحْمَى» اما این شفاعت هر چه بود برای امور دنیوی و اصلاح امر معاش بود زیرا اعراب جاهلیت و بت‌پرستان به آخرت ایمان نداشتند که از بتان شفاعت نجات از عذاب و دخول بهشت را خواستار شوند. و چنانکه آلوسی در (بلوغ الأرب ص ۱۹۸) آورده است می‌نویسد: «شبهات العرب كانت مقصورة على إنكار البعث و جحد إرسال الرسل». یعنی: «عرب در مسأله دین به دو چیز شبهه‌اش منحصر بود: اول مسأله بعثت و انگیزش روز رستاخیز بود، و دوم انکار ارسال رسل». چنانکه آیات بسیاری در قرآن شاهد این دعوی و مبیین این معنی است که آنان اصلاً اعتقاد به حیات بعد از مرگ نداشتند و پیغمبر خدا را که خبر می‌داد که پس از زندگانی این جهان بشر حیات دیگری بی‌پایان در پی دارد مسخره کرده می‌گفتند: ﴿هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ يُنْبِئُكُمْ إِذَا مُرِّقْتُمْ كُلَّ مُمَرِّقٍ إِنَّكُمْ لَعِىَّ خَلْقٍ جَدِيدٍ ﴿۷۸﴾ [سبأ: ۷۸] یعنی: «آیا می‌خواهید شما را راهنمایی کنم به مردی که خبر می‌دهد که چون ریزه ریزه شدید باز آفریده می‌شوید». و در حضور پیغمبر ﷺ استخوان‌های مردگان را آورده و می‌گفتند: ﴿مَنْ يُحْيِ الْعِظَمَ وَهِيَ رَمِيمٌ ﴿۷۸﴾ [یس: ۷۸] «چه کسی این استخوان‌ها را زنده می‌کند در حالی که پوسیده است؟». ﴿أَءِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظْمًا أَءِنَّا لَمَبْعُوثُونَ ﴿۱۱﴾ أَوْ ءَابَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ ﴿۱۷﴾ [الصافات: ۱۶-۱۷] «آیا هنگامی که ما مُردیم و به خاک و استخوان مبدل شدیم، بار دیگر برانگیخته خواهیم شد؟! یا پدران نخستین ما (بازمی‌گردند)؟!» و از اشعار معروف آن‌هاست که می‌گفتند: «حیات ثم موت، ثم نشر، حدیث خرافة یا أم عمرو».

و اول کسی که از عرب ایمان به بعث داشته است، «قُسُّ بْنُ سَاعِدَةَ» است که گفته‌اند: «وهو أول من آمن بالبعث من أهل الجاهلية». و او معاصر رسول الله ﷺ بوده است چنانکه جاحظ در کتاب البیان والتبیین گفته است: «لأنَّ رسولَ الله ﷺ هو الذي رَوَى كَلامَ قَسِّ بْنِ سَاعِدَةَ وموقفه على جملة بعكاظ وموعظته، وهو الذي رواه لقریش والعرب، وهو الذي عَجَبَ من حُسْنِه وأظْهَرَ من تصوّبه». و او تنها کسی بوده است که چنین عقیده‌ای داشته است و از کسی دیگر چنین عقیده‌ای در جاهلیت شهرت ندارد.

پس در میان اعراب کسی اعتقاد به آخرت نداشته که در آن مسأله شفاعت از گناهان را پیش بیاورد. چون چنین کسانی اعتقاد به آخرت نداشته لذا شفاعت اخروی را هم از معبودان خود نمی‌خواستند بلکه فقط در امور زندگی و شئون حیات را از آنان

خواستار بودند چنانکه زردشتیان از امشاسپندان و فرشتگان باد و باران توقع ترحم و شفاعت در امر باد و باران را می‌خواستند فقط در مذهب مسیح علیه السلام که سخن از حیات بعد از مرگ و دخول در ملکوت آسمان بود مسئله شفاعت جنبه دیگری گرفت. و شاید افراد نادری نیز از مذاهب دیگر بودند.

پس آیات شفاعت که در قرآن است و آن را منوط و موقوف به اذن خدا می‌داند بسیاری از آن مرتبط به همین شفاعت در امر معیشت است که در امام گذشته مخصوصاً در جاهلیت محیط نزول قرآن سابقه داشته است مانند آیه شریفه ۲۵۵ سوره بقره که می‌فرماید: ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾ «چه کسی است که بدون حکم او در پیشگاهش شفاعت کند؟» که ما قبل آن این جمله شریفه است: ﴿لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾ «آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است، از آن اوست». و ما بعد آن ﴿يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ﴾ «گذشته و [حال و] آینده آنان را می‌داند» که معلوم است اصلاً سخنی از آخرت نیست تا شفاعت آن منظور باشد. و همچنین آیه شریفه ۲۳ سوره یس که می‌فرماید: ﴿عَلَّخْنَا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً إِنْ يُرِدْنِ الرَّحْمَنُ بَصُرًا لَا تَعْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا وَلَا يُنْقِذُونَ﴾ [یس: ۲۳] یعنی: «آیا من غیر از خدا خدایانی را گیرم که اگر خدای بخشنده برای من بدی را بخواهد شفاعت آنان چیزی را از من کفایت نکند و مرا از او نرهانند» و نیز آیه شریفه ۳ سوره یونس که می‌فرماید: ﴿إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُدِيرُ الْأَمْرَ مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَأَعْبُدُوهُ أَقْلًا تَذَكَّرُونَ﴾ [یونس: ۳] یعنی: «همان پرودگار، آسمان‌ها و زمین را در شش روز آفرید پس بر عرش استیلا یافت او خود تدبیر امور می‌کند هیچ میانجی و واسطه‌ای نیست مگر به اذن او؛ پروردگارتان خداست پس او را بپرستید». و آیه شریفه ۴ سوره سجده که می‌فرماید: ﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ﴾<sup>(۱)</sup> و آیات دیگر؛ که در این آیات شریفه نفی شفاعت از تدبیر امور آسمان و زمین و ضرر و نفع رسانیدن

۱- «خداوند کسی است که آسمان‌ها و زمین و آنچه را که در میان آنهاست در شش روز آفرید آن گاه بر عرش استوا نمود. جز او هیچ دوست و شفاعت‌کننده‌ای ندارد. آیا پند نمی‌پذیرید؟»

شفیعان بدون اذن پروردگار جهان می‌کند یعنی همان شفاعت و واسطه‌ای که زردشتیان از امشاسپندان و تابعین فلاسفه از عقول عشره و مردم جاهلیت از بتان و فرشتگان انتظار داشته، قرآن کریم خود تصدیق می‌نماید که پاره‌ای از امر خلقت به توسط فرشتگان انجام می‌گردد چنانکه امر موت را به ملک الموت نسبت می‌دهد که:

﴿قُلْ يَتَوَفَّكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ ﴿۱۱﴾﴾

[السجدة: ۱۱] یعنی: «بگو: (ای محمد) که فرشته مرگی که به شما گماشته شده است جان

شما را می‌گیرد». یا جمله: ﴿تَوَفَّئْتَهُ رُسُلُنَا وَهُمْ لَا يُفْرِطُونَ ﴿۱۱﴾﴾ [الأنعام: ۶۱] یعنی:

«آن‌گاه فرستندگان ما او را جان می‌ستانند و کوتاهی نمی‌کنند». و تدبیر پاره‌ای امور را

به فرشتگان نسبت می‌دهد: ﴿فَالْمُدْبِرَاتِ أَمْرًا ﴿۵﴾﴾ [النازعات: ۵] یعنی: «قسم به

فرشتگانی که تدبیرکنندگان امورند». ﴿وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ ﴿۱۰﴾﴾ [الانفطار: ۱۰] یعنی:

«همانا بر شما هر آینه نگهبانانی است» ﴿إِنَّ كُلَّ نَفْسٍ لَّمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ ﴿۴﴾﴾ [الطارق: ۴]

یعنی: «بر هر نفس البته نگهبانی است». و از این قبیل، اما هیچ‌کدام اینان بدون اذن

پروردگار جهان در کون و مکان تصرفاتی ندارند و بسیاری از آنان را هیچ‌گونه تصرفی

در امر خلقت و غیر آن نیست، چنانکه در آیه ۲۷ سوره النجم می‌فرماید:

﴿وَكَمْ مِّن مَّلَكٍ فِي السَّمَوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِن بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ

يَشَاءُ وَيَرْضَىٰ ﴿۲۶﴾﴾ [النجم: ۲۶] یعنی: «و ای بسا فرشتگانی که در آسمان‌ها هستند لیکن

شفاعت و واسطه‌ای ایشان سودی ندارد جز اینکه خدا برای هر کس که بخواهد و بپسندد

اجازه دهد». و این آیه ناظر به همان بت‌پرستان است که در آیات قبل عقیده آنان را در

خصوص پرستش فرشتگان که صورت آنان را به شکل بتان در آورده‌اند مذمت کرده

می‌فرماید: ﴿أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ ﴿۱۹﴾ وَمَنْوَةَ الثَّالِثَةَ الْآخَرَىٰ ﴿۲۰﴾ أَلَكُمُ الذَّكْرُ وَلَهُ

الْأُنثَىٰ ﴿۲۱﴾ تِلْكَ إِذًا قِسْمَةٌ ضِيزَىٰ ﴿۲۲﴾﴾ [النجم: ۱۹-۲۲] «آیا به «لات» و «عزی»

نگریسته‌اید؟ و به «منات» سومین [بت] بی‌ارزش. [چه؟] آیا شما پسر دارید و او دختر؟ این

[تقسیم] آن‌گاه تقسیم بیدادگرانه است». و نیز مربوط به شفاعت عامه و استغفاری است

که فرشتگان می‌کنند بعد از آن که نفی شفاعت از فرشتگان می‌کند مگر آن فرشته

مأذون یا آن کسی که خدا برای او امری را بخواهد و بپسندد در دنبال آن می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ لَيُسَمُّونَ الْمَلَائِكَةَ تَسْمِيَةً الْأُنثَىٰ ﴿۲۷﴾﴾ [النجم: ۲۷] یعنی:



«این بت پرستان که ملائکه را به نام دختران خدا می نامند اصلاً ایمان به آخرت نداشتند». و به فرمایش آیه ۲۹ همین سوره می فرماید: ﴿وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا﴾ [النجم: ۲۹] «اینان جز زندگی دنیا چیزی نمی خواستند»، پس شفاعت اخروی را از آنان انتظار نداشتند و خیال می کردند که آنان در زندگی دنیا می توانند شفاعت کنند. خدای متعال نیز آنان را از این عقیده مذمت می نماید که هیچ کس بدون اذن او نمی تواند در امر دنیا و آخرت دخالت نماید در آیه ۴۳ سوره زمر نیز ایشان را مذمت می کند که اینان غیر خدا را شفیع گرفته اند و می فرماید: ﴿أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ شُفَعَاءَ قُلْ أُولَئِكَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ شَيْئًا وَلَا يَعْقِلُونَ﴾ [الزمر: ۴۳-۴۴] «آیا آنان غیر از خدا شفیعانی گرفته اند؟! به آنان بگو: آیا (از آن‌ها شفاعت می طلبید) هر چند مالک چیزی نباشند و درک و شعوری برای آن‌ها نباشد؟! بگو: تمام شفاعت از آن خداست، (زیرا) حاکمیت آسمان‌ها و زمین از آن اوست و سپس همه شما را به سوی او بازمی گردانند!» یعنی: غیر خدا را نباید شفیع گرفت زیرا ملک آسمان و زمین از آن اوست و کس دیگر را در آن تصرفی نیست و بلا فاصله می فرماید: ﴿وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ﴾ [الزمر: ۴۵، ۴۶] یعنی: «هنگامی که خدا به یگانگی اش یاد شود دل‌های کسانی که به آخرت ایمان نمی آورند می گیرد اما هنگامی که معبودانی جز خدا مذکور شوند در این هنگام آنان شادمان گردند، بگو: خداوند، ای پدید آورنده آسمان‌ها و زمین، دانای نهان و آشکارا، تو خود در میان بندگانت بر سر آن چه [از عقاید و عبادات] اختلاف می کردند، داوری خواهی کرد». در این آیات شریفه به خوبی روشن است که شفاعتی که بت پرستان از برای شفعا خود قائل هستند در امور دنیوی است و آنان اصلاً اعتقاد به آخرت نداشتند، و آن شفاعت را قرآن نفی کرده می فرماید: ﴿قُلْ لِلَّهِ الشَّفَعَةُ جَمِيعًا لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ [الزمر: ۴۴] «بگو: شفاعت سراسر از آن خداست. فرمان‌روایی آسمان‌ها و زمین از آن اوست». که معلوم می دارد که ملک و ملکوت آسمان و زمین به دست خدا بوده زیرا او آفریننده آن‌هاست و کسی را در ملک او حق فضولی نیست و چیزی از غیر او خواستن شرک است و هر که هر چه بخواهد و

انتظار داشته باشد باید فقط از خدا بخوهد اگر هم بت پرستان به وجود ارواح بعد از مرگ قائل بودند به حساب و کتاب و ثواب و عقابی قائل نبودند تا نیازمند شفاعت باشند. پس شفاعت در مذهب آن‌ها منحصر به امور دنیوی بوده که خدا آن را نفی و یا موکول و موقوف باذن خود می‌فرماید که اگر ملائکه هم دستی در تدبیر امور دارند به اذن پروردگار است که خدای دو جهان آن امور را به ایشان واگذار کرده است و آنان تنها بر امر و اذن و حول و قوه او تدبیر پاره‌ای از امور می‌کنند.

در قرآن مجید هیچ آیه و جمله‌ای یافت نمی‌شود که شفاعت کسی را درباره کسی دیگر در روز قیامت قائل باشد! بلکه آیات قرآن عموماً نفی شفاعت و کفایت کسی از برای دیگری در عذاب اخروی می‌نماید چنانکه:

۱- در آیه ۴۱ از سوره دخان می‌فرماید: ﴿يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَىٰ عَنْ مَوْلَىٰ شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ﴾<sup>(۱)</sup> یعنی: «روزی که هیچ دوستی از دوستی چیزی را کفایت نکند و نتوانند ایشان را یاری کنند».

۲- در سوره بقره، آیه ۴۸ می‌فرماید: ﴿وَأَتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ﴾<sup>(۲)</sup>.

و در سوره بقره آیه ۲۵۴ می‌فرماید: ﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِّن قَبْلِ أَنْ يَأْتِي يَوْمٌ لَا بَيْعٌ فِيهِ وَلَا حُلَّةٌ وَلَا شَفَعَةٌ وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾<sup>(۳)</sup> «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، انفاق کنید از آن چه روزی شما داده‌ایم پیش از آن که روزی که در آن خرید و فروش نیست و دوستی نمی‌باشد، و شفاعتی نیست، و کافران (به این حقیقت) ستمگارند». یعنی: در نتیجه مغرور بودن به شفاعت بسا که مرتکب معصیت شوند و به خویشتن ستم کنند، که در این آیه آب پاک به دست آن‌هایی که تصور می‌کنند نفی شفاعت فقط درباره کفار و بت پرستان است لیکن مؤمنان را از آن بهره‌ای است، ریخته و تو گویی: می‌فرماید: آنان که این معنی را باور ندارند و برای خود شفیع تصور می‌کنند که آنان را از عذاب الهی می‌رهاند، به این آیات کافر بوده و به خود ظلم می‌کنند.

۱- «و بترسید از روزی که (در آن به حساب همگان رسیدگی می‌شود و) از دست کسی برای کس دیگری، چیزی ساخته نیست، و از او میانجیگری پذیرفته نمی‌گردد، و از کسی بلاگردان و جایگزین قبول نمی‌شود، و کسی به یاری کسی برنمی‌خیزد و همدیگر را نمی‌توانند کمک کنند».

۳- در آیه ۵۱ سوره الانعام می‌فرماید: ﴿وَأَنْذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْ يُحْشَرُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ﴿٥١﴾﴾ یعنی: «به وسیله آیات وحی کسانی را که خوف آن دارند که به جانب پروردگار خود محشور می‌شوند بیم ده و بترسان که برای ایشان جز خدا دوستی و شفיעی نیست تا شاید پرهیزگار شوند».

۴- و در همین سوره، آیه ۷۰ می‌فرماید: ﴿وَذَكِّرْ بِهِ أَنْ تُبْسَلَ نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ وَإِنْ تَعَدِلَ كُلُّ عَدْلٍ لَا يُؤَخِّدُهَا ﴿٧٠﴾﴾ «و به آن (قرآن) پند ده تا مبادا کسی به [سزای] آن چه (گناهی) که کرده است از پاداش محروم شود. برایش جز خداوند دوست و شفיעی نیست و اگر هر فدیهای را به جای [رهانیدن] خود دهد، از او گرفته نمی‌شود». که در تمام این آیات نفی شفاعت کرده و جای طمع خام برای کسی باقی نگذاشته است. و مخصوصاً مؤمنین را از مسأله شفاعت مایوس می‌کند.

آری، چیزی که دستاویز مدعیان شفاعت است آیاتی است که پس از آن که قرآن نفی شفاعت کرده است کلمه (إلا) استثناء در آن آمده است مانند این آیه ۸۷ شریفه که در سوره مریم است: ﴿وَتَسْوِقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَرِدًّا ﴿٨٦﴾﴾ لَا يَمْلِكُونَ الشَّفْعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا ﴿٨٧﴾﴾ [مریم: ۸۶-۸۷] در حالی که همین آیه هم نفی شفاعت می‌کند زیرا می‌فرماید: «مجرمین را به سوی جهنم می‌رانیم و مالک شفاعت نمی‌شوند مگر کسی که در نزد خدا پیمانی گرفته است». و این عهد و پیمان اشاره به عهد و پیمانی است که در آیه ۸۰ سوره بقره می‌فرماید، -هنگامی که یهود را مذمت می‌کند-: ﴿وَقَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ ۗ أَمْ تَقُولُونَ عَلَىٰ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٨٠﴾﴾ یعنی: «یهود گفتند که آتش ما را جز ایامی چند نخواهد رسید، بگو (ای محمد) آیا در نزد خدا پیمانی بدان گرفته‌اید؟ اگر چنین باشد خدا پیمان خود را خلاف نخواهد کرد. آیا چیزی که نمی‌دانید بر خدا می‌گویید؟». یعنی: اگر با خدا چنین پیمانی بسته‌اید که هر قدر شما جرم و گناه کنید باز هم مورد شفاعت و بخشش قرار می‌گیرید البته خدا در آن صورت به پیمان خود وفا خواهد کرد!! در حقیقت استثناء منقطع است. یعنی چنین چیزی نیست و خدا با کسی چنین پیمانی ندارد. و شاید مراد عهدی است که می‌فرماید: ﴿أَنْ لَا تَعْبُدُوا

الشَّيْطَانُ... ﴿۶۰﴾ وَأَنْ أَعْبُدُونِي ﴿۶۱﴾ [یس: ۶۰-۶۱] «شیطان را نپرستید... و مرا پرستید» اساساً مسأله شفاعت به قدری مورد انکار قرآن است که چنانکه قبلاً هم گفته‌ایم و در سوره یونس آیه ۱۸ هنگامی که خدای متعال از قول بت‌پرستان نقل کرده می‌فرماید ﴿وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شَفَعُونَا عِنْدَ اللَّهِ﴾ بلافاصله می‌فرماید: ﴿قُلْ أَتَنْبِئُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ﴾<sup>(۱)</sup> یعنی: «آیا شما خدا را خبر می‌دهید به چیزی که نه در آسمان‌ها و نه در زمین بدان علمی ندارد». یعنی اصلاً خدا در ملک خود چنین چیزی را باور نمی‌کند که شفعايي هم در دربار او باشد. و این مثل و مانند آن است که کسی به شما خبر دهد که فلان کس یا جامه و خانه شما شریک است یا در خانه شما فلان چیز یا فلان شخص است و شما با علم کامل از آن اظهار بی‌اطلاعی نمائید و گوینده آن را به نادانی فضولانه ملامت کند. آن‌گاه خدا مسأله شفاعت گرفتن را شرک دانسته؛ این‌گونه شفاعت را فضولی مالکانه و گستاخانه در ملک و ملکوت الهی می‌شمارد و در جواب می‌فرماید: ﴿سُبْحٰنَهُ وَتَعَالٰی عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ [یونس: ۱۸] «منزه است و متعالی از آن‌چه مشرکان برای خدا در ملک او شریک قایل می‌شوند» چنان‌چه غلات شیعه چنین شفاعتی را در باره امامان قایل‌اند. و پاره‌ای از ارباب مذهب درباره روساء دینی خود معتقدند.

۱- چنان‌که قبلاً گفتیم این نفی علم از باب عدم تعلق علم به معدوم است.

## حقیقت شفاعت

پاره‌ای از آیات شریفه قرآن شفاعت را موكول به اذن خدا کرده است البته درباره کسانی که خدا از ایشان راضی بوده باشد و این دسته تنها مؤمنین هستند که شفاعت خاصی را درباره آنان قائل است:

در آیه شریفه ۱۰۹ سوره طه می‌فرماید: ﴿يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا﴾ یعنی: «در آن روز (روز قیامت) شفاعت هیچ نفعی ندارد مگر برای آن کسی که خدا بدان دستوری قبلاً داده و گفتاری را درباره او پسندیده باشد». (کلمه لا تنفع مضارع، ولی کلمه اذن ماضی است). و در آیه شریفه ۲۲ و ۲۳ سوره سبأ می‌فرماید: ﴿قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَمَا لَهُمْ فِيهَا مِن شِرْكٍَ وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِّن ظَهِيرٍ﴾ ﴿٢٢﴾ وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ حَتَّىٰ إِذَا فُزِعَ عَن قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقُّ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ﴾ ﴿٢٣﴾ که در این آیه نیز نفی شفاعت می‌کند مگر کسی که خدا برای او دستور شفاعت داده باشد ترجمه آیه چنین است: «بگو: بخوانید کسانی را که می‌پندارید جز خدا را (یعنی معبودان پنداری را)، آنان مالک سنگینی ذره‌ای را در آسمان‌ها و نه در زمین نیستند و در آسمان و زمین شرکتی با خدا ندارند و برای خدا از آن معبودان پشتیبانی نیست. و شفاعت به نزد او سود نبخشد مگر برای کسی که برایش اجازه داده باشد. تا وقتی که نگرانی را از دل‌هایشان دور سازند، گویند: پروردگارتان چه گفت؟ گویند: حق. و او بلند مرتبه بزرگ است». یا در آیات شریفه ۸۴ تا ۸۶ سوره الزخرف می‌فرماید: ﴿وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌُ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌُ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ﴾ ﴿٨٤﴾ وَتَبَارَكَ الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَعِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾ ﴿٨٥﴾ وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِهِ الشَّفَعَةَ إِلَّا مَن شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾ ﴿٨٦﴾

یعنی: «و او خدایی است که در آسمان و در زمین خدای برآورنده حاجات است و حکیمی پس داناست و مبارک است آن؛ پادشاهی آسمان‌ها و زمین، و آنچه در میان آن‌ها است از اوست و در نزد اوست علم قیامت و به سوی او باز بر می‌گردید و مالک شفاعت نمی‌شوند کسانی که غیر او را بخوانند مگر آنانی که گواهی به حق داده و دانا به آن بوده باشند». یا در آیه شریفه ۲۶ و ۲۸ سوره الانبیاء که می‌فرماید: ﴿وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحٰنَهُ ۗ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ ﴿۲۶﴾ لَا يَسْبِقُونَهُۥ بِالْقَوْلِ ۖ وَهُمْ بِأَمْرِهِۦ يَعْمَلُونَ ﴿۲۷﴾ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ ۖ وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ وَهُمْ مِّنْ خَشِيَّتِهِۦ مُشْفِقُونَ ﴿۲۸﴾﴾ یعنی: «بت‌پرستان گفتند: خدا فرزندی فرا گرفته است. پاک و منزه است خدا از چنین نسبت، بلکه فرشتگان بندگان گرامی هستند که به فرمان خدا پیشی نمی‌گیرند (یعنی قبل از دستور خدا کاری انجام نمی‌دهند) و ایشان به فرمان او به کار می‌پردازند و میانجی‌گری و شفاعت نمی‌کنند جز درباره کسی که پسندیده باشد و با این حال از خوف پروردگار ترسانند».

آیه شریفه شرح صفات و اختصاصات فرشتگان است که در این آیات پس از اینکه پروردگار جهان احاطه ذات اقدس خود را به ملکوت زمین و آسمان یادآور می‌شود و کسانی غیر او را که مشرکین می‌خوانند هیچ و پوچ معرفی می‌کند، آن‌گاه شفاعت را درباره کسانی که پسندیده خدا باشند و شهادت به حق داده باشند و در هنگام شفاعت به حدود وظایف شفاعت دانا باشند که از چه کس و در چه مورد شفاعت می‌کنند حق شفاعت و استفاده از آن می‌دهد.

از این آیات بر می‌آید که شفاعتی در کار است هر چند از آن پسندیدگان و گواهان به حق و آنان که همواره از خدا خائف هستند و به دستور او عمل می‌کنند برخوردار خواهند شد. در حالی که در آیات قبل ثابت شد که اصلاً در روز قیامت شفاعتی نیست. آیا اختلاف و تناقض در این مطلب نیست؟ اینک ما این مطلب را با راهنمایی قرآن کریم که مدد بخش عقل و وجدان سلیم است توضیح می‌دهیم، این‌شاء‌الله.

چنان‌که قبلاً هم یادآور شدیم در کتاب مجید آسمانی ما هیچ آیه و اشاره‌ای به شفاعت انسانی برای انسانی اعم از پیغمبر و غیر پیغمبر نیامده و آن را ثابت نکرده است. و تمام آیاتی که در آن کلمه‌ی شفاعت آمده است اعم از نفی و اثبات درباره بتان که خدایان مشرکین بودند یا فرشتگان که مدبر و متصرف در پاره‌ای از شئون خلقت و امور مأذونه آسمان و زمین هستند می‌باشد و این دو طائفه بتان و فرشتگان هیچ‌کدام

انسان نیستند که دربارهٔ انسان شفاعت کنند پس با دقت و تأمل و تعمق در آیات شریفه معلوم می‌شود که هیچ انسانی برای انسانی شفیع نخواهد بود. تنها از آیاتی که می‌توان شفاعت انسانی را برای انسانی استنباط نمود آیاتی است که در آن مؤمنی برای مؤمنی استغفار می‌کند خواه آن مؤمن استغفار کننده پیغمبر باشد یا غیر پیغمبر، شفاعت انسانی برای انسانی نیز همین است و بس! و حتی شفاعت فرشتگان هم درباره زمینیان جزء استغفار نیست چنانکه می‌آید.

و این معنی علاوه بر آنکه تشخیص عقل و وجدان و صریح آیات شریفهٔ قرآن است که بعد از این خواهد آمد ان شاء الله؛ از متون روایت صحیح و دقت در احادیث شریفه هم به روشنی بدست می‌آید. مضمون این معنی در احادیث فریقین است که شفاعت همان استغفار است.<sup>(۱)</sup>

۱- جهت آگاهی از عقیدهٔ اهل سنت و جماعت، مناسب می‌بینیم که نظر شیخ حافظ بن احمد الحکمی،

- یکی از علمای اهل سنت و جماعت- را راجع به شفاعت ذکر کنم تا در روشنایی آن عقیدهٔ اهل سنت راجع به شفاعت واضح گردد:

ایشان در کتاب خود بنام أعلام السنة المنشورة (که به فارسی به نام فرازهایی از عقیده اهل سنت و جماعت، ترجمه شده است) راجع به شفاعت می‌نویسد: «خداوند متعال شفاعت [در روز قیامت] را در قرآن کریم چندین بار با قیدها و شروط سنگین ثابت کرده است و خبر داده است که شفاعت مُلک خداوند است و کسی دیگر حق دخالت در آن را ندارد. آنجا که می‌فرماید:

﴿قُلْ لِلَّهِ الشَّفَعَةُ جَمِيعًا﴾ [الزمر: ۴۴]. «بگو شفاعت یکسره از آن خداست».

اما اینکه شفاعت چه وقت واقع می‌شود؟ خداوند در قرآن آورده است که شفاعت تحت اراده و اذن او واقع می‌شود. یعنی هرگاه که خداوند اجازه شفاعت را به شافعی بدهد، آن شافع می‌تواند شفاعت کند. ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾ [البقرة: ۲۵۵]. «کیست آن کس که جز به اذن او در پیشگاهش شفاعت کند». ﴿مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ﴾ [یونس: ۳]. «شفاعتگری جز پس از اذن او نیست». ﴿وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَى﴾ [النجم: ۲۶]. «و بسا فرشتگانی که در آسمان‌ها هستند و شفاعتشان به کاری نیاید مگر پس از آنکه خدا به هرکه خواهد و خشنود باشد اذن دهد».

﴿وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ﴾ [سبأ: ۲۳]. «و شفاعتگری در پیشگاه او سود نمی‌بخشد مگر برای آن کس که به وی اجازه دهد». و اما اینکه چه کسانی می‌توانند شفاعت

کنند، همانگونه که شفاعت بدون اذن خداوند واقع نمی‌شود، توانایی شفاعت نمودن نیز خاص اولیای الهی است که خداوند می‌فرماید:

﴿لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا﴾ [النبا: ۳۸]. «سخن نگویند مگر کسی که [خدای] رحمان به او رخصت دهد و سخن راست گوید». ﴿لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَعَةَ إِلَّا مَنْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا﴾ [مریم: ۸۷]. «[آنان] اختیار شفاعت را ندارند جز آن کس که از جانب [خدای] رحمان پیمانی گرفته است».

و اینکه شفاعت درباره‌ی چه کسانی پذیرفته می‌شود، خداوند بیان فرموده‌اند که شفاعت شافعان فقط درباره‌ی کسانی واقع می‌شود که خداوند از آن‌ها راضی می‌باشد. همانگونه که می‌فرماید:

﴿وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى﴾ [الانبیاء: ۲۸]. «و جز برای کسی که [خدا] رضایت دهد شفاعت نمی‌کنند». ﴿يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا﴾ [طه: ۱۰۹]. «در آن روز شفاعت [به کسی] سود نبخشد مگر کسی را که [خدای] رحمان اجازه دهد و سخنش او را پسند آید».

نیز می‌دانیم که خداوند جز از اهل توحید و اخلاص راضی نمی‌شود. چونکه خود درباره‌ی دیگران می‌فرماید: ﴿مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ﴾ [غافر: ۱۸]. «برای ستمگران نه یاری است و نه شفاعتگری که مورد اطاعت باشد». ﴿فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ﴾ [وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ﴾ [الشعراء: ۱۰۰-۱۰۱]. «در نتیجه شفاعتگرانی نداریم. و نه دوستی نزدیک». ﴿فَمَا تَنْفَعُهُمُ شَفَعَةُ الشَّافِعِينَ﴾ [المدثر: ۴۸]. «از این رو شفاعت شفاعت‌کنندگان به حال آن‌ها سودی نمی‌بخشد».

در حدیث آمده است که پیامبر ﷺ نیز شفاعت می‌کند و در روز قیامت در زیر عرش الهی به خداوند سجد می‌برد و ابتدا آنگونه که خدایش به او یاد می‌دهد، حمد الهی را به جای می‌آورد. و اول شفاعت را شروع نمی‌کند تا اینکه خداوند [به او اجازه می‌دهد که شفاعت نماید و] می‌فرماید: «ارْفَعْ رَأْسَكَ وَسَلِّ نُعْطَهُ، وَقُلْ يُسْمَعُ وَأَشْفَعُ تُشَفَّعُ...» الحدیث. «از سجدهات برخیز و بگو که آنچه می‌گویی، شنیده می‌شود و بخواه که آنچه بخواهی، به تو داده می‌شود و شفاعت کن که شفاعت پذیرفته می‌گردد... الحدیث». و سپس [پیامبر اکرم ﷺ] خبر می‌دهد که ایشان به یکباره برای همه‌ی موحدان گناهکار شفاعت نمی‌کند بلکه می‌فرماید: «فَيَحْدُ لِي حَدًّا، فَأَدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ». «اندازه‌ی مشخص برای من تعیین می‌گردد که آن‌ها را وارد بهشت می‌کنم». سپس بر می‌گردد و سجد می‌برد به همین صورت گروه‌های دیگر... تا آخر حدیث شفاعت. [متفق علیه] حدیث شفاعت، حدیثی طولانی است. صحیح بخاری ۱۸۳/۸-۱۸۴، صحیح مسلم ۱۲۳/۱-۱۲۴.



و ابوبهریره رضی الله عنه از ایشان پرسیدند: «چه کسی به شفاعت شما نزدیکتر است. فرمودند: «مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، خَالِصًا مِنْ قَلْبِهِ». «آن کس که از روی اخلاص و حسن نیت قلبی حقوق «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» را ادا نموده باشد». [صحیح بخاری ۳۳/۱ و مسند احمد ۲/۳۷۳].

سپس این عالم فرزانه، سوالی را با این عنوان مطرح می‌کند: «شفاعت چند نوع است و بزرگترین آن‌ها کدام است؟» و پاسخ می‌دهد: «بزرگترین شفاعت، شفاعت عظیمای پیامبر صلی الله علیه و آله است که در هنگام برپایی قیامت روی می‌دهد. آن زمان که مردم همه در صحرای محشر ایستاده‌اند و خداوند برای قضاوت در میان بندگان می‌آید، صورت می‌گیرد. این شفاعت خاص و ویژه پیامبر صلی الله علیه و آله است و این فضیلت همان مقام محمود است که خداوند آن را وعده داده است. همانگونه که خداوند می‌فرماید: ﴿عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا﴾ [الإسراء: ۷۹]. «امید است که پروردگارت تو را به مقامی ستوده برساند».

و این در حالیست که مردم از تنگی موقف و طولانی شدن زمان و شدت نگرانی به ستوه آمده‌اند و در عرق خود فرورفته‌اند، در این هنگام برای اینکه خداوند آن وضعیت را فیصله دهد، از شافعان درخواست شفاعت می‌نمایند. ابتدا نزد آدم سپس نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بن مریم علیهم السلام می‌آیند که هرکدام از آن‌ها می‌گویند: خودم! خودم! در نهایت به نزد پیامبرمان محمد صلی الله علیه و آله می‌آیند که ایشان این کار را انجام می‌دهد و می‌فرماید: «أنا لها» یعنی «من انجام دهنده‌ی آن کارم». تفصیلات آن در حدیث شفاعت در صحیحین و غیره آمده است.

**نوع دوم شفاعت:** شفاعت در گشودن دروازه‌ی بهشت است که اولین کس که دروازه‌ی بهشت را می‌گشاید، محمد صلی الله علیه و آله است و اولین امت که وارد آن می‌شود، امت محمد صلی الله علیه و آله است. [این موارد از انس رضی الله عنه روایت شده است. صحیح مسلم ۱۳۰/۱، مسند احمد ۳/۱۴۰]

**نوع سوم:** شفاعت در حق کسانی که خداوند امر کرده است، وارد آتش جهنم شوند اما با این شفاعت وارد آن نمی‌شوند. [ر. ک: فتح‌المجید ۲۲۲]

**نوع چهارم:** شفاعت برای موحدینی است که وارد آتش جهنم شده‌اند. این شفاعت برای این است که از آن بیرون بیایند. آنان در آتش جهنم سوخته‌اند و به مانند زغال درآمده‌اند، بعد از شفاعت، آن‌ها را در آب زندگانی شست و شو می‌دهند. پس همانگونه که دانه در زمین مرغوب و آبدار می‌روید، دوباره سربرمی‌آوردند. [اشاره به: صحیح بخاری ۱۷۹/۸ - ۱۸۳، صحیح مسلم ۱۱۲/۱ - ۱۱۷]

**نوع پنجم:** شفاعت در بالا بردن درجات اقوامی از اهل بهشت. [صحیح بخاری، ج ۸، ص ۴۱، صحیح مسلم ج ۲ ص ۶۳۴]

این سه نوع فقط مخصوص پیامبر صلی الله علیه و آله نیست، بلکه ایشان در آن مقدم هستند و پس از ایشان انبیای دیگر الهی و ملائکه و اولیاء و شهدا [و کودکان برای والدینشان به اذن خدای متعال] شفاعت می‌کنند. سپس خداوند کسانی را که در شماره نمی‌آیند، بدون شافع در سایه رحمت

۱- چنان‌که در حدیث شریفی که در بحار الانوار ۶۵/۱۹ چاپ کمپانی از امالی صدوق آورده است این معنی به صراحت بدست می‌آید: **عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلْوَانَ عَنِ الصَّادِقِ عَنِ آبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَا مِنْ مُؤْمِنٍ أَوْ مُؤْمِنَةٍ مَضَى مِنْ أَوَّلِ الدَّهْرِ أَوْ هُوَ آتٍ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِلَّا وَهُمْ شَفَعَاءُ لِمَنْ يَقُولُ فِي دُعَائِهِ: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ**». یعنی: هیچ مرد مؤمن و زن مؤمنه‌ای نیست از اول روز زندگی بشر یا

خاص خود از جهنم بیرون آورده و به بهشت می‌برد. [این موضوع در ضمن حدیث قبلی از ابوسعید و ابوهریره رضی الله عنهما در صحیحین آمده است. همچنین: مسند احمد ۵/۱ و ۴۰۰/۲ و ۵۳/۵].  
**نوع ششم:** شفاعت در جهت تخفیف و کم کردن عذاب اهل دوزخ است که این شفاعت خاص پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم است و فقط در حق ابوطالب صورت می‌گیرد. همانگونه که در احادیث [امام بخاری و] امام مسلم آمده است. [صحیح بخاری (ج ۱۰ ص ۵۹۲) و (ج ۱۱ ص ۴۱۹)، و صحیح مسلم (ج ۱ ص ۱۹۴ - ۱۹۵)]. (پایان سخنان شیخ حافظ بن احمد آل حکمی).  
**نوع هفتم:** شفاعت در حق کسانی که بدون حساب و کتاب وارد بهشت می‌شوند. [مسند احمد، سنن ترمذی، و سنن ابن ماجه و غیره، حدیث حسن].  
 و گونه‌های دیگر شفاعت نیز در احادیث صحیح ثابت شده است.

**ولی درک و فهم چند نکته راجع به شفاعت مهم و ضروری است:**

**اول** اینکه هر چند شفاعت در قیامت وجود دارد ولی ما حق نداریم که در این دنیا از شیعیان بخواهیم ما را شفاعت کنند. مثلاً پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم یکی از شفاعت کنندگان در قیامت است حال ما نباید بگوییم: «یا رسول خدا، مرا نزد خداوند شفاعت کن». بلکه باید چنین گفت: «خداوندا، پیامبرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را در روز قیامت شفیع من قرار بده، یا خداوندا، مرا از شفاعت پیامبرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم محروم مکن». این امر جایز و صحیح است زیرا مستقیماً از خداوند متعال خواسته می‌شود.

**نکته دوم** اینکه هر چند در قیامت شیعیانی وجود دارند (از انبیاء، اولیاء، شهدا و حتی کودکان) ولی هیچ کدام از آنها حق ندارند بدون اجازه و رضایت خداوند متعال شفاعت کسی کنند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾ [البقرة: ۲۵۵] «کیست که در نزد او، جز به فرمان او شفاعت کند؟!» و می‌فرماید: ﴿وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ وَهُمْ مِنَ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ﴾ [الانبیاء: ۲۸] «و آنها (شفاعت کنندگان) جز برای کسی که خدا راضی (به شفاعت برای او) است شفاعت نمی‌کنند؛ و از ترس او بیمناکند».

بنابراین، نباید از شفاعت کنندگان درخواست شفاعت نمود بلکه باید از خداوند متعال بخواهیم که از ما راضی گردد و ما را مستحق شفاعت شفاعت کنندگان قرار دهد. (مُصحح)

اینکه بعد از این بیاید تا روز قیامت که آنان همان شفیعان هستند که در دعا می گوید: اللهم اغفر للمؤمنين والمؤمنات پس شفاعت مؤمنان در حق یکدیگر همان استغفاری است که در باره یکدیگر می کنند. استغفار برای چهل مؤمن در نماز شب یعنی شفاعت برای چهل مؤمن.

۲- ایضا در بحار الانوار ۲۸۵/۱۸ چاپ کمپانی از علل الشرایع و عیون اخبار الرضا عن فضل بن شادان فيما رواه من العلل عن الرضا عليه السلام قال: «إِنَّمَا أُمِرُوا بِالصَّلَاةِ عَلَى الْمَيِّتِ لِيَشْفَعُوا لَهُ وَلِيَدْعُوا لَهُ بِالْمَغْفِرَةِ؛ لِأَنَّهُ لَمْ يَكُنْ فِي وَقْتِ مِنَ الْأَوْقَاتِ أَحْوَجَ إِلَى الشَّفَاعَةِ فِيهِ وَالطَّلِبَةِ وَالِاسْتِغْفَارِ مِنْ تِلْكَ السَّاعَةِ... إِنَّمَا أُرِيدَ بِهَا [أي الصلاة على الميت] الشَّفَاعَةُ لِهَذَا الْعَبْدِ الَّذِي قَدْ تَحَلَّى عَمَّا خَلَفَ وَاحْتَأَجَّ إِلَى مَا قَدَّمَ...».

یعنی: حضرت رضا عليه السلام فرمود مؤمنین مأمور شده اند به نماز خواندن بر میت تا برای او شفاعت کنند و به مغفرت و آمرزش دعا نمایند زیرا در هیچ وقتی از اوقات این مؤمن مرده به شفاعت و استغفار و طلب آمرزش از این ساعت محتاج تر نیست و مقصود از نماز، شفاعت است برای این بنده ای که از آن چه گذاشت دستش خالی مانده و اکنون محتاج است بدانچه از پیش فرستاده است.

آری، چون آخرین روز از عمر دنیا و اولین روز او از عمر آخرت است و روزی است که مؤمنین زنده به خوبی می توانند حسن اعمال و اخلاق او را در نظر بیاورند و برای او طلب آمرزش نمایند مقصود حضرت هم همین است. یعنی حسن اعمال او انگیزه استغفار مؤمنین است برای او.

۳- مرحوم طریحی در مجمع البحرین در ذیل کلمه شفع فرموده است: «المراد بالشفاعة الحسنة الدعاء للمؤمنين، والشفاعة السيئة الدعاء عليهم، وفي حديث الصلاة على الميت: «وَأِنْ كَانَ الْمُسْتَضْعَفُ مِنْكَ بِسَبِيلٍ فَاسْتَعْفِرْ لَهُ عَلَى وَجْهِ الشَّفَاعَةِ مِنْكَ لَا عَلَى وَجْهِ الْوَلَايَةِ». یعنی: «مراد از شفاعت حسنه دعا کردن در حق مؤمنین است و شفاعت سیئه نفرین کردن بر ایشان است. و در احادیث نماز بر میت آمده است که اگر آن میت مستضعف بود یعنی شیعه کامل نبود در آن طریقی که تو هستی پس برای او استغفار کن؛ به عنوان شفاعت نه به عنوان ولایت». یعنی اگر شیعه نبود چون مسلمان است پس به عنوان مسلمان بودن از او شفاعت کن.

۴- در تفسیر صافی ذیل آیه شریفه: ﴿مَنْ يَشْفَعُ شَفَعَةً حَسَنَةً﴾ [النساء: ۸۵] حدیثی از کافی از حضرت زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام آورده است که موید این معنی است که شفاعت همان استغفار است.

۵- در من لا یحضره الفقیه، باب الصلوة علی المیت از حضرت صادق علیه السلام همان حدیث طریحی را آورده است که شفاعت همان دعایی است که مؤمنان برای یکدیگر می‌کنند.

۶- در کتاب شریف کافی باب الصلوة علی المؤمنین و التکبیر والدعاء در روایت از اسماعیل بن عبدالخالق بن عبدالله از حضرت صادق علیه السلام که فرمود: در نماز بر جنازه می‌گویی: «اللَّهُمَّ أَنْتَ خَلَقْتَ هَذِهِ النَّفْسَ وَأَنْتَ أُمَّتَهَا تَعَلَّمْ سِرَّهَا وَعَلَّيْنَهَا أَتَيْنَاكَ شَافِعِينَ فِيهَا فَشَفِّعْنَا». یعنی: «خدایا تو این نفس را آفریدی و تو خود آن را میرانیدی و تو اعمال نهان و آشکار او را می‌دانی ما به‌سوی تو بعنوان شفاعت آمده‌ایم پس شفاعت ما را بپذیر».

۷- و نیز در همین باب الصلاة علی المستضعف در روایت از ثابت بن ابی القدام از حضرت باقر علیه السلام آمده است که آن حضرت بر جنازه‌ای نماز خواند و در آخر دعا این جمله را به خدا عرض کرد: «وَقَدْ جِئْنَاكَ شَافِعِينَ لَهُ بَعْدَ مَوْتِهِ فَإِنْ كَانَ مُسْتَوْجِبًا فَشَفِّعْنَا فِيهِ وَاحْشُرْهُ مَعَ مَنْ كَانَ يَتَوَلَّاهُ». یعنی: «خدایا ما بعد از مرگ این شخص به عنوان شفاعت به جانب تو آمده‌ایم پس اگر او مستوجب شفاعت است ما را در باره او شفیع قرار بده و او را با آن کسی که دوست دارد محشور فرما».

۸- در کتاب الصلوة جواهر الکلام از من لا یحضره الفقیه باب الصلاة علی المیت از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «مَنْ تَبِعَ جَنَازَةَ أَمْرِي مُسْلِمٍ أُعْطِيَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَرْبَعَ شَفَاعَاتٍ...» علاوه بر اینکه شفاعت او در دنیا است دلالت بر تجسیم شفاعت او در آخرت است.

۹- علامه حلی (ره) در تذکرة الفقها ص ۴۵ می‌فرماید: «والصلاة علی المیت استغفار وشفاعة». که نماز خواند بر میت همان استغفار است و استغفار همان شفاعت است که در دنیا انجام می‌شود و حدیثی که مرحوم شهید اول در الذکری از حضرت

رضا عليه السلام آورده است مؤید این حقیقت است که فرمود: «إِمَامُكَ شَفِيعُكَ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَكَ فَلَا تَجْعَلْ شَفِيعَكَ سَفِيهًا وَلَا فَاسِقًا». زیرا امام نماز از زبان تو با خدا مناجات می‌کند.

۱۰- در کتاب مستدرک الوسائل مرحوم حاجی نوری ۱/۱۱۸ از کتاب المغازی محمد بن علی حسین از ابوالملیح بن اسامة قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: «لَا يُصَلِّي عَلَى رَجُلٍ أَرْبَعُونَ رَجُلًا فَيَشْفَعُونَ فِيهِ إِلَّا غَفَرَ اللَّهُ لَهُ». یعنی: «از رسول الله صلى الله عليه وآله شنیدم که می‌فرمود: بر جنازه هیچ مردی چهل مرد نماز نمی‌خواند که درباره او شفاعت کنند مگر اینکه خدا او را می‌آمرزد».

احادیث در این باب که مشعر آن است که شفاعت مؤمنین در حق یکدیگر و شفاعت پیغمبر درباره امت همان استغفار است که در همین دنیا صورت می‌گیرد، در آخرت مجسم و مشفوع له از آن منتفع می‌شود بسیار است که ما به همین ده مورد اکتفا کردیم و اتفاقاً در کتب عامه هم اینگونه احادیث موجود است و ما برای نمونه چند حدیث می‌آوریم تا یقین شود که شفاعتی که در آخرت نفع می‌بخشد همین شفاعتی است که در دنیا در باره شخصی انجام می‌شود که مستحق آن است چنان که می‌آید. اینک احادیثی که در این معنی در کتب عامه [اهل سنت و جماعت] است.

۱- در صحیح مسلم ۵۳/۳ از ابن عباس از پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله آورده است که آن حضرت فرمود: «مَا مِنْ رَجُلٍ مُسْلِمٍ يَمُوتُ فَيَقُومُ عَلَى جَنَازَتِهِ أَرْبَعُونَ رَجُلًا لَا يُشْرِكُونَ بِاللَّهِ شَيْئًا إِلَّا شَفَعَهُمُ اللَّهُ فِيهِ». یعنی: «هیچ مرد مسلمانی نیست که بمیرد و آن‌گاه بر جنازه او چهل نفر مردیکه چیزی را با خدا شریک نگرفته‌اند بایستند جز اینکه خدا ایشانرا درباره آن میت شفیع می‌گرداند».

۲- در سنن نسائی ۶۲/۴ باب فضل من صلی علیه مائة. از عائشه رضی الله عنها روایت کرده است که رسول الله صلى الله عليه وآله فرمود: «مَا مِنْ مَيِّتٍ يُصَلِّي عَلَيْهِ أُمَّةٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ يَبْلُغُونَ أَنْ يَكُونُوا مِائَةً يَشْفَعُونَ إِلَّا شَفَعُوا فِيهِ». یعنی: «هیچ مرده‌ای نیست که بر او در حدود صد نفر نماز گذارند که شفاعت نمایند جز اینکه شفاعت ایشان درباره او پذیرفته است».

۳- در صحیح مسلم ۵۳/۳ و در سنن نسائی ۶۲/۴. پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله فرمود: «مَا مِنْ مَيِّتٍ يُصَلِّي عَلَيْهِ أُمَّةٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ يَبْلُغُونَ أَنْ يَكُونُوا مِائَةً يَشْفَعُونَ إِلَّا شَفَعُوا فِيهِ». معنی همان مضمون حدیث فوق است.

۴- ایضا در سنن نسایی روایت است که گفت: «صَلَّى بِنَا أَبُو الْمَلِيحِ عَلَى جَنَازَةٍ فَظَنَّنَا أَنَّهُ قَدْ كَبَّرَ فَأَقْبَلَ عَلَيْنَا بِوَجْهِهِ فَقَالَ: أَقِيمُوا صُفُوفَكُمْ وَلْتَحْسُنْ شَفَاعَتَكُمْ. قَالَ أَبُو الْمَلِيحِ: حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ وَهُوَ ابْنُ سَلِيطٍ عَنْ إِحْدَى أُمَّهَاتِ الْمُؤْمِنِينَ وَهِيَ مَيْمُونَةُ زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَتْ: أَخْبَرَنِي النَّبِيُّ ﷺ قَالَ: مَا مِنْ مَيِّتٍ يُصَلِّي عَلَيْهِ أُمَّةٌ مِنَ النَّاسِ إِلَّا شَفَعُوا فِيهِ، فَسَأَلْتُ أَبَا الْمَلِيحِ عَنِ الْأُمَّةِ فَقَالَ أَرْبَعُونَ». این حدیث در مسند احمد ص ۳۳۱/۶ نیز آمده است.

۵- در سنن ابن ماجه ص ۴۷۷ و در مسند احمد ۲۷۷/۱ و همچنین در صفحات ۲۶۶ و ۳۲ و ۴۰ و ۹۷ و ۲۳۱ جلد ششم «عَنْ كُرَيْبٍ مَوْلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: هَلَكَ ابْنٌ لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ فَقَالَ لِي: يَا كُرَيْبُ! قُمْ فَانظُرْ هَلْ اجْتَمَعَ لِابْنِي أَحَدٌ؟ فَقُلْتُ نَعَمْ. فَقَالَ: وَيْحَكَ كَمْ تَرَاهُمْ أَرْبَعِينَ؟ قُلْتُ: لَا بَلْ هُمْ أَكْثَرُ. قَالَ: فَاخْرُجُوا بِابْنِي فَأَشْهَدُ لِسَمِيعَتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: مَا مِنْ أَرْبَعِينَ مِنْ مُؤْمِنٍ يَشْفَعُونَ لِمُؤْمِنٍ إِلَّا شَفَعَهُمُ اللَّهُ».

این احادیث پنجگانه که مضمون آن مورد اتفاق جمیع ائمه محدثین اهل اسلام است حاکی است که شفاعت عبارت از همان استغفاری است که مؤمنین در همه حال خصوصاً در هنگام نماز میت برای یکدیگر می‌کنند که در دنیا شاهد اعمال یکدیگرند و نیکوکار و بدکار را تا حدی می‌شناسند و آنرا که لایق دیدند برای او طلب مغفرت یعنی شفاعت می‌کنند. شفاعتی که در اسلام آمده که برای انسانی انجام می‌دهد همان دعا و استغفار است که پیغمبر برای مؤمنین یا مؤمنین برای یکدیگر در دنیا بعنوان اطاعت و عبادت خدا انجام می‌دهند و بر این معنی شرع و عقل و وجدان و لغت گواهی می‌دهند چنان‌که گذشت از علمای لغت خاصه فخر الدین طریحی در مجمع البحرین گفته است: «المراد بالشفاعة الحسنة الدعاء للمؤمنين». و از علامه فخر الدین رازی در تفسیر کبیر خود ۳۵/۱ چاپ قدیم مصر به این معنی متفطن است که می‌فرماید: «إن الله لما أمر محمداً ﷺ بالاستغفار..... ولا معنى للشفاعة إلا هذا». که آنجایی که خدا پیغمبر خود محمد ﷺ را امر به استغفار برای امت کرد همان شفاعت است و معنایی برای شفاعت جز همین استغفار نیست. پس شفاعت پیغمبر هم همان استغفار است که طبق فرمان پروردگار: ﴿وَأَسْتَغْفِرُ لَذَنبِكَ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ﴾ [محمد: ۱۹] یعنی: «برای گناهان خود و برای مؤمنین و مؤمنات استغفار کن» شفاعت می‌کند.

و روایات وارده از ائمه اسلام نیز مبین و مؤید همین حقیقت است:

مرحوم شیخ طوسی در تفسیر گران قدر خود (التبیان) ۴۴۳/۱ چاپ تهران در ذیل تفسیر آیه شریف ۶۴ از سوره النساء که می‌فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا﴾ یعنی: «اگر آنان که به علت گناه به خویشتن ستم کردند به سوی تو آمده از خدا برای خود طلب آمرزش کرده و پیغمبر نیز برای ایشان استغفار کند خدا را توبه پذیر و مهربان می‌یافتند». عبارتی دارد که مضمون آن این است که دوازده نفر از منافقین که بر امری از نفاق اجتماع و هماهنگی داشتند که آن را انجام دهند، خدای متعال آن را به رسول خود خبر داد آنان بر رسول الله ﷺ وارد شدند آن حضرت فرمود که دوازده نفر از منافقین بر امری از نفاق هماهنگی و اتفاق نموده‌اند پس این گروه برخیزند و از خدای خود طلب آمرزش و استغفار کرده به گناهان خویش اقرار کنند تا من نیز برای ایشان شفاعت نمایم «حتی أشفع لهم» اما هیچ‌یک از آنان برنخواستند! رسول خدا چند مرتبه فرمود: آیا بر نمی‌خیزید؟ آن‌گاه حضرتش هر یک را نام برده فرمود: بر خیز ای فلان و تو ای فلان.. پس آنان عرض کردند ما استغفار کرده و به سوی خدا باز گشت می‌نماییم تو نیز (ای رسول خدا) برای ما شفاعت کن، حضرت فرمود: آیا اینک؟! حال اینکه من در اول امر شما نفسم برای شفاعت خشنود و آماده‌تر بود و خدا نیز برای اجابت سریع‌تر «أطيب نفسا بالشفاعة». از نزد من بیرون بروید لذا آنان از نزد آن حضرت خارج شدند.

این قضیه خود به روشنی دلیل است که شفاعت استغفار است و آن هم در دنیاست چنانکه در احادیث شریفه نیز در این باب اشارت بلکه صراحت دارد که شفاعت پیغمبر برای مؤمنین از کسانی که خدا از ایشان راضی و یا آنان را پسندیده است در دنیاست نه در قیامت هر چند نتیجه آن در روز قیامت عائد مشفوع له شود.

از جمله در تفسیر علی بن ابراهیم قمی استاد کلینی صاحب کافی امام علیؑ می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَدَّنَ لَهُ ﷺ فِي الشَّفَاعَةِ قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ». یعنی: «همانا خدا به پیغمبر ﷺ اذن در شفاعت داده قبل از روز قیامت». و این مطلب با توضیحاتی که بعد از این خواهد آمد ان شاء الله تعالی روشن‌تر خواهد شد که شفاعت برای هر که از طرف هر که فقط در دنیاست.

در قرآن کریم دو نوع شفاعت وجود دارد که هر دو نوع به اذن پروردگار انجام می‌گیرد:

۱- شفاعت در امور طبیعی و شؤون آفرینش که بوسیله قوای مدبره عالم کون چون تولید و فوت و باد و باران و قحطی و فراوانی و مرض و سلامت صورت می‌گیرد و این همان شفاعتی است که بت پرستان و ثنویان اعتقاد داشتند و از بتان و امشاسپندان و فرشتگان و موجودات روحانی و آسمانی می‌خواستند که از خدای خدایان بخواهند تا در امور فوق الذکر ایشان را یاری دهد و به هر صورت شفاعت شوند و این قبیل تصرف از فرشتگان و قوای روحانی هر چند در امور عالم امکان محقق و محرز است اما به هر صورت تصرف و تدبیر این قوا در شؤون کاینات جز باذن و دستور خالق البریات نیست چنانکه آیات آن قبلاً گذشت.

۲- شفاعت در امر آخرت و آمرزش گناهان و رفع درجات در قیامت، قرآن منکر چنین شفاعتی است که در روز محشر که ﴿يَوْمٌ لَا يَبِيعُ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفْعَةٌ﴾<sup>(۱)</sup> [البقرة: ۲۵۴] است صورت گیرد و آیات آن نیز قبلاً یادآوری شد که اصلاً در روز قیامت شفاعت از جانب هیچ‌کس نیست.

بلی شفاعتی را که قرآن حاکی است که ممکن است در روز قیامت نافع به حال پاره‌ای از مؤمنین گردد که مرضی و پسندیده خدا باشند و خدا اذن به شفاعت ایشان داده باشد و پیغمبر یا فرشتگان یا مؤمنین در دنیا برای ایشان استغفار کرده باشند و آن شفاعت به جا بوده و مشفوع له لائق و مستحق آن باشد شاید چنین شفاعتی در آخرت مفید افتد و مشفوع له را باعث نجات از عذاب یا موجب ترفیع درجات در بهشت گردد. اما این‌گونه شفاعت هم مشروط به سه شرط و متصل به سه اصل است:

**اصل یا شرط اول:** اینکه مشفوع له از جمله مؤمنین باشد پس شفاعت که همان استغفار است برای غیر مؤمنین هیچ فائده‌ای ندارد چنانکه در آیه ۸۰ سوره التوبه در عدم آمرزش منافقین می‌فرماید: ﴿أَسْتَغْفِرُ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ﴾ [التوبه: ۸۰] یعنی: «می‌خواهی برای ایشان استغفار کن و یا می‌خواهی استغفار مکن اگر برای ایشان هفتاد مرتبه هم استغفار کنی خدا هرگز ایشان را نخواهد آمرزید».

۱- «روزی که در آن نه داد و ستدی است و نه دوستی و نه شفاعتی».



و نیز می‌فرماید: ﴿مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ﴾ [التوبة: ۱۱۳] «سزاوار پیغمبر و مؤمنین نیست که برای مشرکین استغفار (و شفاعت) کنند». ﴿وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰ أَحَدٍ مِّنْهُمْ مَّتَّ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَىٰ قَبْرِهِ﴾ [التوبة: ۸۴] «و هرگز بر هیچ کس از آنان چون بمیرد نماز مگزار و بر قبرش نایست». پیغمبر و مؤمنین برای مشرکین و منافقین استغفار و شفاعت نمی‌کنند.

**اصل یا شرط دوم:** اینکه علاوه بر اینکه مسلمان و مؤمن است مستحق و لائق شفاعت باشد و مرضی خدا و رسول نیز باشد: ﴿وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ﴾ [الأنبياء: ۲۸] «و شفاعت نمی‌کنند مگر برای کسی که [خداوند] بپسندد».

﴿يَوْمَئِذٍ لَا تَنفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا﴾ [طه: ۱۰۹] «آن روز شفاعت سود نبخشد مگر کسی را که [خداوند] رحمان برایش اجازه داده است و سخن او را پسندیده است».

**اصل یا شرط سوم:** شفاعت در هر صورت موکول و موقوف به اذن پروردگار عالم است چنانکه تمام آیاتی که در این باره است اذن خدا را اصل اصیل گرفته است: چون آیه شریفه ۱۰۹ طه: ﴿يَوْمَئِذٍ لَا تَنفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا﴾ [۱۰۹] یعنی: «آن روزی که شفاعت نفعی نبخشد مگر کسی را که خدا برای شفاعت او اذن داده باشد و گفته‌ای او را پسندیده باشد» و آیه ۲۳ سوره سبأ که می‌فرماید: ﴿وَلَا تَنفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ﴾ «و شفاعت به نزد او سود نبخشد مگر برای کسی که برایش اجازه داده باشد». پس شفاعت در روز قیامت تنها به حال کسانی ممکن است نفع بخشد که شفاعت دربارهٔ ایشان جایز به این سه شرط باشد.

گفتیم شفاعتی که پیغمبر برای افراد امت یا مؤمنین برای یکدیگر می‌کنند دارای سه اصل یا سه شرط است: مؤمن و مأذون برای شفاعت و مورد شفاعت.

**اصل اول:** که مؤمن باشد چنانکه آیه شریفه ۱۹ سوره محمد می‌فرماید: ﴿فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنبِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ﴾<sup>(۱)</sup> [محمد: ۱۹] و آیه ۱۵۹

۱- «پس بدان که هیچ معبودی جز خدا نیست؛ و برای گناه خویش آمرزش جوی؛ و برای مردان و زنان با ایمان [طلب مغفرت کن]».

سوره آل عمران: ﴿فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ﴾<sup>(۱)</sup> و آیه ۶۲ سوره نور: ﴿وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾<sup>(۲)</sup> و آیه ۱۲ سوره ممتحنه: ﴿فَبَايَعْنَهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾<sup>(۳)</sup> و آیه ۱۰۳ سوره توبه: ﴿وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ﴾<sup>(۴)</sup> که در این آیات به پیغمبر اذن بلکه امر شده که درباره مؤمنین استغفار نماید. و در مقابل از استغفار بر مشرکین و کفار و منافقین نهی شده و چنانکه در آیه ۱۱۳ سوره توبه می‌فرماید: ﴿مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ﴾<sup>(۵)</sup> و آیه ۸۴ همین سوره که می‌فرماید: ﴿وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰ أَحَدٍ مِّنْهُمْ مَّتَّ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَىٰ قَبْرِهِ ۚ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ۚ وَمَاتُوا وَهُمْ فَسِقُونَ﴾<sup>(۶)</sup> [التوبة: ۸۴].

و اصل دوم و سوم را نیز همین آیات شامل است. زیرا اذن پروردگار همان امری است که خدا به پیغمبر خود و مؤمنین دستور استغفار داده و چون مؤمن باشند مرضی و پسندیده خدا و قابل لایق شفاعت هستند.

در این جا اشاره به یک نکته روشن لازم است و آن این است که در هر کجا موضوع شفاعت موکول به اذن شده کلمه اذن ماضی است هر چند کلمه نفع شفاعت مضارع است چون: ﴿يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ﴾ [طه: ۱۰۹]<sup>(۷)</sup> ﴿وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ﴾<sup>(۸)</sup> [سبأ: ۲۳] که مضمون هر دو آیه شریفه آن است که

- ۱- «از آنان درگذر و برایشان آمرزش بخواه، و در کار[ها] با آنان مشورت کن».
- ۲- «و برایشان آمرزش بخواه که خدا آمرزنده مهربان است».
- ۳- «با آنان بیعت کن و از خدا برای آنان آمرزش بخواه، زیرا خداوند آمرزنده مهربان است».
- ۴- «و برایشان دعا کن، زیرا دعای تو برای آنان آرامشی است».
- ۵- «بر پیامبر و کسانی که ایمان آورده‌اند سزاوار نیست که برای مشرکان - پس از آنکه برایشان آشکار گردید که آنان اهل دوزخند - طلب آمرزش کنند».
- ۶- «و هرگز بر هیچ مرده‌ای از آنان نماز مگزار و بر سر قبرش نایست، چرا که آنان به خدا و پیامبر او کافر شدند و در حال فسق مردند».
- ۷- «در آن روز، شفاعت [به کسی] سود نبخشد، مگر کسی را که [خدای] رحمان اجازه دهد».
- ۸- «و شفاعتگری در پیشگاه او سود نمی‌بخشد، مگر برای آن کس که به وی اجازه دهد».

شفاعت نفع نمی‌بخشد مگر برای کسی که قبلاً برای شفاعت او خدا اذن داده است و این همان حقیقتی است که شفاعت را خدای متعال در دنیا اذن و دستور داده و پیغمبر و مؤمنین آن را انجام می‌دهند و در آینده قیامت نفع آن ظاهر می‌شود و گرنه در قیامت شفاعت به آن صورتی که مغروران ضال آورده‌اند وجود ندارد و بسا باشد که چنین شفاعتی در دنیا برای کسانی که استحقاق و لیاقت را ندارند از جانب پیغمبر یا مؤمنین و حتی فرشتگان صورت گرفته باشد لیکن در قیامت نفعی نبخشد.

چنانکه آیه شریفه: ﴿فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشُّفَعَاءِ﴾<sup>(۱)</sup> [المدر: ۴۸]. ﴿وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ﴾<sup>(۲)</sup> [البقرة: ۱۲۳] حاکی است به موجب آیاتی که فرمود: ﴿أَسْتَغْفِرُ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ﴾<sup>(۳)</sup> [التوبة: ۸۰]. ﴿سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ﴾<sup>(۴)</sup> [المنافقون: ۶]. پس ممکن است که پیغمبر و یا مؤمنین، کفار و منافقین را نشناخته و به تصور اینکه از مؤمنین هستند درباره آن‌ها استغفار و شفاعت کرده باشند اما آن استغفار و شفاعت در باره آنان نفعی نبخشد. چنانکه شفاعت نوح درباره پسرش، و شفاعت ابراهیم برای پدرش و برای قوم او، و شفاعت رسول خدا برای خویشاوندانش نفعی نبخشید. نکته‌ی دیگر، چنانکه قبلاً هم آوردیم شفاعت انسانی برای انسانی با این کلمه هرگز در کتاب خدا نیامده است اما این کلمه درباره فرشتگان بسیار است و هر جا که کلمه شفاعت است ناظر به همان ملائکه و فرشتگان است حال یا در امور دنیوی و شئون خلقت است و یا در موضوع شفاعت در قیامت است و توضیح این مطلب بدین صورت بیان می‌شود ان شاء الله.

در قرآن کریم آیاتی که در آن اثبات شفاعت و میانجیگری در امور خلقت برای فرشتگان شده است قبلاً آوردیم اما شفاعت آنان را در امور معادی و آخرت نیز قرآن

۱- «از این رو شفاعت شفاعت‌کنندگان به حال آنها سودی نمی‌بخشد».

۲- «و نه او را میانجیگری سودمند افتد، و نه یاری شوند».

۳- «چه برای آنان آموزش بخواهی یا برایشان آموزش نخواهی [یکسان است، حتی] اگر هفتاد بار برایشان آموزش طلب کنی هرگز خدا آنان را نخواهد آموزد».

۴- «برای آنان یکسان است: چه برایشان آموزش بخواهی یا برایشان آموزش نخواهی، خدا هرگز بر ایشان نخواهد بخشود».

تصدیق نموده خود خبر می‌دهد چنانکه در آیات ۲۶ - ۲۸ سوره انبیاء می‌فرماید:

﴿وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحٰنَهُۥٓ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ ﴿۲۶﴾ لَا يَسْبِقُونَهُۥ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِۦ يَعْمَلُونَ ﴿۲۷﴾ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ وَهُمْ مِّنْ خَشِيَّتِهِۦ مُشْفِقُونَ ﴿۲۸﴾﴾ [الأنبياء: ۲۶، ۲۸] یعنی: «(بت پرستان و مشرکان) گفتند: که خدای رحمن فرزندی فرا گرفته است، منزه است خدا از چنین نسبتی، بلکه آن فرشتگان بندگان گرامی‌اند که به گفته‌ی خدا پیشی نمی‌گیرند و آنان به فرمان او عمل می‌کنند خدا می‌داند آن‌چه در جلوی آن‌ها است و آن‌چه در پشت سر آنان است و ایشان شفاعت نمی‌کنند مگر برای کسی که پسندیده خدا باشد در حالی که آن فرشتگان از خوف خدا بیم‌ناک هستند».

و در سوره نجم آیه ۲۶ می‌فرماید: ﴿وَكَم مِّن مَّلَكٍ فِي السَّمٰوٰتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِّنْ بَعْدِ اَنْ يَّأْذَنَ اللّٰهُ لِمَنْ يَّشَآءُ وَيَرْضٰى ﴿۲۶﴾﴾ [النجم: ۲۶] یعنی: «چه بسیارند از فرشتگان در آسمان که شفاعت ایشان کفایت نکند چیزی را (فایده نداشته باشد) مگر پس از اینکه اذن دهد خدا برای کسی که بخواهد و راضی باشد».

پس چنان که قبلاً هم گفتیم کلمه شفاعت در قرآن کریم جز برای فرشتگان نیامده است چه در امور خلقت و چه در امر قیامت هر چند هر دوی آن با اذن و اجازه پروردگار عالم است. اما شفاعت فرشتگان در امر آخرت هم جز استغفار نیست و آن همان که مشرکان یا غالیان می‌پندارند نمی‌باشد، چنانکه در آیه ۷ سوره غافر می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِۦ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ [غافر: ۷] یعنی: «آن فرشتگانی که عرش خدا را حمل می‌کنند و فرشتگانی که در پیرامون و اطراف عرشند (یعنی ملائکه مقربین) به حمد پروردگارشان تسبیح کرده و به او ایمان می‌آورند و برای کسانی که ایمان آورده‌اند استغفار و طلب آمرزش می‌کنند».

و در سوره شوری آیه ۵ می‌فرماید: ﴿وَالْمَلٰٓئِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْاَرْضِ﴾ [الشوری: ۵] یعنی: «و فرشتگان به حمد پروردگارشان تسبیح می‌کنند و برای کسانی که در زمین هستند استغفار می‌نمایند». پس معلوم شد که فرشتگان نیز به

عنوان شفاعت استغفار می‌کنند هر چند آن هم به اذن پروردگار است، یعنی نافع بودن شفاعت در این جا نیز دو نکته به نظر می‌رسد:

**نکته اول** اینکه: شفاعت فرشتگان برای مردم روی زمین روی فطرت خیر است از آن که وجود آنان خیر محض است و برای جهانیان جز خیر و خوبی نمی‌خواهند چنان که پاره‌ای از روایات این معنی را تأیید می‌کند.

**نکته دوم** اینکه: فرشتگان مقرب الهی چون حاملین عرش و فرشتگانی که در پیرامون عرش هستند فقط برای مؤمنین استغفار می‌کنند اما فرشتگان دیگر برای عموم مردم روی زمین استغفار می‌کنند هر چند آن استغفار و شفاعت مفید فائده‌ای نشود جز برای کسانی که خدا از ایشان راضی باشد و این همان معنایی است که از آیه ۲۶ سوره نجم استنباط می‌شود که چه بسیار فرشتگانی در آسمان هستند که شفاعت ایشان چیزی را کفایت نکند و فایده نمی‌بخشد جز برای کسانی که خدا بخواهد و راضی باشد و همین حقیقت است که در آیه ۴۸ سوره مدثر می‌فرماید: ﴿فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَلَعَةُ الشَّفَاعِينَ﴾ [المدثر: ۴۸] با این توضیح چند مطلب بدست می‌آید:

۱- شفاعت به آن معنایی که مشرکان و غالیان معتقدند که در روز قیامت پیغمبر یا امامی دامن همت به کمر زند یا به عبارت واضح‌تر پای گستاخی در صحرای محشر نهد و از مجرمان و گناهگاران شفاعت نماید و مستحقان عذاب جهنم را از کیفر الهی نجات بخشد هرگز وجود ندارد و حتی شفاعت نیکان هم در چنین روزی واقع نمی‌شود اگر قبلاً نشده باشد! و آن چه در این باره یافته‌اند و در کتب و رسائل باقی مانده است جز اغوای شیاطین جن و انس نیست تا مجرمان و مترفان را به معصیت خدا و تجاوز از مقررات شریعت گستاخی و جرأت دهد و ملت اسلام را به ذلت و زبونی سوق نماید چنانکه این منظور شیاطین به نحو کامل حاصل شده است!<sup>(۱)</sup>

۲- کلمه شفاعت در قرآن چه معادی و چه معاشی جز درباره فرشتگان استعمال نشده است اما درباره معاش همان است که فرشتگان به فرمان و اذن پروردگار جهان متصدی و مدبر پاره‌ای از امور خلقت و طبیعت هستند. و آن بدون اجازه و اذن و حول و قوت الهی به کاری که بدان‌ها محول است نمی‌توانند بپردازند و در هیچ امری از امور استقلال ندارند که به میل و اراده خویش آن را انجام دهند.

و اما شفاعت آن‌ها در امر آخرت همان استغفار است که برای مؤمنین یا برای عموم اهل زمین می‌کنند حال پذیرفته و قبول دربار پروردگار بشود یا نشود! و این عمل استغفار هم در همین حیات دنیا واقع می‌شود.

۳- در خصوص شفاعت انسانی برای انسانی اعم از اینکه شفیع پیغمبری یا امامی و یا مؤمنی باشد هیچ آیه‌ای در قرآن وجود ندارد علی‌الخصوص در روز قیامت که تمام آیات کتاب آسمانی منکر و مخالف آن است که در آن روز کسی برای کسی نافع و مفید و شفیع باشد و بلکه هر نفسی در گرو عمل خویش می‌باشد، و اگر بخواهیم خیرخواهی و شفاعت انسانی را برای انسانی از قرآن استنباط و استخراج نمائیم فقط همان استغفار است که پیغمبر برای پاره‌ای از افراد امت به دستور و امر پروردگار انجام می‌دهد یا مؤمنین برای یکدیگر از خدا طلب آمرزش می‌کنند و این هم در دنیا است که در عمل و محل عبادت و طاعت است، و گرنه در آخرت هیچ کسی را جرأت و همت آن نیست که کوچک‌ترین نفعی و شفاعتی برای احدی بکند و هر کس به خود مشغول است.

۴- شفاعت و استغفاری که فرشتگان یا پیغمبر و مؤمنان برای افراد می‌کنند پذیرفتن آن از طرف خدا حتم و مسلم نیست جز برای مؤمنین و آنان که مرضی و پسندیده خدا باشد، چه نه فرشتگان جز حاملین عرش و نه پیغمبر و مؤمنین به طور حتم و یقین نمی‌دانند که برای کسانی که استغفار می‌کنند مؤمنین مرضی و مرتضی‌الدین و فرشتگان بر حسب فطرت که الهام به خیر هستند برای اهل زمین خیر و خوبی را می‌خواهند چنانکه شیاطین که الهام به شر هستند برای مردم بدی‌ها را خواهند داد. پس استغفار این فرشتگان چون باران رحمتی است که در محل لایق و قابل اثر خود را خواهد بخشید و گرنه در باغ لاله روید و در شوره زار خس. و پیغمبر هم به نص قرآن علم به غیب ندارد و حتی منافقین اهل مدینه را نمی‌شناسد چنان که آیه ۱۰۱ توبه می‌فرماید:

﴿وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَىٰ الْإِتِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ﴾<sup>(۱)</sup> بنابراین ممکن است برای پاره‌ای از منافقین ناشناخته و امثالهم استغفار نماید لیکن مرضی خدا نباشد لذا شفاعت آن حضرت و هم‌چنین مؤمنین برای چنین افرادی هرگز نافع نشود.

۱- «و از ساکنان مدینه [نیز عده‌ای] بر نفاق خو گرفته‌اند. تو آنان را نمی‌شناسی، ما آنان را می‌شناسیم».

پس به هر صورت شفاعتی انجام شده حال یا نفع بخشد یا نبخشد؟!

۵- شفاعت به این کیفیت مستلزم آن است که هر مؤمنی که به نجات خود علاقمند است در دنیا آن چنان به اعمال صالحه بپردازد و اخلاق فاضله را پیشه کند تا فرشتگان مؤمنین او را مستحق و لایق استغفار و به عبارت دیگر لایق شفاعت خود تشخیص دهند و در حق او دعا و طلب آمرزش کنند تا خدا استغفار و شفاعت ایشان را در حق او بپذیرد و وی را مورد رحمت و مغفرت خویش قرار دهد!.

۶- این گونه شفاعت در حقیقت نتیجه عمل خود شخص است که با انجام و تکرار عمل صالح و مداومت به اخلاق فاضله خود را مستحق چنین فیضی کرده است که ملائکه و مؤمنین در حق او دعای خیر کنند، خلاف آن شفاعت غرور انگیز شیطانی که مغروران می پندارند که اعمال صالحه و تقرب فوق العاده پیغمبر یا امامی موجب آن می شود که آن پیغمبر یا امام به جزای اعمال صالحه خود شفاعت گناهگاران و مجرمان و گستاخان در معصیت الهی را که خود هیزم جهنم هستند از خدا بخواهد! اینگونه پندار جز اغوای شیطان و هوس دیوانه گان نیست.

۷- همین استغفار و شفاعت دنیایی فرشتگان یا پیغمبر و مؤمنین است که در روز قیامت که تجسم اعمال است مجسم شده و شفیعان و شفاعت شدگان در عرصه قیامت نمایان می شوند چه آنان که شفاعت ایشان قبول شده و چه آنانی که پذیرفته نشده اند و در همین حال که منافقان و مجرمانی که شفاعت پیغمبر و مؤمنین درباره آن مقبول نیفتاده است از شفاعتی که درباره آنان قبول نشده است متحسر و معذب می شوند که آیه شریفه ۴۸ - سوره مدثر می فرماید: ﴿فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّفَاعِينَ﴾ یعنی: «شفاعت شافعان در حق ایشان نفعی نمی بخشد».

با این تبیین و توضیح معلوم شد که شفاعتی که در اذهان و بر زبانها رایج است هیچ مایه ای از حقیقت ندارد و همان غرور شیطانی است که قبل از اسلام در مذاهب باطله و منسوخه چون یهودیت و مسیحیت و غیره رایج بوده، و شیطان برای گمراهی آن ملت ها آن را ترویج و تبلیغ نموده است، و سرایت آن به این معنی در اسلام از همان منابع آب می خورد و نتیجه آن هم چنانکه معلوم و مشهود است جز ذلت و زبون که از اجرای شهوات و گستاخی و تجاوز از حدود و مقررات الهی عائد مسلمین نمی شود، مخصوصاً ملت شیعه که از این قبیل مطالب غرور انگیز فراوان دارند!!.

شفاعتی که در اسلام است و قرآن حاوی آن است نه تنها کسی را به غرور آن و به معصیت جرأت نمی‌دهد بلکه خود بهترین محرک و مؤثرترین وسیله و انگیزه برای نیکوکاری و اعمال صالحه است چه مؤمن را تشویق و ترغیب می‌نماید که با انجام اعمال نیک و تخلق به اخلاق فاضله جلب نیت حسنه مؤمنین را نموده خود را در بستر طلب مغفرت و دعای خیر برادران مؤمن خود قرار دهد تا اگر اعمال صالحه خودش کافی به نجات از عذاب نباشد و دعای خیر برادران مؤمنش او را در این منظور کمک دهد و یا موجب ترفیع درجات او در بهشت گردد.

نکته دیگر که فوق‌العاده قابل دقت است و باید مطالعه کنندگان را پیش از پیش به آن توجه دهد آن است که معروض شد: که در آیات شفاعت در روز قیامت هر جا که هست کلمه «اذن» ماضی است یعنی باید اذن به شفاعت قبلاً داده شده باشد و کلمه «تتفع» با صیغه مضارع است، یعنی شفاعت انجام شده بعد از اذن نفع می‌بخشد و شرط (اذن) هم به صیغه ماضی است ﴿وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا﴾ [طه: ۱۰۹] یعنی: آن‌گاه اذن شفاعت درباره کسی داده شده است که در باره استحقاق گفته‌ای مقبول و پسندیده باشد.

بدیهی است نفع شفاعت در روز قیامت مورد انتظار است نه وقوع شفاعت و آیات شریفه هم مفهوم همین معنی است، و هیچ آیه و حتی اشاره‌ای در قرآن نیست که در قیامت شفاعتی واقع خواهد شد بلکه صراحت آیات است که در آن روز اصلاً شفاعتی نیست و بر فرض محال شفاعتی باشد قبول نخواهد شد، اینکه می‌گوییم بر فرض محال برای آن است که آیات قرآن حتی وقوع محالات را هم غیر نافع و نامقبول شمرده است، چون دادن فدیة و قربانی و فداکاری دوستانه و نفع بخشیدن اولاد و مال در آیات شریفه مانند: ﴿وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ﴾<sup>(۱)</sup> [البقرة: ۴۸] ﴿وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَعَةٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ﴾<sup>(۲)</sup> [البقرة: ۱۲۳]. و ﴿وَإِنْ تَعَدِلْ كُلُّ عَدْلٍ لَّا يُؤْخَذُ مِنْهَا﴾<sup>(۳)</sup> [الأنعام: ۷۰]. بدیهی است در قیامت فدیة و عدلی

۱- «و نه از او شفاعتی پذیرفته، و نه به جای وی بدلی گرفته می‌شود».

۲- «و نه بدل و بلاگردانی از وی پذیرفته شود، و نه او را میانجیگری سودمند افتد، و نه یاری شوند».

۳- «و اگر [برای رهایی خود] هر گونه فدیة‌ای دهد، از او پذیرفته نگردد».



نیست که قبول بشود یا نشود و همچنین آیه شریفه ۸۸ سوره شعراء که می‌فرماید: ﴿يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ﴾<sup>(۱)</sup> در آن روز مالی نیست که نفعی بخشد یا نبخشد، پس هم‌چنانکه بر فرض محال عدلی باشد یا مالی باشد یا بیعی باشد نفعی نخواهد بخشید همچنان بر فرض محال شفاعتی باشد نفعی نخواهد بخشید و یا قبول نخواهد شد.

تنها آن شفاعتی نافع و مقبول است که خدا در دنیا از بنده‌اش اعمالی دیده باشد که مرضی و پسندیده او باشد و به فرشتگان و پیغمبران و مؤمنین اجازه داده باشد که برای او استغفار که همان شفاعت است کرده باشند آن‌گاه چنین شفاعتی که در حقیقت یک نوع مزد عمل خود این شخص است نافع بوده در قیامت موجب آمرزش سیئات یا رفع درجات او خواهد شد، سخن در این است که ماضی بودن کلمه اذن خود بهترین دلیل است که اذن شفاعت در دنیا به شفیعان داده شده بلکه امر شده است که در باره پسندیدگان شفاعت یعنی استغفار و نفع آن هم در روز قیامت خواهد بود.

در اینجا این سوال به پیش می‌آید که در آیات قرآنی کلماتی در اذن شفاعت است که به صیغه مضارع آمده است. چون آیه ۲۶ سوره نجم: ﴿وَكَمْ مِّن مَّلَكٍ فِي السَّمَوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِّن بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَن يَشَاءُ وَيَرْضَى﴾<sup>(۲)</sup> [النجم: ۲۶] و یا چون آیه ۲۸ سوره انبیاء که می‌فرماید: ﴿وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى﴾<sup>(۳)</sup> [الأنبياء: ۲۸] که در این آیات اذن و وقوع شفاعت مضارع است؟ در اینجا می‌گوییم:

چنانکه قبلاً به عرض رسید و بعداً هم خواهد آمد، این شفاعت‌ها مخصوص فرشتگان است که در همین دنیا به استمرار توالد و تناسل آدمیان علی‌الدوام انجام می‌گیرد چنانکه استغفار فرشتگان که همان شفاعت است به صیغه مضارع است زیرا همواره تا انسانی در روی زمین است در جریان است و هیچ مربوط به شفاعت در روز قیامت نیست با دقت در آیات حقیقت واضح است. و خلاف و تناقضی در قرآن نیست

۱- «روزی که هیچ مال و فرزندی سود نمی‌دهد».

۲- «و بسا فرشتگانی که در آسمان‌ها هستند [و] شفاعتشان به کاری نیاید، مگر پس از آنکه خدا به هر که خواهد و خشنود باشد اذن دهد»

۳- «و جز برای کسی که [خدا] رضایت دهد، شفاعت نمی‌کنند».

که از یک طرف بگوید در قیامت شفاعتی نیست و از طرفی دیگر وقوع آن را موکول به اذن نماید.

با دقت در مراتب معروضه می‌بینیم که در قرآن کریم هیچ خلاف و تناقضی نه تنها وجود ندارد بلکه تمام مطالب و مضامین آن معاضد و مؤید یکدیگرند و چون بنای رفیع و منیعی است که با هندسه کارگاه آفرینش از قدرت و مشیت مهندس آفریدگاری بنیان یافته است، و تماشای دستگاه هوش‌ربای عقل افزایش هر دم مؤمن آگاه را بفریاد «تبارک الله رب العالمین» وا می‌دارد. شفاعت او نیز چون رسالتش همه انداز و تبشیر است. ﴿إِنَّ اللَّهَ بِعِبَادِهِ لَخَبِيرٌ بَصِيرٌ﴾<sup>(۱)</sup> [فاطر: ۳۱].

### [اعتراض و پاسخ آن]

پاره‌ای از کسانی که خواسته‌اند شفاعت شفیعان روز قیامت را ثابت نمایند متمسک به آیاتی شده‌اند که در آن کفار و مجرمین در روز قیامت از نداشتن شفیع متحسرنند مانند آیات ۱۰۰ و ۱۰۱ سوره شعراء که در آن بت‌پرستان می‌گویند: ﴿فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ﴾<sup>(۱۰۰)</sup> و لَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ<sup>(۱۰۱)</sup> یعنی: «برای ما از شفیعان کسی نیست و دوستان مهربانی نداریم». یا آیه ۴۸ سوره مدثر که در آن مجرمان در جواب خزنة جهنم چیزهای می‌گویند سرانجام در سرنوشت آن‌ها می‌فرماید: ﴿فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ﴾<sup>(۴۸)</sup> [فاطر: ۴۸] یعنی: «شفاعت شفیعان به حال مجرمان نفعی نمی‌بخشد». یا در آیه ۱۸ سوره غافر بعد از آنکه از سختی روز قیامت شرحی می‌دهد آن‌گاه می‌فرماید: ﴿مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ﴾<sup>(۱۸)</sup> [غافر: ۱۸] یعنی: «برای ستمگاران خویشاوندی و شفاعت‌گری که اطاعت کرده شود نخواهد بود». یا در سوره اعراف آیه ۵۳ می‌فرماید: ﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلُهُ يَقُولُ الَّذِينَ نُسُوهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ فَهَلْ لَنَا مِنْ شَفَعَاءَ فَيَشْفَعُوا لَنَا أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلْ غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ قَدْ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَصَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ﴾<sup>(۵۳)</sup> یعنی: «آیا انتظار می‌برند جز تأویل آن‌را روزی که تأویل قیامت بیاید آنان که آن‌را از پیش فراموش کرده‌اند خواهند گفت: فرستادگان خدا به حق و راستی آمدند، پس آیا برای ما شفیعانی است تا درباره ما

۱- «قطعاً خدا نسبت به بندگانش آگاه بیناست».

شفاعت کنند یا اینکه برگردانیده شویم، پس عمل کنیم غیر از آنچه در دنیا عمل می‌کردیم اینان خود را زیان‌کار کرده‌اند و آنچه را که به دورغ بافته‌اند از آن‌ها گم شده است.»

معتقدین به شفاعت می‌خواهند از مفهوم مخالف این آیات استناد به اثبات شفاعت کنند در حالی که هرگز این آیات چنین مفهومی ندارند که بتوان از مخالف آن اثبات شفاعت نمود. اینکه کفار آرزو می‌کنند که کاش آنان را شفיעی بود یا دوست مهربانی بود، این آرزو مانند سایر آرزوها است که اصلاً در روز قیامت مصداق آن یافت نمی‌شود چون آرزوی برگشت به دنیا چنانکه گفتیم آرزوهای محالی است که تحقیق آن برای هیچ‌کس ممکن نیست.

چنان‌که گفتند: ﴿أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلُ﴾ یعنی: «برگردیم و تلافی اعمال فوت شده را کنیم» یا اینکه می‌گویند: ﴿رَبِّ أَرْجِعُونِ ﴿۹۹﴾ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ﴾ [المؤمنون: ۹۹-۱۰۰] یعنی: «پروردگار من مرا برگردان تا شاید عمل صالح کنم» مگر صدیق حمیم که در ردیف شفیع است برای دیگران هست که برای اینان نیست؟ مگر نه می‌بینی خدای متعال در سوره معارج پس از آنکه شرح روز قیامت را می‌دهد که: ﴿يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ ﴿۸﴾ وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ ﴿۹﴾ وَلَا يَسْأَلُ حَمِيمٌ حَمِيمًا ﴿۱۰﴾﴾ یعنی: «همان روز که آسمان هم‌چون فلز گداخته می‌شود. و کوه‌ها مانند پشم رنگین متلاشی خواهد بود. و هیچ دوست صمیمی سراغ دوستش را نمی‌گیرد!». در آن روز کدام خویشی از خویش خود می‌پرسد که مجرم را صدیق حمیم باشد یا شفیع مطاع؟

مگر در دنبال همین آیه شریفه نمی‌فرماید: ﴿يُبَصَّرُونَهُمْ يَوَدُّ الْمُجْرِمُ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابِ يَوْمِئِذٍ بِبَنِيهِ ﴿۱۱﴾ وَصَحْبَتِهِ وَأَخِيهِ ﴿۱۲﴾ وَفَصِيلَتِهِ الَّتِي تُؤْوِيهِ ﴿۱۳﴾ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ يُنْجِيهِ ﴿۱۴﴾﴾ [المعارج: ۱۱-۱۴] «آن‌ها را نشان‌شان می‌دهند (ولی هر کس گرفتار کار خویشان است)، چنان است که گنه‌کار دوست می‌دارد فرزندان خود را در برابر عذاب آن روز فدا کند. و همسر و برادرش را. و قبیله‌اش را که همیشه از او حمایت می‌کرد. و همه مردم روی زمین را تا مایه نجاتش گردند». آیا این حالت مخصوص مجرم است؟ این همان آرزوهای محال نیست؟ مگر خدای متعال در سوره عبس نمی‌فرماید: ﴿فَإِذَا

جَاءَتِ الصَّاحَّةُ ﴿٣٢﴾ يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ ﴿٣١﴾ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ ﴿٣٠﴾ وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ ﴿٢٩﴾ لِكُلِّ أُمَّرٍ مِّنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُعْنِيهِ ﴿٣٧﴾ [عبس: ۳۳-۳۷] «یعنی هنگامی که بیاید آن صدای مهیب. روزی که فرار کند مرد از برادرش و مادرش و پدرش و همسرش و فرزندان. در آن روز هر که را کاری است که او را به خود مشغول دارد». که این حالت برای همه است. پس این‌گونه آرزوها آرزوهای محال است که در آن روز هریک از گناهگاران دارند خصوصاً کسانی که به امید شفاعت شافعان مرتکب گناهان شده‌اند بیش از دیگران به دنبال شفیعان می‌گردند اما از آن‌ها خبری نیست!! زیرا در روز قیامت شفیعی نیست چنانکه حمیمی نیست. چنانکه برگشتی نیست. چنانکه فدیة‌ای نیست. و...

با بیانی که شد در مسأله شفاعت به روشنی واضح شد اصل مطلب آن چنان نیست که غالیان و دشمنان دین به دست و دهان جاهلان و فاسقان انداخته‌اند و کار دین را ساخته بلکه حقیقت این مطلب را باید از قرآن کریم خواست نه از هوی و هوس این و آن، چنانکه گفتیم در قرآن کریم به کرات نفی شفاعت را در روز قیامت کرده است که: ﴿وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ﴾ [البقرة: ۴۸] یعنی: «بترسید روزی را که هیچ کس از هیچ کس، چیزی را کفایت نکند و از او شفاعتی پذیرفته نشود و از او فدیة (قربانی) اخذ نگردد. و نه یاری می‌شوند».

باز در همین سوره می‌فرماید: ﴿وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَعَةٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ﴾ [البقرة: ۱۲۳] «پرهیزید روزی را که هیچ شخصی از شخص دیگر چیزی را کفایت نکند و از او قربانی قبول نگردد و شفاعتی نفع ندهد و یاری هم نمی‌شوند».

در این دو آیه شریفه تصریح می‌کند که در روز قیامت شفاعتی قبول نمی‌شود یا شفاعتی نفع نمی‌دهد.

ممکن است طمع‌کاران بهانه‌جو و جاهلان لجوج از قبول این حقیقت دست و پا زده بگویند: پس شفاعتی هست غایت امر اینکه پذیرفته نمی‌شود یا فایده ندارد به اینان باید گفت که در این آیات هم چنان که تصریح بی‌فایده‌گی شفاعت شده است هم چنان بی‌فایده‌گی عدل (فدیة) تصریح شده است و حال این‌که هر دوی این‌ها در روز

قیامت نخواهند بود. مگر در روز قیامت فدیة و قربانی هست که شفاعت هم باشد هر چند پذیرفته نشوند؟ بلکه آیات شریفه از آرزوهای مجرمان در روز قیامت خبر می‌دهد که آنان آرزو می‌کنند که کاش کسی دیگر به جای آن‌ها فدیة می‌شد و به جهنم می‌رفت تا آن‌ها آزاد باشند چنانکه در آیه ۱۱ سوره معارج آوردیم که ﴿يَوَدُّ الْمُجْرِمُ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابِ يَوْمِئِذٍ بِبَنِيهِ﴾ یعنی: «مجرم دوست دارد که از عذاب آن روز پسرانش را فدیة دهد» و در سوره حدید آیه ۱۵ می‌فرماید: ﴿فَالْيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ یعنی: «امروز نه از شما منافقان و نه از کسانی که کافر شدند فدیة گرفته نمی‌شود». آیا در آن روز فدیة‌ای هست که خدا از منافقین و کافران نمی‌گیرد و مثلاً از مؤمنان می‌گیرد یا آن روز مجرم دسترسی به فدیة دادن فرزندان و همسران و برادران خود دارد لکن از او پذیرفته نمی‌شود؟ هرگز نه، بلکه این فقط آرزویی است چنان که در آیات شریفه این آرزو را به کرات از کفار و مجرمان آورده است که آنان آرزومند فدیة دادن هستند لکن بدان دسترسی نداشته و اگر هم داشتند از ایشان پذیرفته نمی‌شد. چنانکه در آیه ۵۴ سوره یونس می‌فرماید: ﴿وَلَوْ أَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مَا فِي الْأَرْضِ لَافْتَدَتْ بِهِ وَأَسْرُوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ﴾ یعنی: «اگر برای هر نفسی که به خود ظلم کرده است آن چه که در روی زمین است از او بود هر آینه آن را فدیة می‌داد».

و در آیه ۱۸ سوره رعد می‌فرماید: ﴿لِلَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ الْخُسْفَىٰ وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدُوا بِهِ أُولَٰئِكَ لَهُمْ سُوءُ الْحِسَابِ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ﴾ یعنی: «کسانی که اجابت فرمان الهی نکرده‌اند و از اطاعت سر باز زده‌اند اگر همه آن چه در روی زمین است از ایشان بوده و مثل آن با او بود هر آینه فدیة می‌دادند تا از عذاب نجات یابند...».

و در سوره زمر آیه ۴۷ نیز می‌فرماید: ﴿وَلَوْ أَنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدُوا بِهِ مِنْ سُوءِ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَبَدَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ﴾ [الزمر: ۴۷] «یعنی کسانی که ظلم کرده‌اند اگر همه مال جهان را داشته باشند و مانند آن را نیز مالک باشند آن گاه همه را از برای رهایی از شدت عذاب روز قیامت بدهند (نجات بیابند) و از جانب خدا چیزهایی برایشان آشکار شود که آن‌ها را به حساب

نمی‌آوردند». و در سوره مائده آیه ۳۶ می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِثْلَهُ مَعَهُ لِيَفْتَدُوا بِهِ مِنْ عَذَابِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَا تُقْبَلُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿۳۶﴾ یعنی: «کسانی که کافر شدند اگر همه اموال روی زمین و مانند آن را به علاوه ما فی الارض برای رهایی از عذاب روز قیامت فدیة دهند از آنان قبول نشود...».

در تمام این آیات از آرزوهای محال مجرمان و کفار بیان می‌کند که اگر فرضاً همه اموال روی زمین از آنان بود بلکه زمینی دیگر مانند آن نیز از ایشان بود آن را به فدیة می‌دادند لکن به هر صورت از ایشان پذیرفته نمی‌شد و بهره ایشان همان عذاب دردناک خواهد بود پس کلمه شفاعت هم که در آیات است همانند کلمه فدیة است، همانند کلمه صدیق و حمیم است، چنانکه فدیة وجود ندارد و صدیق و حمیم وجود ندارد، شفاعت هم وجود ندارد: خصوصاً که این حقیقت را قرآن کریم در آیه ۲۵۴ بقره خطاب به مؤمنین تصریح کرده است که: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِّن قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَّ يَوْمٌ لَا بَيْعٌ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفْعَةٌ﴾ یعنی: «ای مؤمنان، از آن چه روزی شما کرده‌ایم انفاق کنید پیش از آنکه روزی بیاید که در آن بیع و دوستی و شفاعتی نیست». که آب پاک به دست همه ریخته است که اصلاً در روز قیامت شفاعتی نیست. چنان که دوستی نیست و چنان که بیعی نیست.

و در تمام آیات قرآن کوچک‌ترین اشاره‌ای به وجود شفاعت در روز قیامت نیست بلکه تماماً نفی است. بلی شفاعتی که در قرآن هست شفاعتی است که مؤمنین یا فرشتگان یا پیغمبر در دنیا به وسیله استغفار از یکدیگر می‌کنند و از خدا طلب رحمت و آموزش به وسیله عبادت می‌نمایند زیرا دنیا دار عمل و عبادت است که: «الیوم عمل ولا حساب و غدا الحساب ولا عمل». آن هم به اذن پروردگار که فقط درباره مؤمنین است که ﴿وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ﴾<sup>(۱)</sup> [محمد: ۱۹] ﴿فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ﴾<sup>(۲)</sup> [آل عمران: ۱۵۹] چنانکه شرح آن گذشت.

با این بیان است که هیچ‌گونه تناقضی در آیات قرآن دیده نمی‌شود و مسأله شفاعت

۱- «و برای گناه خویش آموزش جوی؛ و برای مردان و زنان با ایمان [طلب مغفرت کن]».

۲- «پس، از آنان درگذر و برایشان آموزش بخواه».

بر طبق عقل و نقل صحیح و درست می‌آید. زیرا با بیانی که شفاعت جویمان کرده‌اند از یک طرف قرآن صریحاً اظهار می‌دارد که در قیامت شفاعتی نیست و از طرف دیگر آن را موکول به اذن خدا کرده است و از طرف دیگر مجرمان آرزوی شفیع می‌کنند از طرف دیگر بازار شفاعت به آن وسعت گشایش می‌یابد! آری، مجرمان طمع‌کار این آیات و تناقض با یکدیگر می‌بینند و چون روح طمع در انسان قوی است و غرور و فریب شیطان و دسیسه‌گالیان و دشمنان دین مطلب را به صورتی در آورده است که گویی خدا و پیغمبر العیاذ بالله هذیان می‌گویند! از یک طرف گناهگاران و مجرمان را از عذاب شدید جهنم به علت ارتکاب معصیت و نافرمانی از خدا می‌ترسانند، و از طرف دیگر باب شفاعت را با آن وسعت به روی آنان باز می‌کند! یعنی بنای محکمی که از دین و قوانین آن پی می‌افکنند و آن را با بهترین هندسه بنیاد می‌کنند، با مسأله شفاعت از بیخ و بن ویران می‌کنند! چنانکه ویران شده است و اثری از آن باقی نیست! در حالی که اصلاً قرآن از موهومات و مزخرفات آنان چیزی را تصدیق نمی‌کند بلکه به همان حکمت کامله خود شفاعت را در دنیا به اذن پروردگار برای مؤمنین که همان استغفار است می‌پذیرد و در روز قیامت نفع آن که آمرزش سیئات یا رفع درجات باشد عاید مؤمنین می‌شود و از این شفاعت ساختگی خبری در روز قیامت نیست و فقط آرزو است که خود غرور شیطانی در گمراهان است.

و چون فردای قیامت از آن اثری نبیند فریاد: ﴿فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ﴾<sup>(۱)</sup> [الشعراء: ۱۰۰] برآورند و به ایشان گفته خواهد شد: ﴿وَمَا نَرَىٰ مَعَكُمْ شُفَعَاءَكُمُ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاءُ﴾ [الأنعام: ۹۴] یعنی: «شفیعانی که خیال می‌کردید، کجایند که دیده نمی‌شود؟» ﴿وَوَضَّلْنَا عَنْكُمْ مَّا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ﴾ [الأنعام: ۹۴] یعنی: «آنچه در خیال خود می‌پنداشتید از شما گم شد». و جز حسرت باقی نماند!

۱- (پس) اکنون هیچ شفاعت‌کنندگانی برای ما نیست».

## ائمه معصومین علیهم السلام نفی شفاعت از خود نموده‌اند و نجات را بر طبق قرآن مجید به تقوی و به عمل و ورع منوط داشته‌اند

تمام استناد و اتکای شفاعت طلبان و شفیع‌تراشان به احادیث ضعیفه و مجهوله و دروغی است که نسبت آن‌را به پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله یا ائمه معصومین علیهم السلام داده‌اند و چون آن اخبار که ما -ان شاء الله- به زودی صحت و سقم اسناد آن را از کتب رجال و درایه معلوم خواهیم کرد که همه آن مخالف کتب الهی است، باید قبل از همه آن‌ها را به سینه دیوار کوبید. لذا نباید مورد اعتماد و اتکاء عاقلان صاحب ایمان گردد.

این‌که ما احادیثی که در آن، ائمه اطهار علیهم السلام از خود نفی شفاعت کرده‌اند چون از همه بهتر به جهت آن‌که موافق آیات قرآن است در این اوراق به نظر حقیقت‌طلبان می‌رسانیم:

۱- در امالی شیخ طوسی (ره) ۳۸۱/۱ روایتی آمده است: «جعفر الباقر علیه السلام آنه قال لِحَيْثَمَةَ: أَبْلِغْ شِيعَتَنَا أَنَّهُ لَنْ يُنَالَ مَا عِنْدَ اللَّهِ إِلَّا بِعَمَلٍ وَأَبْلِغْ شِيعَتَنَا أَنَّ أَعْظَمَ النَّاسِ حَسْرَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَنْ وَصَفَ عَدْلًا ثُمَّ يُخَالِفُهُ إِلَىٰ غَيْرِهِ، وَأَبْلِغْ شِيعَتَنَا أَنَّهُمْ إِذَا قَامُوا بِهَا أُمُّرُوا أَنَّهُمْ هُمُ الْفَائِزُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ».

یعنی: «حضرت امام محمد باقر علیه السلام به خیثمه -یکی از اصحاب بزرگوار خود- فرمود: به شیعیان ما ابلاغ کن که ما از جانب خدا هیچ چیزی را از آنان کفایت نکرده و کاری از ما بر نمی‌آید و نیز به شیعیان ما ابلاغ کن که در نزد خدا به هیچ مقامی جز به عمل نتوان رسید و نیز به شیعیان ما ابلاغ کن که همانا بزرگترین مردم از حیث حسرت در روز قیامت آن کسی است که خود عدالت و انصاف را وصف کند آن‌گاه در مورد عمل با دیگران خود او آن را مخالفت نماید و نیز به شیعیان ما ابلاغ کن هر گاه بدان‌چه مأمور شده‌اند آن را برپا داشته عمل نمایند، آنان در روز قیامت به طور حتم رستگار خواهند بود.»



دقت در حدیث شریف و مطابقت آن با کتاب مجید آسمانی ما به خوبی گواه صحت مطلب است.

۲- در مشکوٰۃ الانوار طبرسی ص ۳۲ و در جلد ۱۸ بحار الانوار از دعائم اسلام از فضیل روایت کرده است که گفت: حضرت امام جعفر صادق علیه السلام به من فرمود: «یا فُضَیْل! اَبْلُغْ مِنْ لَقِیْتَ مِنْ مَوَالِنَا عَنَّا السَّلَامَ وَقُلْ لَهُمْ اِنِّي لَا اُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا اِلَّا بِالْوَرَعِ فَاحْفَظُوا اَلْسِتَّكُمْ وَكُفُّوا اَيْدِيَكُمْ وَعَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ؛ اِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ». یعنی: «حضرت صادق به من فرمود: «ای فضیل هر کسی که از شیعیان ما را ملاقات کردی سلام برسان و بگو من که جعفر صادق می گویم: ما از جانب خدا هیچ چیزی را از ایشان کفایت ننموده باز نمی داریم جز به ورع و پرهیزگاری خود ایشان. پس شما زبان خود را نگاه دارید (از بدگویی مردم و سخنان بیهوده) و دست خود را باز دارید (از ظلم و مال حرام) و بر شما باد شکیبایی و نماز؛ همانا خدا با صابران است».

۳- در روضه کافی ص ۳۴۲ چاپ اسلامیه... «قال الصادق علیه السلام: اِنَّهُ لَيْسَ يُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ اَحَدٌ مِنْ خَلْقِهِ شَيْئًا لَا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ وَلَا مَنْ دُونَ ذَلِكَ، فَمَنْ سَرَّهُ اَنْ تَنْفَعَهُ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ عِنْدَ اللَّهِ فَلْيَطْلُبْ اِلَى اللَّهِ اَنْ يَرْضَى عَنْهُ». یعنی: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «هیچ کس از عذاب خدا شما را کفایت نکرده و باز نمی دارد نه فرشته مقرب و نه پیغمبر مرسل و نه غیر اینها، پس کسی که مسرور می شود و دوست دارد که شفاعت شفیعیان به حال او نفعی داشته باشد باید از خدا بخواهد از او راضی شود (یعنی به عمل بپردازد و خود را اصلاح کند)».

شفاعت شافعین همان دعا و استغفاری است که فرشتگان و مؤمنین می کنند.

می بینید حدیث شریف چگونه مضمون آیه شریفه است که ﴿يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ اِلَّا مَنْ اٰذِنَ لَهُ الرَّحْمٰنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا﴾ (سوره بقره: ۱۰۹)<sup>(۱)</sup>.

۴- این حدیث از فریقین به صحت پیوسته است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بارها به خویشان خود می فرمود: «یا فاطمة بنت محمد ویا صفیة عمة رسول الله ویا... اعمالا لما عند الله فإني لا أغني عنكما من الله شيئا». یعنی: «ای فاطمه دختر محمد، و ای صفیه عمه

۱- «در آن روز، شفاعت هیچ کس سودی نمی بخشد، جز کسی که خداوند رحمان به او اجازه داده، و به گفتار او راضی است».

رسول خدا، عمل کنید برای آن‌چه از ثبوت که در نزد خداست زیرا من از شما چیزی را کفایت نمی‌کنم». و این فرمایش آن حضرت در آخرین سال عمر شریف آن بزرگوار علیه السلام بود. مضمون آیه شریفه است که درباره زنان پیغمبران (نوح و لوط علیهم السلام) آمده است که می‌فرماید: ﴿فَخَاتَّتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّٰخِلِينَ﴾ [التحریم: ۱۰] یعنی: «چون آن دو زن با آن دو پیغمبر خیانت کردند آن دو پیغمبر چیزی را از عذاب خدا از ایشان نتوانستند جلوگیری کنند». و درباره فرزندان یعقوب علیه السلام می‌فرماید از زبان یعقوب علیه السلام: ﴿وَمَا أُنْغِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ﴾ [یوسف: ۶۷] یعنی: «من از جانب خدا نمی‌توانم چیزی را از شما کفایت و جلوگیری کنم همانا حکم جز خدای را نیست». و باری تعالی همین سخن یعقوب را تصدیق فرموده که: ﴿مَا كَانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ﴾ [یوسف: ۶۸] یعنی: «آری چنین است که یعقوب نمی‌توانست از آنان از جانب خدا چیزی را کفایت و جلوگیری کند».

۵- در امالی طوسی ص ۳۰۲... آمده: عن جابر بن یزید الجعفی «قال خدمتُ سیدنا الإمامَ أبا جعفر محمد بن علی علیه السلام ثمانی عشرة سنة، فلما أردتُ الخروجَ ودَعَّتهُ، وقلتُ أفدنی. فقال: بعد ثمانی عشرة سنة یا جابر! قلت: نعم إنکم بحرٌ لا یزرف ولا یبلغُ قعره. فقال: یا جابر! بلِّغْ شیعتی عَنی السَّلامَ، وَأَعْلِمُهُمْ أَنَّهُ لَا قَرَابَةَ بَیْنَنَا وَبَیْنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَلَا یُقَرَّبُ إِلَیْهِ إِلَّا بِالطَّاعَةِ لَهُ. یا جابر! مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ وَأَحَبَّنَا فَهُوَ وَلِیُّنَا، وَمَنْ عَصَى اللَّهَ لَمْ یَنْفَعَهُ حُبُّنَا، یا جابر! مَنْ هَذَا الَّذِی یَسْأَلُ اللَّهَ فَلَمْ یُعْطِهِ، أَوْ تَوَكَّلَ عَلَیْهِ فَلَمْ یَكْفِهِ، أَوْ وَثَقَ بِهِ فَلَمْ یُنْجِهِ؟..».

یعنی: «از جابر بن یزید جعفی که از اصحاب بزرگوار و عالی‌قدر حضرت امام محمد باقر است: روایت شده است که گفت: من مدت هیجده سال برای آقای ما حضرت ابوجعفر امام محمد باقر خدمت کردم همین که خواستم از خدمت آن حضرت خارج شوم آن حضرت را وداع کرده و عرضه داشتم که به من فایده برسان (موعظه کن و چیزی تعلیم فرما) حضرت فرمود: ای جابر، آیا بعد از هیجده سال باز هم فایده؟ (یعنی آیا از علم لازم بی‌نیاز نشده‌ای؟) گفتم: آری همانا که شما دریایی هستید که به قعر آن نتوان رسید حضرت فرمود: ای جابر شیعیان ما را از جانب من سلام برسان و به ایشان

اعلام کن که بین ما و خدا هیچ قرابت و خویشاوندی نیست و به حضرت احدیت تقرب نتوان یافت مگر به طاعت و فرمانبرداری وی. ای جابر هر که خدا را فرمان برد و ما را دوست دارد او ولی ماست، و کسی که خدا را معصیت کند دوستی ما به حال او نفعی نخواهد داشت! ای جابر چه کسی از خدا خواست که خدا به او نداد یا بر او کفایت نکرد؟ یا به او وثوق و اطمینان نمود و خدا او را نجات نداد؟».

۶- در مشکوة الانوار طبرسی ص ۵۶ چاپ نجف.... «عَنْ عَمْرِو بْنِ سَعِيدِ بْنِ بِلَالٍ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام وَنَحْنُ جَمَاعَةٌ فَقَالَ: كُونُوا التُّمْرَةَ الْوُسْطَىٰ يَرْجِعُ إِلَيْكُمْ الْعَالِي وَيَلْحَقُ بِكُمْ النَّالِي، وَاعْلَمُوا يَا شَيْعَةَ آلِ مُحَمَّدٍ مَا بَيْنَنَا وَبَيْنَ اللَّهِ مِنْ قَرَابَةٍ وَلَا لَنَا عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ، وَلَا يُتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ إِلَّا بِالطَّاعَةِ؛ مَنْ كَانَ مُطِيعًا لِلَّهِ نَفَعْتُهُ وَلَا يَنْتَنَّا، وَمَنْ كَانَ عَاصِيًا لَمْ تَنْفَعُهُ وَلَا يَنْتَنَّا. قَالَ: ثُمَّ التَّمَّتْ إِلَيْنَا وَقَالَ: لَا تَعْتَرُوا وَلَا تَفْتَرُوا. قُلْتُ: وَمَا التُّمْرَةُ الْوُسْطَىٰ؟ قَالَ: أَلَا تَرَوْنَ أَهْلًا تَأْتُونَ أَنْ تَجْعَلُوا لِلنَّمْطِ الْأَوْسَطِ فَضْلَهُ؟».

ترجمه: «عمرو بن سعید بن هلال که از اصحاب حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام است گفت: «وارد شدم بر حضرت ابو جعفر باقر علیه السلام و ما جماعتی بودیم آن حضرت فرمود: فرش و فرد میانگین باشید تا عالی به سوی شما برگردد و عقب مانده به شما ملحق شود و عمل کنید ای شیعیان آل محمد، که به خدا تقرب نمی توان یافت مگر به وسیله طاعت و فرمانبرداری او هر که مطیع خدا باشد دوستی ما به حال او نفع می دهد و هر که عاصی باشد دوستی ما به حال او نفعی نخواهد داشت! آن گاه حضرت به ما توجه والتفات فرمود گفت: مغرور نباشید و مایوس هم نباشید و خود را کوچک نگیرید، عرض کردم فرش میانگین یعنی چه؟ فرمود: مگر نمی بینید مگر آرزو نمی دارید که برای شخصی معتدل و میانه رو فضل او را قائل باشید؟».

۷- در روضه کافی ص ۲۶ از صحیفه حضرت علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام نقل است که فرمود: «...وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ عِبِيدُ اللَّهِ وَنَحْنُ مَعَكُمْ يَحْكُمُ عَلَيْنَا وَعَلَيْكُمْ سَيِّدٌ حَاكِمٌ عَدَاً، وَهُوَ مُوقِفُكُمْ وَمَسَائِلُكُمْ فَأَعِدُّوا الْجَوَابَ قَبْلَ الْوُقُوفِ وَالْمَسْأَلَةِ وَالْعُرْضِ عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ، ﴿يَوْمَئِذٍ لَا تَكَلِّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾. وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ لَا يُصَدِّقُ يَوْمَئِذٍ كَاذِبًا وَلَا يُكَذِّبُ صَادِقًا وَلَا يَرُدُّ عُدْرَ مُسْتَحِقٍّ وَلَا يَعْدِرُ غَيْرَ مَعْدُورٍ، لَهُ الْحُجَّةُ عَلَى خَلْقِهِ بِالرُّسُلِ وَالْأَوْصِيَاءِ بَعْدَ الرُّسُلِ، فَاتَّقُوا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ وَاسْتَقْبِلُوا فِي إِصْلَاحِ أَنْفُسِكُمْ وَطَاعَةِ اللَّهِ وَطَاعَةِ مَنْ

تَوَلَّوْنَهُ فِيهَا...». یعنی: «و بدانید که شما بندگان خدايید و ما نیز چون شما با شماييم و بر ما و بر شما آقای حاکم، فردا حکومت خواهد کرد و او شما را باز داشته و پرسش خواهد نمود پس آماده جواب دادن باشید قبل از آن که بازدارند و پرسش کنند و بر پروردگار عالمیان عرضه شوید، در آن روز هیچ نفسی سخن نگوید مگر به اذن او جل جلاله و بدانید که خدا در آن روز هیچ دروغگویی را تصدیق نخواهد نمود و هیچ راستگویی را تکذیب نخواهد کرد و عذر مستحقی را بر نمی‌دارد و عذر نامعدوری را نمی‌پذیرد. او را بر خلق خود به سبب ارسال رسل و اوصیای بعد از رسل حجت است، پس ای بندگان خدا از خدا بترسید و در اصلاح نفوس خود روی آورید و طاعت کسی را که در این باره او را دوست دارید پیش گیرید».

۸- در مشکوة الانوار طبرسی ص ۶۳.. «عن عمر یزید، ثم أقبل علينا (أبو جعفر) فقال: وَاللَّهِ مَا مَعَنَا مِنَ اللَّهِ بَرَاءَةٌ وَمَا بَيْنَنَا وَبَيْنَ اللَّهِ قَرَابَةٌ وَلَا لَنَا عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ وَلَا يَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ إِلَّا بِالطَّاعَةِ؛ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مُطِيعًا نَفَعْتَهُ وَلَا يَتُّنَا وَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ عَاصِيًا لِلَّهِ لَمْ نَنْفَعْهُ وَلَا يَتُّنَا». ترجمه این حدیث نیز مضمون احادیثی است که گذشت.

۹- در کتاب صفات الشیعه صدوق از جمله فرمایشات رسول الله ﷺ آمده: «إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ وَإِنِّي شَفِيقٌ عَلَيْكُمْ، لَا تَقُولُوا إِنَّمَا مُحَمَّدٌ مِّنَّا فَوَاللَّهِ مَا أَوْلِيَايَ مِنْكُمْ وَلَا مِنْ غَيْرِكُمْ إِلَّا الْمُتَّقُونَ، أَلَا فَلَا أَعْرِفُكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَأْتُونِي تَحْمِلُونَ الدُّنْيَا عَلَى رِقَابِكُمْ وَيَأْتِي النَّاسُ يَحْمِلُونَ الْأَخِرَةَ! أَلَا وَإِنِّي قَدْ أَعْدَرْتُ فِيمَا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَفِيمَا بَيْنِي وَبَيْنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فِيكُمْ، وَإِنِّي لِي عَمَلِي وَلَكُمْ عَمَلُكُمْ». یعنی: رسول الله ﷺ به اصحاب خود و خویشان خود فرمود: «من فرستاده خدا هستم به جانب شما، همانا من خیلی دلسوز و غم‌خوار نسبت به شما هستم، نگویید (مغرور نشوید) که محمد ﷺ از ماست زیرا به خدا سوگند که دوستان من از شما و غیر شما نیستند مگر پرهیزگاران، پس نبینم شما را در روز قیامت که بیایید در حالی که وبال دنیا در گردن‌های شماست و مردم دیگر ببینند در حالی که توشه آخرت را حمل می‌کنند. آگاه باشید من عذر خود را در آنچه بین من و شما بود و بین خدا و بین شماست آوردم، عمل و کردار من فقط برای خود من است و عمل شما برای خود شماست».

در این جا مناسب است که فرمایش آن حضرت را که ابن ابی الحدید در شرح نهج‌البلاغه ۸۶۳/۲ چاپ بیروت در این مورد آورده است نقل کنیم: قال ﷺ: «أَيُّهَا

التَّاسُ إِنَّهُ لَيْسَ بَيْنَ اللَّهِ وَبَيْنَ أَحَدٍ نَسَبٌ وَلَا أَمْرٌ يُؤْتِيهِ بِهِ خَيْرًا أَوْ يَصْرِفُ بِهِ عَنْهُ شَرًّا إِلَّا الْعَمَلُ الصَّالِحُ أَلَا لَا يَدْعِيَنَّ مُدْعٍ وَلَا يَتَمَنَّيَنَّ مُتَمَنَّ، وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ لَا يُنْجِي إِلَّا عَمَلٌ مَعَ رَحْمَةٍ وَلَوْ عَصَيْتُ لَهَوَيْتُ». یعنی: «ایها الناس! میان خدا و احدی نسبت و قرابتی و هیچ امری نیست که بتوان بدن خیری را جذب و شری را بدان دفع نمود مگر عمل. آگاه باشید هیچ مدعی نباید ادعا کند و هیچ آرزومندی چیزی را آرزو کند (مگر از طریق عمل)، به آن خدایی که مرا به حق برانگیخته است که هیچ چیز انسان را نجات نمی‌دهد مگر عمل که رحمت خدا ضمیمه آن شود و اگر من که پیغمبرم معصیت کنم هر آینه هلاک خواهم شد».

این حدیث چون موافق قرآن است که فرموده: ﴿قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ﴾ (۱۵) [انعام: ۱۵، یونس: ۱۵ و زمر: ۱۳] لذا ضمیمه احادیث شیعه کردیم.

۱۰- در کتاب صفات الشیعه مرحوم صدوق رحمته علیه السلام ص ۵۳ و مشکوة الانوار طبرسی ص ۵۶ با اندک اختلاف بیان نموده «عَنْ جَابِرِ الْجُعْفِيِّ قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: يَا جَابِرُ! أَيَكْتَفِي مَنِ اتَّخَذَ التَّشْيِيعَ أَنْ يَقُولَ بِحُبِّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ؟! فَوَاللَّهِ مَا شِيعْتَنَا إِلَّا مَنْ اتَّقَى اللَّهَ وَأَطَاعَهُ، وَمَا كَانُوا يُعْرِفُونَ إِلَّا بِالْتَّوَاضِعِ وَالتَّخَشُّعِ وَأَدَاءِ الْأَمَانَةِ وَكَثْرَةِ ذِكْرِ اللَّهِ وَالصَّوْمِ وَالصَّلَاةِ وَالدِّبْرِ بِالْوَالِدِينَ وَالتَّعَهُدِ لِلْحَيْرَانِ مِنَ الْفُقَرَاءِ وَأَهْلِ الْمَسْكَنَةِ وَالغَارِمِينَ وَالْأَيْتَامِ وَصَدَقِ الْحَدِيثُ وَتِلَاوَةِ الْقُرْآنِ وَكَفِّ الْأَلْسُنِ عَنِ النَّاسِ إِلَّا مِنْ خَيْرٍ، وَكَانُوا أُمَّتَاءَ عَشَائِرِهِمْ فِي الْأَشْيَاءِ. قَالَ جَابِرٌ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! مَا نَعْرِفُ أَحَدًا بِهَذِهِ الصِّفَةِ؟ فَقَالَ لِي: يَا جَابِرُ! لَا تَذْهَبَنَّ بِكَ الْمَذَاهِبُ حَسَبُ الرَّجُلِ أَنْ يَقُولَ أُحِبُّ عَلِيًّا صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَأَتَوَلَّاهُ فَلَوْ قَالَ إِنِّي أُحِبُّ رَسُولَ اللَّهِ عليه السلام وَرَسُولَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنْ عَلِيٍّ نُمَّ لَا يَتَّبِعُ سِيرَتَهُ وَلَا يَعْمَلُ بِسُنَّتِهِ مَا نَفَعَهُ حُبُّهُ إِيَّاهُ شَيْئًا. فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَعْمَلُوا لِمَا عِنْدَ اللَّهِ. لَيْسَ بَيْنَ اللَّهِ وَبَيْنَ أَحَدٍ قَرَابَةٌ أَحَبُّ الْعِبَادِ إِلَى اللَّهِ وَأَكْرَمُهُمْ عَلَيْهِ أَنْفَاهُمْ لَهُ وَأَعْمَلُهُمْ بِطَاعَتِهِ. يَا جَابِرُ! مَا يَتَقَرَّبُ الْعَبْدُ إِلَى اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِلَّا بِالطَّاعَةِ مَا مَعَنَا بَرَاءَةٌ مِنَ النَّارِ وَلَا عَلَى اللَّهِ لِأَحَدٍ مِنْكُمْ حُجَّةٌ. مَنْ كَانَ لِلَّهِ مُطِيعًا فَهُوَ لَنَا وَلِيِّ وَمَنْ كَانَ لِلَّهِ عَاصِبًا فَهُوَ لَنَا عَدُوٌّ. وَلَا تَنَالُ وَلَا تَيْتَنَا إِلَّا بِالْعَمَلِ وَالْوَرَعِ».

یعنی: جابر جعفی روایت کرده است که حضرت ابوجعفر امام محمد باقر علیه السلام فرمود: «ای جابر، آیا کسی که تشیع را مذهب فرا گرفته است او را همین کفایت می‌کند که بگوید او که ما اهل بیت را دوست می‌دارد؟ به خدا سوگند که شیعه ما نیست مگر آن کسی که از خدا بترسد و او را اطاعت کند. شیعیان ما شناخته نمی‌شده و نمی‌شوند جز به تواضع و خشوع و ادا کردن امانت و کثرت ذکر خدا و روزه و نماز و نیکی کردن با پدر و مادر و رسیدگی کردن به حال همسایگان از فقیران و نیازمندان و توان‌زدگان (مقروضان) و یتیمان، و راست گفتاری و تلاوت قرآن و بازداشتن اذیت خود از مردم مگر اقدام بخیر، و شیعیان ما همواره امینان قبیله‌ها و عشیره‌های خود بودند در تمام امور و اشیاء<sup>(۱)</sup>. جابر عرض کرد: یا ابن رسول الله، ما در میان شیعیان کسی را به چنین صفت نمی‌شناسیم حضرت به من فرمود: ای جابر، مذاهب و راه‌های مختلف تو را به راه خطا نبرد، آیا بس است شخص را که بگوید: من علی را دوست می‌دارم و او را ولی خود می‌دانیم؟ پس اگر بگوید من رسول خدا را دوست می‌دارم در حالی که رسول خدا از علی بهتر است آن‌گاه سیرت آن حضرت را پیروی نکرده و به سنت او عمل ننماید، آیا چنین دوستی هیچ نفعی به حال او خواهد بخشید؟. پس از خدا بترسید و برای آن ثواب‌هایی که در نزد خدا است عمل کنید زیرا بین خدا و احدی خویشاوندی نیست و دوست‌ترین بندگان و گرامی‌ترین آن‌ها بر خدا با تقواترین آن‌ها نسبت به اوست، و عامل‌ترین آنان به طاعت خداست. ای جابر به خدای تعالی تقرب نمی‌توان یافت مگر به طاعت و فرمانبرداری، و برای ما (امامان) هیچ برائت آزادی از آتش نیست و هیچ یک از شما بر خدا حجتی نیست. کسی که مطیع خدا بود او دوست و شیعه هست و کسی که به خدا عاصی بود او برای ما دشمن است و به ولایت ما دست نتوانی یافت مگر به عمل و پرهیزگاری».

این ده حدیث شریفه است که مضمون آن‌ها منطبق با آیات شریفه قرآن و حکومت عقل و وجدان است و به همین جهت ما از آوردن رجال و اسناد آن خودداری کردیم که «ما یوافق القرآن فخذہ». و اگر می‌خواستیم خیلی بیش از این احادیث در این معنی

۱- مراد از قبیله و عشیره افراد غیر شیعه است که سنی بوده‌اند عرض حضرت اینست که رفتار شما با خویشان خود با نهایت رأفت و امانت و احسان و عدالت توأم باشد نه اینکه سخنی بگویید یا عملی انجام دهید که موجب نفرت یا جدا شدن آن‌ها از شما یا دوری آنها گردد پس یک فرد شیعه که در میان یک قبیله سنی است باید رفتارش طوری باشد که امین همه باشد.

و موضوع داشتیم لکن برای ارباب عقول انصاف همین اندازه کافی است و برای جاهل عنود تورات موسی و انجیل عیسی و زبور داود علیه السلام هم فایده ندارد! پس چقدر خوب است که ملت اسلام مخصوصاً طائفة شیعه هر چه زودتر به خود آید و از شر دجالان و شیاطین غالبین که موجب این همه خسران و زیان دنیا و آخرت مسلمانان شده‌اند خود را نجات دهد، و گرنه هم‌چنان که معلوم و مشهود است، ﴿خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ﴾ است. مسئله شفاعت با وسعت و کیفیتی که بین مردم شایع است بزرگ‌ترین علت و آفت عدم اجرای احکام شریعت و قوی‌ترین محرک جرم و معصیت و شدیدترین مشوق کذب و بدعت است در حالی که چنان که عقل و وجدان گواهی می‌دهد و آیات قرآن صریحاً بیان می‌کند و اهل بیت قرآن به روشنی اذعان دارند هیچ مایه‌ای از عقل و پایه ای از شرع ندارد. ﴿وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ [البقرة: ۲۱۳] «و هر که را خدا بخواهد به راه راست هدایت می‌کند».

## احادیث شفاعت از حیث سند عموماً ضعیفند

کسانی که از دسیسهٔ جعالان بلکه دجالان بی‌خبرند خواهند گفت که پس شفاعت بدان بی‌بام و دری که روضه‌خوانان و خطیبان و مداحان و تعزیه‌خوانان و معرکه‌گیران در هر محفل و مجلس بلکه در هر قصیده و شعری از آن دم می‌زنند تا جایی که شمشیر و سنان را هم قابل آمرزش و غفران در نتیجه شفاعت امامان می‌دانند چیست؟ اینک ما اخبار شفاعت را از مفصل‌ترین و مهم‌ترین کتاب شیعه یعنی بحار الانوار مجلسی را از جلد سوم آن که مخصوص معاد است و باب خاصی برای شفاعت دارد در این اوراق از نظر خوانندگان عاقل و با انصاف می‌گذرانیم تا ببینند محرفین کتاب و مخربین دین سید المرسلین صلی الله علیه و آله تا چه حد در این میدان تاخت و تاز کرده و چه بر سر حقایق اسلام آورده‌اند؛ باب شفاعت در جلد سوم بحار الانوار چاپ تبریز از صفحه ۲۶۲ شروع و به صفحه ۲۷۲ خاتمه می‌یابد. احادیثی که در این باب است اکثراً از کتاب تفسیر عیاشی است که علماء رجال عموماً درباره او گفته‌اند: «یروی عن الضعفاء کثیراً». او از اصحاب علی بن الحسن بن فضال است که ما هویت او را در کتاب زکات آورده‌ایم که وی از بدنام‌ترین رجال حدیث است. او قبلاً فطحی مذهب بوده اخیراً قائل به امامت جعفر کذاب شده است و در تخریب شریعت سهمی وافر دارد کسی که بخواهد ترجمه حال نکبت‌بار او را بداند باید به کتاب زکات ما مراجعه نماید. در این جا همین‌قدر اشاره می‌کنیم که محمد بن ادریس صاحب السرائر که از بزرگان علمای شیعه است در کتاب (السرائر) درباره او می‌گوید: که علی بن فضال و پدرش از رؤسای ضلال بوده و کذاب و ملعونند.

با صرف نظر از آن اصلاً در تفسیر عیاشی مطالبی است که هرگز مسلمان معتقد به قرآن و شیعهٔ امیر مؤمنان آن‌ها را باور نمی‌کند مثلاً در ۲۶۷/۳ بحار از خیشمه یعنی از همان کسی که در ص ۳۸ همین کتاب حضرت باقر علیه السلام به او فرمود:



«أبلغ شيعتنا إنا لا نغني عنهم من الله شيئاً». و در روایتی آورده است که خیشمه گفته است: من و مفضل بن عمر شبی خدمت صادق عليه السلام بودیم و کسی جز ما در نزد آن حضرت نبود (یعنی حدیث محرمانه است!) مفضل عرض کرد: فدایت شوم حدیث برای ما بگو که بدان مسرور شویم. حضرت داستان روز قیامت و گرفتاری مردم و رفتن شان را خدمت حضرت آدم عليه السلام و طلب شفاعت از او و مایوسی از وی و رفتن خدمت نوح عليه السلام و مایوسی از آن حضرت. و هم چنین انبیاء دیگر عليهم السلام تا خدمت حضرت خاتم عليه السلام را گفت: تا اینکه پیغمبر می آید به درب خانه خدا «وَيَأْتِي بَابَ الرَّحْمَنِ... فَيَحْرُكُ حَلْقَةَ مِنَ الْحَلْقِ». حلقه های در خانه خدا را حرکت می دهد! خدا جل جلاله می گوید: این شخص کیست؟ در حالی که خودش بدان داناتر است «فَيَقَالُ مَنْ هَذَا؟ وَهُوَ أَعْلَمُ بِهِ». رسول خدا خود را معرفی می کند و می گوید من محمدم! آن گاه گفته می شود: در را بر روی او باز کنید. پس در را بر روی من (پیغمبر) باز می کنند. همین که نظر می کنم به خدای خودم «فَإِذَا نَظَرْتُ إِلَى رَبِّي». او را چنان تمجید می کنم که نه احدی قبل و نه بعد از من چنان نکرده است! پس به سجده می افتم و این کار سه مرتبه انجام می شود و در هر سه مرتبه خدا می فرماید: هر چه می خواهی بگو و بخواه. که قول تو مسموع و شفاعت تو مقبول است... آن گاه ناقه ای می آورند از یاقوت سرخ که افسار آن از زمرد است!.. تا آن جا که می گوید: «فَيَجْلِسُ عَلَى الْعَرْشِ رَبَّنَا وَ يُؤْتِي بِهَا كُتُبًا» یعنی: آن گاه پروردگار ما روی عرش (تخت) می نشیند و نامه ها و دفترها را به حضور او می آورند.. این حدیث تا آخر از این موهومات است و آخر شفاعت بی حساب و کتاب....

راوی گفته است: آن گاه خوشبختانه یا بدبختانه کنیزی خدمت حضرت صادق آمده و گفت: فلان قرشی بر در خانه است. حضرت فرمود به او اجازه دهید بیاید و به ما فرمود: ساکت باشید!

می بینید که در این حدیث عیاشی چه چیزهایی است که مخالف مذهب شیعه بلکه ضروریات اسلام است بافته است. خانه ای که خدا در آن نشسته است و در دارد که دارای چند حلقه است پیغمبر وقتی وارد می شود خدا را می بیند و آنگونه گفتگوها بین آن دو رد و بدل می شود! خدا روی عرش می نشیند و دفترها را می خواند! و این قبیل موهومات، عیاشی چون در اول عمر از عامه بوده و بعداً شیعه شده است در احادیث او آثاری از عامی بودن او بسیار است.

پاره‌ای از احادیث شفاعت از تفسیر امام معروف به تفسیر امام حسن عسکری نقل شده است و چنانکه مطلعین می‌دانند و قبلاً هم گفته‌ایم کتابی بی‌اعتبارتر از این کتاب و مطالبی چرن‌تر از آنچه که در این کتاب آمده است در بین مؤلفات شیعه نیست! (۱)

پاره‌ای از این احادیث از کتبی دیگر مانند کنز کراچکی نقل شده است مانند حدیث سؤال از: ﴿إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ ﴿٢٥﴾ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ ﴿٢٦﴾﴾ [الغاشية: ۲۵، ۲۶] که مهم‌ترین تکیه‌گاه غالیان این حدیث است چنانکه آیت الله العظمی نیز در کتاب (امراء هستی) ص ۴۸۰ در حساب قیامت و نظارت امام آورده است که امام فرمود: «إِلَيْنَا إِيَابَ هَذَا الْخَلْقِ وَعَلَيْنَا حِسَابُهُمْ...». تا آخر که شفاعت همه مردم را متضمن است. زیرا امام فرموده است: بازگشت این مردم به جانب ما و حسابشان بر ماست پس آن گناہانی را که از نظر حق الله مرتکب شده‌اند از خدا می‌خواهیم که آن را به ما واگذار نماید و خدا خواسته ما را اجابت می‌کند و هرگناهی را که از نظر حق الناس ارتکاب کرده‌اند از مردم خواهش می‌کنیم که به ما ببخشند و مردم نیز می‌پذیرند و خدا به آنان عوض خواهد داد.

این حدیث که مضمون آن بر خلاف کتاب خدا و دین اسلام و مخالف عقل و وجدان است و یک‌باره ریشه دین و احکام آن را از بیخ می‌کند و مردم را به هرج و مرج و وحشت تشویق می‌کند و سوق می‌دهد و در برابر پاپ و گناه بخشی او صد بار بر آن فضیلت دارد؟ زیرا لا اقل کشیش در مقابل آن بخشش جرایمی از مرتکبان گناه دریافت می‌کند اما در این جا بدون هیچ زحمت جرم و جریمه درب بهشت بر روی همه باز است!! بدترین حدیثی است که در این باب است. این حدیث اگر حدیث صحیح هم بود یعنی از حیث سند و رجال درست بود بازهم می‌بایست آنرا به سینه دیوار کوبید. اما خوشبختانه یا بدبختانه از حیث سند و رجال نیز مخدوش است زیرا این حدیث را آیت الله العظمی در بحار از کافی نقل کرده است: بدین عبارت است «عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ ابْنِ سِنَانٍ عَنْ سَعْدَانَ عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ: كُنْتُ قَاعِدًا مَعَ أَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالنَّاسُ فِي

۱- ر.ک. «بحث در اختصاص علم غیب به خدا» مبحث پیغمبر جُز وحی نمی‌داند، در کتاب حاضر.  
۲- «در حقیقت، بازگشت آنان به سوی ماست، (۲۵) آنگاه حساب [خواستن از] آنان به عهده ماست (۲۶)».

الطَّوَّافِ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ فَقَالَ: يَا سَاعَةَ! إِنِّي أَيُّبُ هَذَا الْخَلْقِ وَعَلَيْنَا حِسَابُهُمْ فَمَا كَانَ لَهُمْ مِنْ ذَنْبٍ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ اللَّهِ ﷻ حَتَّمْنَا عَلَى اللَّهِ فِي تَرْكِهِ لَنَا فَأَجَابَنَا إِلَى ذَلِكَ وَمَا كَانَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ النَّاسِ اسْتَوْهَبْنَا مِنْهُمْ وَأَجَابُوا إِلَى ذَلِكَ وَعَوَّضَهُمُ اللَّهُ ﷻ». ترجمه حدیث همان است که آیت الله العظمی در ص ۴۸۰ (امراء هستی) آورده است و ما در صفحه قبل جلد ۱ آن را عیناً نقل کردیم جز اینکه در کلمه «حتمنا علی الله فی ترکہ لنا» یک نوع فرمان و تهکمی است که گستاخی بر خدا در آن بر اهل ادب مخفی نیست. «حتمنا علی الله» یعنی ما این واگذاریدن حقوق خدا بر ما، برای خدا حتم و واجب کرده و خواه و ناخواه او را وادار می‌کنیم که آن حقوق را به ما واگذار کند (حتم در لغت یعنی واجبی است که اسقاط آن ممکن نیست. امر محتوم. مجمع البحرین).

پس هر گونه حقوقی که از خدا تزییع شده چون نماز، روزه و حج و جهاد و عبادات دیگر و ارتکاب هرگونه معصیت از شرب خمر و زنا و لواط و آن گونه معاصی که در آن حق الناس نباشد خدا را وادار می‌کنیم که خواه ناخواه آن را به ما واگذار کند و حقوق مردم را از مردم خواهش می‌کنیم که آن‌ها را به ما ببخشند آن‌ها هم همه آن‌ها را به ما می‌بخشند. آن گاه هر که را خواستیم به بهشت می‌بریم یا همه را. این حساب روز قیامت.. اگر کسی مرگ هم می‌خواهد برود گیلان!! بسی جای حیرت و تعجب است! آیا ممکن است کسانی که به منظور هدایت و اصلاح مردم قیام کرده مروج دین پیغمبر اسلام باشند چنین سخنانی بگویند که تمام زحمات پیغمبر را نقش بر آب نمایند؟ آیا هیچ عاقلی باور می‌کند؟ با کجای کتاب خدا وفق می‌دهد؟ آیا عرض حدیث بر کتاب چه معنی دارد؟ کدام کتاب و کدام عقل و چه وجدانی آن را باور می‌کند؟!

آیا این حدیث و نظایرش با کتاب خدا با صراحت متضاد و مخالف نیست؟ این مضمون آن حدیث خیلی شریف!! است و احادیث دیگر از این قبیل! ما اینک به سند این حدیث رسیدگی می‌کنیم تا ارزش آن از این جهت هم معلوم باشد.

این حدیث از کتاب کافی یعنی اولین محاج شیعه است یعنی همان کتابی که از شانزده هزار حدیث آن به تشخیص علامه مجلسی در کتاب مرآة العقول بیش از نه دهم آن از درجه صحت ساقط است. به هر صورت سند این حدیث از کتاب رجال به شرح زیر است: اولین راوی این حدیث سهل است. و آن سهل بن زیاد الادمی الرازی ابو سعید است ارباب رجال او را از اصحاب حضرت جواد شمرده‌اند نجاشی او را در

رجال خود ص ۱۴۰ چاپ تهران چنین معرفی می‌کند: «سهل بن زیاد أبو علي الأدمي كان ضعيفاً في الحديث غير مُعْتَمَدٍ فيه وكان أحمد بن محمد بن عيسى يشهد عليه بالغلوِّ والكذب وأخرجه من قم إلى الريِّ». او در حدیث ضعیف بوده و بدان اعتمادی نبوده است و احمد بن محمد بن عیسی که از دانشمندان بزرگ شیعه در قم بوده او را از قم بیرون کرده زیرا او را غالی و دروغگو می‌دانسته است.

شیخ طوسی (ره) او را در استبصار چنین معرفی می‌کند: «إن أبا سعيد الأدمي ضعيف جدا عند نقاد الأخبار». ابو سعید کنیه سهل است او در نزد ناقدان اخبار خیلی ضعیف است.

جناب ابن الفضاثری (ره) او را چنین وصف می‌کند، به نقل تنقیح المقال در ۷۵/۲. «سهل بن زیاد الأدمي الرازي كان ضعيفا جدا فاسد الرواية والدين وكان أحمد بن محمد بن عيسى الأشعري أخرجه من قم وأظهر البرائة منه والرواية عنه و يروى المراسل ويعتمد المجاهيل». که او را هم خیلی ضعیف دانسته و هم فاسد الروایه و الدین می‌شمارد که احمد بن عیسی از او اظهار برائت کرده و از روایت او جلوگیری می‌نموده است. زیرا او مراسیل را روایت و به مجاهیل اعتماد داشته است. (مراسیل احادیث بدون سند و مجاهیل احادیث مجهول است).

فضل بن شاذان نیز او را احمق می‌شمرده است: که «إنه أحمق». در شان او گفته است. ابن داود در رجال خود (ص ۴۶۰) او را ضعیف و فاسد الروایه دانسته است و غلو و کذب او را نقل کرده است. در رجال میر مصطفی (نقد الرجال) نیز در ص ۱۶۴ او را به همین اوصاف زشت نکوهیده است. این اولین راوی این حدیث خیلی شریف است!

سهل آن را از محمد بن سنان روایت کرده است. اینک محمد بن سنان را بشناسیم، نجاشی در رجال خود ص ۲۵۲ فرموده است: «هو رجل ضعيف جدا لا يعول عليه ولا يلتفت إلى ما تفرد به». و گفته است که فضل بن شاذان می‌فرمود: من جایز نمی‌دانم که احادیث محمد بن سنان را روایت کنید. او خیلی ضعیف است که نمی‌توان به او اعتماد و التفات نمود.

و ابن الغضائری درباره‌ی او فرموده است: «محمد بن سنان غالی لا يلتفت إليه». او یک

شخص غالی است و نباید به گفتارش اعتنایی نمود.

شیخ ابو عمرکشی در رجال خود ص ۳۳۲ از ایوب بن نوح آورده است که او می‌فرمود: «لا أستحل أن أروي احادیث محمد بن سنان». حلال نمی‌دانم که احادیث محمد بن سنان را روایت کنم.

و در ص ۴۲۷ نوشته است حمدویه بن نصیر از ایوب بن نوح نقل کرده است که محمد بن سنان در هنگام مرگ گفته است: هر چه حدیث که برای شما گفتم هیچکدام را از کسی نشنیده‌ام و سماعی نبوده است و روایت نیست بلکه چنین یافتیم. ابن داود در رجال خود ص ۵۰۵ او را در قسم ضعفاء آورده و نوشته است که محمد بن سنان می‌گفت: «لا ترووا عني مما حدثت شيئا فإنها هي كتب اشترتة من السوق». از من حدیثی روایت نکنید آن حدیث‌ها که گفتم فقط کتاب‌هایی بود که از بازار می‌خریدم و هر چه در آن‌ها بود گفتم. آن‌گاه گفته است: «والغالب علی حدیثه الفساد». و علمای رجال متفق‌اند وی از کذابین است. و فساد بر احادیث او غالب است.

محمد بن سنان این حدیث بسیار شریف!! را از سعدان روایت کرده است. شرح حال سعدان در تنقیح المقال ص ۲۳ می‌نویسد: «أهمله في الخلاصة والذخيرة والبلغة وغيرها ولم يتعرضوا له أصلا وفي موضع من الذخيرة إنه ضعيف وفي موضع آخر منه غير موثق في كتب الرجال». سعدان که مهمل و مجهول و ضعیف و غیر وثوق است این حدیث را از سماعه بن مروان روایت کرده است و سماعه را در «من لا يحضره الفقيه» باب ما يجب علی من افطر او جامع فی شهر رمضان، واقفی دانسته است و فرموده است: من خبری که از سماعه روایت شده فتوای نمی‌دهم زیرا او واقفی است و پاره‌ای از علمای رجال او را فطحی فاسد المذاهب دانسته‌اند. ابن داود نیز او را در رجال خود ص ۴۶۰ ضمن ضعفاء و مجروحین آورده است و ابن الغضائری و نجاشی معتقدند که او در زمان حیات حضرت صادق علیه السلام در سال ۱۴۵ در گذشته است. پس روایت او از حضرت امام موسی کاظم که این حدیث چرند را به آن حضرت نسبت می‌دهند به کلی بی‌اساس و دروغ است. یعنی دروغ اندر دروغ است!!

آری، با چنین احادیثی این آیت الله العظمی و نظراء وی به جنگ قرآن آمده‌اند و بابتی به آن معنای کذایی: تصرف در کون و مکان و تدبیر عالم امکان در ولایت امامان و بابتی به این وسعت برای شفاعت در گستاخی فساق و فجار در معصیت پروردگار

عالمیان گشوده‌اند. و امامان شیعه را که خالص‌ترین و متواضع‌ترین عباد الله صالحین بوده‌اند خدایانی (والعیاذ بالله) حاکم و مسلط بر خدای جهان معرفی کرده و مذهب شیعه را یک مذهب مملو از شرک به جهانیان معرفی کرده و می‌کنند، و از این که این موهومات و خرافات جهان‌گیر نشده گله و شکایت دارند، شاید شما خواننده عزیز تصور کنید که تنها این حدیث یا حدیث ما قبل آن (ورود رسول خدا بر خدا) آنقدر چرند و بی‌اعتبار است و شاید سایر احادیث شفاعت دارای صحت و اعتباری باشد لذا ما ناچاریم که یک یک آن احادیث را از همان جلد سوم (بحار الانوار) که مخصوص موضوع معاد است آورده و از حیث سند بررسی کنیم تا معلوم شود که تمام آن احادیث از حیث سند مخدوش بوده و قابل اعتنا نیست. هر چند اگر در صحت سند تا آن حد بود که فی‌المثل مستقیماً از معصوم شنیده شده بود چون مخالف با آیات صریحه قرآن است بر طبق دستور و فرموده خود ایشان علیه‌السلام باید آن‌ها را به دیوار کوبید. علاوه بر آیات قرآن، عقل و وجدان هم خود بهترین مصدق این معنی است: اینک ما تمام آن احادیث را با کثرت آن که در باب شفاعت است و در حدود شصت حدیث است یکایک از لحاظ سند برای خوانندگان محترم ذکر می‌کنیم تا خود انصاف داده ببینند، گمراهان به چه دستاویزی متمسک‌اند؟! در شمارش احادیث اهتمام تامی نشده است زیرا پاره‌ای حدیث نبوده و پاره‌ای مکرر.

**حدیث اول:** از کتاب خصال صدوق از روایت عامه آورده است چون ابو الحسن طاهر بن محمد بن یونس از محمد بن عثمان هروی تا انس بن مالک که در کتاب رجال شیعه نامی از هیچ‌کدام نیست.

و انس مالک به شهادت تاریخ از منصرفین امیر المومنین علی بن ابی طالب است و حضرت صادق علیه‌السلام او را از جمله کسانی شمرده است که بر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم دروغ بستند پس حدیث وی قابل اعتنا نیست برای تحقیق حال به تنقیح المقال ۱/۱۵۴ مراجعه نمائید. <sup>(۱)</sup> (مضمون حدیث آنست که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: من دعای خود را برای شفاعت امتم نگه داشته‌ام).

۱- مطلبی را که مولف رحمته‌الله در مورد صحابه جلیل القدر پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، انس بن مالک رضی‌الله‌عنه ذکر کرده است، بنابر دلایل ذیل اشتباه و خلاف حقیقت است:

۱- انس بن مالک رضی‌الله‌عنه به مدت ده سال، در حساس‌ترین سالهای حیاتش طفولیت - که شخصیت انسان در آن شکل می‌گیرد در خدمت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بود و تحت سرپرستی ایشان تربیت یافت و در آن سال‌ها صداقت و امانت را از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آموخت. و در نتیجه، اسوه و

الگوی ایشان، پیامبر گرامی ﷺ بودند. و رسول خدا ﷺ در حق ایشان دعای خیر نموده و فرمودند: «بار خدایا، فرزندان و مال او را فزونی و عمرش را دراز فرما و گنااهش را بیامرز.»  
و اصلاً معقول نیست چنین شخصیتی که دست پرورده رسول خدا ﷺ و خادم و همراه ایشان باشد، سپس بر ایشان دروغ ببندد و حدیث جعل کند.

۲- انس بن مالک رضی الله عنه در قضیه روایت حدیث از رسول الله ﷺ شدیداً محتاط بود و خیلی تلاش می نمود تا در روایت حدیث اشتباهی از ایشان سر نزند. هرگاه از رسول خدا ﷺ حدیثی نقل می کرد این جمله را - از باب احتیاط- در آن می افزود: «یا همان گونه که ایشان فرموده اند». و همچنان که امام احمد بن حنبل در مسند خویش با سند صحیح از ایشان روایت نموده که می فرمود: «لولا أني أخطئ لحدثتكم بأشياء سمعتها من رسول الله ﷺ لکنه قال: من كذب علي متعمداً فليتبوأ مقعده من النار». «اگر ترس از این نبود که اشتباه نمایم برای شما چیزهای نقل می نمودم که از رسول خدا ﷺ شنیده ام، اما ایشان فرموده: «هر کس عمداً بر من دروغ بدهد، نشیمنگاه (جایگاه) خود را در جهنم آماده سازد». یعنی وارد جهنم می گردد. آیا معقول است که چنین شخصی بر رسول خدا ﷺ دروغ ببندد؟! »

۳- هرگز از انس بن مالک رضی الله عنه و همچنان از دیگر اصحاب پیامبر اکرم ﷺ ثابت نشده که آنها بر رسول خدا ﷺ حدیث دروغینی را نسبت داده باشند. و همچنان ثابت نشده که هیچ یک از صحابه انس را به دروغگویی و دروغ بستن به رسول الله ﷺ متهم کرده باشد.

۴- روایت منسوب به امام جعفر صادق رضی الله عنه، ساخته و پرداخته روایان شیعه رافضی است و ایشان از همچون روایات دروغینی بری هستند. این روایان مغرض جهت طعن وارد کردن به عدالت یک صحابی جلیل القدر پیامبر اکرم ﷺ چنین روایتی را جعل نموده و به امام جعفر صادق رضی الله عنه به دروغ نسبت داده اند، تا امت اسلامی را از احادیث یکی از بزرگترین روایان حدیث محروم سازند.

۵- انس بن مالک رضی الله عنه با تمامی خلفای راشدین بیعت کردند و حضرت علی را مانند بقیه خلفای راشدین دوست داشتند و هیچگونه انحراف و عداوتی نسبت به ایشان نداشتند. چنانچه روایت است که به ایشان گفته شد: مردم گمان می برند که محبت علی و عثمان در یک قلب جای نمی گیرد؟ ایشان فرمود: «فقد كذبوا والله لقد اجتمع حبهما في قلوبنا». «به خدا دروغ گفته اند محبت هر دویشان در قلب مان جمع شده است». (تاریخ دمشق ج ۳۹، ص ۵۰۰).

۶- انس رضی الله عنه در تمام غزوات و جهادها همراه رسول خدا ﷺ حضور داشت. از جمله در غزوه بدر که خردسال هم بود اما به خاطر خدمت به رسول الله ﷺ شرکت داشت. و ایشان از کسانی بود که در بیعت الرضوان هم حضور داشتند و این آیه: ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ

**حدیث دوم:** اصلاً مربوط به شفاعت نیست لذا از آوردن سند آن بی‌نیازیم.

**حدیث سوم:** مضمونش آن است که امیر المؤمنین فرموده است: ما را برای شفاعت خود به زحمت نیندازید لیکن چون در روایت آن سندی نیاروده است لذا نمی‌دانیم از چه کس و از کجا نقل کرده است. این حدیث راویان آن محمد بن عیسی یقطینی و قاسم بن یحیی، و هر دو ضعیف و غلط‌اند.

**حدیث چهارم:** از ابراهیم بن هاشم است که در کتب رجال از او توثیق نشده است وی این حدیث را از علی بن معبد روایت کرده است در تنقیح المقال ۳۰۹/۲ درباره‌اش گفته‌اند: «لم ینص فیه بالتوثیق ولا مدح». از او مدح و توثیقی نشده است و در ص ۱۱۰ او را امامی مجهول دانسته است. پس حدیث مجهول است.

**حدیث پنجم:** نظریه صدوق است و حدیث نیست.

**حدیث ششم:** از امالی صدوق از ابی قلابه عبد الملک بن محمد روایت شده است چنین شخصی در کتب رجال نام و نشانی ندارد و از غانم بن الحسن السعدی روایت کرده است او نیز اسمی بی‌مسمی است. وی از مسلم بن خالد المکی روایت کرده است در ص ۲۱۴ و ص ۱۴۹ تنقیح المقال او نیز از مجاهیل است. مضمون حدیث آن است که حضرت فاطمه سلام الله علیها به پیغمبر خدا گفت: در روز قیامت من تو را در کجا ملاقات کنم پیغمبر مقامات و مواقف روز قیامت را گفت: تا اینکه فرمود: مرا در شفیر جهنم ملاقات کن که مانع شراره‌های آن از امت خود می‌شوم.

**حدیث هفتم:** از تفسیر قمی از ابن محبوب از زرعه و او از سماعه روایت کرده است. زرعه طبق تصریح در رجال خود ص ۳۵۰ واقفی مذهب است و ابن داود نیز او را در رجال خود ص ۴۵۳ جزو مجروحین و ضعفاء آورده است. علامه حلی نیز او را در

يُيَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَبَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا ﴿١٨﴾

[الفتح: ۱۸] «به راستی الله از مؤمنان - هنگامی که زیر درخت با تو بیعت کردند- خشنود شد، پس آنچه که در درون دل‌های شان بود دانست، لذا آرامش را بر آن‌ها نازل کرد و پیروزی (و فتوحی) نزدیک را به آن‌ها پاداش داد»، شامل حال ایشان هم می‌شود. از شخصی که خداوند راضی شده باشد، محال است که وی بر پیامبر خودش دروغ ببندد.

بنابراین، آنچه راویان شیعه رافضی درباره انس بن مالک رضی الله عنه نقل کرده‌اند که گویا ایشان از منحرفین امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه است و -نعوذ بالله- بر رسول خدا صلی الله علیه و آله دروغ می‌بست، همه اش بهتان محض و خلاف حقیقت است. (مُصحح)



خلاصه خود در قسم ثانی ۲۲۴ جزو ضعفاء آورده است زرعه از سماعه روایت کرده است و ما هویت سماعه را در حدیث منتخب آیت الله العظمی در صفحات قبل آوردیم که او نیز واقفی بوده است و به هر حال این حدیث از درجه صحت ساقط است، مضمون این حدیث مضمون همان حدیث عیاشی است که در همین کتاب گذشت خلاصه (حدیث آمدن پیغمبر در قیامت به در خانه خدا و حرکت دادن حلقه...).

**حدیث هشتم:** مربوط به شفاعت پیغمبر نسبت به پدر و مادر و عمو و برادرش در جاهلیت است و آرزویی است که به آن حضرت نسبت داده‌اند که فرمود: اگر در مقام محمود ایستادم در حق ایشان شفاعت خواهم نمود و چون با مطلب ما مناسبتی ندارد لذا به سند آن نمی‌پردازیم.

**حدیث نهم:** از ابن البطائنی روایت شده است: چون ابن البطائنی در کتب رجال علی بن حمزه بطائنی است و یا پسرش حسن بن علی بن حمزه است. اگر علی بن حمزه است ابن الغضائری در باره او فرمود است: «علی بن ابي حمزة لعنه الله أصل الوقف وأشد الخلق عدوا للمولي». (یعنی الرضا علیه السلام) و ده‌ها حدیث از مذمت در تنقیح المقال ۲/۲۶۱ و سایر کتب رجال آمده است. و ظن نزدیک به یقین است که پسر علی بن حمزه حسن بن علی است و اگر پسرش حسن بن علی بن ابی حمزه است ابن الغضائری درباره او نیز فرموده است: «الحسن بن علی ابن ابي حمزة البطائني مولى الأنصار أبو محمد واقفي بن واقفي ضعيف في نفسه». و شیخ کشی درباره او فرموده است: «الحسن بن علی بن ابي حمزة كذاب». و شرح حال نکبت‌مآل او در تنقیح المقال ۱/۲۹۰ و سایر کتب رجال مذکور است. پس حدیث چنین ملعونی قابل استماع نیست.

مضمون حدیث نهم تفسیر آیه شریفه: ﴿لَا يَمْلِكُونَ الشَّفْعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا﴾<sup>(۱)</sup> [مریم: ۸۷] می‌باشد که مراد از اخذ عهد اذن دادن به ولایت امیر المؤمنین علیه السلام و امامان بعد از اوست.

**حدیث دهم:** از امالی صدوق و بشارت المصطفی از سلمه بن الخطاب از حسین بن سعید از ابو اسحق بن ابراهیم از عبد الصباح از ابو بصیر از حضرت صادق علیه السلام است

۱- «[آنان] اختیار شفاعت را ندارند، جز آن کس که از جانب [خدای] رحمان پیمانی گرفته است».

سلمه بن الخطاب را نجاشی در رجال خود ص ۱۴۲ فرموده است: «كان ضعيفاً في حديثه». و ابن الغضائری در باره او فرموده است: «سلمة بن الخطاب أبو محمد من سواد الری، ضعيف». علامه حلی نیز او را در خلاصه خود در قسم دوم جزو ضعفاء آورده است: ص ۱۰۴ و ابن داود نیز او را در رجال خود ص ۴۵۸ در قسم ضعفاء و مجروحین آورده و نوشته است: «كان ضعيفاً في حديثه». و در نقد الرجال ص ۱۵۷ نیز او را ضعیف شمرده است. و در تحریر طاووسی نیز او را واقفی مذهب دانسته است. بقیه روات او از مجاهیل هستند، لذا به چنین حدیثی نباید اعتنا داشت. مضمون حدیث آن است که در روز قیامت که ظلمت مردم را گرفته است گروهی که نور آنان زمین قیامت را روشن کرده است بر می‌خیزند، مردم می‌گویند که اینان پیغمبران یا فرشتگانند یا شهیدانند، آنان می‌گویند ما علوی و ذریه رسول الله ﷺ هستیم، پس به آنها گفته می‌شود که درباره محبان خود شفاعت کنید.

**حدیث یازدهم:** از محمد عطار از جعفر بن محمد بن مالک از احمد بن مدین از محمد بن عمار روایت شده است:

اما جعفر بن محمد بن مالک؛ نجاشی (ره) درباره او فرموده است: «كان ضعيفاً في الحديث». و گفته است: که احمد بن الحسین درباره او می‌فرمود: «كان يضع الحديث وضعاً ويروي عن المجاهيل وسمعت من قال كان أيضاً فاسد المذهب والرواية». او هم وضع حدیث می‌کرده است و هم از مجهولان روایت می‌نموده و هم فاسد المذهب و الروایه بوده است. ص ۹۴ رجال نجاشی و از احمد بن مدین روایت می‌کند و از او نامی در رجال نیست و محمد بن عمار نیز از مجهولات است (تنقیح المقال ۱۶۲/۳).

مضمون حدیث آن است که حضرت صادق فرموده است: شیعیان ما از نور خدا آفریده شده‌اند و در روز قیامت به ما ملحق می‌شوند و ما شفاعت می‌کنیم و شما هم شفاعت می‌کنید و هیچ‌کس از شما نیست مگر اینکه دوستان خود را به بهشت و دشمنان خود را به جهنم می‌برد.

**حدیث دوازدهم:** از ابن ابی الخطاب از نصر بن شعیب از قلانسی روایت شده است نصر بن شعیب طبق ص ۲۷۲/۳ تنقیح المقال مجهول است و شهید ثانی نیز او را مجهول دانسته است و بالاخره تمام راویان این حدیث مجهولند و روایت بی‌اعتبار.

مضمون حدیث آن است که پیغمبر خدا فرمود: اگر در مقام شفاعت ایستادم درباره اصحاب کبایر شفاعت خواهم کرد. اما درباره آزارکننده ذریه خود شفاعت نخواهم کرد. حدیث سیزدهم: قطان از سکری و او از جوهری و او از محمد بن عطار و او از پدرش روایت کرده است: احمد بن القطان را در تنقیح المقال ۵۶/۱ از قول سید صدر الدین صاحب وافی و حواشی او در منتهی المقال عامی شمرده است. از سکری اسمی در کتب رجال نیست و محمد بن عماره در ۱۶۴/۳ پدرش عماره در ۳۲۲/۲ حال شان مجهول است و چنین حدیث مجهول و از درجه اعتبار ساقط است. مضمون حدیث: هر کس سه چیز را منکر شود از شیعیان ما نیست معراج و سؤال قبر و قیامت را. (مضمون حدیث ربطی به شفاعت ندارد و کسی منکر این سه چیز نیست). بعد از این حدیث بی‌سندی از ابوذر و سلمان است.

حدیث چهاردهم: از ابی اسامه روایت شده است و باقی راویان نامشان نیامده است، ابی اسامه نامش زید الشحام است: ابن الغضائری و اسحق بن علی بن عمان و غیر او وی را ضعیف شمرده‌اند. و ابن داود در ص ۱۶۴ رجال خود اشاره به واقفی بودن وی کرده است. چون نام تمام رجال حدیث نیامده است، فرضاً که ابی اسامه ثقه باشد حدیث مرسل است و از درجه صحت ساقط. مضمون حدیث آن است که حضرت صادق و حضرت باقر علیهما السلام فرموده‌اند: به خدا قسم آن قدر از شیعیان خود شفاعت می‌کنیم که دشمنان ما بگویند: ﴿فَمَا لَنَا مِنْ شَفِيعِينَ﴾ (۱۳) وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ (۱۴) «برای ما شفیع و دوست مهربانی نیست».

حدیث پانزدهم: از تفسیر قمی از معاویه بن عمار از ابی العباس مکتبر روایت شده است. معاویه بن عمار در تنقیح المقال ۳۲۴/۳ مختل العقل شمرده شده است. و علی بن احمد العقیقی از علمای بزرگ رجال درباره او فرموده است: «لم یکن معاویة بن عمار عند أصحابنا مستقیماً کان ضعیف العقل متهاً فی حدیثه». یعنی: معاویه بن عمار در نزد علمای شیعه مرد درستی نبوده، بیهوده عقلش ضعیف و در حدیثش به دروغ متهم است (قاموس الرجال ۴۲/۹) و چون او یکصد و هفتاد و پنج سال بر طبق تصریح ابن داود در رجال خود ص ۳۵۰ عمر کرده است و در سال ۱۷۵ فوت نموده است و او از ابی العباس مکتبر که معلوم نیست چه کس است و به هر صورت وی در سنین پیری این حدیث را روایت کرده است شکی نیست که او در حال اختلاف حواس بوده است.

مضمون حدیث: حضرت باقر علیه السلام به ابویمن فرموده است: که همه کس به شفاعت پیغمبر محتاج است و ما درباره شیعیان خود شفاعت می‌کنیم.

**حدیث شانزدهم:** از محمد بن سنان غالی و کذاب مشهور است که ما احوال او را قبلاً آوردیم. خلاصه مضمون حدیث آن است که پیغمبر خدا فرمود: خدا به من پنج چیز عطا کرده است که از آن جمله شفاعت است و از جمله حلیت غنایم که ما کذب مضمون آن را در کتاب خمس آورده‌ایم.

**حدیث هفدهم:** از علی بن حکم و او از ابان از محمد بن الفضیل الرزقی روایت کرده است. علی بن حکم و هم‌چنین ابان در کتب رجال حالشان مجهول است. اما محمد بن الفضیل الازدی الارزق: شیخ طوسی در رجال خود ص ۳۶۰ او را ضعیف شمرده است و در ص ۳۸۹ او را به غلو متهم کرده و در خلاصه علامه ص ۲۵۰ او را ضعیف شمرده است. در نقد الرجال ۳۲۷ نیز او را ضعیف و غالی دانسته است. مضمون حدیث آنست که امیر المومنین فرمود: بهشت هشت در دارد از یک در پیغمبران و محبان وارد می‌شوند و من در کنار صراط ایستاده به شیعیان دعا می‌کنم و...

**حدیث هجدهم:** از فخام از منصوری روایت شده است و از هیچ کدام نامی در کتب رجال به عنوان ثقه یا ضعیف نیامده است. بنابراین حدیث مجهول است. به تنقیح المقال ۳۱۰/۱ مراجعه شود. خلاصه مضمون حدیث آن است که در روز قیامت بر رسول خدا گفته می‌شود: که تو را در پاداش محبان اهل بیت قدرت است.

**حدیث نوزدهم:** از اسمعیل بن علی الدعبل از محمد بن ابراهیم بن کثیر روایت شده است که از هیچ کدام نامی در کتب رجال نیست که اینان بر ابونواس شاعر هرزه سرای هزار و یک شب که در شعر خود سرود: صلی الله علی لوط و شیعتنه. در مرض موت او وارد شدند و عیسی بن موسی الهاشمی به او گفته است: یا ابا علی تو در آخرین روز عمر خود در دنیا و اولین روز خود در آخرت هستی و بین تو و خدا گناهایی است پس به سوی خدا توبه کن (ابونواس در شرب خمر و لواط معروف زمان خود بوده است). ابونواس گفت: مرا تکیه دهید پس همین که نشست گفت: مرا از خدا می‌ترسانید همانا حماد بن سلمه از ثابت بنانی از انس مالک از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که آن حضرت فرمود: برای هر پیغمبر شفاعتی است و من شفاعت خود را برای مرتکبین کبایر از امت پنهان کرده‌ام آیا شما خیال می‌کنید من از آنها نیستم؟ (پس چرا از خدا بترسم). آری، باید چنین حدیثی را راویانی چون ابونواس روایت

کنند! راویان این روایت هیچ‌کدام امامی نیستند هر چند حماد بن سلمه ممدوح میزان الاعتدال است، و ثابت بنانی نیز مشترک است در بین چند شخصیت. اما اولین راوی آن خود ابونواس است که شرب خمر و لواط معروف است و همین روایت نیز حاوی این معنی است. و مضمون روایت نیز بر خلاف قرآن مجید و روح اسلام و تعلیم جمیع انبیاء و اولیا است. اگر بنا باشد که مرتکبین کبایر هر گونه گناهی را مرتکب شدند، شفاعت پیغمبر برای آن‌ها ذخیره شده باشد پس دین و شریعت یعنی چه؟ در خباثت ابونواس که حتی به قیامت هم عقیده نداشته است ما ان شاء الله در جای دیگر از این کتاب سخن خواهیم گفت. در مذمت او همین بس که حضرت هادی علیه السلام او را ابونواس باطل می‌خواند (الکنی والألقاب)

حدیث بیستم: از عیون اخبار الرضا از احمد بن ابی جعفر البیهقی از علی بن جعفر البیهقی از علی بن جعفر المدنی از علی بن محمد بن مهرویه القزوینی از داود بن سلیمان از حضرت رضا علیه السلام از پدراناش روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: چون روز قیامت شود ما متولی حساب شیعیان خود می‌شویم و مظلماه‌ای که بین آن‌ها و مردم است از آن‌ها خواهش می‌کنیم به ما بخشیده می‌شود و حقوقی که بین ما و شیعیان ماست ما به عفو و بخشش سزاوارتریم. یعنی دستگاه آفرینش مسخر، و مسخره اراده رفیق‌بازان مخصوصی است!!

مضمون این حدیث مضمون همان حدیث آیت الله العظمی است. با این تفاوت که این از رسول خدا است و آن از حضرت کاظم و راویان این حدیث از حضرت رضا تا امیر المؤمنین از معصومین هستند، واقعاً چه حدیث خوبی برای مغرورین و مخربین دین اسلام است زیرا باب هر گونه جرأت و معصیت را باز می‌کند و برای خرابی دین از صد هزار سپاه مؤثرتر است.

اما از رجال سند این حدیث از احمد بن ابی جعفر البیهقی و علی بن جعفر البیهقی. و علی بن جعفر المدنی اصلاً نامی در کتب رجال نیست و فقط نام علی بن مهرویه القزوینی در ۱۳۰/۲ تنقیح المقال آمده است حال او مجهول است و داود بن سلیمان را نیز در ۴۱۰/۱ وحید بهبهانی عامی دانسته است. وی یکی از عامیان است و علی بن مهرویه القزوینی نیز از روات عامه است شاید آن‌ها نیز از عامه باشند در میزان الاعتدال ۸/۲ گفته است: داود بن سلیمان الجرجانی الغازی از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام و غیر او روایت می‌کند. یحیی بن معین او را تکذیب کرده و ابو حاتم او را

نمی‌شناسد، و به هر حال او شیخی بسیار دروغگو است. کتابی دارد که آن را بر حضرت رضا علیه السلام به دروغ وضع کرده است. از این نسخه علی بن محمد بن مهرویه قزوینی روایت می‌کند و صدوق از او نقل و روایت می‌کند. معلوم می‌شود این هم از احادیثی است که صدوق و کذابین برای شیعیان هدیه آورده است و چون داود بن سلیمان مسلماً از مخالفان است چنین رساله‌ای مشحون به کذب و کفر ساخته و آن را به حضرت رضا علیه السلام نسبت داده است. و گرنه هر گاه چنین حدیثی راست باشد. پس دیگر بعث رسل و انزال کتب یعنی چه؟ آنگه چه قرابت و نسبتی بین خدا و شیعیان است که با بندگان دیگر خدا نیست، آیا ضلالت از این واضح‌تر؟ و چه بسا که مذهب نصرانیت را در جعل این حدیث دستی پنهان یا آشکارا باشد.

**حدیث بیست و یکم:** اصلاً سند ندارد و مضمون آن مضمون حدیث چهارم است که گذشت.

**حدیث بیست و دوم:** از ابی ولاد (حفص بن یونس) روایت شده است و او از میسر نقل کرده است و هر دوی آن‌ها حالشان مجهول است. به تنقیح المقال ۳۵۶/۱ و ۲۶۲/۳ مراجعه شود. مضمون آن هم مربوط به شفاعت نیست بلکه به حقوقی است که مردی به مؤمنی دارد و آن حقوق موجب نجات او می‌شود. این حدیث در چاپ جدید بحار الانوار به شماره ۲۶ می‌باشد.

**حدیث بیست و سوم:** از محمد بن خالد و او از نصر و او از یحیی حلبی و او از ابی المعزا از ابی بصیر از علی صانع روایت کرده است. و ابن الغضائری درباره او فرموده است: «محمد بن خالد البرقی حدیثه يعرف وینکر ویرون من الضعفاء ویعتمد علی المراسیل». تنقیح المقال ۱۱۳/۳ و در رجال ابن داود ص ۵۰۳ او را در ردیف مجروحین و مجهولین آورده است و وی را از ضعفا در قسم دوم شمرده است. مضمون حدیث آن است که مؤمن برای دوست خود شفیع می‌شود مگر این‌که ناصبی باشد که شفاعت پیغمبر هم درباره او فایده ندارد. اگر این شفاعت در دنیا باشد صحیح است اما در آخرت شفاعت نیست.

**حدیث بیست و چهارم:** از سعدان بن مسلم است که ما هویت او را در حدیث منتخب آیت الله آوردیم که او را مهمل شمرده‌اند و گفته‌اند او ضعیف است و موثق نیست و سعدان آن را از معاویه بن وهب روایت کرده است و معاویه حالش مجهول

است تنقیح المقال ۲۲۶/۳. مضمون حدیث: آن است که حضرت صادق فرمود: شفاعت ما در حق شیعیان ما رد نمی‌شود.

**حدیث بیست و پنجم:** نیز از سعدان است و مضمون حدیث نیز همان حدیث بیست و چهارم است چنانکه بارها گفته‌ایم شفاعت یعنی استغفار برای مؤمن از طرف فرشتگان و پیغمبران و اولیاء در دنیا صحیح است.

**حدیث بیست و ششم:** نیز همان حدیث بیست و چهارم است اما روایت آن از محمد بن الفضیل است محمد بن الفضیل همان است که ضعف و غلو او در ذیل حدیث هفدهم گذشت.

**حدیث بیست و هفتم:** نیز از همین محمد بن الفضیل است و مضمون حدیث تفسیر ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾<sup>(۱)</sup> [البقرة: ۲۵۵] است که حضرت صادق عليه السلام فرموده است: ما آن شفیعیانیم.

**حدیث بیست و هشتم:** از قاسم بن محمد و از علی بن ابی حمزه روایت کرده است مضمون حدیث مضمون حدیث یازدهم است. قاسم بن محمد طبق تصریح ارباب رجال واقفی بوده است و هیچ‌یک او را توثیق نکرده‌اند و جمیع فقهاء روایت او را رد کرده‌اند و بر او طعن زده‌اند. تنقیح المقال ۲۴/۳ قسم دوم قاسم بن محمد از علی بن ابی حمزه روایت می‌کند.

و علی بن ابی حمزه همان ملعونی است که ما در ذیل حدیث هشتم شرح حال نکبت مآل او را آوردیم.

**حدیث بیست و نهم:** از حمزه بن عبدالله روایت شده که شرحی از آن در کتب رجال نیست او از ابو عمیره روایت کرده است ابو عمیره کنیه رشید بن مالک السعدی است و وی از اصحاب رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است و چنین کسی از حضرت باقر روایت نمی‌کند. فصل الکنی ص ۲۸ می‌نویسد: «لم أعرف اسمه ولا حاله». پس حدیث مجهول است و مضمون آن هم چیزی نیست. «قال أبو جعفر: إن لرسول الله شفاعة». یعنی برای رسول خدا یک نوع شفاعتی هست، نه تنها رسول الله بلکه برای بسیاری چنین است.

**حدیث سی‌ام:** از ابان از اسد بن اسمعیل از جابر بن یزید جعفی روایتی است که حضرت باقر عليه السلام به جابر فرموده است از دشمنان ما کمک مخواه. اسد بن اسمعیل

۱- «کیست آن کس که جز به اذن او در پیشگاهش شفاعت کند؟».

طبق ۷/۱ تنقیح المقال مجهول است. و مضمون حدیث چندان ربطی به شفاعت کذابی ندارد.

**حدیث سی و یکم:** از ابو فضاله از حسین بن عثمان از ابو حمزه روایت شده است. ابو فضاله کنیه ثابت بن اسلم نبانی است که از اصحاب رسول الله ﷺ بوده و در رکاب امیر المؤمنین علیه السلام در صفین کشته شده است و روایت چنین کسی به واسطه حسین بن عثمان از ابو فضاله دیگری در اصحاب ائمه وجود ندارد اما بر طبق تصریح تنقیح المقال ۱۸۸/۱ صاحب المطاوی ثابت را جزو ضعفاء شمرده است و صاحب ذخیره در ذکر او اهمال کرده است و روایت به معصوم نمی‌رسد و قول ابو حمزه است، مضمون حدیث این هست که ابو حمزه گفت: رسول خدا را در امتش شفاعت است. البته رسول خدا صلی الله علیه و آله مأمور به شفاعت امت است که ﴿وَأَسْتَغْفِرُ لَهُمْ﴾ [آل عمران: ۱۵۹] ﴿وَأَسْتَغْفِرُ لَذَنبِكَ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ﴾ [محمد: ۱۹].

**حدیث سی و دوم:** از علی از شعبه از قتاده از ابی الجوزاء از ابن عباس روایت شده است. تمامی راویان این حدیث از عامه (سنیان) است. مضمون حدیث آن است که اول کسی که در روز قیامت شفاعت می‌کند رسول خدا صلی الله علیه و آله است. و اول کسی که در مسلمانان حبشه شفاعت می‌کند، بلال است. جامعین احادیث شفاعت در کار خود حریص و عجول بوده‌اند. و برای گشودن باب جرأت و گستاخی بر معاصی و تخریب بنیان اسلام ساعی و عاشق بوده‌اند. پس خوشا به حال معصیت کاران که هم در دنیا متنعم و متلذذند و هم در آخرت در شفاعت مستحق بهشت.

**حدیث سی و سوم و سی و چهارم:** از عامه است و مضمون آن هم چیز قابل ذکری نیست.

**حدیث سی و پنجم:** از تفسیر امام است که ما بی‌اعتباری و ضعف و کذب و جعل آن را در این کتاب قبلاً آورده‌ایم.

**حدیث سی و ششم:** همان حدیث چرند تفسیر عیاشی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز قیامت به درب خانه خدا می‌آید و حلقه در راه می‌زند و خدا می‌گوید کیست که در راه می‌زند؟ تا آخر. و ضعف این تفسیر بر عقلا و مطلعین پوشیده نیست.

**حدیث سی و هفتم و سی و هشتم و سی و نهم:** نیز از تفسیر عیاشی که سند



مسلسل ندارد و قابل اعتناء نیست. این حدیث در چاپ جدید حدیث ۴۶ است.

**حدیث چهارم:** از یحیی بن محمد بن الحسن الجوابی از جامع بن احمد از الدهستانی از علی بن الحسین بن عباس الصدلی از احمد بن محمد بن ابراهیم الثعالبی از یعقوب بن احمد السری است که از هیچ‌کدام نامی در کتب رجال شیعه نیست و یعقوب از محمد بن عبدالله بن محمد روایت می‌کند و این شخص اگر مجهول نباشد محمد بن عبدالله بن محمد بن عبدالله است که نجاشی او را ضعیف شمرده است او از احمد بن عامر توسط عبدالله روایت کرده است و احمد بن عامر در تنقیح المقال ۶۳/۱ مجهول الحال است و احمد از پدرش عامر بن سلیمان بن صالح روایت کرده است و از این شخص نامی در کتب رجال نیست. پس این حدیث از هر جهت مجهول و بی اعتبار است.

مضمون حدیث آن است که حضرت رضا علیه السلام فرموده است: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: چهار نفرند که من شفیع ایشانم؛ گرامی دارندگان ذریه من...

**حدیث چهارم و یکم:** از محمد بن العباس از احمد بن هوزه از ابراهیم بن اسحاق از عبدالله بن حماد از عبدالله بن سنان. محمد بن العباس در کتب رجال مجهول الحال است ۱۳۵/۳ تنقیح المقال. احمد بن هوزه نیز مانند اوست. تنقیح المقال ص ۹۹/۱. ابراهیم بن اسحاق را شیخ طوسی در رجال خود ص ۴۵۱ ضعیف شمرده است و در الفهرست ص ۲۹ نوشته است: «إبراهیم بن إسحاق أبو الإسحاق النهاوندي كان ضعيفا في حديثه متها في دينه». علامه در خلاصه ص ۱۹۸ دوم نوشته است: «إبراهیم بن إسحق.. كان ضعيفاً في دينه وفي مذهبه ارتفاع وأمره مختلط لا أعمل على شيء مما يرويه...». او هم در حدیث ضعیف و هم در دین متهم و هم در مذهبش ارتفاع و غلو است و امر او نامشخص است و من بدان چه او روایت می‌کند عمل نمی‌کنم.

ابراهیم از عبدالله بن حماد روایت می‌کند: ابن الغضائری درباره او می‌فرماید: «عبدالله بن حماد أبو محمد الأنصاري نزل قم لم يرو عن أحد من الأئمة وحديثه يعرف تارة وينكر أخرى». یعنی: ابو محمد انصاری به قم نزول کرد از هیچ یک از امامان روایت نمی‌کند و حدیث او گاهی خوب و گاهی زشت است، عبدالله بن حماد از عبدالله بن سنان خزانه‌دار روایت می‌کند وی خزانه‌دار منصور دوانقی است.

مضمون آن حدیث آیت الله العظمی است که روز قیامت حساب شیعیان با ماست. در چاپ مشهد حدیث ۵۴ است.

**حدیث چهل دوم:** با همین سند تا عبدالله بن حماد از محمد بن جعفر از حضرت صادق علیه السلام به همین مضمون روایت شده است! چون راویان آن را تا عبدالله بن حماد شناختیم و ناشناخته محمد بن جعفر است.

محمد بن جعفر فرزند حضرت صادق علیه السلام است شیخ مفید در ارشاد<sup>(۱)</sup> فرموده است: که او معتقد به مذهب زیدیه بوده و عقیده داشته است که امام زمان کسی است که با شمشیر خروج کند و خود او در زمان مأمون در سنه ۱۹۹ خروج کرد و زیدیه جارودیه او را متابعت کردند او مردم را به خود خواند و ادعای خلافت کرد و در «کشف الغمه»<sup>(۲)</sup> گفته است: از کسانی که درباره حضرت موسی بن جعفر در نزد هارون شکایت کرد از خویشان او بود که برادر آن جناب بود. و در عیون اخبار الرضا آمده است که هر گاه در نزد حضرت رضا علیه السلام نام محمد بن جعفر برده می‌شد حضرت می‌فرمود: من عهد کردم بر خود که در زیر سقفی که بر من و او سایه افکند ننشینم. محمد بن جعفر بر هارون وارد شده و بر او به خلافت سلام داد و گفت: من خیال نمی‌کردم که در زمین دو خلیفه باشد تا اینکه دیدم برادرم موسی بن جعفر را که بر او هم به خلافت سلام می‌دادند. در کتاب عیون اخبار الرضا آمده است که او خروج کرد و خود را امیر المؤمنین خواند، حضرت رضا به او فرمود با این عمل تکذیب پدر و برادر خود را مکن، و زشتی داستان خلافت او در تاریخ مسطور است.

**حدیث چهل و سوم:** از محمد بن سنان و او از ابن مسکان روایت کرده است: چون محمد بن سنان را در ذیل حدیث منتخب آیت الله العظمی معرفی شد که او ضعیف و غالی است به همان اکتفاء کردیم. مضمون حدیث او آن است که حضرت فاطمه علیها السلام در کنار جهنم می‌ایستد و محبان و دوستان خود را نجات می‌دهد. حدیث ۵۸ چاپ جدید.

**حدیث چهل و چهارم:** از سهل بن احمد روایت شده است و سهل بن احمد همان است که ابن الغضائری درباره او فرموده است: که «کان یضع الأحادیث و یروی عن المجاهیل». (تنقیح المقال ۷۴/۲) و عقیقی نیز او را چنین معرفی کرده است: «کان

۱- شیخ مفید، ارشاد، ج ۲، ص ۱۱۱-۱۱۲.

۲- بهاء الدین إبرلی، «کشف الغمّة بمعرفة الأئمّة»، ج ۲، ص ۲۵۲.

واقفياً غالباً». او واقفی بوده است یعنی ائمه بعد از حضرت کاظم را قبول نداشته است و هم غالی بوده است. مضمون حدیث آن است که در روز قیامت چگونه منبرهای نور برای رسول الله و امیر المؤمنین و اولاد پیغمبران و حسنین نصب می‌شود و فاطمه زهرا علیها السلام چگونه وارد محشر می‌شود و درب بهشت خدا به او چگونه خطاب می‌کند که چرا معطلی داخل بهشت شو و او می‌خواهد که محبان خود را داخل بهشت کند و سر انجام خود را داخل بهشت می‌کند. در این روایت در بحار نامی جز از سهل نیست و سهل را در تمام کتب رجال ضعیف و غالی شمرده‌اند. رجال ابن داود ص ۴۶۰ در قسم ضعفا. نقد الرجال ص ۱۶۴ او کسی است که تفسیر امام را نیز وضع کرده است. قاموس الرجال ۳۲/۵.

**حدیث چهل و پنجم:** از تفلیسی از ابو العباس بن الفضل بن عبدالملک روایت شده است. تفلیسی لقب بشرین بیان است و او در تنقیح المقال ۱۷۲/۱ مجهول و در ص ۲۰ (لاوجود له) است و اگر مراد از تفلیسی بیان بن حموان باشد حال او مجهول است. تنقیح المقال ۱۸۵/۱. و اگر مراد شریف بن سابق باشد وی به قول غضائری ضعیف و مضطرب الامر است و به قول صاحب تنقیح المقال ۸۴/۲ «کلهم یتسالمون علی ضعف الرجل». یعنی: همه ائمه رجال در ضعیف بودن این مرد موافق هستند. مضمون حدیث آن است که دشمنان وقتی ببینند یکی از شما دوست خود را شفاعت می‌کند، می‌گویند:

﴿فَمَا لَنَا مِنْ شَفِيعِينَ ﴿۳۰﴾ وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ ﴿۳۱﴾﴾<sup>(۱)</sup> [الشعراء: ۱۰۰-۱۰۱].

**حدیث چهل و ششم:** دارای مضمون صحیح است که موافق قرآن است. و او آن است که حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: «واعلموا لیس یغنی عنکم من الله أحد من خلقه شیئاً لا ملک مقرب ولا نبی مرسل ولا من دون ذلك». چنانکه قبلاً گذشت (یعنی بدانید که هیچ‌کس از مخلوقات الهی شما را از خدا کفایت نمی‌کند نه فرشته مقرب و نه پیغمبر مرسل و نه کس دیگر).

**حدیث چهل و هفتم:** بدون سند از ابن عباس روایت شده است و چون سابقاً ابن عباس را شناخته‌ایم و این حدیث نیز بدون سند است لذا متروک است.

۱- «در نتیجه شفاعتگرانی نداریم، (۱۰۰) و نه دوستی نزدیک. (۱۰۱)».

حدیث **چهل و هشتم**: از احمد بن ادريس از حنان روایت شده است حنان بن سدیر بر طبق معرفی کتب رجال واقفی مذهب بوده است (رجال کشی ص ۴۶۵) رجال ابن داود در ردیف مجهولین و مجرحین و ضعفاء ص ۴۵۰. «إنه واقفی». در رجال علامه ص ۲۱۸ او را واقفی شمرده است و از قول شیخ طوسی آورده است که شیخ گفته است: «إنه ثقة وعندي في روايته توقف». که معلوم نیست این عقیده شیخ است. یا عقیده خود علامه که در روایت او توقف دارد هر چند ظاهر آن است که این عقیده شیخ طوسی است، نجاشی (ره) در رجال خود ص ۱۱۳ او را غیر ثبت خوانده است و به قول تنقیح المقال ۳۸۱/۱ صاحب تنقیح گفته است: «حنان ضعيف لأنه كيساني». و تمام علمای رجال نوشته‌اند که او حضرت باقر عليه السلام را درک نکرده است مع‌هذا او این حدیث را از آن حضرت روایت کرده است که می‌گوید: (سمعت أبا جعفر عليه السلام) که معلوم می‌شود حدیث از بیخ دروغ است.

مضمون حدیث این است که حضرت باقر عليه السلام فرمود: از مخالفین حاجت خواهید تا برای آن‌ها وسیله‌ای شود که در روز قیامت به رسول خدا متوسل شوند، یا به ما متوسل شوند و ما را به زحمت اندازند.

**حدیث چهل و نهم**: نیز با همین سند و نزدیک به همین مضمون است و اعتبار ندارد.

**حدیث پنجاهام**: از ابن عبدون (احمد بن عبدالواحد است) درباره او در تنقیح المقال ۶۶/۱ گفته است: «لم يرد في الرجل توثيق صريح». یعنی: از هیچ یک از علمای رجال درباره او توثیق صریحی صادر نشده است. او از ابن زبیر روایت کرده است که او را وحید بهبهانی عالی خوانده است. او از علی بن فضال روایت کرده است. علی بن فضال از بدنام‌ترین رجال حدیث است که ما قبلاً او را معرفی کرده‌ایم و سایر رجال این حدیث که نامی از آن‌ها در کتب رجال نیست. پس حدیث از حیث سند از بی اعتبارترین احادیث است.

مضمون حدیث آن است که شیعیان علی را سبک بشمارید که یکی از آن‌ها شفاعت می‌کند به عدد قبیله معد ومضر. و این معنی ممکن است با تأویلی درست آید. **حدیث پنجاه و یکم**: از تفسیر قمی است و آن از تفسیر فرات روایت کرده است بدون سند ولی ظاهراً این اشتباه است و در تفسیر قمی این حدیث سند دارد و در تفسیر

فرات بی‌سند است. در تفسیر قمی ص ۴۷۳ چاپ قدیم این حدیث از ابراهیم بن هاشم از حسن بن محبوب از ابی‌اسامه از امام جعفر صادق علیه‌السلام روایت شده است. در این روایت ابی‌اسامه زید الشحام است که هر چند در نزد اکثر ارباب رجال ممدوح است لکن غضائری او را در حدیثی که ممدوح شمرده‌اند ضعیف دانسته است و چون این حدیث را علی بن ابراهیم بن هاشم روایت کرده است که در نزد بسیاری از علمای رجال توثیق نشده است.

و مضمون حدیث نیز آن است ابراهیم در نزد بسیاری از علمای رجال توثیق نشده است. و مضمون حدیث نیز آن است که در روز قیامت چون ما و شیعیان ما شفاعت می‌کنند دیگران نیز آرزو می‌کنند: ﴿فَمَا لَنَا مِنْ شَفِيعِينَ ﴿۱۳﴾ وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ ﴿۱۴﴾﴾ [الشعراء: ۱۰۰-۱۰۱]. یعنی چرا برای ما کسی از شفاعت‌کنندگان نیست؟

**حدیث پنجاه و دوم:** یکی از روایاتش علی بن فضال است که ما او را قبلاً معرفی کرده‌ایم و باقی روایاتش نیز مجهول و مهمل‌اند.

مضمون حدیث آن است که محبان ما به بهشت می‌روند و ناصبین بر ما می‌گویند: ﴿فَمَا لَنَا مِنْ شَفِيعِينَ ﴿۱۳﴾ وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ ﴿۱۴﴾﴾ [الشعراء: ۱۰۰، ۱۰۱]. که با شرحی که در خصوص شفاعت خواهد آمد صحیح است.

**حدیث پنجاه سوم:** همان حدیث رسوایی است که آیت الله العظمی آن‌را انتخاب کرده است و ما در صفحات قبلی سند ضعیف آن‌را آوردیم.

**حدیث پنجاه و چهارم:** از محمد بن القاسم و او معنعناً از بشر بن شریح البصری روایت کرده است. اگر محمد بن القاسم الاسترابادی باشد محمد بن القاسم را بنا بر نقل تنقیح‌المقال غضائری در رجال خود چنین تعریف کرده است: «ضعیف کذاب». و او همان است که تفسیر امام را وضع و جعل کرده است، اگر نه محمد بن القاسم بن عبید و بشر بن شریح هیچ‌کدام را در کتب رجال نامی نیست و حدیث مجهول و نامقبول است. در تفسیر فرات نام بشر، نشر است. و به هر صورت مجهول است.

مضمون حدیث تفسیر آیه شریفه: ﴿وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى ﴿۵﴾﴾<sup>(۱)</sup> [الضحی: ۵] که مراد از آن شفاعت است.

۱- «و بزودی پروردگارت تو را عطا خواهد داد، تا خرسند گردی».

حدیث پنجاه و پنجم: از تفسیر امام نقل شده است و ما در صفحات قبل بی‌اعتباری این تفسیر ننگین را آوردیم. مضمون آن هم غلط است زیرا در فضیلت و شفاعت اسامه بن زید است و اسامه بن زید از متخلفین از امیر المؤمنین است و دارای چنین فضیلتی نیست.<sup>(۱)</sup>

۱- آنچه که مولف رحمته در صدد اثبات و یا رد آن است، ما با آن کاری نداریم، اما حقیقتی را نباید فراموش کرد که اسامه بن زید رضی الله عنه، فضایل و مناقبی زیادی دارد. او کسی است که در میان اصحاب، به لقب حبیب ابن حبیب مشهور بود. یعنی خود او و پدرش - زید بن حارثه - محبوب و دوست رسول الله صلی الله علیه و آله بودند. و مادرش، ام ایمن، کنیز رسول الله صلی الله علیه و آله بود که از پدر خویش عبدالله او را به ارث برده بود. ام ایمن کسی بود که بعد از وفات آمنه، مادر رسول الله صلی الله علیه و آله، حضانت و نگهداری رسول الله صلی الله علیه و آله را بر عهده داشت. اسامه رضی الله عنه در سال ششم بعثت چشم به جان گشود و در آغوش اسلام پرورش یافت زیرا که بسیار نزدیک به بیت نبوت بود و همواره همنشین و همراه رسول الله صلی الله علیه و آله بود. و رسول الله صلی الله علیه و آله او را به اندازه‌ای دوست داشت که بین او و نوه‌اش حسن رضی الله عنه هرگز فرقی نمی‌گذاشت چنان که در صحیح بخاری آمده: رسول الله صلی الله علیه و آله اسامه و حسن را می‌گرفتند سپس می‌فرمودند: «اللَّهُمَّ أَحِبَّهُمَا، فَإِنِّي أَحِبُّهُمَا». «پروردگارا، این دو را دوست بدار که من این دو را دوست می‌دارم». رسول الله صلی الله علیه و آله حتی سفارش به دوست داشتن اسامه نموده‌اند. از ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها روایت شده که فرمود: «شایسته نیست کسی با اسامه دشمنی کند بعد از اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله درباره او فرمود: «مَنْ كَانَ يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَلْيُحِبِّ أُسَامَةَ». «کسی که الله و رسولش را دوست دارد پس اسامه را نیز باید دوست داشته باشد». [مسند احمد، مصنف ابن ابی شیبه. حدیث صحیح لغیره]

از مهم‌ترین ویژگی‌های شخصیتی این صحابی بزرگوار سِمَت رهبری بود زیرا در سال یازدهم هجرت، رسول الله صلی الله علیه و آله دستور دادند برای غزوه روم ارتشی آماده شود، عمر، سعد بن ابی‌وقاص، ابوعبیده بن جراح و دیگر بزرگان صحابه رضی الله عنهم در آن عضویت داشتند. رسول الله صلی الله علیه و آله اسامه را که هنوز سنش از بیست سال تجاوز نکرده بود، امیر و فرمانده آن سپاه تعیین فرمود. برخی از مردم به فرماندهی‌اش اعتراض کردند، رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «شما که هم اکنون به فرماندهی او اعتراض دارید، قبلاً به فرماندهی پدرش نیز اعتراض داشتید. سوگند به الله که او (پدرش) شایسته فرماندهی و محبوبترین مردم نزد من بود و بعد از او، این (اسامه) نیز محبوبترین مردم نزد من است». [صحیح بخاری و صحیح مسلم]

اسامه رضی الله عنه در طول حیات مبارکش از احترام و محبت مسلمانان برخوردار بود، زیرا رسول الله صلی الله علیه و آله نسبت به شخص او محبت داشتند تا جایی که عمر رضی الله عنه در تقسیم عطایا و غنایم

حدیث پنجاه و ششم: عمار ساباطی روایت شده است عمار ساباطی فطحی مذهب است. کاشف الرموز فرموده است: «عمار فطحی لا أعمل علی روایت». (یعنی عمار فطحی مذهب که من بر روایت او عمل نمی‌کنم). و شیخ طوسی در روایت سهو در نماز مغرب فرموده است: «هُوَ فَطْحِي مَلْعُونٌ مِنَ الْكِلَابِ الْمَمْطُورَةِ». یعنی: «او از سگان باران خورده است».

مضمون حدیث؛ یکی از شیعیان شفاعت می‌کنند، مثل ربیعه و مضر (دو قبیله عرب).

حدیث پنجاه و هفتم: از دعوت رواندی از سماعه بن مهران روایت شده است و شیخ صدوق گفته است من به روایت سماعه فتوا نمی‌دهم و با اینکه او در زمان حضرت صادق در سال ۱۴۵ فوت نموده ولی وی این روایت را از حضرت کاظم، متولد سال ۱۴۸ هـ آورده است.

مضمون حدیث آن است که در روز قیامت هیچ ملک مقرب و نبی مرسل و مومن ممتحنی نیست مگر اینکه محتاج شفاعت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و علی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است.

حدیث پنجاه هشتم: از تفسیر امام است که ما بی‌اعتباری آن را کراراً یادآور شدیم. مضمون حدیث نیز چرند است زیرا می‌گویند شیعه علی در روز قیامت می‌آید در حالی که کفه سیئات او از کوه‌های بلند و دریا‌های سیار بزرگ‌تر است آن‌گاه گناهان او به ثواب نفسی از نفس‌های علی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که در فراش رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خوابیده است بخشیده می‌شود، و چیزهای دیگر که از چنین تفسیر مجعول و دروغی باید انتظار داشت.

حدیث پنجاه و نهم: از تفسیر عیاشی است که ضعف آن قبلاً مذکور شد.

به او سهمی بیشتری از دیگران و حتی فرزند خود عبدالله اختصاص می‌داد و سبب این کار را علاقه و دوستی بسیار پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به اسامه ذکر می‌نمود.

این صحابی بزرگوار از فتنه‌هایی که بعد از قتل عثمان رَضِيَ اللهُ عَنْهُ میان مسلمانان به وجود آمده بود دوری کرد و به همین دلیل در شهر مژه در غرب دمشق ساکن شد سپس به وادی القری برگشت و بعد از آن به مدینه تا اینکه در اواخر خلافت معاویه رَضِيَ اللهُ عَنْهُ، بین سال‌های ۵۴ تا ۵۹ هجری در جُرف دار فانی را وداع گفت. (مُصحح)

مضمون آن نیز مربوط به موضوع نیست و سخن از صرف و عدل و نافله و فریضه است که قبول نمی‌شود.

**حدیث شصت‌ام:** نیز از تفسیر عیاشی است و سندی ندارد.

مضمون آن هم این است که ابان بن تغلب گفته است از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که مؤمن شفاعت می‌کند در اهل بیت خود حتی در خادم خود. و در بحث حقیقت و شفاعت این معنی روشن خواهد شد که اگر مؤمن در حیات خود درباره کسی استغفار نمود همین استغفار در قیامت شفاعت مجسم خواهد شد.

این شصت حدیث است که علامه مجلسی آن را در بحار الانوار در باب شفاعت جمع آوری کرده است. و چنانکه ملاحظه فرمودید حتی یک حدیث صحیح هم در میان تمام این شصت حدیث نبود هر چند اگر شصت حدیث آن هم صحیح بود چون مضامین اکثر آنها مخالف قرآن است اصلاً قابل اعتبار نبود مع‌هذا ببینید که مضلین و دجالان به اغوای شیطان در این موضوع چه کرده‌اند؟ و چه حدیث‌ها و به چه حدیث‌ها و داستان‌ها و خواب‌ها و خیال‌ها از آن ساخته‌اند و کتاب خدا و دین خدا را چگونه متروک و مهجور کرده و بیم و انذار رسول الله صلی الله علیه و آله را چگونه بی‌اثر کرده و از کار انداخته‌اند؟ توضیح این‌که در باب شفاعت در چاپ جدید بحار پیش از رقم شصت ردیف کرده‌اند لیکن بعضی از آن رقم‌ها حدیث نیست و بعضی حدیث بی‌سند است لذا ما بدین شصت حدیث پرداختیم.



## شفاعت و حقیقت آن

### شفاعت نزد خداوند با شفاعت نزد پادشاهان، قیاس مع الفارق می باشد!

قبلاً از نظر مطالعه کننده محترم گذشت که شفاعت به این معنی که شخص مقربى در در بزرگی از شخص مجرمی شفاعت کند که در کیفر او تخفیف داده شود یا از گناه او صرف نظر کنند یک عادتی بوده که از دوران سلاطین جبار و متکبرین روزگار به یادگار مانده است و هرگز با نظام جهان هستی که در تحت اراده و مشیت پروردگار علیم اداره می شود مناسب و سازگار نیست. بلکه نسبت به ساحت اقدس پروردگار یک نوع جسارت و جهالت و به عبارت ساده تر خدانشناسی است، زیرا قیاس آن مع الفارق و نامربوط است. در شفاعت خواستن از پیغمبر و امام به پروردگار یک نوع جسارت و گستاخی است که شریعت مطهره اسلام از آن منع فرمود است چنانکه در کتاب البدایة والنهایة أبو الفداء [ابن کثیر] (۱۰/۱) چنین آمده است... «عن جبیر بن محمد بن جبیر بن مطعم عن أبيه عن جده قال: أتى رسول الله ﷺ أعرابيٌّ فقال: يا رسول الله! جهدت الأنفس وجاعت العيال ونهكت الأموال وهلكت الأنعام، فاستسق الله لنا فإننا نستشفع بك على الله ونستشفع بالله عليك. قال رسول الله ﷺ: «ويحك أتدري ما تقول؟» وسبح رسول الله ﷺ فما زال يُسبِّح حتى عُرفَ ذلك في وجوه أصحابه. ثم قال: ويحك إنه لا يُسْتَشْفَعُ بالله على أحد من خلقه شأن الله أعظم من ذلك». یعنی: جبیر بن محمد بن جبیر بن مطعم از پدرش از جدش روایت می کند که «اعرابی خدمت رسول الله آمد و عرض کرد: یا رسول الله! جانها به جان آمد و خانوادهها گرسنه ماندند و اموال نابود شد و چهارپایان هلاک شدند پس تو از خدا برای ما باران بخواه زیرا ما تو را شفیع بر خدا گرفته و خدا را به تو شفیع می کنیم، رسول خدا فرمود: وای بر تو آیا می فهمی چه می گویی؟ و رسول خدا به به تسبیح پرداخت و همواره خدا را تسبیح می گفت تا جایی که این معنی در

چهره‌های اصحاب شناخته می‌شد آن‌گاه فرمود: وای بر تو! خدا را در نزد هیچ‌یک از آفریده‌های او شفیع نتوان آورد و شأن خدا از این چیزها خیلی بزرگ‌تر است.»  
 شفاعتی که در زمان سلاطین جبار متکبرین روزگار در دربارشان انجام می‌گرفت چند جهت داشت:

۱- مجرم عملی که انجام داده بود در غیبت آن سلطان صاحب قدرت بود و از وقوع آن جرم اطلاعی نداشت.

۲- جرم مجرم هرگاه فاش می‌شد و به محضر سلطان می‌کشید کیفر آن از طرف سلطان بر طبق نظر و دل‌خواه او تعیین می‌شد و قاعده‌ی صحیحی نداشت و قانون معلومی نبود!

۳- مجرم هیچ‌گونه وسیله‌ای برای تبرئه خود نمی‌یافت زیرا نمی‌توانست خود از خویشتن دفاع کند برای آنکه قدرت و حشمت و غضب سلطان به او اجازه هیچ‌گونه دفاعی نمی‌داد و بسا که بی‌گناهی به جرم متهم می‌شد و چون وسیله‌ی دفاع نداشت محبوس و یا مقتول می‌شد.

۴- اگر مجرم به صاحب جاهی که در نزد سلطان مقرب بود دست می‌یافت و آن صاحب جاه در شفاعت او برای خود نفعی تصور می‌کرد که ارزش آن بیش از سنگینی خواهش از سلطان بود در نزد سلطان از مجرم شفاعت می‌کرد و اگر چنین ارزشی نداشت (ارزش مادی یا معنوی) شفاعت نمی‌کرد.

۵- شفیع در نزد سلطان متعذر به عذرهایی می‌شد از قبیل اینکه این شخص چنین جرمی را مرتکب نشده و قضیه بر خلاف واقع به عرض سلطان رسیده است یا اینکه مجرم شخص مغرضی نبوده و از روی جهل و نادانی یا بدون اراده این جرم از او صادر شده، یا این که از این مجرم برای شخص سلطان یا مملکت در آینده منافعی انتظار می‌رود، سلطان را قانع و راضی به شفاعت خود می‌نمود.

۶- سلطان اگر از شفیع این شفاعت را قبول می‌کرد از جهت آن بود که اطلاع کامل بر قضیه نداشت و احتمال یا یقین داشت که آن‌چه شفیع در بی‌گناهی مجرم می‌گوید صحیح است و مجرم واقعاً گناهی ندارد یا اینکه تصور می‌کرد که اگر شفاعت شفیع را قبول نکند او را از خود دل‌خور و ناراضی کرده است و ممکن است نارضایتی او بر سلطان گران تمام شود و در آینده نفعی که از

شفیع انتظار دارد به دست نیاید یا ضرری از طرف او متوجه سلطان شود لذا ناچار شفاعت او را می‌پذیرفت.

۷- نتیجه این شفاعت آن می‌شد که مجرم از کیفر نجات میافت و در نتیجه این شفاعت مقبوله آن شخص مقرب که شفیع شده بود احترامش در نزد مردم زیادتر می‌شد و به او کرنش بیشتر می‌کردند اما به همان اندازه عظمت و قدرت سلطان در نزد مردم کاهش می‌یافت زیرا معلوم می‌شد که سلطان در کشور خود مرسوم الید به تمام معنی نیست و قدرت نهایی هم هست که مانع قدرت مستقله او می‌شود...

با این کیفیت مجرمین هم از شفیع بیشتر راضی می‌شدند و محبت شفیع در قلبشان بیش از محبت سلطان جای می‌گرفت. زیرا آن‌چه مانع کیفر ایشان شد قدرت شفیع نسبت به قدرت سلطان بود. شما پیش خود این هفت جهت را در شفاعت با اراده و مشیت و قدرت خالق عالم بسنجید و ببینید آیا ممکن است یکی از آن جهت در دربار خداوندی راه داشته باشد؟!.

آیا خدا از وقوع جرم بی‌خبر است؟ یا دستگاه خلقت بدون حساب و کتاب است یا مجرم و گناه‌کار خود به دربار پروردگار راه ندارد؟ در حالیکه می‌فرماید: ﴿فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ﴾ [البقرة: ۱۸۶]. یعنی: «همین‌که خواننده‌ای مرا بخواند او را بزودی اجابت می‌کنم».

یا شفاعتی که غالیان و جاهلان برای روز قیامت ساخته‌اند احتیاجی به مجرمین دارند یا آنان نسبت به خلق خدا از خدا مهربان‌تر هستند؟! در صورتی که حتی محمد ﷺ و علی که به عقیده اینان به مردم با شیعیان خود علاقه زیادی دارند آن علاقه و محبت نسبت به علاقه‌ای که خدا به بندگان خود دارد هر چه باشد کم‌تر از قطره‌ای در مقابل دریایی است یا شفیعانی می‌توانند قضیه را به خدا بر خلاف آن‌چه خدا می‌داند حالی کنند؟ یا خدا از شفیعان حسابی می‌برد و به آنان احتیاجی دارد؟! یا از ملولی آن‌ها به خود ضرری متوجه می‌بیند؟ و از آن بیم‌ناک است و ناچار به شفاعت آن‌ها تن در می‌دهد؟ یا در آن حکمتی است؟! هر چه در این باره به خدا نسبت داده شود کفر است «تعالی الله عما یقول الجاهلون».

یک اشتباه دیگر در مسئله شفاعت آن است که تصور کرده‌اند نتیجه شفاعت نجات از عذاب جهنم و دخول در بهشت است مثلاً مانند دنیا است که گاهی مجرمی را که

مستحق کیفر گناهی می‌دانند همین‌که شفیع صاحب منزلتی او را در نزد صاحب قدرتی که در صدد اجرای مجازات اوست شفاعت کرد نه تنها از کیفر نجات می‌یابد بلکه گاهی فوق آن‌چه تصور می‌رود آن‌قدر عزیز و مقرب می‌شود که بسا باشد که از پای دار داخل قصر سلطنتی شده با مقربان آن صاحب قدرت قرین و هم‌نشین می‌شود. وقوع چنین پیش‌آمدی هر چند در دنیا کم است ولی ممکن است. گاهی مجرمی بدین کیفیت به قصر سلطنتی راه یابد و از نزدیکان و مقربان سلطان گردد و حتی به وزارت هم برسد و این بدان جهت است که اگر فرضاً آن مجرم گناهی را مرتکب شده است که به نظر سلطان جرم بوده است لکن به هر صورت آن مجرم دارای لیاقت و شخصیت دیگر بوده است که همین‌که به دستگاه سلطنت راه یافت و برای ابراز لیاقت و شخصیت خود محل مناسبی پیدا کرد شخصیت خود را به ظهور رسانید و لیاقت خود را به سلطان فهمانید ارزش آن را پیدا کرد که تا قصر سلطنتی بلکه تا حرم‌سرای سلطان راه یابد و خود را تا منصب وزارت ارتقاء دهد. اما این تصور در شفاعت شافعان روز محشر هیچ‌گونه راه ندارد زیرا آن‌جا عذاب و ثواب بر حسب لیاقت و شخصیت محصله هر کس است، یعنی ترقی کمال روحی اگر کسی معذب است برای ملکات خبیثه‌ای است که در نفس او حاصل شده است. فرضاً که او را به باغ بهشت ببرند از آن هیچ‌گونه لذتی نخواهد یافت و مانند مریضی است که تمام جهاز هاضمه و دستگاه گوارش و مذاق خود را از دست داده باشد، چنین کسی از دیدن غذاهای لذیذ و مطبوع که برای تندرستان سالم لذت بخش است چه لذتی خواهد برد؟! و مرد غمگین و پیری که تمام قوای جنسی خود را از دست داده، حتی لمس و بصری هم برای او باقی نمانده است چه لذتی از دیدن چیزهای قشنگ برایش حاصل می‌شود؟ در قیامت سنت خداوند هیچ کمالی آنی و خلق الساعه به کسی نمی‌بخشد که مجرمی را که گناه تمام مذاق معنوی او را از بین برده است و به جای آن ملکاتی زشت جانشین شده است فوراً او را تبدیل به یک شخص متقی دارای کمالات معنوی کند که در طی سالیان دراز با عبادت و ریاضت جهاز هاضمه روحش برای بلعیدین غذاهای معنوی بهشتی آماده و حریص و پر اشتها است. مثل معروف بابا طاهر شود که می‌گفت: «أَمْسَيْتُ كُرْدِيًّا وَأَصْبَحْتُ عَرَبِيًّا». یعنی: «شبانه‌گرد بودم و صبح کردم در حالیکه عرب بودم!» نه خیر! چنین طفره‌ای در طبیعت عالم نیست. برای درک و حیات آن مقام عبادت و ریاضت لازم است و تحصیل چنین کمالات فقط دار دنیاست چنانکه امیر

المؤمنين الکلمة فرمود: «الْيَوْمَ عَمَلٌ وَلَا حِسَابٌ وَغَدَا الْحِسَابُ وَلَا عَمَلٌ». یعنی: «امروز در دنیا عمل است و حسابی نیست و فردا (قیامت) حساب است و دیگر جای عمل نیست». (خطبه ۴۲ نهج البلاغه). دین اسلام دین بودا و برهما نیست که برای تحصیل مقام قرب و عروج به معارج انسانیت و معنویت قائل به نسخ و عودت باشد که انسان برای رسیدن به آن مقام چندین بار به دنیا بیاید و بر گردد! تا سر انجام لایق مقام قرب به وسیله ریاضت‌ها و مشقت‌ها که در این عالم متحمل می‌شود بگردد. نه خیر چنین نیست زندگی در دنیا همین یک‌دفعه و تحصیل کمالات در همین چند روزه است. هر چه شدی، شد.

چه رفتی از جهان یکبارہ رفتی دگر هرگز به عالم در نیفتی  
روزی است که انسان آرزو می‌کند اما افسوس که دیگر جای حسرت است و کار تمام: ﴿وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ﴾ [مریم: ۳۹]. یعنی: «(ای محمد)، این مردم را از روز حسرت بترسان از آن وقتی که دیگر کار از کار گذشته است». ﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ﴾ ﴿۹۹﴾ ﴿لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا﴾ [المؤمنون: ۹۹-۱۰۰] یعنی: «وقتی که موت به سراغ یکی آن‌ها آید [آن شخص مقصر] خواهد گفت: پروردگار من، مرا به دنیا برگردان شاید کار خوبی کنم! نه چنین است، این سخنی است که فقط او می‌گوید». مقامات اخروی به همان درجه‌ای است که انسان در این عالم تحصیل کرده است و خلق الساعه نیست که به شفاعت حاصل شود. آری، نیل به مقامات و درجات اخروی خیلی مشکل‌تر از وصول به مقامات و مناصب دنیوی است. هم‌چون مقامات و ترقیات علمی که آن را نمی‌توان در یک لحظه به کسی تفویض کرد بلکه باید سال‌ها زحمت کشید و خون دل خورد تا بدان نایل شد. آری درجات اخروی چنین است که با سال‌ها عبادت و ریاضت می‌توان به معرفت و مقامات معنوی ارتقا یافت.

چنان که می‌فرماید: ﴿وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِمَّا عَمِلُوا﴾ [الأنعام: ۱۳۲]. یعنی: «برای هر کسی همان درجه‌ای است که به وسیله عمل نایل شده است». ﴿وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى﴾ [النجم: ۳۹] یعنی: «و اینکه انسان را نیست جز آن چه کوشش کند». ﴿وَمَنْ أَرَادَ الْأَجْرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعِيهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعِيهِمْ مَشْكُورًا﴾ ﴿۱۵﴾ ﴿كَلَّا نُمَدُّ هَؤُلَاءِ﴾

وَهُؤُلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا ﴿۲۱﴾ أَنْظِرْ كَيْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَلِلْآخِرَةِ أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ وَأَكْبَرُ تَفْضِيلًا ﴿۲۲﴾ [الإسراء: ۱۹، ۲۱] «و آن کس که سرای آخرت را بطلبد، و برای آن سعی و کوشش کند- در حالی که ایمان داشته باشد- سعی و تلاش او، (از سوی خدا) پاداش داده خواهد شد. هر یک از این دو گروه را از عطای پروردگارت، بهره و کمک می‌دهیم و عطای پروردگارت هرگز (از کسی) منع نشده است. ببین چگونه بعضی را (در دنیا به خاطر تلاش‌شان) بر بعضی دیگر برتری بخشیده‌ایم درجات آخرت و برتری‌هایش، از این هم بیشتر است!». ﴿وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِمَّا عَمِلُوا وَلِيُوَفِّيَهُمْ أَعْمَالَهُمْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿۱۹﴾ [الأحقاف: ۱۹] یعنی: «و همه را برای اعمالی که کردند درجاتی است و [خدا پاداش] کارهای آنان را تمام دهد». ﴿يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿۱۱﴾ [المجادلة: ۱۱] (۱)». ﴿وَمَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِنًا قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ فَأُولَئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَى ﴿۷۵﴾ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ جَزَاءُ مَنْ تَزَكَّى ﴿۷۶﴾ [طه: ۷۵، ۷۶] یعنی: «کسی که در محضر عدل الهی حاضر شود درحالی که مؤمن باشد و کارهای خوب انجام داده باشد چنین کسانی برای ایشان درجاتی بسیار عالی است بهشت‌هایی که از زیر قصرها و درخت‌های آن، نهرهایی جاری است که در آن همیشه جاویدان هستند این‌گونه کرامت‌ها پاداش کسانی است که خود را پاکیزه و شایسته کرده باشند».

و آیات دیگری که مفهوم این معنی است که درجات بهشت و درک لذات آن به قدر استعدادات و کمالاتی است که انسان آن را در دنیا کسب کرده است. این آیات به روشنی می‌رساند که در دستگاه آفرینش گزاف و طفره نیست و حساب آخرت خیلی دقیق‌تر از حساب دنیاست. اگر در این دنیا تقسیم روزی به تقدیر خدا است اما در آن دنیا هر کس در گرو اعمال خود است. ﴿كُلُّ أَمْرٍ بِمَا كَسَبَ رَهِيْنٌ ﴿۲۱﴾ [الطور: ۲۱] یعنی: «هر شخصی در خور و گرو کارکرد خود است». ﴿كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ ﴿۲۸﴾ [المدثر: ۲۸] یعنی: «هر نفسی بدان‌چه کسب کرده مرهون است». فرضاً که شفاعتی باشد

۱- «الله مقام (و درجات) کسانی را از شما که ایمان آورده‌اند و کسانی را که علم داده شده‌اند بالا می‌برد، و الله به آنچه می‌کنید آگاه است».

به وسیله شفاعت نمی‌توان به درجات عالی جنت که فقط بطی مقامات انسانیت به وسیله عبادت است راه یافت. این کمال باید در نفس انسان به وسیله علم و عرفان و عبادت و احسان حاصل شده باشد و خلق الساعه نیست. واقعاً جای تعجب است که چگونه شخص عاقل از خود و هدف خلقت خود غافل باشد با اینکه در دنیا به هر مقامی که می‌رسد به آن قانع نشده در صدد احراز مقام دیگر و بالاتر است. با اینکه مقامات دنیا هر چه باشد فانی و هیچ است اما در کسب مقامات اخروی که ابدی و جاوید است مغرور به شفاعت آن چنانی شود که هیچ اصل و پایه‌ای از نظر عقل و شرع ندارد و ساخته و پرداخته اوهام و خیالات غافلان با مکر و شیطنت دشمنان اسلام است که مسلمین را به چنین روز سیاهی بنشانند چنان که مشهود است که امروز هیچ‌یک از احکام حیات‌بخش اسلام در بین مسلمین نه تنها عملی نیست بلکه از آن حتی نامی در میان مسلمین نیست. چون احکام دفاع، جهاد، حکومت، اتحاد، و اکثر آن‌چه به نام دین صورت می‌گیرد ساخته و پرداخته غالیان و دجالان است و با انجام آن‌گونه بدعت‌ها تصور می‌کنند که بهترین اعمال را انجام می‌دهند در حالی که ضرر و زیان آن را با چشم خود آشکارا می‌بینند: ﴿قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا ﴿۱۰۳﴾ الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا ﴿۱۰۴﴾﴾ [الکھف: ۱۰۳، ۱۰۴] یعنی: «[ای محمد] بگو: آیا شما را خبر بدیم بر زیانکارترین کسان؟ کسانی که کارهای انجام می‌دهند؟ آنان کسانی هستند که نتیجه اعمالشان در همین زندگی دنیا هم هیچ و بی‌فایده است و مع‌هذا می‌پندارند که بهترین کارها انجام می‌دهند»!!

حقیقت شفاعت همان است که قبلاً عرض شد که فرشتگان برای مؤمنین و پاره‌ای [از فرشتگان] برای تمام اهل زمین، [استغفار] می‌کنند و در سوره غافر می‌فرماید: ﴿وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا﴾<sup>(۱)</sup> [غافر: ۷].

و در سوره شوری می‌فرماید: ﴿يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَن فِي الْأَرْضِ﴾<sup>(۲)</sup> [الشوری: ۵].

۱- «و برای کسانی که ایمان آورده‌اند استغفار می‌کنند».

۲- «و فرشتگان به ستایش پروردگارشان تسبیح می‌گویند، و برای کسانی که در زمین هستند آمرزش می‌طلبند».

اما این استغفار و شفاعت آنان در حق تمام مردم جهان نفعی نخواهد داشت جز برای کسانی که پروردگار مهربان از ایشان راضی باشد چنان‌که آیه شریفه ۲۶ سوره نجم می‌فرماید: ﴿وَكَمْ مِّن مَّلَكٍ فِي السَّمَوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَىٰ﴾<sup>(۸)</sup> یعنی: «چه بسیار از فرشتگان که در آسمانند که شفاعت‌شان سودی نمی‌بخشد مگر پس از آن‌که خدا اذن دهد برای کسی که بخواهد و از او راضی باشد». و این شفاعت حتی شامل پیغمبران هم می‌شود زیرا آنان نیز ﴿لَمَن فِي الْأَرْضِ﴾ هستند. و خود آن حضرت از امت چنین خواهش داشت که می‌فرمود: «إِنَّ رَبِّي قَدْ وَعَدَنِي دَرَجَةً لَا تَنَالُ إِلَّا بِدَعَاءِ أُمَّتِي». و چون چنان‌که دیدیم و قبلاً هم آوردیم فرشتگان آسمان برای عموم اهل زمین خیر خواهی و استغفار می‌کنند چنان‌که در آیه ۵ سوره شوری می‌فرماید: ﴿وَالْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَن فِي الْأَرْضِ﴾<sup>(۱)</sup> خبر حمله عرش که فقط برای مؤمنین استغفار می‌کنند چنان‌که در سوره غافر آیه ۷ و ۸ می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ يَمْلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَّحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ ﴿۷﴾ رَبَّنَا وَأَدْخِلْهُمْ جَنَّاتٍ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ وَمَنْ صَلَحَ مِنْ ءَابَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿۸﴾﴾ [غافر: ۷-۸] یعنی: «فرشتگان که عرش خدا را حمل می‌کنند و فرشتگانی که در پیرامون عرش هستند طلب آمرزش می‌کنند برای کسانی که ایمان آورده‌اند [بدین بیان که] پروردگار تو هر چیزی را از حیث علم و وسعت بخشیدی و هم‌چنین از حیث رحمت، خدایا بیامرز کسانی را که توبه کردند و پیروی راه [دین] تو را کردند و آنان را از عذاب دوزخ نجات بخش و نگاه‌دار، پروردگارا! آنان را به بهشت‌های بی‌زوال که به ایشان وعده فرموده‌ای درآور و نیز هر کس که راه اصلاح گرفت از پدران ایشان و ذریات ایشان، همانا که تو قدرتمند و حکمت مداری».

۱- «و [حال آنکه] فرشتگان به سپاس پروردگارش تسبیح می‌گویند و برای کسانی که در زمین هستند آمرزش می‌طلبند».



پس شفاعت و خیر خواهی و دعای فرشتگان غیر حمله عرش که برای عموم اهل زمین است موقوف به اجازه امر بعد الحضر نیست وقتی شامل کسانی از اهل زمین می‌شود که آن کس خود قابل و مستحق و لایق آن شفاعت و استغفار عمومی کرده باشد. و چون این کیفیت با پیدایش وجود آمدن افراد و طی آن مقامات به تدریج و تناوب صورت می‌گیرد و علی‌الدوام در وقوع انجام است به همین جهت است که آن شفاعت هنگامی نافع می‌شود که پروردگار جهان به یکی بعد از دیگری طی آن مقام می‌کنند اجازه انتفاع و استفاده می‌دهد لذا کلمه ﴿يَسْتَغْفِرُونَ﴾ به صورت مضارع آمده است که تدریج و توالی را می‌رساند.

حقیقت شفاعت همان است که در صفحات قبل به عرض رسید که همان استغفار و طلب آمرزشی است که فرشتگان و پیغمبران یا مؤمنین دربارهٔ یکدیگر می‌کنند<sup>(۱)</sup>. و چون انجام شفاعت به اذن پروردگار است که خدا می‌فرماید: ﴿يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا﴾ [طه: ۱۰۹]<sup>(۲)</sup> پس شرط مهم آن این است که خدا قبلاً یعنی در دنیا به فرشته یا پیغمبر یا مؤمن اذن شفاعت (طلب آمرزش) داده باشد و گرنه شفاعت در روز قیامت نفع نخواهد داد لذا با صیغهٔ ماضی می‌فرماید: ﴿إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ﴾ خدا چنین اذنی را به فرشتگان داده است چنانکه در سوره غافر می‌فرماید: ﴿وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ [غافر: ۷] و به پیغمبران خود نیز چنین اذن و اجازه‌ای داده است چنانکه در سوره محمد آیه ۱۹ می‌فرماید: ﴿فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنبِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ﴾ یعنی: «پس بدان که جز ذات احدیت خدا نیست و برای گناهان خود و برای مؤمنین و مؤمنات آمرزش بخواه». این همان اذن بلکه امری است که پروردگار برای شفاعت به پیغمبرش داده است.

۱- یادآوری این نکته لازم است چنان که پیغمبر ﷺ مأمور به شفاعت برای امت است، امت نیز مأمور به شفاعت برای پیغمبر ﷺ است، که پیغمبر خود هم طلب شفاعت کند، زیرا خود رسول الله ﷺ فرموده‌اند: «إن ربي قد وعدني درجة لا تنال إلا بدعاء أمتي».

۲- «آن روز شفاعت (هیچ کس) سود نمی‌بخشد، جز کسی که (الله) رحمان به او اجازه داده، و گفتار او را پسندیده است».

و در سوره نور آیه ۶۲ می‌فرماید: ﴿وَأَسْتَغْفِرُ لَهُمْ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ یعنی: «برای ایشان [مؤمنین] از خدا آمرزش بخواه زیرا خداوند غفور و رحیم است». و در سوره آل عمران آیه ۱۵۹ می‌فرماید: ﴿فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ﴾ یعنی: «از ایشان عفو کن و برای ایشان آمرزش بخواه». و در سوره ممتحنه آیه ۱۲ می‌فرماید: ﴿فَبَايِعْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ﴾ «با زنان مؤمنه بیعت کن و برای ایشان از خدا آمرزش بخواه». و حضرت ابراهیم علیه السلام به خداوند عرض می‌کند: ﴿رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ﴾ [ابراهیم: ۴۱] یعنی: «پروردگار ما، پدر و مادر مرا و مؤمنین را در روزی که حساب بر پا می‌شود ببامرز!».

و حضرت نوح علیه السلام برای خود و پدر و مادر و مؤمنینی که جزو خانواده‌ی او بوده و بر جمیع مؤمنین و مؤمنات دعا کرده به خدا عرض می‌کند: ﴿رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ﴾<sup>(۱)</sup> [نوح: ۲۸].

پس هم‌چنان که در صفحات قبل توضیح دادیم استغفار و طلب آمرزش که همان شفاعت است پس از اذن خدا جز درباه مؤمنینی که مرضی خدا باشند و بتوان گفته‌ای درباره آنان پذیرفت سودی ندارد. چنان‌که همین استغفاری که فرشتگان و پیغمبران درباره مؤمنین مأذوند بر فرض انجام درباره کفار و منافقین و کسانی که با معصیت زیاد درباره خود ظلم کرده‌اند هیچ سودی ندارد و دعای پیغمبران و شفاعت ایشان هیچ نفعی نمی‌بخشد چنانکه در آخر همین آیه شریفه ۲۸ سوره نوح می‌فرماید: ﴿وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا تَبَارًا﴾<sup>(۲)</sup> و بر رسول خدا می‌فرماید: ﴿سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ﴾<sup>(۳)</sup> [المنافقون: ۶] و نیز می‌فرماید: ﴿إِنْ كَسَبْتَ غَيْرَ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ﴾ [التوبة: ۸۰] «اگر برای آن‌ها هفتاد مرتبه هم آمرزش خواهی هرگز خداوند برای آن‌ها آمرزش نمی‌کند».

۱- «پروردگارا، بر من و پدر و مادرم و هر مؤمنی که در سرایم درآید، و بر مردان و زنان با ایمان ببخشای».

۲- «و جز بر هلاکت ستمگران میفزای».

۳- «برای آنان یکسان است: چه برایشان آمرزش بخواهی یا برایشان آمرزش نخواهی، خدا هرگز بر ایشان نخواهد بخشود. خدا فاسقان را راهنمایی نمی‌کند».

پس شفاعت جز درباره مؤمنین که مرضی و پسندیده خدا باشند و خدا قبلاً بر رسول خود و فرشتگان و مؤمنین اذن داده باشد که درباره آنان استغفار نمایند سودی ندارد و این شفاعت بی‌بام و دری که گشوده شده است جز غرور شیطانی نیست که: ﴿وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا﴾<sup>(۱)</sup> [النساء: ۱۲۰].

پاره‌ای از معتقدین شفاعت از تنگی قافیه و نبودن دلیل روشنی در قرآن مجید در موضوع شفاعت مثبت شده‌اند، به پاره‌ای از توهمات از مفاهیم آیاتی مانند این آیه شریفه ۴۸ سوره مدثر که می‌فرماید: ﴿فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ﴾<sup>(۲)</sup> «آن روز شفاعت شافعین [کافران] را سودی نمی‌دهد» یا آیه شریفه: ﴿فَمَا لَنَا مِنَ شَفَاعَتِهِمْ وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ﴾<sup>(۳)</sup> [الشعراء: ۱۰۰-۱۰۱]. یعنی: «برای ما از شفاعت‌کنندگان کسی نیست و دوست گرمی نداریم». که از آن‌ها استدلال می‌کنند به این که پس شفاعتی در روز قیامت هست لکن برای کفار از آن نفعی نیست با اینکه جواب اینگونه پندارها را در صفحات گذشته دادیم که در آن روز صدیق و حمیمی نیست نه برای غیر آن‌ها که هم‌چنین شفاعتی نه برای کفار نه برای غیر آن‌ها که: ﴿يَوْمٌ لَا يَبِيعُ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ﴾ [البقرة: ۲۵۴] یعنی «روزی که نه مهربانی و دوستی و نه شفاعتی هست». باید توجه داشت که کلمه شفاعت در آیه شریفه نکره در سیاق نفی است که شامل تعمیم جمیع انواع شفاعت است یعنی در روز قیامت هیچ‌گونه شفاعتی نیست. و در هیچ آیه‌ای از آیات قرآن اثبات شفاعت حتی به طور کنایه هم در روز قیامت برای هیچ‌کس نشده است. اما چون عاشقان کذایی می‌خواهند از مفهوم مخالف این آیات اثبات شفاعت نمایند. می‌گوییم: مگر آن‌جا که خدا در وصف قیامت می‌فرماید: ﴿يَوْمٌ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ﴾<sup>(۴)</sup> [الشعراء: ۸۸] «روز قیامت روزی است که در آن روز هیچ مال و فرزندی نفع نداشته و نمی‌دهند». مگر در آن روز مالی یا فرزندی هست که نفع نمی‌دهند؟ مالی وجود ندارد که نفعی بدهد یا ندهد یا در آن‌جا که می‌فرماید: ﴿وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ﴾ [البقرة: ۴۸] یعنی «[در روز قیامت از هیچ‌کس] فدیة و قربانی و عوض قبول نمی‌کنند». مگر در آن روز فدیة‌ای یا قربانی یا عوضی هست که قبول کنند یا

۱- «شیطان جز فریب به آنان وعده نمی‌دهد».

نکنند؟ یا اینکه می‌فرماید: ﴿يَوْمَذُ الْمُجْرِمُ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابِ يَوْمِذٍ بِبَنِيهِ﴾ [المعارج: ۱۱]. یعنی: «روز قیامت روزی است که گناه‌گار دوست می‌دارد که برای نجات از عذاب آن پسران خود را به فدیة بپردازد». مگر در آن روز برای کسی پسرانی هست که می‌توان به فدیة داد؟ و مگر از کسی فدیة می‌پذیرند که از مجرم نمی‌پذیرند؟ پس در حقیقت سالبه به انتفاء موضوع است. شفاعتی نیست که نفع بدهد یا ندهد چنانکه مالی نیست تا اینکه نفعی بدهد یا ندهد. فرزندی در اختیار کسی نیست که آن را فدیة کند تا این که فدیة قبول کنند یا نکنند. صدیق حمیمی برای هیچ کس نیست. نه تنها برای کفار نیست. هم‌چنین شافع برای هیچ کس نیست تا برای کفار و گناه‌کار باشد یا نباشد. اما از آن جا که روح طمع در انسان قوی است از داغ کردن خر بوی کباب می‌شنود. و از شنیدن نام شفیع به طمع شفاعت آن هم آن چنان شفاعتی بی‌بام و در می‌افتند. خصوصاً که شیطان هم کمک می‌کند، پس این‌گونه آیات در بیان شدت عذاب روز قیامت و بیچارگی انسان است نه اثبات شفاعت.

در قرآن مجید هیچ آیه و اشاره‌ای در خصوص شفاعت در دنیا و آخرت برای انبیاء جز استغفار برای مؤمنین نیست.

مگر آن چه درباره ابراهیم علیه السلام و شفاعت برای قوم لوط یا آن چه در باره نوح و پسرش در سوره هود آمده است که می‌فرماید از آیه ۳۶ به بعد: ﴿وَأَوْحَىٰ إِلَىٰ نُوحٍ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدَّ ءَامَنَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ﴾ [هود: ۳۶-۳۷] یعنی: «به نوح وحی شد که دیگر از قوم تو هیچ کس ایمان نخواهد آورد جز کسانی که قبلاً ایمان آورده‌اند. پس اندوهگین مباش بدان چه آنان می‌کنند [از تکذیب رسالت و اهانت و اذیت تو] و در تحت نظارت و مراقبت ما و دستور ما کشتی بساز و درباره کسانی که ظلم کرده‌اند مرا مورد مخاطبه [و تضرع و التماس شفاعت] مکن زیرا اینان غرق شده‌گان هستند». یعنی حجت خدا بر اینان تمام است و دیگر شفاعت و دعا و استغفار درباره آنان مؤثر نخواهد بود. آن گاه داستان ساختن کشتی و مسخره و استهزاء قوم نوح علیه السلام را بیان می‌کند در آیه ۴۲ می‌فرماید: ﴿وَهِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ وَنَادَىٰ نُوحٌ ابْنَهُ وَكَانَ فِي مَعْزِلٍ يَا بُنَيَّ ارْكَب مَعَنَا وَلَا تَكُن مَعَ الْكَافِرِينَ﴾ [هود: ۴۲] قَالَ سَاءَ وَايَ إِلَىٰ جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ وَحَالَ بَيْنَهُمَا

الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُعْرِقِينَ ﴿۴۳﴾ وَقِيلَ يَنَارُضْ أَبْلَعِي مَاءَكَ وَيَسْمَاءُ أَقْلِعِي وَغِيضَ الْمَاءِ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ وَقِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿۴۴﴾ [هود: ۴۲، ۴۴]

یعنی: «و آن کشتی با جمیعتی که در آن بود در امواجی که مانند کوه‌ها بود در جریان است در این حال نوح پسر خود را صدا زد در حالی که او در کناره‌ای بود که: ای پسرک من بیا با ما سوار کشتی شو و با کفار مباش گفت: به زودی جای در کوهی می‌گیرم که مرا از آب نگهداری کند. نوح گفت: امروز نگهدارنده‌ای از امر الهی نیست مگر آن که را که خدا رحم کند و موج بین ایشان [کشتی نشستگان و آنان که بیرون بودند] حائل شد و آن پسر از غرق شدگان گردید. و به زمین گفته شد: که آب‌های خود را بلع و بر آسمان گفته شد: که باران را قطع کن و آب در زمین فرو رفت و کشتی در کوه جودی قرار گرفت و گفته شد [از مصدر جلال]: دوری و هلاکت سزای گروه ستمگاران است». در آیه ۴۵

می‌فرماید: ﴿وَنَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ ﴿۴۵﴾ قَالَ يَبْنَوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلْنِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ ﴿۴۶﴾ قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِي أَكُنْ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿۴۷﴾

[هود: ۴۵، ۴۷] یعنی: «نوح پروردگار خود را ندا داده عرض کرد: پروردگارا! همانا پسر من از خانواده من است [که مستحق نجات است] و همانا وعده تو [در نجات خانواده من] حق است و تو بهترین حکم‌کنندگانی. [خدا] گفت: ای نوح او از اهل تو نیست او بد کردار است پس در چیزی که تو را بدان علمی نیست از من درخواست مکن من تو را موعظه می‌کنیم تا جاهل نباشی. [نوح عليه السلام] گفت: پروردگارا، من به تو پناه می‌برم از اینکه از تو درخواست کنم چیزی را که بدان علمی نیست و اگر تو مرا نیامرزی و رحم نکنی همانا من از زیان کارانم!»

این حقیقت قرآنی به خوبی می‌رساند که: در دربار عزت و جلال الهی هیچ قربت و قرباتی جز ایمان و تقوی نیست و اصل و نسب و پیغمبر زادگی هرگاه تقوای نباشد کمترین ارزشی را ندارد، ثانیاً: شفاعت هیچ پیغمبری درباره مجرمی یا کافری کمترین فایده را نخواهد داشت چنانکه درباره شفاعت ابراهیم عليه السلام برای قوم لوط در سوره هود آیه ۷۵ می‌فرماید: ﴿فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ وَجَاءَتْهُ الْبَشْرَىٰ يُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ

لُوطٌ ﴿٧٤﴾ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّهٌ مُّنِيبٌ ﴿٧٥﴾ يَا إِبْرَاهِيمُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا إِنَّهُ قَدْ جَاءَ أَمْرٌ رَبِّكَ وَإِنَّهُمْ ءَاتِيهِمْ عَذَابٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ ﴿٧٦﴾ [هود: ۷۴-۷۶] یعنی: «هنگامی که ترس و دلهره از ابراهیم برطرف شد و آن مزده به او رسید، با ما درباره قوم لوط [به قصد دفع عذاب از آنان] به گفتگو پرداخت، به راستی که ابراهیم بسیار بردبار و دلسوز و روی آورنده [به سوی خدا] بود. ای ابراهیم! از این [گفتگو] درگذر؛ زیرا فرمان پروردگارت [بر عذاب قوم لوط] فرا رسیده و یقیناً آنان را عذابی بدون بازگشت خواهد آمد».

شفاعت ابراهیم علیه السلام دربارهٔ آنان پذیرفته نشد بلکه اصلاً در هیچ پیغمبری شفاعت به این معنی وجود ندارد. و اگر استغفار و دعا را شفاعت بدانیم جز دربارهٔ افراد شایسته اثری نخواهد بخشید.

ثالثاً: استغفار که همان شفاعت است باید دربارهٔ اشخاصی باشد که علم به ایمان و عمل صالح او فی الجمله داشته باشد و گرنه دعا و شفاعت دربارهٔ کسانی که علم به نیکی ایشان نداریم یا به بدی آنان تا حدی واقفیم عملی خطاست و مورد ملامت پروردگار عالم است و چنانکه می‌دانیم شفیعیانی که مغرورین می‌پندارند هیچ‌کدام با احوال امت خود علم ندارند تا روز قیامت از آنان شفاعت کنند چنان‌که در سورهٔ مائده آیهٔ ۱۰۹ می‌فرماید: ﴿يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّمُ الْغُيُوبِ ﴿١٠٩﴾﴾ یعنی: «در روز قیامت که خدا پیغمبران را جمع می‌کند می‌فرماید: شما پیغمبران به چه نحو و به چه کیفیت اجابت شدید [و امت از شما تبعیت کردند]؟ می‌گویند: ما هیچ علمی بدان نداریم همانا تنها تو دانای غیب‌ها هستی». و در دنیا نیز به اعمال امت خود اطلاعی نداشته چنان‌که در سورهٔ شعرا در داستان نوح علیه السلام می‌فرماید: ﴿قَالُوا أَنْوَمِنُ لَكَ وَاتَّبَعَكَ الْأَرْذَلُونَ ﴿١١٣﴾ قَالَ وَمَا عَلِمِي بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١١٤﴾ إِنَّ حِسَابَهُمْ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّي لَوْ تَشْعُرُونَ ﴿١١٥﴾﴾<sup>(۱)</sup> [الشعراء: ۱۱۱، ۱۱۳].

۱- «گفتند: آیا به تو ایمان بیاوریم در حالی که فرومایگان از تو پیروی کرده‌اند؟! (۱۱۱) (نوح) گفت: من چه می‌دانم آن‌ها چه کارها کرده‌اند! (۱۱۲) اگر می‌فهمیدی، حساب آن‌ها تنها با پروردگار من است (۱۱۳)».

و در سوره انعام آیه ۵۰ نیز نوح عَلَيْهِ السَّلَامُ می گوید: ﴿قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ﴾<sup>(۱)</sup>.

پس او از اعمال امت خود نفی علم می کند. و خدای متعال در سوره توبه آیه ۱۰۱ به پیغمبر اسلام می فرماید: ﴿وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى اللَّيْقَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ﴾<sup>(۲)</sup>.

پس پیغمبر به منافقین مدینه علم ندارد و صالح و طالح را نمی شناسد و خدا نیز به او می فرماید: ﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾<sup>(۳)</sup> [الإسراء: ۳۶].

با این کیفیت چگونه ممکن است کسانی را که نمی شناسد از ایشان شفاعت کند؟ با صرف نظر از این که اصلاً شفاعتی نیست و اگر هست درباره پیغمبر و امامی از هیچ آیه از آیات الهی صراحت حتی کنایه ای نیست و اگر شفاعت همان استغفار است آن هم درباره مؤمنین است نه فاسقین چنان که شرح آن گذاشت!

۱- «بگو: من نمی گویم خزاین الله نزد من است و غیب نمی دانم».

۲- «تو آن ها را نمی شناسی، (ولی) ما آن ها را می شناسیم».

۳- «و از آنچه به آن علم نداری، پیروی نکن».

## خلاصه بحث شفاعت

۱- مسئله شفاعت که در امت اسلام عموماً و در مذهب شیعه خصوصاً به شرحی که رایج است هیچ مایه‌ای از عقل و پایه‌ای از شرع ندارد و یقیناً بدین صورت از امم و ملل منسوخه و باطله ادیان قبل از اسلام داخل شده است و یا دشمنان اسلام جعل کرده‌اند - چنان که شرح آن گذشت -. و کتب ملل و نحل و تحقیق در مذهب و کیش‌های خاموش و فراموش ضامن بیان حقیقت این مطلب است.

۲- شفاعت بدین صورت و کیفیت از طرز شفاعت مقربان سلاطین جبار که امر و اراده مستبدانه‌شان دائر مدار خود خواهی و اجرای خشم و شهوت ظالمانه و جاهلانه آنان بود کپی شده است و هرگز با اراده حکیمانه و مشیت عالمانه پروردگار جهان و آفریننده عالم امکان و سنت عادلانه آن موافق نیست و چنین تصور و نسبتی به خالق و صانع حکیم منتهای جهل و خدانشناسی است به توضیح و تفصیلی که قبلاً آورده‌ایم.

۳- اکثر آیات شفاعتی که در قرآن کریم است رد و دفع عقاید جاهلانه‌ای است که قبل از اسلام در بین مردم مخصوصاً بت پرستان جاهلیت شایع بود زیرا مشرکین و مجوس و تابعیون فلاسفه یونان و هند قایل به ارباب انواعی بودند که در دستگاه خلقت دارای قدرت و مشیتی هستند و خدایان باد و باران و جنگ و صلح و قطعی و فراوانی و مرض و صحت و امشاسپندان هر یک را در پست مخصوص خود دارای حکومت و استقلالی و عزت و احترامی می‌دانستند که از طرف خدای بزرگ به جهت تقرب و احترامی که دارند می‌توانند از خدا بخواهند که نفعی برای عبد خود جلب و یا ضرری را دفع کند لذا این فرق ضاله از معبودان خود می‌خواستند که نفعی را به شفاعت برای ایشان و ضرری دفع نمایند و خصوصاً مشرکین محیط نزول قرآن که اصلاً به آخرت ایمان



نداشتند هرگز شفاعت اخروی را از شافعان نمی‌خواستند بلکه منظورشان منافع دنیا بود. دقت در آیات شریفه قرآن این معنی را به طور روشن بر طالبان واضح می‌کند چنان‌که به پاره‌ای از آن اشاره شد.

۴- آیات شفاعتی که در آن اشاره به نافع بودن آن در روز قیامت است شفاعتی است که فرشتگان آسمان و پیغمبر و مؤمنان به وسیله استغفار درباره مستحقین آن انجام می‌دهند و این گونه شفاعت چنانکه قبلاً شرح داده‌ایم دارای اصول و شرایطی است که:

اولاً: شخص مشفوع له لیاقت و استحقاق شفاعت و استغفار ملائکه و پیغمبر و مؤمنان را داشته باشد، یعنی مؤمن و مرضی و پسندیده خدا باشد.

ثانیاً: خدای متعال اذن و اجازه برای استغفار و شفاعت او بدهد چون:

﴿اَسْتَغْفِرْ لَهُمْ﴾ [التوبة: ۸۰] و یا ﴿وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا﴾<sup>(۱)</sup> [غافر: ۷]

ثالثاً: این شفاعت و استغفار در همین عالم صورت گیرد وگرنه در قیامت شفاعتی نیست ﴿يَوْمَ لَا يَبْعُ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفْعَةٌ﴾<sup>(۲)</sup> [البقرة: ۲۵۴] و شفاعت و استغفار فرشتگان و پیغمبر و مؤمنین در دنیا است که در روز قیامت به حال آن کسی که درباره او استغفار شده است نفع می‌بخشد و آیه شریفه: ﴿يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفْعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا﴾<sup>(۳)</sup> [طه: ۱۰۹] متضمن این حقیقت است و در آیات شریفه اصلاً اشاره‌ای به وقوع شفاعت در قیامت نیست بلکه سخن از نافع بودن و نبودن آن است.

۵- احادیثی که در کتب اخبار در باب شفاعت آمده است جمیعا از درجه اعتبار و صحت خالی است چنانکه شرح آن گذشت.

۶- انگیزه وسعت و گسترش موضوع شفاعت بدین کیفیت که رایج است به طور حتم از ناحیه غالیان و دشمنان اسلام است تا بدین وسیله مسلمانان را از توجه به قرآن و إنذارات آن غافل کرده و در فسق و فجور و اجرای شهوات

۱- «و برای کسانی که گرویده‌اند طلب آمرزش می‌کنند».

۲- «روزی که در آن نه داد و ستدی است و نه دوستی و نه شفاعتی».

۳- «در آن روز، شفاعت [به کسی] سود نبخشد، مگر کسی را که [خدای] رحمان اجازه دهد و سخنش او را پسند آید».

مُنْهَمِكِ نموده از فعالیت و فداکاری و اجتناب و احتیاط از معاصی باز دارند و همچنین از جهاد و جانبازی باز داشته از یک طرف آنان را از ترویج دین مبین متوقف کرده و از طرف دیگر به تنبلی و تباهی و غرور و به فساد و اضمحلال تشویق نمایند چنانکه این مقصود برای ایشان حاصل است!

۷- مبلغین سوء از طرف دشمنان اسلام دانسته یا ندانسته از شفاعت چینی تبلیغ و تائید کرده و روح طمع و طبیعت حیوانی از آن استقبال و بهره‌وری می‌کند و گرنه اندک تعقل و تفکر و تدبر در آیات قرآنی مراتب معروضه را تصدیق می‌کند.

### شفاعتی که در قرآن است

شفاعتی که قرآن کریم ضامن بیان آن است نه تنها چون شفاعت مشهور و جا افتاده غرور انگیز نیست بلکه خود بهترین وسیله تربیت و تعالی است و موجب و مشوق حسن اعمال و صالح افعال است بدین شرح:

در کتاب مجید آسمانی دین توحید همه حول و قوت و اراده و مشیت علی الخصوص در روز قیامت خاص خدای رب العالمین مالک یوم الدین است و هیچ‌یک از آفریدگان از ملائکه مقربین و انبیای مرسلین و اولیای صالحین را در آن روز آن نیرو و توان نیست که کلمه‌ای به زبان آورند: ﴿يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا﴾ [النبا: ۳۸]. «روزی است که روح و فرشتگان به حالت صف برخیزند و سخن نگویند مگر آنکه خدای رحمن به او قبلاً اجازه داده و او سخن به صواب گفته باشد!» ﴿الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾ [یس: ۶۵]. «روزی که بر دهان‌هایشان مهر زنیم و دست‌هایشان با ما سخن گویند و پاهایشان بدان‌چه که کرده‌اند گواهی دهند».

در منطق قرآن به هیچ‌یک از بندگان خدا از پیغمبران و پیشوایان و صالحان وعده شفاعت داده نشده است سهل است، بلکه شفاعت پاره‌ای از انبیا حتی برای نزدیکان و اقربای ایشان رد شده است چون شفاعت نوح عليه السلام برای پسرش و شفاعت ابراهیم عليه السلام برای پدرش و نیز شفاعت آن حضرت عليه السلام برای قوم لوط و شفاعت رسول اکرم عليه السلام برای پاره‌ای از اقوام و یارانش.

شفاعتی که قرآن بدان صراحت دارد عبارت است از اموری که به پاره‌ای از فرشتگان و قوای مدبرهٔ عالم به اذن پروردگار داده شده است که نظام طبیعت را تدبیر و کارگاه خلقت را به دستور رب قدیر تقدیر می‌کنند و همین قوای خیره هستند که پاره‌ای از آنان چون حملهٔ عرش برای مؤمنین خیر خواهی کرده و برای ایشان استغفار می‌کنند و فرشتگان دیگر که برای عموم اهل زمین به وسیلهٔ استغفار و شفاعت می‌کنند هر چند آنان در این عالم روی طبیعت ملکوتی خود خیر و خوبی و شفاعت و آموزش برای همهٔ اهل زمین به خصوص برای مؤمنین می‌خواهند و حتی انبیاء و اولیاء هم شامل است. اما آن استغفار و شفاعت فقط خاص مستحقان و صاحبان لیاقت از بندگان خدا می‌شود: ﴿وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يُأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَى﴾ [النجم: ۲۶] یعنی: «و ای چه بسیار از جنس فرشته که در آسمان‌ها [برای اهل زمین] شفاعت می‌کند، لکن شفاعت آن فرشتگان چیزی را کفایت نکند فایدهٔ نداشته باشد مگر پس از آن که خدا اجازه دهد برای کسانی که بخواهد و بپسندد».

شفاعتی که قرآن برای آدمیان قائل است همان استغفاری است که فرشتگان و پیغمبر برای مؤمنین امت خود، مؤمنین برای یکدیگر می‌کنند آن چنان که شرح آن گذشت به دستور خدای رحمن و باذن پروردگار عالمیان است. چون: ﴿وَأَسْتَغْفِرُ لَذَنبِكَ وَاللَّمُومِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ﴾<sup>(۱)</sup> [محمد: ۱۹].

﴿وَأَسْتَغْفِرُ لَهُنَّ اللَّهُ﴾<sup>(۲)</sup> [المتحنة: ۱۲].

﴿رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ﴾<sup>(۳)</sup> [الحشر: ۱۰].

و این‌گونه شفاعت و استغفار که به دستور پروردگار است فقط در دنیا که محل عمل است انجام می‌شود و نتیجه‌اش در قیامت عائد مستحق آن می‌گردد. نتیجه این‌گونه شفاعت آن است که مؤمنین به قرآن در زمان حیات و زندگی در دنیا سعی می‌کنند تا با اعمال حسنه و اخلاق فاضله خود را مستحق استغفار پیغمبر و مؤمنین

۱- «و برای گناه خویش آموزش جوی؛ و برای مردان و زنان با ایمان [طلب مغفرت کن]».

۲- «و از خدا برای آنان آموزش بخواه».

۳- «پروردگارا، بر ما و بر آن برادرانمان که در ایمان آوردن بر ما پیشی گرفتند ببخاشی».

کنند تا مرضی و پسندیده خداوند جهان و مشمول استغفار ملائکه و پیغمبر و مؤمنان گردند، نه این‌که به غرور شفاعت‌کذایی در وادی فسق و فجور و اجرای شهوات و ارتکاب محرمات خود را مستحق عذاب ابدی الهی گردانند و آن همه نکبت و ذلت در دنیا و آخرت نصیب خود و ملت نمایند چنانکه مشهود است!

نتیجه این‌گونه شفاعت آن است که در عالم وجود و جهان بود و نبود جز به یک معبود که پروردگاری و آمرزگاری خاص اوست روی نیاورند و انداد و شرکای خیالی هم‌چون بت‌پرستان برای خود و خدا نتراشند و موحد حقیقی باشند.

نتیجه این‌گونه شفاعت آن است که هر فردی سعی کند که اوامر شرع را چنان‌که باید رعایت کند و با مردم آن‌چنان رفتار نماید که پیغمبر و مؤمنین از صمیم قلب برای او طلب آمرزش کرده، در معاشرت و معاملت از او راضی بوده، در حیات و ممات او را به خیر و خوبی یاد نمایند. باشد که مشمول شفاعت و استغفار ایشان شود و نتیجه همین شفاعت است که در آخرت موجب نجات و تخفیف عذاب و رفع درجات او می‌شود و باز همین شفاعت است که شامل حال مجرمین و کفار نمی‌شود. و در روز قیامت آن همه استغفار فرشتگان و شاید آدمیان نافع نیفتد: ﴿فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ﴾ (۱) [المدثر: ۴۸].

آری، این‌گونه شفاعت است که موجب ترقی نفس و علو روح مؤمن شده او را لایق هم‌نشینی مؤمنان و صالحان می‌کند و با منطق قرآن و عقل و وجدان سازگار است و به غیر آن جز القائنات شیطان و فریب دشمنان نیست.

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ﴾ والسلام علينا

وعلی عباد الله الصالحین ورحمة الله وبرکاته.

## [خاتمه]

خوانندگان آثار ما این کیفیت را درک کرده‌اند که مطالبی که در تألیفات ما می‌آید غالباً برخلاف مشهور چون مسئله زکات و خمس و حکومت و شفاعت و زیارت و ولایت و امثال آن و همین مسائل است که چون مخالفین آن از عهدهٔ مقابله و دفاع از عادات و اعتیادات خود که بر خلاف حق است و اینان آن‌ها را اعتقادات خود قرار داده‌اند بر نمی‌آیند لذا در مخالفت تا سرحد سب و تهمت و ضرب و قتل ما بر می‌آیند. ما برای روشن شدن حقیقت بر خوانندگان خود که بر این مطالب اطلاع و تسلط کامل ندارند می‌گوییم: کسانی که دچار چنین شبهاتی می‌شوند و شهرت را به جای حقیقت می‌پذیرند باید پاسخ آن را از فرمایش حضرت مولی الموحدین امیرالمؤمنین علی علیه السلام در یابند که در جواب کسی که به آن حضرت در خصوص جنگ و قتال با طلحه و زبیر اشکال کرد که چگونه با این دو شخصیت که از حیث شهرت و فضیلت در آن زمانشان حضرت ادعای برابری و شاید حتی ادعای برتری داشته‌اند به جدال پرداخت؟ فرمود: حق به رجال شناخته نمی‌شود بلکه رجال را باید به وسیلهٔ حق شناخت، حق را بشناس تا اهل حق را بشناسی «اعرف الحق تعرف أهله». اگر حق را با میزانی که در اختیار دارید (عقل و قرآن) بشناسید آن‌گاه اهل حق را خواهید شناخت. در آن صورت عادت و شهرت بر شما حکومت نخواهد کرد.

مثلاً در همین مسئله شفاعت شما می‌بینید چنین برداشتی که از آن معمول و مشهور است بر خلاف نظام جهان و حکمت آفرینندهٔ حکیم و مهربان است و در آیات شریفه قرآن حتی اشاره‌ای به وقوع شفاعت در قیامت نیامده است. بلکه کلمه ﴿وَلَا شَفَاعَةُ﴾ آمده در صورت نکره و در سیاق نفی است که تعمیم در عدم انواع شفاعت است و تنها مسئله‌ای که قرآن به این موضوع عنایت دارد عدم نفع شفاعت در قیامت برای کسانی است که از طرف خدا بدان قبلاً اذن داده نشده است و مشفوع له مرضی

و پسندیده خدا نیست. و این حقیقت است که از صفحه ۳۷۷ به بعد حاوی شرح و توضیح آن است.

با مطالعه و دقت در این مسئله و خالی داشتن ذهن از مشهورات و خرافات رایج و سلطهٔ حکومت عقل و وجدان در روشنائی هدایت قرآن حقیقت مطلب چون آفتاب در نصف النهار بر خواننده و جوینده حق آشکار خواهد شد! هم‌چنین سایر مطالبی که فوق به آن‌ها اشاره شد که ما به توفیق و هدایت الهی به تشریح و توضیح آن پرداختیم.

﴿وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ﴾

\*\*\*



# بحث زیارت قبور بین حقیقت و خرافات





## مقدمه

در کتاب «راه نجات از شر غلاة» پنج بحث به میان آورده‌ایم که یک بحث آن موضوع زیارت است زیرا غالیان این زمان در ادعای خود به ولایت تکوینی و تصرف چهارده معصوم<sup>(۱)</sup> به ملکوت زمین و آسمان به پاره‌ای از فقرات زیارتنامه‌ها تمسک جسته‌اند؛ چون فقره: «السلام علیکم یا عین الله الناظرة ویده الباسطة» «سلام بر شما ای چشم بینای خداوند و ای دستش که آن را می‌گشاید». و امثال آن، از این رو ناگزیریم که در اصل مسأله‌ی «زیارت» و مشروعیت آن به طریق علمی به تحقیق بپردازیم:

مسلم است که «زیارت» بدین کیفیت در دین مقدس اسلام حقیقتی ندارد و قطعاً از احکام «ما أَنْزَلَ بِهِ الْكِتَابُ وَأُرْسِلَ بِهِ الرَّسُولُ» نیست و هیچ پیغمبری در شریعت خود حکمی برای زیارت نیاورده و در هیچ دینی از ادیان حقه‌ی الهی، عبادتی به عنوان زیارت قبور تشریح نشده است. شاهد این مطلب کتب موجوده‌ی آسمانی و عدم وجود قبور انبیای بی‌شمار الهی و نوادگان آنان است. و کتاب مجید و فرقان حمید نیز نه تنها در هیچ آیه‌ای اشاره بدین عمل ندارد بلکه به صراحت و اگر نه، به کنایت از این عمل مذمت نیز شده است. چنانکه می‌فرماید: ﴿الْهَلْكُمْ التَّكَاثُرُ ۝ حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ ۝﴾

كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ ۝ ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ ۝﴾ [التكاثر: ۱، ۴] یعنی: «شما را تفاخر و فزونی‌جویی تا آن حد مشغول و واله کرده است که قبرستان‌ها را زیارت کنید، نه چنین است که به زودی خواهید دانست. آری به زودی خواهید دانست»<sup>(۲)</sup>.

---

۱- منظور از معصومین، ۱۴ امام شیعه اثنا عشری می‌باشد که عبارتند از: رسول خدا ﷺ و دخترش فاطمه<sup>(علیها السلام)</sup> و پس از آن‌ها ۱۲ امام می‌باشد که از علی بن ابی طالب<sup>(علیه السلام)</sup> شروع شده و به مهدی غائب منتظر ختم می‌شود. (دکتر سعد رستم)

۲- تفاخر و تکاثر انسان یا به مزایا و فضیلتی است که در نفس اوست چون علم و شجاعت و فهم... و یا در خارج از نفس او چون مال و جاه و اقرباء و منسوبین... افتخار به علم و شجاعت و کمالات

اگر روزی هم زیارت مرقد اولیاء برای رضای خدا بوده، باری امروز اکثراً برای اعمالی است که مورد نهی شرع که سبب ملامت و مذمت خدای اکبر و موجب حسرت و ندامت در روز محشر است زیرا چنان که گفتیم در کتاب خدا، زیارت از ابتدای بعثت حضرت ختمی مرتبت ﷺ مورد نفرت و کراهت شریعت بوده است. چنانچه فقره متواتره: «قَدْ كُنْتُ نَهَيْتُكُمْ عَنْ زِيَارَةِ الْقُبُورِ»<sup>(۱)</sup> بر این مدعی دلیلی روشن و برهانی متقن است. و اگر جمله‌ی بعد از آن مورد استناد مدعی قرار گیرد که مقام رسالت پس از نهی امر بعد الحظر فرموده است که: «أَلَا فُزُّوْهَا فَإِنَّهَا تُذَكِّرُكُمْ الْآخِرَةَ (الموت)»<sup>(۲)</sup>. «اکنون قبرستان‌ها را زیارت کنید که آن آخرت (مرگ) را به یاد شما می‌آورد».

#### در جواب می‌گوییم:

بدیهی است این‌گونه زیارت قبور که انسان را به یاد مرگ و آخرت می‌افکند در این زیارتگاه‌های پر جلال و جبروت و آراسته به انواع زینت‌های دنیا از ضرایح سیمین و گنبد‌ها و نیز گلدسته‌های زرین و ایوان‌های طلا و آئینه‌کاری و فرش‌های گران‌بها و لوسترها و شمعدان‌های زیبا، نه تنها خاصیت تذکر آخرت و یاد مرگ را ندارد، بلکه تماشای آن‌ها خود محرکی قوی برای جمع‌آوری زینت‌ها و توجه شدید به دنیاست. به

نفسانی هرگاه از روی عجب به نفس و خودستایی نباشد، بلکه برای تشویق و ترغیب دیگران یا از باب حدیث نعمت باشد مذموم نیست. اما افتخار به مزایای خارج از نفس امری ناپسند است. زیارت قبور هرگاه از این نظر (افتخار به غیر) باشد مورد مذمت خالق و خلق است، در زیارات معموله بسا که در نهایت از این نظر باشد که: علی دارم چه غم دارم!! (قلمداران) البته معنای صحیح آیه کریمه همانطوری که مفسرین معتبر بیان کرده‌اند، اینگونه است:

﴿أَلْهَنَكُمْ التَّكَاثُرُ﴾<sup>(۱)</sup> «افزون طلبی شما را به خود مشغول (و غافل) ساخته است». یعنی: افزون طلبی در اموال و فرزندان، فخرورزی به بسیاری آنها و رقابت و با یک‌دیگر در آنها، شما را از طاعت خداوند متعال و عمل برای آخرت غافل داشت و به خود گرفتار کرد. ﴿حَقَّقِي زُرَّتُمْ الْمَقَابِرَ﴾<sup>(۲)</sup>. «تا اینکه (مردید و) به گورستان‌ها رسیدید». یعنی: به فزون طلبی و فخرورزی تا بدانجا ادامه دادید که به شما مرگ در رسید و بر این حال و منوال در گورها دفن شدید. (مُصْحَح) ۱- «من شما را نهی کردم از زیارت قبور».

۲- این حدیث در فریقین درجه قبول یافته است چنان که در «سنن الکبری» بیهقی (۷۷/۴) آمده است: «كُنْتُ نَهَيْتُكُمْ عَنْ زِيَارَةِ الْقُبُورِ ثُمَّ بَدَأَ لِي فُزُّوْهَا فَإِنَّهَا تُرِقُّ الْقَلْبَ وَتُذَمِّعُ الْعَيْنَ وَتُذَكِّرُ الْآخِرَةَ فُزُّوْا وَلَا تَقُولُوا هُجْرًا». و در کتاب «ذکری» شهید اول با اندکی اختلافی آمده است.

علاوه دستور شارع در این مسأله منحصر به زیارت قبرستان‌های مؤمنین نیست بلکه زیارت قبور مؤمنین و کفار در آن مساوی است زیرا هر دوی این‌ها انسان را به یاد مرگ و آخرت می‌افکند به شرط آن که از حد قبرستان تجاوز نکند و به سرحد عالی‌ترین بنای باشکوه و عظمت نرسد، چنان‌که رسیده است. و اگر معتقدین، مفهوم مخالف آیه‌ی شریفه‌ی ﴿وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰ أَحَدٍ مِّنْهُمْ مَّتَّ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَىٰ قَبْرِهِ﴾ [التوبة: ۸۴] «ابدأ بر یکی از ایشان (منافقین) که مرده است نماز مگذار و بر قبرش نایست» را که رسول خدا ﷺ را از نماز بر منافق و قیام بر قبر او نهی می‌فرماید، دلیل بر مدعای خود گیرند که بنابراین می‌توان بر قبر مؤمن قیام کرد! اگر طالب حق باشند و تشبث غریفانه نکنند، می‌دانند که مراد از قیام بر قبر در این آیه‌ی شریفه، عملی است که پس از انجام نماز میت صورت می‌گیرد و به هر کیفیتی که باشد اصلاً ناظر به زیارت نیست زیرا بلافاصله بعد از نماز میت قیام به قبر که همان پرداختن به دفن است می‌باشد، چنان‌که گویی: قام علی الأمر = به کار اقدام کرد.

صرف نظر از نبودن چنین عملی در هیچ دینی و آیینی از شرایع حق الهی<sup>(۱)</sup> و عدم وجود چنین حکمی در کتاب و سنت اسلامی، تاریخ مسلمین صدر اول و سیره‌ی نبوی نیز از وجود چنین عملی خالی و بی‌خبر است تا جایی که پس از گذشت بیش از سی یا چهل سال از رحلت رسول بزرگوار همین که عایشه زوجه‌ی رسول خدا ﷺ در زمان حکومت معاویه به زیارت قبر برادرش «عبد الرحمن بن ابی بکر» رفت مورد ملامت و نهی صحابه‌ی پیغمبر و مسلمانان قرار گرفت که چرا مرتکب عملی شده است که رسول خدا ﷺ از آن نهی فرموده است<sup>(۲)</sup>.

پس این عمل، در صدر اول هرگز رخ نداده است و شعبی (ابوعمر و عامر بن شراحیل الکوفی متوفای ۱۰۴ هجری) که خود از دانشمندان بزرگ اسلامی است و بیش از صد و پنجاه تن از صحابه‌ی رسول خدا ﷺ را دیده، و از آنان حدیث اخذ

۱- در «انجیل» نیز نه تنها هیچ‌گونه توصیه‌ای به مزارسازی و زیارت قبور نیست، بلکه ساختن بنای یادبود بر مرقد انبیاء را کار مردم ریاکار دانسته است. از جمله در انجیل متی باب ۲۳ آمده است که عیسی علیه السلام فرمود: وای به حال شما ای علمای دینی و فریسه‌های ریاکار، شما برای پیامبرانی که اجداداتان آنها را کشته‌اند، با دست خود بنای یادبود درست می‌کنید؟!.

۲- سنن الکبری بیهقی ج ۴، ص ۷۸.

کرده، بقول «ابن بطال» همواره می‌گفت: «لولا أن رسول الله ﷺ نهى عن زيارة القبور لزرت قبر النبي ﷺ». «اگر نه این بود که رسول خدا ﷺ از زیارت قبور نهی فرموده است من قبر پیغمبر ﷺ را زیارت می‌کردم»<sup>(۱)</sup>.

روایات دیگر نیز متضمن این حقیقت است نه تنها زیارت قبور عبادت نیست بلکه مورد نهی شریعت است، چنان‌که عبد الرزاق الصنعانی شیعی در کتاب گران قدر خود «المصنف» چنین آورده است: «عبد الرزاق عن معمر عن قتادة أن رسول الله ﷺ قال: من زار القبور فليس منا». «کسی که قبرها را زیارت کند از ما [= مسلمانان] نیست»<sup>(۲)</sup>.

یعنی تا گذشت صد سال از هجرت، زیارت فردی بدین کیفیت، وجود نداشت. ما نمی‌دانیم این بدعت در چه زمانی در میان مسلمین شایع و در شیعه رایج گشته است؟ و این‌که گفته‌اند اولین کسی که اباعبد الله الحسین علیه السلام را در کربلا زیارت کرده است «جابر بن عبدالله انصاری» صحابی بزرگوار رسول خدا ﷺ بوده است، با وجود کثرت راویان کذاب و غالیان بی‌حد و حساب نمی‌توانیم چنین روایاتی را قبول کنیم و مستند سخن قرار دهیم و به فرض صحت این خبر به هیچ وجه معلوم نیست که آن جناب آن قبر شریف را به عنوان یک عمل عبادی زیارت کرده باشد زیرا در آن زمان، مرقد آن امام همام علیه السلام فاقد بنا و ضریح و... بوده و اعمالی که امروزه زائرین در حرم و بارگاه آن حضرت انجام می‌دهند از قبیل طواف و عرض حاجات و استشفاع و... آن بزرگوار انجام نداده است، بلکه حداکثر می‌توان گفت جابر بر مرقد سیدالشهداء علیه السلام برای آن حضرت به درگاه پروردگار حی قیوم دعا کرده است. به هر صورت این واقعه را نمی‌توان دلیلی محکم و مدرکی معتبر برای شدّ رحال به زیارت قبور محسوب کرد.

اینک، برای تأیید این معنی و اثبات این مدعا که «زیارت قبور» در نظر شرع اسلام، امری ممدوح و مورد توجه نبوده و از حقایق شرعی نیست، بلکه به دلالت روایت وارده مورد انکار و براءت و بیزارى رسول مختار علیه السلام و اصحاب بزرگوار آن حضرت در صدر

۱- در پاره‌ای از کتب احادیث چون کتاب «المصنف» اثر عبد الرزاق الصنعانی (ج ۳، ص ۵۶۹) در این حدیث به جای کلمه: «النبي» لفظ «ابنتی» آمده است که در هر صورت متضمن نهی است!

۲- المصنف، ج ۳، ص ۵۶۹، حدیث ۶۷۰۵.

اسلام بوده و حداقل امری مأمور به آن نبوده است، اخبار و آثاری از کتب معتبره به طور مختصر از نظر خوانندگان منصف و صاحبنظر می‌گذرانیم:

۱- چنان که گذشت، در کتاب شریف «المصنف» عبد الرزاق صنعانی (متولد ۱۲۶هـ) که از قدیمی‌ترین کتاب‌های اخبار اسلامی و مؤلف آن معاصر ائمه علیهم‌السلام از زمان حضرت صادق علیه‌السلام تا زمان حضرت جواد علیه‌السلام و به تصریح علمای رجال، شیعی مذهب، بوده آمده است:

«عبد الرزاق عن معمر عن قتاده: «أن رسول الله ﷺ قال: من زار القبور فليس منا». رسول خدا ﷺ فرموده: «هر که قبرها را زیارت کند از ما نیست.».

۲- حاکم نیشابوری به اسناد خود از عبدالله بن عمرو بن العاص <sup>(۱)</sup> روایت می‌کند که گفت: «قَبْرُنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ رَجُلًا، فَلَمَّا رَجَعْنَا وَحَادَيْنَا بَابَهُ إِذْ هُوَ بِامْرَأَةٍ لَا نَطْنُهَا عَرَفَهَا، فَقَالَ: «يَا فَاطِمَةُ! مِنْ أَيْنَ جِئْتِ؟» قَالَتْ: جِئْتُ مِنْ أَهْلِ الْمَيِّتِ رَحِمْتُ إِلَيْهِمْ مَيِّتَهُمْ وَعَزَيْتُهُمْ. قَالَ: «فَلَعَلَّكَ بَلَغْتَ مَعَهُمُ الْكُدَى؟» قَالَتْ: مَعَاذَ اللَّهِ! أَنْ أَبْلَغَ مَعَهُمُ الْكُدَى، وَقَدْ سَمِعْتُكَ تَذَكَّرُ فِيهِ مَا تَذَكَّرُ، قَالَ: «لَوْ بَلَغْتَ مَعَهُمُ الْكُدَى مَا رَأَيْتِ الْجَنَّةَ حَتَّى يَرَى جَدُّ أَيْبِكَ.» (وَالْكَدَى: الْمَقَابِرُ). «ما با رسول خدا ﷺ مردی را که مرده بود در قبر نهادیم، چون برگشتیم و محاذی و برابر خانه‌ی آن میت رسیدیم ناگاه با زنی برخورد کردیم که گمان می‌کنم رسول خدا ﷺ او را شناخت، پس فرمود: ای فاطمه، از کجا می‌آیی؟ آن زن گفت: از نزد خانواده‌ی این میت، برای ترحیم و تعزیت ایشان رفته بودم، رسول خدا ﷺ فرمود: مبادا با ایشان به قبرستان رفته باشی؟ زن گفت: معاذالله که من با ایشان تا قبرستان رفته باشم در حالی که تو در این باب آن چه را که باید، تذکر داده‌ای! رسول خدا ﷺ فرمود: اگر با ایشان به قبرستان رفته بودی دیگر بهشت را نمی‌دیدى! تا آن گاه که جد پدرت [که بت پرست بود] آن را ببیند» <sup>(۲)</sup>. یعنی محال بود که به بهشت وارد شوی.

این حدیث شریف این را می‌رساند که زیارت قبور در ابتدای اسلام تا چه حد در نظر شارع مکروه و منفور بوده است.

۱- عبدالله بن عمرو بن عاص تنها کسی است که از رسول خدا ﷺ اجازه نوشتن احادیث حضرت را داشت.

۲- المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۳۷۱.

۳- روایات و احادیثی که در نهی از زیارت قبور در ابتدای بعثت از جانب پیامبر ﷺ ماثور است، هرچند در آخر فرمود: «إني نهيتكم عن زيارة القبور ألا فزوروها...» که برای عبرت اجازه فرموده، این مطلب در کتب عامه و خاصه حتی در مسند زید بن علی از امیر المؤمنین عليه السلام منقول است که: «نهانا رسول الله ﷺ عن زيارة القبور». پیامبر ﷺ ما را از زیارت قبور نهی فرمود<sup>(۱)</sup>.

۴- همچنین از طریق عامه و خاصه آمده است که رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: «لعن الله زوّارات القبور»<sup>(۲)</sup> که زنان زائره‌ی قبور را لعنت کرده است.

۵- و نیز مورد اتفاق مسلمین است که رسول خدا صلى الله عليه وآله مکرراً می‌فرمود: «لا تتخذوا قبری عيداً»<sup>(۳)</sup>. «قبرم را محل آمد و شد قرار ندهید». که شرح بیش‌تر آن این‌ست: «اللّٰهُ يَنْهَى عَنْ ذَلِكَ».

۶- احادیث لرزاننده‌ای است که نهی شدید و کراهت عظیم این عمل را متضمن است چون حدیث شریف «عطاء بن يسار» از پیغمبر بزرگوار صلى الله عليه وآله که بارها با عجز از دربار پروردگار می‌خواست که: «اللّٰهُمَّ لَا تَجْعَلَ قَبْرِي وَتَنًا يُعْبَدُ». «بار خدایا، قبر مرا بتی قرار مده که پرستیده شود». آن‌گاه شدت غضب خدا را متوجه قومی می‌کند که قبور انبیاء را مسجد کردند<sup>(۴)</sup>.

۱- مسند الإمام زید، دار مکتبه الحیة، ص ۲۴۶ باب الأكل من لحوم الأضاحی.

۲- روایت مذکور در کتاب «التاج الجامع الأصول فی احادیث الرسول» (۳۸۲/۱) به لفظ: زائرات ذکر شده که رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: «لَعَنَ اللّٰهُ زَائِرَاتِ القبور، وَالْمُتَّخِذِينَ عَلَیْهَا الْمَسَاجِدَ وَالسُّرُجَ».

۳- شیخ طوسی در امالی خویش از امیر المؤمنین عليه السلام روایت می‌کند که ایشان فرمود: «سَمِعْتُ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ يَقُولُ: لَا تَتَّخِذُوا قَبْرِي عِيدًا وَلَا تَتَّخِذُوا قُبُورَكُمْ مَسَاجِدَ كُمْ وَلَا بُيُوتَكُمْ قُبُورًا». «شنیدم که رسول خدا صلى الله عليه وآله می‌فرماید: قبرم را محل رفت و آمد قرار ندهید و قبرهایتان را مساجد خویش قرار ندهید و خانه‌هایتان را محل دفن مرده‌هایتان قرار ندهید». (مستدرک الوسائل، ۵۵- باب كراهة بناء المساجد عند القُبُور، ج ۲، ص ۳۷۹). (دکتر سعد رستم).

۴- «علل الشرائع»، شیخ صدوق، (ج ۲، ص ۳۵۸)، «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: ..... وَلَا تَتَّخِذْ شَيْئًا مِنْهَا قِبْلَةً، فَإِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ نَهَى عَنْ ذَلِكَ وَقَالَ: وَلَا تَتَّخِذُوا قَبْرِي قِبْلَةً وَلَا مَسْجِدًا، فَإِنَّ اللّٰهَ تَعَالَى لَعَنَ الَّذِينَ اتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدًا!». یعنی: .... رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمودند: قبرم را

۷- مضمون حدیث عایشه است که می‌گوید: رسول خدا ﷺ از آن بیم داشت که قبرش مسجد شود بدین جهت از ابراز قبر خود کراهت داشت. «لولا ذلك لأبرز قبره إلا أنه خشي أن يتخذ مسجداً»<sup>(۱)</sup>.

۸- بی‌اعتنایی پیغمبر خدا ﷺ و اصحاب بزرگوارش به قبوری که در آن زمان از انبیاء و اولیاء به راست یا دروغ باقی مانده بود، از قبیل حضرت اسماعیل عليه السلام و هاجر که در مکه بود و قبر حضرت ابراهیم عليه السلام و حضرت یوسف عليه السلام که در شام بود و قبر حضرت هود عليه السلام که در یمن بود که هیچ یک را زیارت نکرد. در زمان رسول خدا ﷺ نیز عزیزی از دنیا رفتند که جا داشت قبر آنان مزار قرار گیرد چون قبر أم المؤمنین خدیجه عليها السلام و شهدای بدر و احد و بزرگان اصحاب چون عثمان بن مظعون و غیرهم که هیچیک که بدین صورت احترام نیافتند! حتی قبر فرزندان خود رسول خدا ﷺ هیچگاه مطاف نشد چنان که قبر یگانه فرزندش در دوره نبوت یعنی ابراهیم که در مدینه وفات یافت بنابر آنچه در کتاب «من لایحضره الفقیه» (شیخ صدوق) و در کتاب «کافی» آمده مزار قرار نگرفت: «وَفِي رِوَايَةٍ عَامِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: كَانَ عَلَى قَبْرِ إِبْرَاهِيمَ ابْنِ رَسُولِ اللَّهِ عليه السلام عَدْقٌ يُظَلُّهُ مِنَ الشَّمْسِ حَيْثُمَا وَارَتْ، فَلَمَّا يَسَّ الْعَدْقُ ذَهَبَ أَثَرُ الْقَبْرِ فَلَمْ يَعْلَمْ مَكَانَهُ». حضرت صادق عليه السلام فرموده است: «بالای قبر ابراهیم پسر رسول خدا ﷺ شاخه‌ی نخل خرمایی بود که چون خشک شد قبر نیز گم شد و دیگر معلوم نشد!»<sup>(۲)</sup>.

پس اگر قبوری زیارت و طواف می‌شد شایسته بود قبر پسر رسول خدا ﷺ باشد نه این که در زمان خود آن حضرت قبر ابراهیم معدوم الأثر شود!

قبله‌گاه و مسجد قرار ندهید، همانا خداوند کسانی را که قبور پیامبران خود را مساجد قرار دادند، لعنت کرد». (مُصَحَّح)

۱- مصنف ابن ابی شیبیه (ج ۲، ص ۲۶۹). در مسند امام زید (ص ۱۷۷ باب غسل النبی عليه السلام و تکفینه) نیز از قول حضرت امیر عليه السلام آمده است که فرمود: «سمعت رسول الله عليه السلام يقول: «اللحد لنا والضريح لغیرنا». شنیدم که پیامبر عليه السلام می‌فرمود: «لحد برای ما (مسلمانان) است و ضريح برای غیر ما. (از قبیل مردم عهد جاهلیت و برخی از اهل کتاب و...)).»

۲- فروع کافی، ج ۳، ص ۲۵۴.

و هم‌چنین قبر عمومی بزرگوارش حمزه سیدالشهدا علیه السلام نیز مزار نبود<sup>(۱)</sup>. به تصریح جمیع تواریخ و کتب اخبار، از جمله سیره‌ی ابن هشام و تفسیر علی بن ابراهیم قمی و بحار الانوار جلد ششم، چون پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم جسد حمزه را در دامنه‌ی کوه عریان و مثله دید فرمود: «لولا أن يحزن ذلك نسائنا لتركناه للعافة - یعنی السباع والطير - حتی يحشر يوم القيامة من بطون السباع وحواصل الطير». «اگر نه این بود که جنازه‌ی حمزه با این وضع، زنان ما را اندوهگین می‌کند ما او را وامی‌گذاشتیم تا درندگان و مرغان جسدش را بخورند و در روز قیامت از شکم درندگان و چینه‌دان مرغان محشور شود».

بدیهی است اگر عمل زیارت آن چنان مطلوب و محبوب بود که مدعیان می‌گویند هرگز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به این کیفیت درباره حمزه سید شهیدان راضی نمی‌شد!

۹- اخبار بسیاری است که در نهی از بنا و تعمیر و تجصیص (گچ‌کاری) قبور وارد شده است و پرواضح است که در آن اخبار، بین انبیاء و اولیاء و افراد دیگر فرقی نیست چنان که در مستدرک الوسائل<sup>(۲)</sup> آمده است: «عن علي بن أبي طالب علیه السلام قال: سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم يقول: أول عدل الآخرة، القبور لا يُعرف شريفٌ من وضعٍ». «اولین عدل و برابری آخرت قبرها هستند که در آن شریف و بزرگوار از پست و خوار شناخته نمی‌شود».

و صدها حدیثی که در این باب در کتب احادیث مسلمانان آمده است جای انکار برای کسی باقی نمی‌گذارد که نهی از تعمیر قبور برای آن است که قبر، مزار نشود.

۱۰- اوامری که از طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به امیر المؤمنین و از طرف امیر المؤمنین علیه السلام به ابی الهیاج در خصوص تخریب و هدم کردن قبور و تمثال صادر شده است، حقیقت این معنی را حاکی است که تعظیم قبور مورد کراهت شدید و نهی

۱- علی علیه السلام نیز در زمان خلافت خویش نسبت به ساخت مزار برای مرقد مطهر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم یا شهداء و بزرگان در گذشته‌ی اسلام دستور نداد. (برقی)

۲- کتاب الطهارة، أبواب الدفن، باب ۷۹، ص ۱۴۸.



اکید اسلام است که: «لَا تَدْعُ قَبْرًا إِلَّا سَوِيَّتَهُ وَلَا تَمْثَلًا إِلَّا هَدْمَتَهُ»<sup>(۱)</sup>. «قبری را باقی نگذار مگر آن که آن را با خاک یکسان سازی و تندیزی باقی نگذار مگر آن که خرابش کنی». و نیز آن چه در باب نهی از تعمیر و تحدید آن وارد شده است به وضوح تمام گویای این حقیقت است. چنان که در «من لا یحضره الفقیه» صدوق [ج ۱، ص ۱۸۹] و «المحاسن» برقی و جلد ۱۸ بحار الانوار و سایر کتب معتبر تشیع آمده است که امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود: «مَنْ جَدَّدَ قَبْرًا أَوْ مَثَلًا مَثَلًا، فَقَدْ خَرَجَ عَنِ الْإِسْلَامِ». «هرکه قبری را تجدید بنا کرده و یا مجسمه‌ای بسازد از اسلام خارج شده است».

روشن است که اگر زیارت قبور و طواف آن‌ها و طلب حاجات و شفیع قراردادن اموات، مطلوب شارع و امری محبوب بود، پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و علی مرتضی علیه السلام مأمورینی خاص برای تخریب و انهدام قبور همه، بدون استثناء نمی فرستادند و قبور معمور را هم ردیف بت‌های مجسم نمی گرفتند که بفرمایند هرکی قبری را تجدید کند یا مجسمه‌ای بسازد در حقیقت از اسلام خارج شده است. چنان که در زمان خود این حقیقت را به خوبی درک و لمس می کنیم.

۱- الکافی (ج ۶؛ ص ۵۲۸): «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام بَعَثَنِي رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِلَى الْمَدِينَةِ فَقَالَ: لَا تَدْعُ صُورَةً إِلَّا مَحْوَتَهَا وَلَا قَبْرًا إِلَّا سَوِيَّتَهُ...». از ابوعبد الله علیه السلام روایت است که فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام فرموده است: رسول الله صلی الله علیه و آله مرا به مدینه فرستاد و دستور داد: هیچ عکس و مجسمه‌ای نگذارم مگر اینکه نابودش کنم و هیچ قبر ساخته شده‌ای نگذارم مگر اینکه با خاک یکسان کنم...». «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام بَعَثَنِي رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِي هَدْمِ الْقُبُورِ وَ كَسْرِ الصُّورِ». و از ابوعبد الله علیه السلام روایت است که فرمود: «امیر المؤمنین علیه السلام فرموده: رسول الله صلی الله علیه و آله مرا برای نابودی قبرهای ساخته شده و شکستن مجسمه‌ها فرستاد».

و مسلم در صحیح خود (ج ۲، ص ۶۶۶) با این الفاظ روایت کرده است: «عَنْ أَبِي الْهَيَّاجِ الْأَسَدِيِّ، قَالَ: قَالَ لِي عَيْبِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ: أَلَا أُبْعَثُكَ عَلَى مَا بَعَثَنِي عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؟ أَلَا تَدْعُ تَمَثَلًا إِلَّا طَمَسْتَهُ وَلَا قَبْرًا مُشْرِفًا إِلَّا سَوِيَّتَهُ». «از ابوالهیاج اسدی روایت شده که گفت: علی بن ابی طالب به من گفت: آیا تو را به آن چیزی که رسول الله صلی الله علیه و آله مرا فرستاده بود نفرستم؟ و آن این است که هیچ عکس و مجسمه‌ای نگذاری مگر اینکه نابودش کنی و هیچ قبر ساخته شده‌ای نگذاری مگر اینکه با خاک یکسان نمایی». (مُصْحَح)

---

ما احادیث و قرائن بسیار در اختیار داریم اما در این جا به این ده حجت اکتفا می‌کنیم. «تلك عشرة كاملة».

\*\*\*

## دلایل عقلی و تاریخی در نفی زیارت

ما دلایل نقلی را از آن جهت مقدم داشتیم که معتقدان به زیارت از جهت نقلی بدان متمسک‌اند و گرنه از جهت عقلی هیچ عاقلی زیارت قبور را امری ممدوح نمی‌شمارد و لازم نمی‌داند.

اینک دلایلی عقلی، آن که زیارت قبور از طرف شارع مأمور به نیست [یعنی هرگز به آن امر نشده است]:

۱- در تمام آیات قرآن کوچک‌ترین اشاره‌ای بدین عمل نیست، بلکه از آیه‌ی شریفه‌ی: ﴿الْهٰكُمُ التَّكٰثُرُ ۝ حَتّٰی زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ ۝﴾ [التکثیر: ۱-۲] یعنی: «افزون طلبی شما را غافل کرد آن چنان که به زیارت گورها رفتید»، نفی و منع آن را می‌توان استنباط نمود زیرا در مقام مذمت کسانی است که به زیارت قبور می‌روند.

۲- در ادیان و مذاهب الهی قبل از اسلام نیز اثری از زیارت قبور نبوده و در کتاب‌های آسمانی آن مذاهب نیز خبری از آن نیست، و خوب می‌دانیم که دین اسلام همان دین نوح و ابراهیم و سایر پیامبران است که: ﴿اِنَّا اَوْحَيْنَا اِلَيْكَ كَمَا اَوْحَيْنَا اِلَى نُوْحٍ وَالنَّبِيِّۦنَ مِنْۢ بَعْدِهٖ ۝﴾ [النساء: ۱۶۳] یعنی: «ما به تو وحی کرده‌ایم هم چنان که به نوح و پیامبران پس از او وحی کردیم».

و هم چنین: ﴿شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّیْنِ مَا وَصّٰی بِهٖ نُوْحًا وَّالَّذِیْ اَوْحَيْنَا اِلَيْكَ وَمَا وَصّٰینا بِهٖ ۝ اِبْرٰهیمَ وَّمُوْسٰی وَّعِیْسٰی ۝﴾ [الشوری: ۱۳] یعنی: «خداوند آیینی را بر شما بیان داشته و روشن نموده که آن را به نوح توصیه کرده و ما آن را به تو وحی کردیم و به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش نمودیم».

و هم چنین: ﴿مَا یُقَالُ لَكَ اِلَّا مَا قَدْ قِیلَ لِلرُّسُلِ مِنْ قَبْلِكَ ۝﴾ [فصلت: ۴۳] یعنی: «ای پیامبر، به تو گفته نمی‌شود جز آن چه به پیامبران پیش از تو نیز گفته شده است».

که مفاد آن‌ها این است که هر دستوری که در دین اسلام به پیغمبر آخرالزمان صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ داده شده همان است که به سایر پیغمبران داده شده است. پس چیزی که به سایر پیغمبران گفته نشده بدیهی است که در این دین نیست و اگر به آنان گفته شده بود به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز گفته می‌شد. [منظور زیارت قبور می‌باشد].

۳- با این‌که بنا به مشهور صد و بیست و چهار هزار پیغمبر در جهان آمده است بلکه به نص قرآن، تعداد پیغمبران به قدری است که کسی جز خداوند آنان را نمی‌داند.

﴿لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ﴾ [ابراهیم: ۹] یعنی: «(شمارشان) را جز خدا نمی‌داند. پیامبران‌شان با دلائل روشن آمدند».

﴿وَمِنْهُمْ مَن لَّمْ نُقِصْصْ عَلَيْكَ﴾ [غافر: ۷۸] یعنی: «و از پیامبران هستند کسانی که ما جرایشان را برایت نگفته‌ایم».

با این حال هیچ‌گونه قبری و مزاری از ایشان دیده نشده، و چند قبری که به ایشان نسبت داده شده حقیقت آن معلوم نیست چنان‌که در طبقات ابن سعد (چاپ بیروت ص ۵۳) از اسحق بن عبدالله ابی فروه آمده است که: «ما يعلم قبر نبي من الأنبياء إلا ثلاثة...». «هیچ قبری از قبور انبیاء معلوم نیست مگر سه نفر:

۱- قبر هود که در تپه‌ای از ریگ در زیر کوهی از کوه‌های یمن است.

۲- قبر اسماعیل که در زیر ناودان بین رکن و خانه کعبه است.

۳- قبر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که در مدینه است»<sup>(۱)</sup>.

که این‌ها واقعا قبر انبیاء است!!!

در حالی که اگر امر زیارت در نظر شارع محبوب و مطلوب بود زیارت قبر داوود صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پیغمبر کمتر از زیارت امام زاده داود نیست. و قبر الیاس صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کم‌تر از امامزاده علی عباس نیست!!!

۴- چنان‌که کتب تواریخ و سیر گواه اند در صدر اسلام و در حیات بنیان‌گذار اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آن همه مؤمنان و مجاهدان بزرگ که چه به مرگ طبیعی و چه به شهادت

۱- صحیح این است که تاهنوز قبر هیچ یک از پیامبران بجز قبر خاتم النبیین محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دقیقاً معلوم و مشخص نیست. (مُصحح)

در رکاب رسول ﷺ در غزوات و سرایا از دنیا رفتند، قبر هیچ یک آن‌ها به طریق زیارت مورد احترام قرار نگرفت، در حالی که بسیاری از آنان از جمله حمزه سیدالشهداء و ابراهیم پسر پیامبر، از اعلام بودند.

۵- عمل تدفین در صدر اسلام خود حاکی است که هیچ یک از اموات هر چند از بزرگان و رؤسای اسلام بودند با دیگران فرقی نداشتند و هیچ کدام دارای زائر و مزار نبودند.

۶- دفن کردن امیر المؤمنین علیه السلام فاطمه زهرا سیده نساء عالمیان را که به کیفیتی که حتی قبر فاطمه تا امروز هم معلوم نیست و دفن جنازه‌ی خود مولا برحسب وصیتش که قبرش از انظار جهانیان مخفی باشد برای اولی الأبصار و صاحب نظران نکاتی را یادآور است که اعجاب و تحیر عقلای خداپرست جهان را به بینش وسیع و بصیرت بی‌نهایت دیده خدایین علی علیه السلام وامی‌دارد که گویی از وراء أستار قرون و اعصار، بت‌پرستی بعد از سال هزار را، می‌نگرد!! علی علیه السلام آن بزرگ موحد عالم است که از جانب رسول خدا ﷺ مأمور می‌شود که قبر مردگانی که تا آن زمان زیارتگاه آدمیان و درحقیقت بتخانه مرده‌پرستان بود ویران نماید، چنان‌که مأموریت یافت که مجسمه بتان را که به صورت تمثال در معابد و شاید در مقابر آنان بود منهدم کند.<sup>(۱)</sup>

برای علی علیه السلام آن ابراهیم بت‌شکن زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله چه فرقی داشت که در فتح مکه بر دوش پیغمبر صلی الله علیه و آله برآید و بت‌ها را از خانه خدا فرو ریزد و یا به قبرستان‌ها رود و قبرها را ویران و با زمین مساوی و هموار نماید، هردو رضای خدا و امر رسول الله صلی الله علیه و آله است. آیا چنین بزرگواری با دید دوراندیش خود نمی‌بیند که عن قریب این امت تازه نجات یافته از تاریکی‌های جاهلیت ممکن است قبر یگانه دختر پیغمبر خود را که از جانب رسول الله صلی الله علیه و آله به مزایای خاصی چون «فاطمة بضعة منی» و «فاطمة سیده نساء العالمین»، سرافراز است، زیارتگاه یا به تعبیر صحیح به صورت همان بت‌خانه‌ای که

۱- اشاره به حدیث معروفی است که چند صفحه قبل در پاورقی ذکر گردید: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام بَعَثَنِي رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِلَى الْمَدِينَةِ فَقَالَ: لَا تَدْعُ صُورَةً إِلَّا حَوَّتَهَا وَلَا قَبْرًا إِلَّا سَوَّيْتَهُ...». وَعَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام: بَعَثَنِي رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِي هَذِهِ الْقُبُورِ وَ كَسَّرَ الصُّورَ. [الكافي، كلینی (ج ۶؛ ص ۵۲۸)]. (مُصَحَّح)

وی مأمور ویرانی آن بود در آورند. لذا نیمه شب او را طوری دفن می‌نماید که هیچ کس را بر مزار او اطلاعی نباشد!

هم‌چنین در خصوص دفن خود چنان وصیت می‌کند که کس نداند جسم آن مجسمه توحید، در کجا دفن شد. برای این که درباره خود همان واقعه را به یقین می‌دید. زیرا در حیات خود کسانی را دیده بود که او را تا حد خدایی می‌ستودند بلکه او را خدا و خالق خویش می‌پنداشتند! تا جایی که برای بازگشت آنان از این عقیده‌ی فاسد ناچار شد تا حد کشتن و سوزاندن تهدید و حتی عمل کند و با این حال آن‌ها از عقیده‌ی خود برنگشتند و سوخته شدند.

آیا چنین کسی نباید قبر خود و قبر دختر بیغمبر خدا ﷺ را از نظر مردم مقرون به جاهلیت، مخفی دارد؟

اما این که پاره‌ای از علمای نفاق افکن پنهان کردن قبر فاطمه را از این جهت القاء می‌کنند که بدان منظور بوده که شیخین (ابوبکر و عمر) بر او نماز نخوانند خدا می‌داند که این جز کذب محض و القاء اختلاف و عداوت بین مسلمین نیست.

علی سال‌ها بعد از شیخین در دنیا بود و فرزندان فاطمه علیها السلام نیز در زمانی که دیگر چنین بیم و ترسی نبود باقی بودند پس چرا قبر فاطمه علیها السلام هم چنان نامعلوم مانده و آن بزرگواران آن قبر را آشکار نفرمودند. و این که گفته‌اند وصیت آن حضرت در اخفای قبر خویش نیز از آن جهت بود که می‌ترسید خوارج جنازه‌ی او را بسوزانند نیز دروغ بی‌فروغی است که حقیقت و تاریخ، مکذب آن است. زیرا خوارج جنازه‌ی هیچ یک از مخالفین خود را نسوزانده‌اند و در اخبار چنین چیزی نیست. کسانی که چنین اباطیل و مزخرفات را در بین مسلمین شایع می‌کنند یا از حقیقت دین بی‌خبرند و از شناختن اولیاء دین عاجزاند و یا متعصب احمق‌اند و یا مأمور اختلاف‌افکنی و یا هر سه؟!

۷- قضیه‌ی نهی رسول الله ﷺ از زیارت قبور آن چنان معمول و مشهور بوده است که چون عبدالرحمن بن ابی بکر در سال ۵۵ یا ۵۶ هجری در مکه فوت کرد، همین که عایشه زوج رسول الله ﷺ و خواهر عبدالرحمن به زیارت قبر او رفت، از جانب مسلمانان مورد ملامت قرار گرفت که رسول خدا ﷺ از زیارت قبور نهی فرموده است. وی عذر آورد که رسول خدا ﷺ پس از نهی اجازه داده است.

۸- موضوع نهی رسول خدا ﷺ از زیارت قبور تا بیش از صد سال در غایت شهرت و کمال قوت بود چنان که پیش از این نیز گفتیم شعبی (ابو عامر شرحبیل) متوفای سال ۱۰۴ هـ که بیش از یکصد و پنجاه نفر از اصحاب رسول خدا ﷺ را دیده و از آنان حدیث روایت کرده است، بارها می‌گفت: «لولا أن رسول الله ﷺ نهی عن زیارة القبور لزرت قبر النبی ﷺ یا ابنتی». «اگر نه این بود که رسول خدا ﷺ از زیارت قبور نهی فرموده است من قبر پیغمبر ﷺ یا دخترم را زیارت می‌کردم».

۹- بهترین دلیل عقلی و نقلی آن است که پس از گذشت نزدیک به یک قرن از وفات پیغمبر ﷺ قبر مطهر آن حضرت مورد زیارت هیچیک از اصحاب بزرگوار و تابعین عالی مقام آن جناب قرار نگرفت! زیرا آن چه مسلم است پیکر پاک پیغمبر ﷺ را در همان خانه‌ای که منزل عایشه بود دفن کردند. و طبق تواریخ معتبر، عایشه آن منزل را ترک نکرد چنان که ابن سعد در طبقات الکبری (ص ۳۱۳ چاپ بیروت) و عموم مورخین می‌نویسند که عایشه روی قبر پیغمبر ﷺ زندگی کرده و همان‌جا می‌خوابیده و تا زمان دفن عمر که وی در آن خانه بود حجاب بر خویش نمی‌گرفت اما همین که عمر دفن شد مقنعه از سر و شاید جلباب از بدن نمی‌گذاشت تا این که دیواری بر قبور کشید<sup>(۱)</sup>.

و نیز در طبقات (ص ۳۰۷) آمده است که مسلم بن خالد روایت کرده است: زمانی که عمر بن عبدالعزیز در سال‌های بعد از هشتاد هجری، از طرف ولید بن عبدالملک والی مدینه بود دیوار خانه‌ای که قبر رسول خدا ﷺ در آن بود به علت باران خراب شد، و عمر بن عبدالعزیز آن را تعمیر می‌کرد، من به مدینه رفتم در خانه‌ی عایشه

---

۱- به عنوان مثال به روایتی که ابن سعد با سندش در طبقات ذکر نموده مراجعه نمایید که می‌گوید: از مالک بن انس روایت است که می‌گوید: خانه عایشه به دو بخش تقسیم شد، قسمتی که در آن قبر بود و قسمتی دیگر که عایشه در آن زندگی می‌کرد. و میان این دو قسمت دیواری بود. چون عایشه به سمت قبر می‌رفت، بدون حجاب بود اما زمانی که عمر در آنجا دفن شد به آن بخش وارد نمی‌شد مگر اینکه حجاب داشت.

و با سندش از عثمان بن ابراهیم روایت می‌کند که: «شنیدم پدرم گفت: زمانی که ابوبکر در پهلوی رسول خدا ﷺ دفن شد عایشه حجاب بر سر نداشت، اما زمانی که عمر در آنجا دفن شد روسری بر سر نمود و حجاب را ترک نکرد.» (دکتر سعد رستم)

مقبره رسول خدا را دیدم که ظرف آب خالی و پالان کهنه پوسیده شتر در کنار آن بود، و سقف خانه به همان حالت اولیه بود.

واضح است که در خانه و مقبره‌ای که نزدیک به یک قرن هنوز در آن سبوی (کوزه) آب و پالان شتر مانده باشد هرگز زیارتگاه نبوده و دلیل بارزی است بر سکونت عایشه در آن خانه!

در همین کتاب آمده است که «عمر بن عبدالعزیز» در هنگام تعمیر خانه از خویشان رسول خدا ﷺ و ابوبکر و کسانی دیگر را به بیرون بردن خاک‌ها و خاکروب‌ها امر کرد و چون «مزاحم» غلام او نیز خاکروب‌ها را بیرون برد «عمر» دردمندانه می‌گفت: مأموریتی که به مزاحم دادم اگر خود من آن خاکروب‌ها را بیرون می‌بردم از تمام دنیا برایم محبوب‌تر بود<sup>(۱)</sup>.

بدیهی است: اگر آن روضه‌ی شریف زیارتگاه بود آن همه خاکروبه که قبلاً به حضرت زین العابدین علیه السلام و قاسم بن محمد بن ابی بکر و سالم بن عبدالله و اخیراً به «مزاحم» محول شد در آن جا نمی‌بود!

۱۰- در همان زمان که دیوار خانه‌ای که قبر رسول خدا ﷺ در آن بود به علت باران یا حادثه‌ی دیگر که اتفاق افتاد، بوی بدی از قسمت شرقی آن خانه برخاست، عمر بن عبدالعزیز با یکی از نوادگان عمر آمده، و مردان را امر کرد که قضیه را کشف کنند و خاک‌های اطراف قبر عمر را پس و پیش کنند، عبدالله نواده‌ی عمر بن الخطاب به عمر بن عبدالعزیز که از این پیش‌آمد هراسان بود گفت: ایها الأمير، ناراحت نباش که این بوی دو قدم جدت عمر بن الخطاب است! و در خبر دیگری آمده است بوی مذکور، بوی گربه‌ی مرده‌ای بوده است، و البته خبر دوم صحیح‌تر می‌نماید زیرا سال‌ها از دفن عمر گذشته بود و استخوان‌هایش هم پوسیده بود چه رسد به دو قدم وی!<sup>(۲)</sup>

۱- وفاء الوفاء سمهودی ص ۵۴۶.

۲- روایت صحیح در این مورد، روایتی است که امام بخاری رحمته الله در صحیح خود آن را اینگونه آورده است: حَدَّثَنَا فَرَوَةُ، حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُسْهِرٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ، عَنْ أَبِيهِ، لَمَّا سَقَطَ عَلَيْهِمُ الْحَائِطُ فِي زَمَانِ الْوَلِيدِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ، أَخَذُوا فِي بِنَائِهِ فَبَدَّتْ لَهُمْ قَدَمٌ، فَفَزِعُوا وَظَنُوا أَنَّهَا قَدَمُ النَّبِيِّ ﷺ، فَمَا وَجَدُوا أَحَدًا يَعْلَمُ ذَلِكَ حَتَّى قَالَ لَهُمْ عُرْوَةُ: «لَا وَاللَّهِ مَا هِيَ قَدَمُ النَّبِيِّ ﷺ، مَا هِيَ إِلَّا قَدَمُ عُمَرَ رضي الله عنه». فروه از علی بن مسهر، و او از هشام بن عروه، و او از پدرش روایت کرد: وقتی که در زمان ولید بن عبدالملک دیوار (حجره



۱۱- محمد بن عبدالرحمن قرشی از پدرش روایت می‌کند که در همین زمان که عمر بن عبدالعزیز والی مدینه بود و دیوار خانه قبر شریف افتاده بود من از نخستین کسانی بودم که بدان سو شتافتند، من خود قبر رسول خدا ﷺ را دیدم که بین قبر و بین دیوار محل سکونت عایشه فاصله‌ای بیش از یک وجب نبود. از آن رو فهمیدم که به قبر آن حضرت از طرف قبله وارد نشده‌اند. یعنی چون از این طریق وارد نشده‌اند از طریق دیگر نیز نمی‌توان وارد شد!

۱۲- پس از دفن رسول خدا ﷺ و شیخین در آن خانه، پاره‌ای از مردم که دسترسی به قبر پیدا می‌کردند از خاک آن به عنوان تبرک برمی‌داشتند عایشه دستور داد که دیواری اطراف قبر کشیده و روزه‌های باقی گذاشته و چون از آن روزه نیز همین استفاده می‌شد، عایشه دستور داد که همان روزه را نیز مسدود نمودند. و ده‌ها قرائن دیگر که مسلم می‌دارد که قبر شریف در آن زمان مورد زیارت هیچیک از مسلمانان نبوده که برای اطلاع بیشتر از این باید به کتب تواریخ از جمله «وفاء الوفاء بأخبار دارالمصطفی» تألیف نورالدین علی بن احمد السمهودی (ص ۵۴۳ به بعد) رجوع نمود.

۱۳- اخبار و آثار بسیاری موجود است که زیارت قبر رسول خدا ﷺ از همان ابتدا مورد نهی اصحاب و انصار و حتی زراری بزرگوار آن حضرت بوده است که از آن جمله:  
الف: در کتاب گران قدر المصنف تألیف «عبدالرزاق صنعانی (۳/۵۷۷) و در کتاب وفاء الوفاء سمهودی (ص ۱۳۶۰) نقل شده که: «عبدالرزاق عن ابن عجلان عن رجل یقال له: سهیل عن الحسن بن الحسن بن علی رضی الله عنه قال: رأی قوما عند القبر فنهامم وقال: إن النبی صلی الله علیه و آله قال: لا تتخذوا قبوری عیداً ولا تتخذوا بیوتکم قبوراً».

مضمون حدیث شریف آن است که جناب حسن مثنی فرزند امام حسن مجتبی رضی الله عنه

---

عائشه) فروریخت، به (تجدید) بنای آن پرداختند. در این هنگام پای نمایان شد. آنان وحشت زده شدند و گمان کردند که آن پا، پای پیامبر صلی الله علیه و آله است. آنان کسی را نیافتند که از این موضوع اطلاع داشته باشد تا این که عروه به آنان گفت: نه، به خدا قسم! آن پای پیامبر صلی الله علیه و آله نیست و بلکه از آن عمر رضی الله عنه است». [صحیح بخاری، کتاب جنایز، ج ۲، ص ۱۰۲، ح (۱۳۹۰)]  
طوری که ملاحظه می‌شود، در روایت ذکر شده در صحیح بخاری، از بوی بد قدم شخصی و یا وجود گربه، هیچ صحبتی نیامده است. (مُصحح)

گروهی را در نزد قبر پیغمبر ﷺ دید، ایشان را از این عمل نهی کرد و فرمود: همانا پیغمبر خدا ﷺ فرمود: قبر مرا عید (محل آمد و شد) مگیرید و خانه‌هایتان را قبرستان نکنید، (یعنی در خانه‌ها باید نماز خوانده شود و همانند قبرستان نباشد که در آن نماز خوانده نمی‌شود، یعنی مفهوم مخالف این است که در قبرستان جایز نیست نماز خوانده شود).

ب: در همین کتاب آمده است:

«روي عن علي بن الحسين رضي الله عنهما أنه رأى رجلا يجيء فرجة عند قبر النبي ﷺ فيدخل فيها فيدعوه، فنهاه فقال: ألا أحدثكم حديثاً سمعته عن أبي عن جدي عن رسول الله ﷺ قال: لا تتخذوا قبري عيداً ولا بيوتكم قبوراً، فإن تسليمكم يبلغني أينما كنتم».

- زین العابدین علیه السلام مردی را دید که از دریچه‌ای که نزدیک قبر پیغمبر ﷺ است داخل محل می‌شود و آن‌گاه پیغمبر ﷺ را می‌خواند، حضرت او را از این عمل نهی کرده و فرمود: آیا شما را حدیث نکنم به آن‌چه شنیدم از پدرم از جدم از رسول خدا ﷺ که فرمود: قبر مرا عید مگیرید و خانه‌های خود را قبرستان مکنید، همانا سلام شما هر جا باشید به من می‌رسد.

ج: و باز در همین کتاب «سمهودی» در بحث «صلوات بر پیغمبر ﷺ» از قاضی اسماعیل نقل کرده است که:

«عن سهل بن أبي سهيل قال: جئت لأسلم على النبي ﷺ وحسن بن حسن رضي الله عنهما يتعشى وبيته عند بيت النبي ﷺ، وفي رواية:... رأني الحسن بن الحسن رضي الله عنهما عند القبر وهو في بيت فاطمة رضي الله عنها يتعشى قال: هلمّ إلى العشاء فقلت: لا أريد، فقال: ما لي رأيتك عند القبر؟ وفي رواية: ما لي رأيتك وقفت؟ قلت: وقفتُ أسلم على النبي ﷺ! فقال: إذا دخلت فسلم عليه! وفي رواية: إذا دخلت المسجد فسلم عليه! قال: إن رسول الله ﷺ قال: لا تتخذوا بيتي عيداً، ولا بيوتكم مقابر ثم قال: ما أنتم من بالأندلس إلا سواء!».

- از سهل پسر ابو سهیل روایت شده که گفت: آمدم نزدیک قبر پیغمبر ﷺ تا به حضرت سلام کنم در حالی که حضرت حسن مثنی علیه السلام فرزند امام حسن مجتبی علیه السلام تا به شام می‌خورد و خانه‌ی او نزدیک خانه پیغمبر ﷺ بود.

و در روایتی دیگر: حسن بن حسن مرا در نزد قبر پیغمبر ﷺ دید در حالی که او در خانه‌ی فاطمه رضی الله عنها بود و شام میل می‌کرد، فرمود: بیا شام بخور! گفتم: نمی‌خواهم، پس گفت: چرا من تو را در کنار قبر دیدم؟!.

و در روایتی دیگر: چرا تو را در این جا متوقف می‌بینم؟ گفتم: ایستاده‌ام تا به پیغمبر ﷺ سلام کنم، گفت همین که داخل شدی بر او سلام کن.

و در روایتی دیگر: همین که داخل مسجد شدی سلام کن (یعنی او در خارج و بیرون از مسجد بوده است) پس گفت: همانا رسول خدا ﷺ فرمود: خانه مرا عید مگیرید و خانه‌های خودتان را قبرستان نکنید آن‌گاه حسن مثنی فرمود: شما و آن کسی که در اندلس (اسپانیا) هست یکسانید. یعنی در سلام دادن بر پیغمبر ﷺ دور و نزدیک مساوی‌اند! (و آمدن به مدینه لازم نیست)!

۵: هم‌چنین قاضی اسماعیل در حدیثی دیگر که سند آن را به حضرت علی بن الحسین می‌رساند می‌نویسد: «أن رجلا كان يأتي كل غداة فيزور قبر النبي ﷺ ويصلي عليه ويصنع من ذلك ما انتهره عليه علي بن الحسين عليه السلام فقال له علي بن الحسين: ما يملكك على هذا؟ قال: أحب التسليم على النبي ﷺ فقال له حسين عليه السلام: هل لك أن أحدثك حديثا عن أبي؟ قال: نعم، قال له علي بن الحسين أخبرني أبي عن جدي أنه قال: قال رسول الله ﷺ لا تجعلوا قبري عيدا».

- مردی بود که هر بامداد می‌آمد و قبر پیغمبر ﷺ را زیارت می‌کرد و بر آن حضرت صلوات می‌فرستاد! و از این کارها می‌کرد به طوری که علی بن الحسین را به خشم می‌آورد! و از روی غضب بر او بانگ می‌زد! (ناچار) حضرت به او فرمود: چه چیز تو را به این کار وامی‌دارد؟ آن مرد گفت: من دوست می‌دارم که بر پیغمبر ﷺ سلام کنم، علی بن الحسین عليه السلام فرمود: دلت می‌خواهد که حدیثی که از پدرم شنیده‌ام برایت بیان کنم؟ گفت: آری، حضرت علی بن الحسین عليه السلام فرمود: خبر داد مرا پدرم از جدم (امیرالمؤمنین عليه السلام) که گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: قبر مرا عید (محل رفت و آمد) مگیرید!!.

از غرائب امر آن است که این حدیث: «لا تجعلوا قَبْرِي عِيداً» که به نحو تواتر از رسول خدا ﷺ صادر شده است، و تمام آنان که این حدیث را روایت کرده‌اند حتی

نوادگان بزرگوارش چون حسن بن حسن و علی بن الحسین آن را به معنای واقعی آن یعنی تکرار آمد و شد گرفته و عملاً بنا به مفاد آن، مردم را از زیارت قبر پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ منع می‌کردند. با این حال پاره‌ای از کج‌اندیشان بدعت‌دوست چون دیده‌اند که این عبارت با بدعتشان موافق نیست، گفته‌اند: «لا تجعلوا قبري عيداً» یعنی قبر مرا چون عید قرار مدهید که سالی یکی دوبار زیارت کنید بلکه همیشه و هر روز زیارت کنید!!! معنی‌کردن اینان از این حدیث چون معنی‌کردن جعلان کذاب درباره‌ی آن حدیث نبوی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است که فرمود: «من كذب عليّ متعمداً فليتبوأ مقعده من النار». «کسی که حدیث دروغ بر من بگوید باید جایگاه خود را در آتش مهیا کند» می‌گفتند پیغمبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرموده است: (من كذب عليّ) و نفرموده است: (من كذب لي) ما حدیث (علي) جعل نمی‌کنیم بلکه حدیث (لي) جعل می‌کنیم، یعنی حدیث دروغ ما به ضرر پیغمبر نیست بلکه به نفع آن حضرت است!!!.

هـ: ایضا سمهودی که خود از طرفداران زیارت است در کتاب وفاء الوفاء (ص ۱۳۶۸) می‌نویسد: «روي عن ابراهيم بن سعد بن ابراهيم بن عبدالرحمن بن عوف الزهري أنه قال: ما رأيت أبي قط يأتي قبر النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وكان يكره إتيانه».

- از فرزندان عبدالرحمن بن عوف که از صحابه پیغمبر بزرگوار است روایت می‌کنند که پسرش گفته است: من پدرم را هرگز ندیدم که به قبر پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نزدیک شود و او آمدن نزد قبر پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را ناپسند می‌داشت!.

و: در صدر اسلام قریب یک قرن اصحاب پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و تابعین اصحاب مردم را از آمد و شد از زیارت قبر پیغمبر صراحتاً یا کنایتاً باز می‌داشتند چنان که مراتب مذکوره و اخبار مأثوره به این حقیقت گواهی می‌دهد از جمله در کتاب المصنف عبدالرزاق صنعانی (۵۷۶/۳) و سنن بیهقی آمده است: «عبدالرزاق عن الثوري عن أبي المقدم أنه سمع ابن المسيب ورأى قوماً يسلمون على النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قال: ما مكث نبي في الأرض أكثر من أربعين يوماً».

- ابو المقدم از سعید بن مسیب (که از فقهای سبعة مدینه و از تابعین متوفای سال ۹۵ هجری است) گروهی را دید که بر پیغمبر (نزد قبر) سلام می‌کنند، گفت:

هیچ پیغمبری بعد از مرگ بیش از چهل روز در زمین نمی‌ماند. یعنی زیارت پیغمبر به تصور این‌که آن حضرت در قبر یا در اطراف قبر است بی‌فایده و غلط است! با تتبع و دقت در کتب تواریخ معلوم و مسلم می‌شود که در صدر اسلام و زمان حیات صحابه‌ی رسول خدا ﷺ و تابعین طبقه اولی هیچ خبر و اثری از مسأله‌ی زیارت در بین مسلمانان نبوده و قبر مطهر پیغمبر ﷺ هرگز مزار یاران ابرار آن بزرگوار قرار نگرفته است! و در سال نود و یک هجری به بعد که عمر بن عبدالعزیز از جانب ولید بن عبدالملک خلیفه اموی مأمور تعمیر خرابی دیواری که از اتاق مقبره رسول الله ﷺ ساقط شده بود گردید، تا آن زمان هیچ کس به زیارت قبر پیغمبر ﷺ نمی‌رفت چنان‌که قبلاً گذشت، جناب حسن مثنی و علی بن الحسین نوادگان بزرگوار رسول خدا ﷺ، کسانی را که به قصد زیارت و سلام به آن بیت شریف وارد می‌شدند مانع می‌گشتند! و چون هردو این بزرگواران همسایه آن قبر مبارک بودند و از همه کس بهتر و آشناتر به مقررات شرع و آیین دین مبین بودند لذا بیش از همه کس خود را مأمور به رعایت احکام اسلام می‌دانستند.

از جمله دلایلی که مسلم می‌دارد که قبر مبارک رسول خدا ﷺ برحسب مضمون حدیث شریف: «لا تجعلوا قبوری عیداً» تا گذشت یک قرن اصلاً محل آمد و شد زائران آن حضرت قرار نگرفت، آن است که بر طبق نقل نورالدین علی بن احمد السمهودی از صحیح بخاری در «وفاء الوفاء» (ص ۵۴۷-۵۴۸) در همان زمانی که عمر بن عبدالعزیز از طرف ولید بن عبدالملک مأمور تعمیر خرابی مقبره مبارک و خرید خانه‌های اطراف برای وسعت‌دادن به روضه مبارک بود قبل از تعمیر در آن جا اثر جای‌پا و قدمی روی خاک‌های اطراف قبر دیدند که از دیدن آن وحشتی بر بینندگان دست داد و تصور کردند که آن جای پای خود پیغمبر است! و بعداً معلوم شد که آن جای پای عمر است یعنی از زمان عمر بن الخطاب تا آن روز کسی نزد آن قبر منور نرفته بود!

ز: در کتاب کافی کتاب الجنائز (ص ۲۰۱)، چاپ اسلامیة از حضرت صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «کان قَبْرُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مُحَصَّبٌ حَصْبَاءَ حَمْرَاءَ».

و مانند این حدیث در طبقات ابن سعد (۳۰۷/۲) از عمرو بن عثمان از قاسم بن محمد بن ابوبکر الصدیق جد مادری حضرت صادق علیه السلام آمده است که گفته است: «اطلعتُ علی صِعْرٍ علی القبور فرأیت علیها حصباء حمراء».

مضمون هر دو حدیث کافی و طبقات این است که تا زمان حضرت صادق علیه السلام که بیش از صد و بیست سال از هجرت گذشته بود قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و روپوش آن که ریگ‌های سرخ بود بر مردم مجهول بود که باید حضرت صادق و جد مادری‌اش قاسم بن محمد ابن ابی بکر از آن خبر دهند و چنان‌که حدیث قاسم می‌گوید او در زمانی که کودک بوده با سرکشیدن از دریاچه‌ای یا پشت پرده‌ای، آن قبر شریف را دیده است.

ح: در هنگام تعمیر دیوار خانه که قبر مبارک در آن بود یک کاسه چوبی یا گلی در کنار قبر یا طاقچه بود که با فروریختن دیوار آن کاسه شکست! (طبقات ابن سعد ۳۰۷/۲ و وفاء الوفاء ص ۵۴۹).

ط: همین‌که دیوار خانه افتاد سه قبر در آن مشاهده شد که ولید بن عبدالملک خلیفه اموی آن‌ها را نشناخت تا این‌که عمر بن عبدالعزیز صاحبان آن قبور (رسول خدا و شیخین) را معرفی کرد، اگر تا آن روز زیارتی معمول بود، این قبور این‌چنین مجهول نبودند که محتاج سؤال باشد.

ی: در مصنف عبد الرزاق (۵۰۳/۳) عبدالرحمن بن قاسم بن محمد بن ابی بکر گفته است: هنگامی که دیوار خانه قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله فرو ریخت من به پرده‌دار آن گفتم: پرده را بلند کن و این‌چنین کرد و من در اطراف قبر زمین خراشیده‌ای دیدم که روی آن رمل است مانند رمل‌های عرصه. باید دانست که عبدالرحمن با این‌که از وارثان عایشه بود هنوز تا آن زمان قبر را ندیده بود! <sup>(۱)</sup>

این علامات ده‌گانه دلیل است که حدیث شریف: «**لا تجعلوا قبری عیدا**»، بیش از یک قرن عملاً در کمال قوت بود! **تلك عشرة كاملة**.

۱۴- مهم‌ترین دلیل بر این‌که زیارت معمول در زمان ما از قبور اولیاء، هرگز در بین مسلمین صدر اول ائمه هدی علیهم السلام که این همه روایات و احادیث در ثواب‌های زیارت را به ایشان نسبت داده‌اند، معمول نبود و بی‌اعتبار است، آن است که در هیچ تاریخ معتبری دیده نمی‌شود که یکی از این بزرگواران برای زیارت قبر پیغمبر یا انبیای دیگر

۱- ابوداود و حاکم آن‌را از طریق قاسم بن محمد روایت کرده‌اند که می‌گوید: نزد عایشه رفتم و گفتم: ای مادرم، قبر رسول خدا و دو یارش را به من نشان ده؛ پس ام المومنین عایشه سه قبر را به من نشان داد که نه ارتفاع داشت و نه کاملاً به زمین چسبیده بود و با سنگریزه‌های قرمز پوشیده شده بود. نگا: سنن ابوداود: کتاب الجنائز، باب فی تسویة القبر. (دکتر سعد رستم)

یا زیارت قبر یکی از امامان سفر کرده باشد. و باورکردنی نیست که امامی که خود از بهترین بندگان خداوند است، بلکه حتی یک مسلمان معتقد، مردم را به عبادتی امر کند و خود از آن خودداری نماید!! آیا چنین کسی مشمول آیه قرآن نیست که می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ ﴿۳﴾ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ ﴿۴﴾﴾ [الصف: ۲، ۳].

- «ای مؤمنان چرا چیزی می‌گویید که انجام نمی‌دهید، نزد خداوند بس منفور است که چیزی را بگویید که انجام نمی‌دهید».

مثلا در احادیث زیارت آورده‌اند که حضرت رضا علیه السلام فرموده است: «أَبْلَغُ شِيعَتِي أَنْ زِيَارَتِي تَعْدُلُ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَلْفَ حَجَّةٍ! قَالَ: فَقُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَلْفَ حَجَّةٍ؟؟ قَالَ: إِي وَاللَّهِ وَأَلْفَ حَجَّةٍ لِمَنْ زَارَهُ عَارِفًا بِحَقِّهِ!».

- به شیعیان ما برسان که ثواب زیارت من در نزد خدای عز و جل برابر با ثواب هزار حج است! راوی می‌گوید: به امام محمد تقی پسر رضا علیه السلام عرض کردم: برابر با ثواب هزار حج است؟! فرمود: آری به خدا سوگند برابر با هزار هزار (یک میلیون) حج است برای کسی که زیارت کند درحالی که عارف به حق آن جناب باشد!!!<sup>(۱)</sup>.

در این جا این سوال پیش می‌آید که هرگاه این سخن درست باشد که ثواب زیارت رضا علیه السلام برابر با ثواب هزار حج باشد تا چه رسد به این که برابر با ثواب هزارهزار [یک میلیون] حج باشد، و ثواب حج مستحبی طبق احادیثی که از همین بزرگواران رسیده افضل است از نماز و روزه و حتی بالاتر است از آزادکردن برده و حتی طبق روایتی از صادق علیه السلام پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله به مردی که از فوت حج متأسف بود و از رسول خدا صلی الله علیه و آله خواست که او را به عملی هدایت کند که اجر حاجی را داشته باشد، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به این کوه ابو قبیس نگاه کن! اگر همه کوه ابو قبیس برای تو طلا باشد و تو آن را در راه خدا انفاق کنی به ثوابی که حاجی بدان دست می‌یابد نخواهی رسید! یا ثواب‌های بسیاری که در تهذیب شیخ طوسی آمده است.

هرگاه مطلب چنین باشد حضرت امام محمد تقی علیه السلام که نزدیک هیجده سال در دربار مأمون به عنوان داماد وی می‌زیست و زیارت دامادش از قبر پدرش که در آن قبر

هارون هم بود هیچ مانعی نداشت، بلکه موجب خوشحالی او هم می‌شد! چرا از درک چنین ثواب بزرگی خودداری فرمود؟! درحالی که علاوه بر درک ثواب یک میلیون حجی که خود قائل بود غافل شد، و لأقل ثواب هزار حجی که در کتاب خود حضرت رضا علیه السلام آمده بود، چند فائده فوق العاده دیگر هم داشت:

**الف:** حضرت رضا علیه السلام پدر امام محمد تقی علیه السلام بود. علاوه بر درک زیارت، ثواب بر والد هم می‌برد!

**ب:** این عمل او حجت و سند بود برای کسانی که زیارت را امری مشروع و مستحب می‌دانستند.

**ج:** زیارت او موجب می‌شد که دیگران هم با کمال اطمینان بدین عمل اقدام کنند. نه تنها امام محمد تقی علیه السلام به این عمل که تا حدی مشقت مسافرت داشت، زیرا از بغداد که مدت‌ها در آن بود تا خراسان مسافتی طولانی بود هرچند با رفاهیت و وسایلی که مأمون خلیفه در اختیارش می‌گذاشت، چندان مشکل نبود، عمل نکرد، بلکه حتی به زیارت جد بزرگوارش موسی بن جعفر علیه السلام که در همان نزدیکی بغداد در مقابر قریش آن روز و کاظمین امروز واقع است نرفت! درحالی که طبق اخبار بسیاری که از پدر بزرگوارش رضا علیه السلام در کتب احادیث آورده‌اند این عمل آن حضرت نیز فواید بسیار داشت که علاوه بر درک ثواب بسیار آن زیارت و درک ثواب بر والدین، شهرت زنده‌بودن کاظم علیه السلام که طائفه واقفیه قائل بودند و آن حضرت را قائم آل محمد و آخرین امام دانسته و ائمه بعد از وی را قبول نداشتند عملاً انکار و به هر صورت از کثرت و شدت واقفیه با این عمل، تا حد بسیاری می‌کاست و موجب تصدیق روایاتی که از پدرش در ثواب زیارت جدش آمده بود می‌گشت!

به موجب این روایات و ملاحظه آن رفاهیات که برای حضرت جواد علیه السلام حاصل بود جنابش را - العیاذ بالله - می‌توانیم از چند جهت مقصر بدانیم! زیرا آن حضرت علاوه بر آن که از زیارت پدر و جدش علیه السلام با همه امکاناتی که در اختیار داشت از زیارت بزرگترین کسی که همه کس نه تنها بر حضرت جواد بلکه بر تمام مسلمانان حقوق بسیار داشت یعنی حضرت مولی الموحدین امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام که قبر مبارکش بنا بر قول مشهور در نجف یعنی نزدیک بغداد است که آن روز مقر و مسکن داماد خلیفه بود خودداری کرد!!!



درحالی که زیارت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از چند جهت بر حضرت امام محمد تقی علیه السلام واجب می نمود!

**الف:** در احادیث بسیاری از ائمه علیهم السلام ثواب بی شماری برای زائر قبر امیر المؤمنین علیه السلام وارد شده و حتی برای کسی که زیارت آن قبر نکند تهدیداتی وحشت زا آمده است، مثلاً روایتی که از حضرت صادق علیه السلام آورده اند که فرمود: «من ترك زیارة أمير المؤمنين لم ينظر الله إليه».

- کسی که زیارت امیر المؤمنین را ترک کند، خدا به نظر رحمت بر او نمی نگرد! و این تهدیدی نیست که اگر روایت صحیح باشد بتوان آن را آسان گرفت.  
ب: در زیارت امیر المؤمنین علاوه بر آن ثوابها، ثواب بزرگ به والدین نیز وجود داشت زیرا آن حضرت ابوالأئمه است.

ج: عمل آن حضرت مسأله زیارت قبور را که در کراهت مشهور است تخفیف می داد! اما همین خودداری حضرت جواد و ائمه ماقبل و مابعد او علیهم السلام دلیل بزرگی است بر صحت کراهت زیارت!

د: آن حضرت با زیارت قبر امیر المؤمنین علیه السلام در نجف، دلیل تصدیق او از مزاری است که هارون الرشید به حدس و گمان و گفته یک دهقان از قبر مولای متقیان، در آن بیابان بنیاد نهاد که اکثر مورخان از قبول آن ابا دارند!!  
اگر یک زیارت از طرف حضرت جواد علیه السلام در آن مزار صورت می گرفت بیش از همه، مأمون از آن جناب ممنون می شد، زیرا پدر مأمون اساس بارگاه نجف را بنا نهاد، و ضمناً دلیلی بزرگ بر صحت روایات زیارت می شد.

پس وقتی می بینیم حضرت جواد علیه السلام که بیش از ائمه ماقبل خود امکان عمل کثیر الثواب زیارت قبور پدران بزرگوار خود را دارد و بنابه نقل روایات منتسبه به آن جناب از همه ائمه بیشتر برای زیارت ثواب قائل است، چنان که ثواب یک زیارت حضرت رضا علیه السلام را که خود حضرت برابر هزار حج می داند، حضرت جواد علیه السلام می فرماید: هزار حج است<sup>(۱)</sup> و با این حال بدان مبادرت نمی کند، می دانیم که مطلب چنین نیست

۱- در بطلان این گونه روایات تردید نیست و هر عاقل منصفی می داند که اگر زیارت مرقد انبیاء و ائمه؛ واجب بود در قرآن کریم که ﴿تَبَيَّنَّا لِكُلِّ شَيْءٍ﴾ [النحل: ۸۹] بوده و به صفت ﴿إِنَّ هَذَا

و این گفته، فرمایش آن حضرت نیست.

و روایاتی از حضرت جواد و سایر ائمه علیهم‌السلام نقل شده که در این روایات ثواب زیارت‌ها را به ایشان نسبت داده‌اند، صحیح نیست، زیرا در آن صورت ناچار مشمول همان آیه‌ی ﴿لَمْ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ﴾ [الصف: ۲]<sup>(۱)</sup> می‌شوند! و ما هرگز چنین اعتقادی درباره آن بزرگواران نداریم.

نکته قابل توجه و مهم این است که اگر دقت شود، زیارت قبر هیچ امامی را از طرف هیچ امامی در هیچ تاریخ معتبری نمی‌توان یافت! و اما آن‌چه در خصوص زیارت حضرت صادق علیه‌السلام از قبر امیرالمؤمنین آمده است در صفحات بعدی همین کتاب از ضعف و سستی آن مطلع خواهید شد.

\*\*\*

---

الْقُرْءَانَ يَهْدِي لِيَّتِي هِيَ أَفْوَمُ﴾ [الإسراء: ۹] ممتاز است، به چنین ثوابی امر شود، نه اینکه در آن به حج و حتی امور جزئی و کم ثواب‌تر امر شود، اما درباره عملی که از حیث اجر و ثواب هزار بلکه هزاران برابر آن است کم‌ترین سخنی به میان نیاید!!!

۱- یعنی «چرا کاری را که خود انجام نمی‌دهید بدان قائل می‌شوید».

## حل مشکل و رفع معضل

پس با بیانی که گذشت و دلایل عقلی و نقلی که آوردیم معلوم شد مسأله‌ی زیارت که در این امت تا این حد وسعت و گسترش یافته است و اکثر مردم می‌پندارند که یکی از فرائض مهم الهی و رکنی از ارکان عظیم اسلامی است، به هیچ اصلی از اصول دین متکی نیست، و اکثر تبعاتش از بدعت‌ها سرچشمه می‌گیرد!!

شاید خواننده از خود بپرسد پس این همه روایات و احادیثی که در خصوص زیارت در کتب فریقین از شیعه و سنی وجود دارد و این همه مزارات و بقاع که در کشورهای اسلامی بر قبور اموات بنا شده است و این قافله‌های بسیار زوار که از راست و چپ شهرها و روستاها رهسپار به سوی هر مزار و این‌که فرقه‌ای مقیم و ثابت و گروهی متحرک و سیارند چیست؟ و این همه کتب و رسائل زیارت و آداب آن را که از جانب ارشاد منتشر می‌شود، دلیلش چیست؟!

شاید بتوان تنها از کتب شیعه چون کامل الزیاره و تهذیب و استبصار و کافی و مصباح و سایر رسائل و صحایف نزدیک به هزار حدیث و روایت یافت که در ثواب زیارت و آداب و رسوم دخول به مشاهد و خواندن زیارات متعددی که پاره‌ای دارای عباراتی مانند: (السلام علی عین الله الناظره ویده الباسطة). «سلام بر چشم خداوند که می‌بیند و دستش را که می‌گشاید» است وارد شده که از آن‌ها جناب آیت الله العظمی! در کتاب (امراء هستی) استناد به ولایت تکوینی امام نموده است، آیا ممکن است بیهوده سخن به این درازی باشد؟!.

اینک ما به یاری الله تعالی در این مختصر تا حدی که بگنجد مسأله را روشن می‌کنیم:

لازم است که این نکته را در نظر داشته باشیم که از کثرت احادیث و بسیاری کتب و رسائل در این باب بلکه در هیچ موضوعی نباید وحشت داشت، زیرا اگر کسی با کتب و رسائل سر و کار داشته باشد و بر احادیث و اخبار احاطه حاصل نماید، می‌بیند و

می‌داند که بسیاری از این نوشته‌ها ارزش اعتناء نداشته بلکه بهترین خدمت به بشریت آن است که آن‌ها را با کمال احترام به دریا بریزند!! و کثرت احادیث هم در پاره‌ای مواضع اهمیتی ندارد، و همان مثل معروف را باید در مقابل دلایل عقلی و حسی و تاریخی که آن را باطل می‌نماید به کار برد که: هزار کلاغ را با یک کلوخ می‌توان پُراند! شما می‌بینید که در مقابل صدها حدیثی که در خصوص زیارت آمده است مسلماً بهترین آن مزارها باید قبر منور پیغمبر خدا ﷺ باشد، که شیعه و سنی در خصوص زیارت آن حضرت در کتب خود احادیثی آورده‌اند! اما با دلایل عقلی و نقلی ثابت کردیم که قبر رسول خدا ﷺ نیز تا حدود یک قرن که اصحاب بزرگوار او حیات داشتند، هرگز مورد زیارت هیچ مسلمانی قرار نگرفت تا چه رسد به اینکه قبر دیگر ائمه و اولیاء مورد زیارت قرار گرفته باشد.

پس قبر رسول خدا ﷺ هیچ‌گاه در صدر اسلام محل زیارت مسلمانان نبوده و اصحاب و خویشاوندان آن بزرگوار، پاره‌ای از مردم بی‌اطلاع از احکام اسلام را از زیارت پیغمبر ﷺ منع می‌نمودند، دیگر چه اعتباری به احادیث وارده در این موضوع خواهد بود که یقیناً از آثار وارده از دیگران بر اسلام است.

همه می‌دانیم که اسلام تنها در محل ظهور خود (مکه و مدینه) محبوس نماند، بلکه با اجازه خدا و کوشش مسلمانان به دورترین نقاط جهان راه یافت و اکثر نقاط معموره عالم که در برابر اسلام تسلیم شدند و دارای آداب و سنن خاصی بودند که از تمدن مخصوص آنان مایه می‌گرفت و از آن جمله در پاره‌ای از کشورهای متمدن آن روز، احترام به مردگان و بنیاد بقعه و بارگاه برگور آنان بود. چون مصر که در آن مقابر ملوک وجود داشت و قبور فراغنه با عظمت فوق العاده بنا می‌شد و اهرام ثلاثه موجود، از آثار روشن این عقیده است، هم‌چنین در ایران که قبر کورش کبیر و داریوش و پاسارگاد و کوردختر و سایر آثار ناشی از احترام به اموات در گوشه و کنار آن موجود است، و در خود حجاز هم در جاهلیت، به مزار مردگان اثر و قدرت فوق العاده‌ای قائل بودند. و ظاهراً یکی از علل و حکمت نهی از زیارت قبور، همین عقیده‌ی فاسد جاهلیت به قدرت و احاطه و تصرف مردگان در امور زندگان بود که اسلام با تمام کوشش در محو آثار غلط جاهلیت کوشید. اما می‌بینیم بعد از غروب خورشید نبوت، باز هم به تدریج آثار جاهلیت، زنده می‌شود علی‌الخصوص پس از این‌که مسلمانان با مردم ممالک دیگری که از حیث قدمت و مدنیت بر آنان برتری داشتند هم‌نشین می‌شوند،

به ویژه در زمان عباسیان که دولت و خلافت اسلامی یکسره در اختیار اشراف ایران قرار گرفت!

اکثر آداب و عادات ایران به نام آداب اسلام در میان مسلمین رایج شد، مخصوصاً آداب و سنن تجهیز اموات چون تشییع جناز اشراف با توق و علم و بوق و کرنا و برافراشتن و بنیاد بقعه و دخمه و روشن کردن چراغ و تشریفات دیگر. بدین ترتیب مسأله زیارت اموات رونقی تازه یافت.

پس، علت ساده‌ی این کیفیت همان تقلید و تبعیت از سنن و آداب ملل غیر اسلامی است که خواه ناخواه بر مسلمانان تأثیر نهاد و در میان آنان رواج یافت. اما باید دید برای چه این همه ثواب و فضیلت برای زیارت اموات در کتب احادیث و زیارات آمده است که منظور اصلی ما هم از تألیف این رساله، تحقیق همین وضعیت است که می‌بینیم مسأله زیارت در دین اسلام خصوصاً در مذهب شیعه از بزرگترین عبادات شمرده شده تا آنجا که سایر عبادات به لحاظ ثواب، تحت الشعاع آن قرار گرفته است!!

\*\*\*

## علت توجه به زیارت و اهمیت یافتن آن

علت توجه به زیارت اولیاء در مذهب شیعه دو چیز است:

۱- سیاست شیعه که در امر دیانت و در مسأله‌ی زیارت، نقشی اساسی بود. و علتش آن بود که می‌دانیم: طرفداران حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که در اواخر زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله عده‌ی مخصوصی را تشکیل می‌دادند پس از صلح امام حسن علیه السلام با معاویه، و در نتیجه فشار دولت بنی امیه وضعیتی پیش آمد که ناچار به اختفاء و استتار شدند، و با تمام تلاش‌هایی که چه در زمان حضرت امام حسن علیه السلام و چه بعد از آن به کار بردند، در انتقال دولت از بنی امیه به آل علی علیه السلام نتیجه‌ای نگرفتند تا این که فاجعه‌ی خونین و جگرسوز و دل‌گداز کربلا پیش آمد به صورتی که همه کس کم و بیش از آن آگاه است. از این رو مخالفان حکومت امویان که البته بسیاری از آنان در شمار دوستان نادان بوده‌اند برای تضعیف امویان و اقناع مردم به نامشروع بودن حکومت این خاندان و جنباندن و شوراندن مردم علیه آل امیه از یک سو به انتشار فضائل کم‌مثال علی علیه السلام و حضرات حسنین علیهما السلام که هنوز چون دریای موج در سینه باقیمانندگان اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله می‌جوشید، پرداختند و حتی در این عرصه از جعل اخبار نیز دریغ نورزیدند و از سوی دیگر به ذکر متاعب و مصائبی که از ستمگران اموی بر ابرار و اخیار آل علی علیه السلام به خصوص حضرت سید الأحرار حسین بن علی علیهما السلام وارد آمده بود پرداختند و در این میدان نیز از جعل خبر پرهیز نداشتند و سرانجام نیز دولت بنی امیه به زوال و اضمحلال نزدیک شد، اما با روی کار آمدن بنی عباس نیز از ارتکاب مظالم به آل علی علیهما السلام کاسته نشد، و در نتیجه همین طریقه یعنی ذکر مظالم مخالفین و مصائب اهل بیت علیهم السلام و بیان فضائل بسیار آنان ادامه یافت. بدیهی است که تشویق و تحریک افراد به این‌گونه اعمال (زیارت و عزاداری) که خود از کارآمدترین روش‌ها در آن زمان بود، جعل اینگونه احادیث در ثواب زیارت و تعزیت و نسبت‌دادن

آن به کسانی که مقبول القول هستند یعنی ائمه‌ی اهل بیت (علیهم‌السلام)، امری مورد انتظار بود!!! زیرا در مردم تأثیر بسیار می‌گذشت اما اثری موقت و زودگذر!

شاید نسبت جعل احادیث در نظر پاره‌ای از خوانندگان باورکردنی نیاید، لیکن آنان که به تاریخ حدیث و سیر آن آشنایند می‌دانند که این امر در نظر سیاستمداران و مصلحت‌اندیشان بسی آسان است به شرحی مختصر که پس از این خواهد آمد این شاء الله.

۲- علت دیگری که در جعل این‌گونه احادیث اثری بیشتر داشت و کسان بسیاری را به جعل آن برمی‌انگیخت دشمنی باطنی با حقایق اسلام و تعالیم قرآن بود. زیرا قرآن چنان نور مبینی بود که از کانون ربوبیت برافروخته و از قلب طبیعت تراویده بود، و انسان را رهین عمل و کردار خود می‌شناخت و می‌فرمود:

﴿كُلُّ أَمْرٍ بِمَا كَسَبَ رَهِيْنٌ ﴿۲۰﴾﴾ [الطور: ۲۰] یعنی: «هر انسانی در گرو اعمال خودش است».

﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ ﴿۷﴾ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ ﴿۸﴾﴾ [الزلزلة: ۷-۸] یعنی: «هرکه به مقدار ذره‌ای نیکی کند (پاداش) آن را می‌بیند و هرکه قدر ذره‌ای بدی کند (جزای) آن را می‌بیند».

و این‌گونه ذره‌بینی و دقت و به اصطلاح موشکافی! کسانی را که می‌خواستند دری گشاده و میدانی آزاد برای اجرای شهوات داشته باشند و طبعاً به دنبال بازاری بودند که متاعی در آن یافت شود که تا تمام ولنگاری و بی‌بندوباری آنان را از محاسبه‌ی یوم‌الحساب در امان دارد نه تنها از سختی و شدت عذاب یوم عظیم نجات بخشد و از ندامت یوم الحسره بیمه کند بلکه از وعده‌های پرسرور حور و قصور بهشت و رضوان نیز مسرور دارد.

چنین خواسته‌هایی عرضه‌کنندگانی به وجود آورد که هم فاجران و فاسقان از متاع شفاعت برخوردار می‌شدند و این امتیاز به وسیله توسل و تضرع در برابر بنده‌ای مسؤول انجام می‌یافت و با زیارت مرده‌ای در گور و خواندن چند کلمه‌ی نامفهوم به عنوان دعائی مأثور، مسلوب العیوب و مغفور الذنوب می‌شدند!! وهم به وسیله این‌گونه بدعت‌ها از انجام‌دادن تمام احکام و رعایت حلال و حرام و تحمل انواع مشقات عبادت، آسوده گشته و سرانجام با کمال احترام در روز واپسین داخل بهشت برین می‌شدند!

ابتدا پیدایش اینگونه احادیث از جاعلان که هدف از آن از میان بردن اوامر و نواهی قرآن بود و بی‌شک از ناحیه دشمنان اسلام به وسیله عالم‌نمایان به ظاهر مسلمان صادر می‌شد در همان زمان حیات رسول الله ﷺ نیز کم و بیش دیده می‌شد تا جایی که خود آن حضرت ناچار شد که قیام فرموده و مردم را از این خطر بزرگ برحذر دارد، چنان که به فرموده‌ی امیرالمؤمنین (علیه السلام) خود رسول خدا ﷺ خطبه‌ای خواند و فرمود: «لَقَدْ كُذِبَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَلَى عَهْدِهِ حَتَّى قَامَ حَطِيبًا فَقَالَ: مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ». «دروغ بستن بر من بسیار شده... هرکه عامدانه بر من دروغی بگوید، باید که جایگاهش را در دوزخ بگیرد».

اما هنوز اصحاب امجاد آنحضرت در قری و بلاد بودند که بازار حدیث که در اوایل بسی کساد بود بعدها به علت رواج، رو به ازدیاد نهاد و به همان علت گشادبازی به فرمایش جناب سلمان محمدی ملجأ و پناهگاه فراریان از قرآن قرار گرفت.<sup>(۱)</sup>

۱- به اتفاق تاریخ نویسان در زمان حیات رسول خدا ﷺ کسی بر ایشان دروغ نبسته و تمامی احادیث دروغین، سال‌ها بعد از وفات ایشان به وجود آمده است. زیرا اصلا از اصحاب رسول الله ﷺ، -کسانی که جان و مالشان را فدای پیامبر ﷺ نمودند و در راه اسلام، قوم و وطنشان را ترك کردند و ترس و محبت الله با رگ و پوستشان آمیخته بود- نمی‌توان تصور نمود که آنها به جعل حدیث بپردازند؛ در حالی که هنوز به یاد داشتند که رسول خدا ﷺ فرموده است: «إِنَّ كَذِبًا عَلَىَّ لَيْسَ كَكَذِبِ عَلَيَّ أَحَدٍ وَمَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ» یعنی: «افترا و دروغ بستن بر من، مانند افترا بر کسی دیگر نیست؛ هر کس، عمداً بر من افترا ببندد، باید جایگاهش را در جهنم آماده کند». [این حدیث مشهوری است؛ برخی از علما معتقدند که این حدیث به حد تواتر رسیده و هفتاد صحابی آن را روایت نموده‌اند و بعضی هم گفته‌اند: بیشتر از هفتاد صحابی.. این حدیث در تمام کتابهای سنت آمده است.]

تاریخ صحابه، چه در عصر پیامبر ﷺ و چه پس از آن، گواه روشنی است بر اینکه آنها، دارای چنان خشیت و تقوایی بودند که هرگز به خود جرأت نمی‌دادند بر خدا و رسولش افترا ببندند. آنان، شدیداً بر شریعت و احکام آن و نیز دفاع از آن و ابلاغش به انسانها به همان شکلی که از پیامبر ﷺ دریافت نموده بودند، علاقمند و حریص بودند و در این راستا از هیچ فداکاری و تلاشی دریغ نمی‌کردند و با هر امیر و حاکمی و یا هر فردی که در او انحرافی از دین خدا می‌دیدند، مبارزه می‌نمودند و برای این منظور نه از مرگ می‌ترسیدند و نه از ملامت و سرزنش یا آزار کسی می‌هراسیدند. و در این مورد، مثاله‌ها به‌کثرت وجود دارد و به‌طور قطع بیانگر این مطلب است که صحابه، دارای چنان جرأتی در بیان حق و دفاع از باورهای خویش بودند و حق،



بگونه‌ای بر روابط و خویشاوندی آنها غلبه یافته بود که امکان نداشت در راه هواهای نفسانی یا خواسته‌های دنیوی، حدیثی جعل کنند و آن را به رسول خدا ﷺ نسبت دهند! بلکه آنان، قهرمان بودند و دروغ گفتن، کار انسانهای ضعیف و ترسو می‌باشد. حتی اگر کسی چنین می‌کرد، بقیه ساکت نمی‌نشستند. وقتی آنان، در مقابل اجتهادات برخی از بزرگان قوم، می‌ایستادند، پس چگونه ممکن است در برابر جعل حدیث، ساکت نشسته باشند؟ در این مورد بهتر است به اظهارات خود صحابه رضی الله عنهم - بطور نمونه - مراجعه نماییم. بیهقی از براء رضی الله عنه چنین نقل نموده است: «همه‌ی ما نمی‌توانستیم به‌خاطر مشغولیهایی که داشتیم، احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله را بشنویم. مردم در آن زمان دروغ نمی‌گفتند. از اینرو کسانی که احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله را می‌شنیدند، آنها را برای غائبین نقل می‌نمودند».

بیهقی از قتاده نقل می‌کند که انس رضی الله عنه حدیثی را نقل نمود؛ فردی خطاب به وی گفت: «آیا این سخن را از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده‌ای؟ انس رضی الله عنه گفت: آری. یا اینکه گفت: من، این حدیث را از کسی شنیده‌ام که دروغ نگفته است. سوگند به خدا، ما هرگز دروغ نمی‌گفتیم و نمی‌دانستیم احادیث دروغین چیست».

بنابراین، جای هیچگونه تردیدی نیست که از صحابه، نه در عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و نه پس از وفات وی، دروغی در باب نقل حدیث، سر زده است. آنها به یکدیگر اعتماد کامل داشتند و یکدیگر را تکذیب نمی‌کردند. اختلافاتی که با هم داشتند، چیزی جز اختلاف نظر در امور دینی نبود و هرکدام از آنها، طالب حق بود و بس.

اما دوران تابعین؛ شکی نیست که جعل حدیث در دوران بزرگان تابعین کمتر بود تا دوران تابعین کوچک. زیرا احترام مقام پیامبر صلی الله علیه و آله و نزدیکی با زمان صحابه و تدین و دینداری در آن زمان، بیشتر بود و اختلافات سیاسی نیز پیشینه‌ی چندانی نداشت. از اینرو عوامل جعل حدیث در این دوران، نسبت به دوره‌های بعدی خیلی کمتر و محدودتر بود. همچنین در این دوره، یعنی در زمان کبار تابعین، وجود صحابه‌ی بزرگ و تابعین مشهور که در علم، دین، عدالت و آگاهی شهرت داشتند، عاملی برای از بین بردن توطئه‌های جعل‌کنندگان حدیث بود و اهداف شومشان را بر ملا می‌کرد یا حداقل از فعالیت‌هایشان می‌کاست.

قابل ذکر است که جعل احادیث و دروغ بستن بر رسول الله صلی الله علیه و آله از سال چهارم هجری به بعد آغاز گردید، آن زمانی که میان مسلمانان اختلافات فرقه‌ایی به وجود آمد؛ هر فرقه و گروهی، خود را برحق می‌دانست و برای اثبات عقاید خود، احادیث جعل می‌نمودند. و الحمدلله، در مقابل آنها علمای ربانی قد علم نمودند و احادیث صحیح را از احادیث ساختگی و دروغین مشخص کردند. [برای معلومات بیشتر، نگاه کنید به کتاب سنت و جایگاه آن در شریعت اسلامی، نوشته دکتر مصطفی السباعی]

ثانیا: سبب ورودی را که مؤلف رحمته الله راجع به این حدیث مشهور و متواتر به آن استدلال کرده‌است، در هیچ یک از کتب معتمد و معتبر حدیثی چنین سببی ذکر نشده است، بلکه تمامی

در رجال کشی از حضرت باقر علیه السلام روایت شده که می‌فرمود: «ذاك سلمان المحمدي أن سلمان منا أهل البيت أنه كان يقول للناس: هربتم من القرآن إلى الأحاديث وجدتم كتاباً دقيقاً حوسبتم فيه على النقيير والقطمير والفطيل وحبّة خردل فضاقت عليكم وهربتم إلى الأحاديث التي اتسعت عليكم».

مضمون حدیث شریف آن است که در نزد امام محمد باقر علیه السلام نام سلمان برده شد حضرت فرمودند: او سلمان محمدی است، همانا سلمان از ما اهل بیت است، او بود که همواره به مردم می‌گفت: شما مردم از قرآن گریخته به احادیث پناه بردید از آن جهت که قرآن را کتابی یافتید که شما را بر نقییر و قطمیر و فطیل و خردل (یعنی به اندک چیزی چون پوسته‌ی هسته‌ی خرما و خال پشت هسته) به حساب می‌کشد، از این جهت بر شما پذیرش قرآن سخت آمد و به تنگنا افتادید، لذا به احادیث پناه بردید زیرا بر شما گشایش داد! <sup>(۱)</sup>.

با این که در ابتداء و زمان حیات رسول الله صلی الله علیه و آله نقل احادیث کم اتفاق می‌افتاد و از جهت این که مبدا عبارات احادیث با آیات قرآن مشتبه و مخلوط گردد، از نقل آن جلوگیری می‌شد و بنا به پاره‌ای از روایات، تنها از میان اصحاب به عبدالله بن عمرو بن العاص اجازه داده شد بود که آن چه از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله می‌شنود بنویسد، و دیگران چنین حقی نداشتند تا بدان جا که ابوبکر بنا به نقل دخترش عایشه، در حدود پانصد حدیث از رسول خدا صلی الله علیه و آله در دفترچه‌ای نوشته بود ولی شبی که تا صبح مضطرب بود «علی الطلیعه» آب یا آتشی از دخترش خواست و آن احادیث را از ترس آن که مبدا

روایات این حدیث، خالی از سبب ورود آن است. بنابراین، سبب ورود آن، ضعیف و ساختگی است. و آن عقوبت شدیدی که در این حدیث ذکر شده، به سبب آن نیست که شخصی بر پیامبر صلی الله علیه و آله در زمان حیات شان دروغ بسته است، چون انسان عاقل و هوشیار بر شخصی که در قید حیات است دروغ نمی‌بندد؛ خصوصاً پیامبر صلی الله علیه و آله، زیرا وحی نازل می‌شد و شخصی که بر پیامبر دروغ بسته بود، توسط وحی رسوا می‌شد، همانطوری که منافقین در مسایل مختلفی با نزول آیات قرآنی رسوا شدند. بلکه پیامبر صلی الله علیه و آله برای حمایت و پاسداری و عدم تحریف و تبدیل شریعت و احکام اسلامی، در این حدیث، از دروغ بستن در آینده نهی کرده است، زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله از طریق وحی می‌دانستند که در زمانه‌های آینده، افرادی بر ایشان دروغ خواهند بست. (مُصحح)

تخلیط شده باشد از بین برد!<sup>(۱)</sup> با این حال بعداً یعنی پس از گذشت یک قرن که نوشتن احادیث به فرمان عمر بن عبدالعزیز آزاد شد بازار حدیث آن چنان رواج گرفت که کثرت و حفظ و نقل آن یکی از مفاخر و امتیازات آن زمان گردید! و کار به جایی رسید که خرید و فروش آن گرانبهارترین متاع روزگار شد! معروف است که قبل از آن در زمان معاویه بن ابی سفیان، ابوهریره و سمره بن جندب یا شخص دیگری برای نقل یک حدیث دروغ! هریک چهارصد هزار درهم از معاویه دریافت داشتند<sup>(۲)</sup>.

و بالاخره کثرت احادیث در زمان احمد بن حنبل به حدی رسید که او مسند خود را که اکنون سی و چند هزار حدیث است از میان یک میلیون حدیث انتخاب و تألیف کرد! و امام بخاری، صحیح خود را که اکنون قریب هفت هزار حدیث است از میان هفت صد و پنجاه هزار حدیث تدوین کرد و همچنین مسلم، صحیح خود را که کمتر از صحیح بخاری است از سیصد هزار!<sup>(۳)</sup>

این عمل آن روز به مسلمانانی که امروز به طائفه عامه و سنی مشهور هستند منحصر نبود، بلکه در گروهی که امروز شیعه نامیده می‌شوند و در آن روزگار رافضی خوانده می‌شدند و درحقیقت احزاب غیر علنی بودند، شدتش بیشتر بود، زیرا معارف و آثار ایشان تحت کنترل و چندان مشهور نبود و در یک گروه و حزب خاصی باقی نمی‌ماندند و همه روزه در استتار و انتشار و انفجار بودند! و گاه از یک گروه، ده گروه یا بیشتر انشعاب کرده و جدا می‌شدند!

۱- تذکره الحفاظ، سیوطی، ج ۱، ص ۵، و سیوطی بعد از آوردن این روایت نوشته: این روایت صحیح نیست. (دکتر سعد رستم).

۲- ای کاش مولف محترم -رحمة الله علیه و غفر الله له- منبع این اتهام نادرست را در مورد اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ذکر می‌کرد تا با شرح حال راویان آن، صحت و سقم اتهام مذکور معلوم می‌گردید؛ اما متأسفانه چنین نکرده‌اند. در نتیجه می‌توان گفت که این روایت هیچ اصل و اساسی ندارد و جعلی می‌باشد.

و دیگر اینکه پژوهشگران علم حدیث با استقراء و پیگیری احادیث روایت شده از طریق صحابه کرام به این نتیجه رسیده‌اند که راستگوترین افراد در نقل احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله، اصحاب ایشان می‌باشند، و هیچ کدام از آنها، حدیث دروغی بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نسبت نداده‌اند.

بنابراین، آنچه در این مورد ذکر گردیده، اتهام و دروغی بیش نیست، و حقیقت ندارد. (مُصحح)  
 ۳- قابل ذکر است که تعداد احادیث صحیح رسول خدا صلی الله علیه و آله بیشتر از آن است که در صحیح بخاری، صحیح مسلم و مسند احمد، آمده است. (مُصحح)

جعالان کذاب اکثراً در عراق بودند به طوری که گفته‌اند در یک هزار حدیث محدثین عراق، ۹۹۹ حدیث دروغ و یک حدیث دیگر نیز محل تردید است!!  
به ناچار حقیقت را باید پذیرفت که کسانی که آن روز با اسلام دشمنی داشتند غالباً خود را در ردیف شیعیان علی علیه السلام درآورده و ضربتی مهلک بر پیکر اسلام وارد می‌کردند که مهم‌ترین حربه‌شان جعل حدیث بود!

این حقیقت آن‌گاه مورد تصدیق قرار خواهد گرفت که کتب ملل و نحل را خصوصاً کتبی که علمای بزرگ شیعه، در این خصوص نوشته‌اند مطالعه شود، از قبیل کتاب المقالات و الفرق «سعد بن عبدالله الاشعری القمی» متوفی ۳۰۱ هجری که خود از اعلام شیعه و از خواص اصحاب ائمه علیهم السلام بوده و کتاب فرق الشیعه اثر «أبو محمد حسن بن موسی النوبختی» متوفی ۳۰۰ هـ که او نیز از بزرگان علمای این فرقه است. اکثر فرق خارج از دین حق را از شیعه شمرده‌اند چون سبائیه و کیسانیه و مغیریه و سرحوبیه و رافضیه و اسماعیلیه و فطحیه و واقفیه و خطابییه و نمیرییه و غیرهم. و نام مبارک علی علیه السلام و مظلومیت آن حضرت و فرزندان بزرگوارش که به حُسن شهرت در بین مسلمین ممتاز بودند، پناهگاهی بود برای بد اندیشان و بی‌دینانی که در صدد ویرانی بنیان اسلام بودند و بدین ترتیب بود که با جعل احادیث و احداث مذاهب توانستند پیکر شریف جامعه اسلامی را قطعه قطعه کنند!

پس چنان‌که دیدیم جعل احادیث دو انگیزه داشت نخست برای فرار از قرآن: تا به وسیله اشتغال و توجه به آن از انذارات و تخویفات آن در امان باشند و برای اجرای شهوات وسعت و آزادی داشته باشند و منظور دوم و مهم‌تر تخریب بنیان اسلام بود و هر گروه انگیزه‌ای داشت و گاه در یک گروه هر دو انگیزه موجود بود!

شما به همین دو کتابی که از این دو عالم شیعه (سعد بن عبدالله اشعری و حسن بن موسی نوبختی) است، مراجعه کنید و ببینید فرقی که تأسیس مذاهب و جعل اخبار می‌کردند چگونه احکام حلال و حرام اسلام را برای تزییع هدف قرار می‌داند و مردم را به ارتکاب محرّمات تشویق می‌نمودند!

مثلاً فرقه‌ای از اصحاب ابی الخطاب که آن روز فرقه‌ای از شیعه را تشکیل می‌دادند طبق نقل المقالات و الفرق (ص ۵۱ چاپ تهران)

«أحلُّوا المحارم من الزنا والسرقه وشرب الخمر وتركوا الزكاة والصلاة والصيام والحج، وأباحوا الشهوات بعضهم لبعض».

«امور حرام چون زنا و دزدی و شرب خمر را حلال شمرد و پرداخت زکات و ادای نماز و روزه و حج را ترک کرده و شهوات را نسبت به یکدیگر مباح ساختند!» همین عبارات در کتاب فرق الشیعه نوبختی (ص ۶۱ چاپ نجف) با اندک اختلاف در «المقالات» است که در آنجا لواط و سرقت را هم اضافه کرده است!! و درباره فرقه «مجسمه» در «المقالات و الفرق» (ص ۵۷) آمده است: «وأباحوا الفروج كلها وأبطلوا النكاح والطلاق». «تمامی زنان را حلال شمرد و ازدواج و طلاق را باطل اعلام کردند!».

برای آگاهی از سایر عقاید فاسده اینان درباره اسماعیلیه و نصیریه و نمیریه به صفحات ۶۳ و ۹۲ و ۱۰۰ المقالات و الفرق و صفحات ۸۱ و ۱۰۵ و ۱۱۶، فرق الشیعه مراجعه نمایید، تا بر شما معلوم شود که مهم‌ترین مقصد جاعلین حدیث و مؤسسين مذهب، فرار از مقررات اسلام و تخریب آن بوده است! شاید در این مورد گفته شود: اگر این گروه که نامشان ذکر شد از فرق شیعه بوده‌اند.

اولاً: امروز از نظر شیعه امامیه مطرودند، ثانیاً: در زمان ما بحمد الله از ایشان فرقه‌ای در روی زمین نیست، پس این قضیه، چه ربطی به آن چه ما در آن هستیم دارد؟

می‌گوییم درست است که این فرق از نظر شیعه امامیه گروه ضاله بوده و مطرودند، اما آثار و اخبار بسیاری از آنان هنوز هم، در بین شیعه امامیه موجود است و حق و باطل آثار باقیمانده از گذشتگان با یکدیگر مخلوط است و متأسفانه تاکنون اقدامی جدی برای تفکیک و اصلاح آن آثار به عمل نیامده است!

به علاوه بسیاری از روایان اخبار شیعه امامیه همان معتقدان به مذاهب باطله چون فطحیه و واقفیه و شلمغانیه هستند و حتی کسانی هم که به امامی مشهور هستند بسا که قبلاً در همان مذاهب باطله روزگاری سپری کرده و بعداً به مذهب امامیه رجوع کرده‌اند از قبیل فرزندان اعین و ابوخیجه و معلی بن خنیس و غیرهم.

و در صورت عدم تمسک به قرآن کریم، تفکیک و تفریق اخبار و آثاری که اینان در زمان اعتقاد به مذهب سابق روایت کرده‌اند و ثبت شده، از آثاری که در زمان اعتقاد به مذهب سابق روایت کرده‌اند و ثبت شده از آثاری که در زمان گرویدن به مذهب امامیه نقل کرده‌اند، بسیار مشکل است.

\*\*\*

## احادیث باقیمانده از فرق ضاله

صرف نظر از تمام این معایب، اینک در کتب معتبر شیعه امامیه احادیثی موجود است که همان رنگ و بوی مذاهب باطله را دارد، و همچنان انسان را به جرأت بر امور خلاف قرآن فرا می خوانند! از آن جمله:

۱- «ابن بابویه قمی» در امالی در «المجلس الثمانون» ضمن فضیلت ماه رجب و ثواب روزه در آن، می نویسد: «ومن صام من رجب تسعة وعشرين يوماً غفر الله ﷻ له ولو كان عشراً ولو كانت امرأة فحرت بسبعين مرة (امراً) بعد ما أرادت به وجه الله والخلاص من جهنم لغفر الله لها!».

ملاحظه می فرمایید با بیست و نه روز روزه در ماه رجب گناه زنی که هفتاد بار با هفتاد مرد زنا کرده باشد آمرزیده می شود!! و شاید با هر مرد هفتاد مرتبه، جمعاً ۴۹۰۰ مرتبه!! در این صورت آیا می توان حتی یک حلال زاده جستجو نمود؟!

۲- در کتاب منتهی المطلب، علامه حلی (۱/۴۶۱) ضمن آن که می نویسد: «يستحب أن يجعل معه (= الميت) شيئاً من تربة الحسين ﷻ طلباً للبركة والاحتراس من العذاب والستر من العقاب». «مستحب است به منظور طلب برکت و دوری از عذاب و برکنارماندن از مجازات، با میت مقداری از تربت امام حسین ﷻ نیز قرارداد شود».

سپس داستان زنی را می آورد که مرتکب زنا می شد و فرزندان که می آورد، از ترس رسوایی می سوزانید! و کسی جز مادرش از کارش خیر نداشت. هنگامی که مُرد و دفن شد خاک او را بیرون انداخت و قبول نکرد! و به هرجا که بردند وضع چنین بود، خانواده اش خدمت صادق ﷻ رفتند و قضیه را گفتند، امام از مادر آن زن پرسید که این زن در زمان حیاتش چه معصیتی مرتکب می شد؟ مادرش ناگزیر واقعیت را به استحضار امام رساند، حضرت فرمود: زمین او را قبول نخواهد کرد زیرا او خلق خدا را به عذابی که خاص خداست معذب می کرده است!! در قبر او مقداری از تربت

حسین علیه السلام بگذارید! چنین کردند و خدا آن زن را مستور داشت!! آری با مقداری خاک تربت، معصیتی بدین عظمت تخفیف یافت!! تا کور شود هر آن که نتواند دید!!!.

۳- در جلد نوزدهم بحار الانوار (ص ۳۰۲ چاپ کمپانی) از مهج الدعوات «سید بن طاووس» نقل شده است: روینا باسنادنا الی سعد بن عبدالله، آن گاه سند حدیث را تا به حضرت صادق علیه السلام می‌رساند که فرمود: «إن عندنا ما نکتمه و لا یعلمه غیرنا».

«چیزی داریم که آن را کتمان می‌کنیم و غیر ما آن را نمی‌داند».

و می‌خواهد برساند که نعوذ بالله این سر از اسرار آل محمد است! تا آن جا که می‌گوید: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: گواهی بر پدرم می‌دهم که او مرا حدیث کرد از پدرش از جدش که علی علیه السلام فرمود: ای پسرک من، ناچار تقدیر الهی و احکام آن، بر آنچه من دوست دارم قضا و امضا می‌شود... تا آن جا که می‌فرماید: تو را از خیری آگاه می‌کنم که اصل آن از خداست که تو آن را صبح و شام خواهی گفت و بدان هزار هزار فرشته را مشغول خواهی داشت که بر هر فرشته از آن هزار هزار فرشته، نیروی هزار هزار نویسنده تندنویس داده خواهد شد یا داده شده است. و خداوند برای این، آن هزار هزار فرشته را مأمور کرده است که برای تو استغفار کنند در حالی که به هر فرشته نیروی هزار هزار سخنگوی تند داده شده است و برای تو در دارالسلام (بهشت) هزار خانه در صد قصر بنا شود که در آن جا همسایه جد خود خواهی بود و برای تو در بهشت‌های عدن هزار هزار شهر بنا خواهد شد! و در قبر تو نوشته‌های این شهرها و قصرها (سند مالکیت آن‌ها!) با تو محشور خواهد شد تا برای تو هیچ ترسی و خوفی نبوده و هیچ تزلزل و لغزش در صراط و هیچ غذایی نباشد و برای تو هر روز به شماره‌ی ثقلین (جن و انس) به هر نفس آن‌ها هزار هزار حسنه نوشته و هزار هزار گناه محو و هزار هزار درجه بلند خواهد شد و برای تو عرش و کرسی استغفار خواهند کرد تا آن گاه که تو در مقابل خدا قرار گیری و...

باری، تمام ثواب‌ها برای چیست؟ برای این که تو بگویی: «سبحان الله والحمد لله ولا إله

إلا الله والله أكبر» و چند کلمه دیگر.

البته حضرت امیر المؤمنین از حضرت حسن علیه السلام یا حضرت حسین علیه السلام پیمان گرفته است که این راز را به کسی (نامحرم) نگویند اما متأسفانه این راز کشف و در این گنج عجیب و عظیم باز شده و کتاب‌ها را پر کرده است و اکنون هر فاسق و فاجری



می‌تواند تمام انذارت قرآن را هیچ گرفته و با خاطر جمع به فسق خود ادامه دهد! اهل معنی می‌دانند که این اصرار در کتمان این راز برای آن بوده است که بازار این ادعا گرم باشد که «الإنسان حریص علی ما منع». (انسان حریص است بر آن چیزی که منع شده) و «کل ممنوع متبوع». (هر چیز ممنوعی بیشتر به دنبالش می‌روند) و مفت و ارزان از دست ندهند!

۴- باز هم احادیثی از این قبیل در کتاب «مهج الدعوات» و غیر آن فراوان است که پناهگاه خوبی! برای مأمون بودن از انذارات قرآن است، از آن جمله حدیثی است در دعا که در جلد ۱۹ بحار الانوار از «مهج الدعوات» آمده است و از جمله ثواب‌های آن دعا آن است که حتی زنانی با مادر هم آمرزیده می‌شود!

و اینک آن حدیث: «عبد الله عن حميد البصري قال حدثنا ابراهيم بن ادهم عن موسى عن الفراء عن محمد عن علي بن أبي طالب صلوات الله عليه عن النبي ﷺ قال: من دعا بهذه الأسماء استجاب الله ﷻ...».

- این روایت که سندش را به حضرت امیرالمؤمنین علیؑ رسانده‌اند آن است که فرمود: پیغمبر خدا ﷺ فرموده است: «هرکه این نام‌ها را بر پاره‌های آهن بخواند هر آینه آن آهن‌ها آب شود و اگر مردی این دعا را چهل شب جمعه بخواند خدا هرگونه گناهی را که بین او و خدا هست بیامرزد، هرچند با مادر خود زنا کرده باشد البته خدا او را با این دعا می‌آمرزد، و...».

دعا این است، می‌گویی: «اللهم إني أسألك يا من احتجب بشعاع نوره عن نواظر خلقه» و چند سطر دیگر....

- پروردگارا، همانا از تو می‌خواهم ای آن‌که با پرتو نورش از دیدگاه خلقش در حجاب است.

گفته‌اند که سلمان عرض کرد یا رسول الله، پدر و مادرم فدای تو باد این دعا را به مردم تعلیم نکنم؟ پیغمبر ﷺ فرمود: ای اباعبدالله نه که (خوانندگان این دعا) نماز را ترک می‌کنند و مرتکب زنا می‌شوند درحالی که خدا همه آن‌ها و خانواده‌هایشان و همسایگان‌شان را و حتی کسانی که در مسجد آن‌ها هستند و تمام مردم شهر خواننده دعا را می‌آمرزد!

یعنی ثواب این دعا آن قدر تند و تیز است که نه تنها موجب آمرزش خواننده دعا که نماز را ترک می‌کند و مرتکب زنا حتی با مادر خودش می‌شود بلکه تمام مردمی که در شهر خواننده این دعا ساکن هستند آمرزیده خواهند شد!

چه کسی می‌تواند بگوید که در یک شهر یک تن یافت نمی‌شود که در طول عمر یک بار این دعا را بخواند تا تمام اهالی شهر آمرزیده شوند؟!

حدیث از این بهتر؟! نویسنده‌ای چون سید بن طاووس و روایت‌کننده‌ای چون امیرالمؤمنین و گوینده‌ای چون پیغمبر ﷺ. این حساب دنیا و آخرت! مرگ می‌خواهی برو گیلان!!

۵- بازهم از برکات احادیث خصم قرآن که در کتب معتبر فراوان است حدیثی است که در همان کتاب «مهج الدعوات» سید بن طاووس بنا به نقل بحار الانوار جلد نوزدهم (ص ۲۹۶ چاپ کمپانی) است به این عبارت: «وَمِنْ ذَلِكَ دُعَاءٌ جَامِعٌ لَوْلَانَا وَمُقْتَدَانَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام رَوَيْنَاهُ بِإِسْنَادِنَا إِلَى سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ فِي كِتَابِهِ كِتَابِ فَضْلِ الدُّعَاءِ قَالَ حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ يَزِيدَ يَرْفَعُهُ قَالَ قَالَ سَلْمَانَ الْفَارِسِيُّ رضي الله عنه (۱)».

سلمان فارسی روایت می‌کند که از علی بن ابی طالب عليه السلام شنیدم که می‌فرمود: رسول خدا ﷺ فرمود: یا علی هرکه این دعا را بر پاره‌ای آهن بخواند آن‌ها ذوب شوند، تا آن‌جا که فرمود: قسم به کسی که مرا به پیغمبری برانگیخته است اگر خواننده‌ای این دعا را چهل شب از شب‌های جمعه بخواند خدا گناهان او را که بین او و آدمیان است بیامزد هرچند با مادر خود زنا کرده باشد! (ولو فجر بأمه) (۲).

کسی که بخواند این دعا را در حالی که می‌خواهد خدا به هر حرفی از این دعا هزار هزار از روحانیون (فرشتگان) را که رخسارشان هفتاد بار بهتر از آفتاب و ماه باشد برانگیزد که برایش استغفار کنند. و برای او حسنات و درجات بنویسند!

سلمان گفت: عرض کردم پدر و مادرم فدای تو یا امیرالمؤمنین آیا کسی که این دعا را بخواند همه این ثواب‌ها را خواهد داشت؟ علی عليه السلام فرمود: من از پیامبر پرسیدم و رسول خدا ﷺ فرمود: یا علی، تو را خبر دهم به عظیم‌تر از این‌ها، کسی که بخوابد در حالی که تمام گناهان کبیره را مرتکب شده باشد اگر این دعا را بخواند و بمیرد در

۱- کتاب مهج الدعوات، چاپ جدید، ص ۷۶ و ص ۱۳۷ از انتشارات کتابخانه سنائی.

۲- کتاب مهج الدعوات، چاپ جدید، ص ۷۶ و ص ۱۳۷ از انتشارات کتابخانه سنائی.

نزد خدا شهید است و هر چند بدون توبه بمیرد، خدا او را و خانواده‌اش را و والدینش را و فرزندانش را و مؤذن مسجدش را و امامش را به عفو و رحمت خویش بیامرزد!

این دعا در بحار چند سطر است و با جمله: «اللهم إنك حي لا يموت». یعنی: «پروردگارا همانا تو زنده‌ای هستی که نمی‌میرد» آغاز می‌شود.

حال این دعاها که در این کتب معتبر! که بزرگانی چون شیخ صدوق و علامه حلی و سید بن طاووس و امثال ایشان نوشته‌اند و در کتب ادعیه موجود است، فقط یک استعداد مخصوص زنای بامحارم لازم دارد تا انسان این ادعیه را به دست آورد و وسیله آموزش خود قرار دهد! و هر گناه که می‌خواهد مرتکب شود و از هر زنی که رغبت کند کام دل گیرد زیرا زنایی بدتر از زنای با مادر که نیست، در صورتی که زنای با مادر نیز با این دعا بدون توبه مغفور است! دیگر چه گناهی در مقابل این دعا، تاب مقاومت دارد؟!.

این برکات احادیث در کتب معتبر ما است و در این گونه احادیث است که ثواب زیارت یک قبر بیش از نود حج با رسول الله و بیش از یک میلیون حج با دیگران است! پاره‌ای از مخالفان ما که عاشق هر بدعت و با حق خصم بی‌حجت‌اند چون با چنین انتقادی در آثار ما آشنا می‌شوند می‌گویند فلان را چه شده که جستجو کرده این نوادر را پیدا نموده آن‌گاه آن را بزرگ کرده و به رخ ما می‌کشد!

#### در پاسخ می‌گوییم:

اولاً: آن چه ما از این بدعت‌های سنت‌شکن آورده‌ایم نوادر نیستند بلکه بسیارند و در دسترس همه.

ثانیاً: فرضاً که این‌ها نوادر باشند و حال آن‌که کتب مملو از آن‌هاست، آیا برای تزلزل ارکان دین بلکه ویرانی بنیان شریعت هریک و حتی یکی از آن‌ها کافی نیست؟! هرگاه با یک دعای مسند و مختصر بتوان انواع گناهان را مرتکب و بدون توبه مغفور و مالک باغهای بهشت و حور و قصور شد و با یک بار زیارت یک قبر، ثواب بیش از نود حج با رسول الله ﷺ را که در عمر مبارکش فقط یک حج اسلامی به جای آورد، جائز شد! و با یک قطره اشک چشم در عزاداری، آتش غضب خدا را خاموش کرد! آیا دیگر برای انذارات قرآن که در بیش از هزار آیه قرآن مذکور است، اثری باقی می‌ماند و در چنین جامعه‌ای اثری از انسانیت و مسلمانی می‌توان یافت؟ عیان کافی از بیان است! و

باید هم چنین باشد زیرا: یک مثقال زهر، یک نهر آب را مسموم و هزارن نفر را مقتول و معدوم می‌کند.

صد کاسه انگبین را یک قطره بس بُود زان چاشنی که در بُن دندان ارقم است! و بدتر از همه آثار شرک‌باری است که در این دعاها و زیارتنامه‌ها به چشم می‌خورد مثلاً به امیرالمؤمنین علیه السلام لقب «يَا عَيْنَ اللَّهِ النَّاطِرَةَ وَيَدَهُ الْبَاسِطَةَ...» «چشم‌بینای خدا و دست‌باز خدا» می‌دهد تا از این لقب‌ها، آیت‌الله العظمی زمان ما استنباط و استدلال به ولایت تکوینی و عالم الغیب لایعزب عنه مثقال ذره درباره‌ی امامان کند! و از جمله «وَإِيَابُ الْخَلْقِ إِلَيْكُمْ وَحِسَابُهُمْ عَلَيْكُمْ»<sup>(۱)</sup> استفاده معفو و مغفور بودن جمیع شیعیان از تمام گناهان به علاوه شفیع بودن آن‌ها بر جمیع خلق جهان شود! و فقط با بودن همین جمله در زیارتنامه به حساب تمام آیات قرآن که استماع حتی یک آیه آن در خصوص حساب و میزان یوم القیامه دل کوه را آب و جگر شیر را کباب می‌کند قلم نسخ بکشد! و هر انسان عاقلی از خود می‌پرسد که این پیغمبر صلی الله علیه و آله مگر همان‌گونه که دشمنانش می‌گفتند: العیاذ بالله بی‌کار بود که از یک طرف آن‌گونه آیات هول‌انگیز و جملات زهره‌گداز از جانب خدا بیاورد که خواب و آسایش را از هر مؤمن صاحب شعور سلب کند و از طرف دیگر با رهنمود به خواندن یک دعای چندسطری و یک زیارت چندقدمی نه تنها خواننده‌ی آن دعا و زائران قبر، مغفور و مالک هزاران حور و قصور خواهد شد بلکه میلیون‌ها ثواب و اجور دیگر از خدا طلبکار می‌شود!؟

آیا این تناقض نیست؟ و اگر نه، پس تناقض چیست؟ شاید مطالعه و نظر در این مختصر تا حدی خواننده‌ی صاحب‌نظر را به این حقیقت رهبری کند!

چنان‌که گذشت جعل حدیث که از همان ابتدا برای مقاصد سیاسی و به منظور دشمنی با حقایق اسلامی صورت گرفت که ما شرحی از آن را در کتاب ارمغان

۱- یعنی: «آمدن خلق بسوی شماست و حسابشان نیز با خود شماست». (مفاتیح الجنان دعای

جامعه کبیره). در حالی که خداوند در آخر سوره غاشیه می‌فرماید: ﴿إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ ۖ ثُمَّ إِنَّ

عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ ۗ﴾ [الغاشیه: ۲۵-۲۶] «بازگشت آنها (= مخلوقات) به سوی ماست و حساب

آن‌ها هم با ماست! (مُصحح)

آسمان<sup>(۱)</sup> آورده‌ایم؛ در مسأله دعا و زیارت و محبت و ولایت که به وسیله آن موضوع خوف و خشیت را از ارتکاب معصیت از مسلمین می‌برد، قصد اصلی دشمنان، تضعیف دین بود و إلا نه این دعاها را آن اثر و نه این زیارت‌ها را آن ثمر است! و چنان که قبلاً آوردیم زیارت اموات را در شریعت حضرت خیر البریات این برکات نیست!

در این جا این سؤال مطرح می‌شود که مسأله ثواب زیارت در این امت منحصر با فرقه شیعه نیست بلکه در کتب اهل سنت نیز احادیثی در این باب می‌توان یافت، از جمله در همان کتاب «وفاء الوفاء» سمهودی که خود تاریخ قبر رسول خدا ﷺ را آورده است و از آن می‌توان دریافت که در طول یک قرن پس از رحلت رسول خدا ﷺ هیچ خبر و اثری از زیارت قبر آن حضرت در بین مسلمانان از اصحاب و تابعین نبود با این حال درباره زیارت حدود هفده حدیث ضبط شده است و علاوه بر آن سی و سه حدیث از طریق شیعه آورده است!

البته پاره‌ای از این احادیث از حیث متن و سند مکرر هستند به طوری که می‌توان گفت تمام آن‌ها منتهی می‌شود به دو حدیث! که آن دو را بیهقی در سنن الکبری (۲۴۵/۵) آورده است که از حیث سند یکی مجهول و دیگری ضعیف است!

از هفده حدیث سمهودی، نُه حدیث آن مستند به «ابن عمر» است و ظاهراً تنها این استناد از آن جهت است که در میان اصحاب رسول خدا ﷺ تنها «عبدالله بن عمر» بوده است که چون از سفری برمی‌گشت به در خانه‌ای که قبر رسول خدا ﷺ و ابوبکر و پدرش (عمر) بود می‌رفت و سلام می‌کرد! لذا حدیث‌سازان به عمل او استناد و احادیث را به او اسناد داده‌اند! و اگر دقت شود اکثر روایان آن مجاهیل بوده‌اند! و یکی از عجائب در این احادیث آن است که در بیشتر آن‌ها این جمله دیده می‌شود که: «من زارني بعد مماتي فكأنما زارني في حياتي». «هرکه مرا بعد از مردنم زیارت کند هم چون کسی است که مرا در زنده‌بودنم زیارت کرده است!». و همین عبارت نیز دلیل بر بی‌اعتباری آن است!

در هر منطقی و نزد هر عاقلی و حتی به مضمون خود همین احادیث، حیات بهتر از ممات است. حال باید دید مگر آنان که در حیات رسول خدا ﷺ او را زیارت کردند،

۱- ر.ک «ارمغان آسمان» ص ۱۷۳. این کتاب بیست و اندی سال قبل انتشار یافته و نیازمند تصحیح و تهذیب و تغییر برخی از مطالب است.

اما به تعالیم آن بزرگوار عمل نکردند چه فضیلتی بردند؟ که اکنون زائرین بعد از موت از آن بهره‌ور می‌شوند؟ و چون حدیث به کلمه «من» بدون مقیدبودن به صفتی ابتدا می‌شود معلوم می‌گردد که هرکس باشد گو باش! یعنی فرقی نمی‌کند بنابراین بسیاری از زائرین آن حضرت در زمان حیات، کفار و منافقین بودند و زیارت آن حضرت نه تنها فضیلتی برایشان کسب نکرد بلکه بالعکس موجب خسارت ایشان گردید و برای مؤمنین هم تنها زیارت آن حضرت کسب فضیلت نکرد بلکه آن چه موجب سعادتشان شد تبعیت از پیامبر و اعمال صالحه ایشان بود! چنان که مشهور است اویس قرنی که آن حضرت را ندید بارها مورد مدح آن جناب بود<sup>(۱)</sup> که: «إِنِّي أَجِدُ نَفْسَ الرَّحْمَنِ مِنْ جَانِبِ الْيَمَنِ». «رایحه رحمت پروردگار از سوی یمن به مشامم می‌رسد»<sup>(۲)</sup>.

و عبدالله بن ابی که آن حضرت را بارها دیدار کرد مورد لعن خدا و رسول بود. آنچه مسلم است به طور قطع و یقین حتی یکی از این احادیث که پنجاه باشد یا دو حدیث، از طرف پیغمبر ﷺ صادر نشده است و گرنه اگر یکی از این حدیث‌ها در زمان حیات رسول الله ﷺ از آن حضرت شنیده شده بود از همان روز دفن آن جناب، مزارش مورد زیارت همه اصحاب بود! نه این که پس از گذشت یک قرن هنوز در خانه‌ای که قبر آن حضرت است پالان پوسیده شتر در گوشه‌ای و ظرف خالی از آب در گوشه‌ای! و جای پای عمر روی خاک‌های مجاور قبر باقی مانده باشد!

علاوه بر آن که زیارت قبور نهی شده و در اسلام جز برای عبرت و تذکر موت بدان دستور داده نشده است بلکه طبق کتب رجال، کسانی که احادیث زیارت را روایت

۱- پیامبر اکرم ﷺ: «إِنَّ خَيْرَ النَّابِعِينَ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ أُوَيْسٌ وَلَهُ وَالِدَةٌ وَكَانَ بِهِ بِيَاضٌ فَمَرُّهُ فَلْيَسْتَغْفِرْ

لَكُمْ». «بهترین تابعین مردی است که به او اویس می‌گویند و او مادری دارد و قبلا دچار برص بود پس از او بخواهید تا برایتان از خداوند آمرزش بخواهد». [صحیح مسلم] (دکتر سعد رستم).

۲- عوالي اللآلی، ابن ابی جمهور إحسانی، ج ۱، ص ۵۱، ج ۴، ص ۹۷. این حدیث در مصادر اهل

سنت در مسند احمد بن حنبل چنین آمده است: «وَأَجِدُ نَفْسَ رَبِّكُمْ مِنْ قِبَلِ الْيَمَنِ» و حافظ عراقی در تخریج احادیث «إحیاء علوم الدین» غزالی می‌گوید: راویان آن از ثقات هستند. و طبرانی در «معجم الکبیر» با سندش از سلمة بن نفیل سگونی از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ روایت می‌کند که فرمودند: «وَهُوَ مُوَلِّ ظَهْرَهُ إِلَى الْيَمَنِ: «إِنِّي أَجِدُ نَفْسَ الرَّحْمَنِ مِنْ هَهُنَا». و غزالی در «إحیاء علوم الدین» می‌گوید: منظور اویس قرنی می‌باشد. (دکتر سعد رستم).

کرده‌اند همگی از غلات و ضعفاء و مجاهیل بوده‌اند که ما حدود چهل نفر از آنان را که احادیث زیارت بدیشان مستند است در همین مختصر به نقل از کتب ائمه رجال معرفی خواهیم کرد. و تو خود، حدیث مفصل بخوان از این مجمل!

پس این‌گونه احادیث اگر برای تخریب دین نبود (که بود) باری برای تأیید دین نبوده و نیست! و خواننده‌ی حقیقت‌جو در همین رساله مختصر که ترجمه حال رجال و راویان این احادیث را که زیارت را با آن ثواب‌های کذایی برای ما ارمغان آورده‌اند هرگاه با دقت مطالعه کند متوجه می‌شود که نه سند این احادیث مقبول است و نه متن آن معقول! بلکه افکار خام و نابکار یک مشت غلوکننده و جاهل است که اگر دشمن اسلام نبوده‌اند باری به حقایق آن هم راهی نیافته‌اند و علاقه‌ای نداشته‌اند:

﴿ظَلَمْتُ بَعْضَهَا فَوْقَ بَعْضٍ﴾ [النور: ۴۰] «ظلمت‌هایی است یکی بر فراز دیگری».

\*\*\*

## خسارت و خصومت احادیث [زیارت] با آیات قرآن!

احادیث اسلامی که به هر صورت برای درک و فهم شریعت اسلامی از آن بی‌نیاز نیستیم و سنت پیامبر و تفصیل مجملات آیات را از آن طریق می‌توان به دست آورد، اما متأسفانه از همین رهگذر خسارت‌های سنگینی به احکام قرآن و اوامر و نواهی شریعت وارد شده است که اشارتی اجمالاً به پاره‌ای از آن‌ها می‌شود.

خسارت این احادیث تنها منحصر به ثواب‌های بی‌حد و حساب زیارت و دعا و عزاداری و امثال آن که نیروی محرک دین و شریعت را بی‌اثر بلکه بالعکس انسان را تبدیل به جانور بلکه صدها مرتبه بدتر می‌کند نیست!

بلکه خسارت‌هایی که از نواحی دیگر و ضربات جان ربایی چون گرز و خنجر بر پیکر حقایق اسلامی وارد می‌کند!

مثلاً صرف نظر از این‌که نماز را که رکن مهم اسلام است به وسیله احادیث در پاره‌ای موارد شکلی دیگر می‌دهد! زکات را که اساس تأمین معیشت فقرا و هفت صنف دیگر است و در حقیقت بودجه‌ی مملکت اسلامی است با چند حدیث مجعول و نامعقول، منحصر به اشیاء نه‌گانه چون شتر و گاو و گوسفند غیر معلوف و طلا و نقره مسکوک و گندم و جو و مویز و خرما‌ی مشروط به شرائط مخصوص می‌کند که در این زمان به صورتی نامعقول درآمده است، هم‌چنین از طریق احادیث، خمسی را در جامعه‌ی شیعه رواج داده‌اند که از خدا و پیغمبر در این باره خبری و در عمل مسلمین صدر اول از آن اثری نیست!<sup>(۱)</sup>

هم‌چنین به استناد حدیثی مجعول برای قبور ائمه و بنای آن املاک و مستغلات و اموال فراوانی را صرف بنیاد بقاع و قباب طلا و ضرایح نقره و انواع تشریفات قبور اموات می‌کنند که به اقرار محاسبان اوقاف بیش از یک ربع اراضی و املاک ایران صرف تعمیر و تزیین این مقابر و مشاهد که شباهت بسیاری به کاخ سلاطین جبار و فراعنه روزگار

---

۱- ما در مورد زکات و خمس کتابی در دو مجلد به نام حقایق عربان در اقتصاد قرآن تألیف کرده‌ایم.



دارد، می‌شود و در هر شهر و روستایی قبور بسیاری با جلال و جبروت و موقوفات به چشم می‌خورد. و با قدرت و قوت همین احادیث است که عده‌ای از تنبلان و انگلانی را به نام سادات و علما، بر گردن مردم مسلمان تحمیل کرده‌اند تا آن حد که در زمان ما به نام ولایت فقیه، هر فرد کم اطلاعی را قییم و صاحب اختیار همه مسلمانان بلکه جمیع خلق جهان، تبلیغ می‌کنند! و ترس آن است که بدین ترتیب نام اسلام را هم خدای ناخواسته مکروه دنیا کنند!

این‌ها و صدها مانند آن غیر از خساراتی است که از غلو و افراط درباره ائمه علیهم‌السلام که متواضع‌ترین عبادالله بوده‌اند حاصل شده و آنان را مدیر و متصرف عالم امکان و انداد و شریکان پروردگار جهان کرده‌اند! تعالی الله عما یقول المشرکون.

مخفی نماند که ما منکر و مخالف احادیث (صحیح) نیستیم و چنان که گفتیم برای فهم و درک اوامر و نواهی و تفصیل مجملات قرآن بدان نیازمندیم، اما آن حدیثی که طبق راهنمایی ائمه علیهم‌السلام مؤید و موافق قرآن باشد نه این‌گونه احادیث که مضامین آن ناسخ بلکه خصم قرآن است!

مثلاً احادیثی که با ثواب‌های باورنکردنی<sup>(۱)</sup> مردم را به زیارت قبور ترغیب و تشویق می‌کنند به صراحت یا لاًقل به کنایه مخالف با قرآن است، زیرا قرآن می‌فرماید: ﴿الْهَنَکُمْ التَّکَاثُرُ ۱ حَتَّىٰ زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ ۲﴾ [التکائر: ۱-۲] یعنی: «افزون طلبی شما را غافل کرد آنچنان که به زیارت گورها رفتید» و زیارت مقابر برای تکاثر و تفاخر مکروه بلکه ممنوع قرآن است و به نص احادیث و آثار وارده و مسلم تواریخ، زیارت قبور مورد نهی رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بوده و فرمود: «إني نهيتکم عن زیارة القبور».

پس زیارت قبور از هرکه باشد جایز نیست، و جز به قصد عبرت و تذکر موت، استثناء نشده است و پرواضح است که این مشاهد و مقابر پر جلال و جبروت که پاره‌ای از آن‌ها طعنه بر بارگاه فراغنه و اکاسره می‌زند، هرگز از دیدن تشریفات آن‌ها کسی به یاد موت و آخرت نمی‌افتد بلکه علاقه و محبت به دنیا و زخارف آن را صدچند می‌کند! و مشاهده همین گنبدها و گلدسته‌ها و ضرایح و ایوان‌های مزین و منقش، مترفین مسرفین و ثروتمندان را که بر مزار اولیاء چنین می‌بینند، تشویق می‌کند که آنان نیز

۱- علمای «درایة الحدیث» عقیده دارند که از علائم احادیث مردود و مجعول آن است که برای کاری ناچیز ثواب‌های بسیار زیاد و یا عقاب‌های که تناسبی باعمل ندارد، قائل شوند.

مقبره‌های خود را با انواع زینت‌ها و فرش‌ها و چراغ‌ها با بناهای عالی بیارایند که اولاد و احفاد آنان همان تفاخر و تکاثر جاهلیت را بر مقابر آنان تجدید نمایند! و صدها مفسد و جرأت دادن به فسادهای دیگر که در دنبال این اعمال می‌آید.

به علاوه آن وعده‌های غرورانگیز که ثواب یک زیارت و یا خواندن یک دعا و گریه بلکه تظاهر به گریه و زاری در عزاداری، عامل آن را تا آن جا می‌برد که هیچ ملک مقرب و پیغمبر مرسلی بدان دست نمی‌یابد!! و برای خنثی بلکه مغفول نمودن آیات انذار و تبشیر قرآن از جنود ابوجهل بسی مؤثرتر است!

خدای سمیع و بصیر می‌داند و ﴿كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا﴾ که نگارنده این سطور از تألیف و نشر این منشور محروم و سایر آثار مأثور خود جز زدودن غبار اوهام و کتافات پردوام از چهره نورانی آیین اسلام غرضی نداشته و در تمام ایام عمر خود در این مرام جز تحمل آلام و اتهام بهره و احترامی نیافته‌ام، تا جایی که در معرض قتل و انعدام قرار گرفته‌ام و یقین دارم که پس از مرگ نیز مورد لعن و دشنام لیلی و ایام بسیاری از خاص و عام خواهم بود! اما چون این مرام را برای رضای پروردگار علام ذوالجلال و الاکرام انجام می‌دهم و این کار را بزرگترین جهاد برای تقویت اسلام می‌دانم! هرچه مشقت و مصیبت افزون‌تر مسلماً ثواب و انعام مجاهد بیشتر است!

در این جا تذکر نکته‌ای را لازم می‌دانم، کسانی که طرفدار زیارت معمول اند هنگامی که از هر حجت درمی‌مانند می‌گویند: گیریم که زیارت قبور بزرگان دین مشمول این همه ثواب نبوده و از طرف شارع بدان مأمور نباشیم باری وجود این مشاهده و بارگاه‌ها کمتر از قبر سرباز گمنام نیست که در تمام کشورهای متمدن یا بعضی آنها، مورد احترام و سمبل حیثیت آن کشورهاست که واردین و وافدین، به زیارت آن می‌روند!

هرچند پرواضح است که تفاوت و تضاد بسیاری بین این دو هست! با این حال می‌گوییم: اگر مطلب از این نظر باشد ما برای آن فواید و فضایل بیشتر سراغ داریم؛ اما به چند شرط:

**اولاً:** این آفت را که در این اعمال از این احادیث است (یعنی احادیث ضعیف و موضوع و جعلی) از آن برداریم، و این گونه نسبت‌ها را به شریعت ندهیم تا آن را در نزد عقلای دنیا موهون و خود را از جهت ارتکاب بدعت در نزد خدا ملعون و از جهت صرف اموال در جاهای بیهوده متضرر و مغبون ننماییم.

**ثانیا:** اکتفا به یکی دو تا از این قبور که صاحبان آن‌ها به فضائلی در دنیا مشهور هستند اختصاص دهیم.

**ثالثا:** این همه تشریفات و تزیینات و صرف اموال و عرض حاجات و نذورات را از آن‌ها برداریم تا از ورطه پر آتش شرک نجات یابیم.

**رابعا:** و مهم‌تر از همه این که هم‌ساله یا در مواقع مقتضی بر سر مزار اجتماعی باشکوه تشکیل داده و مراتب جهاد و فداکاری و شخصیت و سزاواری آن مزور را به وسیله‌ی خطباء و مبلغین شایسته و لایق و با استناد به مدارک معتبر تاریخی در مقابل حضار با عکس‌های مختلف به منظور تهییج حس فداکاری در راه خدا تکرار نماییم<sup>(۱)</sup>. بدیهی است اگر به چنین اموری اقدام نماییم فواید و نتایج خیلی بیش از آن که بنیادگزاران دلسوز گفته‌اند خواهیم برد، و این مطلبی است که ما در سی و چند سال قبل در کربلا در صحن حسینی علیه السلام پیشنهاد کردیم و در این مختصر نیز مجملی از آن آمده است<sup>(۲)</sup>.

مقدمه را در همین جا پایان می‌دهیم و می‌پردازیم به متن کتاب که در چند سال قبل آن را برای چاپ در جواب و رد کتاب امراء هستی یکی از آیات عظمای الهی قم آماده کرده بودیم و با این که تاکنون چند بحث از پنج بحث آن را با تمام سختی‌ها و

۱- موارد و یا شرطهایی را که مؤلف رحمته الله راجع به برگزاری اجتماعات باشکوه سالانه و یا مواقع مقتضی بر سر قبرهای بعضی صالحین، ذکر کرده‌اند و خصوصاً شرط دوم و چهارم آن که خالی از اشکال نیست. زیرا این کار، خلاف عمل سلف صالح این امت است. و اگر در این کار، خیر و خوبی و فایده‌ای بود، حتماً خود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و بعد از آن خلفای راشدین، و ائمه اسلام آن را انجام می‌دادند و به آن مردم را تشویق و ترغیب می‌نمودند، اما چنین نکردند و هیچ عملی در این باب از آن‌ها ثابت نشده است. پس هیچ خیر و خوبی و فایده‌ایی در آن نیست. ثانیا: نفس این کار، از اسباب و وسایلی است که منجر به بدعات، خرافات و شرکیات می‌گردد، زیرا اصل و اساس و منشأ بدعات، خرافات و شرکیات موجود در بارگاه‌ها و ضریح‌های ساخته شده توسط اهل بدعت برای ائمه، اولیا، صالحین و امامزاده‌ها، از همین دست اجتماعات باشکوه بود که به تدریج به شرکیات و خرافات کنونی تبدیل گردید. بناء زیارت قبور، باید مطابق سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم باشد و هدف از آن، یادآوری مرگ و آخرت است. همان گونه که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید: «... أَلَا قُرُورُهَا فَإِنَّهَا تُذَكِّرُكُمْ الْآخِرَةَ». «... قبرستان‌ها را زیارت کنید که آن آخرت (مرگ) را به یاد شما می‌آورد». (مُصحح).

گرفتاری‌ها و کارشکنی‌ها طبع و تقریباً مخفیانه منتشر کرده‌ایم<sup>(۱)</sup>. متأسفانه دو بحث آن: «بحث ولایت» و «بحث زیارت»، تاکنون به علت نداشتن وسائل و قدرت چاپ و فقدان امنیت و موانع دیگر در عقده‌ی تعویق مانده است، اینک بحث زیارت آن را با همان اسلوب مباحث قبلی به حول و قوهٔ پروردگار در اختیار طالبان حق می‌گذاریم.

وما توفیقی إلا بالله.

\*\*\*

---

۱- این بحث‌ها عبارت‌اند از بحث «علم غیب» و «شفاعت» و «غلات». قلمداران.

## ضعف روایات زیارت از کتب ائمه‌ی رجال

تردیدی نیست که پس از آن که مسلمانان با فرق مخالف خود از یهودیان و ترسایان و گبران و بودائیان و قبطیان تماس گرفتند و در مرز و بوم آنان مقابر الملوک و پاسارگاد و قبر کورش و داریوش و امثال آن را دیدند مسأله‌ی زیارت به میان آمد و در زمان عباسیان ساختمان مقابر و مشاهد بر گور مردگان مسلمانان آغاز شد و قافله زوار از راست و چپ برای زیارت قبور پاره‌ای از صالحان و اولیا شدّ رحال و سفر نمودند. و هر روز گنبدی گلین و آجرین و اخیراً سیمین و زرین از هر گوشه قبه‌ای بر آسمان بلند شد، و راویانی از خاور و باختر برای جعل خبر و در حقیقت بی‌اثر کردن احکام جاندار و حیات‌بخش شرع انور سر برآوردند، و کتب احادیث و اخبار را از وعده‌های گزاف و خلاف پر کردند تا جایی که زیارت قبر با چند حج و چند عمره و اخیراً با صد هزار حج با رسول خدا ﷺ صد هزار عمره و حتی صد هزار غزوه با پیغمبر، صواب امام عادل برابر گردید... بلکه بیشتر!

علت و انگیزه‌ی این ماجرا هرچه باشد آن چه بیش‌تر نزد ارباب عقول مورد قبول واقع می‌شود آن است که چون اکثر، بلکه تمام راویان این احادیث چنان که شرح آن بیاید غالیان و کذابان و مفسدان و بی‌دینان بوده‌اند، جعل این احادیث به منظور تضعیف و سست کردن بنیان شریعت و ابتذال و استهزاء به کتاب خدا بوده است تا باورکنندگان آن، روح خوف و خشیت را که از وقوع در معصیت و یا سستی در انجام عبادت در خود حس می‌کردند از خویش زائل کرده و به غرور انبارکردن این همه طاعات و زاد و توشه و حسنات... برای یوم القیامه جرأت و گستاخی در معصیت حضرت خالق البریات پیدا کنند و به فسق و فجور، وقت و نسل خود را ضایع نموده و از روی آوردن به خیرات و حسنات و بذل مال و جان در راه خدا و ذخیره‌ی یوم المعاد خودداری نمایند.

و مخصوصاً جهاد فی سبیل الله که خود، وسیله‌ی ترقی و پیشرفت و عظمت اسلام بوده است فراموش شود، و در عوض به عملی مشغول شوند که از آن اگر ذلت و نکبتی نصیب نشود لاجرم عزت و شوکتی دست ندهد.

و غرض دیگر از نشر و تبلیغ این موضوع شاید چنان که مخالفان شیعه گفته‌اند آن بوده است که سیاستمداران خواسته‌اند از اهمیت فراوان و بی‌بدیل حج خانه‌ی خدا که یکی از بزرگ‌ترین وسائل ارتباط مسلمانان و اتحاد اسلامی است حتی المقدور کاسته شود!

هرچه بود این نقشه و سیاست کار خود را به شدیدترین صورت انجام داده است به طوری که امروز در مردمی که ادعای مسلمانی و تشیع می‌نمایند بزرگ‌ترین آرزو و مهم‌ترین عمل، زیارت قبور و عزاداری و سوگواری است! و پرواضح است که این عمل تاکنون نتیجه روشنی که داشته جز غرور و جهل و فقر و احتیاج چیز دیگری عاید این ملت نکرده است! و چیزی که بر معارف و عقاید این طایفه افزوده است همان فقرات کفرآمیز غرورانگیز است که امامان را: «يَا عَيْنَ اللَّهِ النَّاطِرَةَ وَيَدَهُ الْبَاسِطَةَ وَإِيَابَ الْخَلْقِ إِلَيْكُمْ وَحِسَابُهُمْ عَلَيْكُمْ!»<sup>(۱)</sup> معرفی کرده است و شب و روز این عبارات شرک و کفر در مشاهد متبرکه ایشان خوانده شود.

چنان که در سطور آینده خواهید خواند اکثر بلکه تمام این ثواب‌ها که برای تشویق از طرف راویان و محدثان و علمای شیعیان در کتب اخبار جمع شده از ناحیه غالیان و کذابان و دشمنان دنیا و آخرت مسلمانان جعل و وضع شده است. اما آنچه باعث تعجب و حیرت است آن است که چگونه بسیاری از جامعین این احادیث که خود از ائمه علم رجال اند این احادیث را در کتب خود آورده‌اند؟! مثلاً شیخ طوسی که خود دو کتاب در علم رجال تألیف کرده است بسیاری از راویان این احادیث را غلوکننده و کذاب و ضعیف شمرده است با این حال در کتاب معروف خود تهذیب الأحکام بسیاری از احادیث زیارت را از همین غالیان کذاب روایت کرده است!

۱- مقایسه کنید این عبارات را با آیاتی نظیر: «مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ» [الأنعام: ۵۲]

«حساب آنان به هیچ وجه با تو نیست». «إِنْ حِسَابُهُمْ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّي لَوْ تَشْعُرُونَ» [الشعراء: ۱۱۳]

«حسابشان جز با خدایم نیست، اگر می‌دانستید». «إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ ۖ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ» [الغاشية: ۲۵-۲۶]

«همانا بازگشتشان به سوی ما و آن‌گاه حسابشان با ماست».

اینان چون طبیبان‌اند که برای احتراز از ابتلا به امراض خودشان دستوراتی برای پرهیز مریض می‌دهند آن‌گاه خود در نشر میکروب همان مرض حریص‌اند<sup>(۱)</sup>! ما عقیده داریم که آنان را جز خدمت به شریعت نظری نبوده است، اما به هر حال از این غفلت و اشتباهشان نباید غافل بود.

باری ما این مقدمه را با بحثی که درخصوص زیارت داریم. قربة إلى الله وطلباً لمرضاته با تمام خسارات مادی و ضررهای معنوی دنیوی که برای ما دارد و از چنین جهادی انتظار می‌رود، تقدیم طالبان حق و حقیقت می‌کنیم تا خود با عقلی روشن و چشمی بصیر بدان بنگرند، اگر عقل و وجدانش آن را پذیرفت در نشر و اشاعه آن بکوشند تا شاید بتوانیم از این خرافات، طالبین حق را نجات دهیم و به شاهره اسلام صحیح که سعادت دنیا و آخرت در آن است برسانیم و در نتیجه ثوابی از آن عاید ما گردد، و گرنه ما دین خود را نسبت به شریعتی که علاوه بر تبعیت به حفظ و حراست آن نیز مأموریم به قدر مقدور ادا نموده و انجام وظیفه کرده‌ایم.

﴿إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ﴾<sup>(۲)</sup>.

تعدادی از راویان احادیثی که در کتب شیعه (کافی وکامل الزیارة و من لا یحضره الفقیه و تهذیب الأحکام) در باب زیارت آمده است به ترتیب حروف هجایی به قرار ذیل است مگر افراد نادری که گفتار آن‌ها چندان مخالفتی با مبانی دین نداشته و یا ظهور آن احادیث از طرف آنان ارزش یقین نگرفته است.

۱- در امام بدوی قبل از اسلام که آنیمیزم شیوع داشت، و هنوز هم شایع است، آنان معتقد بودند که ارواح رؤساء و بزرگان قبیله از خوش آمد و تملق و چاپلوسی زندگان خوشنود می‌شوند و از وفاداری و خلوص ممنون می‌گردند، از اینرو باید همواره به یاد آنان بود، تا جلب رضایتشان شود. در اسطوره‌های نیمه تاریخی قهرمانی بعضی از فضائل قبل از مرگ مراحل کمال را می‌پیمایند تا جنبه الوهیت می‌یابند. (خلاصه از تاریخ جامع ادیان و سایر کتب ملل و نحل).

۲- «من جز اصلاح؛ - تا آنجا که توانای دارم - نمی‌خواهم، و توفیق من جز به (فضل) الله نیست».

## اسامی راویان:

- |                                  |                                   |
|----------------------------------|-----------------------------------|
| ۱- احمد بن هلال عبرتایی          | ۲۳- علی بن فضال                   |
| ۲- بکر بن صالح                   | ۲۴- عمرو بن ثابت                  |
| ۳- جعفر بن محمد بن مالک          | ۲۵- قاسم بن یحیی                  |
| ۴- حسن بن عبد الله القمی         | ۲۶- محمد بن ارومه                 |
| ۵- حسن بن علی بن ابی حمزه        | ۲۷- محمد بن اسلم                  |
| ۶- حسن بن علی بن ابی عثمان       | ۲۸- محمد بن جمهور                 |
| ۷- حسن بن علی بن زکریا           | ۲۹- محمد بن حسن بن شَمّون         |
| ۸- حسین بن عبد الله              | ۳۰- محمد بن سلیمان الدیلمی        |
| ۹- حسین بن مختار                 | ۳۱- محمد بن سنان                  |
| ۱۰- حسین بن یزید النخعی          | ۳۲- محمد بن صدقه                  |
| ۱۱- خیبری بن علی الطحان          | ۳۳- محمد بن عیسی بن عبید الیقظینی |
| ۱۲- داوود بن کثیر الرقی          | ۳۴- محمد بن فضیل                  |
| ۱۳- سلمه بن الخطاب               | ۳۵- محمد بن موسی الهمدانی         |
| ۱۴- سهل بن زیاد                  | ۳۶- معلی بن محمد البصری           |
| ۱۵- سیف بن عمیره                 | ۳۷- مفضل بن صالح                  |
| ۱۶- صالح بن عقبه                 | ۳۸- مفضل بن عمر                   |
| ۱۷- عبد الرحمن بن کثیر           | ۳۹- موسی بن سعدان                 |
| ۱۸- عبد الله بن عبد الرحمن الاصم | ۴۰- یونس بن ظبیان                 |
| ۱۹- عبد الله بن القاسم الحضرمی   | ۴۱- موسی بن عمران النخعی          |
| ۲۰- عبد الله بن میمون القداح     | ۴۲- سلیمان بن عمرو النخعی*        |
| ۲۱- عثمان بن عیسی                | ۴۳- صالح النیلی*                  |
| ۲۲- علی بن حسان                  | ۴۴- منذر بن جارود* <sup>(۱)</sup> |

۱- استاد قلمدران نام این سه راوی را در ردیف روات احادیث زیارت آورده ولی معرفی آنان در کتاب از قلم افتاده است. دو راوی اول از معاصرین امام صادق علیه السلام بوده اند. سلیمان بن عمرو النخعی را علمای رجال بسیار ضعیف می‌دانند. وی از بس دروغ گفته او را کذاب النخع لقب داده‌اند! صالح بن حکم النیلی الأحوال نیز در صفحه ۱۰۱ رجال نجاشی ضعیف شمرده شده است. درباره منذر بن جارود العبدی نیز ممقانی در صفحه ۲۴۸ جلد سوم تنقیح المقال می‌گوید که: به هر حال در ضعیف بودن منذر هیچ شک و شبهه‌ای نیست. (برقی).



پاره‌ای از این راویان، یک حدیث و پاره‌ای از آنان تا بیست حدیث و بیشتر در باب زیارت و ثواب آن با واسطه یا بی‌واسطه از ائمه اهل بیت علیهم‌السلام روایت کرده‌اند. اینک ما به ترتیب اسامی اینان، سابقه و ترجمه حال هریک از ایشان را از کتب معتبر رجال شیعه چون رجال: نجاشی و شیخ طوسی و غضائری و علامه حلی به نظر خوانندگان حقیقت‌جو می‌رسانیم و پاره‌ای از احادیثی که اینان در خصوص زیارت و ثواب آن آورده‌اند همراه ترجمه آن می‌نگاریم تا خود انصاف دهند که آیا شخصی که ایمان به خدا و رسول و روز قیامت دارد می‌تواند به استناد چنین احادیثی از چنین راویانی مطمئن و مغرور شده و عملی را که نه در کتاب خدا از آن خبری و نه در سنت رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از آن اثری است به عنوان بزرگ‌ترین عبادات انجام داده و عبارات و فقراتی کفرآمیز که در این زیارتنامه‌ها آمده است مدرک و حجت در ولایت تکوینی و تصرف و حاکمیت ائمه علیهم‌السلام بر کل موجودات بشمارد و ملتی را که در تاریخ جهان راقی‌ترین ملل جهان بوده‌اند در نتیجه این‌گونه القاءات شوم به صورت منحط‌ترین (از انحطاط) و ذلیل‌ترین ملل عالم از حیث دین و دنیای امروز درآورد؟

### بنا به ترتیب حروف هجایی اولین رجال احادیث زیارت

- ۱- احمد ابن هلال عبرتایی است، لیکن چون ترجمه‌ی حال او در متن بحث آمده است<sup>(۱)</sup>. در این جا فقط به ذکر نام او از لحاظ ترتیب، اشاره می‌نماییم و بقیه را به متن بحث إحاله می‌کنیم.
  - ۲- بکر بن صالح الرازی، که شرح حال او در متن بحث آمده است لذا به آن جا إحاله می‌شود<sup>(۲)</sup>.
  - ۳- جعفر بن محمد بن مالک: الف: مجمع الرجال ۴۲/۲ (غض) جعفر بن محمد بن مالک بن عیسی بن شاپور، کذاب، متروک الحدیث جمله، وکان فی مذهبه ارتفاع ویروی عن الضعفاء والمجاهیل وکل عیوب الضعفاء مجتمعةً فیہ!.
- مرحوم غضائری می‌فرماید: جعفر بن محمد بن مالک مردی است بسیار دروغگو و همه حدیث‌های او متروک است و در مذهب او ارتفاع و غلو است، به علاوه از ضعفاء و مجهولان روایت می‌کند، و تمام عیوب ضعفاء در او جمع شده است.

۱- ر.ک صفحه ۴۸۴ همین کتاب.

۲- ر.ک صفحه ۴۶۰ همین کتاب.

ب: در رجال نجاشی ص ۹۴، همین صفات زشت را درباره‌ی او می‌شمارد به علاوه می‌فرماید: «وسمعت من قال كان أيضاً فاسد المذهب والرواية».  
یعنی: جناب ایشان او را «فاسد المذهب والرواية» می‌داند.  
یعنی علاوه بر صفات زشتی که عضائری بر او می‌شمارد فاسد المذهب والرواية هم هست!

ج: رجال علامه حلی ص ۲۱۰ همین گفته‌های نجاشی و عضائری را تکرار کرده و سر انجام می‌فرماید: «عندي في حديثه توقف ولا أعمل بروايته»  
یعنی: «من در حدیث او توقف کرده و به روایت او عمل نمی‌کنم».  
۴- حسن بن عبدالله القمی:

این شخص را بنابه نقل تنقیح المقال ۲۸۸/۱ و خلاصه علامه ص ۲۱۲ حسن بن عبدالله با حسن بن عبیدالله گفته‌اند که متهم به غلو است.  
۵- حسن بن علی بن ابی حمزه البطائنی:

أ/ رجال نجاشی ص ۲۸: «إنه كان من وجوه الواقفة، لا أستحلُّ روايته».  
- وی از بزرگان واقفه است که منکر امامت حضرت رضا و ائمه بعد از او عليه السلام بودند به طوری که جناب نجاشی روایت از حسن به علی را حلال نمی‌شمارد.  
ب/ مجمع الرجال قهپائی ۱۲۱/۲: «محمد بن مسعود قال: سألت علي بن الحسن الفضال عن الحسن بن علي بن أبي حمزة البطائني؟ فقال: كذابٌ ملعونٌ».  
یعنی: «محمد بن مسعود می‌گوید که: از علی بن فضل که خود از فطحیه بود درباره احوال حسن بن علی بن ابی حمزه بطائنی پرسیدم، علی گفت: او بسیار دروغگوی ملعونی است!»

ج/ عضائری درباره او فرموده است: «الحسن بن علي بن أبي حمزة البطائني مولى الأنصار أبو محمد واقفي بن واقفي ضعيف في نفسه».  
یعنی: حسن بن علی بن ابی حمزه واقفی فرزند واقفی است و خود به خود ضعیف است.

د/ در نقد الرجال تفرشی ص ۹۲ مراتب بالا را آورده و اضافه می‌کند: «حكي لي أبو الحسن حمدويه ابن نصير عن بعض أشياخه أنه قال: الحسن بن علي بن أبي حمزة رجلٌ سوءٌ».

یعنی: «حسن بی علی بن ابی حمزه مرد بدی است».

اینک این احادیث را از این کذاب ملعون در کامل الزیارة «ابن قولویه» بخوانید که در ص ۱۱۹ آن کتاب می نویسد: «عن علی بن ابی حمزة عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال: وَكَلَّ اللهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بِالْحُسَيْنِ علیه السلام سَبْعِينَ أَلْفَ مَلِكٍ يَصْلُونَ عَلَيْهِ كُلَّ يَوْمٍ شَعْتًا غَبْرًا وَيَدْعُونَ لِمَنْ زَارَهُ وَيَقُولُونَ يَا رَبِّ! هُوَ لَأَنْ زَوَّارِ الْحُسَيْنِ علیه السلام أَفْعَلْ بِهِمْ وَافْعَلْ بِهِمْ [كَذَا وَكَذَا]».

یعنی: «این علی بن ابی حمزه کذاب ملعون از ابی بصیر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرموده است: خدا هفتاد هزار فرشته بر قبر حسین علیه السلام گمارده است که هر روز به صورت ژولیده مو و غبارآلود از روز کشته شدن آن حضرت تا روزی که قائم، قیام کند بر او صلوات می فرستند و به کسی که آن حضرت را زیارت کند دعا می کنند و می گویند: پروردگارا اینان زائران حسین اند به ایشان چنین و چنان کن».

کسی نمی داند این خدای حکیم برای چه فرشتگان را به این صورت در آن جا گمارده است، ژولیده مو و غبارآلود بودن فرشتگان چه فایده ای دارد؟ مگر پاکیزه و مرتب بودن عیبی دارد؟ آیا با سر و وضع مناسب و پاک نمی توان عزاداری کرد؟

در ص ۱۵۳ آن کتاب: «عن حسن بن علی بن ابی حمزة عن حسین بن محمد بن عبدالکریم عن مفضل بن عمر عن جابر الجعفی فی حدیث طویل فإذا انقلب من عند قبر الحسین ناداك مناد لو سمعت مقالته لأقمت عمرک عند قبر الحسین علیه السلام وهو يقول لك أيها العبد قد غنمت وسلمت قد غفر لك ما سلف فاستأنف العمل».

یعنی: همین حسن بن علی بن ابی حمزه از حسن بن محمد بن عبدالکریم که در کتب رجال از او نامی نیست از مفضل بن عمر که خود از رجال بدنام است از جابر جعفی که او نیز خوشنام نیست روایت می کند که حضرت صادق علیه السلام در حدیث طولانی فرمود: همین که از نزد قبر حسین علیه السلام برگردی نداکننده ای تو را ندا کند که اگر گفتار او را می شنیدی در تمام عمر خود در نزد قبر حسین اقامت می کردی. او می گوید: ای بنده خدا راستی که غنیمت کردی و سالم ماندی، گناهان گذشته تو آمرزیده شد این عمل را از سر بگیر!

آری، این‌گونه احادیث است که از یک طرف مغروران را به گستاخی در معصیت الهی جرأت می‌دهد و هر منکری را به امید ثواب زیارت مرتکب می‌شوند، و از سوی دیگر سالی میلیون‌ها تومان رنج‌دست خود و دیگران را در این راه مصرف می‌کنند و نتیجه‌اش همین وضع است که ملاحظه می‌فرمایید.

۶- حسن بن علی بن ابی عثمان:

أ/ در رجال شیخ طوسی ص ۴۱۳ و ۴۲۰ می‌نویسد: حسن بن ابی عثمان السجاده، غلوکننده.

ب/ در مجمع الرجال قهپایی ج ۱۲۴/۲، غضائری می‌فرماید: «الحسن بن علي بن أبي عثمان أبو محمد الملقب بسجادة في عداد القميين ضعيف وفي مذهبه ارتفاع». حسن بن علی بن ابی عثمان که ملقب به سجاده است در عداد غالیان قم بوده و ضعیف است و در مذهب او ارتفاع و غلو است.

ج/ رجال نجاشی ص ۴۸ «حسن بن أبي عثمان الملقب بسجادة أبو محمد كوفي ضعّفه أصحابنا» علمای ما (شیعیان) او را ضعیف شمرده‌اند.

د/ رجال کشی ص ۴۷۸ چاپ کربلا می‌نویسد: «قال أبو عمرو... السجادة لعنة الله ولعنة اللاعنون والملائكة أجمعون».

یعنی: «أبو عمرو صاحب رجال کشی فرموده است: این سجاده را خدا لعنت کند و تمام لعنت‌کنندگان و همه فرشتگان لعنتش کنند».

این بدبخت ملعون به همراهی رفیق دیگرش، «حسین بن عبدالله» که إن شاء الله شرح حال نکبت مآلش خواهد آمد<sup>(۱)</sup> در صفحه ۱۳۲ کامل الزیارة این حدیث سراسر اغراق و غلوآمیز را از یکدیگر روایت کرده‌اند: «عن حسين بن عبدالله عن حسن بن علي بن أبي عثمان عن عبد الجبار النهاوندي عن أبي سعيد عن حسين بن ثور بن أبي فاخته، قال: قال أبو عبدالله عليه السلام: يا حسين، من خرج من منزله يريد زيارة قبر حسين بن علي صلوات الله عليهما إن كان ماشياً كتب الله له بكل خطوة حسنة وُحِّي عنه سيئة حتى إذا صار في الحائر كتب الله من المصلحين (المفلحين المنجحين) المنتجين حتى إذا قضى مناسكه كتبه الله من الفائزين

۱- ر. ک. صفحه ۴۲۵ همین کتاب، وی با شماره ۸ معرفی شده است.

حتى إذا أراد الانصراف أتاه ملكٌ فقال إن رسول الله ﷺ يقرئك السلام ويقول لك استأنف العمل فقد عُفِرَ لك ما مضى!!».

یعنی: «حضرت صادق علیه السلام فرمود: ای حسین (بن ثور) کسی که از منزل خود بیرون شود و قصد زیارت قبر حسین بن علی را داشته باشد اگر پیاده برود خدا به هر گامی برای او حسنه‌ای نوشته و گناهی از او را محو نماید تا هنگامی که وارد حائر شود خدا او را از مصلحین (رستگاران و پیروزان) شایستگان بنویسد تا آن گاه که مناسک<sup>(۱)</sup> خود را به جا آورد خدا او را از فائزین بنویسد، همین که قصد انصراف کند فرشته‌ای آمده و می‌گوید رسول خدا ﷺ تو را سلام فرستاده می‌فرماید عمل خود را از سر گیر که گناهان گذشته تو آمرزیده شد»!

تعجب ما از این است که هرگاه مردی در کتب رجال بدین بدنامی است، اگر بخواهیم روایت رجل بدنامی را رد کنیم حق این است که آن چه مربوط به عقیده اوست و این قبیل احادیث که روح غلو از آن می‌بارد مطرود شود، پس چرا مسؤولین شریعت به چنین عملی همت نگماشته‌اند؟ مگر نه این چنین احادیث است که روح خوف و خشیت را در افراد کشته و آنان را به جرأت در معصیت و سستی در انجام احکام مغرور می‌نماید که یک زیارت چندین هزار حسنه در نامه عمل زائر ثبت و چندین هزار سیئه را محو می‌کند فلذا برای دست‌یافتن بدان به هر قیمتی باشد اقدام می‌کند تا از قید سایر احکام آزاد گردد؟

۷- دیگر از رجال احادیث زیارت حسن بن علی بن زکریا یا حسین بن علی بن زکریا (به اختلاف نسخه‌ها) است. این شخص را در کتب رجال چنین معرفی کرده‌اند:  
أ/ غضائری در «مجمع الرجال» ۱۹۰/۲ فرموده است: «حسین بن علی بن زکریا بن صالح زفر العدوی أبو سعید ضعیف جداً کذاب».

یعنی: «حسین بن علی بن زکریا بن صالح... خیلی ضعیف و بسیار دروغگو است».  
ب/ رجال علامه حلی ص ۲۱۷ نیز او را به همین صفات نکوهیده مذمت کرده است.

۱- در این حدیث جعلی زیارت قبر امام علیه السلام را «مناسک» خوانده درحالی که لفظ «مناسک» اختصاص به اعمال «حج» دارد و یا عباراتی که خدا و رسول امر کرده باشند. (برقععی)

۸- حسین بن عبد الله: که در ضمن شرح حال حسن بن علی بن ابی عثمان نامی از او برده شده<sup>(۱)</sup> وی را در کتب رجال چنین وصف کرده‌اند:

أ/ رجال علامه حلی ص ۲۱۶: «الحسین بن عبد الله السعدي أبو عبد الله بن عبید الله بن سهل ممن طعنوا علیه ورُمي بالغلو».

«حسین بن عبدالله از کسانی است که بر او طعن زده و او را به غلو نسبت داده‌اند».

ب/ رجال کشی ص ۴۳۲ «إن الحسين بن عبد الله القمي أُخْرِجَ من قُم في وقت كانوا يُخْرِجون من ائهموه بالغلو».

یعنی: «حسین بن عبدالله قمی کسی است که او را هنگام اخراج غالیان از قم از شهر بیرون راندند»!

۹- حسین بن مختار: تنقیح المقال ۳۴۳/۱ او را از قول شیخ طوسی واقفی می‌شمارد و در قسمت دوم رجال علامه که مخصوص حال ضعفاء است نیز او را واقفی می‌داند و هم‌چنین شیخ بهایی در «وجیزه» او را از ضعفاء می‌شمارد.

۱۰- حسین بن یزید النخعی: مجمع الرجال از قول نجاشی آورده است که: «قال قوم من القميين أنه غلا في آخر عمره». یعنی: او در آخر عمر، غلوکننده شده است!

۱۱- خیبری بن علی الطحان: غضائری مجمع الرجال ۲/ص ۲۷۵ فرموده است: «خیبري بن علي بن الطحان ضعيف الحديث غال المذهب كان يصحب يونس بن الظبيان ويكثر الروايات عنه وله كتاب عن أبي عبد الله عليه السلام لا يُلتفتُ إلى حديثه».

یعنی: «خیبری از مردم کوفه و ضعیف الحدیث و غلوکننده مذهب است، او همنشین و صاحب یونس بن ظبیان است که از بدترین غالیان و دروغگویان است. و از او روایات بسیار نقل می‌کند وی دارای کتاب حدیثی است به نقل از حضرت صادق عليه السلام اما به حدیث او نباید اعتناء کرد».

و در رجال نجاشی ص ۱۱۸ نیز او را به همین صفات نکوهیده مذمت می‌کند که در مذهب او ارتفاع و غلو است.

۱- حسن در صفحه ۴۲۳ با شماره ۶ معرفی شده است.

این بدبخت غلوکننده احادیثی چند در موضوع زیارت دارد. یکی از احادیث او این حدیث سراسر کذب و غلو است که در کتاب «کامل الزیارة» ص ۱۴۷: «... عن الخبیری عن الحسين بن محمد القمی عن أبي الحسن الرضا علیه السلام قال: من زار قبر أبي عبد الله علیه السلام بشط الفرات كمن زار الله في عرشه».

یعنی: «حضرت رضا علیه السلام فرمود: کسی که قبر حسین علیه السلام را در شط فرات زیارت کند چون کسی است که خدا را در عرش زیارت کرده است»!

آری، حسین علیه السلام چون خدا و فرات، چون عرش است<sup>(۱)</sup> عجب است که این حدیث را با همین سند شیخ طوسی نیز در «تهذیب الأحکام» ۴۶/۶ آورده است.

۱۲- داوود بن کثیر الرقی: شرح حال او در متن بحث مذکور است بدان جا رجوع شود<sup>(۲)</sup>.

۱۳- سلمه بن الخطاب: از سلمه بن الخطاب بیست حدیث در «کامل الزیارة و تهذیب الاحکام» روایت شده است اینک ترجمه او:

أ/ مجمع الرجال غضائری ص ۱۵۲: «سلمة بن الخطاب البراوستانی أبو محمد من سواد الري ضعيف».

ب/ رجال نجاشی، ص ۱۴۲: «سلمة بن الخطاب أبو الفضل البراوستانی الأیرقانی قرية من سواد الري كان ضعيفاً في حديثه».

که هر دو بزرگوار: غضائری و نجاشی او را در حدیث، ضعیف شمرده است.  
ج/ رجال علامه ص ۲۲۷ نیز او را ضعیف الحدیث دانسته است. همچنین دیگر کتب معتبر رجال.

۱۴- سهل بن زیاد الادمی: این شخص نیز ترجمه حال نکبت مآل او در متن بحث آمده است<sup>(۳)</sup>.

۱- اینان هرگز خود نیندیشیده‌اند که فرق عرش خدا از نظر احاطه با زمین چیست؟ ﴿أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ

شَيْءٍ مُّحِيطٌ﴾ [فصلت: ۵۴] «آگاه باشید که خداوند بر همه چیز احاطه دارد» و آیا تشبیه و

مقایسه امام حسین با خدا و شط فرات با عرش الهی جز مقایسه غلو است؟! (برقی)

۲- ر.ک ص ۴۶۱ همین کتاب.

۳- ر.ک ص ۴۷۲ همین کتاب.

۱۵- سیف بن عمیره: این شخص به فرموده مؤلف «کشف الرموز» و بنابه نقل تنقیح المقال مطعون و ملعون است.

۱۶- صالح بن عقبه: از این بدبخت درموضوع زیارت در «تهذیب» و «کامل الزیارة» احادیث بسیار آمده است. اینک ترجمه حال او:

أ/ مجمع الرجال ج ۳ ص ۲۰۶ غضائری درباره او فرموده است: «صالح بن عقبه بن قیس بن سمعان ریحة مولى رسول الله ﷺ، روى عن أبي عبد الله عليه السلام، غال، كذاب، لا يُلتَفَتُ إليه!».

یعنی: «وی هم غلوکننده و هم کذاب است که نباید به او اعتناء نمود!».  
 ب/ در رجال علامه ص ۲۳۰ قسم الثانی عین همین عبارات تکرار شده است.  
 ج/ تنقیح المقال ج ۲ ص ۹۳ به نقل از ابن داوود با ذکر همین جملات می‌فرماید: «وُنُسِبَ إلى ابن الغضائري أنه قال: ليس حديثه بشيء، غال، كذاب، كثير المناكير». حدیثش به هیچ نمی‌آرزد، او هم غلوکننده است و دروغگو و کثیر المناکیر است یعنی حدیث منکر زیاد روایت می‌کرده است.

اینک این تحفه غالبانه را که در «کامل الزیارة» صفحه ۱۰۴ آمده است از او بشنوید: «... عن صالح بن عقبه عن أبي هارون المكفوف قال قال أبو عبد الله عليه السلام: يا أبا هارون! أنشدني في الحسين عليه السلام، قال: فأنشدته فبکی فقال أنشدني كما تشدون -يعني بالرقه- قال: فأنشدته: امْرُؤٌ عَلَى جَدَثٍ [القبر] الحسين \* فَقُلْ لِأَعْظَمِهِ الرِّكِيَّةُ...»

قال: فبکی ثم قال زدني قال فأنشدته القصيدة الأخرى قال فبکی، وسمعت البكاء من خلف الستر، قال: فلما فرغت قال لي: يا أبا هارون! من أنشد في الحسين عليه السلام شعراً فبکی وأبکی عشرأً كتبت له الجنة، ومن أنشد في الحسين شعراً فبکی وأبکی خمسةً كتبت له الجنة، ومن أنشد في الحسين شعراً فبکی وأبکی واحداً كتبت لهما الجنة، ومن ذكر الحسين عليه السلام عنده فخرج من عينه [عينيه] من الدموع مقدار جناح ذباب كان ثوابه على الله ولم يرض له بدون الجنة...».

یعنی: «صالح بن عقبه از أبوهارون مکفوف روایت می‌کند، همین أبوهارون را «تنقیح المقال» فصل الکنی و خلاصه علامه حلی ص ۲۶۷ چنین معرفی می‌کنند که «رُوي فيه طعنٌ عظيم!» بر وی طعن عظیم وارد کرده‌اند این شخص بدنام می‌گوید: که



حضرت صادق علیه السلام به من فرمود: ای ابا هارون در مرثیه امام حسین شعری بسرای، من قصیده: «*أَمْزُرُ عَلَى جَدَثِ [القبر] الحسین*» را تا آخر سرودم. و آن حضرت گریه کرد، آن گاه فرمود: زیاده کن، من قصیده‌ای دیگر سرودم، باز حضرت گریست و من صدای گریه را از پشت پرده (حرم حضرت) شنیدم، چون فارغ شدم، حضرت فرمود: ای ابوهارون، کسی که در مرثیه حسین شعری بگوید که خود گریه کند و ده نفر را بگریاند، بهشت برای او نوشته می‌شود و کسی که شعری بسراید و گریه کند و پنج نفر را بگریاند بهشت برای او نوشته می‌شود، و کسی که شعری بگوید و خود بگرید و یک نفر را بگریاند، بهشت برای او نوشته شود، و کسی که نام حسین در نزد او ذکر شود و از چشمان او به اندازه بال مگس اشک بتراود ثواب آن بر خدا است که حداقل آن، این است که به کمتر از بهشت برای او راضی نمی‌شود».

آری این گونه افسانه‌هاست که از این شیاطین انسی به وحی و الهام شیاطین جنی بر مردم ما شب و روز القاء می‌شود، آن گاه بعضی‌ها بی حساب و کتاب و بدون عقل و شعور و انسانیت و گستاخ و فاسد بار می‌آیند که دیگر به هیچ وجه اصلاح آنان امکان پذیر نمی‌باشد، زیرا از همان راهی فاسد شده‌اند که باید اصلاح می‌شدند یعنی از راه دین و همان است که چون فاسد شد دیگر چیزی جانشین آن نمی‌شود.

از این غلوکننده کذاب کثیر المناکیر که در کفر و غلو بی نظیر است احادیث بسیار در کتب اخبار از هر قسم آمده است. اما در «کامل الزیارة» ص ۱۶۹:

«عن صالح بن عقبه، عن بشير الدهان قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: ربنا فآتني الحج فأعرف عند قبر الحسين عليه السلام فقال: أحسنت يا بشير! من أتى قبر الحسين عارفاً بحقه غير يوم عيد كتب الله له عشر من حجة وعشرة من عمرة مبرورات ومتقبلات وعشر من غزوة مع نبي مرسل وإمام عدل، ومن أتاه يوم عيد كتب له مائة عمرة ومائة غزوة مع نبي مرسل أو إمام عدل ومن أتاه يوم عرفة كتب الله له ألف حج وألف عمرة متقبلات وألف غزوة مع نبي مرسل وإمام عدل قال: فقلت له وكيف لي بمثل الموقف؟ قال: فنظر إليّ شبه المغضب ثم قال: يا بشير، إن المؤمن إذا أتى قبر الحسين عليه السلام يوم عرفة واغتسل في الفرات ثم توجه إليه كتب الله له بكل خطوة حجة بمناسكها ولا أعلم إلا قال وعمرة؟!».

یعنی: «صالح بن عقبه از بشیرالدهان روایت می‌کند که من به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم که بسا می‌شود که حج از من فوت می‌شود و من عرفه را در نزد قبر امام حسین علیه السلام به سر می‌بردم، حضرت فرمود: کار نیک می‌کنی ای بشیر، کسی که به زیارت قبر حسین بیاید و عارف به حق آنحضرت باشد اگر غیر از روز عید باشد، خدا برای او ثواب ده حج و ده عمره نیکو و ده غزوه (جهاد با پیامبر) با پیغمبر مرسل و امام عادل می‌نویسد، اما کسی که در روز عید بیاید برای او صد حج و صد عمره مقبول و صد جهاد به همراهی پیغمبر مرسل و امام عدل می‌نویسد، اما کسی که در روز عرفه بیاید خدا برای او ثواب هزار حج و هزار عمره مقبوله و هزار جهاد با پیغمبر مرسل و امام عادل می‌نویسد، بشیر می‌گوید: عرض کردم چگونه برای من ثواب موقوف عرفه نوشته خواهد شد؟ آن حضرت در حالی که خشمگین شده بود به من نگریست و فرمود: ای بشیر همین که مؤمن روز عرفه به زیارت قبر حسین علیه السلام بیاید و در فرات غسل کند آن‌گاه متوجه مرقد آن حضرت شود خدا برای او به هر قدمی ثواب حج با تمام مناسک آن می‌نویسد، بشیر می‌گوید نمی‌دانم حضرت عمره هم فرمود یا نه!.

آیا کسی که ایمان به خدا و رسول و روز قیامت دارد، چنین حدیثی را که با شرک فاصله‌ی چندان ندارد از چنین کذابی هرگز باور می‌کند؟ و از چنین حدیثی جز بی‌اعتنایی و سهل‌انگاری به احکام حیات‌بخش اسلامی و اکتفاء به چنین عملی که هرگز در ردیف اوامر الهی نیست چه برمی‌آید؟!.

از همه مهم‌تر زیارت عاشورا است که یکی از روای آن نیز همین صالح بن عقبه است که محمد بن موسی الهمدانی که خود نیز از غالیان و کذابان است از سیف بن عمیره واقفی مطعون و ملعون از صالح بن عقبه روایت می‌کند که در ص ۱۷۴ «کامل الزیارة» نقل شده که سند را صالح بن عقبه به مالک جهمی و او به حضرت باقر علیه السلام می‌رساند که فرمود: «من زار الحسين علیه السلام يوم عاشوراء من المحرم حتى يظل عنده باكباً لقي الله تعالى يوم القيامة بثواب ألف [ألف] حجة وألفي [ألف] ألف عمرة وألفي ألف غزوة وثواب كل حجة وعمرة وغزوة كثواب من حج واعتمر وغزا مع رسول الله صلوات الله عليه ومع الأئمة الراشدين صلوات الله عليهم أجمعين!.

یعنی: «حضرت باقر علیه السلام فرمود: کسی که حسین را در روز عاشوراء زیارت کند با ثواب دو میلیون حج و دو میلیون عمره و دو میلیون غزوه (جهاد با پیامبر) که ثواب

هر حج و عمره و غزوه‌ای چون ثواب حج و عمره و غزوه‌ی کسی است که با رسول خدا ﷺ و ائمه راشدین علیهم السلام انجام داده باشد!.

می‌بینید که با این عمل که به موجب همین روایت از دور هم می‌توان انجام داد دیگر آبرو و ارزشی برای سایر احکام باقی نمی‌ماند! آیا این کذب بر خدا و رسول و ائمه هدی علیهم السلام نیست؟ آیا همین روایت خود نشانه غلو که برادر شرک است نمی‌باشد؟ آیا برای هیچ پیغمبری و امامی و صالحی ممکن بوده است که در عمر خود دو میلیون حج و دو میلیون عمره و دو میلیون جهاد با پیغمبر یا امام انجام دهد؟ ثواب آن تنها در یک زیارت عاشورا نصیب فردی می‌شود و اگر چندین عاشورا باشد چگونه است؟ آیا چنین افسانه‌ای بازی با دین خدا نیست؟ پیغمبر خدا و ائمه هدی علیهم السلام هرکدام در عمر خود یک حج و حد اکثر تا بیست حج به جا آوردند و زائر با یک زیارت این همه!

۱۷- عبدالرحمن بن کثیر: رجال نجاشی ص ۱۸۹ ضمن ترجمه حال علی بن حسان که از عموی خود عبدالرحمن بن کثیر روایت می‌کند می‌نویسد: «عبد الرحمن بن کثیر الهاشمی ضعیف جداً ذکره بعض أصحابنا في الغلاة فاسد الاعتقاد». و غضائری در مجمع الرجال ص ۱۷۶ در شرح حال علی بن حسان می‌فرماید: «روي عن عمه عبد الرحمن ابن كثير غالٍ ضعيف». (یعنی عبدالرحمن بن کثیر غلوکننده و ضعیف است). و رجال حلی ص ۲۳۳ قول غضائری و نجاشی را نقل کرده و می‌گوید مسعودی فرموده است: «فهو كذاب وهو واقفي». عبدالرحمن کذاب و واقفی مذهب است.

۱۸- عبدالله بن عبدالرحمن الأصبم: این شخص که بسیاری از احادیث «کامل الزیارة» از طرف او روایت شده است ترجمه حالش در کتب رجال چنین است:  
أ/ رجال نجاشی ص ۱۶۱ «عبد الله بن عبد الرحمن الأصبم المسمى بصري ضعيف غال ليس بشيء وله كتاب المزار!». «عبدالله بن عبدالرحمن الأصبم ضعیف و غلوکننده بود، هیچ ارزشی ندارد، و او را کتاب مزار است»، (یعنی: همین لطائلات که در احادیث زیارت آورده است!).

ب/ غضائری در مجمع الرجال ج ۴ ص ۲۵ درباره او فرموده است: «عبد الله بن عبد الرحمن الأصبم المسمى بصري ضعيف مرتفع القول وله كتاب في الزيارات مايدل على خبث عظيم ومذهب متهافت وكان من كذابة أهل البصرة».

ج/ رجال حلی ص ۲۳۸، القسم الثاني: «عبد الله بن عبد الرحمن الأصبم بصري ضعيف غال ليس بشيء وله كتاب في الزيارات يدل على خبث عظيم ومذهب متهافت وكان من كذابة أهل البصرة».

خلاصه فرمایش هر سه بزرگوار (غضائری و نجاشی و علامه) چنین است: عبدالله بن عبدالرحمن الأصبم شخصی است ضعیف در حدیث و در مذهب غلوکننده و مشرک و هیچ ارزشی ندارد و او را کتابی است در موضوع زیارات [احادیث کامل زیاره و غیره از اوست] که دلالت بر خباثت عظیمی دارد و مذهبی متهافت (که گاهی مؤمن و گاهی کافر است) و او از دروغگویان درجه اول اهل بصره است.

اینک چند حدیث از احادیث این ضعیف غلوکننده خبیث بسیار دروغگو که زینت بخش کتاب «ابن قولویه» است. در صفحه ۶۸ این کتاب از حضرت صادق عليه السلام چنین روایت می‌کند: «و كان الحسين عليه السلام مع أمه تحمله فأخذه رسول الله صلى الله عليه وآله فقال: لعن الله قاتليك...» تا آن جا که رسول خدا صلى الله عليه وآله به فاطمه می‌فرماید: «ويأتيه قومٌ من محبينا ليس في الأرض أعلم بالله ولا أقوم بحقنا منهم وليس على ظهر الأرض أحدٌ يلتفت إليه غيرهم أولئك مصابيح في ظلمات الجور وهم الشفعاء».

یعنی: «امام حسین عليه السلام را مادرش برداشته بود، پس رسول خدا او را گرفت و گفت خدا قاتلان تو را لعنت کند... تا آن جا که پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله شرح شهادت حسین را داد و فرمود: گروهی از دوستان ما به زیارت او می‌آیند که در روی زمین از ایشان کسی داناتر به خدا و قائم‌تر به حق ما نیست و در روی زمین احدی جز ایشان به حسین توجه ندارد، آنان چراغ‌هایی هستند که در تاریکی‌های ظلم و جور می‌درخشند و شفیعان روز قیامت‌اند!».

در این حدیث فقط زائران حسین را عالم‌ترین مردم به خدا و قائم‌ترین ایشان به حقوق رسول الله صلى الله عليه وآله و تنها کسانی که متوجه آن حضرت هستند، چراغ‌های درخشنده در ظلمت‌های ظلم و جور و شفیعان روز قیامت می‌شمارد، آیا به راستی چنین است؟

در ص ۸۱ «کامل الزیارة» در حدیثی از حضرت صادق عليه السلام روایت می‌کند که آن حضرت به زراره می‌فرماید: «يا زرارة! إن السماء بكت على الحسين أربعين صباحاً بالدم وإن

الأرض بكت أربعين صباحاً بالسواد وإن الشمس بكت أربعين صباحاً بالكسوف والحمرة وإن الجبال تقطعت وانتشرت وإن البحار تفجرت وإن الملائكة بكت أربعين صباحاً على الحسين عليه السلام وما اختضبت منا امرأة ولا ادهنت ولا اكتحلت ولا رجلت حتى أتانا رأس عبيد الله بن زياد... (تا آن جا که)...: وما من عين أحب إلى الله ولا عبرة من عين بكت ودمعت عليه، وما من باك يبكيه إلا وقد وصل فاطمة عليها السلام وأسعدها عليه ووصل رسول الله وأدى حقنا وما من عبد يحشر إلا وعيناه باكية إلا الباكين على جدي الحسين عليه السلام فإنه يحشر وعينه قريرة والبشارة تلقاه والسرور بيّ على وجهه والخلق في الفزع وهم آمنون والخلق يعرضون وهم حداث الحسين عليه السلام تحت العرش وفي ظل العرش لا يخافون سوء يوم الحساب يُقال لهم: ادخلوا الجنة فيأبون ويختارون مجلسه وحديثه وإن الحور لترسل إليهم.....».

یعنی: «ای زواره آسمان چهل روز بر حسین عليه السلام با خون و زمین چهل روز با سیاهی و آفتاب چهل روز با کسوف و سرخی گریه کرد و کوهها پاره پاره و پراکنده شدند، تا آن جا که فرمود: هیچ چشمی نزد خدا دوست تر و گریان تر از چشمی که گریان و اشکریز بر حسین باشد نیست تا آن جا که فرمود: گریه کننده بر حسین محشور می شود در حالی که چشمش روشن و بشارت او را روبرو و شادمانی از چهره اش آشکار است در حالی که مردم در فزع و ترس روز قیامت هستند، ولی گریه کنندگان ایمن اند و مردم در معرض حساب اند و اینان با حسین عليه السلام در زیر عرش و در سایه عرش در حال گفتگو می باشند در حالی که از سختی روز حساب نمی ترسند، به ایشان گفته می شود که داخل بهشت شوید و حوریان بهشتی، قاصدها به نزدشان می فرستند که ما مشتاق شما هستیم ولی اینان ابا کرده و همنشینی و گفتگو با امام حسین را ترجیح می دهند... الخ»!

آری این گونه احادیث را کذابان و غالیان، آن معرکه‌هایی که دیده‌اید، به پا می کنند.

در صفحه ۸۶ این کتاب این حدیث از این کذاب، آمده است که حضرت صادق عليه السلام فرمود: «إذا زرتم أبا عبد الله عليه السلام فالزمو الصمت إلا من خير وإن ملائكة الليل والنهار من الحفظة تحضر الملائكة الذين بالحائر فتصافحهم فلا يجيئوننا من شدة البكاء فيستظرونهم حتى تزول الشمس وحتى ينور الفجر ثم يكلمونهم ويسألونهم عن أشياء من أمر السماء، فأما ما بين

هَذَيْنِ الْوَقْتَيْنِ فَإِنَّهُمْ لَا يَنْطِقُونَ وَلَا يَفْتُرُونَ عَنِ الْبُكَاءِ وَالْدُعَاءِ وَلَا يَشْغَلُوهُمْ فِي هَذَيْنِ الْوَقْتَيْنِ  
عَنْ أَصْحَابِهِمْ، فَإِنَّهُمْ شُغِلُوهُمْ بِكُمْ إِذَا نَطَقْتُمْ! . تا آنجا که: إِنَّهُمْ يَمُرُّونَ إِذَا عَرَجُوا بِإِسْمَاعِيلَ  
صَاحِبِ الْهَوَاءِ.....».

یعنی: همین که حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام را زیارت کردید خاموش باشید مگر از حرف خوب، برای این که فرشتگان شب و روز با فرشتگان محافظ که در حیراند حاضر می‌شوند و با آنان مصافحه می‌کنند لیکن آن فرشتگان به ایشان از شدت گریه جواب نمی‌گویند. لذا این فرشتگان تا زوال آفتاب و یا تا وقتی که فجر روشن شود انتظار می‌کشند و آن‌گاه با ایشان سخن می‌گویند و از چیزهایی از امر آسمان از ایشان سؤال می‌کنند، اما در بین این دو وقت آن‌ها سخن نمی‌گویند. و از گریه نمی‌ایستند و مشغول شما هستند که چه می‌گوئید!

و از این قبیل موهومات که دلالت کامل بر جهل گوینده و جاعل آن دارد.

و در صفحه ۱۳۸، این کذاب در روایتی تارک زیارت امام حسین علیه السلام را عاق رسول الله صلی الله علیه و آله شمرده و کسی که آن حضرت را زیارت کند گناه پنجاه‌ساله‌اش را آمرزیده و هر درهمی را که در این راه صرف کند ثواب انفاق ده هزار درهم دارد و ثواب‌های بی‌حد و شمار دیگری را وعده می‌دهد!

این حدیث را طوسی در تهذیب ۴۵/۶ از همین خبیث آورده است!

آری، چنین غالیان کذابی آفرینش خدا و دین خدا و پیغمبران خدا و اولیای خدا را به استهزاء گرفته و چنان می‌نمایند که خدا و انبیاء و بالأخره دستگاه خلقت و هدف آفرینش چیزی نیست جز گریه کردن بر امام حسین یا زیارت آن حضرت و چنان که در حدیث صفحه ۸ آمده است: «حضرت فاطمه علیها السلام همین که نظری به زائران می‌کند درحالی که هزار پیغمبر و هزار شهید و یک میلیون کربوبی او را برای گریستن مدد می‌کنند ناگاه فریادی می‌کشد که در آسمان‌ها فرشته‌ای نماند مگر این که از صدای فاطمه علیها السلام به گریه درآید و فاطمه علیها السلام از گریه آرام نمی‌گیرد، تا این که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بیاید و بگوید ای دخترکم تو اهل آسمان‌ها را به گریه درآوردی و آن‌ها را از تسبیح و تقدیس بازداشتی، پس خودداری کن تا آنان خدا را تقدیس کنند که خدا خود به کارهای خود رساست. و این حدیث را با این عبارت خاتمه می‌دهد که: «وَأَمَّا

لَتَنْظُرُنَّ إِلَى مَنْ حَضَرَ مِنْكُمْ فَتَسْأَلُ اللَّهُ هُمْ مِنْ كُلِّ خَيْرٍ وَلَا تَزْهَدُوا فِي إِيْتَانِهِ فَإِنَّ الْخَيْرَ فِي إِيْتَانِهِ أَكْثَرَ مِنْ أَنْ يُحْصَى...».

یعنی: «حضرت فاطمه علیها السلام می‌نگرد به شما که در آن‌جا حاضر می‌شوید و از خدا برای زائران از همه گونه خوبی‌ها درخواست می‌کند. پس شما در رفتن به زیارت حسین خودداری نکنید که در آمدن به زیارت او آن‌قدر خیر است بیش از آن‌که به شمارش درآید!».

از مجموع این حدیث برمی‌آید که همه روزه این معرکه برقرار است که فرشتگان پائین و بالا می‌روند و پیغمبران و صدیقان و شهیدان با کروییان در خدمت فاطمه علیها السلام بوده و به تبعیت از او گریه می‌کنند و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله همه روزه می‌آید و او را آرام می‌فرماید و فاطمه بر زائران دعا می‌کند و باز روز دیگر همین کیفیت تکرار می‌شود! و موهومات دیگر که در این حدیث است. تو گویی این همه مصیبت‌ها که فاطمه زهرا علیها السلام در دنیا بدان مبتلی بود برای آزار او کافی نبود که باید در بهشتی هم که برای مؤمنان: ﴿فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ [البقرة: ۳۸].

«نه بیمی دارند و نه اندوهگین شوند» است دائماً بگیرید و در حزن و اندوه باشد. و هم‌چنین سایر پیغمبران و اولیا خدا!!.

در صفحه ۱۰۱ این کتاب نیز حدیثی عجیب از این کاذب کذیب از سمع بن عبدالملک کرد بن المبصری روایت می‌کند که حضرت صادق به او وعده‌های زیادی در ثواب زیارت حضرت حسین علیه السلام می‌دهد، تا آن‌جا که می‌فرماید: «أَمَّا إِنَّكَ سَرَرَى عِنْدَ مَوْتِكَ وَحُضُورِ آبَائِي لَكَ وَوَصِيَّتِهِمْ مَلِكُ الْمَوْتِ بِكَ وَمَا يَلْقَوْنَكَ بِهِ مِنَ الْبِشَارَةِ مَا تَقْرُبُ بِهِ عَيْنَكَ قَبْلَ الْمَوْتِ فَمَلِكُ الْمَوْتِ أَرْقُ عَلَيْكَ وَأَشَدُّ رَحْمَةً لَكَ مِنَ الْأُمِّ الشَّفِيقَةِ عَلَى وَلَدِهِ». یعنی: «تو به زودی در هنگام مرگ، حضور پدران مرا خواهی دید که سفارش تو را به فرشته مرگ می‌کنند و آن‌چه از بشارات که با تو رخ می‌دهد بالاتر است و ملک الموت نسبت به تو رفیق‌تر و مهربان‌تر است از مادر مهربان نسبت به فرزندش».

آن‌گاه حدیث را با موهومات دیگر ادامه می‌دهد که برای تفصیل بیشتر باید به آن کتاب مراجعه شود.

این کتاب مملو است از این قبیل احادیث از غالیان و کذابان، تا مغروران و مفسدان را به معصیت خدا گستاخ‌تر کند و ارزش عبادات مقرر در شرع انور را پائین آورده و با این قبیل اعمال مبادله کند که قیمت آن یک چندین هزار برابر عبادات تشریحی است! ۱۹- عبدالله بن القاسم الحضرمی: یکی از راویان احادیث زیارت و شفاعت و امثال آن «عبدالله بن القاسم الحضرمی» است او در کتب رجال چنین معرفی شده است:

أ/ در مجمع الرجال ج ۴ ص ۳۵ جناب غضائری می‌فرماید: «عبد الله بن القاسم الحضرمي كوفي غالٍ متهافت لا إرتفاع به». «عبدالله بن قاسم حضرمی از اهل کوفه، غلوکننده و تناقص‌گو، حساب و نظامی درکار و گفتارش نیست».

ب/ رجال نجاشی ص ۱۶۷: «عبد الله بن القاسم الحضرمي المعروف بالبطل، كذابٌ، غالٍ، يروي عن الغلاة، لا خير فيه ولا يُعتدُّ بروايته». یعنی: «وی غلوکننده بسیار دروغ‌گویی است که از غلات روایت می‌کند و هیچ خیری در او نیست و به روایتش اعتناء نمی‌شود».

ج/ رجال علامه ص ۳۳۶: «عبد الله بن القاسم الحضرمي من أصحاب الكاظم عليه السلام واقفي وهو يُعرفُ بالبطل، وكان كذاباً روى عن الغلاة لا خير فيه ولا يُعتدُّ بروايته وليس بشيء ولا يُرتفع به».

یعنی: «عبدالله از اصحاب امام کاظم عليه السلام و واقفی‌مذهب و دروغ‌گویی است که از غلات روایت می‌کند و به روایتش اعتماد نمی‌شود و ارزشی ندارد و...».

این شخص غلوکننده و کذاب با این سابقه‌ی احادیثی به منظور غرور و فریب‌بدکاری به وحی شیطان از امامان عليهم السلام ساخته و پرداخته است. از جمله در ص ۱۱۹ «کامل الزیارة» مذکور است که مردی کذاب به نام «موسی بن سعدان» که بعداً معرفی خواهد شد<sup>(۱)</sup> از او و او از «عمر بن ابان الکلبینی» و بالاخره از حضرت صادق عليه السلام روایت می‌کند که آن حضرت فرمود: «أربعة آلاف ملك عند قبر الحسين عليه السلام شعث غبر يبكونه إلى يوم القيامة رئيسهم ملك يقال له منصور ولا يزوره زائر إلا استقبلوه ولا يودعه مودع إلا شيعوه ولا يمرض إلا عادوه ولا يموت إلا صلوا عليه [وعلى جنازته] واستغفروا له بعد موته».



یعنی: «چهار هزار مَلکِ غبارآلود در نزد قبر حسین علیه السلام هستند که تا روز قیامت بر او گریه می‌کنند، رئیس ایشان فرشته‌ای است که به او منصور گفته می‌شود، هیچ زائری آن حضرت را زیارت نمی‌کند مگر این که او را استقبال می‌کند و هیچ وداع کننده‌ای آن حضرت را وداع نمی‌کند مگر این که او را مشایعت می‌کند و مریض نمی‌شود مگر این که او را عیادت می‌کنند و نمی‌میرد مگر این که بر او و جنازه‌اش نماز می‌خوانند و پس از مرگش برای او استغفار می‌کنند».

در صفحه ۱۹۲ نیز همین حدیث را تکرار می‌کند جز این که می‌گوید که این چهار هزار مَلک همان فرشتگان‌اند که برای جنگ به مدد آن حضرت آمدند ولی آن جناب به ایشان اجازه نداد، چون مرتبه دیگر برای استیذان برگشتند حضرت کشته شده بود لذا ماندند.

در صفحه ۶۶ این کتاب داستان فطرس ملک که به علت سستی در امر الهی مغضوب و در جزیره‌ای شصت سال به عبادت مشغول بود تا در روز تولد حسین به شفاعت قنداقه‌ی آن حضرت آزاد شد و اکنون در نزد قبر آن حضرت مشغول تبلیغ سلام زائران به آن حضرت است.

چون این قبیل موهومات در زبان روضه‌خوانان برای مغرورکردن جاهلان در جریان است لذا یادآوری شد تا بدانند از کدام ریشه آب می‌خورد و چه غالیان و کذابان و مفسدان اصل و ریشه آن هستند، یعنی عبدالله بن قاسم حضرمی و موسی بن سعدان<sup>(۱)</sup> و امثال ایشان!

۲۰- **عبدالله بن میمون القداح:** این مفسد از بانیان مذهب اسماعیلیه است و همین برای شناخت او کافی است.

۲۱- **عثمان بن عیسی:** این شخص به تصریح ائمه رجال واقفی مذهب است و «کشی» در رجال خود در احوال او می‌گوید: در نزد او اموال بسیاری از رضا علیه السلام که به آن حضرت مسترد نکرد و رضا علیه السلام به او خشمناک بود و سوابق او به تفصیل در صفحه ۲۴۷ جلد دوم تنقیح المقال و تخلف و استنکاف او از اوامر حضرت رضا علیه السلام مذکور است. جزائری و ابن داوود و محقق اردبیلی و فاضل مقداد و صاحب مدارک و حلی عموماً او را ضعیف شمرده‌اند.

۱- چنانکه گفتیم شرح حال او در صفحه ۴۴۶ همین کتاب مرقوم است.

اینک یک حدیث دیگر در موضوع زیارت از این مغرور غرور آفرین و گستاخ‌کننده مجرمین: «... عَنْ عُمَانَ بْنِ عَيْسَى عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ شَهَابٍ قَالَ: قَالَ الْحُسَيْنُ عليه السلام لِرَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: يَا أَبَتَاهُ مَا جَزَاءُ مَنْ زَارَكَ؟ فَقَالَ: يَا بَنِيَّ! مَنْ زَارَنِي حَيًّا أَوْ مَيِّتًا أَوْ زَارَ أَبَاكَ أَوْ زَارَ أَخَاكَ أَوْ زَارَكَ كَانَ حَقًّا عَلَيَّ أَنْ أُزَوِّرَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ».

یعنی: «امام صادق عليه السلام فرمود: که امام حسین عليه السلام از پیامبر صلى الله عليه وآله پرسید: ای پدر پاداش کسی که تو را زیارت کند چیست؟ آن حضرت پاسخ داد: ای پسرکم کسی که مرا زنده یا مرده زیارت کند یا پدرت و یا تو را زیارت کند، بر من است که او را روز قیامت دیدار کنم!».

گویی که حسین عليه السلام از آغاز طفولیت می‌دانسته که خلقتش برای زیارت است لیکن از ثواب آن بی‌خبر بوده است! یا خواسته است بدین وسیله به مردم ابلاغ شود لذا از رسول خدا صلى الله عليه وآله از ثواب آن پرسیده است!

۲۲- علی بن حسان: که ترجمه حال و ارزش او در ضمن ترجمه عمویش عبدالرحمن بن کثیر اشاره شد<sup>(۱)</sup> و روایتش قابل اعتماد نیست.

۲۳- علی بن فضال: به قول صاحب سرائر خود و پدرش ملعون و رأس کل ضلال‌اند.

۲۴- عمرو بن ثابت: را مجمع الرجال ص ۲۷۵ به صفت «ضعیف جدا» بسیار ضعیف نکوهش می‌کند.

۲۵- قاسم بن یحیی: او از جدش «حسن بن راشد» روایت می‌کند.

در مجمع الرجال ۵۳/۵ غضائری درباره او می‌فرماید: «روی عن جده، ضعيف» از جد خود روایت می‌کند که ضعیف است. و در نقد الرجال، فاسد المذهب معرفی شده است، و حلی، غضائری را در این خصوص تبعیت می‌نماید و در خلاصه او را ضعیف می‌شمارد با این حال اولین حدیث «کامل الزیارة» که شیخ طوسی هم در تهذیب ۴۰/۶ آورده است از همین «قاسم بن یحیی» است که در آن حدیث منتهای آرزوی امام حسین عليه السلام و سؤال او هنگامی که در دامن جد بزرگوارش رسول خدا صلى الله عليه وآله نشسته است، این است که می‌پرسد: «یا أبا ما لمن زارك بعد موتك؟» «ای پدر پاداش کسی که

پس از وفات، تو را زیارت کند چیست؟» و پیغمبر خدا ﷺ به او همان جوابی را می‌دهد که در حدیث عثمان بن عیسی<sup>(۱)</sup> گذشت.

در صفحه ۱۷۱ «کامل الزیارة» یک حدیث پرخیر و برکت دیگر از قاسم بن یحیی فاسد المذهب و ضعیف الروایه، هست که خود خیلی خوشنام است از جد خوش‌نامش (!! ) و او از یونس بن ظبیان که از مشهورترین غالیان و کذابان است، روایت می‌کند: «قال أبو عبد الله ﷺ من زار الحسين ﷺ ليلة النصف من شعبان وليلة الفطر ليلة العرفة في سنة واحدة كتب الله له ألف حجة مبرورة وألف عمرة مقبولة وقضيت له ألف حاجة من حوائج الدنيا والآخرة».

یعنی: «امام صادق ﷺ فرمود: هرکه در یک سال شب نیمه شعبان و شب عید فطر و شب عرفه مرقد امام حسین ﷺ را زیارت کند خداوند برایش ثواب هزار حج نیکو و هزار عمره مقبول نویسد و هزار حاجت از حوائج دنیوی و اخروی او را برآورده سازد!».  
ملاحظه می‌فرمایید که با یک زیارت، اعمالی که برای هیچ پیغمبر و امامی توفیقش امکان ندارد برای یک زائر با سه زیارت حاصل می‌شود، تا کور شود هر آن که نتواند دید! سرّ خدا که عارف کامل به کس نگفت در حیرتم که باده‌فروش از کجا شنید؟  
۲۶- محمد بن ارومه:

أ/ رجال نجاشی ص ۲۵۳: «محمد بن أورمة أبو جعفر القمي: ذكره القميون وغمزوا عليه ورموه بالغلو حتى دس عليه من يفتك به، فوجدوه يصلي من أول الليل إلى آخره فتوقفوا عنه. وحكى جماعة من شيوخ القميين عن ابن الوليد أنه قال محمد بن أورمة طعنَ عليه بالغلو».  
یعنی: «علمای قم او را به بدی یاد کرده و طعن‌ها زده‌اند و او را به غلو نسبت داده‌اند، حتی کسی را وادار کردند که بر او بتازد و کارش را بسازد و او چون دید که وی از اول شب تا آخرش مشغول نماز است از کشتن او خودداری نمود. و محمد بن الولید که از بزرگان علمای قم است جماعتی از شیوخ قم از جنابش حکایت کرده‌اند که فرموده است: محمد بن ارومه مطعون به غلو است».

ب/ در مجمع الرجال ۱۶۰/۵ غضائری نیز می‌فرماید: «محمد بن أورمة أبو جعفر القميّ اتهمه القميون بالغلو». محمد بن ارومه را علمای قم به غلو نسبت داده‌اند.

ج/ شیخ طوسی در «فهرست» ص ۱۷۰ می‌فرماید: «محمد بن أرومة له كتب مثل كتب الحسين بن سعيد وفي رواياته تخليط، أخبرنا بجمعها إلا ما كان فيها من تخليط أو غلو... وقال أبو جعفر بن بابويه، محمد بن أرومة طعن عليه بالغلو».

یعنی: «محمد بن ارومه را کتاب‌هایی است چون کتب حسین بن سعید و در روایات او حق و باطلی است که ما را به جمیع آن خبر داده‌اند جز آن که در آن باطل و غلو است، و صدوق نیز بر او به غلو طعن زده است».

د/ در رجال حلی ص ۲۵۲ نیز این صفات زشت را بر او می‌شمارد و در آخر می‌فرماید: «والذي أراه التوقف في روايته». یعنی: «من معتقدم که در روایت او باید توقف کرد (و آن را نباید نپذیرفت)».

۲۷- محمد بن اسلم: رجال حلی ص ۲۵۵: «يقال إنه كان غالباً فاسد الحديث» یعنی: «او هم غلوکننده و هم حدیثش فاسد است».

۲۸- محمد بن الحسن بن الجمهور:

أ/ مجمع الرجال ج ۵ ص ۱۸۴ (غض): «محمد بن الحسن بن جمهور أبو عبدالله العمي غالٍ فاسد الحديث لا يكتب حديثه ورأيت له شعراً يحلل فيه محرمات الله ﷻ». یعنی: «او علاوه بر این که غلوکننده و فاسد المذهب و حدیثش قابل نوشتن نیست، شعری از او دیده‌ام که حرام‌های خدا را در آن حلال شمرده است».

ب/ رجال نجاشی ص ۲۶۰ او را به همین صفت نکوهیده معرفی کرده و می‌فرماید: «وقيل فيه أشياء، الله أعلم بها من عظمها». درباره او سخنانی گفته‌اند، و چیزهایی هست که از بزرگی خباثت آن خدا آگاه‌تر است.

۲۹- محمد بن حسن بن شَمُون:

أ/ در مجمع الرجال ص ۱۸۷ غضائری فرموده است: «أصله بصري واقفي ثم غلا ضعيف متهافت لا يلتفت إليه وإلى مصنفاته».

یعنی: «محمد بن حسن بن شمون از مردم بصره است او در مذهب، واقفی است، اما بعداً غلوکننده شده است، ضعیف و تناقص‌گویی است که نباید به او و تصنیفاتش اعتناء و التفاتی داشت».

ب/ در رجال نجاشی ص ۲۵۸: «محمد بن حسن بن شمون أبو جعفر بغدادی واقف ثم غلا كان ضعيفاً جداً فاسد المذهب». یعنی: «او هم واقفی و هم غلوکننده و هم ضعیف و هم فاسد المذهب است».

ج/ رجال علامه حلی ص ۲۵۲ نیز همین صفات نکوهیده را در مذمت این واقفی غلوکننده ضعیف الحدیث فاسد المذهب برمی شمارد.

۳۰- محمد بن سلیمان الدیلمی: در کتب رجال ترجمه حالش چنین است:

أ/ رجال نجاشی ص ۲۸۲: «محمد بن سلیمان الدیلمی ضعیف جداً لا یعول علیه فی شیء». یعنی: «ضعیفی است که در هیچ گفته‌ای نمی‌توان به او تکیه کرد».

ب/ در مجمع الرجال ۲۱۹/۵ غضائری می‌فرماید: «محمد بن سلیمان زکریا الدیلمی أبو عبد الله ضعیف فی حدیثه مرتفع فی مذهبه لا یتلفت إلیه». یعنی: «او در حدیث ضعیف و در مذهب، غلوکننده و اصلاً قابل اعتناء نیست».

ج/ علامه حلی در رجال خود ص ۲۵۵ همان عبارت نجاشی را در مذمت او می‌آورد.

۳۱- محمد بن سنان: ما این غلوکننده بدنام را که از کذابان مشهور است، در این کتاب معرفی کرده‌ایم در این جا فقط به ذکر چند حدیث از احادیث کذب و غلوآمیز او می‌پردازیم. و ترجمه حالش را به خود کتاب وامی‌گذاریم.

(ترجمه محمد بن سنان در قسمت‌های قبلی کتاب راه نجات از شر غلات گذشت<sup>(۱)</sup>).

أ/ کامل الزیارة ص ۶۷: «... عن محمد بن سنان عن أبي سعيد القباط عن ابن أبي يعفور عن أبي عبد الله الإمام الصادق عليه السلام قال: بينما رسول الله صلى الله عليه وآله في منزل فاطمة عليها السلام والحسين في حجره، إذ بكى وخر ساجداً ثم قال: يا فاطمة! يا بنت محمد! إن العليَّ الأعلى تراءى لي في بيتك هذا في ساعتی هذه في أحسن صورة وأهياً هيئة وقال لي: يا محمد! أتحب الحسين عليه السلام? فقلت: نعم قرّة عيني وريحانتي وثمره فؤادي وجلدة ما بين عيني. فقال لي: يا محمد! - ووضع يده على

۱- جناب مولف «ابن سنان» را در بخش «شفاعت» کتابش معرفی فرموده، این جانب کلام ایشان را درباره وی در کتاب «خرافات وفور در زیارات قبور» عیناً نقل کرده‌ام. (برقی).

این شاء الله کتاب خرافات وفور بعد از این کتاب چاپ می‌شود. (ناشر)

رأس الحسين عليه السلام - بورك من مولود عليه بركاتي وصلواتي ورحمتي ورضواني ولعنتي وسخطي وعذابي وخزيي ونكالي على من قتله وناصبه وناواه ونازعه أما إنه سيد الشهداء من الأولين والآخرين في الدنيا والآخرة».

یعنی: «حضرت صادق عليه السلام فرموده است: درحالی که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در منزل حضرت فاطمه عليها السلام بود و حسین عليه السلام در دامن آن حضرت بود ناگهان به گریه درآمد و به سجده افتاد آن گاه فرمود: ای فاطمه دختر محمد همانا خدای علی اعلا در این خانه‌ی تو و در همین ساعت در بهترین صورت و نیکوترین هیئت بر من نمایان شد، و گفت: ای محمد آیا حسین را دوست می‌داری؟ من گفتم: آری او روشنی چشم و گلدسته‌ام و میوه دلم و نور چشم من است، خداوند در حالی که دستش را روی سر حسین گذاشته بود فرمود: مبارک باد مولودی که برکات و صلوات و رحمت و رضوان من بر اوست و لعنت و خشم و عذاب و رسوایی و عقاب من بر کسی که او را بکشد و نصب عداوت و دشمنی با او کرده به کشمکش بپردازد. همانا او سید شهیدان از اولین و آخرین در دنیا و آخرت است».

می‌بینید در این حدیث چگونه خدا به خانه‌ی فاطمه آمده و برای نوازش حسین دست بر سر او می‌گذارد و چنین و چنان می‌گوید! این‌ها معارفی است که در شناخت خدا می‌خواهند به نام شیعیان علی عليه السلام به جامعه بشریت هدیه کنند، آری محمد بن سنان از مشهورترین کذابان و غالیان است.

باز حدیثی عجیب در ص ۳۶۷ همین کتاب: «عن محمد بن سنان عن أبي سعيد القمط عن عمر بن يزيد بياع السابري عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إِنَّ أَرْضَ الْكُعْبَةِ قَالَتْ: مَنْ مِثْلِي وَقَدْ بُنِيَ بَيْتُ اللَّهِ عَلَى ظَهْرِي يَأْتِينِي النَّاسُ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ وَجُعِلْتُ حَرَمَ اللَّهِ وَأَمْنَهُ؟ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهَا: كُفِّي وَقَرِّي مَا فَضَّلُ مَا فَضَّلْتَ بِهِ فِيمَا أُعْطِيتُ أَرْضَ كَرْبَلَاءَ إِلَّا بِمَنْزِلَةِ الْإِبْرَةِ غُمِسَتْ فِي الْبَحْرِ فَحَمَلَتْ مِنْ مَاءِ الْبَحْرِ! وَلَوْ لَا تُرْبَةُ كَرْبَلَاءَ مَا فَضَّلْتَكَ وَلَوْ لَا مَنْ صَمَّتَهُ كَرْبَلَاءَ لَمَا خَلَقْتُكَ وَلَا خَلَقْتُ الَّذِي افْتَحَرْتَ بِهِ! فَفَرِّي وَاسْتَقَرِّي وَكُونِي ذَنْبًا مُتَوَاضِعًا ذَلِيلًا مِهِينًا غَيْرَ مُسْتَكْفٍ وَلَا مُسْتَكْبِرٍ لِأَرْضِ كَرْبَلَاءَ وَإِلَّا مَسَخْتُكَ وَهَوَيْتُ بِكَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ».

یعنی: «حضرت صادق عليه السلام فرمود: زمین کعبه گفت: کیست که مانند من در حالی که خدا خانه خود را بر پشت من بنا کرده است و مردم از هر دره‌ی ژرفنای به سوی

من آیند و من حرم امنِ الهی شده‌ام، پس خدا به او وحی کرد که بس کن و برجای خود نشین که به عزت و جلالم سوگند که فضیلتی که به تو داده‌ام در مقابل فضیلتی که به زمین کربلا دادم چیزی نیست جز چنان سوزنی که در آب دریا فرو برند، پس مقداری از آب دریا را به خود گیرد، و اگر خاک کربلا نبود تو را فضیلتی نمی‌دادم و اگر آن چه را که خاک کربلا دربر گرفته است، نبود اصلاً تو را خلق نمی‌کردم و نیز خانه‌ای را که تو بدان افتخار می‌کنی نمی‌آفریدم، پس آرام باش و بر جای خود بنشین و پست شو، متواضع باش، ذلیل و خوار شو و در برابر زمین کربلا بدون استنکاف و استکبار باش، و گرنه تو را فرو برده و به آتش جهنم می‌افکنم»!

آری این‌هاست آن اسراری که امامان علیهم‌السلام جز به این غالیان بی‌دین به کسی نگفته‌اند! خدا لعنت کند کاذبان و غلوکننده‌گانی که دین اسلام را بدین صورت به جهانیان می‌شناسانند و اهل بیت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را با این کفریات به عالم معرفی می‌کنند. و این‌هاست همان دسیسه‌ها که به منظور محو آثار اسلام به کار برده‌اند.

۳۲- محمد بن صدقه:

أ/ مجمع الرجال ۲۳۶/۵: «محمد بن صدقه بصری غال».

ب/ رجال طوسی ص ۳۹۱: «محمد بن صدقه بصری غال». یعنی: «او از غالیان اهل

بصره است».

اما عجیب است که همین طوسی که «محمد بن صدقه» را در رجال خود غلوکننده می‌خواند حدیث ذیل را در تهذیب ۴۴/۶ از او می‌آورد:

«...عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ صَدَقَةَ عَنْ صَالِحِ النَّيْلِ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: مَنْ

أَتَى قَبْرَ الْحُسَيْنِ عليه السلام عَارِفًا بِحَقِّهِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ أَجْرَ مَنْ أَعْتَقَ أَلْفَ نَسَمَةٍ وَكَمَنْ حَمَلَ عَلَى أَلْفِ

فَرَسٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ مُسْرَجَةً مُلْجَمَةً». یعنی: «محمد بن سنان که خود از غالیان و کذابان

است از محمد بن صدقه که به فرموده‌ی طوسی نیز غلوکننده است از صالح نیلی که به

فرموده‌ی نجاشی ضعیف است، روایت می‌کند که صادق عليه السلام فرمود: کسی که به زیارت

قبر حسین بیاید درحالی که عارف به حق او باشد یعنی او را امام بداند خدا برای او اجر

هزار بنده‌ای که آزاد کرده باشد، می‌نویسد و چون کسی است که هزار اسب برای جهاد

در راه خدا زین و لگام کرده و فرستاده باشد»!

آیا دستگاه ثواب بخشی خدا که در کتاب مبین خود، آن گونه دقیق است که می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُم بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ﴾ [التوبة: ۱۱۱] «خدا از مؤمنین جان‌ها و مال‌هایشان را می‌خرد تا بهشت برای آنان باشد».

و در جای دیگر می‌فرماید: ﴿أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ وَالضَّرَّاءُ وَزُلْزَلُوا حَتَّىٰ يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ مَتَىٰ نَصُرَ اللَّهُ﴾ [البقرة: ۲۱۴].

«آیا پنداشتید که به بهشت داخل می‌شوید و حال این‌که هنوز آن‌چه که برای مؤمنین قبل از شما رخ داد برای شما پیش نیامده است، برآنان سختی‌ها و زیان‌ها می‌رسید و متزلزل می‌شدند تا حدی که پیامبر و کسانی که با او بودند می‌گفتند پس چه وقت نصرت خدا می‌رسد؟».

یعنی دخول بهشت به این آسانی نیست! اما می‌بینیم این منظور این‌گونه گشاده و بی‌حساب و کتاب شده و اختیارش در دست غالیان و کذابان است که آن را این‌گونه چوب حراج‌زده و مبتذل می‌نمایند!

بنابراین با یک زیارت دیگر جای هیچ بیم و ترسی از معصیت و عذاب خدا برای کسی باقی نمی‌ماند و بدین ترتیب مردمی بی‌بندوبار چنین که اینک هستند به وجود می‌آید! پس چرا در قرآن مجید آن قدر دقت به خرج داده شده و برای هر عملی اعم از خیر و شر نتیجه و اثری مقرر داشته است؟ که: ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ ۗ ﴿٧﴾ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ ۗ ﴿٨﴾﴾ [الزلزلة: ۷-۸].

«هرکه قدر مثقال ذره‌ای عمل نیک به جای آورد پاداش آن را می‌بیند و از هرکه به قدر مثقال ذره‌ای کار بد سرزند جزای آن را خواهد دید».

و نیز می‌فرماید: ﴿وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا ۚ وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَىٰ بِنَا حَسِيبِينَ﴾ [الانبیاء: ۴۷].

«و روز ستاخیز ترازوی عدل را در میان نهیم و به هیچ کس ستم نخواهد شد و اگر عمل به قدر دانه خردل باشد آن را بیاوریم و کافی است که ما خود حسابگر باشیم».

و نیز می‌فرماید: ﴿يَبْنِيٰٓئِٔنَّهَا إِن تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَحْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ﴾ [لقمان: ۱۶].



«به قدر دانه خردل در سنگی سخت یا در آسمان‌ها یا در زمین باشد خداوند آن را می‌آورد، همانا الله باریک‌بین و بسیار آگاه است».

خدایا زین معما پرده‌بردار! البته در فضل و رحمت الهی که بی‌نهایت است شکی نیست، اما در عملی که کم‌ترین امری در قرآن کریم درباره‌ی آن نیست، این فضولی غلو است!

۳۳- محمد بن عیسی بن عبید الیقطنی:

أ/ در رجال طوسی ص ۴۲۷: «محمد بن عیسی بن عبید الیقطنی ضعیف».

ب/ در الفهرست ص ۱۶۷: «محمد بن عیسی بن عبید الیقطنی ضعیف وقیل: إنه کان ینذهب مذهب الغلاة». یعنی: «این شخص ضعیف است و گفته‌اند که وی از غالیان است».

۳۴- محمد بن فضیل: مجمع الرجال ۲۳/۶: «محمد بن فضیل الأزدي ضعیف یرمی بالغلو». یعنی: «او ضعیف است و او را به غلو متهم کرده‌اند».

۳۵- محمد بن موسی الهمدانی:

أ/ مجمع الرجال ص ۵۲، (غض): «محمد بن موسی بن عیسی السمان أبو جعفر الهمدانی ضعیف یروی عن الضعفاء تکلم فیہ القمیون بالرد». یعنی: «او هم ضعیف است و هم از راویان ضعیف روایت می‌کند و علمای قم او را رد کرده‌اند».

ب/ رجال نجاشی ص ۲۶۰: «محمد بن موسی بن عیسی أبو جعفر الهمدانی السمانی ضعفه القمیون بالغلو وكان ابن الولید یقول: إنه کان یضع الحدیث». یعنی: «علاوه بر آن صفات نکوهیده که غضائری فرموده «محمد بن الولید» می‌فرمود: که او حدیث جعل می‌کرد!».

ج/ رجال علامه حلی ص ۲۵۲: «محمد موسی ملعون غال» «او ملعون و غلوکننده است». همین محمد بن موسی الهمدانی است که از کذابانی چون «سیف بن عمیره» و «صالح بن عقبه» زیارت عاشورا با آن چنان ثواب به طائفه شیعه ارزانی داشته است که برای هیچ نبی و ولی و مؤمنی و حتی فرشته‌ای توفیق بدان حاصل نشده است!

۳۶- معلی بن محمد:

أ/ مجمع الرجال ۱۱۳/۶: «المعلی بن محمد البصری أبو محمد یُعرف حدیثه وینکر، ویروی

عن الضعفاء».

یعنی: «معلی بن محمد حدیثش خوب و بد دارد و نیز از ضعفاء روایت می‌کند».

ب/ رجال نجاشی صفحه ۳۲۷ «المعلی بن محمد البصري أبو اسحق مضطرب الحدیث والمذهب». یعنی: «معلی بن محمد هم حدیثش پریشان‌گویی (مضطرب) و هم مذهبش پریشان و بی‌ثبات است».

ج/ رجال علامه ص ۲۵۹ نیز همین صفات زشت را درباره او ذکر می‌کند.

۳۷- مفضل بن صالح أبو جمیله الأسدی:

أ/ تنقیح المقال ج ۳ ص ۲۳۷: «قال الغضائري (ره): المفضل بن صالح أبو جمیلة الأسدی النحاس مولاهم، ضعيف كذاب يضع الحدیث». یعنی: «مفضل بن صالح از موالی اسدیان است، هم ضعیف است و کذاب و هم حدیث جعل می‌کند».

ب/ در قسمت دوم خلاصه حلی، مفضل بن صالح را به همین صفات نکوهیده است، هم‌چنین ابن داوود، و سایر علمای رجال نیز او را ضعیف و کذاب و جعل (جعل‌کننده) حدیث می‌دانند.

۳۸- مفضل بن عمر:

أ/ در مجمع الرجال ص ۱۲۳ تا ص ۱۳۱، غضائری فرموده است: «المُفضل بن عمر الجعفي أبو عبد الله ضعيف متهافت مرتفع القول خطابی وقد زيد عليه شيء كثير، وحمل الغلاة في حديثه حملاً عظيماً ولا يجوز أن يُكْتَبَ حديثه».

ب/ رجال نجاشی ص ۳۲۶: «مفضل بن عمر أبو عبد الله قيل أبو محمد الجعفي كوفي فاسد المذهب مضطرب الرواية لا يعبأ به وقيل: إنه كان خطابياً وقد ذكرت له مصنفات لا يعول عليها».

ج/ علامه حلی در رجال خود ص ۲۵۸: «مفضل بن عمر أبو عبد الله ضعيف كوفي فاسد المذهب مضطرب الرواية لا يعبأ به متهافت مرتفع القول خطابي وقد زيد عليه شيء كثير وحمل الغلات في حديثه حملاً عظيماً ولا يجوز أن يكتب حديثه».

خلاصه فرمایش علمای رجال درباره این شخص فاسد‌المذهب غلوکننده آن است که غلات در حدیث، بار خود را بر دوش او نهاده‌اند، تا جایی که علمای رجال نوشتن حدیث او را جایز ندانسته‌اند، و گفته‌اند که به حدیث و مصنفات او نباید اعتماد کرد، علاوه بر این‌ها خطابی<sup>(۱)</sup> است که از بدترین مذاهب غلات است.

۱- خطابیة فرقه‌ای را گویند که عقیده داشتند «أبو الخطاب» پیامبری است که حضرت صادق به سوی خلق مبعوث نموده است!!

۳۹- موسی بن سعدان:

أ/ در رجال نجاشی ص ۳۱۷: «موسی بن سعدان الحفاظ ضعیف فی الحدیث».

ب/ در رجال علامه ص ۲۵۷: «موسی بن سعدان الحفاظ... روی عن أبي الحسن

ضعیف فی مذهبه غلو». یعنی: «او در حدیث ضعیف و در مذهب غلوکننده است».

۴۰- یونس بن ظبیان: که از غالیان و کذابان مشهور است و در این کتاب نامش و

ترجمه حالش به کرات آمده و در این مقدمه تکرار نمی‌کنیم و حدیثی از او در ذیل احوال قاسم بن یحیی<sup>(۱)</sup> آوردیم که برای معرفی او کافی است<sup>(۲)</sup>.

۴۱- احوال «موسی بن عمران النخعی» را در فصل «زیارت و حقیقت آن» در

بررسی سند «زیارت جامعه کبیره» می‌آوریم<sup>(۳)</sup>.

اینک که از ترجمه احوال ننگین مآل تعدادی از روات (راویان) احادیث زیارت فارغ

شدیم و معلوم شد که جملگی<sup>(۴)</sup> غلوکننده و کذاب و جعل و در یک کلام غیر قابل

اعتماد بوده‌اند<sup>(۵)</sup>، ممکن است این سؤال مطرح شود که:

آیا واقعاً همان‌گونه که بزرگان و ائمه‌ی علم رجال و در آیه الحدیث چون غضائری و

نجاشی و کشی و شیخ طوسی و حلی و ابن داوود آنان را معرفی کرده‌اند غلوکننده و

وضاع و کذاب بوده‌اند؟ در این صورت نه تنها می‌بایست به اقوال و منقولات این روایات

بی‌اعتنایی نمود بلکه لازم است از ایشان اظهار براءت و بی‌زاری کرد، زیرا دروغ‌بستن

به خداوند متعال و پیامبر ﷺ از معاصی (گناهان) کبیره و از بزرگترین جنایت‌هاست و

با دروغ‌گویی کسانی که در موضوعات شخصی و عرفی دروغ می‌گویند تفاوت بسیار

دارد. با این‌که هر نوع دروغ‌گویی، زشت و معصیت پروردگار عالم است و مرتکب آن

۱- ر.ک صفحه ۴۳۸ همین کتاب.

۲- درباره یونس ر.ک صفحه ۴۸۵ کتاب حاضر.

۳- ر.ک صفحه ۴۵۷ همین کتاب.

۴- چه آنان که احوالشان ذکر شد و چه سایرین که نام و حالشان در اینجا نیامده است.

۵- مولف محترم به عنوان نمونه، نام ۴۴ تن از روات (راویان) احادیث زیارت را ذکر فرموده

(ص ۴۱۹) ما نیز در تأیید کلام ایشان که راویان زیارت جملگی غلوکننده و کاذب و جعل و یا در

یک کلام ناموثق‌اند، ۱۱۷ راوی دیگر را در خاتمه همین کتاب به نقل از کتب رجال معرفی

نموده و در آنجا اولین راوی را با شماره ۴۵ آورده‌ایم. (برقی) ر.ک صفحه ۵۱۲ کتاب حاضر.

سزاوار نفرت و لعنت است که: ﴿فَتَجَعَلَ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكٰذِبِينَ﴾ [آل عمران: ۶۱].  
«پس لعنت خدا را بر دروغگویان قرار می‌دهیم».

اما دروغ گفتن از قول خدا و رسول، بدترین و شدیدترین ظلم و ستمکاری نسبت به خلق خدا است که: ﴿فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا﴾ [الأعراف: ۳۷، الصف: ۷، الأنعام: ۱۲، ۹۳، ۱۴۴، العنکبوت: ۶۸] «پس چه کسی است ظالم‌تر از آن کسی که بر الله دروغ و افترا می‌بندد».

یعنی ستمگرتر از او کسی نیست، زیرا موجب گمراهی و ضلالت مردمان در مدتی طولانی بسا که تا پایان جهان شود.

با این وصف پس چرا در بسیاری از احکام و فروع و مطالب و احکام شرعی، از همین کاذبین و جعلین که نام برخی از آنان در این کتاب ذکر شد، احادیثی در کتب دینی آمده و براساس آن عمل کرده‌اند؟!

اگر احادیث آنان مقبول و قابل تبعیت بوده پس مطرود و متروک نبوده‌اند که به گفته‌شان اعتماد شده است، چرا از طرف ائمه رجال از قبیل کسانی که نامشان مذکور شد، مورد این‌گونه حملات سخت قرار گرفته و ضربات نسبت‌های غلو و کذب و جعل را هدف گشته‌اند؟ مگر نه این که در شریعت مطهره تهمت و غیبت و اشاعه‌ی فحشاء درباره مؤمنین شدیدترین و خبیث‌ترین معصیت است که: ﴿وَالَّذِينَ يُؤذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا﴾ [الأحزاب: ۵۸].  
«کسانی که مردان و زنان مؤمن را با گفتن کاری که مرتکب نشده‌اند، آزار می‌کنند، بهتان و گناه آشکاری برعهده می‌گیرند».

و نیز: ﴿وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَب بَّعْضُكُم بَعْضًا أَيُّبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ﴾ [الحجرات: ۱۲] «در احوال دیگران تجسس نکرده و غیبت یکدیگر را مکنید، آیا هیچیک از شما دوست دارد گوشت مردار برادرش را بخورد، پس ناخوش می‌دارید».

و نیز: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَلْحِشَةُ فِي الَّذِينَ ءَامَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ﴾ [النور: ۱۹]. «کسانی که دوست دارند که در میان ایمان‌آوردگان زشتی‌ها شایع شود، در دنیا و آخرت عذابی دردناک دارند».

پس چرا علمای رجال این‌نگون بختان را تیرباران نسبت‌های غلو و کذب و جعل قرار داده‌اند!.

لازم است بدانیم که شکی نیست که در نسبت‌هایی که آنان به این راویان غلوکننده و کذاب داده‌اند نه تنها تمام این نکات را رعایت و از تمام آن معاصی پرهیز کرده‌اند و از تهمت و غیبت و اشاعه فحشاء در غایت احتراز و اجتناب بوده‌اند، بلکه حقیقت آن است که آن‌چه در مذمت آنان بوده آورده‌اند، یک از هزار و اندکی از بسیار است. زیرا این راویان در واقع از بدترین دشمنان خدا و رسول و اعداء (دشمنان) و عدو اسلام بوده‌اند که با نشر این‌گونه احادیث، جعل مذاهب نموده، خیانت‌های بزرگی به حقایق اسلام کرده و موجب تحقیر و استهزا به شریعت مطهره‌ای که چشمه زندگی جاودانی الهی بوده، گردیده‌اند، و بشریت را از فواید بیکران این سرچشمه‌ی حیات تا حد زیادی محروم کرده‌اند، و از همه مهم‌تر این‌که شکاف عمیقی در حصار وحدت اسلامی و مسلمین که بالاترین آرزو و هدف اسلام است به وجود آورده‌اند، و از همین جهت است که آنان بدترین ستمکاران و موجب لعنت خالق سبحان و جمیع خلق از انس و جن‌اند. به نظر ما درباره‌ی احادیث، علاج همان است که ائمه خود فرموده‌اند که هر حدیث موافق قرآن را می‌توان قبول کرد و آن‌چه نبود باید ناپود نمود<sup>(۱)</sup>. و احادیث زیارت از طرف آیات قرآن مردود و مطرود است و ساخته و پرداخته غلات و کذابان است و طبعاً مقبول نیست.

اینک نتیجه جعل و کذب این گروه ضال، غالی و جعل را در بحث زیارت که چند سال قبل برای چاپ آماده بود و به علت کارشکنی محافظین خرافات در بوته اهمال ماند، از نظر خوانندگان حق جو می‌گذرانیم تا خود عقل خداداد خود و با عرضه به

۱- در این مورد مراجعه شود به: "باب الْأَخْذِ بِالسُّنَّةِ وَشَوَاهِدِ الْكِتَابِ" از کتاب «اصول کافی»؛ چنانکه امام صادق می‌گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «إِنَّ عَلَى كُلِّ حَقِّ حَقِيقَةً وَعَلَى كُلِّ صَوَابٍ نُورًا فَمَا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ فَخُذُوهُ وَمَا خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ فَدَعُوهُ»: «هر حقی حقیقتی دارد و هر امر درستی نوری با خود دارد؛ پس آنچه را با کتاب الله موافق است بگیرید و آنچه را که با کتاب الله مخالف است رها کنید.» و از ابن ابی یعفور روایت است که می‌گوید: از ابو عبدالله در مورد اختلاف دو حدیث که آن‌را کسی روایت کرده که به او اطمینان داریم و کسانی روایت کرده‌اند که به آنها اطمینان نداریم سوال کردم؛ فرمود: «چون حدیثی بر شما روایت شد و برای آن شاهی از کتاب الله یا قول رسول خدا یافتید، آن‌را دریافت نموده (و بدان عمل کنید) وگرنه کسی که آن‌را برای شما روایت نموده بدان سزاوارتر است. (این روایت به درد خود راوی می‌خورد.)» (کنایه از نادرستی روایت) یا اینکه معنای این بخش از روایت چنین است که: باید به امامی مراجعه شود که این روایت از او نقل شده است و نسبت به صدور و یا عدم صدور آن جویا شد. (دکتر سعد رستم)

کتاب خدا قضاوت نموده حقیقت را دریابند و از ورطه‌ی شرک و غلو که بزرگ‌ترین آفت این شریعت مطهره است نجات یابند.

شاید الله بار دیگر نظری از رحمت و کرم خویش بر این امت افکند و آن را از این ذلت و نکبتی که دامن‌گیرش شده است، نجات بخشد و مسلمانان را از احکام حیات‌بخش و عظمت‌آفرین دین مبین خود از قبیل داشتن اتحاد و حکومت و جمعه و جماعت و جهاد و عدالت و امت و سایر مزایای اسلامی بهره‌مند فرماید.

﴿وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ﴾ [هود: ۸۸]

«هیچ توفیقی نیست برای من مگر از جانب الله، بر او توکل می‌کنم و به سوی او رجوع می‌نمایم».

با این بیان، معلوم شد که اکثر، بلکه تمام راویان احادیث زیارت یا خود، غلوکننده و کذاب و وضاع الحدیث بوده‌اند و یا از غالیان و کذابان تبعیت کرده و از آنان روایت نموده‌اند و موجب این همه فساد و اتلاف مال و اوقات و از همه بدتر باعث نشر شرک و خرافات گردیده‌اند، و گرنه احترام اولیای خدا و عبرت و تأسی از حوادث حیات آن بزرگواران و دیدار مزار آنان که موجب تحریک حس غیرت و فداکاری و عزت و حرمت دین خدا شود، در نزد تمام عقلای عالم پسندیده است و مطلوب، ما در کتاب فلسفه‌ی قیام حسین علیه السلام به نحو احسن در این باره داد سخن داده‌ایم<sup>(۱)</sup>. و هنوز هم بر همان اعتقادیم وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ..

۱- خطابه‌ای در بیش از سی سال پیش در شب ۱۹ ماه صفر ۱۳۶۹ هجری قمری در صحن حسینی؛ در کربلا در حضور چندین هزار زائر و مجاور القاء نمودم، و اینک با اندک تغییر و مختصر تفسیر به نظر خوانندگان محترم می‌رسد و یادآوری می‌شود که ما هم‌چنان بدین نظر معتقد و پای‌بندیم و آن را پیشنهاد می‌کنیم!

در این کتاب یادآوری این نکته را بسی لازم می‌دانم که شاید کسانی، پیش خود تصور کنند یا تلقین شوند که اینگونه نظرات، که از افکار و تبلیغات وهابیت و غیر آن که مخالف شیعه‌اند، می‌باشد! برای رد این شبهه می‌گوییم:

اولاً: آنچه ما در این رساله آورده‌ایم همه از منابع شیعه و مأخوذ از کتاب خدا و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و تواریخ معتبر و متبع از سیره مسلمین صدر اول است که آلوده به بدعت‌ها و خرافات اُمم دیگر نبودند.

ثانیاً: اگر وهابیت یا هر فرقه‌ی دیگر سخن حقی بگویند و اگر قولی موافق کتاب و سنت آورند آیا نباید قبول کرد؟!.

درحالی که مسلمانان به حکم قرآن که: ﴿فَبَشِّرْ عِبَادِ ۝ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ ۝﴾ [الزمر: ۱۷-۱۸] «بشارت باد بر بندگانی که سخنان را می‌شنوند و بهترینش را پیروی می‌کنند» مأمورند به سخن حق گوش دهند و آن را تبعیت نمایند و ما در این طریقیم، إن شاء الله تعالی.

## سخنرانی مؤلف در صحن حسینی علیه السلام

در اربعین سال ۱۳۶۹ هجری قمری طبق تقاضا و امر حضرت علامه خالصی<sup>(۱)</sup> -رحمة الله علیه- در کربلا در صحن مطهر حسینی علیه السلام در حضور بیش از چند هزار تن زائر عرب و عجم، این بنده خطابه‌ای ایراد کردم و در آن سخنرانی به این قضیه پرداختم که چرا این همه فعالیت و صرف اموال و اوقات ایرانیان در امور دینی مثمر ثمر نیست؟! و نتیجه گرفتم که علت آن وضع بد و غلط تبلیغات دینی است که با روح حقیقت و اسلام موافق نبوده و آلوده به موهومات و خرافات است، و از این همه ارادت و اشتیاق ایرانیان به اهل بیت رسالت و بذل این همه اموال و اوقاتی که به عقیده خود در امور دینی مصروف می‌دارند نتیجه‌ی مفیدی گرفته نمی‌شود!

---

۱- مرجع مجاهد، علامه شیخ آیت الله محمد بن محمد مهدی خالصی (۱۳۰۷-۱۳۸۳هـ = ۱۸۹۰-۱۹۶۳م)؛ اهل کاظمیه و از بزرگان فقهای امامیه و دعوتگرانی بود که در پی اصلاح و ترک بدعت و احیای اصول و قواعد اصیل اسلامی فعالیت داشت و از کسانی بود که در جهت وحدت میان شیعه و سنی صادقانه فعالیت می‌کرد. در کاظمیه و نجف به فراگیری علم و دانش مشغول شد و با پدرش محمد مهدی خالصی همراه شد. پدرش یکی از رهبران شاخص انقلاب ۱۹۲۰م بر ضد استعمارگری بریتانیا در عراق بود. انگلیس وی را به همراه پدرش و عده‌ای از مراجع شیعه به ایران تبعید کرد. بنابراین ۳۰ سال در تبعید زندگی کرد و در این مدت درگیری‌هایی با طاغوت ایران، شاه رضاخان پهلوی داشت. در اواخر عمر به عراق بازگشت و در سال ۱۹۶۳م در کاظمیه وفات کرد. در طول حیاتش ۷۰ کتاب به رشته تحریر درآورد از جمله: «إحياء الشريعة في مذهب الشيعة» در ۳ جلد؛ «الإسلام فوق كل شيء» شامل خطبه‌ها و مقالات در ۴ جلد؛ «الرأسمالية والشيوعية في الإسلام».

مؤلف کتاب حاضر، استاد «حیدر علی قلمداران» که از دوست‌داران شیخ خالصی و از دانش‌آموختگان اندیشمندی وی به حساب می‌آمد که چندین بار با وی دیدار داشت و برخی از کتاب‌های وی را به فارسی ترجمه نمود. (دکتر سعد رستم)



مثلاً همین زائرینی که در چنین سالی، با آن همه سختی‌ها و مشکلاتی که در راه زیارت برای آنان فراهم شده با این حال به نیروی علاقه و ایمان، خود را با سینه سوزان و چشم گریان به این آستان می‌رسانند.

اما نتیجه‌ای که از این مسافرت می‌برند، مگر جز این است که به پندار خود و در نتیجه تبلیغات غلط می‌پندارند جوال‌های [کوله باری یا کوله پشتی] پر از گناه چندین ساله خود را آورده در مرقد مطهر حسینی خالی کرده! اینک سبک‌بار و آرمزیده برگشته تا باز برای پرکردن آن حال و مجال بیشتری بیابند! حداقل با همین عمل، ادای دین کرده و مقادیر بسیاری هم از خدا طلبکارند!

ارمغانی که از این مسافرت برای خویشان و همشهریان خود می‌برند چیزی جز تعریف گنبد و گلدسته و چگونگی صحن و بارگاه و قیمت پارچه و اجناس و خرماي کربلا نیست!

در حالی که اگر ما تشکیلات صحیح و سازمان تبلیغات با تربیت درست اسلامی داشتیم می‌بایست با تماشای مزار این خونین کفنانی که در راه حمایت اسلام و حفظ آن از تجاوز جنود شیطان این چنین وجود خود را در طبق اخلاص گذاشته و آن را در راه معشوق حقیقی خود درباخته‌اند عبرت بگیریم و متأثر شویم، هرگاه این منظر با آن کیفیت درخور و شایسته‌ی خود، تبلیغ و تشریح شده بود باید آن چنان روح از خودگذشتگی در بینندگان قربان‌گاه این قربانیان برانگیزد که آنان را در طریق جانبازی هم‌چون پیش‌آهنگان و پیشوایان خود برای جانبازی در راه دین خدا سر از پا نشانند!

اگر ما رهبران و عالمان و مبلغان دانا و دل‌سوز و متدین و شایسته‌ای داشتیم می‌توانستند از این منظره‌ی همت‌زا و شورانگیز، جانباذنی تربیت کنند که در راه مجد و شرف و دین و حفظ حدود اسلامی با دمیدن روح شهادت طلبی، چون کوهی آتشفشان و دریایی پر تلاطم و خروشان باشند!

برای تشویق به فداکاری و جانبازی و تحریک به سوی شرف و سرافرازی چه بیانی رساتر و چه زبانی گویاتر از مشاهده‌ی قبور مجاهدان گلگون کفنی است که در این صحرای سوزان با لبانی از عطش، داغ بسته و رخسارهایی به جهاد پرداخته و در میدان عشق، سر و دست و جان و تن درباختند که جهانیان را به حیرت و شگفتی انداختند!

چه خوب بود به جای این بارگاه پر جلال و جبروت که از طلا و نقره و فیروزه و یاقوت که مورد پسند و آرزو و معشوق فراعنه و طاغوت است به همان صورت طبیعی قبر مندرس (کهنه‌ی) شهید باقی می‌ماند تا با تماشای آن ولو نگاهی سطحی باشد به قطعات سر و دست و انگشت و بینی قطعه قطعه و مثله مثله شده فدائیان اسلام و در این بیابان هولناک هریک در گوشه‌ای پراکنده اما گویا وزنده‌اند. و لب‌های تشنه داغمه بسته‌ای که در کنار نهر سیال و موج فرات در حسرت یک جرعه آب خشکیده‌اند، و تصور جگرهای از سوز عطش تفتیده و شریان و وریدی که از کثرت تلاش و شدت کنکاش، دیگر از داد وستد و انبساط و انقباض خون بازمانده‌اند در تصور بیننده‌ای بیدار که زائر این مزار است یقیناً همان عشق و حرارت آتشین را ایجاد می‌کند که این بدن‌های نازنین را در تپش و جنبش واداشته بود!

مگر همینان نبودند که در روز میعاد هریک چون برق و باد به کوشش و جهاد پرداخته و جان عزیز را در عزیزتر از جان یعنی در حمایت دین و حراست از اهل بیت درباختند؟

این پروانه‌های بال و پرسوخته در گرد شمع عالم‌افروز حسینی نه بلکه این ستارگان آسمان هدایت که در پیرامون آفتاب عالم‌تاب شهادت، همواره کسب نور کرده و به جهان بشریت فروغ می‌فروزند، آیا تماشای گور پرنورشان نمی‌تواند همان پرتو را در دل‌های تاریک ما ایجاد کند که از ظلمات (تاریکی‌های) مادیت بیرون آیییم؟

قسم به خدا، اگر بتوانیم از ورای زرق و برق این شمع و چراغ و لوستر و پرده و صفحات طلا و قطعات نقره و زیورآلات دیگر که شایسته گور گبران و مرده‌پرستان و مانع جلوه‌ی حقیقی شاهدان بزم شهادت است بنگریم، و با چشمی حق‌جوی به تماشای یوسفان مجلس جانبازی بنشینیم، نه تنها سر و دست و انگشتان را در سینی و صفحه‌ی ارادت تسلیم بزم آرای این جهان می‌کنیم بلکه با قدم شتاب و عجله تا درب منزل رب‌الأرباب یعنی پروردگار عالمیان می‌دویم تا به تازیانه عشق خویش، مادام‌العمر عذابمان کند یا در زاویه سکون و آرامش در سجنمان کشد!

ای مشاطه‌گان بدسلیقه و ای آرایشگران زشتی‌آفرین شما را به حق سوگند می‌دهم که این ضریح سیمین را که محفوف به پاره‌های نقره و قطعه‌های طلاست از اطراف این قبور پرنور، بردارید و همان پیراهن‌های خونین و کفن‌های رنگین را که در ساعت‌های واپسین بر بدنهای نازنین این شیران عرین بود به جای این زر و زیور، بر

مزار منورشان بیوشانید و آن رجزهای آتشین را که در نفس‌های آخرین از لبان تشنه و شیرین‌شان شنیده می‌شد به صورتی شایسته و با لحنی شورآفرین برخوانید تا از دیدن آن مناظر و شنیدن آن حماسه بار دیگر، کربلا، کربلا شود و از میان تماشاچیان آن معرکه، جوانانی چون حر ریاحی تمیمی و پیرانی چون حبیب بن مظاهر اسدی برخیزند، و در هنگامی که هیکل اسلام در اطراف و اقصای جهان فریاد: «هل من ناصر ینصرنی، هل من معین یمیننی» یعنی: «آیا کسی هست که به داد من برسد و آیا کمک کننده‌ای هست که مرا کمک کند؟» برمی‌آورد به یاریش بشتابند، و از کربت غربت، نجاتش دهند، نه این‌که به غرور زیارت که ثواب آن را به خیال خام خود معادل چندین هزار حج و جهاد می‌پندارند نه تنها از دفاع و نصرت خودداری کرده بلکه به روشنی چشم دشمن! مغرورانه به فسق و فساد برخیزند چنان‌که چنین‌اند!

شما را به خدا، این ضریح سیمین و زرین که شایسته قبور سلاطین و فراعنه و جباران روی زمین است از روی این تربت پاک که مورد تحسین فرشتگان و مقربین است دور کنید و همان مزار خاکی پسر ابوتراب رضی الله عنه را که با بدن چاک چاک در آن خفته است، چنان‌که باید نمایش دهید. و اگر فزون طلبید نمونه‌ای از پیراهن خون‌آلود با تیرهای زهرآگین که داشت بدان اضافه کرده، روی قبر شریف بیفکنید و آن‌گاه مرثیه‌سرایی شورانگیز را که بتواند حق مطلب را ادا کند وادارید که از همه‌ی حالات، خاصه از آخرین ساعات زندگی حیات آفرین حسین، داستان عاشقی و جان‌بازی سرور جوانان بهشت را برای حاضرین مجسم کند که چگونه، با بدنی چاک چاک و لب‌های خشک پر از خون و خاک و زخم‌های سوزان و جگری از عطش بریان و دلی از داغ جوانان پژمان و چشمانی از حیرت و حسرت به سوی خواهران و زنان و کودکانش نگران که سرنوشت جگرخراش این بی‌پناهان در این بیابان در میان انبوه دشمنان، چه خواهد شد؟ بر خود می‌پیچید و اشک حسرت از دیدگان حق‌بین می‌بارید، اما چون می‌دید ره‌پوی طریق حفظ دین و انجام وظایف اسلامی و ایمانی است لذا سر به آسمان کرده عرض می‌کند: «الهی رضا بقضائك، صبرا علی بلائک». یعنی: «الهی به قضایت راضی و بر بلایت صبر می‌کنم».

این کار عظمت و ارزش دین را در نظر مسلمانان، هزار چندان می‌کند!

آری از این مشهد و منظر که بسی شورانگیز است، چنان نمایش دهید و آن‌گونه آرایش نمایید که چون زائران از مرقد حسینی بازگشتند، آن کنند که گروه توابین پس از گذشت بیش از پنج سال از واقعه‌ی عاشورا همین که قبر غریب او را در بیابان کربلا دیدند، و آن سان در آتش حسرت و ندامت، شعله‌ور شدند که تا جان و هستی خود را در همان راه حسین و خط او نباختند، ساکت و ساکن نشدند!

از این مناظر و مشاهد می‌توان به اقتضای زمان در هر سالی یکی دو بار یا در موقعیتی مناسب، از این تربت‌های پاک، هم‌چون شیعیان صدر اول ایجاد و برپا نمود. اما افسوس و هزار افسوس که با این تبلیغات زهرآگین در ثواب بی‌حد و حصر زائرین که رقابت و خصومت با آیات کتاب مبین است و موجب سستی و بی‌اعتباری در اوامر و نواهی دین، جز گستاخی به حریم قوانین و آئین خاتم النبیین ص چیز دیگری نیست.

\*\*\*

## زیارت و حقیقت آن

از دلایلی که آیت الله العظمی در کتاب امراء هستی بر ولایت تکوینی و تصرف و تدبیر ائمه در کون و مکان آورده است، فقرات «زیارت جامعه کبیره» است که در این زیارتنامه، فقرات و جملاتی هست از آن جمله: «بِكُمْ فَتَحَ اللهُ وَبِكُمْ يَخْتِمُ وَبِكُمْ يُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَبِكُمْ يُمَسِّكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ وَبِكُمْ يُنْفَسُ الِهْمُّ وَيَكْشَفُ الضَّرَّ...».

یعنی: «به وسیله‌ی شما امامان، خدا آفرینش یا هر کاری را شروع کرده و به وسیله‌ی شما آن را ختم کرده است، و به وسیله‌ی شما، خدا باران نازل می‌کند و به وسیله‌ی شما خدا آسمان را نگاه داشته تا بر زمین نیفتد، و به وسیله‌ی شما غم‌ها را زایل و زیان‌ها را برطرف می‌کند»!

و در صفحه ۴۸۰ آن کتاب، از فقرات همین زیارتنامه، استناد و استشهاد کرده است بر حساب قیامت و نظارت امام که در آن زیارت آمده است: «وَإِيَابُ الْخَلْقِ إِلَيْكُمْ وَحِسَابُهُمْ عَلَيْكُمْ» و برای آن که به خیال خود جای پای خود را محکم کند از محدث قمی (حاج شیخ عباس) در «انوار الهی» ضمن نقل کلمات هادی علیه السلام آورده است که مجلسی درباره‌ی زیارت جامعه کبیره، فرموده است: «لأنها أصحُّ الزياراتِ سنداً وأعمُّها مورداً وأفصحها لفظاً وأبلغها معنىً وأعلاها شأناً!» یعنی: «زیارت جامعه از تمامی زیارت‌ها، از حیث سند صحیح‌تر و از نظر لفظ فصیح‌تر و از جنبه معنی بلیغ‌تر و از نظر شأن و رتبه عالی‌تر است»!

ما قبلاً به سند این حدیث که مورد ادعای این آیت الله العظمی! است، رسیدگی کردیم، آن‌گاه به تحقیقات خود، درباره‌ی زیارت می‌پردازیم:

اگر چنین فرض کنیم که این زیارت، همان طور که مجلسی فرموده است، از تمام زیارت‌ها صحیح‌تر است (اگر در زیارت‌ها، صحیحی باشد!) اما بدبختانه در زیارت‌ها صحیحی نیست تا این صحیح‌تر باشد، زیرا اکثر آن‌ها بدون سند است یا اسناد آن

ضعیف و فاسد است، زیرا از یک مشت افراد غلوکننده فاسدالعقیده و الایمان، نقل شده است که به قدر مجال در این باره به بحث پرداختیم.

این زیارت را مجلسی در جلد ۲۲ بحار الانوار (کتاب المزار) از «دقاق» و «سنائی» و «وراق» از «اسدی» و او از «برمکی» و او از «نخعی» و او از امام علی النقی علیه السلام روایت کرده است.

نجاشی درباره‌ی اسدی که مراد از او، محمد بن جعفر الأسدی است فرموده است: «کان ثقة، صحیح الحدیث إلا أنه روی عن الضعفاء». یعنی: «او ثقة است (دروغ نمی‌گوید) صحیح الحدیث است (حدیث را آن گونه که شنیده است، بیان می‌کند) جز این که از ضعفاء روایت می‌کند (پس احتمال ضعف روایت هست)». و بعد درباره او می‌افزاید: «وکان یقول بالجبر والتشبیه». یعنی: «او برخلاف شیعه، قائل به جبر و تشبیه است!». «ابن داوود» نیز او را به این صفت معرفی می‌کند، و در ردیف ضعفاء و مجروحین می‌آورد.

ممقانی در تنقیح المقال (۹۵/۲) قسمت دوم می‌نویسد: «قوله بالجبر والتشبیه فإنه لو كان علی حقیقته لأوجب فسقه بل كفره». او قائل به جبر و تشبیه بوده که اگر حقیقت داشته باشد فسق و کفر او واجب می‌شود. سپس مشغول دفاع از او و تطهیر و تعمیم او می‌شود!! اسدی این زیارت را از برمکی روایت می‌کند و این برمکی: وی محمد بن اسماعیل برمکی است. محمد بن اسمعیل بن احمد بن بشر البرمکی أبو جعفر المعروف به صاحب الصومعة ضعیف و محمد بن اسماعیل ضعیف است. در رجال «طه نجف» نیز او را در ردیف ضعفاء آورده است.

برمکی این روایت را از «نخعی» روایت می‌کند. او، موسی بن عبد الله النخعی است. از این شخص اصلاً نامی در کتب رجال نیست، و معلوم نیست چگونه مردی بوده است.

مامقانی در «تنقیح المقال» در ذیل ترجمه «موسی بن عبد الملك» درباره او گفته است: «إهمالهم ذكره في كتب الرجال غير قاذحة فيه» «اگر علمای رجال درباره او اهمال کرده‌اند موجب قدح و ذم نمی‌شود» و بدین وسیله دل خود را خوش کرده است، و احتمال شیخ صدوق را آورده است که موسی بن عبد الملك همان نخعی است و او هرگز شراب نبیذ ننوشیده بود مگر هنگامی که متوکل (خلیفه)، او را با ابراهیم در قمار

حاضر کرد و با او شراب نوشید! فقط از رجال حدیث یک نخعی را سراغ داریم که رضا علیه السلام به او فرمود: «اخرج عني لعنك الله ولعن من حدثك» «از پیش من برو بیرون، خدا تو را و آن کس که به تو حدیث گفته است، لعنت کند».

در کتاب «عیون أخبار الرضا» راوی متصل به امام این روایت (زیارت جامعه کبیره)، موسی بن عمران النخعی است، و هرچند در «من لایحضر الفقیه» و تهذیب طوسی که آن را صدوق روایت کرده و از من لایحضره الفقیه نقل می‌کند که موسی بن عبدالله النخعی است و ظاهراً این اشتباه از آن جا ناشی شده است که «عبدالله» و «عمران» در رسم الخط کوفی، شبیه به یکدیگر است، هرچند موسی بن عبدالله النخعی و موسی بن عمران النخعی، هر دو در کتب رجال مجهول اند، اما قرائنی نشان می‌دهد که او موسی بن عمران النخعی است:

أ/ موسی بن عمران النخعی، برادرزاده حسین بن یزید و حسین بن یزید به تصریح کتب رجال از غالیان بوده است و اسناد موسی بن عمران به ابن یزید است. و زیارت جامعه کبیره مملو از غلو است، پس نسبت آن به موسی بن عمران درست است.

ب/ حسین بن یزید، را از اصحاب رضا علیه السلام شمرده‌اند و موسی بن عمران برادرزاده اوست که معاصر با هادی علیه السلام است.

ج/ موسی بن عمران، از این قبیل احادیث، بسیار دارد چنان که در «إكمال الدين»<sup>(۱)</sup> صدوق نیز نظائر آن هست، و به هر صورت بدون شک این زیارت ساخته و پرداخته غالیان و مشرکان است، چنان که عبارات آن بر این حقیقت بهترین بیان و برهان است.

موسی بن عمران النخعی، راوی زیارت جامعه کبیره بدون شک از غلات است. در اکثر روایاتی که از او در کتب اخبار موجود است رائج غلو به شدت استشمام می‌شود، مانند روایتی که از این شخص در توحید صدوق (ص ۱۵۴ چاپ بمبئی) از عمویش حسین بن یزید آورده است: «عن علي بن الحسين عن حدیث عبدالرحمن بن کثیر عن أبي عبد الله علیه السلام قال، قال أمير المؤمنين علیه السلام: أنا علم الله، أنا قلب الله ولسان الله الناطق وعین الله وجنب الله وأنا يد الله». امیر المومنین علیه السلام فرمود: «من پرچم خدا و قلب خدا و زبان ناطق خدا و چشم خدا و جنب خدا و دست خدایم»!

۱- نام این کتاب «إكمال الدين وتمام النعمة» است که ما در متن، نام مشهورتر این کتاب را ذکر کردیم.

سند این حدیث چنین شروع می‌شود: «... حدثنا موسى بن عمران النخعي الكوفي عن عمه حسين بن يزيد عن علي بن الحسين» که علی بن احمد بن محمد بن محمد بن عمران از محمد بن جعفر کوفی و او از موسی بن عمران النخعی و او از عمویش حسین بن یزید این عبارات سراسر کفر را از امیرالمومنین علی علیه السلام به واسطه‌ی رواتی چون علی بن الحسین و راویان پس از او نقل کرده است و یقیناً و بدون هیچ تردید هرگز امیر المومنین علیه السلام چنین کفریاتی بر زبان مبارک جاری نفرموده است.

باز از همین شخص در همین کتاب (ص ۲۹۱) حدیثی آمده است که تصدیق آن تکذیب نبوت پیغمبر خدا است زیرا در طلوع و غروب خورشید از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چیزهایی می‌بافد که امروز هر طفل ابجد خوانی به آن می‌خندد!

با مطالعه این چرندیات، به خوبی معلوم می‌شود که این غالیان یا از بدترین احمقان و یا از بدترین دشمنان اسلام بوده‌اند!

نتیجه آن که راویان این زیارت یا ضعیف هستند و یا مجهول هستند و یا گمنام، بلکه ناموجود هستند! پس چنین زیارتی هرگز صحیح نخواهد بود. لذا برخلاف آن چه آقایان ادعا کرده‌اند که این زیارت از حیث سند از همه‌ی آن‌ها صحیح‌تر است. معنی آن این نیست که این زیارت صحیح است، بلکه آن است که در میان کورها باز لوچ، و حال این‌که چنین هم نیست بلکه خود آن هم کور است. حتی کور اندر کور!

اما از حیث معنی، برای منظور غالیان شاید بلیغ باشد، زیرا پاره‌ای از فقرات آن بوی شرک و غلو می‌دهد بلکه صراحتاً شرک است، و هرگز امامی بلکه هر کسی که ایمان به خدا و روز قیامت و شریعت صحیح اسلامی داشته باشد چنین کلماتی بر سبیل اعتقاد بر زبان نمی‌آورد. زیرا آن خدا است که می‌فرماید: ﴿فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلْغُ وَعَلَيْنَا الْحِسَابُ

﴿الرعد: ۴۰﴾ «همانا وظیفه‌ی تو ابلاغ (رسالت) است و حساب آنان با ماست».

﴿إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ ﴿۴۵﴾ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ ﴿۴۶﴾﴾ [الغاشية: ۲۵-۲۶].

«همانا بازگشتشان به سوی ما و آن‌گاه حسابشان با ماست».

ولی در این زیارت آمده است که: «إِيَابِ الْخَلْقِ إِلَيْكُمْ وَحِسَابِهِمْ عَلَيْنَا».

یعنی: بازگشت همه مردم به سوی شما امان است و حساب همه مردم نیز بر عهده شماست! و معتقد به چنین کفری، کافر و مشرک است. خداوند می‌فرماید: ﴿وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا﴾ [الزمر: ۶۹]. «زمین به نور پروردگارش روشن است».



ولی در این زیارت است: «أشْرقت الأَرْض بنوركم». یعنی: «زمین به نور شما امامان روشن است». و این فقرات می‌رساند که ائمه هدی علیهم‌السلام خدای جهان و پروردگار عالمیان‌اند.

شرک از این واضح‌تر چیست؟ و اگر این‌ها شرک و کفر نباشد دیگر در جهان شرک و کفری نیست!

آیت الله العظمی! برای تأیید کفریات خود جملاتی از کتاب التوحید کافی باب النور درآورده است که حضرت صادق علیه‌السلام فرمود: «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنَا وَصَوَّرَنَا، وَجَعَلَنَا عَيْنَهُ فِي عِبَادِهِ وَلِسَانَهُ النَّاطِقَ فِي خَلْقِهِ، وَيَدُهُ الْبَاسِطَةَ عَلَى عِبَادِهِ...».

یعنی: «خدا ما را آفرید و ما را چشم خود در میان بندگانش و زبان ناطق خود در آفریدگان خویش و دست گشاده خود در میان بندگانش قرار داد»!

این عبارت خود دلیل بر بطلان خود است هرچند سند آن صحیح بنماید، زیرا مخالف عقل و ایمان و وجدان و قرآن است. با این حال از حیث سند هم ضعیف و بی‌ارزش است. اصولاً صرف وجود حدیثی در کافی دلالت بر صحت آن ندارد<sup>(۱)</sup>، کافی همان کتابی است که قبلاً هم گفتیم که از شانزده هزار حدیث آن، کم‌تر از یک دهم از حیث سند صحیح‌اند. و اما پیردازیم به این حدیث که اولین راوی آن محمد بن اسماعیل است: مامقانی در تنقیح المقال (۸۲/۲) قسمت دوم وی را مجهول دانسته، او از حسین بن حسن روایت کرده است و در تنقیح المقال (۴۰/۱) او نیز مجهول و مهمل معرفی شده است. حسین از بکر بن صالح روایت کرده است و بکر ابن صالح به گفته ابن الغضائری: «ضعیف جدا انفراد بالغرائب» است یعنی علاوه بر این که خیلی ضعیف است، در نقل غرائب بی‌همتا است!

نجاشی درباره او فرموده است: «بکر بن صالح الرازي مولی بني ضبة ضعيف» بکر بن صالح ضعیف است (رجال نجاشی، ص ۸۴). علامه حلی درباره او فرموده است: «ضعیف جداً کثیر التفرّد بالغرائب» (خلاصه، ص ۲۰۸). «خیلی ضعیف است و بسیار از احادیث غریب روایت می‌کند».

۱- این جانب در کتاب «عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول» اکثر احادیث جلد اول «کافی» را سنداً و متناً مورد تحقیق قرار داده‌ام. (برقی)

ابن داود نیز او را در قسم دوم (=طبقه ضعفاء) آورده، و او را تضعیف کرده است (ص ۴۳۲) در وجیزه نیز او را ضعیف یا مشترک بین ضعیف و مجهول دانسته‌اند. مامقانی در تنقیح المقال درباره او فرموده است: «يسقط كل رواية لبكر بن صالح» یعنی: «روایتی که بکر نقل کرده باشد از درجه‌ی اعتبار ساقط می‌شود».

بکر بن صالح آن را از هیثم بن عبدالله، که حالش در رجال مجهول است روایت کرده و هیثم آن را از مروان بن صباح که اصلاً نامی از او در کتب رجال نیست از قول صادق عليه السلام جعل کرده است، یا هم خود او و هم حدیثش را جعل کرده‌اند!

این روایت به قدری رسواست که مجلسی نیز آن را در کتاب «مرآة العقول» ۹۶/۱ ضعیف شمرده است. با این همه، جناب آیت الله العظمی، می‌خواهد باطلی بلکه کفری را به وسیله باطلی و کفری دیگر تأیید کرده و به صورت حق جلوه دهد! غافل از آن‌که: ﴿إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا﴾ [الإسراء: ۸۱] «به راستی که باطل از بین رفتنی است».

وی زرنگی دیگر به خرج داده و در ذیل ص ۲۴۹ کتابش «خرایج رواندی» که از این قبیل مطالب در آن فراوان است از داوود رقی نقل کرده است که صادق عليه السلام به او فرموده است: «اگر ما نبودیم نهرها جاری نمی‌شد و میوه‌ها نمی‌رسید و درخت‌ها سبز نمی‌شد!» و خواسته است با این بیان تصرف و تدبیر امامان را در کون و مکان و زمین و آسمان ثابت نماید!

اینک باید دید این داوود رقی چه جانوری است که توانسته است آن قدر دروغ و کفر از زبان صادق عليه السلام جعل نماید!

داوود بن کثیر الرقی را در تنقیح المقال (ج ۱، ص ۴۱۴) که گویی برای غسل تعمید رجال بدنام تألیف شده است، چنین معرفی می‌کند، قال ابن الغضائری: «داوود بن کثیر الرقی مولی بنی اُسُد یروی عن اَبی عبد الله عليه السلام، أنه کان فاسد المذهب ضعیف الروایة لا یلتفت إلیه» یعنی: مذهب او فاسد و روایتش ضعیف بوده و قابل اعتبار نیست.

مرحوم نجاشی نیز در این تعریف با غضائری موافق است. او از احمد بن عبدالواحد، نقل می‌کند که «داوود بن کثیر الرقی یکنی اَبَا خالد وهو یکنی اَبَا سلیمان، ضعیف جداً والغلاة یروی عنه» یعنی: «خود داوود در روایت بسیار ضعیف است به طوری که مصدر و منبعی است برای غالیان». [چون آیت الله العظمی!].

احمد بن عبدالواحد فرموده است: «قل ما رأيت منه حديثاً سديداً». یعنی: «من از این شخص یک حدیث درست ندیده‌ام». (رجال نجاشی ص ۱۱۹).

ابو عمرو کشی فرموده است: «ويذكر الغلات أنه كان من أركانهم ويروي عنه المناكير من الغلو وينسب إليه أقوالهم». یعنی: «غلات او را یکی از ارکان مرام خود دانسته و از او منکرات زیادی از غلو روایت می‌کنند و اقوال خود را به وی نسبت می‌دهند».

در رجال ابن داوود، در قسم دوم (طبقه‌ی ضعفاء و مجهولین، ص ۴۵۲) او را فاسد المذهب خوانده و او را جزو ضعفاء شمرده است. در رجال میرمصطفی ص ۱۲۹ نیز او را جداً ضعیف شمرده و گفته است غالیان از او روایت می‌کنند.

آری! چنین جانوری باید تکیه‌گاه غلات باشد، و آیت الله العظامهای زمان ما قول او را سند گرفته و از یک گفته کفرآمیز او صد شرک صریح بیرون آورده بدان استناد کرده مردم را به کفر و شرک سوق دهند!

اینک بپردازیم به سایر جملاتی که آیت الله العظمی در کتاب خود از زیارتنامه‌ها برای کفريات خود استفاده کرده است.

یکی از فقرات زیارتنامه‌ها که مورد استناد آیت الله العظمی قرار گرفته، این جمله است: «السلام عليك يا عين الله الناظرة ویده الباسطة» است. این جمله (در جلد ۲۲ بحار الأنوار) در دو مورد در زیارت امیرالمؤمنین عليه السلام دیده شده:

یک مورد آن زیارتی است که مجلسی آن را از شیخ مفید نقل کرده است و لفظ آن را متابعت نموده است، زیرا گفته است: «إنه أسبق وأوثق» آن قدیم‌تر و موثق‌تر است. و آن را بدون سند از صادق عليه السلام نقل نموده است که آن جناب فرموده است: چون خواستی متوجه قبر امیرالمؤمنین عليه السلام شوی: بگو: السلام عليك يا رسول الله تا آن جا که: «السلام عليك يا عين الله الناظرة، ویده الباسطة وأذنه الواعية».

در همین زیارت که می‌گوید: «ثم انكب على القبر فقبله وقل...».

یعنی: «آن‌گاه روی قبر خم شده آن را ببوس و بگو... الخ».

و مورد دیگر زیارتی است مخصوص هفدهم ربیع الاول که روز تولد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم است (به روایت شیعیان) که باز شیخ مفید و غیر او روایت کرده‌اند که صادق عليه السلام در این روز امیرالمؤمنین عليه السلام را زیارت کرده، و این زیارتنامه را به محمد بن مسلم ثقفی

تعلیم داده و به او فرموده است: همین‌که به باب السلام رسیدی رو به قبله بایست و سی مرتبه بگو... آن‌گاه بگو: السلام علی رسول الله و باز در همین زیارت، حضرت به «محمد بن مسلم» دستور می‌دهد که: «ثم انكب علی القبر فقبله وقل: أشهد أنك تسمع كلامي وتشهد مقامي» آن‌گاه روی قبر خم شده و آن را ببوس و بگو گواهی می‌دهم که سخنم را می‌شنوی و ایستادنم را می‌بینی! که این فقره نیز بارها مورد استناد و استشهاد آیت الله العظمی و دیگران قرار گرفته است. و در بعضی نسخه‌ها پس از جمله: «ثم انكب علی القبر فقبله» کلمه «قال» است که معلوم می‌دارد خود صادق علیه السلام خم شده و قبر را بوسیده و آن کلمات را گفته است.

حال یا خود حضرت به این کیفیت زیارت کرده باشد یا به محمد بن مسلم یا دیگری تعلیم کرده باشد به هر صورت دروغ است و آن را غالیان و دجالان جعل و به صادق علیه السلام بسته‌اند، هرچند آن را شیخ مفید و سید بن طاوس و امثال ایشان روایت کنند، به دلیل آنکه:

اولاً: در آن‌ها سندی ذکر نشده است و چنان‌که دیدیم و بعداً إن شاء الله تعالی خواهیم دید آن زیارتنامه‌ها سند دارد غالب آن از ضعفاء واز غلات (غلوکنندگان) به نام است تا چه رسد به این‌ها که معلوم نیست چه کسی آن‌ها را ساخته یا بافته است.

ثانیاً: آمدن صادق علیه السلام به زیارت امیر المؤمنین علیه السلام مسلم نیست چنان‌که شرح آن گذشت.

ثالثاً: آن‌چه روایت شده حضرت صادق علیه السلام در زمان منصور دوانیقی به کوفه آمده و به زیارت امیر المؤمنین علیه السلام رفته است به قدری اختلاف دارد که گاهی آن را به «صفوان جمال» نسبت داده‌اند و گاهی به یونس بن ظبیان و گاهی به معلی بن خنیس که در سال ۱۳۲، یعنی قبل از این‌که منصور به خلافت رسد به دست داوود بن علی کشته شد.

و پاره‌ای از این روایت چون یونس بن ظبیان و معلی بن خنیس به قدری بی‌اعتبارند که اگر گواهی به روشنی روز و تاریکی شب دهند نمی‌توان به گفتارشان اعتماد کرد،

چنان که شخصیت منفور اولی در صفحات گذشته معرفی شد و حال دومی نیز خواهد آمد<sup>(۱)</sup>. ان شاء الله تعالی.

رابعاً: این مطالب (دیدار صادق از قبر امیرالمؤمنین) در کتب معتبر و مشهور مذکور نیست چنان که مجلسی در جلد ۲۲ بحار الأنوار داستان صفوان را که با صادق علیه السلام به زیارت آمده است، چنین آورده است: «ذکر الفقیه صفی الدین بن سعدان فی مزار فقیهنا محمد بن علی بن فضل... قال: أخذت هذه الزيارة من كتاب عمومي وكانت بخط عمي الحسين بن فضل قال حدثني... عن صفوان بن يحيى عن صفوان الجمال...» یعنی: آنگاه داستان صفوان جمال را آورده که وی با حضرت صادق علیه السلام از مدینه به کوفه آمده و چون به حیره رسیده‌اند به نجف آمده‌اند، آن‌گاه حضرت، ریسمانی که از لیف نارگیل بوده درآورده و مقداری از زمین را مساحت کرده تا به محلی رسیده از آن مقداری خاک برداشته و استشمام نموده، هم‌چنین بارها خاک برداشته و بو کرده است تا سرانجام به موضع قبر رسیده و همین که خاک آن را برداشته و بو کرده است شقه‌ای کشیده و بیهوش شده به طوری که صفوان گمان کرده است که حضرت از دنیا رفته است و چون به هوش آمده فرموده است: «هیئنا والله مشهد أمير المؤمنين» سوگند به خدا که این‌جا شهادتگاه امیرالمؤمنین است. به هر صورت روایت از چنان کتابی گمنام نمی‌تواند مورد اعتماد خاص و عام باشد.

باز در حدیث کامل الزیاره از ابی الخطاب از حجال از صفوان بن مهران (صفوان جمال) روایت شده که من از صادق علیه السلام از موضع قبر امیرالمؤمنین علیه السلام پرسیدم،

۱- معرفی «معلی بن خنیس» از قلم افتاده است، «نجاشی» درباره «معلی» فرموده وی جداً ضعیف است و به او اعتمادی نیست.

«غضائری» نیز پس از بیان اینکه وی مدتی پیرو یکی از منحرفین موسوم به «مغیره بن سعید» بوده است درباره او فرموده غلات از وی روایت می‌کنند و من به احادیث او اعتماد نمی‌کنم.

در رجال «کشی» ص ۲۱۳ آمده «معلی» اوصیاء را در شمار انبیاء می‌دانسته! و امام صادق علیه السلام از چنین کسانی اظهار بیزاری فرموده، «حلی» نیز او را تضعیف کرده است.

البته افراد غلوکننده و ضعیفی چون «عبدالله بن عبدالرحمان الأصب المسمعی» روایاتی در تعریف از او آورده‌اند که قابل اعتماد نیست خصوصاً که به اتفاق جمهور علما قول جارح مقدم است (برقی).

حضرت موضع آن را برای من وصف کرد که آن نزدیک دکادک المیل است، پس من رفتم در آنجا نماز خواندم و سال دیگر آمدم خدمت حضرت صادق علیه السلام و به حضرتش خبر دادم که من رفتم و چنین و چنان کردم، حضرت فرمود: «درست رفته‌ای». و من (یعنی صفوان) مدت بیست سال در نزد آن قبر نماز می‌خواندم، این روایت می‌رساند که صفوان با صادق علیه السلام به محل قبر نرفته و فقط نشانی آن را پرسیده است، و چون حضرت نشانی آن را داده صفوان رفته و با آن نشانی آن قبر را پیدا کرده است و چون آن نشانی‌ها را به حضرت بازگو کرده است، امام علیه السلام او را تصدیق و تصویب فرموده است.

اگر صفوان با آن حضرت به نجف رفته بود و آن قبر را دیده بود دیگر لزومی نداشت که بیست سال به آن نشانی که حضرت داده بود اکتفاء کند و آن را دلیل بر درستی یافت خود بگیرد؟

و چون صادق علیه السلام در زمان منصور به بغداد تشریف برده‌اند، و منصور در سال ۱۳۶ به خلافت رسیده، هرگاه فرض شود که در همان سال اول خلافت خود، آن حضرت را احضار کرده باشد (حال آن که چنین نیست) و با توجه به این که وفات آن جناب در سال ۱۴۸ می‌باشد، در این صورت فاصله آمدن به کوفه و وفات آن جناب بازهم بیشتر از ۱۲ سال نمی‌شود و صفوان بیست سال یعنی هشت سال بعد از این هم، همان مکان را که حضرت به او نشان داده بود زیارت می‌کرد، پس آمدن صادق علیه السلام به نزد صفوان دروغ است!

**خامساً:** موضع قبر امیرالمؤمنین علیه السلام تا زمان حضرت رضا علیه السلام در بین شیعیان مورد اختلاف است، زیرا عده‌ای قائل بودند که آن حضرت در مسجد کوفه دفن شده است و عده‌ای قائل بودند که آن بزرگوار را در خانه‌اش دفن کرده‌اند، و کسانی هم به همان روایت صفوان قائل بودند، چنان که در قرب الإسناد از بزنی روایت شده که از رضا علیه السلام از موضع (مکان) قبر امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال کردم. حضرت فرمود: از پیران خود در این باره چه شنیده‌ای؟ عرض کردم صفوان بن مهران از جدت (حضرت صادق) روایت کرده است که آن حضرت در نجف مدفون است و پاره‌ای از اصحاب ما (شیعیان) نیز از یونس بن ظبیان چنین روایت کرده‌اند، حضرت فرمود: من هم از او شنیده‌ام که می‌گفت او در مسجد شما که در کوفه است مدفون شده است.

شاید مراد حضرت از ضمیر «سمعت منه» که در حدیث است، حضرت صادق باشد، هرچند بعید است که خود آن حضرت، آن را مستقیماً از جد بزرگوارش (حضرت صادق) شنیده باشد، زیرا آن جناب در همان سال وفات حضرت صادق (۱۴۸) یا یک سال قبل متولد شده است و یا این که مراد حضرت آن باشد که از «یونس بن ظبیان»، چنین شنیده است، آن نیز بعید است اما نه چنان.

باز در حدیثی که از حسن بن جهم روایت شده است، او می‌گوید که به حضرت رضا علیه السلام داستان یحیی بن موسی و تعرض او را به کسانی که به زیارت قبر امیرالمؤمنین می‌روند یادآور شدم تا آن‌جا که می‌گوید من همان حدیث صفوان را قبول دارم زیرا معتقدم که قبر امیرالمؤمنین علیه السلام در دارالخلافة نیست از آن جهت که خدا قبر او را در منازل ظالمان و ستمکاران قرار نمی‌دهد، در مسجد هم نباید باشد زیرا اهل بیت او می‌خواستند قبر او مخفی باشد، کدامیک صحیح است؟ حضرت رضا علیه السلام فرمود: همان گفته‌تو درست است زیرا قول جعفر بن محمد علیه السلام را گرفته‌ای. آنگاه فرمود: «یا ابا محمد ما اری أحداً من أصحابنا یقول بقولك ولا یذهب مذهبك». «ای ابومحمد (کنیه حسن بن جهم ابو محمد بود) هیچ کس از اصحاب ما (شیعیان) را نمی‌بینم که قائل به قول تو بوده و معتقد به مذهب تو (در خصوص قبر امیرالمؤمنین) باشد».

به هر صورت آنچه مسلم است در زمان رضا علیه السلام قبر امیرالمؤمنین علیه السلام به درستی معلوم نبوده است، پس تعیین قبر در زمان صادق علیه السلام صحیح نیست.

سادساً: بر طبق تمام کتب تواریخ، اولین کسی که به قبر امیرالمؤمنین دست یافت، هارون الرشید بود که در شکار گاهی، آن محل را دیده و پرسید؟ زارعین و ساکنین صحرای نجف گفتند: ما از پدران خود شنیده‌ایم که قبر امیرالمؤمنین علی علیه السلام در این حدود است، پس آن‌گاه هارون دستور داد تا در اطراف آن حفاری کردند و موضع قبر را یافتند و آن را تعمیر کردند. از زمان وفات صادق علیه السلام تا زمان انتقال خلافت به هارون، بیش از بیست سال طول کشیده است، زیرا وفات صادق علیه السلام در سال ۱۴۸ هجری بود و انتقال خلافت به هارون در سال ۱۷۰ هجری بوده است. حال در کدامین سال خلافت توفیق یافتن قبر امیرالمؤمنین به هارون دست داده است؟

هرچه هست در زمان صادق علیه السلام قبری نبوده تا آن حضرت به «محمد بن مسلم» دستور رفتن به زیارت و آداب ورود به در حرم که «باب السلام» نام داشته و درهای دیگر، که یکی از آن‌ها باب السلام نام داشته است، بدهد در حالی که در این زیارتنامه که شیخ مفید و دیگران از صادق علیه السلام روایت کرده‌اند معلوم می‌شود در زمانی بوده که قبر امیر المؤمنین علیه السلام چندین در و صحن و سرایی داشته که از آن جمله باب السلام بوده، و در ضمن زیارت دستور می‌دهد که خود را روی قبر انداخته و آن را ببوسد یا خود آن حضرت خم شده و قبر را بوسیده، در حالی که در زمان آن حضرت قبری نبوده تا بتوان آن را ببوسید و دربی نبوده تا بتوان به آن جا آمده و رو به قبله ایستاد؟! از آن جا که دروغ‌گو کم‌حافظه است آن کس که این زیارت‌ها را بافته است، هیچ به یاد نیاورده است که در زمان صادق علیه السلام در و صحن و قبری نبوده تا با آن چنین و چنان کنند!..

در کتب تاریخ در محل قبر و کیفیت دفن امیر المؤمنین علی علیه السلام آن قدر اختلاف است که هیچ کس نمی‌تواند یقین کند که قبری که اکنون در نجف واقع شده، مرقد آن حضرت است!

أبو الفداء حافظ ابن کثیر در تاریخ خود «البدایة والنهایة» (۷/۳۳۰) آورده است: «وما یعتقده کثیر من جهلة الروافض من أن قبره بمشهد النجف فلا دلیل علی ذلك ولا أصل له، ویقال إنها ذاك قبر المغيرة بن شعبة، حکاه الخطیب البغدادي عن أبي نعیم الحافظ عن أبي بكر الطلحي، عن محمد بن عبد الله الحضرمي الحافظ، عن مطر أنه قال: لو علمت الشيعة قبر هذا الذي يعظمونه بالنجف لرجموه بالحجارة، هذا قبر المغيرة بن شعبة. وقد حکى الخطیب البغدادي عن أبي نعیم الفضل بن دكين، أن الحسن والحسين حولاه فنقلاه إلى المدينة فدفناه بالبقيع عند قبر فاطمة، وقيل: إنهم لما حملوه علی البعير ضل منهم فأخذته طيء يظنونها مالا فلما رأوا أن الذي في الصندوق ميتٌ ولم يعرفوه دفنوا الصندوق بما فيه فلا يعلم أحدٌ أين قبره، حکاه الخطیب أيضاً. وروی الحافظ ابن عساكر عن الحسن قال: دفنت علیاً في حُجْرَةٍ من دور آل جعدة. وعن عبد الملك بن عمير قال: لما حفر خالد بن عبد الله أساس دار ابنه يزيد استخرجوا شيخاً مدفوناً أبيض الرأس واللحية كأنها دفن بالأمس، فهَمَّ بإحراقه ثم صرفه الله عن



ذلك، فاستدعى بقباطي فلفه فيها وطيه وتركه مكانه. قالوا وذلك المكان بحذاء باب الوراقين مما يلي قبلة المسجد في بيت اسكاف وما يكاد يقر في ذلك الموضع أحد إلا انتقل منه. وعن جعفر بن محمد الصادق: قال: **صُلِّيَ على عليٍّ ليلاً ودُفِنَ بالكوفة وعمِّي موضع قبره ولكنه عند قصر الإمارة**». یعنی: «عقیده بسیاری از جاهلانِ روافض (شیعیان) این است که قبر آن حضرت در نجف است، اما دلیلی بر آن نیست، و اصلی ندارد و گفته می‌شود که این قبر، قبر مغیره بن شعبه<sup>(۱)</sup> است. این قول را خطیب بغدادی (در تاریخ بغداد) از **أبي نعیم حافظ** از ابوبکر طلحی از محمد بن عبدالله الحضرمی از مطرانه نقل کرده است که گفته است: اگر شیعیان بدانند قبری که آنان در نجف بزرگش می‌دارند از آن کیست سنگسارش می‌کنند، این قبر از آن مغیره بن شعبه است. و گفته شده است که **علی التلیکة** در جلوی مسجد جامع کوفه دفن شده است، این سخن را واقدی گفته است. و مشهور آن است که آن حضرت در دارالاماره دفن شده است (این قول ابن کثیر است). و نیز خطیب بغدادی از **أبو نعیم** از فضل بن دکین روایت کرده است که: حسن و حسین **العلیة** او را از کوفه حرکت داده به مدینه نقل کرده و آن حضرت را در بقیع در نزد **فاطمه علیک** دفن کردند، و گفته شده که هنگامی که جنازه آن حضرت را بر شتر حمل کردند، شتر در بیابان گم شده و قبیله‌ی طی به خیال این که آن حمل شتر، مالی است گرفتند، اما چون دیدند آن چه در صندوق است جنازه‌ای است و او را نشناختند صندوق را با آن چه در آن بود دفن کردند و هیچ کس ندانست که قبر آن حضرت در کجاست؟! و نیز خطیب بغدادی این مطالب را حکایت کرده است. و حافظ ابن عساکر از امام حسن **العلیة** روایت کرده است که فرمود: من علی را در حجره‌ای از کوچه‌ی آل جعده دفن کردم. و از عبد المطلب بن عمیر روایت شده است که گفت: خالد بن عبدالله که محل خانه‌ی فرزند خود را حفر می‌کرد از زیر پایه پیرمرد مدفونی را بیرون آوردند که موی سر و ریشش سفید بود که تو گویی دیروز او را دفن کرده‌اند، خالد تصمیم گرفت که او را بسوزاند، لیکن خدا او را از این تصمیم منصرف کرد، پس پارچه‌ای خواست و جنازه را با آن پیچید و خوشبو گردانیده به جای خود گذاشت گفته‌اند که این نقطه محاذی (برابر) دروازه‌ی کتابفروشان روبروی مسجد است. و از

۱- مغیره بن شعبه از جانب معاویه والی کوفه بود و در همان‌جا در سال ۵۰ هجری درگذشت.

امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: بر علی علیه السلام نماز میت شبانه خوانده شد و در کوفه دفن شد و محل قبر او پوشانده شد. لیکن قبر آن حضرت در کوفه نزدیک دارالاماره است.

در مروج الذهب مسعودی (۲/۲) چنین مسطور است: «وقد تنوزع في موضع قبره؛ فمنهم من قال: إنه دفن في مسجد الكوفة، ومنهم من قال: به حمل إلى المدينة فدفن عند قبر فاطمة، ومنهم من قال: إنه حمل في تابوت على جمل، وإن الجمل تاه ووقع إلى وادي بطيء، وقد قيل من الوجوه غير ما ذكرنا». یعنی: در موضوع قبر آن حضرت گفتگو و اختلاف شده است گروهی می‌گویند که آن حضرت در مسجد کوفه دفن شد و گروهی قائل‌اند که حضرت را در صندوقی روی شتر حمل کردند و آن شتر در صحرا گم شد و به وادی طی افتاده و غیر از این نیز اقوالی است<sup>(۱)</sup>.

تاریخ بغداد (۱۳۴/۱) از باقر علیه السلام روایت کرده است که اسحاق بن عبدالله از آن حضرت پرسیده است: «أين دفن علي؟ فقال: بالكوفة ليلا وقد عمي عني دفنه». یعنی: «حضرت علی کجا دفن شد؟ فرمود: شبانه در کوفه مدفون گردید و مکانش بر من معلوم نیست».

و در ص ۱۳۶، از حضرت امام حسن پرسیده شد؟ فرمود: «دفنت أبي علي بن أبي طالب في حجلة أو قال في حجرة من دور آل جعدة بن هبيرة».

یعنی: «من آن حضرت را در حجره‌ای از خانه‌های آل جعدة بن هبیره دفن کردم». و در ص ۱۳۷ داستان حفر «خالد بن عبدالله» را آورده است که می‌خواست جنازه آن حضرت را بسوزاند و هیثم بن غریبان مانع آن شد، و سپس از حسن بن محمد النخعی روایت می‌کند که گفت: «جاء رجل إلى شريك فقال: أين قبر علي بن أبي طالب؟ فأعرض عنه في سؤاله ثلاث مرات، فقال له في الرابعة: نقله والله الحسن بن علي إلى المدينة».

یعنی: «مردی نزد شریک آمد و گفت: قبر علی بن ابی طالب کجاست؟ شریک در این سؤال سه بار از او روی بگردانید و در مرتبه چهارم گفت: به خدا قسم حسن بن علی علیه السلام او را به مدینه منتقل کرد».

۱- این اقوال در اکثر کتب تاریخ واز آن جمله در تاریخ دمشق ابن عساکر ۳/۳۱۰ مذکور است.

و عبدالملک بن محمد الرقامی گفته است: «و کنت عند أبي نعيم فمر قوم على حمير قلت أين يذهب هؤلاء قال: يأتون إلى قبر علي بن أبي طالب، فالتفت إلى أبو نعيم فقال: كذبوا نقله الحسن ابنه إلى المدينة».

یعنی: ابونعیم نیز گفته است حسن علیه السلام جنازه او را به مدینه انتقال داد. و در ص ۱۳۸ از قول مطین آورده است که: «لو عَلِمَتِ الرَّافِضَةُ قَبْرَ مَنْ هَذَا لَرَجَمَتْهُ بِالْحِجَارَةِ، هَذَا قَبْرُ الْمَغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ».

یعنی: «اگر رافضی‌ها (شیعیان) بدانند این قبر کیست، آن را سنگسار می‌کنند زیرا آن قبر مغیره بن شعبه است».

در طبقات ابن سعد (۳۸/۳) چنین آمده است: «دفن علي بالكوفة عند مسجد الجماعة...».

«علی در کوفه در نزد مسجد جامع دفن شد».

البته منظور ما اثبات یا رد اقوال نیست بلکه ابطال قول فقرات زیارتنامه‌ها است. در زمانی که هنوز موضع قبر امیرالمؤمنین علیه السلام نامعلوم و مورد این همه اختلاف بود چگونه این فقرات کفرآمیز و موهوم بر زبان امام علیه السلام گذشت؟!.

از طرفی، آن که در کتاب «فرحة الغری» خلاف آن را محمد بن مسلم، روایت کرده‌اند که او و سلیمان بن خالد به صادق علیه السلام وارد شده و از قبر امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال کرده‌اند؟ حضرت نیز به آن‌ها نشانی‌ها داده و آنان با آن نشانی‌ها رفته و اثری نیافته‌اند.

پس فقرات این زیارتنامه‌ها همه جعلی است و هرگز امامی امیرالمؤمنین علیه السلام را «عین الله الناظرة» نخوانده است تا مورد استناد غالیان قرار گیرد.

علاوه بر آن در این زیارتنامه‌ها فقراتی است که عقل و وجدان و تاریخ آن را نمی‌پذیرد مثل: «یا من خاطب الثعبان وذئب الفلاة»، یعنی: سلام بر تو ای کسی که با اژدها و گرگ سخن گفتی! و باز در همین زیارت است: «السلام عليك يا من رُدَّتْ له الشمس حامی شمعون الصفا».

در این عبارت، اشارت است به داستانی که در کتاب «مدینه المعاجز» آمده است که: اژدهایی در زمان خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام به کوفه آمده و بیش از پنج بار آمد و

شد، در حضور امیرالمؤمنین و مردم کوفه به کرات سخن گفته است! که باید شرح و تفصیل این گونه دروغ‌های شاخ‌دار را از این گونه کتاب‌ها خواست<sup>(۱)</sup>!

عجب است که ثعبان (ازدهای) موسی علیه السلام که به نص صریح قرآن کریم، بیش از دو مرتبه [یک بار فقط برای حضرت موسی و بار دیگر در برابر فرعون و مردم] ظاهر نشد<sup>(۲)</sup> آن همه غوغا و سر و صدا در دنیا انداخت، اما ثعبان علی علیه السلام که علاوه بر پنج بار ظهور در حضور مردم، آن همه سخن سرایی کرد! با این حال هیچ کس آن را جز فردی کذاب نقل نکرد، چه معجزه‌ی بی‌مزه‌ای!

یکی از فقرات این زیارتنامه «السلام عیك یا من ردت له الشمس» «سلام بر تو ای کسی که خورشید برای او بازگردانده شد!» است که غلوکنندگان، آن را یکی از دلایل تصرف امیرالمؤمنین در کون و مکان گرفته‌اند و آن را با آب و تاب در هر مجلس و محفلی ذکر می‌کنند، یا این که علم و حسن و عقل و تاریخ بر محال و کذب بودن آن گواهی می‌دهند<sup>(۳)</sup>.

قبول این قبیل افسانه‌ها در این زمان موجب مسخره و استهزاء به دین مبین است و بسا که در نزد بعضی باعث انکار سایر فضایل واقعی امیرالمؤمنین علیه السلام شود، با این حال در کمتر شعر و دفتری است که مداحان و فضایل‌تراشان جاهل آن را نیاورند!

۱- چگونه ممکن است پیامبر بزرگواری که خداوند تبارک و تعالی به او می‌فرماید: ﴿وَأَخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ﴾ [الحجر: ۸۸] «برای مومنین فروتنی کن». و یا ﴿وَأَخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [الشعراء: ۲۱۵] «برای مومنینی که تو را پیروی می‌کنند فروتنی کن». یا امامی که خود اسوه‌ی تواضع است و در زمانی که زنده بود اجازه نمی‌داد او را هم‌چون ملوک و سلاطین با القاب متعدد خطاب کنند و اصحاب و پیروانش نیز با آنان چنین نمی‌کردند، بگوید مرا «عین الله الناظرة» «چشم بینای خدا» بخوانید و یا بگوید در زیارتم بگویید: «السلام عليك من خاطب الثعبان وذئب الغلات، السلام عليك يا من ردت له الشمس»؟! (برقی)

۲- آنچه از آیات قرآن در این باره بر می‌آید این است که ازدها سه بار خود را به موسی علیه‌السلام نشان داد نه دو بار؛ یک بار در کوه طور زمانی که تنها بود؛ بار دیگر زمانی که این معجزه را به فرعون در قصرش نشان داد و بار سوم در روز زینت، زمانی که ازدها در برابر فرعون و ساحران و عموم مردم نمایان گردید. (مُصحح)

۳- این جانب در کتاب «خرافات وفور در زیارت قبور» درباره ماجرای «رد شمس» مطالبی آورده‌ام. (برقی)

اینک ما آن داستان را از بهترین و موثق‌ترین صحاح شیعه آورده و آن را مورد بررسی و تحقیق قرار می‌دهیم.

کافی، آن را چنین روایت می‌کند: «عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ الْكَافِي عَيْدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ صَدَقَةَ عَنْ عَمَّارِ بْنِ مُوسَى قَالَ دَخَلْتُ أَنَا وَأَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام مَسْجِدَ الْفُضَيْحِ فَقَالَ: يَا عَمَّارُ تَرَى هَذِهِ الْوَهْدَةَ قُلْتُ نَعَمْ... الخ»<sup>(۱)</sup>.

مضمون حدیث آن است که عمار بن موسی گفته است که من و صادق عليه السلام داخل مسجد فضیح در مدینه شدیم، حضرت فرمود: ای عمار این شکاف را می‌بینی گفتیم: آری، آن‌گاه حضرت داستان رد شمس را از زبان اسماء بنت عمیس که قبلاً زن حضرت جعفر طیار و بعد از شهادت آن بزرگوار، همسر ابوبکر و سرانجام همسر امیرالمؤمنین عليه السلام شد از قول آن حضرت نقل کرد! ما اینک روات این حدیث مجعول غیر معقول و نامقبول را معرفی می‌کنیم:

راوی اول آن، سهل بن زیاد است که طوسی او را در کتاب الفهرست ضعیف و در استبصار گفته است: «ضعیف جداً عند نقاد الأخبار» یعنی: «نزد ناقدان اخبار بسیار ضعیف است».

و نجاشی او را ضعیف و غیر معتمد شمرده و گفته محمد بن عیسی شهادت به غلو او داده و او را دروغگو خوانده و از قم اخراجش کرده است و اظهار برائت و بی‌زاری از او نموده است، و نهی کرده است که کسی از او حدیث استماع کند، یا از وی روایتی نقل نماید.

ابن الغضائری فرموده است: «سهل بن زیاد أبو سعيد الآدمي الرازي كان ضعيفاً جداً فاسد الرواية والدين». و نیز فرموده است: «يروي المراسيل ويعتمد المجاهيل». یعنی: او بسیار ضعیف و دین و روایت او فاسد بوده و احادیث مرسل نقل کرده و به روایت مجهول اعتماد می‌کند.

فضل بن شاذان، او را احمق خوانده است.

علمای رجال که به شرح حال او پرداخته‌اند همگی او را به این صفات زشت معرفی کرده‌اند.

با شناختن اولین راوی این حدیث نیازی به معرفی روات دیگر نیست. اما کسانی که مصداق آیه: ﴿وَأَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ﴾ [البقرة: ۹۳].

«دل‌هایشان به (محبت) گوساله آمیخته و اشراب شده است».

هستند و به سادگی دست از گوساله‌ی خرافات برنمی‌دارند ناچار سایر رفیقان یا اساتید او را معرفی می‌کنیم تا بدانید که: ﴿وَإِنَّ الظَّالِمِينَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ﴾ [الجاهلیه: ۱۹]. «ستمگران دوستان یکدیگرند». و: ﴿الْمُنْفِقُونَ وَالْمُنْفِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِّنْ بَعْضٍ﴾ [التوبة: ۶۷] «زنان و مردان منافق از یکدیگرند».

سهل بن زیاد از موسی بن جعفر بغدادی روایت می‌کند، موسی بن جعفر بغدادی در تنقیح المقال (۲۵۴/۳) مجهول و ضعیف است. او از عمرو بن سعید نقل می‌کند و عمرو بن سعید متهم به فطحی‌بودن است (تنقیح‌المقال، ج ۲، ش. ص ۳۲۱). ابن داوود نیز در رجال خود (ص ۴۸۹) او را در قسم ضعفاء و مجروحین آورده است. و در نهج‌المقال استرآبادی (ص ۲۴۷) نصر بن الصباح گفته است: «لا أعتد علی قوله» یعنی: به سخن او اعتماد نمی‌کنم.

عمرو بن سعید از عمار بن موسی الساباطی روایت کرده است، او نیز فطحی‌مذهب است (تنقیح‌المقال ۳۱۸/۲) و کاشف‌الرموز گفته است: «عمار فطحي لا أعمل علی روايته» یعنی: «عمار فطحی‌مذهب است و من به روایت او عمل نمی‌کنم» و شیخ طوسی درباره‌ی او فرموده است: «أن عمار الساباطي ضعيف فاسد المذهب لا يعمل علی ما يختص بروايته». یعنی: «همانا عمار ساباطی ضعیف و فاسد‌المذهب است و به روایتی که فقط او روایت کرده باشد عمل نمی‌شود».

و صاحب‌تکمله او را، فطحی‌ملعون و از کلاب‌ممطوره (سگان باران‌خورده) خوانده است.

اینان راویان حدیث رد‌الشمس هستند!

حال چه سیاستی بوده که این فقرات را ساخته و در زیارت‌نامه، آن را به صادق عليه السلام نسبت داده‌اند؟ و مردم را وادار کرده‌اند که هر صبح و شام آن‌ها را در مقابل قبور مطهره‌ی ائمه عليهم السلام بخوانند، خدا داناست.

آنچه ما می‌دانیم نتیجه‌ی اینگونه موهومات و خرافات و جعلیات که شایع شده، توجه‌دادن مردم از خالق به خلق و از توحید به شرک است، و نیز موجب اهانت و استخفاف به دین مبین اسلام و احکام آن و بالأخره سستی اعتقاد عقلا، درمیان اذکیاء و غرور احمقان و سایر مفاسد است.

و جای هیچ شک نیست که اگر هم دشمنان اسلام در جعل این‌گونه خرافات دست نداشته باشند، به انتشار آن‌ها علاقه دارند، زیرا اکثر مقاصد آنان با انتشار این موهومات برآورده است، زیرا هم دین اسلام را در دیدگاه عقلا موهون و سست و غیر قابل پذیرش، جلوه می‌دهند، وهم توده‌ی جاهل را با ایجاد غرور از تمکین مقررات شرع نامتقاعد کرده و به فساد سوق می‌دهند، آن‌گاه آن می‌کنند که دشمنی با دشمن کند، چنان‌که هم اکنون می‌کنند!

\*\*\*

## مسأله‌ی زیارت

موضوع اعتقاد به بقای اموات صرف‌نظر از روح و جسم بعد از مرگ، مسأله‌ای است که در پاره‌ای از امت‌های قبل از ما سابقه داشته است، که در هنگام دفن مرده بعضی از ملت‌ها، آداب مخصوصی را رعایت می‌کردند، آن‌گاه پاره‌ای از غذاهای لازم و چراغ و اشیایی که آن میت در حیات خود به آن علاقه داشت در آن دخمه می‌گذاشتند<sup>(۱)</sup>.

«جان ناس» در کتاب تاریخ جامع ادیان می‌نویسد: اقوام دیرینه که از ابتدایی‌ترین مردم روی زمین‌اند عقیده دارند که آسمان، کشوری است مانند زمین دارای درختان که در آنجا ارواح مردگان و مورا موراها زندگی می‌کنند تا آن‌جا که می‌نویسد: مردگان می‌توانند غالباً به زمین آمده و در آن‌جا نیز گردش کنند و در هنگام خواب به ملاقات آدمیان آیند و چون چنین امری واقع شود باید برای آن میت که به دیدن آمده خوراکی تهیه کرده، بر سر مزار او گذارند و آتشی هم روشن کنند، و اگر چنین نکنند، آن مرده غضبناک شده موجب آزار و اذیت خواهد شد! (تاریخ جامع ادیان، ص ۲۲).

و در صفحه ۲۶ همین کتاب می‌نویسد: رومیان باستان، اعتقاد به ارواح‌پرستی داشتند.

و در صفحه ۹۵ می‌نویسد: آریان‌های قدیم درباره ارواح اجداد احترامی به حد ستایش رعایت می‌کردند.

و در صفحه ۱۵۰ می‌نویسد: عقاید به ارواح گذشتگان و احترام به روان اجداد و نیاکان در نزد عامه تورانیان وجود داشت و بعضی از مذاهب چون مذهب برهما در هند و بودا در چین و ژاپن تشریفات بیشتری برای اموات تهیه می‌دیدند، پاره‌ای از مذاهب هنوز حتی زن آن مرده را هم با زینت و تجمل به همراه جنازه حمل می‌کردند و با او

---

۱- در مذاهب منسوخه مثل مذهب بودا، بر این عقیده‌اند که تمثال و مجسمه بودا نماینده موجودی است زنده و دانا و دارای شخصیت فوق طبیعی که مناجات‌ها را می‌شنود و دعاها را اجابت می‌کند، و معتقدند که تکرار دعاها بر اجر و ثواب شخص می‌افزاید. (تاریخ جامع ادیان، جان ناس، ص ۱۴۶).



می‌سوزانیدند و بعضی از ملت‌ها کنیزان و غلامان میت را بعد از فوت او گردن می‌زدند تا در آن دنیا یار و مددکار او باشند.

برای تفصیل این اعتقادات باید به کتب ملل و نحل، رجوع کرد.

در عصر جاهلیت قبل از اسلام درباره ارواح، عقاید عجیبی داشتند و اقبال و اعراض و دعا و نفرین آن‌ها را در حق زندگان، مؤثر دانسته و همواره از ایشان در بیم و امید بودند<sup>(۱)</sup>.

دین اسلام که آخرین و کامل‌ترین ادیان الهی است در زمانی ظاهر شد که سر تا سر عالم در تاریکی جهل و خرافات، غوطه‌ور بود. برای این که پایه‌ی توحید از روز نخستین پاک و منزّه باشد، و مردم، جز برای خدا، در برابر سایر مخلوقات خضوع و اظهار نیاز نکنند، و انسان به غیر خدای سبحان، هیچ موجودی را در تدبیر امور جهان و تقدیر و سرنوشت جهانیان مؤثر نداند از تمام آداب و سننی که از آن بوی شرک می‌آید و انسان را از خدا به غیر خدا متوجه می‌گرداند، جلوگیری نمود، و از زیارت اموات که در جای خود از حکمت و فائده خالی نیست، منع کرد، چنان که رسول خدا ﷺ خود فرمود:

«إني نهيتكم عن زيارة القبور». یعنی: «همانا من شما را از زیارت قبور نهی کرده‌ام».

زیرا یقین داشت که اگر آن آداب و سنن را تجویز کرده به جای خود باقی گذارد، پیشرفت عقیده توحید در قلبی چنین آلوده، بسی مشکل است، اما پس از آن که در نتیجه تعلیمات پیگیر اسلام و توضیحات آیات قرآن، درخت توحید از آفات شرک، مأمون و در مغرس (جای) خود تقویت شده به ثمر نشست، آن‌گاه فرمود: «ألا فزوروا فإتّما تذکرکم الآخرة». یعنی: «آگاه باشید و اینک قبور را زیارت کنید که آخرت را یادآوری می‌کند».

۱- پرستش اموات در مذاهب قدیمه و خاموش باطله، به شدت معمول بوده، چنانکه اقوام بدوی شیخ و رئیس قبیله را پس از دفن، حاکم بر مقدرات خویش پنداشته و برای رؤسای خود در عالم دیگر نیرویی مافوق انسانی بسیار مهم و هولناک تصور می‌کردند که آن‌ها می‌توانند مانع و مزاحم یا یار و مددکار زندگان شوند (تاریخ جامع ادیان، ص ۸).

تایلور گفته است: نزد اقوام بدوی، سراسر عالم، از موجودات روحی که بر عالم احاطه و تصرف دارند پر است، و چون آن‌ها را مرکز نیروی غیبی می‌دانند، تمام سرنوشت خود را به دست آن‌ها سپرده و اعمالی که نسبت به آن‌ها به جا می‌آورند، در اطراف جهان هم اکنون به شکل‌های مختلف و مظاهر بی‌شمار ملاحظه می‌شود!.

و نیز آن را به عبارت دیگر تأیید نمود: «زوروا القبور فإنها تذكرو الموت».

یعنی: «قبور را زیارت کنید که مرگ را یادآور می‌شود».

و این همان امر بعد الحظر است که اصولیین آن را اصلی از اصول فقه، شمرده‌اند. پس فایده‌ای که از زیارت مردگان، عاید زندگان می‌شود، همان یادآوری و فکر آخرت و تهیه زاد و راحله برای قیامت و بی‌اعتنایی به فریبندگی دنیاست. با این‌که رسول خدا ﷺ بعد از نهی از زیارت قبور، باز به منظور تذکر آخرت، بدان امر نمود، با این حال این امر در مسلمانان به قدری رسوخ داشت که مسلمانان خود را از زیارت قبور ممنوع می‌دانستند.

شهید اول در کتاب «الذکری» روایتی بدین عبارت آورده است: «إن عائشة زارت قبر أخيها عبد الرحمن فقیل لها قد نهی رسول الله ﷺ عن زيارة القبور، فقالت: نهی ثم أمر بزيارتها».

یعنی: «عایشه قبر برادر خود عبدالرحمن را (که در زمان خلافت معاویه فوت نمود، تقریباً چهل و چند سال بعد از رحلت رسول خدا ﷺ) زیارت کرد، مردم به او گفتند که پیغمبر خدا ﷺ از زیارت قبور نهی کرده است؟ عایشه گفت: آری، نهی فرموده، لیکن پس از آن به زیارت قبور امر فرمود».

این قضیه معلوم می‌دارد که نهی رسول خدا ﷺ به قدری جدی و شایع بوده است که در این مدت چهل و چند سال کسی به زیارت قبور نمی‌رفته است، و در آن وقت عمل عایشه در نظر مردم، بدعت شمرده می‌شد.

و «ابن بطلال» از «شعبی» نقل کرده است که او می‌گفته است: «لولا أن رسول الله ﷺ نهی عن زيارة القبور لزرت قبر النبي ﷺ». «اگر نه این بود که رسول خدا ﷺ از زیارت قبور نهی فرموده است من قبر پیغمبر ﷺ را زیارت می‌کردم».

و این روایت از رسول خدا ﷺ که: «لعن الله زوارات القبور». از احادیث مستفیضه (مشهور) است.

و هم‌چنین روایتی که عبدالرزاق صنعانی شیعی، در کتاب «المصنف» (۵۶۹/۳) که از قدیم‌ترین کتب حدیث به شمار می‌رود آورده است که: «أن رسول الله ﷺ قال: من زار القبور فلیس منا». یعنی: «همانا رسول خدا ﷺ فرمود: هرکس قبور را زیارت کند از ما نیست».

و نهی کردن اهل بیت پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چون حسن مثنی فرزند امام حسن مجتبی و حضرت زین العابدین عَلَيْهِ السَّلَام از زیارت قبر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چنان که شرح آن گذشت و متروک بودن و مزارنبودن روضه‌ی مبارک بیش از یک قرن. [همه این را می‌رساند که زیارت قبور، مقبول و مأمور شارع و بزرگان دین و اهل بیت رسول نبوده است].  
 اما از آن جا که گویی روح بت‌پرستی که از آن جمله مرده‌پرستی است، در طبیعت آدمی چنان ممزوج است که زدودن آن مشکل است و ریاضت (تمرین) مستمر لازم دارد که روح توحید خالص در آن رسوخ یابد، چنان که باری تعالی از آن بدین بیان خبر می‌دهد که: ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾ [یوسف: ۱۰۶]. «بیشتر ایشان جز با حالت شرک ایمان نمی‌آورند».

و چنان می‌فهماند که حتی بسیاری از کسانی که اظهار ایمان می‌کنند نیز از آن در امان نیستند، این است که می‌بینیم بعد از فوت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و رفت و آمد مسلمین با مللی هم‌چون مصر و ایران که به مردگان خود عنایت خاصی داشتند و بر قبر آنان ضریح و قبه می‌افراشتند، به تدریج روح مرده‌پرستی در مسلمانان رو به نمو و توسعه نهاد، تا این که در ظرف کمتر از صد سال خصوصاً بعد از اختلاط مسلمین با ایرانیان و مصریان که به مرده‌پرستی شاخص و ممتاز بودند و مقابر سلاطین و فراعنه در این دیارها بهترین شاهد روح مرده‌پرستی در این ملت‌ها است. همان عقاید خرافی ایام جاهلیت به شدیدترین صورت با آمیخته‌شدن به عقاید مرده‌پرستان ملل دیگر، بازار مرده‌پرستی را رواج داد.

و با این که ده‌ها روایت از پیغمبر و ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام در نهی از تعمیر و تجسیص و تجدید قبور و ساختن قبه و بنا بر قبور وارد شده است که ما برخی از آن را در کتاب ارمغان آسمان (ص ۲۸۵ به بعد) آورده‌ایم، و در این جا مجال ذکر همه روایات و احادیث نیست<sup>(۱)</sup>. و شارع مقدس به قدری از این عمل بیزار و بر ملت اسلام از آن بیمناک بود که بر طبق احادیث بسیار، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در آخرین ساعات عمر خود با تضرع و الحاح (پافشاری) از درگاه الهی تقاضا می‌کرد که: «اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْ قَبْرِي وَثْنًا يَعْبُدُ». «خدایا، قبر مرا بتی قرار مده که پرستیده شود».

۱- ولی برای فایده‌ی بیشتر، فصل مربوط به «تعمیر قبور در اسلام» را به سبب تناسب کامل آن با مطالب این جزوه، به عنوان ضمیمه، در آخر این کتاب البته با اصلاح و تهذیبی مختصر، آورده‌ایم.

زیرا به روح مرده‌پرستی مردم آشنا بود که خیلی زود ممکن است به جاهلیت قبلی و مرده‌پرستی برگردند. و امیرالمؤمنین علی علیه السلام با مخفی داشتن قبر فاطمه علیها السلام و وصیت به مخفی کردن قبر خود قصد داشت از انصراف و توجه مردم از خالق به خلق جلوگیری شود<sup>(۱)</sup>.

۱- مناسب است در این‌جا مطلبی از «مهاتماگاندی» نقل کنم. امیدوارم که کلام او حق‌جویان منصف را به اندیشه وادارد و موجب شود که به خود آیند. وی می‌نویسد: «در بریده‌ی روزنامه‌ای که یکی از روزنامه‌نویسان برایم فرستاده بود خبری خواندم که در دهکده‌ای معبدی ساخته‌اند و در آن مجسمه‌ای از مرا گذارده‌اند و ستایش می‌کنند، من این عمل را یکی از ناپسندترین صور بت‌پرستی می‌شمارم، کسی که این معبد را بنا کرده ثروت خود را به هدر داده و آن را در راه نامناسبی به کار برده است و روستاییانی که به آن معبد کشیده شده‌اند، گمراه گشته‌اند و خود من هم مورد توهین قرار گرفته‌ام زیرا سراسر زندگی من در آن معبد به صورت کاریکاتور و مسخره منعکس شده است. معنی و مفهومی که من برای ستایش بیان کرده‌ام به کلی دگرگون شده است نقل طوطی‌وار جمله‌های «گیتا» (از کتب مقدسه دین هندو) ستایش این کتاب مقدس نخواهد بود، بلکه ستایش واقعی آن است که تعلیمات آن دنبال گردد. یک فرد هم وقتی واقعا مورد ستایش قرار می‌گیرد که جنبه‌های مثبت زندگیش مورد سرمشق واقع شده و دنبال گردد. مذهب «هندو» از زمانی که به سطح ستایش تصویرها فرو افتاد و شکل بت‌پرستی پیدا کرد، صورتی منحط به خود گرفت، در واقع تنها خداوند از قلب اشخاص خبر دارد و به این جهت مطمئن‌ترین راه آن است که هیچ شخصی چه زنده و چه مرده، مورد ستایش قرار نگیرد برایم موجب مسرت تسکین‌دهندای خواهد بود اگر صاحب آن معبد مجسمه مرا از آن‌جا بردارد و ساختمان معبد را کانونی برای ریسندگی اختصاص دهد تا فقیران در آن‌جا با ریسندگی برای خود مزدی بگیرند و دیگران به نشان فداکاری در آن‌جا کار کنند. چنین اقدامی عمل‌کردن به تعلیمات «گیتا» و ستایش واقعی آن و هم‌چنین احترام گذاردن و ستایش من خواهد بود. (همه مردم برادرند) مهاتماگاندی، ترجمه «محمود تفضلی» انتشارات امیر کبیر، ص ۸۵ و ۸۶.

وقتی کسانی چون «گاندی» که معتقد به دینی غیر توحیدی بوده است، این چنین درهدف خویش مستغرق باشد، پس مدعیان حب آل رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره‌ی پیامبر و ائمه علیهم السلام و فرزندان‌شان که داعی‌ی الی‌الله و معلم احکام الهی و در هدف خویش که همان هدایت مردم و کسب رضای پروردگار است، فانی بوده‌اند. چه می‌گویند؟! آیا آنها را به اندازه امثال «گاندی» مستغرق در هدف خویش نمی‌دانند اگر گاندی از این‌گونه کارها خشنود نمی‌شود، چگونه ممکن است معلمین بزرگ «توحید» از چنین اعمالی خشنود شوند؟ أفلا تعقلون (آیا عقل‌تان را به کار نمی‌گیرید؟) قطعاً آنان بیش از دیگران آرزو دارند که پیروانشان به جای حضور بر مرقدشان و مداحی از آنان، عقاید خویش را با قرآن، مطابقت داده و به احکام الهی واقعاً عمل کنند.

بدبختانه طولی نکشید که صدها قبه و بارگاه با زینتها و تجملات عجیب در اطراف و اکناف کشور اسلامی بر گور مردگان برافراشته شد و نوک گنبدهای آنها سر بر آسمان و موقوفات و نذورات بی حد و حساب بر آن بارگاهها به حدی رسید که متصدیان امور اوقاف ادعا می کنند که ربع املاک وقفی ایران بلکه بیشتر، وقف بر گور مردگان است! و هم چنین در سایر کشورهای اسلامی.

کار افراط و گزاف در این خصوص به جایی رسید که طبق خبر مندرج در روزنامه کیهان شماره ۸۲۷۱ مورخ ۴۹/۱۱/۲۰ یکی از لوسترهای یکی از این بارگاهها در ایران به بهای بیست میلیون تومان خریداری شده است، و در میان لوسترهای زیادی که خریداری شده لوستری وجود دارد که دارای هشتصد شاخه است. این لوسترها در خارج به صورت مجزا خریداری و وارد شده است. و به وسیله کارشناسان، مونتاژ و نصب گردیده است. چندین لوستر تا این تاریخ نصب شده و نصب بقیه لوسترها که جمعا ۹۵ عدد می باشد. چندین ماه به طول می انجامد، یک مقام به خبرنگار کیهان گفت: به نصب لوسترهای جدید، لوسترهای قدیمی که ارزش هنری و تاریخی دارند، در موزه نگهداری خواهد شد، در میان لوسترهای قدیمی نیز لوسترهای گران قیمت زیبا وجود دارد که در ایران کم نظیر هستند.

این یک نمونه از جمله تجملات و زینت‌هایی است که در این بارگاه صورت گرفته است. و همه روزه اموال زیاد و بی پایان، بر گور مردگان نثار و وقف می شود که از آن جمله خبر مندرج در کیهان شماره ۸۶۴۲، مورخ ۵۱/۲/۱۷ می باشد. «حاج آقا حسین ملک که رقم اموال موقوفه او چندی پیش سر به سه میلیارد تومان زد. بهمن ماه سال گذشته، چهار صد میلیون تومان، اموال باقیمانده خود را که در موزه ملک به صورت تابلو، نقاشی، فرش، دست خط فرمان شاهان و اشیاء عتیقه نگهداری می شود، وقف آستان قدس رضوی کرد...».

به راستی چقدر از این اموال و املاک که بدین صورت تلف و هدر می شود منظور نظر شارع است؟ آیا چیزی از آن صرف امور تعلیم معالم دین، رسیدگی به حال فقراء و ضعفاء، کمک به محتاجان و درماندگان و ادای دین مدیونانی (بدهکارانی) که از پرداخت دیون (بدهی) خویش عاجزند و همراهی و تعاون به جوانان از دختران و پسران عزب (مجرد) که نیاز شدید به ازدواج دارند، خرید دارو و غذا برای بیماران، نشر و ترویج و تألیف و چاپ کتاب‌هایی که حاوی حقایق دین است می شود؟!.

در کتاب «أنساب الأشراف بلاذری» (۵۰۴/۲) صورت وقف‌نامه امیرالمؤمنین علی علیه السلام بدین قرار آمده است: «هذا ما وقف علي بن أبي طالب، أوصى به أنه وقف أرضه القائمة بين الجبل والبحر أن ينكح بها الأيم ويفك الغارم فلا تباع ولا تشتري ولا توهب حتى يرثها الله الذي يرث الأرض ومن عليها». یعنی: امیرالمؤمنین علی علیه السلام زمین‌هایی را که بین جبل (کوه) و بحر (دریا) دارد وقف می‌کند که از درآمد آن، زنان بی‌شوهر ازدواج کنند و مقروضین از مسؤولیت قرض و دین خود آزاد شوند و....

اما کسانی که ادعای پیروی از آن حضرت را دارند و خود را شیعه آن بزرگوار می‌نامند وقفشان بر گور مردگان و ایجاد مفت‌خواران آن است! خدا شاهد است که اکثر قریب به اتفاق آن‌ها صرف اموری می‌شود که مبعوض شارع و منهی عنه اوست. این افراط و گزاف در حالی صورت می‌گیرد که قبلاً نیز گفتیم بیش از صد حدیث در حرمت و کراهت این اعمال و به خصوص تعمیر قبور و اعتکاف در آن‌ها وارد شده است.

یکی از فقهای بزرگ شیعه، مرحوم محمد بن مکی معروف به شهید اول در کتاب گران‌قدر خود «ذکری» ضمن آداب دفن اموات نوشته است: «أما وضع الفراش عليه والملحده فلا نص فيه، نعم روی ابن عباس من طریقهم أنه جعل في قبر النبي صلى الله عليه وآله قطيفة حمراء والترک أولى لأنه إتلاف للمال فيتوقف على إذن الشارع ولم يثبت». یعنی: «درباره انداختن فرش روی قبر و لحد درست کردن بر قبر، از جانب شارع نصی وارد نشده است». آری، از ابن عباس از طریق سنیان روایت شده است که بر قبر پیغمبر صلى الله عليه وآله یک قطیفه سرخ انداخته بودند، (آن‌گاه خود شهید می‌فرماید) ترک این عمل (حتی یک قطیفه انداختن روی قبر پیغمبر) بهتر است، زیرا این کار موجب اتلاف مال است و انجام چنین عملی متوقف بر اجازه‌ی شارع است و چنین چیزی از طرف شارع ثابت نشده است!.

آری گذاشتن یک قطیفه در قبر پیغمبر صلى الله عليه وآله جایز نیست و تلف کردن مال است! اما از نظر ما و برای آیت‌الله‌های زمان ما چندین میلیون و میلیارد اموال را در زیر گنبد‌های طلا و غیر طلا معطل کردن و تلف نمودن جایز است، خدایا این چه مسلمانی است که حسابی در کارش نیست!.

باری پس از آن‌که آثار جاهلیت در زیارت اموات و روح مرده‌پرستی بعد از رسول خدا صلى الله عليه وآله در اسلام زنده شد کسانی که بت‌پرستی در طبیعت آن‌ها موج می‌زد

به تحریک دشمنان اسلام همان آداب و سنن بت‌پرستی را ترویج کردند، از جمله ساختن بناهای عظیم روی قبور و تشویق مردم به زیارت آن‌ها و وعده‌های گزاف و ثواب‌های بی‌حد و حساب برای این اعمال و ساختن و پرداختن زیارتنامه و گنج‌نیدن جملاتی کفرآمیز نظیر آن‌چه گذشت با اندراج و اندماج آن کفریات و تمرین آن‌ها، عوام الناس را به عقاید شرک و کفر و خلاف اسلام آشنا و معتقد و از حقایق اسلام متحجب و مهجور کردند، چنان‌که هم اکنون اکثر مضامین، بلکه تمام آن‌ها مخالف عقل و وجدان و مخاصم (دشمن) قرآن و سنت است، اما چه باید کرد که اگر کسی به انکار سر برآورد یا سستی آن مطالب را با دلایل عقل و نقل ثابت کند، مانند نویسندگان کتاب «توحید عبادت»<sup>(۱)</sup> «شهید جاوید»<sup>(۲)</sup> و «درسی از

---

۱- منظور ایشان، مرحوم آیت الله شیخ محمد حسن شریعت سنگ‌لجی (۱۸۹۰م - ۱۹۴۳م) می‌باشد؛ ایشان در زمان شاه رضا خان پهلوی از علمای مصلح شیعه در ایران بود. از جمله داعیان اصلاح عقاید و سلوک بود و به ترک بدعت و رسوم آمیخته به شرک و رایج در میان شیعیان در عصر و زمان خود و نیز بازگشت به راه و روش قرآنی و توحید پاک و خالص فرامی‌خواند. وی در این زمینه کتاب «توحید عبادت» را تألیف نمود که در موضوع و محتوا با کتاب «التوحید» شیخ محمد بن عبدالوهاب تطابق داشت. همچنین کتاب «کلید فهم قرآن»: (مفتاح فهم القرآن) و کتاب‌های دیگری نیز به رشته تحریر درآورد و کتاب‌های وی چندین بار چاپ شده است. (دکتر سعد رستم)

۲- منظور ایشان، محقق فاضل آیت الله صالحی نجف آبادی (رح) از علمای مصلح معاصر امامیه در ایران می‌باشد. در نجف آباد از روستاهای شهر اصفهان در حدود سال‌های ۱۹۲۳م متولد شد. علوم دینی را در مقطع سطح، در اصفهان فراگرفت سپس به قم منتقل شد و مطالعات عالی (درس خارج) را در قم نزد علمای آن تکمیل نمود و یکی از اساتید حوزه علمیه شد. سپس به تألیف کتاب‌های ارزشمندی روی آورد که مشهورترین آنها «شهید جاوید» یا همان (الشهید الخالد) می‌باشد که منظور وی از شهید جاوید، امام حسین علیه السلام بود؛ این کتاب را حدود چهل سال پیش منتشر کرد و در آن به آرای موافق و مخالف در باب نفی علم غیب از امام حسین پرداخت و او را مجتهدی انقلابی معرفی نمود که برای برپایی حکومت اسلامی به پا خاسته و در این راه شهید شده است. جمع بزرگی از فقهای امامیه ردودی بر او نوشتند. وی در واکنش به این اعتراضات، کتاب «عصای موسی» را تألیف نموده و تمام اعتراضات آن‌ها را پاسخ داد. شیخ صالحی نجف آبادی در سال گذشته یعنی ۲۰۰۶م به رحمت حق شتافت بدون اینکه عنایت لازم در حق عالم فاضلی چون او از سوی جز اندکی از مردم متوجه وی باشد. (دکتر سعد رستم)

ولایت»<sup>(۱)</sup> و دیگران، تهدید و تفسیق می‌شود و تا عمر دارد نانش آجر و مطرود هر تاجر و فاجری می‌گردد، و از همین نظر است که جهاد با آن از جهاد با شرک لات و منات، مشکل‌تر و ثوابش عظیم‌تر است، لذا در رد این عقاید فقط بدان‌چه مورد قبول عموم است، مستمسک شده و ضعف آن را ثابت می‌کنیم.

روایات زیارت را علامه مجلسی در جلد ۲۲ بحار الأنوار جمع‌آوری کرده است، اکثر آن روایات بدون سند است بلکه غیر مأثور است، یعنی آن‌ها را هر شخصی به دلخواه خود ساخته است و به صورت زیارت درآورده است. مثلاً در زیارت رسول خدا ﷺ می‌نویسد: «وجدت في نسخ قديمة من مؤلفات أصحابنا هذه الزيارة» یعنی: این زیارتنامه را در یک نسخه‌ی قدیمی از تألیفات اصحابمان یافته‌ام. یا آنکه: «زيارة أخرى له ﷺ أملاها على النصير أدام الله عزه» یعنی: «دیگر زیارتنامه پیامبر ﷺ را علی النصیر، أدام الله عزه املاء کرده است». یا آن که می‌نویسد: «رأيت في نسخة قديمة من مؤلفات أصحابنا» این زیارتنامه را در نسخه‌ای قدیمی از تألیفات اصحاب ما یافته‌ام.

در زیارت ائمهٔ بقیع عليهم السلام می‌نویسد: «وجدت في نسخة قديمة من أصحابنا زيارة لهم عليهم السلام». یعنی: «در یکی از نسخه‌های قدیم اصحاب ما زیارتنامه ایشان عليهم السلام را یافته‌ام».

---

۱- منظور، آیت الله العظمی سید ابوالفضل بن الرضا برقی رحمته می‌باشد. او در سال ۱۳۲۹ یا ۱۳۳۰ هـ ق ۱۹۱۱م در قم متولد شد. در قم مشغول تحصیل شد تا اینکه به درجه اجتهاد و مرجعیت رسید و به عنوان امام و دعوتگر به تهران منتقل شده و در یکی از مساجد آن مشغول به فعالیت شد و کتاب‌ها و رسایل زیادی به رشته تحریر درآورد. از نیمه عمر فعالیت خود را متوجه اصلاح نمود و به یکی از مشهورترین داعیان اصلاح و تجدید دین تبدیل شد. وی به بازنگری در بسیاری از عقاید و اعمال شیعه امامیه حتی اساسی‌ترین آن‌ها پرداخت. به عنوان مثال در رد اندیشه غیبت و وجود مهدی منتظر کتاب «بحث علمی فی احادیث المهدی» و در رد فضایل زیارت عتبات کتاب «خرافات وفور در زیارات قبور»: (یا همان الخرافات الكثيرة في زیارات القبور) و در رد اندیشه ولایت تکوینی کتاب «درسی از ولایت» (یا همان: درس من الولاية) نگاشت. و نیز در باب تحریم متعه (ازدواج موقت) و نقد احادیث کتاب اصول کافی نوشته کلینی کتابی با عنوان «عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول» تألیف کرده است و این بخشی از تألیفات وی می‌باشد. وی از سوی برخی از متعصبین با تروری ناکام مواجه شد و مدتی نیز به زندان افتاد. او در سال ۱۴۱۲ هـ ق، ۱۹۹۲م در تهران وفات کرد. تعلیقات وی در این کتاب با ذکر نام «برقی» نیز مشهود می‌باشد. (دکتر سعد رستم)



و در زیارت امیر المؤمنین علیه السلام می نویسد: «وجدت في نسخة قديمة من تألیفات بعض أصحابنا زیارة أخرى». یعنی: «در نسخه قدیمی از تألیفات یکی از اصحاب ما زیارتنامه دیگری یافته‌ام».

یا در آداب مسجد کوفه می نویسد: «وجدت الروایة بخط الأفاضل منقولاً من خط علي بن السكون».

یعنی: «این روایت را به خط یکی از دانشمندان که از دست نویسنده علی بن السکون نقل کرده یافته‌ام».

از این قبیل «وجدت، وجدت» در این کتاب بسیار است که معلوم نیست نویسندگان و جاعلین آن‌ها چه کسانی بوده‌اند؟!.

بسیاری از زیارت‌های مندرج در این کتاب بدون هیچ سندی، منقول است از کتاب «مزار کبیر» و «مصباح الأنوار» و امثال آن‌ها، و اکثر آن‌ها روایت از غلات (غلوکنندگان) و ضعفاست چون «علی بن ابی حمزه بطائنی» واقفی ملعون و محمد بن سنان غلوکننده مشرک و «عبدالله بن مسعود مذموم» و «بکر بن صالح مطعون مشؤوم» و «عمار بن موسی فطحی» و «یونس بن ظبیان غلوکننده‌ی کاذب» و «احمد بن هلال غلوکننده ملعون» و «سیف بن عمیره مطعون ملعون» و «علی بن الحسن فضال فطحی ملعون» و «علی بن حسان کذاب» و... که شرح حال فضاحت مالمال هر یک از آن‌ها را در ذیل احادیث مرویه از آنان آوریم، و آن‌ها که نیامده است، عند اللزوم إن شاء الله می آوریم و خوانندگان گرامی را به کتب رجال حواله می دهیم.

شاید از کلمه «ملعون» که دنبال نام راویان زیارتنامه‌هاست و تعجب کنید، و گمان کنید که این لعنت‌ها از جانب نویسنده‌ی این رساله است. اینک ما دو تن از این ملعونین را از کتب رجال به شما معرفی می کنیم تا بدانید ایشان ملعون خدا و رسول و امام‌اند.

یکی از این راویان، احمد بن هلال عبرتائی است که شیخ، او را در رجال خود: «بغدادی غال» خوانده است و در کتاب «تهذیب الأحکام» در باب وصیت به اهل ضلال فرموده است: «أن أحمد بن هلال مشهور باللعنة والغلو» مشهور است که احمد بن هلال اهل غلو بوده و لعن شده است. و حضرت امام حسن عسکری علیه السلام توقیعاتی در «لعن» او صادر فرموده است. (تنقیح المقال، ۱/۹۹).

از جمله آنها، یونس بن ظبیان است که داستان یافتن قبر امیرالمؤمنین (علیه السلام) را به همراهی صادق (علیه السلام) روایت کرده است، و زیارت‌های دیگر در بحار از او روایت شده است. غضائری درباره او می‌نویسد: «یونس بن ظبیان کوفی غال وضاع الحدیث» روی عن أبي عبدالله (علیه السلام) لا يلتفت إلى حديثه». یعنی: «او غلوکننده و حدیث ساز است و نباید به حدیث او اعتناء کرد».

و رضا (علیه السلام) درباره او فرموده است: «لعن الله يونس بن ظبيان ألف لعنة، تتبعها ألف لعنة، كل لعنة تبلغك قعر جهنم، أشهد ما ناداه إلا الشيطان أما أن يونس مع أبي الخطاب في أشد العذاب مقرونان». یعنی: «خدا لعنت کند یونس بن ظبیان را هزار لعنت که دنباله هر لعنتی هزار لعنت باشد که آن لعنت‌ها تو را به قعر جهنم برساند، گواهی می‌دهم که او را جز شیطان ندا (صدا) نداده، یونس با اَبی الخطاب شدیدترین عذاب‌ها را باهم قرین‌اند»<sup>(۱)</sup>.

فضل بن شاذان در کتاب خود گفته است که: «الکذابون المشهورون: أبو الخطاب ويونس بن ظبيان ويزيد الصايغ ومحمد بن سنان». یعنی: «دروغگویان مشهور عبارت‌اند از: أبو الخطاب و یونس بن ظبیان و یزید صایغ و محمد بن سنان»<sup>(۲)</sup>.

اینان از جمله کسانی هستند که برای ما آن زیارتنامه‌ها را ارمغان آورده‌اند و برای آیت الله العظمی آن‌گونه حجت‌های قوی در خصوص تصرف و تدبیر امامان در کون و مکان پنداشته شده‌اند!

غافل از آن‌که از چنین اشخاص گمراه و شیاطین مضلین (گمراهی) این چنین گفته‌ها را، شخص مسلمان نباید بپذیرد. بلکه حتی اگر العیاذ بالله خود امامان مستقیماً چنین کلماتی بر زبان آورند (که صد البته نمی‌آورند) به دستور خدای سبحان و آیات محکمه قرآن و فرموده‌ی خود امامان نباید آن‌ها را بپذیریم، زیرا این گفته‌ها کفر است و از هرکه باشد، چنان‌که خودشان فرموده‌اند: «والله لو ابتلوا بنا وأمرناهم بذلك لكان الواجب أن لا يقبلوه». یعنی: به خدا سوگند اگر اینان به وسیله‌ی ما،

۱- رجال کشی / ص ۳۰۹.

۲- رجال کشی / ص ۴۲۸ و ۴۵۷ - رجال ابن داوود / ص ۵۰۷.

آزمایش و مبتلی شده بودند و ما ایشان را امر می‌کنیم که این‌گونه مطالب را از ما بپذیرند بر آن‌ها واجب بود که آن مطالب را از ما نپذیرند! (فرمایش حضرت صادق<sup>(۱)</sup>). پس مطلب چگونه خواهد بود، درحالی که آن بزرگواران، آن قدر تأکید و اصرار کرده‌اند که این کفریات از کسی پذیرفته نشود و گویندگان آن‌ها را لعن و نفرین کرده‌اند، چنانچه پاره‌ای از آن‌ها قبلاً گذشت، و پاره‌ای خواهد آمد إن شاء الله تعالی. یکی از کتبی که در موضوع زیارت نوشته شده و در آن مطالب خلاف قرآن فراوان است کتاب «کامل الزیارات» تألیف: «جعفر بن محمد بن قولویه» قمی است که مشهور و مقبول قرار گرفته‌اند.

در این کتاب مطالبی است که هرگز مسلمان معتقد به خدای سبحان و محیط بر کون و مکان و مهیمن بر زمین و آسمان نمی‌تواند آن‌ها را بپذیرد. ما به یکی دو نمونه از آن در این جا اکتفاء می‌کنیم:

۱- در کامل الزیاره (چاپ جدید، ص ۱۱۳) از یونس از صفوان جمال حدیثی است که او گفته: «هنگامی که حضرت صادق<sup>(علیه السلام)</sup> به حیره تشریف آورد، به من فرمود: دلت می‌خواهد بر سر قبر حسین حاضر شوی؟ گفتم: تو او را زیارت می‌کنی، فدایت شوم؟ فرمود: چگونه او را زیارت نکنم درحالی که خدا در هر شب جمعه با ملائکه و پیغمبران و اوصیاء به سوی او هبوط می‌کنند، و محمد<sup>(صلی الله علیه و آله و سلم)</sup> که افضل انبیاء است و ما که افضل اوصیاء هستیم. پس صفوان گفت: فدایت شوم، پس در هر جمعه او را زیارت کنم تا درک زیارت پروردگار کرده باشم؟ فرمود: آری، ای صفوان ملازم این معنی باش تا زیارت قبر حسین<sup>(علیه السلام)</sup> برای تو نوشته شود»!

هرچند روای این حدیث مجاهیل و غلات هستند که یکی از آن‌ها یونس است که شرح حال او قبلاً گذشت، اما به هر صورت، این کفریات از قلم عالمی باقی مانده است که در محیط شیعه محترم است! و ناچار در عامه مورد قبول است! در این حدیث کم مانده است که نعوذ بالله، بگویند خدا با عباء و ردا به زیارت مشرف می‌شود!

اینها مطالبی است که هرکس ادنی (کمترین) شعوری داشته باشد می‌داند علاوه بر کفر بودن موجب غرور اکثر مردم است و همین‌هاست که گستاخی و جرأت می‌دهد که کسانی با یک زیارت مثلاً شب جمعه که در آن با خدا ملاقات می‌کنند و شاید

مصافحه‌ای هم به عمل بیاید! و با انبیاء نیز، آن‌گاه چنین کسی دیگر عزیز خداست و هرچه کرد امید عفو دارد، چنان‌که معلوم و مشهود است که غالب فساق و فجار به طمع شفاعت و ثواب زیارت و به غرور شیطان مرتکب اعمالی می‌شوند که حتی مادیون (ماده‌پرستان) و ملحدان هم مرتکب این اعمال نمی‌شوند یا کم‌تر می‌شوند.

۲- باز هم در صفحه ۶۷ به بعد باب ۲۱ و ۲۲ از صادق علیه السلام چنین روایتی آورده است: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در منزل فاطمه علیها السلام بود و حسین در دامن آن حضرت بود، ناگهان به گریه درآمد و به سجده افتاد، آن‌گاه فرمود: ای فاطمه ای دختر محمد، همانا که خدای علی علیه السلام (بلندمرتبه) در این خانه و در همین ساعت بر من نمایان شد در نیکوترین صورت، پس گفت: ای محمد، آیا او را دوست می‌داری؟ گفتم: ای پروردگار من، او روشنی چشم من و ریحانه‌ام و میوه دلم و پرده مابین چشم من است، پس در حالی که خدا دست خود را بر سر حسین علیه السلام گذاشه بود، فرمود: ای محمد مبارک باد این مولود و برکات من بر او باد».

از این قبیل احادیث در کتب شعیه بسیار است، با این‌که مخالف با مذهب بلکه مخالف با ضروریات اسلام است، با این‌که عمل زیارت چنان‌که گفتیم در کتاب خدا عملی مأمور به نبوده و در سنت صحیح رسول الله صلی الله علیه و آله از آن اثری نیست، و مسلمین صدر اول هیچ‌گونه عنایتی به این قبیل امور نداشته مثلاً هیچ شنیده نشده است که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ مسلمانی برای زیارت اموات اعم از شهداء و صلحاء به مشهدی مسافرت کند یا بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله مسلمانی به زیارت قبر او به قصد زیارت بیاید یا قبری از شهیدی و یا صالحی تعمیر شود، بلکه ضد آن توصیه شده است. حتی قبر بزرگانی مانند حمزه سیدالشهداء متروک<sup>(۱)</sup> و قبر ابراهیم علیه السلام فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله

۱- قابل بسی دقت و تأمل است که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و صحابه بزرگوار نه تنها قبر هیچ یک از اولیاء و بزرگان و شهداء اسلام تعمیر نشد بلکه هم‌چنان متروک و مهجور ماند، علاوه بر آن چنانکه از کتب سیر و اخبار معتبر به دست می‌آید چون «مغازی و اقدی» (ص ۲۸۹) و تفسیر علی بن ابراهیم قمی (ص ۱۱۲ چاپ قدیم) و بحار الانوار (۶/ ۶۴۲، چاپ سربی) رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد دفن حمزه سیدالشهداء عموی بزرگوار خود که سید و سالار شهیدان راه خدا در غزوه احد بود، فرمود: «لولا أن یحزن ذلك نساتنا لترکناه للعافه یعنی السباع والطيور حتی یحشر یوم القيامة من بطون السباع والطيور» «اگر نه این بود که زنان ما ناراحت و محزون می‌شوند، جنازه حمزه را

که در زمان حیات آن حضرت فوت نمود طبق روایات وارده در تهذیب پس از یکی دو سال، قبرش نامعلوم گشت و قبر فاطمه علیها السلام دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله مجهول و قبر امیر المؤمنین علیه السلام ناپیدا بود و مدت‌ها مورد توجه و محل اجتماع نبوده است. چرا؟ گرچه فلسفه بافان برای هرکدام از اینها علت‌هایی بدون دلیل و سند، به خیال و سلیقه خود بافته‌اند! اما حقیقت آن است که آن بزرگواران نیز دعای رسول خدا صلی الله علیه و آله را در هنگام وفات شنیده بودند که: «اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْ قَبْرِي وَثْنًا يُعْبَدُ» «خدایا قبر مرا بتی قرار مده که پرستیده شود». و علاقه داشتند که آن دعا مشمول قبور ایشان نیز شود.

به راستی چرا بیش از صد و بیست و چهار هزار پیامبر که خداوند فرستاده است فقط قبر سه نفر از آنان معلوم است؟ اگر زیارت قبر آن قدر ثواب دارد چرا از قبور انبیاء اثری نیست؟ آیا حضرت داوود علیه السلام کمتر از امامزاده داوود است؟ و یا حضرت الیاس کمتر از امامزاده علی عباس؟!.

احادیثی هم که درباره‌ی زیارت جمع شده است غالباً مخالف یکدیگر است مثلاً در حدیثی، زیارت حضرت سیدالشهداء معادل با نود حج با رسول الله صلی الله علیه و آله است (در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از نزول آیه حج بیش از یک حج انجام نداده است) و در بعضی احادیث خیلی بیشتر از نود حج تا دو میلیون حج آمده است!!.

اما در «قرب الاسناد» روایتی از «حنان بن سدید» منقول است که گفت به صادق علیه السلام عرض کردم: «ما تقول فی زیارة قبر الحسین علیه السلام فإنه بلغنا عن بعضکم أنه قال تعدل حجة وعمرة؟ قال فقال: ما أصعب هذا الحديث! ما تعدل هذا كله، لكن زوروه ولا تجفوه وإنه سید شباب الشهداء وسید شباب أهل الجنة وشبیه یحیی بن زکریا».

خلاصه حدیث آن است که: حنان می‌گوید به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم در زیارت حسین علیه السلام چه می‌فرمایی؟ همانا که از بعضی از شما اهل بیت به ما رسیده است که زیارت آن حضرت معادل یک حج و عمره است! حضرت فرمود: این حدیث

---

می‌گذاشتیم تا درندگان و مرغان بخورند تا در روز قیامت حمزه از شکم درندگان و مرغان محشور شود!». آری رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خواهد جنازه حمزه از شکم درندگان محشور شود اما مرده‌پرستان برای امثال آن بزرگوار گنبد زرین و ضریح سیمین می‌سازند!

خیلی مشکل است، خیر و ثواب زیارت او آن قدر نیست، لکن شما او را زیارت کنید زیرا او سید شهیدان و سید جوانان بهشت و شبیه یحیی بن زکریا است.

یکی از مشکلات این احادیث آن است که با این که از ائمه علیهم السلام آنقدر فضیلت در زیارت ائمه علیهم السلام وارد شده اما از طرف خود امامان علیهم السلام اقدامی به این عمل که آن همه فضیلت برای آن قائل شده‌اند، صورت نگرفته است! مثلاً در روایات وارد شده که از جواد علیه السلام در مورد زیارت رضا علیه السلام پرسیده شد، که آیا معادل با هزار حج است؟ حضرت فرمود: معادل با هزارهزار (یک میلیون) حج است! یعنی از هزار برابر هم بالاتر است، خوب عملی که آن قدر ثواب دارد، چرا خود جواد علیه السلام آن را حتی برای یک بار انجام نداد تا حجتی قوی باشد بر آن حدیث یا به خوبی این عمل؟ زیرا آن جناب که در این باره عذری نداشت، و زمانش هم زمان تقیه نبود و قدرت مالی هم بر این عمل داشت، زیرا داماد خلیفه وقت (مأمون) و در قصر او عزیز و محترم بود، و مأمون هم که به شیعیان متمایل بود و از این عمل بدش نمی‌آمد، به علاوه حق پدری که رضا بر جواد علیه السلام داشت واجب می‌نمود که با این همه فضیلت یک زیارت، اقلاً از جانب آن حضرت، صورت گیرد و هم‌چنین جواد علیه السلام به زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام نرفته است، با این که قریب هیجده سال در قرب جواد آن حضرت یعنی در بغداد بوده است. و چون می‌دانیم که قبر امیرالمؤمنین علیه السلام را هارون الرشید پیدا کرده و تعمیر نمود، قطعاً هم هارون و هم مأمون بسیار خوشحال می‌شدند که این قبه و بارگاهی که به نام امیرالمؤمنین علیه السلام ساخته‌اند مورد توجه مردم مخصوصاً امامانی که از فرزندان آن حضرت هستند، قرار گیرد. اما متأسفانه از کاظم علیه السلام تا آخرین امام، هیچ‌کدام این مزار را زیارت نکرده‌اند، با آن همه فضیلت که برای این عمل از جانب ایشان نقل شده، یعنی به آن بزرگواران نسبت می‌دهند.

آیا این‌ها مطالبی نیست که مورد دقت و توجه طالبان حقیقت قرار گیرد؟

آیا حجتی از کتاب خدا و سنت عملی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه علیهم السلام بر این اعمال هست؟! آیا اموال و اوقاتی که صرف اعمالی می‌شود که از طرف خدا و رسول او، دستوری در آن باب نرسیده است، مورد مؤاخذه قرار نخواهد گرفت؟ با آن همه کفریاتی که در این زیارتنامه‌ها هست؟

آیا اعمالی که سند صحیحی برای آن نمی‌توان یافت و اقوالی که از یک مشت کذاب غلوکننده و شرحی که گذشت، صادر شده، آن قدر قوی است که باید آن را برخلاف قرآن و بر ضد تعلیمات آن، به کار برد؟

اینها سؤالاتی است که باید هر عاقلی از خود و از هر کس که به جواب صحیح آن قادر باشد، بپرسد آیا امر آخرت آن قدر سراسری و غیر قابل اعتناء است که به هر چیزی می‌توان اعتماد کرد؟

شما اگر یک اسکناس بیست ریالی داشته باشید که در آن اندک خدشه‌ای تصور کنید بدون رسیدگی و تحقیق به درستی آن جرأت نمی‌کنید که آن را به بازار برده و در مقابل آن چیزی خریداری کنید، پس چگونه یک مشت موهومات و خرافات را به عنوان توشه‌ی روز قیامت، برای روز سخت لا ینفع مال ولا بنون، ذخیره می‌کنید و اصلاً در صدد تحقیق و تکذیب و تصدیق آن نیستید؟! واقعا عجیب است! از خدای متعال توفیق خود و جمیع مسلمین را در هدایت به راه راست و درست مسألت می‌کنم.

إنه قریب مجیب وصلی الله علی محمد وآله الطاهرین.

حیدر علی قلمداران

از خواننده التماس دعا دارم.

\*\*\*

## تعمیر قبور در اسلام!<sup>(۱)</sup>

در ضمن مقاله‌ی «علل انحطاط مسلمین» در روزنامه «وظیفه» اشاره‌ای به وضع اسفانگیز موقوفات نموده بودیم که در نتیجه‌ی جهل و نادانی واقفین، اغلب موقوفات ایران - و شاید سایر کشورهای اسلامی - صرف بقعه و بارگاه و خادم و قاری امامزادگان خیالی می‌شود که البته مطلوب شرع نیست و در نتیجه موجب ویرانی آب و ملک و خرابی مملکت و بیکاری و گرسنگی مردم است.

کسانی از آن مقاله انتقاد کردند که شاید به سبب عدم اطلاع از تاریخ صدر اسلام و مبادی دین و اصول شریعت، چندان مستحق ملامت نباشند. ولی نظر به این که یکی از معممین «قم» که به فضل و دانش مشهور است. در مقاله‌ی مندرجه‌ی خود در شماره ۱۳۷ روزنامه «وظیفه» بعد از تهمت‌ها و دشنام‌ها به حدیثی استناد کرده است که در آن به تعمیر قبور تشویق و ترغیب شده و چون وی ادعا کرده است که احادیث و روایات بسیاری از زبان پاک ائمه معصومین درباره‌ی آن‌ها رسیده! لذا با تذکر به این نکته که در باب تعمیر قبور بدبختانه یا خوشبختانه در تمام کتب شیعه بیش از یک حدیث نیست و اثبات وجود زیادتر بر آن بر عهده‌ی مدعی است، حدیث مذکور را از نظر خوانندگان می‌گذرانیم و آن را به لحاظ سند و متن مورد تحقیق و مطالعه قرار داده و قضاوت را به ارباب فضل و عقل و انصاف وامی‌گذاریم. ومن الله التوفیق.

قبل از ورود به بحث لازم است یادآور شویم که ساختن بقعه و پرداختن دخمه و پرستش اموات یکی از آداب و سنن ادیان خرافی و باطله‌ی قبل از اسلام بوده و صفحات تاریخ بدان مشحون است مخصوصاً ایران که دخمه برای اموات و بنای قبه و بارگاه برای شاهان و شاهزادگان و بزرگان از عادت و سنت ایرانیان است که از جمله قبر «کورش» اول معروف به «گوردختر» که «واندنبرگ» کشف کرده و قبر «چه ایش

---

۱- این مطالب قبلاً در کتاب «ارمغان آسمان» ص ۲۷۳ به بعد، به طبع رسیده است که اینک با اندکی تصرف در اینجا آورده‌ایم.



پیش» و قبر «راه دختر» در آرمگاه «پاسارگاد» که توسط «هرسفلد» مکشوف شد و طبق تحقیق باستان‌شناسان تاریخ این بناها به قرن هفتم قبل از میلاد می‌رسد و در شماره‌ی ۵۲۷۵-۳۹/۱۱/۹ روزنامه‌ی کیهان شرح داده شده است.

هنوز قبر کورش کبیر در مشهد مرغاب و قبر داریوش اول در نقش رستم و تخت مادر سلیمان در ایران و اهرام فراعنه مصر و وادی مقابر الملوک در ساحل غربی نیل و جانیشینان «چچسوت» که مقبره سلاطین جبار و خدایان ستمکار مصر است (طبق گزارش «واندنبرک» به نقل از روزنامه‌ی کیهان ۳ بهمن ۱۳۳۹) در آن سرزمین خودنمایی می‌کند و به تحقیق مورخین مانند «ویل دورانت» قریب پنجاه قرن بر آن‌ها می‌گذرد و همه روزه به وسیله‌ی باستان‌شناسان در سرزمین‌های ایران و مصر گوری یا بقعه و بارگاه و مرقد و ضریحی از زیر خاک بیرون می‌آید چنان‌که همین سال جاری قبر (کوری دختر) در بین کازرون و برازجان و پنج آتشکده که عینا شبیه به قبر کورش کبیر بود توسط پرفسور «واندنبرک» بلژیکی، کشف شد.

اما در اسلام چنان‌که تاریخ نورانی آن، حکایت می‌کند نه در زمان رسول اکرم ﷺ و نه در زمان خلفای راشدین و نه در زمان مسلمین صدر اول از ساختن گنبد و بارگاه و تعیین خادم و قاری برای قبر هیچ یک از اولیاء و بزرگان سابقه‌ای در دست نیست. با این‌که رسول خدا ﷺ به زیارت شهداء احد می‌رفت و فاطمه زهرا علیها السلام قبر حمزه سیدالشهداء ﷺ را زیارت می‌کرد و امیرالمؤمنین به زیارت قبور تشریف می‌برد و در زمان حضرتش صدها و هزارها از بزرگان صحابه رسول خدا و یاران و شیعیان آن بزرگوار یا در میدان جنگ شهید و یا در بستر مرگ از دنیا رفتند ولی هیچ کدام نه قبرشان تعمیر شد و نه قبه و بارگاهی داشتند و هم‌چنین سایرین، تا وقتی که کشورهای ایران و مصر و روم و امثال اینان با مجاهدت سربازان اسلام، مسلمانی را پذیرفتند و بعد از یکی دو قرن کم کم افراد زبده کشورهای نام برده در دربار خلفاء مقاماتی احراز کردند، آن‌گاه دأب و عادت و آداب و سنت مذاهب خود را به وسایل مرموزی وارد دین اسلام کردند و مخصوصا ایرانیان که تا توانستند آداب و سنن مجوسیت را به عناوین مختلف داخل دین اسلام کردند که عید نوروز از آن جمله است! و آداب دفن اموات ما، اکثرا آلوده به مراسم مجوسیت و از آن جمله ساختن بقعه و دخمه و روشن کردن شمع و چراغ و خیر حلو و میوه بر سر قبر، از این قبیل است که برای تحقیق این مطالب باید به کتابهای «سیر تمدن و تطور ملل» و «مشرق زمین

گاهواره تمدن» و «میراث اسلام» و آغاز تمدن بشر و صدها مانند این تألیفات از محققین داخلی و خارجی، رجوع کرد.

اینک پردازیم به حدیثی که مورد استناد طرفداران تعمیر قبور امامزادگان است: در تمام کتب معتبر شیعه یک حدیث با اندک اختلافی در عبارت در موضوع تعمیر قبور آورده‌اند، متن حدیث چنین است:

در تهذیب طوسی به اسناد خود از محمد بن احمد بن داوود و او از محمد بن علی بن فضل و او از حسین بن محمد فرزدق و او از موسی الأحول و او از محمد بن ابی السری و او از عبدالله بن محمد البلوی و او از عماره بن یزید از ابو عامر واعظ اهل حجاز روایت می‌کند که او گفت: آمدم خدمت حضرت صادق و گفتم چه ثواب است کسی را که زیارت کند قبر او را (یعنی قبر امیر المؤمنین را) و تربت (مزار) او را تعمیر نماید؟ حضرت فرمود: یا ابا عمار حدیث کرد مرا پدرم از جدش حسین بن علی که پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به امیرالمؤمنین چنین و چنان فرمود تا می‌رسد به این جمله که مورد استناد است: «يَا عَلِيُّ! مَنْ عَمَرَ قُبُورَكُمْ وَتَعَاهَدَهَا فَكَأَنَّما أَعَانَ سُلَيْمَانَ بْنَ دَاوُدَ عَلَى بِنَاءِ بَيْتِ الْمُقَدَّسِ...!».

«ای علی! هر کس قبور شما را تعمیر کند و به آن آمد و شد و اقامت نماید هم‌چنان است که سلیمان بن داوود را بر بنای بیت المقدس کمک و یاری کرده باشد!».

ما در این‌جا اولاً اسناد این حدیث را براساس علم درایه و رجال که مقبول آقایان است مورد دقت قرار می‌دهیم و سپس می‌پردازیم به مضمون آن:

در طریق اول آن در کتاب «فرحة الغری» ابن طاوس و تهذیب طوسی «عبدالله بن محمد البلوی» آمده است.

در کتب رجال این مرد را چنین توصیف نموده‌اند:

طوسی در خلاصه می‌نویسد: «إِنَّهُ ضَعِيفٌ مَطْعُونٌ عَلَيْهِ»، این بدبخت هم حدیثش ضعیف است و هم خودش مطعون است.

رجال نجاشی هم او را ضعیف می‌شمارد و در رجال غضائری گفته شده: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَرَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ الْمَصْرِيِّ كَذَّابٌ وَضَاعٌ لِلْحَدِيثِ لَا يُلتَمَّتْ إِلَى حَدِيثِهِ وَلَا يُعْبَأُ بِهِ».

می‌فرماید: «عبدالله البلوی بسیار دروغگو و بسیار حدیث‌ساز بوده به حدیث او التفاتی (توجهی) نمی‌شود و نباید بدان اعتناء نمود».

حالا ببینید این شخص خیلی محترم! از چه کسی حدیث نقل می‌کند، چنان که در اسناد حدیث ملاحظه فرمودید او از عماره بن زید روایت می‌کند. اینک جناب عماره بن زید را بشناسید!

رجال نجاشی می‌نویسد: «عُمَارَةُ بْنُ زَيْدِ الْخَوْلَانِيِّ الْأَمْدَانِيِّ لَا يُعْرَفُ مِنْ أَمْرِهِ غَيْرُ هَذَا».

یعنی: «از آقای عماره بن زید چیزی معلوم نیست که این شخص وجود داشته یا نه جز همین اسم بی‌مسمی!».

رجال ممقانی هم می‌گوید: «ذکر الحسين بن عبيدالله أنه سمع بعض أصحابنا يقول سئل عبدالله بن محمد البلوي عن عبارة بن زيد هذا الذي حدثك؟ فقال: رجل نزل من السماء حدثني ثم عرج».

یعنی، «از آقای عبدالله بن محمد البلوی خوشنام بسیار راستگو! که شرحش در بالا گذشت، پرسیدند که این عماره بن زیدی که تو را حدیث گفته (لابد همین حدیث بوده) چه کسی است؟! گفت مردی است که از آسمان نازل شده مرا حدیث گفته آن‌گاه عروج (بالا رفت) فرمود».

در رجال غضائری هم از این آقای عماره بن زید این تعریف و توصیف شایان را می‌بینیم: «أصحابنا يقولون إنه اسم ليس تحته أحد و كل ما يرويه كذب والكذب بين في وجه حدیثه».

یعنی: «اصحاب ما (یعنی شیعه) می‌گویند: که عماره بن زید اسمی است بی‌مسمی؛ که تحت این نام احدی نیست و هرچه را روایت می‌کند دروغ است و اساسا دروغ از ریخت و روی حدیثش آشکار است!».

رجال أبوداود می‌نویسد: ضعیف است و اسمی است بدون مسمی و در خلاصة الرجال علامه هم او را بدین صفات ممتاز می‌ستاید!

این‌ها رجال این حدیث، در کتاب «تهذیب» اند.

اینک رجال آن از کتاب «فرحة الغری» ابن طاووس روایت همین حدیث را از شیخ مفید از محمد بن احمد بن داود عن اسحق بن محمد عن احمد بن زکریا بن طهمان

عن الحسن بن عبدالله بن المغيرة عن علي بن حسان عن عمه عبدالرحمن عن ابي عبدالله عليه السلام آورده است.

در سند این حدیث «اسحاق بن محمد» هست که در کتب رجال مثل خلاصة الرجال علامة وجامع الرواة اردبیلی ورجال طه ورجال غضائري او را چنین معرفی می‌کنند: «إسحاق بن محمد بن أحمد أنه كان فاسد المذهب كذابا في الروية وضاعا للحديث لا يلتفت إليه».

یعنی: «اسحاق فاسد المذهب و در روایت بسیار دروغگو و جاعل حدیث بوده که به او توجه نمی‌شود».

یکی دیگر از رجال آن «احمد بن زکریا» است. اینک این بزرگوار! رجال علامه می‌نویسد: «أحمد بن زكريا القمي من الكذابين المشهورين»، «احمد بن زكريا قمي از دروغگویان مشهور است».

این احمد بن زکریا از «حسن بن عبدالله» روایت می‌کند اینک آقای حسن بن عبدالله را بشناسیم!

خلاصة الرجال می‌نویسد: «حسن بن عبدالله القمي يرمى بالغلو». یعنی: وی متهم به غلو و شرک است.

این بدبخت از «علی بن حسان» روایت می‌کند، حالا برویم سراغ آقای علی بن حسان: رجال کشی می‌نویسد: «قال محمد بن مسعود: سألت علي بن الحسن الفضال عن علي بن حسان قال: عن أيهما سألت؟ أما الواسطي فهو ثقة وأما الذي عندنا يشير أنه علي بن حسان الهاشمي يروي عن عمه عبدالرحمن بن كثير فهو كذاب، وهو واقفي أيضا لم يدرك أبا الحسن موسى عليه السلام».

مضمون کلام فوق این است که علی بن حسان هاشمی که از عمویش عبدالرحمن بن کثیر حدیث را روایت می‌کند گذشته از این که بسیار دروغگو بوده واقفی مذهب هم بوده و امام موسی کاظم را هم درک نکرده است! گل بود به سبزه نیز آراسته شد!

خلاصة الرجال حلی می‌نویسد: «علي بن حسان الهاشمي يروي عن عمه عبدالرحمن غال ضعيف رأيت له كتابا ستاه كتاب التفسير لا يتعلق من الإسلام بسبب ولا يروي إلا عن عمه».

یعنی: از این کلام معلوم می‌شود این شخص هم غلوکننده است و هم ضعیف و تفسیری که نوشته اصلاً ارتباطی و تعلقی به اسلام ندارد یعنی کفریات است. بعد می‌فرماید: «ضعیف جداً، ذکره بعض أصحابنا فی الغلاة فاسد الاعتقاد». یعنی: «بسیار ضعیف است. برخی از اصحاب ما او را در شمار غالیان (غلوکنندگان) فاسد العقیده آورده‌اند».

این آقای علی بن حسان را هم شناختیم. اینک برویم سراغ عمویش عبدالرحمن بن کثیر که این علی بن حسان از او روایت می‌کند.

رجال نجاشی چاپ جدید تهران ص ۱۷۵ می‌نویسد: «عبدالرحمن بن کثیر الهاشمی مولی، کان ضعیفاً غمز أصحابنا علیه وقالوا کان یضع الأحادیث». یعنی: «وی ضعیف بوده و اصحاب ما (شیعیان) بر او طعنه زده‌اند و گفته‌اند که او حدیث جعل می‌کرده است. آری هنرش وضع احادیث بوده»!

«خلاصة الرجال» اضافه می‌کند که: «لیس بشيء» این بی‌چاره هیچ نیست!

تمام این‌ها را از ابو عامر واعظ حجاز نقل می‌کنند و بدبختانه در کتب رجال از این واعظ حجاز نام و نشانی نیست! هرچند اگر آقای ابوعامر از مشاهیر عباد و زهاد و فی المثل هم ردیف امام جعفر صادق هم بود با آن رجال که دیدیم، سند این حدیث هیچ ارزشی نداشت و آن حدیث را از دروغ و جعل بودن خارج نمی‌ساخت ولی با این حال خود این آقای واعظ اهل حجاز هم معلوم نیست چه کسی بوده؟!.

بله از برکت این یک حدیث این آقایان خیلی راستگو! بوده که کشورهای اسلامی مملو از گنبد و بارگاه امامزادگان راست و دروغ است و کمتر روستایی است که یک یا چند امامزاده نداشته باشد که به سنت ایرانی و آداب مجوسی آن‌ها را شاهزاده (امامزاده) هم می‌گویند مثلاً شاهزاده (امامزاده) حمزه! شاهزاده (امامزاده) جعفر! شاهزاده (امامزاده) احمد! وقس علی ذلک، زیرا ایرانیان شاهپرست (امامزاده پرست)! که قبل از اسلام صدها از این شاهزاده‌ها داشتند که دارای دخمه‌ها و گنبدها بوده‌اند حالا نمی‌توانند بدون شاهزاده باشند و بیش از ربع آب و خاک زراعی سرزمین و خانه و دکاکین آن وقف این امامزاده‌هاست و شما می‌توانید از قیاس خسارت همین یک عمل که به نام دین صورت می‌گیرد و صورت نورانی آن را در نزد عاقلان مشوّه و نفرت‌انگیز

می‌کند خسارت سایر اعمالی را که به نام دین انجام می‌شود و خوشبختانه دین از آن بی‌خبر بلکه بیزار است، به دست آورید.

اینک به مضمون این حدیث می‌پردازیم:

أبو‌عمر واعظ اهل حجاز که معلوم نشد چه کسی بوده! از صادق علیه السلام می‌پرسد کسی که تربت امیرالمؤمنین را تعمیر کند چه ثوابی دارد و حضرت از قول پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: که به امیر المؤمنین فرمود: یا علی کسی که قبور شما را تعمیر کند مثل کسی است که به سلیمان بن داوود در بنای بیت المقدس کمک کرده است!

این مضمون صرف نظر از آن رجال بسیار معتبرش! از چند نظر مخدوش و غیر قابل اعتناء و همانطور که سندش هم می‌رساند از بیخ دروغ است!

اولاً: تعمیر قبور چنان‌که در احادیث صحیحه که از پیغمبر و ائمه رسیده و بعداً آن احادیث را خواهیم آورد، عمل مشروعی نبوده که برای آن ثوابی باشد تا کسی از امام، ثواب آن را بپرسید!

ثانیاً: قبر امیرالمؤمنین در زمان حضرت صادق معلوم و روشن نبوده که کسی در صدد تعمیر آن برآید تا بخواهد بداند ثوابش چیست؟

مطابق تواریخ معتبر قبر امیرالمؤمنین در زمان هارون الرشید با قرائنی کشف شد که خیلی بعد از حضرت صادق بود و چیزی که معلوم نیست پرسش از تعمیر آن بسیار بعید بلکه غیر عاقلانه است و اگر در احادیث دیده می‌شود که گاهی حضرت صادق به نجف تشریف برده و به آن نقاطی که قبر امیرالمؤمنین احتمال داده می‌شد مشرف می‌شده به قدری گم و نامعلوم است که کسی نمی‌توانست بداند قبر در کجاست، چنان‌که اگر گاهی از خود صادق علیه السلام پرسیده می‌شد که قبر در کجاست؟ حضرت علامات و اشاراتی می‌فرمود که نقطه‌ی مشخصی تعیین نمی‌شد، مثلاً در حدیث عامر که گفت: «جعلت فداك إن الناس يزعمون أن أمير المؤمنين دفن بالرحبة» یعنی: فدایت شوم مردم می‌پندارند که امیرالمؤمنین در رحبه مدفون است.

حضرت فرمود: نه قبر او در رحبه نیست، عرض کرد پس کجاست؟ حضرت فرمود:

«إنه لما مات احتمله الحسن فأتى به ظهر الكوفة قريباً من النجف، يسرةً من الغري، يمنيةً عن

الحيرة، فدفنه بين ذكوات بيض» یعنی: «وقتی که امیرالمؤمنین از دنیا رفت حضرت امام حسن او را برداشت و آورد پشت کوفه نزدیک نجف دست چپ غری و دست راست

حیره و آن حضرت را در بین ریگ‌های سفیدی (که آن‌ها را دُرّ نجف می‌گویند) دفن کرد». و معلوم است با چنین نشانه‌هایی قبر کسی معلوم نمی‌شود.

ثالثاً: ثواب تعمیر قبر را معلق به مجهول کرده زیرا بنای بیت المقدس در اسلام عملی مأمور به نیست که برای آن ثوابی تعیین شود، و بتوان اعمالی را با آن مقایسه نمود مثلاً می‌توان گفت ثواب فلان عمل برابر با چندین حج یا چند جهاد یا چند رکعت نماز و از این قبیل است زیرا این‌ها در شرع اعمالی مأمور به یکدیگر هستند که انجام آن‌ها موجب ثواب است. ولی بنای بیت المقدس آن هم در زمان سلیمان بن داوود چه عملی است که مقیاس اعمال حسنه‌ی دیگر شود؟!.

رابعاً: اعانت به سلیمان بن داوود در بنای بیت المقدس به نص قرآن کار دیوان و جنیان بوده است: ﴿يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحْرِبٍ وَتَمَثِيلٍ وَجَفَانٍ كَالْحُجُوبِ وَقُدُورٍ رَاسِيَتٍ أَعْمَلُوا ءَالَ دَاوُدَ شُكْرًا وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ ﴿۳۲﴾﴾ [سبأ: ۱۳].  
 «و از (جنیان) برایش (سلیمان) قصرها و مجسمه‌ها و کاسه‌هایی چنان حوض و دیگ‌های ثابت چنان که می‌خواست می‌ساختند».

طوسی در ذیل همین آیه‌ی شریفه در کتاب «مجمع البیان» (چاپ جدید تهران، جلد هشتم، ص ۳۸۲) می‌نویسد: «کان مما عملوه بناء بیت المقدس» یعنی: «از جمله چیزهای که شیاطین برای حضرت سلیمان علیه السلام ساختند بیت المقدس بود»، آن‌گاه مطلب را بدین عبارت دنبال می‌کند: «توفاه الله (داوود) واستخلف سليمان فأحب إتمام بيت المقدس فجمع الجن والشیاطین وقسم عليهم الأعمال» یعنی: چون خدا جان داوود را گرفت سلیمان جانشین او گشت و خواست بیت المقدس را به اتمام رساند لذا جن و شیاطین را جمع نمود و کارهای بیت المقدس را در میان آن‌ها تقسیم کرد که هر طائفه‌ای به کار مخصوصی پردازد. سپس کار هر دسته‌ای را شرح می‌دهد و جالب این‌که قرآن همین ساختن بیت المقدس را عذاب مهین می‌خواند و می‌فرماید: ﴿لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْعِيبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ ﴿۱۴﴾﴾ [سبأ: ۱۴]. یعنی: «فهمیدند که اگر غیب می‌دانستند در آن عذاب خوارکننده [که کارهای بسیار پرزحمت و طاقت فرسا بود] درنگ نمی‌کردند».

تفسیر «منهج الصادقین» (چاپ علمی تهران، جلد هفتم، ص ۳۵۳ و ۳۵۴) شرح ساختمان بیت المقدس را به وسیله جنیان به تفصیل بیان می‌کند چنان‌که گویی هیچ

انسانی در بنای آن دخالت نداشته و در تفسیر آیه‌ی شریفه‌ی ﴿مَا لِيُثُوَ فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ﴾<sup>(۱۴)</sup> می‌نویسد: گویند هنوز یک‌سال کار مانده بود در بنای بیت المقدس که متقاضی اجل به سلیمان درآمد طلب و دیعه‌ی روح نمود سلیمان کسان خود را وصیت کرد که مرگ مرا فاش نکنید و مرا بر عصایم تکیه دهید تا جن از عمل خود باز نماند و مسجد به اتمام رسد. و در بحار الانوار (چاپ کمپانی جلد پنجم، ص ۳۵۰-۳۵۱) نیز همین مضمون آمده است.

پس تعمیر مزار امیرالمومنین با کاری که جنیان و شیاطین متصدی آن بودند چگونه مقایسه‌ای است؟! اگر پاره‌ای از تعمیرکنندگان آن مزار شریف را که سلاطین جبار و سفاکان ستمکاری مانند هارون الرشید<sup>(۱)</sup> و نادرشاه افشار که اولی بانی و دومی

---

۱- آنچه را که مؤلف رحمته راجع به خلیفه صالح عباسی، هارون الرشید رحمته آورده است، حقیقت ندارد، بلکه ایشان حاکمی صالح، عفیف، مجاهد دیندار و پاکدامن بود، سالی در حج و سال دیگر را در جهاد به سر می‌برد، و سالی هم با پای پیاده حج نمود. ایشان دوستدار شعر و سخن، و حامی دانشمندان، ادبا و ارباب علوم و صنایع بود. از این رو دربارش مرکز ادبا و علما و بزرگان فضل و دانش گردید و هارون نیز در بزرگداشت آنان مبالغه می‌کرد. و مستند ما در این مورد روایات تاریخی صحیحی است که درباره آن بزرگوار نقل شده، پس بنابر این از شخصیتی با چنین اوصاف، انتظاری غیر از فروتنی و عبادت و تقوا و گرایش به اهل علم نمی‌توان یافت.

ابن اثیر می‌گوید: رشید شعر و شعراء را دوست می‌داشت و به ادب و اهل ادب و فقه و فقهاء اهتمام داشت. در مورد عبادات او نیز روایات مختلفی ذکر شده، آمده است که خلیفه هارون الرشید هر روز ۱۰۰ رکعت نماز می‌گزارد، و تا پایان عمرش آن را ترک نگفت، مگر به علت بیماری. چون قصد حج می‌کرد صد تن از فقهاء را همراه خود می‌برد، اگر خود برای حج نمی‌رفت سیصد تن را برای حج با نفقه و خرج خود می‌فرستاد و ما یحتاجشان را تأمین می‌کرد. او در صدقه دادن نیز بر دیگر خلفای عباسی سبقت گرفته بود. روایات حاکی از آن است که او به غیر از زکات، روزانه هزار درهم صدقه می‌داد. هارون الرشید رحمته بسیاری اوقات بر نفس خود می‌گریست، و می‌ترسید مبادا عطایای او جزو اسراف باشد، به خصوص هنگامی که واعظی او را پند و اندرز می‌داد، بیشتر تحت تأثیر واقع می‌شد، و اشک از چشمانش سرازیر می‌گشت. شکی نیست که جاری شدن اشک، نشانه‌ی خوف و ترس از الله سبحانه و تعالی است.

اما این حقیقت است که همیشه بزرگمردان تاریخ همان طور که موافقان زیادی دارند، مخالفانی نیز برای آنها یافت می‌شود، که برای زشت کردن چهره‌هایشان در تاریخ، از نیرنگ‌های مختلف استفاده شده است. اما آنهایی که در مذمت هارون رشید نقل کرده‌اند، دو گروه هستند، گروه اول: مورخینی که فقط شنیده‌ها را جمع‌آوری کرده، و صحت و سقم آن را به خوانندگان سپردند،



آمر به تعمیر قبر بوده و با شیاطین مقایسه کنیم شاید غلط نباشد و مضمون حدیث را برساند!!

خامساً: اگر تعمیر قبر امیرالمؤمنین ثوابی داشته چرا خود صادق علیه السلام که به آن داناتر بود و قدرت مالی داشته (چنان که خود آن جناب می فرماید: من ثروتمندترین اهل مدینه هستم...) قیام نکرد و اگر گفته شود که نفوذ معنوی نداشت، می بینیم چنین نیست زیرا آن حضرت در بحبوحه ی قدرت خلفای جور، رئیس شرطه داوود بن علی حاکم مدینه را که معلی بن خنیس را کشته بود به وسیله ی پسرش اسماعیل کشت (چنان که در رجال کشی آمده است) و کسی هم متعرض وی نگشت.

که تاریخ طبری از جمله آنها می باشد، و بر آنها هیچ گناهی نیست، و بر ما واجب است که هر نوع سخن یا روایات تاریخی را بر حسب اسناد صحیح باور کنیم، نه بر اساس روایات موضوع و ساختگی. و اما گروه دوم: که به قصد سوء این کار را انجام دادند، استدلالی جز یک مشت روایات موضوع و ضعیف ندارند، و خودشان در سخن خود دچار تناقضند، در بعضی از این کتابها، نخست نقل از روایاتی می شود که او را فردی شهوانی، پیرو هوی و هوس، و اهل میگساری و خوشگذرانی معرفی می کند، و در جای دیگر به ذکر روایاتی پرداخته اند که گویای این است که او فردی متدین بوده، و در شبانه روز بیش از صد رکعت نوافل ادا می کرد و هر سال به حج بیت الله می رفت، و مناسک حج را انجام می داد!! حال چگونه ممکن است امیر المؤمنین هارون الرشید در روزی ۱۰۰ رکعت نوافل ادا می کرده و در کنارش هم مجالس میگساری و لهو و لعب بر پا می کرده است؟ آیا ادای صد رکعت نافله در روز با مجلس میگساری و عیش و نوش امری آسان و امکان پذیر است؟! حال آنکه خداوند می فرماید: ﴿إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ﴾ [العنکبوت: ۴۵] «نماز انسان را از فحشاء و منکر باز می دارد».

بیشتر اینگونه روایات ضعیف و موضوع، یا به قصد سوء ساخته شده، و کوردلان سعی داشته اند، تا با این افتراءات تاریخ خلفای مسلمان را زشت جلوه داده، یا اینکه مورخان و ادیبان به تبعیت از کتب پیشینیان، بدون در نظر گرفتن صحت و ضعف روایت، آنها را در کتب خود ذکر کرده اند.

دوران هارون الرشید از دوران های با برکت و طلایی خلافت عباسی، و از نوادر تاریخ اسلام شمرده می شود، در این دوران قدرت و عظمت خلافت عباسیان به اوج خود رسید، علوم مختلف در حد بالایی توسعه یافته، علم و دانش در همه ی شهرها، روستاها، خانه ها و اماکن عمومی رخنه کرده و برکات و خیرات افزایش چشمگیری یافته بود، تا جایی که امام سیوطی همه ی دوران خلافتش را ایام خیر و برکت دانسته، و در حسن و زیبایی، آن روزها را به روزهای عروسی تشبیه کرده و می گوید: «کانت کلها أيام خیر، كأنها فی حسنها أعراس». (مُصحح)

تعمیر قبر امیر المؤمنین، از این کار، خیلی آسان‌تر بود و خوف دیگری هم در بین نبود و راستی اگر تعمیر قبر علی و اولاد او علیهم‌السلام کار باثوابی بود جا داشت که خود حضرت صادق علیه‌السلام قبر یکی از علویین حداقل پسر خود، اسماعیل را تعمیر نموده و قبه و بارگاهی برای او بسازد تا هم کار باثوابی را تعلیم شیعیان کرده باشد و هم از شهرت زنده‌بودن اسماعیل که بعد از وی اسماعیلیه قائل شدند و موجب فساد بی‌شماری گردیدند، بکاهد و به هر صورت یکی از ائمه‌ی معصومین و یا مؤمنین می‌توانست این سنت سَنیه را به جا آورد تا بعداً مورد استناد دیگران قرار گیرد.

سادساً: فرض کنیم که تعمیر قبور امیرالمؤمنین و اولاد او علیهم‌السلام کار ثوابی باشد دیگر گنبد و بارگاه ساختن برای هر امامزاده خیالی چرا؟ مگر این‌که بگویید چون امامزاده‌ها هم سادات و از اولاد امیرالمؤمنین‌اند مشمول این حدیث بسیار شریف! و راست می‌شوند که در این صورت باید گفت برای تمام سادات که از دنیا می‌روند و البته یقین به موجودیتشان بیش از بیشتر امامزاده‌هاست باید گنبد و بارگاه درست کرد ولی آیا می‌دانید در چنین صورت وضع این مملکت چگونه خواهد شد؟!.

چنان‌که گفتیم حداقل ثلث مسلمانان از سادات و منسوب به پیغمبر و ائمه اطهاراند، با قبول این معنی باید یک طاق سرتاسری به تمام ایران و کشورهای اسلامی زد و آن را قبرستان امامزادگان نامید! هرچند همین الان هم بهتر از قبرستان نیست؟! سابعاً: فساد این عمل منحصر به گور امامزادگان نیست، بلکه چنان‌که می‌بینم به طبقه‌ی مترف و مسرف که خود را اشراف کشور می‌دانند نیز سرایت کرده است.

الان در همین شهر قم قبرستان‌های عجیب و غریبی ساخته شده که لاشه‌ی گندیده‌ی ثروتمندان و دزدان اجتماعی را در آن دفن می‌کنند و صاحب مقبره و خادم و قاری و فرش و چراغ و امثال آن هم هستند و یک نفر از پول‌دارهای گردن کلفت تهران لابد برای رضای خدا! مقبره‌ی خیلی مجلل در این شهر ساخته که هر بقعه‌ای را به ثروتمندان تهران و شهرستان‌ها به سی یا چهل هزار تومان می‌فروشد.

آری این است آن‌چه پاره‌ای حامیان دین از آن دفاع می‌کنند و این عمل مجوسی را یکی از ارکان دین خاتم النبیین می‌پندارند و اگر کسی سخن گوید او را به تیر تهمت و هر گونه صدمه‌ای که از دستشان برآید آزار می‌دهند و از خدا شرم و از پیغمبر آزر و از روز قیامت وحشتی ندارند!.

### احادیثی که در نهی از تعمیر قبور وارد شده

اینک برویم سراغ احادیثی که از جانب پیغمبر و ائمه علیهم السلام در باب نهی از تعمیر قبور وارد شده و آن احادیث شریف را که کتاب خدا و سنت پیغمبر نیز مؤید آنهاست با این حدیث قلبی مقایسه کنیم:

۱- در کتاب «محاسن» برقی و «وسائل الشیعة» باب ۴۳ از ابواب دفن اموات از اصبح بن نباته از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که فرمود: «مَنْ جَدَّدَ قَبْرًا أَوْ مَثَلًا مِثْلًا، فَقَدْ خَرَجَ عَنِ الْإِسْلَامِ». «کسی که قبوری را تجدید کند یعنی بعد از مندرس (فرسوده) شدن از نو تعمیر نماید یا مجسمه‌ای بسازد در حقیقت از اسلام خارج شده است».

۲- در کتاب کافی از ابی القداح روایت شده که امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «بعثني رسول الله صلی الله علیه و آله إلى المدينة في هدم القبور وكسر الصور فقال: لا تدع صورة إلا محوتها ولا قبراً إلا سويته».

- «علی علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا به مدینه گسیل داشت (فرستاد) برای خرابی گورستان‌ها و شکستن صورت‌ها (تصویر و مجسمه) و فرمود: هیچ تصویری مگذار مگر این که آن را محو کنی و هیچ قبوری را مگذار مگر این که آن را با زمین مساوی گردانی».

۳- شهید اول در کتاب «ذکری» از ابی الهیاج روایت نموده که امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمود: «أبعثك على ما بعثني به النبي صلی الله علیه و آله أن لا تدع قبراً مثرفاً إلا سويته ولا تمثالاً إلا طمسته».

یعنی: «تو را به مأموریتی می‌فرستم که پیامبر مرا به چنین مأموریتی فرستاد، هیچ قبوری را که از زمین بلند شده (یعنی آن را بالا آورده‌اند) مگذار مگر این که آن را مساوی زمین گردانی و هیچ تمثال و مجسمه‌ای را مگذار مگر این که آن را از بین ببری».

۴- در کتاب تهذیب شیخ طوسی و وسائل الشیعیه باب ۴۴ از ابواب دفن آورده‌اند: «عن علي بن جعفر قال سألت أبا الحسن موسى علیه السلام عن البناء على القبر والجلوس عليه هل يصلح؟ قال: لا يصلح البناء عليه ولا الجلوس ولا تجصيصه ولا تطيينه».

یعنی: «علی بن جعفر می‌گوید: از برادرارم موسی بن جعفر علیه السلام سؤال کرد که آیا ساختمان روی قبر و نشستن بر روی آن خوب است؟ فرمود: نه ساختمان روی قبر خوب است و نه نشستن بر روی آن، نه گچ‌کاری آن و نه گل‌مالی نمودن آن».

۵- در مجالس شیخ صدوق از صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت از اجداد بزرگوارش روایت نمود و گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله از گنج‌مالی نمودن قبر و نماز خواندن در آن نهی فرمود.

۶- در محاسن برقی از جراح مدائنی از ابی عبدالله صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: «لَا تَبْنُوا عَلَى الْقُبُورِ وَلَا تُصَوِّرُوا سُقُوفَ الْبُيُوتِ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله كَرِهَ ذَلِكَ».

یعنی: «بر قبرها بنا نکنید و سقف‌های خانه‌ها را نقاشی نکنید برای این که رسول خدا صلی الله علیه و آله این عمل را مکروه می‌دانست».

۷- در وسائل الشعیه، باب ۴۴ ابواب دفن از صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: «نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَنْ يُصَلَّى عَلَى قَبْرِ أَوْ يُقَعَدَ عَلَيْهِ أَوْ يُنَبَّى عَلَيْهِ».

یعنی: «رسول خدا صلی الله علیه و آله نهی فرمود که بر قبری نمازگزاری شود یا روی آن بنشینند یا بر آن ساختمانی بنا کنند».

۸- در «معانی الأخبار» آمده است: «عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ عُبَيْدٍ (رَفَعَهُ عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله) أَنَّهُ نَهَى عَنْ تَقْصِيفِ الْقُبُورِ قَالَ وَهُوَ التَّجْصِيفُ».

یعنی: پیامبر صلی الله علیه و آله از گنج‌کاری گورها نهی فرمود.

۹- «فقه الرضا» روایت کرده: «خَرَجَ عَلِيٌّ إِلَى النَّاسِ فَقَالَ: ... وَهَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّهُ لَعْنٌ مِنْ جَعَلَ الْقُبُورَ مَصَلًى وَلَعْنٌ مَنْ يَجْعَلُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا؟!».

یعنی: «علی علیه السلام به سوی مردم آمد و فرمود: آیا می‌دانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله کسی را که قبرها را مصلی و جای نماز خواندن قرار دهد لعنت کرده است و کسی که با خدا معبودی دیگر قرار دهد نیز لعنت فرموده؟ یعنی هر دو مشرک‌اند!»<sup>(۱)</sup>.

۱۰- شیخ صدوق در «من لا یحضره الفقیه» از کاظم علیه السلام روایت کرده است که فرمود: چون داخل قبرستان شدی قبرها را پامال کن تا آنکه مؤمن است، بدین وسیله آرامش یابد و آن که منافق است احساس درد کند.

۱- این حدیث نماز خواندن روی قبر را در کنار شرک قرار داده زیرا اسلام که توحید خالص است باتوجه به قبر نمی‌سازد باید به مقبره‌سازان و کسانی که آن‌جا را محل عبادت و دعا قرار می‌دهند گفت، آیا ائمه با فرمایش جدشان موافق‌اند یا خیر؟ و آیا مدعیان پیروی از آن‌ها باید سخن آنان را بپذیرند یا خیر؟ (برقی)

مختصراً به همین ده حدیث شریف اکتفاء می‌کنیم و اگر می‌خواستیم تمام احادیثی که در این باب رسیده در این جا بیاریم مقاله طولانی می‌شد، و برای این که بدانید فرقی بین پیغمبر و ائمه علیهم‌السلام و سایرین در این مورد نیست حدیث علل الشرایع را می‌آوریم که حضرت صادق از پدر بزرگوارش روایت می‌کند که: «إِنَّ قَبْرَ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رُفِعَ شَبْرًا مِنَ الْأَرْضِ، وَإِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَمْرٌ بَرُّشُ الْقُبُورِ».

یعنی: قبر پیغمبر فقط یک وجب از زمین بالا آمده بود.

و خود پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «لَا تَتَّخِذُوا قَبْرِي قِبْلَةً وَلَا مَسْجِدًا فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَعَنَ الْيَهُودَ حَيْثُ اتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ».

یعنی: «قبر مرا قبله قرار ندهید و مسجد نکنید زیرا خدای تعالی یهود را برای این که قبور پیغمبران خود را مسجد کرده بودند لعنت فرمود».

احادیثی که در این صفحات به نظر خوانندگان رسید همه از کتب معتبر شیعه است و از کتاب ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب و حتی از کتاب‌های سنیان نیست که اشکالات نیش غولی به آن گرفته شود!

البته مضمون این حدیث در کتب اهل سنت نیز آمده است: «عَنْ عَائِشَةَ أَنَّ أُمَّ سَلَمَةَ ذَكَرَتْ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَنِيسَةً رَأَتْهَا بِأَرْضِ الْحَبَشَةِ يُقَالُ لَهَا مَارِيَةُ فَذَكَرَتْ لَهُ مَا رَأَتْ فِيهَا مِنْ الصُّورِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: أَوْلَيْكَ قَوْمٌ إِذَا مَاتَ فِيهِمُ الْعَبْدُ الصَّالِحُ أَوْ الرَّجُلُ الصَّالِحُ بَنَوْا عَلَى قَبْرِهِ مَسْجِدًا وَصَوَّرُوا فِيهِ تِلْكَ الصُّورَ أَوْلَيْكَ شِرَارُ الْخَلْقِ عِنْدَ اللَّهِ!».

یعنی: «أم سلمه به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ یادآور شد که معبدی را در سرزمین حبشه دیده است که به آن ماریه می‌گفتند و آن چه در آن از نقش و نگارها و آیینه‌کاری‌ها دیده بود تعریف کرد، حضرت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: اینان گروهی بودند که چون بنده‌ی صالح و مرد خوبی در میان ایشان می‌مُرد، روی قبر او مسجد می‌ساختند و در آن نقش و نگارها به کار می‌بردند، این قبیل مردم، بدترین خلق خداوند»<sup>(۱)</sup>.

اینک ملاحظه کنید آن یک حدیث دروغ و جعلی چون مطابق هوی و هوس کسانی بوده است که روح اموات پرستی و شاه‌پرستی در حیاتشان نفوذ داشته لذا آن همه قبه‌ها و بارگاه‌ها ساخته و پرداخته و مال و وقت خود را در این راه ضایع و تلف کرده‌اند

تا جایی که ربع معموره‌ی این کشور را معطل و باطل نموده‌اند و در نتیجه یک مشت مفت‌خور بیکار بار آورده و بر این ملت بدبخت تحمیل نموده‌اند و از سنت رسول و چندین حدیث که در مذمت این عمل که یادگار فراغه و اکاسره است، وارد شده، چشم پوشیده‌اند! تو گویی نهایت آرزویشان آن است که هر روزه بارگاهی از مرده‌ای سرپا کنند و به کار او پردازند و دین و آیین را عبارت از همین چیزها بدانند و بس! دین که در عرف عقل و شرع عبارت از امر و نهی پروردگار و احکام و قوانینی است که با اجرای آن سعادت دو جهان بندگان تأمین می‌شود در عرف این گمراهان عبارت از ذکر و فکر افراد و اشخاص و احترام و نیایش قبور آن‌هاست و دیگر اصلاً به فکر آن‌که پیغمبر برای چه آمد و پروردگار عالم از بعثت او چه خواسته و چه چیزی از جانب پروردگار عالم آورده است، نبوده‌اند بلکه تا توانسته‌اند هرکدام را به عذری معطل و موقوف و در نتیجه دین ابدی الهی را مهجور و منسوخ نموده‌اند و هیچ هم باکشان نیست!

از دین خدا فقط چیزی که در نظر این‌ها مهم است همان دایر بودن مقابر و عزاداری است و به سایر امور مهم عنایت کمتری دارند. جالب توجه است که علی المشهور موقعی که پادشاه کشور حجاز در ایران بود عده‌ای از متظاهرين به دیانت و غم‌خواران امت! از او درخواست نموده بودند که قبور ائمه‌ی بقیع تعمیر شود، می‌گویند او چنین گفته بود:

به نص هشت آیه‌ی قرآن حجاب بر زن مسلمان واجب است شما این حکم محکم را که مستند به آیات محکمه‌ی قرآن است منسوخ نموده و زنان خود را با این وضع رسوا در کوچه‌ها و خیابان‌ها سر داده‌اید و هیچ به رگ غیرتتان بر نمی‌خورد، ولی در تعمیر قبور اموات که اگر از طرف شرع نهی وارد نشده باشد (و چنان‌که دیدیم وارد شده) لأقل دستوری در این باره نداریم، شما آن قدر اصرار و ابرام (پافشاری) دارید!

یکی از هنرنمایی‌های آقایان این است که چون از این مقوله سخن به میان آید می‌گویند «کسروی» و فلان و فلان هم چنین می‌گفتند و آقایان جواب آن‌ها را داده‌اند، بروید کتاب آقای فلان را بردارید و ببینید! در جواب این آقایان باید گفت اولاً: مگر هر حرفی را که «کسروی» گفت باطل است؟ هرچند از روی غرض باشد.

شکی نیست که آن مرد افیونی داعیه‌ای داشت و روی این نظر مقداری حرف حق و باطل به هم آمیخت اما این دلیل بطلان تمام حرف‌های او نمی‌شود. دروغ‌بودن آن

حدیث که مورد استناد گنبدسازان است، چیزی نیست که بتوان کتمان کرد و این که قبه و بارگاه ساختن یادگار فراغنه و اکاسره است هم چیزی نیست که در آن تردید توان نمود!؟ آن همه احادیث هم که از ناحیه‌ی پیغمبر و ائمه علیهم‌السلام در مذمت این عمل وارد شده، و ما چند حدیث را آوردیم، نمی‌توان از کتب احادیث برداشت، سیره‌ی مسلمین صدر اول هم معلوم است که این قبیل کارها را اصلاً مشروع نمی‌دانسته‌اند.

در مقابل کتاب خدا و سنت رسول و احادیث شریف هرکه هرچه بگوید، چرند است، هرچند عمامه‌اش به قدر گنبد مسجد اعظم و ادعایش اتصال به لاهوت و هنرش فلسفه و عرفان بافی باشد و کتابش را سرا پا از دشنام پُر کند.

در مقالاتی که ما در روزنامه‌ی «وظیفه» انتشار دادیم یادآور شدیم که با این که اساس ادیان حق و بعثت انبیای إلهی برای برکندن ریشه‌ی شرک و بت‌پرستی و جان‌نشین نمودن روح توحید و یکتاپرستی بوده با این حال چون نوع انسانی مدت‌ها در ظلمات جهل و بت‌پرستی بوده، ارواح و اشخاص گذرانیده هنوز برای درک تعالیم انبیاء و أخذ معارف حق کاملاً آماده نبوده و در هر مذهبی کم و بیش آثاری از آن عقاید زشت کهن باقی مانده است، چنان که در مذهب یهود و نصاری که اساس دینشان برحق بود لیکن در نتیجه‌ی انس و الفت به همان خرافات دوران ظلمت و وحشیت نتوانسته‌اند آراء و عقاید موهوم و زشت و باطل را ترک گویند و بازهم می‌بینیم که عملاً به خدایی افراد معین معتقد بوده و به پرستش آن‌ها روزگار می‌گذرانند.

دین مقدس اسلام که به دین توحید و یکتاپرستی مشهور و کتاب آسمانی آن حافظ و ملقن این عقیده است و آیات صریح و شریفش جداً با هر گونه کرنش به اشخاص، مخالف و هر ستایشی را شایسته‌ی ذات احدیت می‌شمارد که: ﴿فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾ [الجن: ۱۸] «با خداوند احدی را نخوانید».

هرگز اجازه نمی‌دهد که از مخلوقات وی هرکس که بوده باشد جنبه‌ی ربوبیت گرفته و تقدیس و تسیح شود.

پیشوایان دین مبین اسلام از پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم گرفته تا ائمه علیهم‌السلام و صحابه‌ی رسول همواره مراقب و مواظب بودند که کوچک‌ترین حرکتی که از آن اثر غلونمایان باشد از مسلمانان سر نزند تا جایی که رسول خدا از بلندشدن اشخاص در مقابل خود ممانعت

می‌فرمود<sup>(۱)</sup> و از غایت تواضع بر الاغ بی‌پالان سوار گشته و بُز را به دست مبارک می‌دوشید و در بیابان و در سفر برای پختن غذای خود هیزم جمع می‌کرد و از احدی کوچک‌ترین تملق را نمی‌پذیرفت و اجازه نمی‌داد کسی آن جناب را با القاب و عناوین اشرافی خطاب کرده و بستاید و از شرح بسیاری از فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام خودداری می‌فرمود تا مبادا مردم نادان درباره‌ی آن حضرت غلو نمایند و نسبتی ناروا دهند.

با این حال بعضی از مردم که دماغشان آکنده به بت‌پرستی و روحشان از پرستش اشخاص و ارواح سیراب شده بود نتوانستند حقیقت تعالیم اسلام را کاملاً درک کنند که در عالم وجود و جهان غیب و شهود جز یک خدای معبود نیست و هیچ قدرت و نیرو و مشیتی و اراده‌ای جز الله که مؤثر در آفرینش و هستی است یافت نمی‌شود.

افسوس که با آن همه تأکیدات، متأسفانه روح بت‌پرستی‌شان از بین نرفت با این که از رسول خدا صلی الله علیه و آله بارها شنیده می‌شد که می‌فرمود: «إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ إِذَا أَمَرْتُكُمْ بِشَيْءٍ مِنْ دِينِكُمْ فَخُذُوا بِهِ وَإِذَا أَمَرْتُكُمْ بِشَيْءٍ مِنْ رَأْيٍ فَإِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ»<sup>(۲)</sup>.

یعنی: «من نیز بشر هستم هرگاه شما را به چیزی امر کردم که از دستورات دین شما است آن را از من فرا بگیرید ولی هرگاه چیزی را از روی سلیقه و رأی خودم گفتم بدانید که من یک بشرم».

و نیز از آن حضرت به صحت پیوسته است که می‌فرمود: «أَنْتُمْ أَغْلَمُ بِأَمْرِ دُنْيَاكُمْ»<sup>(۳)</sup> «شما در امور دنیاتان از من داناترید» و این را زمانی فرمود که دید نخلی را هرس می‌کنند فرمود چرا چنین می‌کنید آن‌ها گمان کردند که حضرت نهی‌شان می‌نماید لذا از هرس آن، خودداری کردند، اتفاقاً محصول نخل خوب نشد و بار فراوان نیاورد، چون حضرت چنین دید آن کلمات مبارک را بیان فرمود. و ائمه علیهم السلام نیز مقامی

۱- شیخ طوسی در امالی خود با سند خویش از ابوذر رضی الله عنه روایت می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله به او گفت: «يَا أَبَا ذَرٍّ! مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَتَمَثَّلَ لَهُ الرَّجَالُ قِيَامًا فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ». «ای ابوذر، کسی که دوست داشته باشد که مردان (دیگران) دست به سینه در مقابل او ایستاده باشند، جایگاه خود را در جهنم آماده کند». و در مصادر اهل سنت؛ سنن ابوداود، حدیث [۵۲۲۹]، و سنن ترمذی، حدیث [۲۷۵۵]، و مسند أحمد ج ۴، ص ۱۰۰. و ترمذی گوید: هذا حدیث حسن. (مصحح)

۲- صحیح مسلم.

۳- صحیح مسلم.



برای خود جز بیان حلال و حرام ادعا نکرده و جز راویانی از جانب خود محمد ﷺ نبودند. در کتاب «بصائر الدرجات» محمد بن حسن الصفار از هشام بن سالم روایت شده از محمد بن مسلم که گفت: بعد از قتل ابن ابی الخطاب بر امام جعفر صادق ﷺ وارد شدم و از احادیثی که قبل از این حادثه حضرت روایت می کرد یادآور گشتم حضرت فرمود: «بحسبک یا أبا محمد أن تقول فینا یعلمون الحلال والحرام فی سیر من القرآن». یعنی: همین اندازه تو را کافی است که درباره‌ی ما بگویی اینان کسانی هستند که حلال و حرام را همراه با اندکی از قرآن تعلیم می دهند.

و در تفسیر «البرهان» سید هاشم بحرانی از ایوب بن الحر از صادق ﷺ روایت می کند که به آن حضرت گفتیم امامان پاره‌ای دانانتر از پاره‌ی دیگرند فرمود: «نعم! و علمهم بالحلال والحرام وتفسیر القرآن واحد». یعنی: «آری و علمشان به حلال و حرام و تفسیر قرآن یکی است».

ائمۀ علیہ السلام از دانستن غیب که پاره‌ای از غلات لعنهم الله به وجود مقدسشان نسبت می دهند کمال استیحاş را داشتند چنان که در کتاب بحار از «اختصاص» از صادق ﷺ روایت شده که فرمود: «لقد کان منی إلى أم هذه أو إلى هذه كخطة القلم فأتتني هذه فلو كنت أعلم الغیب ما كانت تأتیني ولقد قاسمت مع عبد الله بن الحسن حائطاً بینی و بینه فأصابه السهل والشرب وأصابني الجبل».

در این حدیث از پیش آمدهایی که خود حضرت در باطن به آن راضی نبوده و در صدد تغییر آن بوده لیکن چون قدرت بر تغییر و علم به غیب نداشته بیان می نماید که از جمله باغی بوده که بین او و عبدالله بن حسن بوده و حضرت دوست می داشت که قسمت آبادتر نصیب وی شود ولی قسمت سنگستان نصیب وی می گردد!

ندانستن غیب نه تنها از مقام امامت ائمه نمی کاهد بلکه حتی رسول خدا ﷺ که مؤید تأییدات الهی و مهبط وحی الهی است دانستن آن را از خود نفی می کند به موجب آیه‌ی شریفه‌ی قرآن<sup>(۱)</sup>: ﴿قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ

۱- فایده: این آیه ثمرات علم غیب (جلوگیری از ضرر و جلب منافع) را نفی می کند و این در حقیقت انتفای هر شکلی از اشکال علم غیب را اثبات می کند چه علم غیبی که ذاتی و مستقل باشد یا به اذن خداوند باشد. پس این آیه پاسخی قاطع به کسانی است که ادعا می کنند آیاتی که علم غیب

أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَأَسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿۱۸۸﴾ [الأعراف: ۱۸۸].

«بگو: اگر غیب می‌دانستم خیر بسیار گرد می‌آوردم و به من بدی نمی‌رسید، من برای آنان که ایمان آورده‌اند جز بیم‌دهنده و مزده‌آورنده‌ای بیش نیستم».

نه تنها آن بزرگواران علم غیب نمی‌دانستند بلکه بسیاری از عوارض بشری که عارض هر فرد عادی می‌شد برایشان نیز عارض می‌گردید چنان‌که در جلد هفتم «بحار الأنوار» و در «عیون أخبار الرضا» از «هروی» روایت شده است که می‌گوید: خدمت رضا علیه السلام عرض کردم که یا ابن رسول الله در کوفه گروهی هستند که می‌پندارند که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله سهو و اشتباهی در نمازش واقع نمی‌شد حضرت فرمود: «كذبوا لعنهم الله أن الذي لا سهو هو الله».

یعنی: «خدا ایشان را لعنت کند دروغ گفته‌اند آن که سهو نمی‌کند فقط خدای تعالی است که جز او خدایی نیست».

«فضیل» روایت می‌کند که به حضرت صادق موضوع سهو را یادآور شدم، حضرت فرمود: «ذَكَرْتُ لِأبي عبد الله عليه السلام السَّهْوَ فَقَالَ: وَبِنَفْسِي مِنْ ذَلِكَ أَحَدٌ؟! رُبَّمَا أَقْعَدْتُ الْخَادِمَ خَلْفِي يَحْفَظُ عَلَيَّ صَلَاتِي». یعنی: «مگر ممکن است کسی سهو نکند؟ بسا می‌شود که من خادم خود را پشت سرم می‌گزارم که حساب رکعات نماز مرا محفوظ دارد!».

امیر المؤمنین در نامه‌ای که به «منذر بن جارود» نوشته می‌فرماید: «أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ صَلَاحَ أَبِيكَ عَزْرِي مِنْكَ وَظَنَنْتُ أَنَّكَ تَتَّبِعُ هَدْيَهُ وَتَسْلُكُ سَبِيلَهُ». یعنی: «همانا نیکوکاری پدرت مرا فریفت و پنداشتم که هدایت او را پیروی می‌کنی و به راه او می‌روی». (نهج البلاغه / نامه ۷۱).

چنان‌که در مقدمه‌ی تفسیر «البرهان» در باب دهم منقول است کسانی بعضی از آیات را به ائمه تفسیر می‌کردند. «مفضل بن عمر» این معنی را خدمت حضرت صادق عرض نمود آن بزرگوار فرمود: «من كان يدين بهذه الصفة التي سألتني عنها فهو عندي مشرك

---

را از رسول خدا صلی الله علیه و آله نفی می‌کنند در واقع علم ذاتی و مستقل او از علم خداوند را نفی می‌کنند و علم غیب پیامبر به اذن خداوند را نفی نمی‌کنند؛ چراکه این آیه هر دو نوع علم غیب را نفی می‌کند. پس دقت کن. (مُصحح)

بالله». یعنی: «کسی که چنین عقیده‌ای که تو از آن پرسش نمودی دارد در نزد من مشرک به خداست».

و یا وصایای مؤکدی که امیر المؤمنین و ائمه علیهم‌السلام درباره‌ی برحذر بودن از غلو درباره‌ی خودشان فرمودند، مانند: «هَلَكَ فِي رَجُلَانِ؛ حُبُّ غَالٍ وَمُبْغِضُ قَالٍ».

یعنی: «دو کس در مورد من هلاک شدند: دوست‌دار غلو کننده و دشمنی که اظهار کند». (نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۱۱۷)

که به عبارات مختلف از آن حضرت روایت شده در «تحف العقول» نیز ضمن وصایای امیر المؤمنین است که: «إِيَّاكُمْ وَالْغُلُوَّ فِينَا! قُولُوا إِنَّا عِبَادٌ مُرَبُّوْنَ وَقُولُوا فِي فَضْلِنَا مَا شِئْتُمْ. مَنْ أَحْبَبْنَا فليعمل بعملنا وليستعن بالورع».

یعنی: «از غلو و مبالغه درباره‌ی ما برحذر باشید، ما بندگانی پرورده‌ی خداییم درباره‌ی فضائل ما آن‌چه می‌خواهید بگویید، کسی که ما را دوست بدارد باید عمل ما را انجام دهد و از پرهیزکاری مدد گیرد».

و مکرر سفارش می‌کردند که: «لا تفضحوا أنفسكم عند عدوكم في القيامة! ولا تكذبوا أنفسكم عندهم...».

یعنی: «با این عقاید سخیفه موجب روشنی چشم دشمن و رسوایی خودتان در روز قیامت نشوید».

اما متأسفانه چنان‌که در بحث «جهاد» یادآور شدیم دشمنان زیرک و دوستان احمق احادیث زیادی درباره‌ی ائمه علیهم‌السلام جعل نمودند که آنان عالم به غیب هستند و مرده را زنده می‌کنند و مریضی را شفا می‌دهند و روزی مردم را تقسیم می‌کنند و هیچ ملکی بدون اذن ایشان از جای نمی‌جنبند و در موقع ضربت زدن به «مرحوب» جبرئیل و میکائیل و اسرافیل از آسمان نازل می‌شوند که مبادا ضربت امیر المؤمنین گاو و ماهی حامل زمین را از بین ببرد! و در گهواره اژدها می‌درند و در قنداقه به آسمان می‌پرند. و قبل از نزول قرآن و بعثت پیغمبر آخر الزمان علیه‌السلام در گهواره قرآن خواند! و از این تازگی‌ها والعیاذ بالله علی و ائمه را تقسیم کننده‌ی بهشت و دوزخ نامیده‌اند] و از این قبیل افسانه‌ها که در نظر عقل و شرع مردود است، وضع نموده‌اند و بارها ائمه علیهم‌السلام آنان را لعن کرده‌اند و از آن‌ها اظهار برائت و بیزاری نموده‌اند چنان‌که در «خصال»

صدوق از رضا علیه السلام نقل شده که فرمود: «إِنَّمَا وَضَعَ الْأَخْبَارَ عَنَّا فِي التَّشْبِيهِ وَالْجَبْرِ الْغَلَاةُ الَّذِينَ صَغَّرُوا عَظْمَةَ اللَّهِ تَعَالَى؛ فَمَنْ أَحَبَّهُمْ فَقَدْ أَبْغَضَنَا وَمَنْ أَبْغَضَهُمْ فَقَدْ أَحَبَّنَا».

یعنی: «همانا غلات که عظمت پروردگار را کوچک شمرده‌اند از ما اخباری در جبر و تشبیه جعل کرده‌اند، هرکه ایشان را دوست بدارد با ما دشمنی ورزیده و هرکه آنان را دشمن بدارد با ما دوستی کرده است».

در جلد هفتم بحار و در کتاب شریف «عیون أخبار الرضا» از ابراهیم بن ابی محمود روایت شده که به رضا علیه السلام عرض کردم که در نزد ما اخباری در فضائل امیرالمؤمنین و فضائل شما اهل بیت است که آن روایات مخالف چیزهایی است که در نزد شماست و مانند آن را از شما ندیده و نمی‌شناسیم آیا بدان معتقد شویم، حضرت فرمود: «يَا ابْنَ أَبِي مُحَمَّدٍ! إِنَّ مَحَالِفِينَ وَضَعُوا أَخْبَارًا فِي فَضَائِلِنَا وَجَعَلُوهَا عَلَى أَقْسَامٍ ثَلَاثَةٍ أَحَدُهَا: الْغُلُوُّ وَثَانِيهَا: التَّقْصِيرُ فِي أَمْرِنَا وَثَالِثُهَا: التَّصْرِيحُ بِمَثَالِبِ أَعْدَائِنَا».

یعنی: «مخالفین ما اخباری در فضایل ما وضع و جعل کردند و آن را بر سه قسمت نمودند یک قسمت غلو است درباره‌ی ما (مانند احادیثی که به آنان جنبه‌ی ربوبیت و علم غیب و احیای اموات و امثال آن را می‌دهد)<sup>(۱)</sup> و دومی تقصیر در امر ماست (مانند احادیثی که تزییع احکام را به آن بزرگواران نسبت داده‌اند)<sup>(۲)</sup> و سومی تصریح در مذمت و بدگویی درباره‌ی دشمنان ماست (چنان‌که درباره‌ی دشمنان اهل بیت چیزهایی می‌گویند که با هیچ منطقی سازگار نیست)<sup>(۳)</sup>».

حیدر علی قلمداران



۱ - زیرا رواج این اخبار، سبب می‌شود مسلمین، پیروان ائمه را مشرک بدانند.

۲ - این‌گونه اخبار سبب می‌شود که مردم به خود ائمه بدبین شوند.

۳ - این دسته از احادیث موجب می‌شود که مسلمانان، ائمه و پیروان آن‌ها را بی‌انصاف و مغرض دانسته و نسبت به ائمه بزرگوار سخنان ناروا بگویند. (برقعی)

## تکمله علامه برقعی

چنان‌که در حاشیه‌ی صفحه ۴۴۷ همین کتاب وعده کردیم؛ علاوه بر رجالی که مؤلف محترم معرفی فرموده‌اند ما نیز چند تن دیگر راویان زیارات را معرفی می‌کنیم:

۴۵- ابراهیم بن اسحاق الدینوری: علمای رجال نامی از او نبرده‌اند بنابراین مهمل و وجودش مشکوک است. ولی در وسائل (۴۷۰/۱۰) همین ابراهیم از عمر بن ابی زاهر که او نیز مهمل و مجهول است از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «به هر کس جز علی بن ابی طالب امیر المؤمنین گفته شود کافر است». این مرد مجهول می‌گوید به امام صادق عرض کردم پس به امام قائم چگونه سلام کنیم؟ فرمود بگو: «السلام عليك يا بقية الله!» معلوم نیست این روایت چه وقت جعل شده زیرا در زمان صادق که قائم تولد نیافته بود تا به او سلام کنند. به اضافه گفتن «بقية الله» به امام چه معنی دارد و موافق کتاب خدا نیست زیرا حق تعالی می‌فرماید: شعيب به قوم خود گفت: ﴿وَيَقَوْمٌ أَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ﴿٨٥﴾ بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿٨٦﴾ وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ ﴿٨٧﴾﴾

[هود: ۸۵-۸۶].

«ای قوم من کیل و ترازو را با عدالت و تمام بدهید و اجناس مردم را کم مگذارید و در زمین فساد مکنید: اگر مؤمن باشید آن‌چه خدا برای شما باقی گذارد (در معاملات بهره‌ی حلالی که برای شما می‌ماند) برای شما بهتر است و من حافظ و نگهبان بر شما نیستم».

پس در این آیه بهره‌ی عادلانه‌ای که در معاملات می‌ماند، خداوند «بقية الله» نامیده و مربوط به امام و یا رسول نیست و گرنه خدا اجزاء ندارد که چیزی از آن به نام امام باقی مانده باشد!

عجیب است که شیعه‌نمایان همین روایت را که راویان آن مجهول است گرفتند و

پایه‌ی عقاید خود قرار داده‌اند! به اضافه اگر کسی از طرف رسول خدا ﷺ و یا از طرف زمامدار حقیقی مسلمین بر جمعی از مؤمنین فرمانده و امین شد، آیا او امیر مؤمنان نیست؟ و اگر کسی گفت: ای امیر مؤمنان به داد فلان برس. آیا کافر می‌شود؟! حتی فرض می‌کنیم کار بدی کرده باشد اما چرا کافر شود؟ کافر کسی است که یکی از اصول و فروع مسلم ضروری اسلام را منکر شود این شخص که منکر چیزی نشده است. این راوی خواسته در بین مسلمین کینه و تفرقه ایجاد کند و چون عامه‌ی مسلمین خلفای راشدین را امیرالمؤمنین گفته‌اند پس تمام آنان کافراند! ببینید چگونه به نام امام هرچه خواسته‌اند به دین افزوده‌اند؟

۴۶- ابراهیم بن اسحاق النهاوندی: طوسی در کتاب فهرست، او را ضعیف و در دینش متهم دانسته است و مقصود او از ضعیف آن است که از پیروان ائمه نبوده و فاسق و اهل بدعت بوده: و هم چنین فرموده‌ی نجاشی و حلی و ممقانی نیز چنین است. غضائری گوید: او ضعیف و در مذهب او غلو و ارتفاع است: ولی متأخرین در کتب مزار از او روایات بسیاری نقل کرده از جمله وسائل در باب زیارت قبر الرضا علیه السلام از او روایت کرده که امام رضا به او گفته هرکس مزار مرا زیارت کند من سه جا در قیامت او را از ترس نجات می‌دهم و خلاص می‌کنم: در وقت پرواز نامه‌ی اعمال و در صراط و نزد میزان. اکنون ببینیم این حدیث با کتاب خدا موافق است یا خیر؟ خداوند درباره‌ی قیامت فرموده: ﴿يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئًا وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ﴾ [الانفطار: ۱۹]. «روزی که هیچ کس برای دیگری کاری نتواند کند و فرمان در آن روز مخصوص پروردگار است». و حتی به رسول خود با استفهام انکاری فرموده: ﴿أَفَأَنْتَ تُنْقِذُ مَنْ فِي النَّارِ﴾ [الزمر: ۱۹]. «آیا تو می‌توانی آن که در آتش و یا اهل آتش است نجات بخشی؟ (یعنی نمی‌توانی)».

و فرموده: ﴿يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَدَانَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا﴾ [النبا: ۳۸] «و روزی که روح و فرشتگان صف زده بایستند و سخن نگویند مگر آن که رحمان او را رخصت دهد و گفتاری درست بگوید».

ملاحظه می‌کنید که در قیامت، حتی ملائکه، جز به اذن الهی سخن نمی‌گویند و باید صواب بگویند، یعنی طبق قانون خدا سخن بگویند حال بنگرید با این روایت ضد قرآن که راوی آن ضعیف و فاسد المذهب است هر جنایت‌کار و خیانت‌کاری را به امید

استخلاص از عذاب الهی به سوی خراسان روانه کرده‌اند! مگر قرآن نخوانده‌اند که خدا درباره‌ی زنان نوح و لوط می‌فرماید: ﴿فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّٰخِلِينَ ﴿۱۰﴾﴾ [التحریم: ۱۰]. «همسران نوح و لوط به آن دو خیانت کردند و آن دو نتوانستند از خدا بی‌نیازشان کنند و گفته شد تا داخل آتش شوید همراه کسانی که وارد می‌شوند».

آیا اینان خدا را به اندازه‌ی امام رؤوف و مهربان نمی‌دانند از این بدتر این که اینجانب بسیار دیده‌ام مسافران مشهد هر ضرر و خطری به آنان برسد و حتی اگر بیمار گردند و زیر ماشین بروند و سر و دستشان بشکند می‌گویند خدا خواسته، ولی اگر از صد هزار نفر بیمار و زائری که خدا بیماری ایشان را مقدر کرده یکی از آنان شفاء پیدا کند می‌گویند امام رضا علیه السلام شفا داده یعنی هر شر و ضرری را از خدا و هر خیر و شفائی را از امام می‌دانند. اینان از مجوس بدتر کرده‌اند زیرا مجوس می‌گفتند شرور از اهریمن و خیرات از یزدان است. ولی اینان نادانسته می‌گویند: آن چه شر باشد از خدا و آن چه خیر باشد از وساطت امام است. هم‌چنین می‌گویند: امام رضا ضامن غریبان است در حالی که جیب بسیاری از غرباء را در خود حرم خالی می‌کنند! به هر حال نمی‌توان قرآن را که می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُم بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَا أَلَتْنَاهُمْ مِّنْ عَمَلِهِمْ مِّنْ شَيْءٍ ۚ كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ ﴿۲۱﴾﴾ [الطور: ۲۱]. «کسانی که ایمان آورده‌اند و فرزندانشان در ایمان آوردن از آنان پیروی نموده‌اند (در بهشت) فرزندانشان را به ایشان ملحق می‌گردانیم بدون آن که از عمل آنان چیزی بکاهیم چرا که هر کس در گرو کارهایی است که انجام داده است» و می‌فرماید: ﴿كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ ﴿۳۸﴾﴾ [المدثر: ۳۸] یعنی: «هرکس در گرو اعمال خویش است»، با این روایات ضعیف، نادیده گرفت، و روز قیامت جز ایمان و عمل صالح به درد انسان نمی‌خورد.

۴۷- ابراهیم الزیات: کسی به این نام وجود نداشته و اثری از او در کتب رجال نیست. از این شخص مجهول مهمل بلکه معدوم، روایات زیادی در ابواب مزار با ثواب‌های بی‌حد و حساب نقل شده است.

۴۸- ابراهیم بن عقبه: این شخص نامش در رجال هست ولی در مدح او و یا قدح او چیزی وارد نشده و معلوم نیست چه عقیده و عملی داشته اما عده‌ای از او در ابواب مزار روایت کرده‌اند.

۴۹- ابراهیم بن محمد القرشی: مجهول و مهمول است.

۵۰- ابراهیم بن یحیی: مهمل و مجهول است.

۵۱- ابراهیم بن ابی حجر الأسلمی: علمای رجال او را مهمل و مجهول دانسته‌اند ولی صدوق و صاحب وسائل در جلد دهم ص ۴۳۷ از او روایت کرده‌اند که او روایت کرده از دو شخص دیگر که یکی از آنان قبیصه مجهول الحال و دیگری از غلات است روایت کرده‌اند از رسول خدا که فرمود: (سَتُدْفَنُ بَضْعَةً مِنِّي بِخُرَّاسَانَ مَا زَارَهَا مَكْرُوبٌ إِلَّا نَفْسَ اللَّهِ كَرْبُهُ وَلَا مُذْنِبٌ إِلَّا غَفَرَ اللَّهُ لَهُ ذُنُوبَهُ).

یعنی: «پاره‌ای از تن من به زودی در زمین خراسان دفن شود که هر گرفتاری، او را زیارت کند گرفتاری از او برطرف می‌شود و هر گناهکاری او را زیارت کند خدا گناهان او را می‌آمرزد» به دستاویز همین روایت هر جنایتکار و گنه‌کاری مرقد آن حضرت را زیارت و دل خود را خوش کرده‌اند! چگونه است که اگر گنه‌کاران، انبیاء و رسل را در زمان حیات‌شان زیارت می‌کردند ولی گناه آنان آمرزیده نمی‌شد اما اگر قبر یکی از فرزندان دختری ایشان را زیارت کنند آمرزیده می‌شوند؟! این هذا الشيء عجیب وما تقبله إلا الحمقاء «این چیز خیلی عجیب است که جز احمقان آن را قبول نمی‌کنند».

به هر حال هیچ مدرک قرآنی و عقلی نمی‌توان یافت که خدا گناهان را با دیدن قبر می‌بخشد چنان‌که در قرآن فرموده: ﴿مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزِ بِهِ وَلَا يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا﴾ [النساء: ۱۲۳]. «هرکس عمل بدی کند به آن جزا داده شود و برای او غیر از خدا نه دوستی شود و نه یاری».

بنابراین، خوب است شخص گناهکار به جای زیارت و خواندن غیر خدا توبه کند که خدا گناهانش را که از روی جهالت انجام داده ببخشد البته پس از توبه عمل خود را اصلاح نموده و تقوی پیشه کند و اگر حقی از مردم به گردن دارد ادا کند چنان‌که خداوند فرموده: ﴿ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَمِلُوا السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَعَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [النحل: ۱۱۹].

«همانا پروردگارت بر کسانی که از نادانی کرداری بد کرده‌اند و پس از آن توبه کرده و عمل خود را اصلاح کرده‌اند، همانا پس از این پروردگارت هر آینه آمرزگار و مهربان است».



و همچنین اگر کسی گناهی کرده باید زود توبه کند و توبه را به تأخیر نیندازد چنان که خداوند فرموده: ﴿إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهْلَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ﴾ [النساء: ۱۷].

«همانا پذیرفتن توبه بر خدا است برای آنان که به جهالت کار بد می‌کنند سپس به زودی توبه می‌کنند پس فقط ایشانند که خدا توبه‌ی آنان را می‌پذیرد».

علی علیه السلام می‌فرماید: «فَرَبِّ دَائِبٍ مُضَيِّعٍ وَرَبِّ كَادِحٍ خَاسِرٍ..... لَا يُجْدِعُ اللَّهُ عَنْ جَنَّتِهِ وَلَا تُنَالُ مَرْصَاتُهُ إِلَّا بِطَاعَتِهِ».

یعنی: «چه بسیار کوشنده‌ای (تلاش‌کننده) که عمل خود را ضایع می‌کند و چه بسیار رنج برنده‌ای که از عملش زیان می‌برد (عمل او بدعت است) خدا را برای رفتن به بهشت او، نمی‌توان فریب داد و رضای خدا به دست نخواهد آمد مگر به اطاعت از خدا» (نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۲۹).

۵۲- ابن خنیس: یکی از راویان زیارت و مهمل است و او غیر از معلی بن خنیس و متأخر از زمان او است. اگرچه «معلی» نیز ضعیف و محل اعتماد غلات (غلوکنندگان) بوده و غالبان و کذابان روایات خود را از او نقل کرده‌اند.

۵۳- ابن یزید: مجهول و مهمل است ولی در ابواب مزار بسیار از او روایت کرده‌اند!

۵۴- ابو الیسع: این شخص از مجاهیل است و علمای رجال او را مهمل دانسته‌اند چنان‌که ممقانی در جلد سوم مسطور داشته، اما زیارت و ثواب‌های بسیاری از او نقل شده: در وسائل در باب «کثرة الصلاة عند قبر الحسين» روایت ششم از قول او آمده که امام صادق علیه السلام فرموده که هر وقت خواستی نماز بخوانی قبر امام حسین را قبله قرار ده! یعنی امام در واقع فرموده مشرک شو! در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله چنان‌که در همین کتاب ملاحظه کردید فرموده قبر مرا قبله قرار ندهید و هرکس را که چنین کند لعنت کرده است.

باز در باب «تحریم أكل الطین» «حرام بودن خوردن گل» از همین ابوالیسع روایت کرده که امام صادق فرموده اگر کسی از گل قبر امام حسین علیه السلام برای برکت بخورد و یا همراه خود نگاه دارد باکی نیست. به واسطه‌ی همین روایت شیعه نمایان خاک‌هایی که معلوم نیست کدام حقه‌بازی به نام خاک قبر امام آورده برای شفاء می‌خورند! با

آن‌که بنا به شرع اسلام خوردن خاک حرام و با مزاج انسان مخالف است، چه رسد به اینکه از مزار حسین علیه السلام که تماشش را با سنگهای مرمر فرش کرده‌اند خاک بردارد؟!  
**۵۵- ابو الصامت:** مجهول الحال است ولی در باب مزار از او بسیار روایت شده است!  
**۵۶- ابو حماد الاعرابی:** مهمل است زیرا علمای رجال ذکری از او ننموده‌اند ولی در ابواب مزار از وی روایت کرده‌اند با این‌که در صحت خبر شرط کرده‌اند که باید راوی معلوم الحال باشد.

**۵۷- ابوهارون المکفوف:** یکی از رجال مذموم و مورد لعن ائمه است و می‌گفته آن خدای قدیم که او را درک نتوان کرد که ما درک نکرده‌ایم و اما آن‌که خالق و رازق بندگان است پس او امام محمد بن علی الباقر است! وی از غلات می‌باشد ولی در ابواب مزار از او بسیار روایت کرده‌اند! روایاتی که چنین اشخاصی بیاورند و در کتب معتبره درج نمایند چه اثر بدی در عوام خواهد گذاشت، چنان‌که گذاشته است.

مثلاً در وسائل در باب «استحباب إنشاد الشعر» از این مرد خبیث دروغی روایت کرده‌اند که امام صادق فرموده هرکس نام حسین نزد او ذکر شود و به قدرِ پَرِ مگسی آب از چشمش خارج گردد خدا برای او راضی نشود جز بهشت. این کذابی که نه خدا را قبول دارد و نه قرآن را، راه نجات را به مردمی بی‌بند و بار نشان داده!  
و همین روایت او، باعث جری (با جرأت) شدن مدّاحان و سایر مردم شده که هرکس یک شعر بخواند بهشت برای او واجب است. آن وقت پول‌ها در مجالس مردم خرج شعر گفتن و اشعار صد کتاب خداخواندن و در دسته‌ها دم‌گرفتن شده است! از جمله شاعری به نام «عماد الدین سیمی» چنین شعر کفرآمیزی سروده است:

در دایره‌ی وجود موجود علی است  
و ندر دو جهان مقصد و مقصود علی است  
گر خانه‌ی اعتقاد ویران نشدی  
من فاش بگفتمی که معبود علی است

پناه بر خدا از این‌گونه کفریات که در واقع دشمنی با علی است.

**۵۸- ابو سعید المدائنی:** ممکنانی در باب کنی می‌گوید نه اسم و نه وصف او و نه حکم او معلوم شده بلکه به کلی مجهول است!

**۵۹- ابو علی الحرانی:** در باب مزار از او بسیار روایت شده ولی ممکنانی گوید نه اسم او معلوم و نه حال او معلوم است بلکه مجهول و مهمل است.

۶۰- ابو عبدالله الحرانی: مجهول و مهمل است.

۶۱- ابو عامر التبانی: چنان که در همین کتاب (صفحه ۴۹۷) ملاحظه کردید مجهول است.

۶۲- ابو البختری وهب بن وهب: علمای رجال او را کذاب و ضعیف و خبیث دانسته‌اند. فضل بن شاذان فرموده او از تمام مردم دروغگوتر است و او باعث قتل امامزاده‌ی عظیم الشان یحیی بن عبدالله بن حسن علیه السلام شد زیرا به دروغ نزد هارون الرشید شهادت داد که او دعوی امامت دارد و مردم را به سوی خود دعوت می‌کند. این سید بزرگوار عالمی زاهد بود و هارون به او خط امان داده بود و تمام فقهاء آن خط را دیدند و گفتند نقض آن جایز نیست. ولی ابوالبختری در حضور هارون نامه را از دست جناب یحیی گرفت و پاره کرد و گفت خون او به گردن من. لذا هارون او را بر شهید کرد و در عوض یک میلیون و ششصد هزار سکه به ابی البختری داد و او را بر منصب قضاوت گماشت: و چنین قاضی با مال و جان مردم چه بازی‌ها که خواهد کرد. در کتاب مزار از چنین کسی در فضل و ثواب بی حساب زیارات روایت کرده‌اند!

۶۳- ابو سلمه: از راویان زیارات و مجهول الحال است.

۶۴- ابو عماره: مجهول الحال است. اما علمای شیعه از جمله صاحب وسائل الشیعه در باب استحباب انشاد الشعر از او روایت کرده که امام صادق به او فرمود: ای ابوعماره هرکس شعری درباره‌ی حسین بگوید و بگرید و کسی که شعری بگوید و به گریستن تظاهر کند بهشت برای او ثابت است! ملت ما روایت چنین شخص مجهولی را مدرک نموده و هزاران کتاب مرثیه و اشعار تصنیف به نام امام ساخته و به خیال خود بهشت را برای خود تضمین کرده‌اند و از هیچ خلاف شرعی روی گردان نیستند. اگر واقعاً بهشت به گریه و یا به زیارت ویا به گفتن شعری واجب می‌شود خوب بود خدای منان یک آیه در این موضوعات نازل می‌فرمود.

۶۵- ابو النمیر: علمای رجال او را مجهول دانسته‌اند ولی در سلسله‌ی روایات زیارات ابو النمیر آمده است.

۶۶- ابو الخطاب محمد بن مقلص: خبیث و شقی: و او کسی است که ادعای نبوت کرد و درباره‌ی امام صادق ادعای الوهیت نمود و آن امام او را لعن نمود و فرمود مرا در تمام احوال به خوف و ترس انداخته و چنان که در رجال کشی ص ۲۴۸ ذکر شده درباره‌ی امام صادق علیه السلام قائل به علم غیب نیز شد که امام صادق ضمن تأکید بر این که

غیب نمی‌دانم و در نفی علم غیب از خود سوگند یاد نمود. ابوالخطاب را ملاحظه فرمائید او راوی زیارات و ثواب‌های آن است و عوام هم این زیارات را با علاقه و اعتقاد می‌خوانند!

۶۷- احمد بن زکریا: ممقانی و حلی از «فضل بن شادان» روایت کرده‌اند که این شخص یکی از کذابین است در صورتی که روایات او را در باب زیارات آورده و مردم را مشغول ساخته‌اند!

۶۸- احمد بن بشیر: دو نفر از رجال به این نام و نسب آمده و هر دو مجهول الحال می‌باشند. ر. ک. ص ۱۰۱ معرفه الحدیث.

۶۹- احمد بن فضل الخزاعی: ضعیف الحال و مذهب او به اتفاق علمای رجال واقفی است.

۷۰- احمد بن محمد الکوفی: علمای رجال او را مجهول می‌دانند با این حال طوسی و صاحب وسائل در «باب استحباب زیارة قبر الرضا علیه السلام» از او روایت کرده‌اند!

۷۱- احمد بن عبدوس: اکثر علمای رجال مانند حلی او را از ضعفاء دانسته‌اند ولی بعضی او را مجهول شمرده‌اند.

۷۲- احمد بن ابی عبدالله: چنین عنوانی در کتب رجال نیست ولی در وسائل «باب استحباب زیارة النبی والأئمه فی کل جمعة» از او مرفوعاً یعنی بدون ذکر راویان وسط روایت کرده‌اند که از حنان از امام صادق علیه السلام فرموده: هر جمعه غسل کن و بر بالای بام خانه برو و هر طرف که رو کردی قبر امام همان طرف است و بگو: السلام علیک یا مولای...! در واقع غیر مستقیم گفته که امام را - نعوذ بالله - مانند خدا فرض کن که فرموده: ﴿فَأَيْنَمَا تُولُوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ﴾ [البقرة: ۱۱۵]. «پس به هر سو که رو کنید، خدا آن جاست».

۷۳- احمد بن محمد بن داوود: علمای رجال او را مجهول می‌دانند ولی در ابواب مزار از این شخص مجهول روایات بسیار آورده‌اند!

۷۴- احمد بن مازن: چنین نامی در رجال نیست ممکن است راویان کذاب به خیال خود آن را تراشیده باشند!

۷۵- احمد بن علی الانصاری: در کتب رجال نامی از او نیست و حال او مجهول است ولی وسائل در جلد دهم ص ۴۳۹ و سایر کتب مزار از او روایت کرده‌اند که گفت

امام رضا وارد قبه‌ای شد که در آن قبر هارون الرشید بود در خانه حمید بن قحطبه و فرمود این خاک من است که در آن دفن می‌شوم و به زودی این‌جا محل رفت و آمد شیعیان و دوستانم خواهد شد و به خدا قسم زائری بر من سلام نمی‌کند مگر آن که آمرزش خدا شامل او می‌شود و رحمت او و شفاعت ما برای او واجب گردد.

این روایت معلوم الکذب است، زیرا در زمان رضا علیه السلام خانه‌ی قحطبه گنبد و قبه‌ای نداشته و به اضافه اگر خود امام را در حال حیات، کسی می‌دید واجب الشفاعه نمی‌شد چگونه با زیارت قبر او واجب الشفاعه می‌گردد و اصلاً شفاعت به دست خداست، و باز در وسائل جلد دهم ص ۴۴۶ روایت کرده‌اند از او که امام رضا به عده‌ای از اهل قم فرمود: که زمانی خواهد رسید که شما در طوس به زیارت خاک من خواهید آمد آگاه باشید: «من زارني وهو على غسل خرج من ذنوبه كيوم ولدته أمه». یعنی: «هرکس مرا با غسل زیارت کند از گناهانش خارج شود مانند روزی که مادرش او را زاییده است».

اینان به امام دروغ بسته‌اند، امام چنین سخنانی نمی‌گوید زیرا اهل قم سال‌ها است که به زیارت مشهد او می‌روند و خاک او را زیارت نکرده‌اند بلکه ضریح سیمین و سنگ‌های مرمر را زیارت کرده‌اند. ثانیاً: مردم رسول خدا صلی الله علیه و آله و خود امام رضا علیه السلام را در حال حیاتشان زیارت کردند و مانند روز تولد پاک نشدند!

جای سؤال است که آیا امام این قدر مردم را به زیارت خاک خود تحریض و تشویق می‌کند!

مگر او خودخواه است و مگر او نعوذ بالله حساب و کتاب خدا و قانون قیامت را بیهوده می‌داند؟ آیا مگر خدا نفرموده: ﴿وَالَّذِينَ كَسَبُوا السَّيِّئَاتِ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ بِمِثْلِهَا وَتَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ مَّا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ﴾ [یونس: ۲۷].

«آنان که بدی‌ها را کسب کردند جزای بدی همانند آن است و خواری ایشان را بگیرد: برایشان از طرف خدا پناهی نیست».

حتی خدا از زنان پیغمبر عمل می‌خواهد که: ﴿وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتَيْنَ الزَّكَاةَ﴾ [الأحزاب: ۳۳]. «نماز را بپا دارید و زکات را بدهید...» و اگر گناه کنید جزاء دارید، با اینکه همسران پیغمبر و در دامن پیغمبر صلی الله علیه و آله بودند.

علی علیه السلام در مورد پرهیز از عجب در نهج البلاغه به امام حسن علیه السلام توصیه می‌فرماید: «أوحش الوحشة، العجب». بدترین تنهایی و وحشت عجب و خودپسندی است. (نهج البلاغه، سخنان قصار، شماره‌ی ۳۸). و می‌فرماید: «وقد کرهت أن يكون جال في ظنكم أني أحب الاطراء واستماع الثناء ولست بحمد الله كذلك» «من میل ندارم که به خیال شما راه یابد که من ستودن و شنیدن ستایش را دوست دارم و بحمد الله که چنین نیستم» (نهج البلاغه، خطبه ۲۰۷).

در ص ۴۶۷ کتاب وسائل جلد دهم از او روایت کرده‌اند که امام رضا علیه السلام می‌فرمود: «ما قال فينا مؤمن شعراً يمدحنا به إلا بنى الله له في الجنة بيتاً أوسع من الدنيا سبع مرات يزوره فيها كل ملك مقرب وكل نبي مرسل». یعنی: «مؤمنی درباره‌ی ما یک شعر مدح نگویید، مگر آن که خدا برای او در بهشت برین بنایی برپا کند که از هفت برابر دنیا وسیع‌تر باشد که در آن بنا تمام فرشتگان مقرب و انبیاء مرسل او را دیدار کنند»!

همین روایت مجعوله باعث شده که روز به روز مداح زیادتر شده و شما بگویید که چه خواهد شد ملاحظه کنید چه هرج و مرجی در دین ایجاد کرده‌اند!

۷۶- احمد بن محمد بن عبیدالله العیاش: معروف به «ابن عیاش» و معاصر صدوق بوده است، طوسی در فهرست فرموده او در آخر عمر مختل العقل و یا مختل الدین گردید، نجاشی گوید: با من و پدرم دوست بود من دیدم بزرگان ما و علماء او را ضعیف می‌شمردند من از او روایت نکردم و دوری جستیم، مؤلف «قاموس الرجال» گوید: از این ابن عیاش دعای مختل الألفاظ که دارای معانی زشت می‌باشد نقل شده و آن جمله‌ی «لا فرق بینک و بینها» می‌باشد: و آن دعا را مجلسی در جلد ۹۸ «بحار» و «شیخ عباس قمی» در مفاتیح در دعای پنجم ماه رجب آورده است. در آن دعا، کفر و شرک و خرافات را مخلوط کرده و درباره‌ی ائمه می‌گوید: «فَجَعَلْتَهُمْ مَعَادِنَ لِكَلِمَاتِكَ، وَأَرْكَاناً لِتَوْحِيدِكَ، وَأَيَاتِكَ وَمَقَامَاتِكَ الَّتِي لَا تَعْطِيلَ لَهَا فِي كُلِّ مَكَانٍ، يَعْرِفُكَ بِهَا مَنْ عَرَفَكَ، لَا فَرْقَ بَيْنَكَ وَبَيْنِهَا إِلَّا أَنَّهُمْ عِبَادُكَ...». یعنی: «والیان تو که آنان را معادن فرمان‌هایت و ارکان توحیدت و نشانه‌هایت و مقامات قرار دادی، مقاماتی که در هر مکان تعطیل نمی‌شوند که فرقی بین تو و بین آن‌ها نیست جز این که آنان بنده‌ی تو هستند!».

کسی نبوده به این شیخ بفهماند که فرمان‌های خدا معدن ندارد مثلا خدا که به رسول خود فرمان می‌دهد که مردم را هدایت کند از کدام معدن فرمانش صادر شده؟ علاوه بر این توحید او ارکان ندارد آن هم ارکان از جنس بشر و علاوه بر این خدا را مقامات نیست، مقامات برای کسی است که از مقام بالاتر و یا پست‌تر ترقی و یا تنزل کند.

بعد درباره‌ی ائمه می‌گوید: «أَعْضَادٌ وَأَشْهَادٌ وَمُنَاةٌ وَأُدْوَادٌ وَحَفَظَةٌ وَرُؤَادٌ، فَبِهِمْ مَلَأَتْ سَمَائِكَ وَأَرْضُكَ». یعنی: «آنان بازوها و گواهان و ممتحنان و وکیل‌های مدافع و نگهبانان تو هستند که با آنان آسمان و زمین را آکنده‌ای»!

این شیخ در این دعا خدایی را معرفی کرده که دارای بازوها و نوچه‌ها است، که آنان وکیل مدافع او و نگهبانان او باشند! [نعوذ بالله] چه خدای بی‌چاره‌ای، بی‌سبب نیست که می‌گوید: فرقی بین تو و آن بندگان نیست!

خواننده‌ی عزیز! اگر به یک استاد حلبی‌ساز بگویی بین تو و آفتابه‌ای که ساخته‌ای هیچ فرقی نیست جز این که آفتابه را تو ساخته‌ای و آن ساخته‌ی تو است به آن استاد جسارت کرده‌ای و ناحق گفته‌ای، این شیخ به خدواند چنین خرافاتی می‌گوید. دیگر آن که والیان خدا را گاهی مذکر و گاهی مؤنث می‌گوید! در جمله «لا فرق بینک و بینها» ضمیر مؤنث آورده اما در جمله‌ی دیگر گوید: «إِلَّا أَنَّهُمْ عِبَادُكَ» که در این جا ضمیر مذکر آورده است! تعجب ما این است که این خرافات را در دعا و زیارت آورده‌اند و محدثین بعدی خیال کرده‌اند اینها صحیح و پایه‌ی دین است و لذا بسیاری از علمای زمان ما که از قرآن بی‌خبرند به این جمله استدلال می‌کنند که خدا با خلق خیلی فرق ندارد همه یکی است همه اسم‌های او است! ما نمی‌دانیم چرا آیت الله‌های زمان ما با قرآن آشنا نیستند!

۷۷- احمد بن قتیبه: مجهول است.

۷۸- احمد بن ماییداد: مجهول است.

۷۹- اسحاق بن ابراهیم الأزدی: مجهول و مهمل است.

۸۰- اسحاق الارحبی: مجهول و مهمل است.

۸۱- اسحاق بن محمد: مجهول و مهمل است.

۸۲- اسحاق بن زریق: مجهول و مهمل است.

- ۸۳- اسماعیل بن ابان: مجهول الحال است.
- ۸۴- اسماعیل بن عیسی: مجهول الحال است.
- ۸۵- ام سعید الأحمسیه: زنی است مجهول المذهب ولی مجلسی در بحار و صاحب وسائل در باب استحباب زیارة النساء از او روایت کرده‌اند!
- ۸۶- بشیر الدهان: ممقانی با این که رجال خود را برای تطهیر رجال مذموم نوشته و هرس مدح غلوآمیزی آورده او را امامی شمرده ولی در عین حال این شخص را مجهول دانسته است.
- ۸۷- بشار الشعیری: کشی و ممقانی اخبار زیادی در مذمت و لعن او از قول ائمه اطهار نوشته‌اند. از آن جمله صادق علیه السلام به مردم فرمود خدا لعنت کند بشار را، به او بگو وای بر شما به سوی خدا برگردید زیرا شما کافر و مشرک شده‌اید: و در روایت دیگر امام فرمود: بشار از یهود و نصاری بدتر کرده! چون به کوفه رفتی به او بگو جعفر بن محمد علیه السلام در حق تو می‌گوید: ای کافر، ای فاسق، ای مشرک، من از تو بیزارم، آری این بشار از کسانی بوده که می‌گفتند: علی مدیر و مربی جهان است! و امام صادق علیه السلام فرمود: بشار مرا ناراحت کرده و شیعیان مرا گول زده از او پرهیز کنید. اما در کتب حدیث این خبیث یکی از راویان زیارات و فضائل ائمه است!
- ۸۸- بکر بن سالم: در رجال نامی از او نیست و مهمل است.
- ۸۹- بکر بن احمد: مجهول الحال است.
- ۹۰- جعفر بن محمد بن عماره: با این که مهمل است در وسائل «باب استحباب زیارة قبر الرضا» خبر دوازدهم را از او روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هرکس قبر علی بن موسی را زیارت کند خدا بدن او را بر آتش دوزخ حرام گرداند! اشخاص سست‌عنصر به همین روایات دل خود را خوش کرده و از کتاب خدا دست برداشته‌اند، در صورتی که هرکس رسول خدا صلی الله علیه و آله را در زمان حیاتش زیارت می‌کرد، بدنش بر آتش حرام نمی‌گردید.
- ۹۱- جعفر بن سلیمان: به قول تمام کتب رجال مجهول الحال است.
- ۹۲- حسن بن ابی عاصم: نامی از او در کتب رجال نیست و مهمل است.
- ۹۳- حسن بن زیاد: ممقانی و دیگران او را مجهول خوانده و معلوم نیست چه کاره بوده و چه دینی داشته است. با این حال در وسائل الشعیه و در مجالس صدوق در



«باب زیارة قبر الرضا» خبر ۲۵ از او روایت شده که امام جواد فرمود: هرکس پدرم را زیارت کند و صدمه‌ای از باران و یا سردی و گرمی به او برسد خدا جسد او را بر آتش دوزخ حرام گرداند! حال آیا حدیث حسن بن زیاد مهمل را قبول کنیم یا سخن خدا که فرموده: ﴿كُلُّ أَمْرٍ بِمَا كَسَبَ رَهِيْنٌ﴾ [الطور: ۲۱]. «هر فردی در گرو کار خویش می‌باشد».

و فرموده: ﴿وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾ [الزلزلة: ۸].

«هرکه مثقال ذره‌ای بدی کند آن را می‌بیند».

۹۴- حسن بن محمد السیرافی: حال او مجهول است، ولی راوی حدیث است در ابواب مزار!

۹۵- حسین بن ابی غنذر: بعضی از علمای رجال او را ضعفاء شمرده و بعضی دیگر او را مجهول الحال دانسته‌اند.

۹۶- حسین بن احمد المنقری: تمام علمای رجال او را از ضعفاء و از معاصرین حضرت صادق شمرده‌اند. البته این چنین اشخاصی بوده‌اند که از وجود امام، سوء استفاده کرده و اخبار دروغ خود را به نام امام منتشر می‌کردند.

۹۷- حسین بن اسماعیل الصمیری: مهمل است و در کتب رجال نامی از او نیست و شاید چنین کسی وجود نداشته ولی روایت‌تراشان باکی ندارند از این که به نام شخص معدومی روایت بتراشند.

۹۸- حسین بن محمد بن مصعب الذارع: مهمل و مجهول الحال است.

۹۹- حسین بن فضل بن تمام: مهمل و مجهول الحال است.

۱۰۰- حکیم بن داوود: مهمل و مجهول است.

۱۰۱- حسن بن محمد بن بابا القمی: ضعیف است، طوسی در رجالش فرموده او غلوکننده است. و فضل بن شاذان گفته او از کذابین مشهور است و حضرت عسکری علیه السلام او را لعن کرده، چنین شخصی راوی فضائل ائمه و راوی زیارت است!

۱۰۲- الْحَسَنُ بْنُ مُثَلَّةِ الْجَمَكْرَانِيِّ: این مرد مجهول و مهمل که در قرن سوم بین خواب و بیداری برای ملت ما به نام دین دکانی آورده و ملک مردی موسوم به «مسلم» را غصب کرده و زراعت او را از بین برده و به جای زراعت، مسجدی در یک فرسنگی قم ساخته و برای آن چهار رکعت نماز آورده که دو رکعت آن به نام نماز امام زمان

است و گفته هرکس این دو رکعت نماز را بخواند «فکأنها صلی فی البیت العتیق» مانند آن است که در خانه‌ی کعبه نماز خوانده باشد. با آن که نماز را خدا و رسول باید بیان کنند و چنین نمازی آن هم با کیفیتی که حسن جمکرانی آورده در سنت رسول ﷺ نیست. آن‌گاه در تعقیب این نماز دعایی کفرآمیز آورده‌اند که در آن این جمله آمده: یا محمد یا علی، یا علی یا محمد اکفیانی! که ما در تألیفات خود از جمله «تضاد مفاتیح الجنان با آیات قرآن» بطلان آن را ثابت کرده‌ایم: و چون سازنده‌ی این دعا نمی‌دانسته که پیغمبر ﷺ افضل از علی العقیق است! لذا یک بار «یا محمد! یا علی!» گفته و بار دیگر علی را مقدم داشته و می‌گوید: «یا علی! یا محمد!» به هر حال کار مسجد جمکران با این دعای کفرآمیز به جایی رسیده که سالانه میلیون‌ها تومان درآمد دارد چنان‌که شخص عوامی به نام «احمدی» که رئیس سازمان اوقاف بود و در این مسجد سخنرانی می‌کرد این مطلب را با خوشحالی اظهار نمود. همچنین در این مسجد چاهی ساخته‌اند که باید هر کسی حاجتی دارد به نزد «حسین بن روح» که بیش از هزار سال است از دنیا رفته نامه بنویسد!! و نامه را در آن چاه بیندازد تا میت مذکور حاجت آن محتاج را به اطلاع امام برساند! آیا این اعمال استهزاء به دین خدا نیست؟

با این خرافات است که مردم فکور را به کلی از دین دور نموده‌اند!

۱۰۳- حسین بن احمد بن ادریس: ممقانی و دیگران گفته‌اند او و پدرش هردو مجهول می‌باشند.

۱۰۴- حسین بن سلیمان: مجهول الحال است.

۱۰۵- داوود بن یزید: مهمل است.

۱۰۶- زبیر بن عقبه: چنین نامی در رجال نیست و مهمل است ولی در کتب زیارات و غیره از او روایت کرده‌اند!

۱۰۷- زکریا بن محمد ابو عبدالله المؤمن: از اصحاب حضرت رضا ولی واقفی‌مذهب و مختلط بوده، علمای رجال او را ضعیف شمرده‌اند.

۱۰۸- سعد بن عمرو الزهری: مهمل و مجهول است.

۱۰۹- سعید بن صالح: مهمل و مجهول است.

۱۱۰- سلیمان بن عیسی: مهمل و مجهول است.

۱۱۱- سیف بن عمرو: مهمل و مجهول است.

۱۱۲- صالح الصیرفی: مهمل و مجهول است.

۱۱۳- صفوان بن سلیمان: مهمل و مجهول است.

۱۱۴- صندل: مجهول الحال است.

۱۱۵- طاووس الیمانی: از دانشمندان اهل سنت است، تعجب است که حتی اهل غلو به او هم روایاتی طبق سلیقه‌ی خود بسته‌اند (نسبت داده‌اند)! وسائل الشیعه در باب «استحباب اختیار زیارة الحسین علیه السلام علی الحج» روایت شانزدهم را از طاووس نقل کرده بنا به روایت هرکس امام حسین علیه السلام را زیارت کند ثواب هزار حج و هزار عمره دارد و بر خدا لازم است که او را به آتش عذاب نکند. در صورتی که زیارت امام حسین در زمان حیاتش ثواب یک حج نداشته است.

۱۱۶- عامر بن عمیر: مجهول است، از همین مرد مجهول در وسائل و در باب «أقل ما یزار الحسین علیه السلام» روایت کرده که امام صادق فرموده هر سال به زیارت قبر حسین بروید! بنابراین روایت باید کار و کاسبی را ترک کرد و بیشتر وقت مردم در رفت و آمد برای زیارت قبر امام صرف شود.

۱۱۷- عبدالله بن یونس: مهمل است.

۱۱۸- عبدالله بن هلال: مجهول و مهمل است.

۱۱۹- عبدالله النجار: مهمل است.

۱۲۰- عبدالله بن الفضل الهاشمی: مهمل است، ولی وسائل از همین مرد مهمل در باب «استحباب مدح الأئمة بالشعر» روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرموده هرکس در مدح ما شعری بگوید: «مَنْ قَالَ فِينَا بَيْتَ شِعْرِ بَنِي اللَّهِ تَعَالَى لَهُ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ!» یعنی: «خداوند در بهشت برایش خانه‌ای می‌سازد».

آیا امام آن قدر نعوذ بالله از مدح خودش خوشش می‌آمده که برای هر مداحی خانه‌ای در بهشت تضمین کرده: ما نمی‌دانیم چرا مدعیان حب اهل بیت، اخبار مذهب خود را از مردمان مهمل گرفته‌اند!

۱۲۱- عبدالرحمن بن سعید المکی: مهمل و مجهول است.

۱۲۲- عبدالله بن تمیم القرشی: مهمل است ولی وسائل در باب «استحباب مدح

الأئمة بالشعر» از او روایت کرده که امام رضا فرموده هرکس در مدح ما شعری بگوید خدا در بهشت بنایی به او می‌دهد که هفت بار از تمام دنیا وسیع‌تر باشد و شعر چه اثری دارد که تمام انبیاء مرسلین را به نزد شاعر می‌کشاند! لذا هر بی‌سواد تنبلی برای

بدست آوردن دنیا و آخرت مداح و متملق امامان شده ولی نه از معارف دین چیزی می‌داند و نه از قوانین آن، در حالی که خدا فرموده: ﴿جَنَّتٌ عَدْنٍ... وَذَلِكَ جَزَاءُ مَنْ تَزَكَّى﴾ [طه: ۷۶] بهشت جزای کسی است که خود را پاک و تزکیه نموده باشد و نفرموده جزای افراد مداح و متملق است.

۱۲۳- عطیه الایزاری: مجهول الحال است.

۱۲۴- علی بن ابراهیم الجعفری: مهمل است، ولی وسائل در «باب استحباب التبریک بمشهد الرضا» از او روایت کرده که امام صادق فرموده چهار قطعه از زمین در ایام طوفان از ترس غرق شدن به سوی خدا ضجه زدند. یکی از آن‌ها بیت المعمور بوده که خدا او را به آسمان برد و سه قطعه دیگر نجف و کربلاء و طوس بودند که خدا به فریاد این سه اعتناء نکرد و آن‌ها را بالا نبرد! حال باید پرسید آیا قطعه‌ای از زمین به آسمان می‌رود یا مگر زمین از آب می‌ترسد و با طوفان مخالف است! خدا کند عقلاء این گونه روایات را نخوانند.

۱۲۵- علی بن حسن النیسابوری: مهمل است، از این مرد مهمل وسائل در «باب استحباب اختیار زیارة الرضا» روایت کرده که هرکس حضرت رضا علیه السلام را زیارت کند، روز قیامت با هشت نفر از اولین و آخرین بر عرش الهی می‌نشینند و طعام می‌خورند، یعنی با حضرت نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد و علی و حسن و حسین علیهم السلام! این راوی در واقع عرش الهی و انبیاء عظام را استهزاء نموده و اعمال و فداکاری‌های آنان را کوچک شمرده است!

۱۲۶- علی بن عبد الله الوراق: مهمل است، ولی وسائل در «باب استحباب زیارت قبر رضا علیه السلام» از او روایت کرده که هرکس حضرت را زیارت کند هم درجه با آن حضرت می‌شود. من گمان می‌کنم این راوی خواسته امام را استهزاء کند که این روایت را از قول آن بزرگوار نوشته است.

۱۲۷- علی بن محمد بن فیض بن المختار: مهمل است.

۱۲۸- علی بن محمد الحضینی: مهمل و مجهول است، ولی وسائل از او در باب زیارت ابو جعفر الثانی روایت نقل کرده است!

۱۲۹- علی بن حسین بن عبید: مهمل و مجهول است.

۱۳۰- علی بن احمد بن اشیم: مهمل و مجهول و ضعیف است.

- ۱۳۱- علی بن ابراهیم الحضرمی: مجهول و مهمل است.
- ۱۳۲- علی بن معمر: ضعیف است.
- ۱۳۳- عمر بن الحسین العزرمی: مهمل یا ناموجود است.
- ۱۳۴- عمر بن ابی زاهر: مهمل و مجهول است ولی وسائل در «باب أنه لا يجوز أن يخاطب أحد بأمرالمومنين» از او روایت خرافی نقل کرده است که یقیناً امام صادق نفرموده بلکه افتراء به آن حضرت است.
- ۱۳۵- عماره بن یزید: مجهول است.
- ۱۳۶- عیسی بن راشد: مهمل و مجهول است.
- ۱۳۷- فتح الله بن عبد الرحمن القمی: مهمل است.
- ۱۳۸- فضال بن موسی النهدی: مهمل است.
- ۱۳۹- قدامه بن مالک: یکی از راویان مهمل است نامی از او در کتب رجال نیست.
- ۱۴۰- قبیصه: مجهول الحال است، و این مجهول در وسائل «باب استحباب زیارت قبر رضا» از جابر بن یزید غلوکننده روایت کرده که امام باقر از رسول خدا روایت کرده که فرمود کسی پاره‌ی تن مرا در خراسان زیارت نکند مگر این که اگر گرفتار است گرفتاریش رفع شود و اگر گناهکار است آمرزیده گردد! نویسنده گوید: گرفتاری زوار آن حضرت که رفع نشده حال آمرزش چطور؟
- آن هم گمان نمی‌کنم خدا از قانون ﴿كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ﴾ [المدر: ۳۸]. «هرکس در گرو اعمال خویش است».
- ﴿وَالَّذِينَ كَسَبُوا السَّيِّئَاتِ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ بِمِثْلِهَا وَتَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ﴾ [یونس: ۲۷] «آنان را که بد کرده‌اند کیفر بدی مثل آن است و گرفتاری ایشان را بیوشاند».
- صرف نظر کند.
- آن هم به واسطه روایت فردی مجهول الحال از یک راوی غلوکننده!!
- ۱۴۱- مبارک الخباز: مهمل است.
- ۱۴۲- محمد بن ابراهیم الکندر: مهمل است و یا شیعه نیست، در وسائل «باب استحباب زیارت الحسین علی الحج» خبر شانزدهم را از این شخص مهمل آورده که رسول خدا ﷺ فرموده هرکس امام حسین را زیارت کند ثواب هزار حج و هزار عمره دارد و بر خدا لازم و حق است که او را عذاب نکند! حال، شما ملاحظه کنید چگونه

حج که از عبادات بزرگ اسلام است استخفاف شده است. هم‌چنین رسول ﷺ نیز فقط یک حج انجام داده است و ثواب یک حج دارد ولی زائر نوهی آن حضرت ثواب هزار حج!

۱۴۳- محمد بن السندي: مجهول است.

۱۴۴- محمد بن زكريا جندب: مجهول است.

۱۴۵- محمد بن ناجیه: مجهول الحال است اما وسائل باب استحباب كثرة الصلاة عند قبر الحسين ﷺ از او روایت نقل کرده است.

۱۴۶- محمد بن سليمان البصري: ضعيف است ولی وسائل در «باب استحباب

الإستشفاء بتربة الحسين» و در «باب استحباب زیارت قبر الرضا» از او روایت کرده است!

۱۴۷- محمد بن علی بن محمد الاشعت: مهمل است.

۱۴۸- محمد بن عمار: مجهول است.

۱۴۹- محمد بن مسعده: مهمل است.

۱۵۰- محمد بن حسن الرازی: مجهول الحال است.

۱۵۱- محمد بن محمد بن معقل: مهمل است.

۱۵۲- محمد بن عبد الحمید: مجهول است.

۱۵۳- محمد بن سليمان زرقان: مهمل است.

۱۵۴- محمد بن موسى الأحول: مهمل و مجهول الحال است.

۱۵۵- محمد بن ابی السری: مهمل و مجهول است.

۱۵۶- محمد بن محمد بن هشیم: مجهول الحال است.

۱۵۷- محمد بن احمد بن سلمان: مهمل و مجهول است.

۱۵۸- معلى بن شهاب: مهمل و مجهول الحال است.

۱۵۹- موسى بن اسماعيل بن موسى: مجهول است.

۱۶۰- يحيى بن معمر: مهمل و مجهول الحال است.

۱۶۱- يزيد بن عبد الملك جعفی: مجهول الحال است.

۱۶۲- يونس بن ابی وهب القصری: مهمل است.

خادم الشريعة المطهرة: سيد ابو الفضل بن رضا برقى



قَالَ الْإِمَامُ الصَّادِقُ عليه السلام: «احذَرُوا عَلَى سَبَابِكُمْ الْغُلَاةَ لَا يُفْسِدُونَهُمْ... وَاللَّهِ إِنَّ الْغُلَاةَ شَرٌّ مِنَ الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسِ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا». [أمالي الطوسي، ص ٦٥٠]

## بحث غلات





## [مقدمه]

[این باب را با آیاتی از کتاب خدا آغاز می‌کنیم که از غلو نهی نموده و فرموده است:]

﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَأَضَلُّوا كَثِيرًا وَضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ﴾<sup>(۱)</sup> [المائدة: ۷۷]

﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ﴾<sup>(۲)</sup> [النساء: ۱۷۱]

با مطالعه مختصری در تاریخ ادیان به روشنی معلوم می‌شود که بدترین آفتی که حقایق دینی را هر زمان تهدید می‌کند مبتلی شدن به آفت غلو و خرافات است و این آفت از چند جهت و به چند علت متوجه هر دین حقی است:

اول: علت آن از جهت توجه شدید پیروان هر دینی است که با تمام خلوص و صفا و قدرت خود متوجه آن می‌شوند و بالمآل قدرتی عجیب و مهمم و بلاخره به قول برنادشاو فیلسوف و شاعر انگلیسی: بزرگ‌ترین نیرو را تشکیل می‌دهند و همین پیش آمد سبب می‌شود که هر دینی از دو جهت مورد هجوم غلو و خرافات قرار می‌گیرد:

جهت اول از ناحیه پیروان و دوستان آن دین است که چون می‌خواهند عزت و عظمت آن دین را با اقوال و افکار خود بیشتر کنند لذا بر آن دین و اولیای آن پیرایه‌هایی از افسانه‌ها و خرافات می‌بندند تا بدین وسیله بزرگی و ارجمندی آن دین را

---

۱- یعنی: «بگو: ای اهل کتاب، در دین خویش به ناروا غلو و زیاده روی نکنید و از هوس‌ها و خواسته‌های گروهی که پیش از این گمراه شدند و بسیاری [از مردم] را گمراه کردند و از راه راست به بیراهه رفتند، پیروی نکنید».

۲- یعنی: «ای اهل کتاب، در دین خویش غلو نکنید و بر خدا جز [سخن] راست و درست مگویید».

که بالمآل به بزرگی و ارجمندی خودشان تمام می‌شود به چشم دیگران و مخالفین خود بکشند.

جهت دوم از ناحیه‌ی دشمنان بزرگ و محیل آن دین که می‌خواهند با توسعه خرافات و ارتفاع غلو پیروان جدی و فداکار آن دین را از فعالیت و فداکاری درباره آن دین بازداشته به اعمال و افعالی که مخالف و مضرّ و ضد آن دین بوده وادارند. تا از یک طرف آن حمیت و جدیت پیروان را از اثر انداخته و از طرف دیگر به غرور آن غلو و پشت‌گرمی به موهومات تابعین آن دین را که معمولاً احکام و قواعدش بر خلاف مقتضیات نفسانی و هواهای شیطانی است به معصیت و فسق و فجور که هلاک و فنای هر ملت و امتی در این‌گونه امور است جری و گستاخ گردانند.

دومین علت ابتلای ادیان حقه به غلو و خرافات: جهل و کوتاهی فکر اکثریت مردم است که چون در هر جامعه‌ای اکثریت با طبقه نادان و سطحی است و حقایق دین همراه و هم‌دوش حقایق جهان هستی و نظام لایزال طبیعی است و نزول این معنی و حقیقت در ذهن اکثریت امکان ندارد مگر به ممارست تدریجی و تدریب استمراری، و از آنجایی که اکثریت را آن حوصله و قدرت و اصطبار در انتظار نیست که مراحل کمال را پله پله بپیماید تا به درجات عالیّه حقایق ارتقا نماید و می‌خواهد هر چه زودتر به مطلوب و مقصود خود دست یابد این است که معبود خود را هر چند به صورت گوساله‌ای در برابرش مجسم کنند بدان می‌گردد! این است که در تاریخ ادیان می‌بینیم که آن دینی در جلب اکثریت توفیق یافته است که معبود را به صورتی محسوس و ملموس در دسترس مردم گذاشته است چنانکه سامری با ساختن گوساله‌ای زرین گوی سبقت را در این توفیق از موسی کلیم ربوده است. و از همین جهت است که افرادی که در صددند که از نیروی لایزال اعتقادات اکثریت بهره برداری نامشروع و سوء استفاده کنند، با ساختن معبودانی چنین همواره موفق و مظفر بوده‌اند. و انبیای بزرگوار و اولیای عالی‌مقدار که از روی اخلاص در صدد تکمیل و نجات مردم بوده‌اند همیشه در این منظور مغلوب و مایوس گشته‌اند زیرا اکثریت را به سادگی قدرت و توان دریافت حقایق عالیّه دین نیست.

سومین علت در ظهور غلو و نشر خرافات آن است: که انبیاء و برگزیدگان خدا که برای هدایت بشر بر انگیخته می‌شوند دارای مزایای خاص و مرجحاتی بالاختصاص می‌باشند که از حیث قدرت فکری و نیروی علمی بر سایر افراد برتری داشته و از جهت

امتیاز و ارتقاء به مقام نبوت و پیغمبری از جانب خدا تصرفاتی در ممکنات از خرق عادات و ظهور معجزات می‌کنند که مردمی که از حیث شناخت جهان هستی در پائین‌ترین طبقات و نازلترین درکات هستند نمی‌توانند تحمل رؤیت این آیات را بنمایند. لذا به جای آنکه به بخشنده این قدرت و منعم این نعمت ایمان آورده و تسلیم شوند که بنده‌ای ناتوان را در مقابل اطاعت و عبادت به چنین رتبه و مقامی ارتقاء داده، قادر است که بر مطیعان ثواب بی‌پایان بخشد و بر عاصیان عذاب فراوان وارد آورد و نیز خواست او از ظهور این معجزه آن بوده که بر کردار بندگان الزام حجت و اتمام نعمت نماید. اما متأسفانه اینان مسحور این دیدار و مقهور این کردار گردیده نتیجه غلط گرفته و استنباط بد کرده‌اند، به هر صورت این‌ها علت‌های غلو و خرافات و غرور و انحرافات است.

شاید به همین نظر و از همین رهگذر است که پروردگار عالم عموم اهل کتاب را که متدین به دین و شریعت و مؤمن به وحی و رسالتند از بین جمیع امم از فرزندان آدم مورد عتاب و شایسته خطاب دانسته می‌فرماید: ﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ﴾ [النساء: ۱۷۱] «ای اهل کتاب، در دین‌تان غلو نکنید و درباره خداوند جز حق نگویید».

با مراجعه به تاریخ و مطالعه کتب آسمانی سایر ادیان می‌بینیم که بسیاری از آنان دچار غلو و خرافات گشته‌اند و از آن جمله اولیای هر دینی را به جای متابعت مورد معاشقت قرار داده آنان را فرزندان خدا و کارفرمایان دستگاه خلقت دانسته‌اند. و با غلو درباره آنان خود را نیز از دیگران برتر دانسته، به ترتیب و تدریج هر روزی درجه‌ای از آنان به خیالات احمقانه خود بالا برده و خود را نیز در مقامی عالی‌تر ارتقاء داده‌اند تا سرانجام خود جای فرزندان خدا را گرفته و لابد اولیای دین را به جای خدا نشانیده‌اند! و این غلو در مذهب یهود به شهادت تورات و تلمود مشاهده می‌شود: چنان‌که در سفر تکوین باب ششم می‌نویسد: «و واقع شد که چون آدمیان شروع کردند به زیاد شدن بر روی زمین و دختران برای ایشان متولد گردید پسران خدا دختران آدمیان را دیدند که نیکو نظرند و از هر کدام که خواستند زنان برای خویشان گرفتند... و بعد از هنگامی که پسران خدا به دختران آدمیان در آمدند و آن‌ها برای ایشان اولاد زائیدند».

می‌بینید که در این آیات تورات فرزندان خدا که همان مؤمنینند که غیر آدمیان دیگرند که دخترانشان نصیب ایشان شده است. و در باب چهارم از سفر خروج از آیه

۲۲ خداوند به موسی عليه السلام گفت: «و به فرعون بگو: خداوند چنین می‌گوید: اسرائیل پسر من نخست زاده من است... الخ»!

و در باب اول کتاب ایوب آیه ۶. «و روزی واقع شد که پسران خدا آمدند تا به حضور خداوند حاضر شوند». و در آیه ۷ «هنگامی که ستارگان صبح با هم ترنم می‌نمودند و جمیع پسران خدا آواز شادمانی دادند». و در مزامیر داود مزمار دوم آیه ۸ «خداوند به من گفته است: تو پسر منی امروز تولید کردم از من درخواست کن» و در باب چهل و سوم کتاب اشعیای نبی آیه ۶: «مترس زیرا که من با تو هستم. پسران مرا از جای دور و دختران مرا از کرانه‌های زمین بیاور».

پس چنانکه گفتیم هر چند یهود در ابتدای امر «عُزیر» را پسر خدا دانسته است اما تدریجاً این عقیده راه ارتفاع را پیش گرفته سر انجام القاء کنندگان و مروجین عقیده عزیر ابن الهی، خود را نیز فرزندان خدا دانستند. و چنانکه خواهیم دید هر غالی در هر دین منظورش از غلو درباره هر نبی و ولی آن است که خود را به او چسپانیده مقام او را تدریجاً به گزاف بالا برد تا خود را در جایگاه عالی‌تر بنشانند و از قید و بند بندگی و عبودیت و ارهاند و به ارضای شهوات و خواسته‌های دل پردازد.

پس از کیش یهود در کیش مسیح عليه السلام نیز همین آفت غلو را در هر مورد می‌بینیم خصوصاً در این دین، نسبت دادن فرزند به خدا و انسان را پسر خدای سبحان دانستن رسوخ و شیوع دارد. اگر چه مسیحیان در ابتدا این مقام را تنها برای حضرت عیسی عليه السلام که دارای امتیازات و مشخصات خاصی از دیگر آدمیان است قائل شدند اما تدریجاً این مقام را برای هر یک از معتقدین به این مذهب جائز شمردند چنانکه آیات اناجیل در این مدعا شاهد و دلیل است.

در انجیل متی باب پنجم آیه ۶ می‌گوید: «هم‌چنین بگذارید نور شما بر مردم بتابد تا اعمال نیکوی شما را دیده، پدر شما را که در آسمان است تمجید نمایند».

در آیه ۴۴: «اما من به‌شما می‌گویم که دشمنان خود را محبت نمایید و برای لعن‌کنندگان خود برکت طلبید و به آنانی که از شما نفرت کنند احسان کنید و به هر که به شما فحش دهد و جفا رساند دعای خیر کنید تا پدر خود را که در آسمان است پسران شوید».

و در باب ششم انجیل متی: «زنهار عدالت خود را پیش مردم به جا نیاورید تا شما را ببینند و الا نزد پدر خود که در آسمان است اجری ندارید». در آیه ۶ می‌گوید:

«لیکن تو چون عبادت کنی به حجره خود داخل شو و در را بسته، پدر خود را که در نهان است عبادت نما و پدر نهان بین تو را آشکارا جزا خواهد داد».

و در آیه ۹: «پس شما این طور دعا کنید: ای پدر ما که در آسمانی، نام تو مقدس باد».

و در آیه ۱۴: «زیرا هر گاه تقصیرات مردم را بدیشان بیامرزید پدر آسمانی شما، شما را نیز خواهد آمرزید».

در آیه ۱۵: «اگر تقصیرهای مردم را نیامرزید، پدر شما هم تقصیرهای شما را نخواهد آمرزید».

پس معلوم شد که اگر در مذهب مسیح علیه السلام عقیده پسر بودن عیسی علیه السلام به خدا از باب غلو آمده هر چند مختصات وضع آن جناب، از جهاتی ظهور چنین عقیده سخیفه‌ای را [نزد مردم سطحی‌اندیش] ایجاد می‌کرده است اما علت اصلی در غلو درباره آن حضرت هم همین بوده است که آورندگان چنین خرافه‌ای جای خود را در میان مردم با چنان امتیازی باز کنند که آنان نیز فرزندان خدایند و سزاوار هر گونه احترام هستند!

در دین مبین اسلام که با صراحت آیاتی زهره گداز آمده چون آیات شریفه سوره مریم [که به مسلمین از ابتلاء به این بلیه هشدار داده و می‌فرماید]: ﴿وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا ۗ لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِدًّا ۝۸۹﴾ تَكَادُ السَّمَوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا ۝۹۰ أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمَنِ وَلَدًا ۝۹۱﴾ وَمَا يَنْبَغِي لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا ۝۹۲﴾ [مریم: ۸۸، ۹۲]. «و گفتند: [خداوند] رحمان فرزندی بر گرفته است. به راستی چیزی [بس] زشت [در میان] آوردید. نزدیک است آسمان‌ها از آن سخن پاره پاره شوند و زمین بشکافتد و کوه‌ها درهم شکسته فرو ریزند. [از آن روی] که برای [خداوند] رحمان فرزندی مدعی شدند. و [خداوند] رحمان را نسزد که فرزندی بر گیرد».

و آیه ۳۵ همین سوره که می‌فرماید: ﴿مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ سُبْحَانَهُ ۗ﴾ «خدا را هرگز نشاید که فرزندی اتخاذ کند، که وی منزله از آن است».

و ده‌ها آیات دیگر مخصوصا سوره مبارکه «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» [إخلاص] که مسلمانان در هر روز بیش از ده مرتبه آن را در نماز واجب خود می‌خوانند مشتاقانه محکم بر دهان کسانی است که برای خدا فرزندی یا فرزندان قائلند. لذا در این دین مقدس نمی‌توان

انبیاء و اولیاء را به فرزندى خدا رسانید. اما غالیان در این دین که به طور حتم و یقین این گونه عقیده را از یهودیت و مسیحیت گرفته و یا خود یهودی و مسیحی بوده به صورت مسلمان در آمده‌اند نظیر همین عقاید را در دین اسلام وارد کرده‌اند. و پروردگار جهان در آیات شریفه قرآن در همان جا که ما را نیز در ردیف اهل کتاب مورد خطاب قرار داده می‌فرماید: ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ...﴾ «در دین خود به ناحق غلو مکنید». نهی شدید خود را دنبال کرده می‌فرماید: ﴿وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَأَضَلُّوا كَثِيرًا وَضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ﴾ [المائدة: ۷۷] یعنی: «و هواهای گروهی که قبل از شما گمراه شدند و مردم بسیاری را نیز گمراه کردند و خود، از راه روشن و راست به گمراهی متمایل شدید متابعت ننمایید».

### [منشأ غلو در میان شیعیان]

به احتمال قوی بلکه یقین حاصل است که وقوع و شیوع غلو در اسلام از ناحیه یهود و نصاری است چنانکه تاریخ و کتب ملل و نحل چون: (ملل و نحل) شهرستانی متوفای ۵۴۸هـ و (کتاب المقالات والفرق) سعد بن عبدالله اشعری متوفای ۳۰۱هـ و (تاریخ فرق الشیعة) ابو محمد حسن بن موسی نوبختی متوفای ۳۱۰هـ و (التبصیر فی الدین) ابوالمظفر اسفراینی متوفای ۴۷۱هـ و کتاب (الفرق بین الفرق) عبدالقاهر بغدادی متوفای ۴۲۹هـ تماماً حاکی است که وقوع غلو در اسلام به وسیله عبدالله بن سبأ یهودی در باره علی بن ابی طالب علیه السلام صورت گرفت هر چند در زمان ما کسانی در صددند که وجود عبدالله بن سبأ را منکر شوند و آن را اختراع سیف بن عمر که یکی از روایت تاریخ طبری است بشناسانند در حالیکه تاریخ طبری در قرن چهارم هجری نوشته شده است و ما داستان او را در کتبی که در قرن‌های قبل از تاریخ طبری نوشته شده دیده‌ایم. و اینک شرح غلات را از کتاب المقالات والفرق سعد بن عبدالله اشعری متوفای ۳۵۱هـ که خود از بزرگان علمای شیعه اثنی عشری است می‌آوریم:

وی در صفحه ۲۰ آن کتاب می‌نویسد: «وَأول من قال فیها بالغلُو وهذه الفرقة تسمى السبائیة أصحاب عبدالله بن سبأ». یعنی: اولین طائفه‌ای که در اسلام قائل به غلو شدند فرقه سبائیة است که به اصحاب عبدالله بن سبأ نامیده می‌شوند. آن‌گاه عبدالله بن سبأ را معرفی کرده و داستان او را از عقایدی که ابراز داشته شرح می‌دهد. سپس فرقه‌های

غالیان را با عقایدشان تفصیل می‌دهد تا در صفحه ۴۱ شرح تحلیل محرمات و تحریم واجبات را از غالیان داده می‌نویسد: «فكان أول ما شرع لهم تحريم الختان». اول باری که از دوش غالیان برداشته شده این بوده که مؤسس این مذهب ختنه را حرام کرده است تا آن جا که می‌نویسد: «وزعموا أنه أحل لهم الميتة ولحم الخنزير...» یعنی: «چنین می‌پنداشتند که او نیز مردار و گوشت خوک را نیز حلال کرده است»!

همچنین این طوائف غالی در شیعه با عقاید عجیب غالیانه خود اعتقادات اسلامی و احکام حلال و حرام را متزلزل و ضایع می‌کنند تا آن جا که در معرفی طائفة «منصورية» از شیعه می‌نویسد: ایشان معتقد هستند آل محمد آسمان هستند و شیعه در زمین‌اند و اول ما خلق الله، عیسی است سپس علی بن ابی طالب که این عقیده به وضوح می‌رساند که مخترع آن مسیحی است. آن گاه در شرح عقاید ایشان می‌نویسد: «واستحلت جميع ما حرم الله وقالوا لم يحرم الله علينا شيئا تطيب به أنفسنا وتقوى به أجسادنا» یعنی: آن چه را که خدا در دین اسلام حرام کرده این طائفه از شیعه آن را بر خود حلال شمردند و گفتند چیزی را که ما خوش داریم وجسدمان بدان نیرومند می‌شود خدا حرام نکرده است! آن گاه فرقه غالیه خطابییه را شرح می‌دهد و می‌نویسد: «فرقة منهم قالت إن جعفر بن محمد هو الله وإن أبا الخطاب نبي مرسل... وأباحوا المحارم كلها من الزنا واللواط والسرقة وشرب الخمر وتركوا الصلوة والزكاة والصوم والحج وأباحوا الشهادات بعضهم لبعض». آری، انگیزه غلو برای همین است که معتقد به آن بتواند هرگونه حرام و منکری را مرتکب شود.

مرحوم سعد بن عبدالله اشعری (و همچنین مرحوم نوبختی که هر دو از بزرگان علماء شیعه می‌باشد) عقاید شیعیان خطابییه را شرح می‌دهند تا در صفحه ۵۳ می‌نویسد: که طایفه‌ای از «المعمّرين» هستند که قائل‌اند «معمّر» خداست! معمر تمام شهوات را حلال کرد و در نزد وی چیزی حرام نیست. و می‌گفت: خدا این چیز را حلال کرده است پس چرا حرام باشد؟! سپس در صفحه ۵۹ علیانیه که تابعین بشار الشعیری هستند معرفی می‌کند که این طائفه از غلات شیعه در چهار شخص متوقفند که آنان علی و فاطمه و حسن و حسین عليهم السلام می‌باشند. و اینان نیز در اباحات محرمات و تعطیل احکام و تناسخ با دیگر غلات هم داستان هستند. و در صفحه ۸۱ عقاید اسماعیلیه خالصه را که از غلات خطابییه هستند می‌آورد: که آنان نیز اباحات را ظاهر

کردند و همه چیز را برای خود مباح شمردند و در صفحه ۸۵ اعتقاد عمومی اصحاب ابی الخطاب را می‌آورد که: «استحلوا مع ذلك استعراض الناس بالسيف وسفك دمائهم وأخذ أموالهم والشهادة عليهم بالكفر والشرك على مذهب البهيسية والأزارقة في الخوارج». «بنا به مذهب بیهسیه و ازارقه در خوارج، تعرض با شمشیر به مردم و ریختن خونشان و مصادرهٔ اموالشان و شهادت دادن به کافر و مشرک بودن آنان را حلال شمردند!». و در صفحه ۱۰۰ از غالیانی که قائل به امامت حضرت امام علی النقی بوده‌اند مباح بودن محارم چون مادر و خواهر و دختر قائل بوده و لواط با مردان را حلال می‌شمردند و معتقد بودند که این خود تواضع و فروتنی و تذلل است در مفعول به، و به هر صورت فاعل و مفعول هر کدام یکی از شهوات و لذات را در می‌یابند!

و همچنین تمام طوائف غالیان یا اکثر آن‌ها دارای چنین اعتقاداتی بوده‌اند و چنانکه بارها گفته‌ایم مقصودشان از نشر این عقاید اول تخریب اساس اسلام و بعد اباحه و تحلیل هر فعل حرام است و در زمان ما که شیعه امامیه از عقاید زشت این غلات پرهیز کرده‌اند از طریق دیگر این راه‌ها را بر خود گشوده‌اند و آن باب شفاعت است که به وسعت آسمان و زمین آن را به روی خود باز کرده‌اند و برای وصال به شفاعت اعمالی را چون توسل و زیارت و عزاداری و ندورات و موقوفات به نام اموات و برای قبور ایشان اختراع و ابداع کرده‌اند. و به کلی از کتاب خدا دور و مهجور مانده به ساخته‌ها و پرداخته‌های غلات قبل از خود خشنود و مسرور هستند.

### [سرایت عقائد غالیان سابق به شیعیان زمان ما]

شیعیان زمان ما خود را از طوائف شیعیان غالی که از آنان نام‌های مخصوصی در تاریخ باقی مانده است جدا دانسته و به زبان از آنان اظهار برائت و بیزاری می‌نمایند. اما متأسفانه همان عقائد غالیان را با عباراتی در خود باقی دارند.

در زمان ما که به علت پیدایش مرام‌ها و رژیم‌های مخالف دین چون کمونیستی و استانیالیستی اساس ادیان مترلزل و اکثریت سکنهٔ روی زمین ظاهراً بنا بر رژیمی که گرفته‌اند بی‌دین هستند و علت واقعی آن همین تجاوزات و تراوشات غالیانهٔ متدینین است و با این صورت اگر علاج نشود احتمال آن است که بنیان ادیان یکسره ویران شود. مع‌هذا هنوز هم علماء و کسانی که خود را پاسدار دین می‌دانند به نشر همان خرافات و عقائد غالیانه حریص‌اند چنانکه اکثر کتب دینی که در این زمان نشر می‌شود



به پخش همان خرافات می‌پردازند. چون کتاب (امراء هستی) و (تجلی ولایت) در فارسی و پاره‌ای از کتب عربی و مجالس و منابر برای ترویج و تبلیغ این خرافات تشکیل می‌شود.

یکی از علمای زمان ما کتابی نوشته است بنام «إلزام الناصب في إثبات الحجة الغایب» و خواسته است با مندرجات این کتاب مسئله غیبت و بقاء امام غائب را ثابت کند و چنان‌که ناشر کتاب ادعا کرده است برای چاپ و نشر این کتاب بزرگان علماء به این عصر کمک و یاری کرده‌اند که اگر ما نام این بزرگان را در این جا ببریم مسلماً مورد استعجاب و اعتراض خوانندگان خواهد بود. آن‌گاه در همین کتاب برای اثبات مدعای خود مطالبی را آورده است که حتی علمای شیعیان زمان صفویه از آن متنفرند. مثلاً یکی از آن تمسکات «خطبة البيان وخطبة التطنجية» است که علامه مجلسی در جلد هفتم بحار صفحه ۲۶۴ چاپ کمپانی صریحا می‌نویسد: «ما ورد من الأخبار الدالة علی ذلك كخطبة البيان وأمثالها فلم يوجد إلا في كتب الغلاة وأشباههم». «آنچه از اخبار از قبیل خطبة البيان و نظایر آن که بر این معانی دلالت دارد، جز در کتب غلات و امثالشان یافت نمی‌شود».

حال ما فقراتی چند از خطبه البيان و خطبه تطنجیه که در این کتاب برای اثبات امام غائب شیعیان آمده و علمای بزرگ زمان ما به نشر آن کمک کرده‌اند(!) می‌آوریم تا دانسته شود که غالیان عصر ما در خرافات و غلو دست کمی از غالیان آن زمان که مورد نفرت و نفرین امامان بوده‌اند ندارند. در این خطبه که بافندگانش مدعیند که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آن را در بصره خوانده است می‌گوید: «أنا الهجير عن الكائنات... أنا سر الخفيات... أنا مفيض الفرات... أنا مظهر المعجزات أنا مکلم الأموات أنا مفرج الكربات أنا محلل المشکلات». و پس از آنکه بسیاری از صفات الهی را به خود اختصاص می‌دهد می‌گوید: «أنا المهدي القائم في آخر الزمان» و از این جمله به بعد است که پس از پرسش مالک اشتر که می‌پرسد: یا امیر المؤمنین این قائم از فرزندان تو چه وقت ظهور می‌کند؟ می‌نویسد: «فقال: إذا زهق الزاهق وحققت الحقائق ولاحق اللاحق... وذرفت العيون وأغبن المغبون وشاط النشاط وحاط الهباط.... وقرض القارض ولمض اللامض وتلاحم الشداد ونقل الملحد». این عبارات بی‌معنای کاهنانه را دنبال یکدیگر می‌آورد تا

آن جا که می‌گوید: «... و ساهم المستحیح ومنع الفلیج و کفکف الترویج و خدخد البلوع و تکلکل الهلوع و فدغد المذعور و ندند الدیجور و نکس المنشور و عبس العبوس و کسکس الهموس و أجب الناموس و ددع الشقیق و جرثم الأنیق...».

شما را به خدا آیا این‌ها کلمات و عبارات خطیب نهج البلاغه است؟ تو گوئی دیوانه‌ای جن زده در عالم بیهوشی و بی‌خردی بدون اختیار از وی این کلمات مهمل و ناهنجار صادر می‌شود.... عجب در این است که در صدر این روایت آن را از جناب عبدالله بن مسعود که از بزرگان صحابه رسول الله ﷺ است نقل می‌کند که او روایت را به حضرت امیرالمؤمنین می‌رساند که آن بزرگوار در مسجد بصره که بعد از جنگ جمل آن حضرت بدان شهر و مسجد آن درآمده است این خطبه را خوانده است. در حالی که عبدالله بن مسعود در سال ۳۳ هجرت در زمان عثمان از دنیا رفت و در مدینه دفن شد و امیر المؤمنین در سال ۳۵ به خلافت رسید و جنگ جمل و ورود به بصره پس از این واقع شد! پس عبدالله بن مسعود کجا بود که چنین لاطائلات را [العیاذ بالله] از امیر المؤمنین شنید و برای دیگران نقل کرد؟! و چگونه امیر المؤمنین علیه السلام را که مردم بصره به خلافت بعد از عثمان قبول نداشتند و بر او خروج کردند زیرا آن حضرت را قاتل عثمان یا حامی قاتلان او می‌دانستند و واجب القتال می‌شمردند آنوقت چنین بزرگواری در مسجد بصره آمده و با چنین جماعتی این‌گونه عبارات می‌آورد؟ تا آن جا که در خطبه تنجیه می‌سراید: «أنا مدبرها أنا مرخصها أنا مهلكها أنا مدبرها أنا باينها أنا داحيها أنا مميتها أنا محيها أنا الأول وأنا الآخر وأنا الباطن وأنا الظاهر أنا مع الكون وقيل الكون أنا مدبر العالم الأول حين لا سائكم هذه ولا غبزاكم وإلى يرد أمر الخلائق أجمعين أنا أخلق وأرزق وأحي وأميت.. أنا.. أنا.. أنا..». اگر این‌ها ادعای خدایی نیست پس چیست؟ و اگر معتقدین به این ادعاها غالی نیستند پس کیستند؟ آیا واقعا هیچ عقلی، فکری، اندیشه‌ای، شعوری، وجدانی، انصافی و حیایی در دنیا باقی نمانده است؟!.

این کلمات مهوَّع مسجَّع را در این خطبه دنبال می‌کند تا آن جاکه می‌گوید: «أنا مبرج الأبراج وعاقد الرتاج و مفتح الأفراج و باسط الفجاج». آری وقتی دین نباشد و حیا را کنار نهند این قبیل کلمات را که مستهجن‌ترین عبارات است از زبان فصیح‌ترین بلغای

عالم و مفخر دودمان آدم می‌بافند و آن را حجتی برای دعوت و حلالی برای مشکلی قرار می‌دهند! ما از جاعلین و بافندگان این خطبه‌ها که یقیناً بی‌دین بوده‌اند یا لااقل علاقه‌ای بدان نداشتند تعجبی نداریم زیرا اینان هر که بوده‌اند باید ایشان را از دشمنان و بدخواهان دین اسلام شمرد و از دشمن توقعی نمی‌توان داشت! لیکن از کسانی که در کسوت روحانیت و در ردیف حافظین شریعتند تعجب می‌کنیم که چرا این قبیل کفریات را نوشته و آن را در حساب خدمت به دین می‌گذارند؟ و تعجب بیشتر ما از کسانی است که در این زمان خود را مرجع و مقلد شیعیان قلمداد می‌کنند و بدین سمت شهرت یافته‌اند کمک به نشر این خرافات می‌نمایند؟ او نیز از یهود که خدا را آن‌گونه کوچک و حقیر می‌شمردند که در بهشت آدم عَلَيْهِ السَّلَام گردش می‌کرد و آدم عَلَيْهِ السَّلَام می‌خواست خود را از نظر او در زیر درختان بهشت پنهان کند یا با یعقوب در شبانه‌روزی به کشتی پرداخت یا گوساله بریان ابراهیم را با دو ملک دیگر خورد! و دنیا را انسان می‌پنداشتند که بیش از چهارهزار سال عمر ندارد و ابتدا و انتهایش طلوع و غروب خورشید از این دریا به آن دریاست و از نصرانیان که در آیه ۱۳ باب ششم کتاب مقدس خود می‌نویسند. ستارگان آسمان بر زمین ریختند مانند درخت انجیری که از باد سخت به حرکت آمده و میوه‌های نارس خود را می‌افشاند. یا بر طبق مکاشفات یوحنا عرش خدا را آن چنان کوچک می‌شمارد که بیست و چهار تخت در آن نصب است و بر هر تختی پیری نشسته است که بر سر هر یک تاجی زرین است و خدا مانند سنگ یشم و عقیق است و قوس و قزحی در گرد تخت او شباهت به زمرد دارد و از این قبیل مزخرفات و لا طائلات. اگر چنین ملتتهائی قائل باشند که خدا را فرزندان و پسرانی است و درباره عیسی غلو کنند که او فرزند نخست خداست چندان تعجب نمی‌کنیم زیرا در چنین مکتبی مردمانی بهتر از این تربیت نمی‌شوند!

تعجب ما از کسانی است که دعوی مسلمانی می‌کنند و کتاب آسمانی آن‌ها قرآن است که خدا را در منتهای عظمت می‌ستاید و درک ذات او را محال می‌شمارد و او را بر تمام عالم هستی محیط و غالب و شاهد می‌داند: ﴿أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ﴾<sup>(۱)</sup> [فصلت: ۵۴] ﴿وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾<sup>(۲)</sup> [سبأ: ۴۷]. و عالم را بدان وسعت

۱- «آگاه باش که مسلماً او به هر چیزی احاطه دارد».

۲- «و او بر هر چیزی گواه است».

و عظمت می‌ستاید که تمام آسمان‌ها و زمین در نزد کرسی هم‌چون حلقه انگشتی است در بیابانی وسیع و کرسی با تمام عظمتش در نزد عرش هم‌چون حلقه انگشتی است در بیابان وسیع<sup>(۱)</sup> و امروز که علوم کیهانی هیئت آسمانی را آن چنان عظیم و بی‌نهایت می‌داند که پس از اختراع رادیو تلسکوپ (ارسی بویر) واقع در (بورتوریکو) که قطر عدسی آن سیصد متر است و وقتی پشت آن می‌نشینند برای مطالعه یک گواذ (جرم آسمانی) سر خود را با دو دست می‌گیرند که مبادا عقل از سرشان رفته و دیوانه شوند: آن‌گاه فاصله گواذها دور دست با زمین ۹ میلیارد سال نوری (نه میلیارد سال نوری یعنی نور که در هر ثانیه سیصد هزار کیلومتر طی مسافت می‌کند) برای طی مسافتی که از یک گواذ تا عدسی رادیو تلسکوپ (ارسی بویر) فاصله است نه هزار میلیون سال لازم است که نور این مسافت را طی کند. و میلیون‌ها کهکشانی که هیئت عالم را تشکیل می‌دهند و هر کهکشانی دارای میلیون‌ها خورشید است که بسا خورشیدهای باشند که خورشید ما در مقابل آن چون شمعی در مقابل آفتاب است و مسافت کهکشانی که خورشید ما از خانواده آن است آن اندازه است که خورشید با چنان سرعتی که در حرکت انتقالی خود دارد بیش از پانصد میلیون سال لازم است که دور این کهکشان را بپیماید!

آری ما در چنین زمان و چنین دنیایی زندگی می‌کنیم آیا ننگ نیست که در چنین زمان کسانی از مسلمانان یافت شوند که معتقد باشند که افرادی از بشر «مبج الأبراج ومفتح الأفرج» بوده و دعوی کنند که «أنا مدبر العالم الأول حين لا سواؤکم هذه ولا غبراؤکم... فَإِلَيْ بُرْدُ أَمْرِ الخَلْقِ غَدًا بِأَمْرِ رَبِّي... أنا أخلق وأرزق وأحيى وأميت». یعنی:

۱- اشاره به حدیث موعظه رسول خدا به ابوذر غفاری دارد که شیخ صدوق آن را در دو کتابش: «الخصال» و «معانی الأخبار» روایت نموده است، همچنین مجلسی آن را در «بحار الأنوار» (ج ۵/۵۵) ذکر نموده است. از ابوذر روایت است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «يا أبا ذر! ما السماوات السبع في الكرسي إلا كحلقة ملقاة في أرض فلاة وفضل العرش على الكرسي كفضل الفلاة على تلك الحلقة»: «ای ابوذر، آسمان‌های هفت‌گانه در برابر کرسی هم‌چون حلقه‌ای در بیابان می‌باشند و فضل عرش بر کرسی هم‌چون فضل آن بیابان بر آن حلقه است.» این روایت از طریق اهل سنت نیز وارد شده است، چنانکه آن را ابن حبان در صحیحش، باب «ما جاء في الطاعات وثوابها» و ابونعیم اصفهانی در «حلیة الأولیاء» باب اُبی ذر روایت کرده است. نگا: کنز العمال»، ج ۱۶، ص ۱۳۲. (دکتر سعد رستم)

«حتی هنگامی که این آسمان و زمین شما نبوده تدبیر کننده عالم من بوده‌ام... کار همه مخلوقات به من باز می‌گردد و من می‌آفرینم و من روزی می‌دهم و حیات می‌بخشم و می‌میرانم!»! و یا به اصطلاح، دوست‌دارانشان درباره آن‌ها چنین ادعا کنند؟!.

در حالی که تاریخ زندگانی آن‌ها که در مرئی و منظر هزاران نفر بوده و همه آن‌ها را دیده‌اند که با افراد دیگر چندان تفاوتی از حیث احتیاجات نداشته‌اند آنان نیز چون دیگران متولد شده‌اند و چون دیگران طفل شیر خوار بوده‌اند و چون دیگران دچار عوارض حیات گشته، گرسنه و تشنه و بیمار شده، خوابیده‌اند و بر خواسته‌اند و به زن و فرزند محتاج و مشغول بوده‌اند، هر چند از لحاظ فضل و علم و تقوی از پاره‌ای بالاتر بوده‌اند اما چنان نبوده که در نوع بشر نظیری نداشته باشند و اگر هم فرضاً بی‌نظیر بوده‌اند باری بشر بوده‌اند و به مفاد آیات شریفه قرآن به پیغمبر اسلام که از تمام آن‌ها بهتر و بالاتر بوده است خدای متعال فرمان داده است که به مردم ابلاغ کند که او حتی برای خود دارای هیچ‌گونه قدرت و اختیاری نیست. چنانکه در آیه شریفه ۱۸۸ سوره اعراف می‌فرماید: ﴿قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ﴾ [الأعراف: ۱۸۸] یعنی: «من مالک هیچ نفع و ضرری برای خود نیستم مگر آن‌چه را که خدا خواسته است». و در آیه ۴۹ سوره یونس همین آیه را با مقدم داشتن کلمه ﴿ضَرًّا﴾ تکرار نموده است.

و اساساً این چه حماقت است که ما بندگان برگزیده خدا را که برای هدایت ما برانگیخته شده‌اند تا راه صواب و خطا را به ما بنمایانند و باید از ایشان در هر گفتار و کردار متابعت کنیم و گرنه در پیشگاه بر انگیزاننده ایشان مسئول و معاقب خواهیم بود، راه متابعت ایشان را گذاشته، به گزافگویی و غلو پردازیم و خود را به منجلاب کفر و شرک اندازیم؟!.

هر گاه ایشان دارای چنان قدرت و قوت بودند که چنین و چنان کنند در آن صورت از طرف پروردگار عالم امر به متابعت ایشان ظلمی بزرگ و عملی بسیار قبیح بود. زیرا اگر به طفلی امر کنند که تو باید در سرعت سیر متابعت سیر اتموبیل یا هواپیما کنی بدیهی است چنین امری بسیار ظالمانه و بلکه احمقانه است... آیا می‌توان تصور کرد که پروردگار حکیم و عادل ما را امر به متابعت آن علی کند که خود گفته است: «أنا

أخلق وأرزق وأحيي وأميت....». یعنی: من خلق می‌کنم و من روزی می‌دهم و من زنده می‌کنم و من می‌میرانم یا سایر ادعاها که در این خطبه‌ها و بسیاری از احادیث مجعول هست. هرگز. هرگز. «معاذ الله معاذ الله. تعالی عما يقول الظالمون علواً كبيراً».

چنان که در بخش اول این کتاب گفته‌ایم این گونه افکار و عقاید از جانب متکبران جاهل است که عار دارند از این که پیغمبر و امامشان بشری باشد که می‌خورد و می‌آشامد و می‌خوابد و مقاربت می‌کند و مریض می‌شود و می‌میرد. لذا مدعی هستند که پیشوایان آنان سامع اصوات و قاضی حاجات و شافی عاهات و محیی اموات و از این قبیل مزخرفات است و لذا آن بزرگواران از رهبری قابل پیروی، به صورت یک معشوق خیالی و معبود ایده‌آلی در می‌آیند!

شیعیان امروز که به ظاهر ادعا می‌کنند که ما از غلات و بنانیه و خطابییه و مغیریه و بشیریه و اسماعیلیه و قرامطه نیستیم و حتی از شیخیه و صوفیه ابراز برائت می‌کنند، اما متأسفانه عقاید و افکار همان غلات که مورد لعنت و نفرین امامان علیهم‌السلام بوده‌اند در لابلای عقاید و افکار اینان پنهان بلکه به طور آشکار در جریان و سریان است.

کار اشاعه و انتشار این گونه عقاید تا بدان جا کشیده است که چنان که دیدیم همان خطبه‌های البیان و تطنجیه که حتی علمای شیعه صفوی آن‌ها را نمی‌پذیرفتند در قرن بیستم و زمانی که عقاید صحیح دینی هم مورد طعن و طرد اکثریت مردم روی زمین است: به نام الزام خصم و اثبات حجت خود چاپ کرده و انتشار می‌دهند، و چنانکه می‌بینیم علمای صدر اول و بزرگان شیعیان قرن دوم و سوم را که هرچه باشد با ائمه علیهم‌السلام مربوط و محشور بوده‌اند، و بهتر از همه آن‌ها را دیده و شناخته‌اند معهدا عقایدی که آنان در باره ایشان داشته‌اند مورد قبول این دور افتادگان از حق و حقیقت نیست و صریحاً در کتب خود می‌نویسند که آن چه را شیعیان صدر اول درباره ائمه غلو می‌پنداشته‌اند امروز از ضروریات مذهب شیعه است! چنان که مرحوم شیخ «عبدالله مامقانی» مؤلف کتاب بزرگ «تنقیح المقال فی أحوال الرجال» در بیش از ده جای آن کتاب این مدعی را تأیید و تجدید کرده است (رجوع شود به کتاب تنقیح المقال ۲۲۶/۲ . ۹۳/۲ . ۸۴/۲ . ۱۲۲/۲ ، ۱۳۲-۳/۲۳۸).

کسی به این ملای آخرالزمان نگفته و نمی‌گوید که جناب آقا! مگر بعد از پیغمبر اسلام، پیغمبری آمده و پس از آن امامان، امامی برپاخواسته یا فرشته‌ای بر شما نازل شده و گفته است: که عقاید غلوآمیز آن روز که به فرمایش خود امامان بدتر از عقاید یهود و نصاری و مجوس و مشرکین است باید امروز جزو ضروریات مذهب شود؟! چرا؟! برای اینکه چون امروز اساس ادیان متزلزل است باید با این چرندها بیش‌تر آبروی دین ریخته شود و اکنون که پیشرفت علوم وسعت عالم و عظمت آفریننده آن را میلیون‌ها مرتبه بیش از آن زمان معرفی می‌کند و در عین حال نقص و عجز بشر را برابر دستگاه عظیم آفرینش میلیون‌ها مرتبه حقیرتر نشان می‌دهد.

و مطالب کتاب‌های «عیون المعجزات ومدینه المعاجز» و امثال آن بیش از همه وقت مورد مسخره و استهزاء طبقه فهمیده و فاضل قرار گرفته باز هم باید اصرار داشت که آن عقاید سخیفه جزو ضروریات مذهب شیعه است؟! با این که در نظر عقل و شرع بزرگ‌ترین معصیت و مصیبت‌بارترین جنایت شرک است باز هم باید همان عقاید شرک‌آلود بلکه شرک صریح و جلی را که «أنا خلق وأرزق وأحيي وأميت». که شرک جاهلیت به مراتب از این کوچک‌تر بود در دین اسلام و به نام مذهب شیعه ترویج نمود تا طایفه شیعه از تمام طوایف و مذاهب اسلامی در دنیا خوارتر و بی‌مقدارتر باشد؟ تا جایی که مخالفان این مذهب را جدا از سایر مسلمانان دانسته و خود و مال و ناموس آن را بر خود حلال شمارند و به هر طریقی که بتوانند از بدنامی این گروه استفاده کرده زنان و دخترانشان را به عنوان کنیز در بین خود خرید و فروش کنند؟ در اصرار به این‌گونه عقاید و انتشار آن تاکنون چه نتیجه خوبی گرفته‌اید که بازهم از آن همان نتیجه را انتظار دارید؟!.

آیا با وسعت مسئله ولایت و تضییق و انحصار آن به یک یا چند نفر و گسترش موضوع شفاعت و تعمیر آن و تبلیغ اختراع زیارت و ابداع عزاداری و روضه‌خوانی چه چیز بر فروشگاه‌تان افزوده است و جز خصومت هم‌کیشان و گستاخی در عصیان و تضییع اموال فراوان و تحقیر و توهین مردم فهمیده دنیا به خودتان چه طرفی بسته‌اید و در انتظار چه فتحی نشسته‌اید؟!.

عقیده شیعه امروزی نه تنها از عقاید غلات زمان ائمه علیهم‌السلام که منشأ اصلی آن عقاید یهود و نصاری و مجوس بوده مایه گرفته است، بلکه با عقاید سخیفه ملل دیگر نیز آمیخته و ممزوج است چنانکه مطلعین می‌دانند که در مصر قدیم مردم عقیده به

خدایانی چون اوزیرس و اوزیس داشته و به خدایان متعدد معتقد بوده‌اند که از آن جمله [آمون] را برتر از تمام خدایان می‌دانستند، آمون به عقیده مصریان قدیم خدای خدایان بود. اما «اوزیرس» که خدای مرگ بود با اینکه او از زیردستان آمون به شمار می‌آمد مع‌هذا در عقیده مصریان او مقتدرتر از خدای خدایان بود و بر مردم قدرت بیشتری داشت. لذا مردم مصر قدیم در هنگام عهد و پیمان و امر اهانت و خیانت حواله متخلف را به قدرت قاهره اوزیرس می‌کردند.

شما خود می‌دانید که عین این عقیده در مردم ما درباره حضرت عباس و امامزاده داود و شاه چراغ و امثال آن است که مردم قسم به خدا را باور نمی‌کند اما قسم به حضرت عباس باور کردنی است! از خدا نمی‌ترسند اما به هر صورت از حضرت عباس می‌ترسند! برای خدا نذر نمی‌کنند اما برای حضرت عباس و رقیه و سکینه نذر بیش از خدا است!

در حالی که کتاب آسمانی آنان در بیش از صد آیه از این قبیل عقاید صریحاً نهی کرده و آنان را بدین روش مذمت می‌کند در سوره مؤمنین می‌فرماید: ﴿قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُحْيِيهِمْ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿۸۸﴾ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ فَأَنَّى تُسْحَرُونَ ﴿۸۹﴾ [المؤمنون: ۸۸، ۸۹]. یعنی: «به این مردم بگو: در دست چه کسی ملکوت و فرمان‌روایی تمام هستی است و تنها اوست که پناه می‌دهد و بر او پناه داده نمی‌شود (یعنی کسی نمی‌تواند به دیگری پناه برد تا از کیفر و عقاب خدا مصون ماند) اگر شما می‌دانید، به زودی خواهند گفت خدا، بگو ای محمد، پس چرا مسحور شده‌اید؟».

باز آفرین به بت‌پرستان که در جواب این سؤال فوراً می‌گفتند: خدا! ولی جامعه ما هرگز چنین سؤالی را به زودی جواب نخواهند داد. چون کسانی که جادو شده‌اند نمی‌توانند از عقل و قدرت خود استفاده کنید. و در سوره نحل می‌فرماید: ﴿وَيَجْعَلُونَ لِمَا لَا يَعْلَمُونَ نَصِيبًا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ ۗ تَاللَّهِ لَتُسْأَلُنَّ عَمَّا كُنْتُمْ تُفْتَرُونَ ﴿۵۶﴾ [النحل: ۵۶]. یعنی: «برای چیزها و کسانی که خود اینان نمی‌دانند آن‌ها چه و چه کاره‌اند بهره‌ای از آن چه روزی ایشان کرده‌ایم قرار می‌دهند (نذر می‌کنند، وقف می‌کنند. آنانرا در کسب خود شریک می‌کنند. شرکت با حضرت عباس و امام رضا!) به خدا سوگند هرآینه شماها (که مسلمانید و میبینید اینان چنین عمل می‌کنند و آنان را از این عمل باز نمی‌دارید و



به طریق حق هدایت نمی‌کنید) پرسیده خواهید شد در پیشگاه خدا مسئولید از آن چه آنان به دروغ و افترا می‌بافید».

از ترس همین مسئولیت است که ما خود را در چنین زمانی که کفر و بدعت و شرک و الحاد از هر زمانی در میان جامعه ما بیش‌تر است خود را به زحمت انداخته و ضربات تهمت و بهتان و حتی ضرب و قتل را بر خود خریده‌ایم تا در پیشگاه پروردگار جهان مسئول اعمال این تبه‌کاران نباشیم و از تکفیر و تبعید و ضرب و تهدید غالیان و حامیان ایشان باک نداریم چه یقین داریم که جهاد بزرگی را بر عهده گرفته‌ایم و هر چه میدان جهاد از لشکر کفر انبوه‌تر باشد موجب افتخار و سرافرازی و دلیل بر شجاعت و جانبازی مجاهدی است که قدم در این میدان گذاشته و یقیناً اجر او در پیشگاه پروردگارش بسیار بزرگ و عظیم خواهد بود که ﴿إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا﴾<sup>(۱)</sup> [الک‌هف: ۳۰].

﴿فَأَسْتَبْشِرُوا بِيَعِيكُمْ الَّذِينَ بَايَعْتُمْ بِهِءَ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾<sup>(۲)</sup> [التوبة: ۱۱۱] ﴿وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ﴾<sup>(۳)</sup> [هود: ۸۸] اینک می‌پردازیم به شرح غلاتی که مورد نفرین ائمه طاهرین علیهم‌السلام هستند که این مقدمه برای آن نتیجه است.

۱- ما پاداش کسی را که نیکوکاری کرده است تباه نمی‌کنیم».

۲- «پس به این معامله‌ای که با او کرده‌اید شادمان باشید، و این همان کامیابی بزرگ است».

۳- «و توفیق من جز به [یاری] خدا نیست. بر او توکل کرده‌ام و به سوی او بازمی‌گردم».

## غلات بزرگ‌ترین آفات و خبیث‌ترین نکبات

وجود و پیدایش غلات در دین اسلام از بزرگ‌ترین آفات و مرگبارترین بلیات بوده است که موجب و موجد این همه موهمات و خرافات گردیده و روی چهره نورانی حقایق دین را پوشانیده است و ذوات مقدسه ائمه طاهرين عليهم السلام پیش از همه از این خطر بزرگ ترسیده و مسلمانان را از آن ترسانیده‌اند. و احادیث و اخبار زیادی در مذمت این گروه بد بنیاد از ایشان صادر گردیده است که تنها در کتاب رجال ابو عمرو کشی پیش از ۲۴ حدیث آمده است، علامه مامقانی آن احادیث را در مقباس الهدایه ص ۸۸ جمع‌آوری کرده است و ما پاره‌ای از آن را از کتب معتبره شیعه در این جا می‌آوریم.

۱- در امالی شیخ طوسی ۲۶۴ از عبدالرحمن بن مسلم از فضل بن یسار روایت شده که حضرت صادق علیه السلام فرمود: «احذروا علی شبابکم الغلاة لا یفسدوهم، فإن الغلاة شر خلق الله، یصغرون عظمة الله، ویدعون الربوبية لعباد الله، والله إن الغلاة شر من اليهود والنصارى والمجوس والذین أشركوا». یعنی: «جوانان خود را از غالیان بر حذر دارید که ایشان را فاسد نکنند زیرا که غلات از یهود و نصاری و مجوس و مشرکین بدترند. (پس غلات حتی از مشرکین هم بدترند)».

آن گاه حضرت علیه السلام اضافه کرد که: «إلینا یرجع الغالی فلا نقبله، و بنا یلحق المقصر فنقبله». یعنی: «غالی ممکن است که از غلو خود برگردد اما ما دیگر او را قبول نمی‌کنیم و مقصر (یعنی آن کس که در معرفت ما یا خدا تقصیر و کوتاهی نموده است) به ما ملحق می‌شود و ما او را می‌پذیریم».

عرض شد: یا ابن رسول الله، این چگونه می‌شود؟ فرمود: «لأن الغالی قد اعتاد ترک الصلاة والزکاة والصیام والحج، فلا یقدر علی ترک عادته، وعلی الرجوع إلى طاعة الله تعالى أبداً،

وإن المقصّر إذا عرف عمل وأطاع». یعنی: «غالی چون عادت کرده است به ترک نماز و زکات و روزه و حج، دیگر قادر بر ترک عادت خود نیست و هرگز نمی‌تواند به طاعت خدا برگردد، و چنانکه قبلاً هم گفته‌ایم منظور غالیان همین است که به وسیله شفاعت ائمه و محبت ایشان از مواخذه مصون باشد. اما مقصر چون دانست عمل می‌کند».

۲- در نوادر راوندی آورده است که حضرت امیرالمومنین علیه السلام فرمود: «فَإِنَّهُ يَهْلِكُ فِيَّ اثْنَانِ مُحِبٌّ مُفْرِطٌ بِمَا لَيْسَ فِيَّ وَمُبْغِضٌ يَحْمِلُهُ شَتَائِي عَنْ أَنْ يَهِينِي» یعنی: «دو کس درباره من هلاک می‌شوند یکی دوستار گزاف‌کار که درباره من چیزهایی می‌ستاید که درباره من نیست و دیگری دشمنی که او را و او را می‌دارد که مرا خوار کند».

و در نهج البلاغه نیز فرموده است: «يَهْلِكُ فِيَّ رَجُلَانِ؛ مُحِبٌّ مُفْرِطٌ وَبَاهِتٌ مُفْتَرٍ» و این مانند آن فرمایش حضرت است که می‌فرماید: «هَلَكَ فِيَّ رَجُلَانِ مُحِبٌّ غَالٍ وَمُبْغِضٌ قَالٍ» مضمون تمام این فرمایش‌ها یکی است.

۳- در اعتقادات صدوق است که حضرت رضا علیه السلام همواره در دعای خود بخدا عرض می‌کرد: «اللهم إني أبرأ إليك من الحول والقوة ولا حول ولا قوة إلا بك. اللهم إني أعود بك وأبرأ إليك من الذين ادعوا لنا ما ليس لنا بحق. اللهم إني أبرأ إليك من الذين قالوا فينا ما لم نقله في أنفسنا. اللهم لك الخلق ومنك الرزق وإيّاك نعبد وإيّاك نستعين. اللهم أنت خالقنا وخالق آبائنا الأولين وآبائنا الآخرين. اللهم لا تليق الربوبية إلا بك ولا تصلح الإلهية إلا لك فالعن النصرى الذين صغروا عظمتك والعن المضاهئين لقولهم من بريتك. اللهم إنا عبيدك وأبناء عبيدك لا نملك لأنفسنا نفعا ولا ضرا ولا موتا ولا حياة ولا نشورا. اللهم من رعم أنا أرباب فحن منه براء ومن رعم أن إلينا الخلق وعلينا الرزق فنحن براء منه كبراءة عيسى ابن مريم عليه السلام من النصرى. اللهم إنا لم ندعهم إلى ما يزعمون فلا تؤاخذنا بما يقولون واغفر لنا ما يدعون ولا تدع على الأرض منهم دياراً إنك إن تذرهم يضلوا عبادك ولا يلدوا إلا فاجراً كفاراً». یعنی: «خدایا، من بیزارم از جهت حول و قوه به‌سوی تو هیچ حول و قوه‌ای نیست مگر به وسیله تو، خداوند! من بیزارم به سوی تو از کسانی که درباره ما ادعای چیزهایی را کنند که ما را در آن حقی نیست و خود را در آن به حق نمی‌دانیم، خدایا من بیزارم از کسانی که چیزهایی درباره ما می‌گویند که ما آن را در نفس خودمان

اطلاع نداریم. خدایا آفرینش و امر هر دو تو راست و ما تنها تو را عبادت می‌کنیم و فقط از تو یاری می‌جوییم. خداوندا تو آفریننده‌ی ما و آفریننده‌ی پدران نخستین و پدران آخرین ما هستی، خداوندا پروردگاری جز برای تو شایسته نیست و خدایی جز تو را نمی‌شاید. خداوندا نصاری را که عظمت تو را کوچک شمرده‌اند (زیرا کار خدای را در خلق خدا قائل شدند) لعنت کن و نیز لعنت نما کسانی از آفریدگان خود را که قائل بگفتاری شبیه گفتار آنان شدند. خدایا ما بندگان و فرزندان بندگان تو هستیم که برای خود (تا چه رسد به دیگران) مالک هیچ‌گونه سود و زیان و مرگ و زندگی و رستاخیز نیستیم. خدایا، کسانی را که درباره ما چنان تصور می‌کنند که آفرینش و روزی دادن به دست ماست ما از آنان بیزاریم چنان که عیسی علیه السلام از نصاری بیزار است خداوندا ما این غلات را بدان چه می‌پندارند دعوت نکرده‌ایم پس ما را به گفتار ناهنجار آنان مؤاخذه مکن و آن چه اینان درباره ما تصور می‌کنند بر ما بیامرز، از اینان کسی را بر روی زمین مگذار، اگر بگذاری بندگان تو را گمراه می‌سازند و از آنان جز فاجر و کافر تولید نخواهد شد».

در پاره‌ای از نسخه‌ها قسمت اخیر «ولا تدع علی الأرض..» اضافه است و در پاره‌ای نیست. چنانکه می‌بینید این نفرین حضرت رضا علیه السلام شامل همین گفتاری است که آیت الله العظمی مدعی است که ائمه چنین و چنانند و ادعای او در قسمت‌های گذشته گذشت.

۴- در امالی طوسی و سایر کتب معتبره دیگر است که اصبع بن نباته روایت می‌کند که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام به خدا عرض می‌کرد: «اللهم إني بريء من الغلاة كبراءة عيسى ابن مريم من النصارى، اللهم اخذهم أبداً، ولا تنصر منهم أحداً. یعنی: «پروردگارا من مانند حضرت عیسی بن مریم از غالیان بیزارم، خداوند آن‌ها را تا ابد خوار فرما و هیچ یک از ایشان را یاری مفرما».

۵- در رجال کشی از عبدالصمد بن بشر روایت است که اصحاب ابی الخطاب در کوفه بانگ برداشتند لبیک یا جعفر بن محمد. راوی می‌گوید: من بر حضرت صادق وارد شدم و آن حضرت را بدین واقعه خبر دادم حضرت به سجده افتاد و سینه خود را به زمین چسبانید و سخت گریه می‌کرد در حالی که با انگشت مبارک اشاره می‌کرد. چند مرتبه گفت: «بَلْ عَبْدُ اللَّهِ قَدْ دَاخِرٌ...» یعنی: من بنده ضعیف و ذلیل خدا هستم.

آن‌گاه سر از سجده برداشت در حالی که اشک‌های او بر ریش مبارکش جاری بود. من پشیمان شدم که چرا آن حضرت را به این پیش‌آمد خبر دادم و عرض کردم فدایت شوم این ماجرا به تو مربوط نیست. حضرت فرمود: ای مصادف (نام راوی مصادف است) اگر عیسی ساکت می‌شد از آن‌چه نصاری درباره او گفتند بر خدا لازم بود که گوش او را کر و چشم او را کور کند و اگر من از آن‌چه ابو الخطاب درباره من گوید ساکت شوم بر خدا لازم است که گوش مرا کر و چشم مرا کور کند.

۶- در عیون اخبار الرضا علیه السلام در جلد هفتم بحار الانوار ص ۲۴۶ از ابوهاشم جعفری روایت است که از حضرت رضا سؤال کردم از غلات و مفوضه؛ حضرت فرمود: «الغلاة كفاً والمفوضة مشركون، مَنْ جالسهم أو خالطهم أو أكلهم أو شاربهم أو واصلهم أو زوجهم أو تزوج منهم أو آمنهم أو ائتمنهم على أمانة أو صدق حديثهم أو أعانهم بشرط كلمة خرج من ولاية الله ﷻ وولاية رسول الله ﷺ وولايتنا أهل البيت». یعنی: غالیان کافر و مفوضه مشرکند (غالی کسی است که ائمه را از حد بشریت بالاتر ببرد و مفوض کسی است که معتقد باشد که امر خلق و رزق به دست ائمه است یعنی: آن نسبت‌هایی که کتاب امراء هستی به ائمه داده است) کسی که هم‌نشین آن‌ها شود یا یک‌جا شود به آن‌ها، یا خورد و نوش کند با آن‌ها، یا رحم کند به آن‌ها، یا زن دهد، یا از ایشان زن بگیرد، آنان را آمین و یا قبول امانت ایشان کند، یا گفته‌های آنان را تصدیق کند یا به نیم کلمه ایشان را کمک و یاری نماید از دوستی خدای ﷻ و دوستی ما خارج می‌شود.

عجب این است که در زمان ما هر کس به چنین گفتاری یعنی ولایت تکوینی و تصرفا علیه السلام در تدبیر امور قائل نباشد. ولایت او را ناقص بلکه او را سنی و وهابی و بدتر از آن ناصبی می‌دانند!

خدایا، ما اکنون گرفتار چنین مردمانیم که از کفریات و شرکیات ایشان هم‌چون امامان خود علیهم السلام بیزاریم و ائمه خود را جز هادیان راه خدا و روایان صدق گفتار رسول الله نمی‌دانیم و همان دعای حضرت رضا را درباره اینان می‌کنیم «اللهم لا تذر على الأرض منهم دياراً».

۷- در رجال کشی ص ۱۰۰ از ابو حمزه ثمالی از حضرت علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام روایت است که فرمود: «لعن الله من كذب علينا، إني ذكرت عبد الله بن سبا

فقامت كل شعرة في جسدي، لقد ادعى أمراً عظيماً، ما له لعنه الله؟ كان عليّ عليه السلام والله عبداً ليه صالحاً، أخو رسول الله صلى الله عليه وآله، ما نال الكرامة من الله إلا بطاعته ليه ولرسوله، وما نال رسول الله صلى الله عليه وآله الكرامة من الله إلا بطاعته».

یعنی: «خدا لعنت کند کسانی را که دروغ بر ما می‌بندند من عبد الله بن سبأ را یادآور شدم هر مویی که در بدن من بود سیخ شد واقعاً این شخص امر بزرگی را ادعا کرد! خدا او را لعنت کند. علی بنده صالح خدا بود و برادر رسول الله بود وی بدین کرامت نائل نشد مگر به فرمان برداری و اطاعتش از خدا و رسول او، رسول خدا صلى الله عليه وآله نیز با آن همه کرامت نائل نشد مگر به اطاعتش از خدا».

این فرمایش حضرت علی بن الحسین علیهما السلام سنگی است به دهان آیت الله العظمی که در صفحه ۲۴ کتاب خود نوشته است: کمال نهایی از نظر به اصطلاح ولایت در اهل بیت عصمت که سرشت آن‌ها از نور پاک است کسبی نبوده بلکه ذاتی و موهوبی است! و در صفحه ۳۵ می‌نویسد: بر خلاف اولیای خدا که این مقام و موقعیت را به وسیله ممارست و تمرین و طی مراحل مقدمی پیدا نمی‌کنند بلکه چنان که گوشزد نموده‌ایم، موهوباتی است الهی که از بدو وجودشان بنا بر تقدیر و مشیت سبحانی در آنان نهفته شده است!.

اینان چون از صراط مستقیم و از شاهراه عقل و قرآن دور افتاده‌اند هر موهوبی را مستمسک عقیده خود قرار می‌دهند، از قبیل قرائت قرآن علی علیه السلام در حین ولادت و حال اینکه ده دوازده سال بعد از ولادت آن حضرت قرآن بر پیغمبر نازل شده و به صراحت می‌فرماید: ﴿نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ ﴿۳﴾﴾ [یوسف: ۳]. «ما بهترین سرگذشت‌ها را از طریق این قرآن - که به تو وحی کردیم - بر تو بازگو می‌کنیم و مسلماً پیش از این، از آن خبر نداشتی!» و در سوره العنکبوت آیه چهارم و هشتم می‌فرماید: ﴿وَمَا كُنْتَ تَتْلُو مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَحِطُ بِهِ بِإِيمَانِكَ إِذَا لَأَرْتَابَ الْمُبْطِلُونَ ﴿۴۸﴾﴾ [العنکبوت: ۴۸] «و پیش از [نزول] آن نمی‌توانستی هیچ کتابی را بخوانی و آن [کتاب] را به دست خویش بنویسی، چه آن گاه بد اندیشان در شک می‌افتادند». و در سوره شوری آیه ۵۲ می‌فرماید: ﴿مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا أَلْكَتَبُ وَلَا الْإِيمَنُ﴾ «تو پیش از این نمی‌دانستی

کتاب و ایمان چیست (و از محتوای قرآن آگاه نبودی)». این‌ها آیاتی است که صریحاً بی‌اطلاعی پیغمبر را به قرآن قبل از وحی می‌رساند.

اما این شوربختان گمراه با یک حدیث چرندی که معلوم نیست ساخته و پرداخته کدام غالی بی‌ایمان یا معاون شیطان است در موضوع ولادت علی علیه السلام آورده است که پیغمبر خدا فرموده است: علی در هنگام ولادت اذان گفت (و حال اینکه اذان در سال‌های بعد از هجرت صورت گرفت) و کتب آسمانی انبیای سلف را خواند و سپس قرآن را از اول تا آخر خواند هم‌چنان که من امروز حافظم!). شما می‌بینید که با قبول این چرندها انسان در چه چاله‌ها و رده‌های ضلالت می‌افتد که نجات از آن‌ها ممکن نیست، ما چون متن این حدیث را بر خلاف عقل صریح و آیات روشن قرآن می‌دانیم متعرض سند و ضعف آن نمی‌شویم زیرا این حدیث که در روضة الواعظین ابن فثال است به قدری چرند است که انسان حتی از بیان آن شرم می‌کند. زیرا مضمون آن این است که پیغمبر خدا قابله فاطمه بنت اسد در هنگام ولادت امیر المؤمنین بوده که جبرئیل به آن حضرت گفته است: ای محمد، دست خود را دراز کن و آن حضرت چنین کرده است، در حالی که در همین روضة الواعظین حدیثی بر خلاف آن است: که امیر المؤمنین در خانه کعبه متولد شده است، و احادیث دیگر از داستان مثرم عابد و رفتن ابوطالب به نزد آن و موهوماتی که در این حدیث است که صرف نظر از سند حدیث که راویان آن همه مجهولین و عُلات هستند، متن آن بر بطلان آن بهترین شاهد است، با مطالعه این احادیث مخالف در یک کتاب معلوم نمی‌شود که امیر المؤمنین علیه السلام در خانه کعبه متولد شده است یا در خانه ابی طالب و قابله امیر المؤمنین چهار زن بهشتی بوده‌اند یا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم! با این غالیان احمق این قبیل مطالب بی‌سروته را جزو فضایل مولا شمرده‌اند! و می‌خواهند با این چرندها و مزخرفات موضوع تصرف علی را در کون مکان ثابت کنند!؟

نتیجه قبول این احادیث چه خواهد بود؟ جز این که بگوییم با قرآن خواندن علی در حین ولادت یعنی قبل از بعثت رسول خدا به چندین سال، علی اگر خدا نبوده است حداقل افضل از رسول الله است! زیرا قرآن نادانی و بی‌اطلاعی رسول خدا و اعراب جاهلیت را در مطالب قرآن یکسان می‌شمارد آن‌جا که می‌فرماید: ﴿تِلْكَ مِنْ أَتْبَاءِ الْعَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَقِيبَةَ

لِلْمُتَّقِينَ ﴿۱۹﴾ [هود: ۴۹]. «اینها از خبرهای غیب است که به تو (ای پیامبر) وحی می‌کنیم نه تو، و نه قومت، این‌ها را پیش از این نمی‌دانستید! بنابراین، صبر و استقامت کن، که عاقبت از آن پرهیزگاران است!». و چنین عقیده‌ای که علی را افضل از رسول‌الله ﷺ بدانند کفر یا مساوی و مساوق کفر است، و هرگاه علی قبل از نزول آیات به رسول خدا ﷺ قرآن را خوانده باشد، از جمله آیات قرآن داستان افک عایشه است که در صفحات قبل آوردیم. پس پیغمبر ﷺ قبل از وقوع آن قضیه آیات سوره‌ی نور را در تزکیه و تطهیر عایشه از علی شنیده است و بی‌گناهی عایشه بر وی مسلم شده است. پس دیگر آن حیرت و فکرت آن جناب در این موضوع چه بوده است؟ و از این خیمه شب‌بازی چه می‌خواسته است؟!.

و خود علی که به رسول خدا پیشنهاد طلاق عایشه را در این پیش آمد می‌کرد و حتی کنیز عایشه را برای ابراز حقیقت تعطیل نمود برای چه بود؟ و صدها قضایای دیگر که قرآن کریم حاوی آن است. از همه این‌ها گذشته صدور این اعمال که لابد اسمش معجزه است چه فائده‌ای داشته است؟! علی علیه السلام چرا این معجزه‌ها را به پیغمبر نشان می‌داده است؟ پیغمبر که منکر فضائل علی نبود؟! [دیگر آن که دلالت دارد قرآن پیش از نزول بر قلب مبارک پیامبر اکرم ﷺ بر علی نازل شده بود] و بر آن حضرت از زمان ولادت وحی نازل می‌شد که صریحاً بر خلاف اجماع علمای شیعه است!]

شما را به خدا هیچ احمقی حاضر می‌شود این قبیل مطالب را به عنوان عقیده دینی بپذیرد؟ و اساس اعتقادات خود را روی چنین موهوماتی بگذارد خدا ما و جمیع مسلمانان را از این موهومات خرافات و از شر غلات بدترین آفات نجات بخشد و به دین صحیح و صراط مستقیم الهی که دین اسلام و پیروی قرآن است هدایت فرماید، گفتگو در آفات غلات بود که این گروه آن قدر در آزار رسول و آل او کوشیدند که به کرات از جانب آن بزرگواران مورد لعن و نفرین قرار گرفتند. اینک به روایت ذیل توجه فرمایید:

۸- شیخ کشی (ره) در رجال خود و علامه مجلسی در جلد هفتم بحار الانوار ص ۳۲۰ چاپ کمپانی ذکر نموده که: «قال أبوالحسين علي بن محمد بن قتيبة: وفيما وقع عبدالله بن حمدويه البيهقي وكتبته من رقعة، إن أهل نيشابور قد اختلفوا في دينهم وخالف بعضهم بعضاً وكفر بعضهم بعضاً وبها قوم يقولون: إن النبي ﷺ يعرف جميع اللغات من أهل الأرض ولغات الطيور وجميع ما خلق الله، وكذلك لابد أن يكون في كل زمان من يعرف ذلك



ويعلم ما يضر الإنسان ويعلم ما يعمل أهل كل بلاد في بلادهم ومنازلهم وإذا لقي طفلين يعلم أيهما مؤمن وأيها يكون منافقاً وإنه يعلم أسماء جميع من يتولاه وأسماء آبائهم وإذا رأى أحدهم عرفه باسمه قبل أن يكلمه ويزعمون جعلت فداك أن الوحي لا ينقطع والنبي لم يكن عنده كمال العلم ولا كان عند أحد من بعده، وإذا حدث شيء في أيّ زمان ولم يكن علم ذلك عند صاحب الزمان أوحى الله إليه فقال: كذبوا لعنهم الله وافتروا إثماً عظيماً». يعنى: «از جمله توقيعاتی که درباره «عبد الله بن حمدويه بيهقي» صادر شده و من از آن رونویسی کرده‌ام آن است که اهل نیشابور در دین خود اختلاف کرده و با یکدیگر مخالفت نموده به تکفیر یکدیگر پرداختند، در نیشابور جماعتی هستند که قائل‌اند به این که پیغمبر ﷺ جمیع لغات مردم روی زمین و زبان پرندگان و جمیع آفریدگان خدا را می‌داند و ناچار در هر زمانی باید کسی باشد که این‌ها را بداند و باید آن کس آن چه در ضمیر هر کس می‌گنجد و اهل هر شهر و بلدی آن چه در شهر خود و منزل خود می‌کنند، بداند و هم‌چنین هرگاه با دو طفل ملاقات می‌کند بداند که کدام یک از آن دو مؤمن و کدام یک منافق خواهد بود و باید نام کسانی را که او را دوست می‌دارند بداند و نام پدرانشان را نیز بداند و چون هر یک از آن‌ها را دید او را پیش از آن که با وی سخن گوید به نام بشناسد. فدایت شوم اینان می‌پندارند که وحی هیچگاه منقطع نمی‌شود و در نزد پیغمبر کمال علم نیست و در نزد هیچ کس که بعد از اوست نیز چنین علمی نیست، و هرگاه در زمانی پیشامدی رخ دهد که علم آن در نزد صاحب الزمان نباشد خدا همان وقت به او وحی خواهد کرد. در جواب این پرسش‌ها توییعی از امام صادر شد که چنین بود: دروغ می‌گویند خدا ایشان را لعنت کند. اینان افتراء بافته و گناه عظیمی مرتکب شدند». این توییعی و نفرین شامل تمام کسانی است که درباره امام یا پیغمبر اینگونه عقیده دارند و به چند حدیث ضعیف که از غالیان در کتبی مانند «بصار الدرجات» و «کافی» و عموم مردم و حتی آیات الله عظمی (!! ) را گمراه کرده‌است.

۹- در رجال کشی ص ۱۹۶ از عبد الرحمن بن کثیر روایت است که روزی حضرت صادق علیه السلام به اصحاب خود فرمود: «لعن الله المغيرة بن سعيد ولعن يهودية كان يختلف إليها يتعلم منها السحر والشعبذة والمخاريق إن المغيرة كذب على أبي عليه السلام فسلبه الله الإيمان، وإن قوماً كذبوا علي ما لهم أذاقهم الله حرّ الحديد، فوالله ما نحن إلا عبيد الذي خلقنا واصطفانا ما

نقدر علی ضر ولا نفع إن رحمتنا فبرحمته وإن عذبنا فبذنوبنا، والله ما لنا على الله من حجة ولا معنا من الله براءة وإنا لميتون ومقبورون ومنشرون ومبعوثون وموقوفون ومسئولون، ويلهم ما لهم لعنهم الله فلقد آذوا الله وآذوا رسوله (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) في قبره وأمير المؤمنين وفاطمة والحسن والحسين وعلي بن الحسين ومحمد بن علي (صلوات الله عليهم)، وها أنا ذا بين أظهركم لحم رسول الله وجلد رسول الله أبيت علي فراشي خائفاً وطلاً مرعوباً، يأمنون وأفزع وينامون على فرشهم وأنا خائف ساهر وجل، أتقلقل بين الجبال والبراري، أبرأ إلى الله مما قال في الأجدع البراد عبد بني أسد أبو الخطاب لعنه الله، والله لو ابتلوا بنا وأمرناهم بذلك لكان الواجب ألا يقبلوه فكيف وهم يروني خائفاً وطلاً أستعدي الله عليهم، وأتبرأ إلى الله منهم، أشهدكم أني امرؤ ولدني رسول الله وما معي براءة من الله، إن أطعته رَحِمَنِي وإن عصيته عَذَّبَنِي عذاباً شديداً...».

یعنی: «خدا لعنت کند مغیره بن سعید را و خدا لعنت کند آن زن یهودی را که مغیره با او آمد و شد می‌کرد از او سحر و شعبده می‌آموخت. همانا مغیره بر پدر من (حضرت باقر) دروغ بست پس خدا ایمان او را از وی سلب کرد. گروهی هم بر من دروغ بستند اینان چرا چنین می‌کنند؟ خدا حرارت آهن را به ایشان بچشانند، به خدا سوگند ما جز بندگانی نیستیم برای آن خدایی که ما را آفرید و برگزید، ما قادر به هیچ نفع و ضرری نیستیم اگر ما را رحمت کند به رحمت اوست و اگر ما را عذاب کند به جهت گناهان خود ماست. به خدا سوگند ما را بر خدا هیچ حجتی نیست و با ما از جانب خدا هیچ برائت و برائت آزادی نیست ما نیز چون دیگران می‌میریم و در قبر افکنده می‌شویم. و محشور می‌شویم و بر انگیخته می‌شویم و در نزد پروردگار باز داشته می‌شویم، و از اعمالی که انجام داده‌ایم پرسش می‌شویم. وای بر ایشان خدا آنان را لعنت کند هر آینه خدا را اذیت کردند. و رسول خدا را در قبرش آزرده و امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین و محمد بن علی را نیز آزرده. اینک من در میان شما هستم و از گوشت و پوست رسول خدا هستم در فراش خود ترسان و بیمناک و هراسان می‌خواهم آنان ایمن هستند در حالی که من می‌ترسم و آنان بر فراش خود آسوده می‌خوابند، در حالی که من بیمناک و بیدار و هراسانی در میان کوه‌ها و بیابان‌ها مضطرب و سرگردان به سوی خدا بیزار می‌جویم از آن چه آن مرد اجدع

اسدی (اجدع - دماغ بریده) یعنی: ابو الخطاب درباره من می گوید: خدا لعنت کند او را، به خدا سوگند اگر ایشان به وسیله ما مبتلی و آزمایش می شدند و ما آنها را امر می کردیم بدین گونه اعتقادات بر ایشان واجب بود که آن را از ما نپذیرند پس چگونه است که اینان مرا در حالی می بینند که ترسان و هراسانم. من از خدا یاری و کمک می طلبم در مبارزه بر آنان. به سوی خدا از ایشان بیزاری می جویم. من شما را گواه می گیرم که من مردی هستم که از رسول خدا تولد یافته ام و با من برائتی از جانب خدا نیست. اگر من او را اطاعت کنم به من رحم می کند و اگر او را نافرمانی کنم مرا عذابی سخت خواهد کرد. یا شدیدترین عذاب او شامل حال من خواهد شد».

می بینید که در این عبارات چگونه امام بزرگوار تکذیب تمام این ترهات و سخنان باطل را می کند که غالیا زمان ما نیز درباره ایشان و شفاعت، و توسل، و سایر موهومات را دارند.

باید هم چنین باشد زیرا در جایی که پیغمبر بزرگوار در آیات شریفه قرآن تهدید شود که: ﴿لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿۶۵﴾ [الزمر: ۶۵]. «اگر مشرک شوی، تمام اعمال تباہ می شد».

بعد از آن که از زبان او می فرماید: ﴿قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿۱۵﴾ [الأنعام: ۱۵، یونس: ۱۵، زمر: ۱۳]. «بگو: به راستی من اگر از پروردگارم نافرمانی کنم از عذاب روز بزرگ می ترسم». باید جعفر صادق نیز چنین باشد. زیرا خدای متعال را با هیچ کس قرابت و نسبتی نیست. ﴿لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَلَا أَمَانِي أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ وَلَا يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ﴿۱۳﴾ [النساء: ۱۲۳]. «(فضیلت و برتری) به آرزوهای شما و آرزوهای اهل کتاب نیست هر کس عمل بدی انجام دهد، کیفر داده می شود و کسی را جز خدا، ولی و یاور خود نخواهد یافت».

و از مضمون عبارات شریفه حدیث معلوم است که بیزاری آن حضرت از این مقالات غلو آمیز است که غالیا زمان آن بزرگوار انتشار داده و برای یادگار برای زمان ما گذاشته اند. «لعنة الله عليهم لعناً وبيلاً».

۱۰- هم چنین در رجال کشی صفحه ۲۵۴ در گفتگوی جعفر بن واقد و کسانی از اصحاب ابو الخطاب گفته است: مقصود از آیه شریفه: ﴿وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌُ وَفِي

الْأَرْضِ إِلَهُ» [الزخرف: ۸۴] امام است. حضرت صادق علیه السلام فرموده است: «لا والله، لا بأويني وإياه سقف بيت أبدأ، هم شرُّ من اليهود والنصارى والمجوس والذين أشركوا، والله ما صغر عظمة الله تصغيرهم شيء قط، إن عزيراً جال في صدره مرا قالت فيه اليهود فمحا الله اسمه من النبوة، والله لو أن عيسى أقرَّ بما قالت النصارى لأورثه الله صمماً إلى يوم القيامة، والله لو أقررت بما يقول في أهل الكوفة لأخذتني الأرض، وما أنا إلا عبدٌ مملوكٌ لا أقدر على شيء ضرٌّ ولا نفع». یعنی: «نه به خدا سوگند من و او هرگز در زیر یک سقف جای نگیریم آنان از یهود و نصاری و مجوس و مشرکین بدترند، به خدا سوگند با این کوچک کردن آن‌ها عظمت خدا را هرگز چیزی از آن را کوچک نمی‌کنند، همانا عزیر از آن‌چه یهود درباره او گفتند (عزیر بن الله) در سینه‌اش چیزی خطور کرد خدا نام او را از ردیف پیغمبران محو کرده، به خدا سوگند اگر عیسی علیه السلام بدان‌چه نصاری درباره او گفتند (مسیح پسر خداست). اقرار می‌کرد خدا تا روز قیامت کری و گمنامی نصیب او می‌کرد، به خدا سوگند اگر من نیز اقرار کنم بدان‌چه اهل کوفه می‌گویند: (امام خدای روی زمین است) زمین مرا فرو خواهد گرفت، همانا من نیستم جز یک بنده‌ی مملوکی که قادر بر ضرر چیزی یا نفع چیزی نیستم» در این جمله شریفه: «فمحا الله اسمه من النبوة». یک معنای دقیق و عالی نیز خفته است، و آن این‌که معنای عصمت که غالبان درباره امامان و تبعیت از این عقیده درباره پیغمبران قایلند نیز صحیح نیست زیرا جناب عزیر به علت آن‌چه درباره خود تصور نمود نامش از ردیف پیغمبران محو شد. پس عصمت آن‌چنانی نیز پایه‌ای از عقل و نقل ندارد. و اگر عیسی علیه السلام چنین می‌کرد خدا او را چنان می‌کرد! <sup>(۱)</sup>

۱۱- در کتاب احتجاج طبرسی از حضرت رضا حدیثی است درباره قائلین به الوهیت امیر المؤمنین که در پایان حدیث می‌فرماید: «أوليس عليٌّ كان أكلاً في الأكلين

۱- مطلب فوق راجع به عزیر علیه السلام درست نیست؛ زیرا این مطلب - با این اهمیت - نه در قرآن ذکر شده و نه در احادیث صحیح و معتبر. بنابر قول جمهور علما، عزیر علیه السلام مرد صالحی در میان بنی اسرائیل بود و قرآن از ایشان به عنوان پیامبر یاد نکرده است و همچنین در هیچ روایت صحیحی ثابت نشده که ایشان جزو پیامبران الهی می‌باشد؛ با اینکه بعضی از علما مانند: علامه ابن کثیر معتقدند که ایشان پیامبر بنی اسرائیل بوده، اما اجماع علما بر این است که ایشان شخص صالح و نیکوکاری در میان بنی اسرائیل بوده است. [مصحح]

وشارباً في الشاربين وناكحاً في الناكحين ومحدثاً في المحدثين وكان مع ذلك مصلياً خاضعاً بين يدي الله ذليلاً وإليه أواماً منيباً؟ أفمن هذه صفته يكون إلهاً؟ فإن كان هذا إلهاً فليس منكم أحدٌ إلا وهو إلهٌ لمشاركته له في هذه الصفات الدالات على حدوث كل موصوف بها!».

یعنی: «مگر علی علیه السلام نبود که مانند دیگران می خورد و مانند دیگران می آشامید و چون دیگران با زنان عمل جنسی انجام می داد، و جنب می شد هم چون دیگر جنبان، و با تمام این احوال نمازگزار خاضع بود که در مقابل خدا ذلیلانه و با آه و افسوس و انابه می ایستاد، پس اگر کسی که صفاتش چنین باشد خدا می شود؟ هیچ کدام از شماها نیست جز اینکه خدا است! زیرا در این صفاتی که دلالت دارند که هر موصوفی که بدین صفات است حادث است شما هم شرکت دارید (پس شما هم خدایید!؟). می بینید که چگونه جنابش امیرالمؤمنین جد بزرگوارش را به صفاتی می ستاید که در افراد بشر ممکن است نظایر بسیاری در بشریت داشته باشد».

باز در رجال کشی صفحه ۱۰۰ آورده است: که پاره ای از دانشمندان گفته اند: که عبدالله بن سبأ یهودی بود و اسلام آورد و اظهار ولایت علی علیه السلام می کرد در حالی که مبتلی و باقی به یهودیت خود بود. او آن چه که درباره یوشع بن نون قائل بود در حال اسلامش نیز بعد از وفات رسول الله درباره ی علی علیه السلام قائل شد، وی کسی است که عقیده به وجوب امامت علی را شهرت داد و از دشمنان او اظهار برائت کرد و مخالفان او را به کفر نسبت داد. از این جاست که مخالفان شیعه می گویند که اصل تشیع و رفض از یهودیت اخذ شده است. (پایان فرمایشات کشی).

۱۲- در بحار انوار ۳۳۲/۷ چاپ کمپانی. از عیون اخبار الرضا از ابراهیم بن ابی محمود روایت می کند: «یا ابن ابی محمود! إن مخالفینا وضعوا أخباراً فی فضائلنا وجعلوها علی أقسام ثلاثة أحدها الغلو وثانيها التقصير في أمرنا وثالثها التصريح بمثالب أعدائنا فإذا سمع الناس الغلو فينا كفروا شيعتنا ونسبوهم إلى القول بربوبيتنا وإذا سمعوا التقصير اعتقدوه فينا وإذا سمعوا مثالب أعدائنا بأسائهم ثلبونا بأسائنا وقد قال الله تعالى: ﴿وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ﴾ [الأنعام: ۱۰۸]. یا ابن ابی محمود! إذا أخذ الناس يميناً وشمالاً فالزم طريقتنا فإنه من لزمنا لزمناه ومن فارقنا فارقناه إن أدنى ما يخرج الرجل من الإيمان أن يقول للحصاة هذه نواة ثم يدين بذلك ويبرأ من خالفه یا ابن ابی محمود احفظ ما

حدثك به فقد جمعت لك فيه خير الدنيا والآخرة». (این حدیث در باب ۲۸ عیون أخبار الرضا فیما جاء من الرضا من الأخبار المتفرقة می‌باشد).

یعنی: «ابراهیم بن ابی محمود گفت: به حضرت رضا علیه السلام عرض کردم: ای فرزند رسول الله صلی الله علیه و آله در نزد ما اخباری از امیر المؤمنین علیه السلام و فضل اهل بیت علیهم السلام است که آن اخبار از روایت مخالفان شماسست و ما مانند آن‌ها را در نزد شما شناخته و ندانسته‌ایم آیا به آن‌ها معتقد باشیم؟ حضرت فرمود: ای پسر ابی محمود پدرم مرا خبر داد از جدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که گوش دل به گوینده‌ای دهد در حقیقت او را پرستیده است. پس اگر آن گوینده سخن از خدای می‌گوید این شنونده خدا را پرستیده است و اگر آن گوینده سخن از ابلیس می‌گوید این شنونده ابلیس را پرستیده است! آن‌گاه حضرت فرمود: ای پسر ابی محمود همانا مخالفان ما اخباری در فضائل ما وضع کردند و آن را بر سه قسمت کردند، یکی از آن سه قسمت غلو است (که ما را از حد بشری بالا بردند) و قسمت دوم آن کوتاهی در امر ماست (ما را از حد یک مسلمان هم پایین آوردند) و قسمت سوم آن تصریح به بدگویی از دشمنان ماست. پس هرگاه مردم اخبار غلو درباره‌ی ما را بشنوند شیعیان ما را تکفیر می‌کنند و آنان را به غلو در ربوبیت ما نسبت می‌دهند و هرگاه تقصیر درباره‌ی ما را بشنوند آن را درباره‌ی ما معتقد می‌شوند و هرگاه مثالب دشمنان ما را با نام و نشان بشنوند ما را با نام و نشان دشنام دهند در حالیکه خدای عز و جل می‌فرماید: «کسانی را که غیر خدا را می‌پرستند دشنام مدهید تا آنان خدا را از روی دشمنی و نادانی دشنام دهند». ای پسر ابی محمود همین‌که مردم راه راست و چپ را گرفتند تو ملازم طریقه‌ی ما باش به جهت اینکه هرکسی ملازم ما باشد ما نیز ملازم او هستیم و کسی که از ما مفارقت جوید ما نیز از او مفارقت جویم. همانا کمترین چیزی که شخص را از ایمان خارج می‌کند آن است که به سنگریزه بگوید که این هسته است، آن‌گاه بدان معتقد شود و از مخالف خود بیزار می‌شود. ای پسر ابی محمود حفظ کن آن‌چه تو را حدیث کردم بدان هر آینه خیر دنیا و آخرت را در آن برای تو جمع کردم».

می‌بینید که امام علیه السلام چگونه می‌ترساند کسی را که می‌گوید: سنگریزه هسته است، و بدان معتقد شود یعنی قائل شود به اینکه انسان فوق انسان است و بشر کار ملک می‌کند تا چه رسد که کار خدا کند؟

۱۳- در خصال صدوق ص ۶۴ چاپ اسلامیه. «قال أبو عبدالله جعفر بن محمد عليه السلام: أذني ما يخرُجُ به الرجلُ عن الإيمان أن يجلس إلى غالٍ فيستمع إلى حديثه ويصدِّقُه على قوله، إن أبي حدَّثني عن أبيه عن جدِّه عليه السلام أن رسول الله صلى الله عليه وآله قال: صنفان من أمّتي لا نصيب لهما في الإسلام؛ الغلاة والقدرية». یعنی: «حضرت صادق عليه السلام فرمود: کمترین چیزی که شخص را از ایمان خارج می‌کند آن است که در کنار یک غالی بنشیند و به حدیث او گوش دهد و گفتار او را تصدیق کند همانا پدرم حدیث کرد از پدرش و آن جناب از جدش صلى الله عليه وآله که رسول الله صلى الله عليه وآله فرمود: دو صنف از امت من بهره‌ای از ایمان ندارند ۱- غالیان ۲- قدریان».

۱۴- علامه مامقانی در کتاب مقياس الهداية صفحه ۸۹، حدیثی از حضرت ابوالحسن عليه السلام آورده است که حضرت صادق عليه السلام فرمود: «ما أنزل الله سبحانه آية في المنافقين إلا وهي في من يتحلل التشيع». یعنی: «خدای سبحان و تعالی هیچ آیه‌ای درباره منافقین نازل نکرده است مگر این که شامل کسانی می‌شود که خود را در ردیف شیعیان در آورده‌اند».

### آثار و اقوال غلات در بین شیعه تاهنوز باقی است

پس با این همه احادیث که در مذمت غلات آمده است و مذاهب باطله‌ای که به نام شیعه پیدا شده است چون مذهب کیسانیه و اسماعیلیه و حبانیه و هاشمیه، رزاقیه و فطحیه و سمطیه، ناووسیه و واقفیه و زیدیه و تبریه و جاوردیه و سلیمانیه و صالحیه و خطابیه و بیانیه و بنائیه و محسمه و علیائیه و نصیرییه و شریفیه و مفوضه و امثال آنها که برای تفصیل و اطلاع بر مذاهب آنها باید به کتب ملل و نحل رجوع کرد. هر چند از این فرقه‌های امروز جمعیت مشهوری جز فرقه‌ی زیدیه و اسماعلیه در روی زمین نیست. اما هر چه باشد آثار و اقوال آنان در بین شیعه باقی مانده است و کتب شیعه و اخبار و احادیث ایشان مخلوط به آثار و اقوال آن فرقه‌هاست. زیرا گذشته از اینکه اختلاط و امتزاج فرقه‌های شیعه با یکدیگر امری ممکن بلکه ناچار بوده است و بسیاری از رجال شیعه مدت‌ها در مذاهب مختلف بوده و اخیراً به مذهب حق مهتدی شده‌اند و یا از مذهب حق منصرف و به مذهب باطل روی آورده‌اند چنان که فی‌المثل درباره‌ی معلی بن خنیس گفته‌اند: که او اول مغیری مذهب بوده یعنی از اصحاب مغیره بن سعید که نفرین امام درباره او گذشت، سپس دعوت به محمد بن عبدالله نفس زکیه می‌نمود و به همین تهمت‌ها ماخوذ و مقتول شد. و این شخص را شیخ طوسی از

اصحاب حضرت صادق علیه السلام شمرده است و معلی احادیث از آن حضرت روایت کرده است و همچنین کسان دیگری که قبلاً دارای مذهب باطله بوده‌اند و اخیراً به مذهب حق گرویده‌اند یا بالعکس.

علاوه بر این‌ها، صاحبان مذاهب باطله سعی داشته‌اند که مذهب حق را نیز آلوده به عقاید خود کنند<sup>(۱)</sup>. چنانکه در رجال کشی ص ۱۹۶ از یونس از هشام بن الحکم روایت

۱- شیخ هاشم معروف حسنی در کتابش «الموضوعات فی الآثار والأخبار» سخنی ممتاز و مؤید آنچه مؤلف در اینجا ذکر نموده، بیان می‌کند آنجا که می‌گوید: «از خطرناک‌ترین اموری که وارد جهان تشیع شد، ظهور گروه و جماعتی بود که با شعار دوستی و ولای اهل بیت ظاهر شدند و مدتی طولانی در میان راویان و اصحاب و یاران ائمه علیهم السلام جا خوش نمودند تا اینکه توانستند در خلال این مدت به دو امام باقر و صادق نزدیک شوند و اعتماد و اطمینان جمعی از راویان را به خود جلب کنند و اینگونه بود که مجموعه بزرگی از احادیث را جعل نموده و آنها را در میان احادیث ائمه و اصلی‌ترین کتاب‌های حدیث جای دادند. چنانکه برخی از روایات به این مساله اشاره می‌کند. از میان آن‌ها می‌توان به این افراد اشاره نمود: محمد بن مقلاص اسدی: کسی که شهرستانی از او با کنیه ابوزینب نام می‌برد. و مقریزی با کنیه ابن اُبی ثور و مغیره بن سعید، یزید بن موسی حائک، بشار شعیری، معمر بن خیثم، السری، حمزه یزیدی و صائد هندی، بیان سمعان التمیمی، حرث شامی، عبد الله بن حرث و افراد دیگری که ذکر همگی آنان در حوصله این بحث نیست. بشار شعیری و حمزه یزیدی و معمر بن خیثم و بیان بن سمعان و مغیره بن سعید از کسانی بودند که به الحاد و غلو دعوت می‌دادند. چنانکه بشار ادعا می‌کرد علی خداست و قائل به تناسخ بود. از امام صادق روایت است که به مرزام که همسایه بشار بود گفت: چون به کوفه رفتی به بشار بگو: جعفر به تو گفت: ای فاسق، ای کافر، ای مشرک، من از تو بیزارم؛ مرزام می‌گوید: چون به کوفه رسیدم پیام امام صادق را به بشار رساندم. پس بشار گفت: سرورم مرا چنین یاد کرد؟ مرزام گفت: بله، تو را چنین یاد کرد؛ بشار گفت: پس به او بگو جزا کم الله خیرا. اما معمر بن خیثم تمام محرمات را حلال می‌دانست و حمزه ادعا می‌کرد هر شب به ابوجعفر وحی می‌شود. بیان نیز پس از ابوهاشم بن محمد بن حنفیه ادعای نبوت نمود. مغیره بن سعید نیز ادعای نبوت کرد که پیروان وی بیش از دیگران بود چراکه از سحر و شعبده بازی و روش‌هایی استفاده می‌کرد که افراد ساده و غافل گمراه می‌شدند.

از ابوالحسن رضا علیه السلام روایت است که می‌گوید: «بیان بر علی بن حسین دروغ می‌بست پس خداوند متعال تیزی شمشیر را به او چشانند. مغیره بر ابوجعفر باقر دروغ می‌بست و محمد بن فرات بر ابوالحسن موسی بن جعفر دروغ می‌بست. ابوالخطاب بر ابوعبدالله صادق دروغ می‌بست.»

از یحیی بن عبدالحمید حمانی روایت است که می‌گوید: «جعفر بن محمد (امام صادق علیه السلام) فردی صالح، مسلمان و پرهیزگار بود. اما عده‌ای جاهل گرد او جمع شدند و نزد وی رفت و آمد



شده است او از حضرت صادق علیه السلام شنیده است که می فرمود: «كان المغيرة بن سعيد يتعمد الكذب على أبي ويأخذ كتب أصحابه المستترون بأصحاب أبي يأخذون الكتب عن أصحاب أبي فيدفعونها إلى المغيرة وكان يدس فيها الكفر والزندقة ويسندها إلى أبي ثم يدفعها إلى أصحابه فيأمرهم أن يثوها في الشيعة وكلما كان في كتب أصحاب أبي من الغلو فذلك مما دسه المغيرة بن سعيد في كتبهم». یعنی: «مغیره بن سعید عمدا دروغ بر پدرم [حضرت باقر علیه السلام] می بست و اصحاب او در میان اصحاب پدرم مستتر و مخفی بودند اصحاب او كتب اصحاب پدرم را می گرفتند و به مغیره می دادند او در آنها هر چه از جنس کفر و زندقه جا کرده و سند آن را به پدرم متصل می کرد. آن گاه آن کتابها را به اصحاب خود رد می نمود و دستور می داد که آنها را در بین شیعه بپراکنند. پس آن چه را که در كتب اصحاب پدرم از مطالب غلوآمیز هست همانهایی است که مغیره بن سعید در کتابهای آنها جعل کرده است. پس منشا و منبع این گونه احادیث معلوم شده که از کجاست و چه اشخاص آنها را ساخته و پرداخته اند».

از آن طرف شیعیان نیز از کثرت و شدت ارادتی که به خاندان نبوت و اهل بیت طهارت داشته اند هر سخنی که به نام آنان گفته می شد پذیرفته اند و کم تر اتفاق افتاده

داشتند و می گفتند: جعفر بن محمد برای ما چنین و چنان روایت کرده است و از زبان او احادیثی منکر و دروغ روایت می کردند و به این وسیله ارتزاق می کردند. افرادی چون مفضل بن عمر، بیان، عمر نبطی و ... احادیثی را جعل کرده و به او نسبت می دادند که گفته است: میدان امام خالی از نماز و روزه است و علی در آسمان همراه باد حرکت می کند و الله اله آسمان و امام اله زمین است. و اقوالی از این قبیل را بیان کرده و به او نسبت می دادند.

اما روایاتی که به طور صحیح از امام صادق علیه السلام و دیگر ائمه در مورد مغیره بن سعید و بیان و صائد هندی و عمر نبطی و مفضل و ... ذکر شده است از انحراف آنها از تشیع حکایت دارد و بیانگر آن هستند که آنها در صفوف شیعه نفوذ کرده و در موضوعات مختلف روایات زیادی را وضع نموده و به ائمه نسبت داده اند.

و از مغیره روایت شده که می گوید: «در اخبار و روایات جعفر بن محمد دوازده هزار حدیث جعل نمودم.» او و پیروانش مدت زمان طولانی را در بین صفوف شیعه گزرانده و همراه آنها به مجالس ائمه رفت و آمد می کردند، اما حال آنها کشف نشد مگر پس از اینکه اصلی ترین و اولین کتابهای حدیث از روایات ساختگی و جعلی آنها پر شده بود، چنانکه یحیی بن عبدالحمید پیشتر به این مطلب اشاره نمود.» (دکتر سعد رستم).

که در صحت و سقم احادیث منسوبه به ائمه علیهم‌السلام دقت کرده باشند و در صدد تنقیح و تصحیح آن بر آمده باشند و چنانکه خود آن بزرگواران علیهم‌السلام پیش بینی کرده‌اند گویی خدا عقل را از اینان گرفته است! چنان‌که در رجال کشی در ذیل احوال اسلم مکی مولی محمد بن الحنفیه آورده است: حضرت امام محمد باقر علیه‌السلام می‌فرمود: «لو كان الناس كلهم لنا شيعة لكان ثلاثة أرباعهم لنا شكاكاً والربع الآخر أحمق». یعنی: «اگر همه مردم شیعه ما بودند هر آینه سه چهارم آنان نسبت به ما شکاک بودند و یک چهارم دیگر احمق بودند!» دقت در حدیث شریف بسیاری از مجهولات را روشن می‌کند!

چنین مردم خوش‌باوری که هر چه را بشنوند همین‌که نام امامی را بر روی آن گذاشته باشند باور کنند و آن را ملاک عقیده و اعمال خود قرار دهند هر چند مخالف صریح قرآن باشد. بدیهی است که در نزد امامان که از زیرکان و زبندگان عقلاء جهانند هرگز مقبول نخواهند بود. و چنین کسانی هرگز مورد محبت و علاقه آن بزرگواران نخواهند شد زیرا آنان خود اعقل عقلاء بوده و به عاقلان علاقمندند. چنان‌که در مشکوة الأنوار طبرسی ص ۲۱۴ این حدیث شریف آمده است: عن ابی عبدالله علیه‌السلام: «إنا لنحب من شيعتنا من كان عاقلاً فهِياً حليماً مدارياً صدوقاً وُفياً» یعنی: «ما از شیعیان خود کسانی را دوست می‌داریم که عاقل و فهیمده و دانشمند و بردبار و سازگار و راستگو و وفادار باشد».

و در امالی شیخ مفید ص ۱۱۳ مجلس ۲۳ نیز چنین حدیثی با عبارت ذیل از حضرت صادق علیه‌السلام روایت شده است که فرمود: «إنا لنحب من شيعتنا من كان عاقلاً فهِياً فقيهاً حليماً مدارياً صبوراً صدوقاً وُفياً» و آن‌گاه فرمود: «إن الله تبارك وتعالى خصَّ الأنبياء عليهم‌السلام بمكارم الأخلاق فمن كانت فيه فليحمد الله على ذلك ومن لم تكن فيه فليترضَّع إلى الله تبارك وتعالى وليسأله. قال: جُعِلت فداك! وما هي؟ قال عليه‌السلام: الورع والقنوع والصبر والشكر والحلم والحياء والسخاء والشجاعة والغيرة والأمانة». یعنی: «من از شیعیانمان کسی را دوست دارم که عاقل، فهیمده، دانا، بردبار، پایدار، شکیبا، راستگو، وفادار بوده باشد، همانا خدای تبارک و تعالی پیغمبران را به مکارم اخلاق اختصاص داد پس کسی‌که در او از اینگونه اخلاق بود باید خدا را بر آن سپاس گذارد و آن کس که در او نیست باید به خدای تبارک و تعالی تضرع کرده و از وی در خواست کند. راوی گفت:

فدایت شوم آن اخلاق کدام است حضرت فرمود: پرهیزگاری و قناعت و صبر و شکر و بردباری و حیا و سخاوت و شجاعت و غیرت و امانت است.»

و چنانکه قبلاً هم در ذیل بحث ولایت و مودت مؤمنان با یکدیگر گفتیم: محبت و مودت مؤمنین با یکدیگر همان سنخیتی است که در اعمال حسنه با یکدیگر دارند. و محبت علی علیه السلام و اولاد علی علیه السلام در حقیقت همان محبت و علاقه به حقایق دین و اعمال حسنه و خصائل فاضله است که علی علیه السلام و بعضی از زبدهگان فرزندانش مظهر بارز آن اند. پس حب علی علیه السلام یعنی حب ایمان به خدا. زیرا علی علیه السلام از بزرگترین مؤمنین به خدا بود و حضرتش مظهر کامل ایمان بود. حب علی علیه السلام یعنی حب ایمان به قیامت و حریص بودن به تهیه ذخیره آن زیرا علی علیه السلام از بزرگترین مؤمنین به قیامت بود چنان که خدا درباره او و خانواده اش می فرماید: ﴿وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَتْ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا﴾ [الإنسان: ۷] یعنی: «آنان می ترسند از روزی که شرش همه را فراگیرنده است.» و بالآخره حب علی علیه السلام یعنی حب صلوة و زکاة و مساوات و نصرت مظلوم و سرکوبی ظالم و حب عدالت و فضائل عالیه انسانی که علی علیه السلام بزرگترین مظهر این صفات عالیه بود. و گرنه دوستی موهومی که وهم پرستان و خیال پروران مدعی آن هستند منشأ هیچ خیری نخواهد بود.

سنخیت و هم جنسی افراد را محبوب حقیقی یکدیگر می کند و سایر محبوبیتها چیزی نیست و بسا که منشأش مادیت باشد. شیعیان علی علیه السلام یعنی دوستداران عدالت و امانت و عفت و تقوی و.... چنانکه در مشکوة الانوار طبرسی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت می فرمود: پدرم برای من حدیث کرد که شیعیان ما اهل بیت همیشه از بهترین مردم بودند اگر فقیهی بود از ایشان بود و اگر مؤذنی بود از ایشان بود و اگر امامی بود از ایشان بود و اگر سرپرست یتیمی بود از ایشان بود و اگر صاحب امانتی بود از ایشان بود و اگر....، پس چنین باشید تا ما را نزد مردم محبوب کنید نه آن چنان که ما را در نزد مردم مبعوض نمایند!

در جلد یازدهم بحار الانوار از ارشاد مفید از ابن شهاب از زهری روایت کرده است: «حدثنا علي بن الحسين وكان أفضل هاشمي أدرکناه قال علیه السلام: أحبونا حب الإسلام فما زال حبکم لنا زینا حتی صار علينا شیناً». یعنی: «ما را چنان دوست دارید که اسلام دستور

داده که مسلمانان را دوست دارند به جهت مسلمانی آن‌ها پیوسته دوستی شما نسبت به ما به نفع ما خواهد بود تا اینکه از حد بگذرد و ننگی شود بر ما».

در مناقب ابن شهر آشوب ۱۶۲/۴ از حلیة الأولیاء آورده است: که یحیی بن سعید گفت: «سمعت علی بن الحسین علیه السلام يقول واجتمع علیه أناس فقالوا له ذلك القول یعنی الإمامة فقال: أحبونا حب الإسلام فإنه ما برح بنا حکم حتی صار علينا عاراً».

یعنی: «شنیدم حضرت علی بن الحسین علیه السلام را که سخن می‌گفت در حالی که مردم در پیرامون آن حضرت اجتماع کرده بودند و گفتگو موضوع امامت بود پس آن حضرت فرمود: ما را دوست داشته باشید آن‌گونه دوستی که سببش اسلام است (یعنی همان‌گونه دوستی که مسلمانان باید یکدیگر را دوست داشته باشد) چنانکه در بحث ولایت گذشت) این‌گونه دوستی پایان ناپذیر است تا وقتی که از حد بگذرد و بر ما ننگی شود». هم‌چنان که دوستی غلات ننگی است بر وجود مقدس ایشان علیهم السلام.

و نیز از آن بزرگوار در کتاب رجال کشی ص ۱۱۱ از خالد کابلی روایت شده است که می‌گفت: «إن اليهود أحبوا عزیزاً حتی قالوا فيه ما قالوا فلا عزیز منهم ولا هم من عزیز، وإن النصارى أحبوا عيسى حتى قالوا فيه ما قالوا فلا عيسى منهم ولا هم من عيسى، وأنا على سنة من ذلك إن قوماً من شيعتنا سيحبوننا حتى يقولوا فينا ما قالت اليهود في عزیز وما قالت النصارى في عيسى ابن مريم فلا هم منا ولا نحن منهم».

یعنی: «همانا یهود عزیز را دوست داشتند تا اینکه درباره او گفتند: آن‌چه گفتند پس نه عزیز از ایشان است و نه ایشان از عزیزند، و نصاری عیسی را دوست داشتند تا این‌که درباره او گفتند آن‌چه گفتند پس نه عیسی علیه السلام از ایشان است و نه ایشان از عیسی علیه السلام، ما اهل بیت نیز بر چنین سنتیم همانا گروهی از شیعیان ما به زودی ما را دوست خواهند داشت تا این‌که درباره ما بگویند آن‌چه یهود درباره عزیز علیه السلام و نصاری درباره عیسی علیه السلام مدعی شدند پس نه ایشان از ما هستند و نه ما از ایشان». یهود درباره عزیز علیه السلام گفتند: که او پسر خدا است و نیز نصاری درباره عیسی علیه السلام چنین ادعایی کردند.

بدیهی است در میان مسلمانان چنین ادعایی درباره کسی نخواهد شد که بگویند فلان پسر خدا ست. زیرا آیات قرآن به صراحت این‌گونه ادعا را رد کرده است و

مسلمانان در هر شبانه روزی حداقل ۵ مرتبه در رکعات نماز می‌خوانند: ﴿لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ﴾ [الإخلاص: ۳]. «خدا فرزندی ندارد و فرزند کسی نیست». پس آن چه ممکن است که دربارهٔ ائمه معصومین بگویند همین عقاید سخیفه است که آنان را مدبر کون و مکان و متصرف در عالم امکان خوانند و به حقیقت این ادعا بدتر و زشت‌تر است از آن چه یهود و نصاری دربارهٔ عزیر عليه السلام و عیسی عليه السلام گفتند. چنانکه خود آن بزرگواران هم با این معنی توجه داشته‌اند که فرموده‌اند: «وَاللَّهِ إِنَّ الْغَلَائِ شَرُّ مِنَ الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسِ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا». یعنی: «غالیان از یهود و نصاری و مجوس و کسانی که مشرک شدند خیلی بدترند». پس آن کسی که به خدای واحد ایمان داشته و به نبوت انبیاء معتقد است و از روز حساب اندیشه دارد و به اهل بیت طاهر پیغمبر تبعیت داشته ارادت می‌ورزد و از عقل و وجدان بهره‌ای دارد هرگز به چنین کلماتی که از عقاید غلات است تفوه نمی‌کند سهل است اندیشهٔ چنین خیال باطل و شرک محض را در قلب راه نمی‌دهد و از مبارزه با این گونه خرافات باز نه ایستاده و از طرفداران آن نمی‌هراسد هرچند هزارها از این آیت الله‌های عظمی با او مخالف باشند و احیانا فتوای تکفیر او را صادر نمایند. زیرا خود اینان کافر و مشرکند به نص قرآن و سزاوار این آیه هستند: ﴿فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخَذُوهُمْ وَأَحْصُرُوهُمْ وَأَقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصِدٍ﴾ [التوبة: ۵]. یعنی: «مشرکان را هر جا یافتید به قتل برسانید و آن‌ها را اسیر سازید و محاصره کنید و در هر کمینگاه، بر سر راه آن‌ها بنشینید».

ما با این بیان این فصل را به پایان می‌آوریم و امیدواریم این تذکرات در جامعهٔ پیر از خرافات ما سودمند افتد و افکار بیداری که مهیای دریافت حقایق اسلام هستند از آن بهرهٔ کافی برند. و از این گونه موهومات بیزار، و به یگانه عروة الوثقی نجات، یعنی قرآن کریم، و به اخبار و احادیثی که مورد تصدیق کتاب آسمانی ماست روی آورند تا از این ضلالت نجات یافته حائز سعادت دنیا و آخرت گردند. إن شاء الله ولا حول ولا قوة إلا بالله.



## خلاصهٔ مباحث کتاب «راه نجات از شر غلاة»

در پایان این مباحث پنج‌گانه قصد ما این بود که خلاصه‌ای از اعتقادات صحیحۀ اسلامی را بیاوریم تا مطالعه‌کنندگان که از خواندن این مباحث دچار حیرت می‌شوند و از اینکه می‌بینند مطالبی که آنان تا امروز جزو حقایق اسلامی می‌پنداشتند اکثر آن ساخته و پرداختهٔ غلات یا دشمنان اسلام است از خود می‌پرسند پس حقیقت کدام است؟.

لذا ما آن اعتقادات و احکام را که از طرف خدای جهان به‌وسیلهٔ آیات قرآن بر پیغمبر آخر الزمان ﷺ وحی و الهام شده است در اختیار طالبان حقایق بگذاریم اما دیدیم اینکار با اختصار صورت نمی‌گیرد و به‌طور تفصیل نیز از حوصلهٔ این رساله خارج است زیرا از یک‌طرف تهیهٔ مطالب آن مستلزم وقت بیشتری است و از طرف دیگر وسیلهٔ چاپ و انتشار در دسترس ما نیست. چنان‌که مشاهدهٔ وضع پریشان همین کتاب گویای همین جواب است که ما را از راه اضطرار ناچار شدیم که آن را به این‌صورت در آوریم. دیگر با این کیفیت نه قدرت مادی و نه نیروی سرشار معنوی برای ما باقی مانده است. لذا فعلاً از این قصد صرف نظر کرده و آن را ان شاء الله و به یاری خدا به وقت دیگر محول کردیم که کتابی جامع در پیرامون حقایق عقاید و احکام اسلامی تألیف و در دسترس طالبان آن بگذاریم.

اینک به ذکر خلاصه‌ای از آنچه در این اوراق آوردیم می‌پردازیم تا به منزلهٔ فهرستی از آنچه گذشت بوده باشد.

ما در این کتاب چند مطلب را مورد تحقیق و دقت قرار داده و در آن به‌قدر گنجایش به تفصیل پرداختیم:

۱- موضوع علم غیب که آن مخصوص ذات باری تعالی است و هیچ یک از آفریدگان او از ملائکه مقربین و انبیای مرسلین و اولیای صدیقین و عباد صالحین را به علم غیب راه نیست مگر آن چه که به وسیلهٔ وحی بر پیغمبر ابلاغ شود که او نیز همان

را بدون کم و زیاد تحت رصد و مراقبت خداوند، وحی به مردم تبلیغ نماید و ثابت کردیم که این مطلب در آیات قرآن و سیره پیغمبران و تاریخ امامان و عقاید اصحاب و خاصان و اقوال علماء و دانشمندان روشن و مصرح است و جای هیچ‌گونه تردیدی نیست. علاوه بر آن عقل و وجدان و بینه و برهان بر این حقیقت گواهی کافی و شاهدهی صادق است. و نیز روشن کردیم که دانستن علم غیب و آگاهی از حوادث آینده برای بشر هیچ نفعی نداشته و کاملاً مضر است و روی همین حکمت بالغه که پروردگار متعال آن علم را مخصوص ذات مقدس خود خواسته و از آفریدگان خود مخفی و پنهان داشته است.

۲- موضوع ولایت بود که آن را مورد بحث قرار داده و ثابت کردیم که ولایت همان دوستی مؤمنین و مودت آنان با یکدیگر است که در نزدیک به صد آیه در قرآن بدان توصیه و تاکید شده است و متأسفانه از این‌گونه دوستی و مودتی که قرآن خواسته است امروز در میان مسلمین خبری نیست. بلکه چنان که می‌بینیم متأسفانه آن ولایتی را که قرآن خواسته با تفسیر و تعبیر غلط آن را وسیلهٔ عداوت و دشمنی با یکدیگر قرار داده و به تحریک و تشویق دشمنان روز به روز از یکدیگر دورتر می‌شوند و خصومت در بین افراد و جوامع این امت مشتعل‌تر می‌گردد. زیرا از یک طرف ولایت که مربوط به دوستی عموم مسلمین با یکدیگر است اختصاص به افراد خاصی کرده‌اند که امروز در دنیا از ایشان کسی وجود ندارد که از آن استفاده کند و اگر هم وجود داشت مسلماً نمی‌توانست استفاده کند.

زیرا معنایی که اینان از ولایت و دوستی آن افراد خاص می‌کنند و دیگران را از آن محروم و ممنوع می‌شمارند. یک نوع دوستی خیالی است که علم محبت آن خیالی است و هم محبوب آن. زیرا اینان فی‌المثل آن علی را دوست می‌دارند که محیط به تمام عالم و مسلط بر جمیع امم از فرزندان آدم و تمام موجودات و عالم به غیب‌ها و قادر بر تمام مشکلات و قاضی حاجات و محی الاموات و امثال این صفات است و در عین حال طرفدار و مدافع اعمال اینان بوده و هم شافع سیئات اینان بوده و سرانجام آنان را به اعلیٰ درجات جنات می‌برد. اینان چنین موجودی را در خیال خود دوست می‌دارند. و هیهات هیهات حقیقت را با این خیالات! آن‌گاه این ولایت را که معلوم نیست مولی و مولی‌علیه کیست وسیلهٔ عداوت و دشمنی با مسلمانانی کرده‌اند که مامورند با آنان دوستی کنند. و چنین آش شله قلمکاری از آن ساخته‌اند که اندک



رابطه‌ای با شعور ندارد. زیرا مثلاً اینان مدعی ولایت درباره امیر المؤمنین علیه السلام آن هم ولایت تکوینی هستند. یعنی: امیر المؤمنین یا امام دیگر متصرف در کون و مکان و مدبر عالم امکان است و دلیلشان چنانکه در سخنان و تالیفات خود می‌گویند آیه‌ی:

﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ...﴾ [المائدة: ۵۵] است در صورتی که اگر معنای آیه ولایتی چنین

باشد انحصار به مؤمنین ندارد زیرا والی متصرف در کون و مکان ولایت بر تمام موجودات دارد نه بر طائفه خاصی از مؤمنان؟ و اینان هرگز به شعور خود اجازه

نداده‌اند که بیندیشد که اگر ولایت این معنی است چرا خاص مخاطبین ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ

اللَّهُ﴾ است که هر چه باشد خاص مسلمین است و این هرگز با معنای ولایت تکوینی

که مدبر امور عالم باشد سازش ندارد. گذشته از آنکه چنین عقیده‌ای شرک محض بلکه بالاتر از شرک مشرکین زمان جاهلیت است! بلکه معنای آیه اگر تعصب و عناد و

حماقت به یک طرف نهاده شود چون آفتاب روشن و واضح است که مقصود از آن دوستی و مودت و محبت و تعاون مؤمنین با یکدیگر است که هم عقل و وجدان و هم

سنت بلا تغییر جهان و هم صدها آیات شریفه قرآن بدان گواهی می‌دهد. و این دوستی است که اگر در بین مؤمنین شایع شود دنیا را مبدل به بهشت برین می‌کند و مسلمین

را در اعلی درجات علیین ارتقاء می‌دهد. اما دوستی آن چنان که این احمقان مدعی آنند جز عداوت و تفرقه در بین مسلمانان تا حال چه نتیجه و فایده دیگر داشته است و

یا بعداً خواهد داشت؟! آیا راستی خدای جهان و بعثت پیغمبران و نزول کتب آسمانی به خصوص قرآن با این همه آیات فراوان هدفش همین ولایت احمقانه‌ای است که

اینان مدعی آن هستند؟ «تعالی الله عما یقول الجاهلون علواً کبیراً».

شکی نیست که ولایت و دوستی علی علیه السلام و آل علی علیهم السلام از آن جهت که افضل

مؤمنین هستند فاضل‌ترین ولایت‌هاست و اخبار و احادیثی که در این باره از پیغمبر و

ائم علیهم السلام صادر شده هرگاه از دسیسه غالیان و دجالان محفوظ مانده باشد به جای

خود صحیح و درست است. اما چه قدر خوب بود هر گاه این محبت و دوستی در زمان

حیات آن بزرگواران صورت می‌گرفت و منشأ عمل می‌شد چنان که مسلماً صدور و

تأکید و تواتر آن به همین منظور بوده است. وگرنه دوستی و عشق ورزی با اموات

دارای چه خیرات و برکاتی خواهد بود؟ و این‌گونه دوستی‌های خیالی با محبوبان

خیالی که ثمره‌اش مداحی غالیانه و نسبت دادن صفات الوهیت به بندگانی محتاج

است جز شرک و دوری از حقایق و گستاخی به محارم احکام چه نتیجه‌ای خواهد داشت؟! و تجربه و حس و تاریخ تاکنون از آن چه فایده‌ای گرفته است که بعد از این بگیرد؟! شاید گفته شود که نتیجه این دوستی و محبت‌ها آن است که قلوب به محبت آنان اشراب شده و به حقانیت ایشان اطمینان گرفته و در نتیجه پیرو ایشان را که همان اجرای احکام الهی است سبب شود. این ادعا هر چند به صورتی صحیح است لکن آن‌چه در جامعه ما مشهود است خلاف این منظور نتیجه داده و می‌دهد. این مدعی وقتی صحیح بود که مظلوف از ظرف عزیزتر باشد و حفظ و احترام ظرف به جهت حرمت و عزت مظلوف باشد یعنی: دوستی اولیای خدا که ظرف حقایق احکام الهی هستند فرع دوستی احکام و قوانین دین که مظلوف است بوده باشد و حال این‌که قضیه کاملاً بر عکس است. چنان در دوستی خیالی ظرف غرقه‌اند که به مظلوف اعتنایی ندارند و عیان کافی از بیان است محبت امام، فرع دین است، نه دین فرع محبت امام.

۳- سومین بحثی که در این کتاب مورد تحقیق قرار گرفته مسأله شفاعت بود و چنانکه می‌دانیم که یکی از علل عمده غرور و عقب ماندگی و گستاخی ارباب فجور بر معاصی پروردگار و شانه خالی کردن از زیر مقررات و احکام الهی و از طرف دیگر موجب پیدایش بدعت‌ها و اعمالی که هرگز منظور نظر شارع نبوده نه تنها بدان امر نکرده بلکه بسیاری از آن‌ها مورد نهی و منع او بوده است همین شفاعت است مانند تعمیر و تجویف قبور و ساختن ضرایح و مراقد مزین به طلا و نقره و جواهرات و تفریط و تزیین اموال بر سر گور مردگان و زیارت‌های اختراعی و گنج‌اندن کفريات در زیارتنامه‌ها و عزاداری‌های نامشروع و نذورات و موقوفات و ساختن دعاها و نمازهای مجهول یا عبادات نامشروع و نامعقول به امید شفاعتی خلاف دستور و رضای خدا است. در حالی که شفاعت به آن کیفیتی که اینان قائلند نه عقل و وجدان بدان گواهی می‌دهد و نه عقل و قرآن آن را تصدیق می‌کند. آیاتی که در قرآن در خصوص شفاعت است اکثر آن ناظر بر اعتقاد مذهبی است که نظر به انواع ارباب بوده و خیال می‌کردند که امور شئون گوناگون جهان خلقت هر یک به عهده قدرتی جداگانه است. و آن قدرت‌ها که هر یک در مقام خود خدایی بود: خدای باران، خدای دریا، خدای جنگ، خدای قحطی و ارزانی اخیراً در نتیجه تلطیف عقاید به صورت فرشتگان و صلحا اولیاء در آمده که هر یک تمثال و مجسمه‌ای در معبدها داشتند و تحت سلطنت خدای

خدایان امور مربوط به خود را انجام می‌دادند. قرآن مجید واسطه و شفاعت فرشتگان را در شئون آفرینش منکر نشد لکن آن‌ها را وسیله و واسطه‌ای به اذن پروردگار جهان دانست که ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾ [البقرة: ۲۵۵]. «چه کسی است که بدون حکم او در پیشگاهش شفاعت کند؟».

اما شفاعت در آخرت را هرگز به این‌صورت نپذیرفت زیرا اولاً: بت‌پرستانی که قرآن نفی شفاعت از بتان ایشان می‌کند اصلاً اعتقاد به آخرت و قیامت نداشتند تا اینکه مسألهٔ شفاعت در نفی و وجود به میان آید. ثانیاً: شفاعت بدین‌صورت تشبیه دستگاه آفرینش به دربار سلاطین خودکامه و جبار است و آن منافی اعتقاد به پروردگار عالم قادر مختار است. بلی شفاعتی که مورد قبول قرآن و عقل و وجدان است استغفاری است که رسول الله ﷺ برای مؤمنین و مؤمنین برای یکدیگر و فرشتگان برای ﴿لِمَنْ فِي الْأَرْضِ﴾ می‌کنند بر حسب اذن و اجازه‌ای که خداوند متعال بموجب فرمان: ﴿وَأَسْتَغْفِرُ لَذَنبِكَ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ﴾ [محمد: ۱۹] داده است و همین شفاعت است که قبلاً خدا بدان اذن داده و ممکن است در روز قیامت نفع بخشد که: ﴿يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَعَةُ إِلَّا مَنْ أِذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا﴾ [طه: ۱۰۹]. چنانکه شرح آن گذشت.

۴- مسألهٔ زیارت قبور بود که در کتاب آسمانی ما کوچک‌ترین اشاره‌ای بدان نشده است و در سنت نبوی ﷺ که مورد عمل مسلمین صدر اول است اثری روشن ندارد بلکه نهی رسول الله ﷺ در ابتدای بعثت از این عمل متواتر است. لکن چنان‌که می‌بینیم امروز به صورتی در آمده است که می‌توان گفت: به مصداق کامل آیهٔ شریفه است که در مذمت بت‌پرستان می‌فرماید: ﴿قَالَ أَتَعْبُدُونَ مَا تَنْجِتُونَ﴾ [الصافات: ۹۵] یعنی: «(ابراهیم علیهِ السلام) گفت: آیا چیزی را که می‌تراشید، می‌پرستید؟» مسلمانان اسمی، آن‌چه را با خواب و خیال قبرپنداری امامزاده‌ای کرده‌اند و در آن با هوا و خیال خود گنبدی ساخته و ضریحی پرداخته و زیارتنامه‌ای اختراع کرده مشغول عبادت شده‌اند و خدا می‌داند که از این ناحیه چقدر زیان و ضرر دنیوی و اخروی دارند.

۵- پنجمین بحث ما در این کتاب وصول به مقصد یعنی معرفی غالیان و دشمنان حقیقی دین بود که موجد این همه بدعت‌ها و خرافات شده‌اند و ائمه علیهم‌السلام آنان را برای دین مبین بدتر از یهود و نصاری و مجوس و مشرکین شمرده‌اند چنانکه فرمودند: «احذروا علی شبابکم الغلاة لا یفسدوهم، فإن الغلاة شر خلق الله، یصغرون عظمة الله، یدعون الربوبية لعباد الله، والله إن الغلاة شر من اليهود والنصارى والمجوس والذین أشرکوا». هر چند زدودن این لکه‌های زشت به علت طول مدتی که در چهره‌ی نورانی شریعت باقی مانده‌اند ممکن است در ابتدا موجب اندک رنجش و آزار و خالی ماندن آثاری گردد. لیکن به هر صورت زدودن و بر طرف کردن آن‌ها از هر چه واجب‌تر است.

﴿وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ﴾ [هود: ۸۸].

تألیف این رساله در سال ۱۳۵۱ شمسی و چاپ آن در سال ۱۳۵۹ صورت می‌گیرد.  
 إن شاء الله.

قلمداران

## یادآوری

این کتاب در پنج بحث: علم غیب، ولایت، شفاعت، زیارت و غلات، تألیف شده که در رد یکی از مدعیان علم و دعوی آیت الله العظمائی که در رساله‌ای به نام (امراء هستی) نگاشته بوده نوشتیم. به نام [راه نجات از شر غلاة] بحث اول آن با تحمل زحمات و خطرات و خساراتی چاپ شد. و بحث شفاعت و معرفی غلات آن به صورتی که می‌بینید با اضطراب چاپ می‌شود و در دسترس طالبان قرار می‌گیرد. اما چاپ بحث ولایت و زیارت آن را تا اکنون توفیق نیافته‌ایم و شاید هرگز نیابیم! زیرا در جامعه خود آن وسعت و بینش را نمی‌بینم که استعداد پذیرش این‌گونه تحقیقات را داشته باشد. بدیهی است ما در ابتدای کار خود به وسعت بینش و استعداد پذیرش جامعه خود بیش از این امیدوار بودیم اما آن‌چه در مدت عمر طولانی خود بدست آوردیم فهمیدیم که نه تنها ملت ما بلکه می‌توان گفت: تمام جوامع بشری در مسأله دین و اعتقاد تابع و مقلد پدر و مادر و محیط خودند و پیروان عقل و منطق و تابعان برهان و دلیل در این مسأله بسیار کم هستند. و هم چنانکه قرآن مجید به کرات یادآور است: ﴿كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ﴾ [المؤمنون: ۵۳ و الروم: ۳۲] «هر گروهی بدانچه در نزدشان است دلخوشند». افراد برای تحقیق و تحکیم عقاید دینی خود حتی به قدر اطمینان به صحت ارزش یک اسکناس پنج تومانی زحمت تحقیق را متحمل نمی‌شوند! پس این قبیل تألیفات نه تنها در نزد آن‌ها ارزشی ندارد بلکه حتی الامکان با آن خصومت و کار شکنی می‌کنند، چنان‌که کردند! مثلاً در جامعه ما امام و گاه پیغمبری را قبول دارند که عالم به غیب و متصرف در کون و مکان و مدبر عالم امکان باشد، در گهواره از در به در و با قنذاق به آسمان بپرد! و معتقدند که دوستی خیالی آنان باعث نجات و رفع درجات گشته و شفاعت آنان که به وسیله چنین ولایت و یا زیارت قبور آنان تحصیل شده موجب سعادت دارین و فوز نشأتین گردد. اما پیغمبر یا امامی که چون دیگر مردمان دچار عوارض بشری است و امتیاز آنان فقط گرفتن وحی و الهام و

ابلاغ آن به مردم است و صدق کلام اینان تبعیت آنان را عار دانند. در حالی که چنین اعتقادی به قضاوت عقل و وجدان و حکم قرآن باطل و موجب خسران دو جهان است، زیرا پیروی چنان پیغمبر و امامی بدان صفات بر خلاف عدل خالق تمام موجودات است. آن پیغمبر و امام قابل تبعیت است که با افراد بشر هم‌دوش و هم‌گام باشد و امتیازش فقط وحی و الهام و صدق کلام از خدای علام است. اما مستکبران و جاهلان از چنین حقیقتی گریزانند و نمی‌دانند که هوا و هوس حقیقت نیست و خصومت با آن غلط است.

باری ما آن‌چه در توان داشتیم به مدد عقل و قرآن در اختیار جویندگان گذاشتیم ﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَّا آتَتْهَا﴾ [الطلاق: ۷]. «خداوند هیچ کس را جز به [میزان] آن‌چه به او داده است مکلف نمی‌کند».

گر نیابد بگوش رغبت کس  
بر رسولان بلاغ باشد بس

والحمد لله رب العالمین.

حیدر علی قلمداران  
از خواننده التماس دعا دارم

\*\*\*

# چکیدهٔ مجموعه کتاب‌های موحدین

که همراه با این کتاب چاپ شده است







## سوانح ایام

آیت الله العظمی سید ابوالفضل ابن الرضا برقی قمی

زندگینامه‌ی خودنوشت مرحوم ابوالفضل برقی، از سردمداران مبارزه با خرافات و بدعت‌های شیعه در ایران معاصر است. کتاب حاضر از آن نظر حایز اهمیت است که تاریخ تحولات سیاسی- مذهبی ایران معاصر را در دوران حکومت پهلوی (رضا و محمدرضا شاه) پس از انقلاب ایران تا سال هفتاد شمسی روایت کرده و نقش و موضع‌گیری روحانیون شیعه را در قبال رویدادهای مختلف جامعه‌ی ایران شرح و تحلیل می‌کند و پرده از حقایق برمی‌دارد که برای بسیاری از خوانندگان، مجهول بوده‌اند. بنابراین، «سوانح ایام» علاوه بر اینکه شرح حال شخصی علامه برقی است، بیان ناگفته‌های تاریخی و پرده‌برداری از چهره‌ی حقیقی حکومت به ظاهر اسلامی ایران نیز می‌باشد. نویسنده پس از معرفی نسب و خاندان خود، شمه‌ای از دوران کودکی و تحصیلات ابتدایی و سپس آموزش‌های حوزوی خود را شرح می‌دهد. بیان فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی او در دوران جوانی، معرفی اساتید حوزوی و متن اجازه‌های نقل حدیث از ایشان در ادامه‌ی کتاب آمده است. شرح ملاقات‌ها و صحبت‌های برقی با بسیاری از روحانیون سرشناس شیعه و نامه‌نگاری با بسیاری از آنها - از جمله خمینی و خامنه‌ای - بخش مهمی از کتاب است، که صفحات زیادی را به خود اختصاص داده است. فصل‌های پایانی کتاب، به نحوه‌ی برخورد حکومت ایران با او و شرح آزار و اذیت‌ها، حوادث زندان و ترور نافرجام وی اختصاص دارد.



## عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول آیت الله العظمی سید ابوالفضل ابن الرضا برقی قمی

پژوهشی جامع درباره‌ی احادیث «اصول کافی» و ذکر موارد مغایرت آن با قرآن، سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و موازین عقل و منطق است. نویسنده، بسیاری از مندرجات اصول کافی را خلاف عقل و قرآن دانسته و در مقدمه‌ی نسبتاً مفصلی با بهره‌گیری از منابع دست اول شیعی، دلایل ارجحیت و حجیت قرآن را نسبت به سنت و روایات، به تفصیل بیان می‌کند. وی در ابتدا با بیانی موجز، شیوه‌ی تدوین احادیث شیعه را بیان داشته و علت و چگونگی ورود احادیث جعلی را به کتب و سپس تفکر شیعی شرح می‌دهد و انگیزه‌ها و عواملی را که به این نابسامانی دامن زده‌اند، بیان می‌کند. در ادامه، هر یک از ابواب اصول کافی را به تفکیک و در قالب ۱۸۲ فصل جداگانه بررسی نموده و احادیث جعلی آن را با ذکر دلایل قرآنی، سنت نبوی، روایات ائمه‌ی شیعه و بررسی سلسله روایت مشخص می‌سازد. این اثر، در کنار «صحیح کافی» محمد باقر بهبودی، یکی از مهم‌ترین آثار در پالایش و تنقیح اصول کافی کلینی است.



## تضاد مفاتیح الجنان با قرآن

آیت الله العظمی سید ابوالفضل ابن الرضا برقی قمی

به بررسی و تحلیل ادعیهی «مفاتیح الجنان» شیخ عباس قمی و مقایسهی آن با ارزش‌ها و حقایق اسلام اختصاص دارد. نویسنده، کتاب را با معرفی و تحلیل و نقدِ قاعدهی «تسامح در ادله‌ی سنن» و حدیث «مَنْ بَلَغَهُ...» و ردّ این حدیث آغاز می‌کند. سپس شرح حالی از شیخ عباس قمی ارائه داده و انگیزه‌های او را از تألیف مفاتیح الجنان برمی‌شمرد. وی یکایک ادعیهی این کتاب را بررسی نموده و دعاهایی را که در تضاد با افکار و عقاید ناب اسلامی هستند، نقد می‌کند. او دعای کمیل، عشرات و سمات را با ارائه‌ی دلایل متعدد، دعاهایی می‌داند که دارای تعابیر صوفیانه و ناشر این مکتب هستند. در ادامه، به بحث دعاهای ناقص و معیوب می‌پردازد و از دعای مشلول، یستشیر، عدلیه، جوشن کبیر، جوشن صغیر و قاموس نام می‌برد. بررسی هشت شبهه‌ی مهم در توحید عبادت، بخش مفصل دیگری از کتاب را به خود اختصاص داده است. وی سپس دعای توسل، حرز امام زین‌العابدین و مناجات امیر المومنین را مورد مذاقّه قرار می‌دهد. ادامه‌ی کتاب نیز بررسی بخش‌های دیگری از مفاتیح الجنان است که در تعارض با قرآن کریم و آموزه‌های اصیل دینی هستند.



## بررسی علمی در اخبار مهدی

آیت الله العظمی سید ابوالفضل ابن الرضا برقی قمی

پژوهشی است در اخبار و احادیث منقول درباره‌ی مهدی - دوازدهمین امام شیعیان - و بررسی صحت و سقم آنها. نویسنده در این اثر می‌کوشد تا با بهره‌گیری از آیات قرآن، گزاره‌های تاریخی و روایات ائمه‌ی شیعه، اصالت وجود امام زمان را بررسی نماید. آغاز کتاب، مقاله‌ی مستقل کوتاهی است به قلم یکی از همفکران مؤلف (بدون ذکر نام) تا خواننده بدین صورت بتواند در مورد محتوای کتاب و جهت‌گیری آن، ذهنیتی کلی پیدا کند. نخستین فصل کتاب به بررسی روایات شیعی درباره‌ی مادر امام زمان و تولد و زندگی او اختصاص دارد. نویسنده، فصل بعد را به مسئله‌ی رجعت و کمّ و کیف آن و اتفاقاتی اختصاص داده است که شیعیان معتقدند پس از ظهور مهدی رخ خواهد داد. وی بلافاصله پس از نقل هر روایت، ضدیت آن را با موازین عقل و منطق و قرآن و روایات پیامبر ﷺ و اهل بیت به اثبات می‌رساند. در فصل بعد، آیاتی از قرآن را شرح و تفسیر می‌کند که مدعیان وجود مهدی به وی نسبت می‌دهند و سپس روایاتی را که به پیشگویی حوادث پس از مرگ او اختصاص دارد نقل می‌کند. او در ادامه، به احادیث اهل سنت در مورد مهدی می‌پردازد. از آنجا که مهم‌ترین اخبار و روایات در مورد مهدی، در بحار الانوار مجلسی آمده است، نویسنده به تفصیل، سی و دو باب مختلف بحار را بررسی و تک تک روایات آن را موشکافی کرده و سقم و ضعف آنها را به اثبات می‌رساند.





## خرافات وفور در زیارات قبور

آیت الله العظمی سید ابوالفضل ابن الرضا برقی قمی

دیدگاه اسلام و قرآن را درباره‌ی زیارت قبور بررسی نموده و آن را با موازین عقلی می‌سنجد. کتاب با طرح پرسش‌هایی این چنین آغاز می‌شود که ارواح انبیا و اولیا پس از وفات کجا می‌روند و آیا آنان از زوآر خود مطلع می‌شوند. نویسنده ضمن پاسخگویی مستدل و منطقی به این پرسش‌ها، به موضوع شرعی بودن ساخت گنبد و بارگاه پرداخته و احادیث و روایاتی را که در این مورد از ائمه‌ی شیعه رسیده است، نقل می‌کند. در ادامه‌ی فصل‌های کتاب، روایاتی را که شیعیان درباره‌ی زیارت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، حضرت زهرا علیها السلام، ائمه‌ی بقیع و حضرت علی رضی الله عنه نقل کرده‌اند مطرح نموده و به پاسخگویی و احتجاج و استدلال علیه آنها می‌پردازد. سپس، زیاراتی را که از قول برخی بزرگان شیعه همچون شیخ مفید، صفوان، ابن طاووس، جابر جعفی، کفعمی، سید مرتضی و... نقل شده مورد مذاقه قرار داده و تناقض‌های آنها را با عقل و دین، برجسته می‌سازد. در پایان، مضرات و مفساد دینی و اجتماعی‌ای را برمی‌شمارد که در نتیجه‌ی خرافه‌ی زیارت در جامعه‌ی شیعه شیوع یافته است.



## شاهراه اتحاد (بررسی نصوص امامت)

حیدر علی قلمداران

پژوهشی جامع است که به بررسی نصوص و متون معتبر دینی (قرآن، احادیث و روایات) درباره‌ی مسئله امامت و نقد و تحلیل آنها اختصاص دارد. این کتاب، که یکی از مهم‌ترین آثار فارسی در زمینه‌ی نقد و عیارسنجی مفهوم امامت است، آن دسته از آیات قرآن را که شیعه دالّ بر حقانیت سلسله‌ی امامت می‌داند، شرح و تفسیر کرده و یکایک احادیث و اخبار رسیده از رسول اکرم صلی الله علیه و آله، صحابه‌ی کرام و ائمه‌ی شیعه را از لحاظ سند و راوی حدیث، به دقت بررسی نموده و پس از جدا کردن اخبار شاذّ و دروغ (که بخش اعظم این روایات را تشکیل می‌دهد) مفهوم و مصداق هر یک را تبیین می‌کند. نویسنده پس از بیان علل و ریشه‌های اصلی اختلاف و جدایی امت اسلام از یکدیگر، ماجرای سقیفه‌ی بنی ساعده و مذاکرات و رویدادهای آن را مورد مذاقه قرار داده و ضمن شرح مآوِج، کیفیت بیعت حضرت علی با ابوبکر صدیق رضی الله عنهما و روایات شیعه را در این موضوع، نقل می‌کند. در بخش بعد، ماجرای غدیر خم و حقیقت آن مورد بحث قرار می‌گیرد. در این بخش، شرح واقعه‌ی غدیر، انگیزه‌ی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از ایراد خطبه‌ی مشهور غدیر و نقد برداشت شیعه از آن، محور کلام است. نویسنده در فصل آتی، ماجرای سقیفه را به روایت کتاب «احتجاج» طبرسی نقل کرده و نشان می‌دهد که حبّ و بغض‌های مذهبی، چگونه حقیقت را واژگون و نادرست جلوه می‌دهند. نویسنده در ادامه، ده حدیث مهم شیعه را که در استدلال‌های خود در بحث امامت بدان استناد می‌کنند، به دقت تحلیل و بررسی می‌کند. بیان انگیزه‌های قیام سادات علوی در زمان امویان، گفتار صریح ائمه‌ی شیعه درباره‌ی خلافت و دلایل تاریخی‌ای که همگی حاکی از عدم وجود نصّ درباره‌ی امامت هستند، موضوع فصل بعدی کتاب است. او در پایان، فرقه‌های متعدد شیعه را که پس از هر یک از ائمه سر بر آوردند، معرفی کرده و اعتقاداتشان را شرح می‌دهد.



## راه نجات از شر غلاة

حیدر علی قلمداران

اثر مبسوطی است که به طرح و نقد رایج‌ترین خرافات و غلو غلاة در بین شیعیان پرداخته و به آن‌ها پاسخ می‌دهد. نویسنده، کتاب خود را با بحث علم غیب و اختصاص صرف آن به خداوند متعال آغاز می‌کند و ضمن اشاره به روایات متعدد شیعی در نفی علم غیب ائمه، به رساله‌ی «سهو النبیین صلوات الله علیهم» محمد تقی شوشتری استناد می‌کند. مبحث بعدی، ولایت و حقیقت آن است. در این بخش، مدعی شیعیان درباره‌ی ولایت منصوص علی و فرزندانش مطرح شده و آیات متعدد قرآن و گفتار خود آنان، به عنوان دلایل رد این باور، نقل می‌شود. بحث در حقیقت شفاعت، موضوعی است که در ادامه می‌آید. در این بخش، ابتدا مفهوم شفاعت و منظور قرآن از آن، به روشنی تبیین می‌گردد و آنگاه، قرائت شیعی از شفاعت و تأثیر آن بر باورهای شیعیان بررسی می‌گردد. چگونگی نشر این خرافه در مذهب تشیع و سیر تاریخی کتب و باورهای غلاة، موضوعی است که در ادامه آمده است. فصل بعدی کتاب، بحث مفصلی است در زیارت قبور و خرافات پیرامون آن. در این فصل، نویسنده ابتدا دلایل عقلی و تاریخی‌ای را بیان می‌کند که در نفی زیارت قبور از جانب رسول اکرم صلوات الله علیه و ائمه‌ی شیعه نقل شده است. سپس علت توجه شیعیان به زیارت و دلایل اجتماعی، سیاسی و اقتصادی‌ای را برمی‌شمارد که موجب شیوع این خرافه در جوامع شیعی شده است. چگونگی تعارض احادیث زیارت با قرآن و بررسی رجالی آنها و تعمیر قبور در اسلام، از دیگر مباحث این فصل است. بخش پایانی کتاب، نگاهی است کلی به پدیده‌ی غلو و آفات و خبائث اجتماعی و دینی آن.



## خمس

حیدر علی قلمداران

تحقیق جامع و مبسوطی است که بنیان‌های شرعی و منطقی خمس را بررسی نموده و اصالت و صحت آن را در اندیشه‌ی اقتصادی اسلام مورد مذاقه و قضاوت قرار می‌دهد. این کتاب، که جامع‌ترین اثر مستقل در زمینه‌ی نقد خمس در جهان تشیع است، با هدف عیار سنجی مهم‌ترین روایات و مستندات شیعه درباره‌ی خمس به رشته تحریر درآمده است. هدف نویسنده از نگارش این اثر، پیرایش خمس از زوائدی است که برخی علمای شیعه بدان افزوده و به گفته‌ی وی «آن را ممری مطمئن برای روزی خود کرده‌اند». او در این اثر، ضمن بررسی دقیق و موشکافانه معنا و تفسیر آیه‌ی ۴۱ سوره‌ی انفال، که درباره‌ی خمس غنائم جنگی نازل شده است، سنت پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و دیدگاه ائمه‌ی شیعه را در این باره به تفصیل شرح می‌دهد. نویسنده، کتاب را با بررسی سند خمس در قرآن آغاز می‌کند و ضمن بیان کاربردهای اصلی خمس در جامعه‌ی اسلامی، به روایاتی می‌پردازد که آن را محدود و منحصر به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت وی نموده‌اند. در ادامه، ضمن بیان موارد شمول خمس، احادیثی را که در وجوب خمس و کاربردهای آن آمده است، به لحاظ منطقی سنجیده و پس از مقایسه‌ی آن با قرآن کریم و سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، با دقت خاصی سند و سلسله روایت هر یک را بررسی می‌کند و در نهایت ثابت می‌کند که خمس فقط در غنائم جنگی و معادن می‌باشد. سپس، اخبار بخشش خمس به شیعیان را از جانب ائمه‌ی شیعه نقل و تحلیل و در پایان، موارد مصرف خمس و سهم امام را در زمان غیبت بررسی می‌کند. آنگاه، فتاوی



علمای طراز اول شیعه را در مورد تحلیل و اباحه‌ی خمس نقل می‌کند؛ کسانی همچون اسکافی، ابن جنید، شهید ثانی، محقق سبزواری، ابن عقیل، شیخ صدوق، شیخ طوسی، مقدس اردبیلی، محقق ثانی، قطیفی، ملا حسن فیض کاشانی، شیخ حر عاملی، شیخ یوسف بحرانی، شمس‌الدین عاملی، شیخ محمد حسن نجفی (صاحب جواهر) و دیگران که همگی به اجماع، قائل به إسقاط خمس ارباح مکاسب از شیعیان در زمان غیبت هستند. بدین منظور، تمام اقوال و دیدگاه‌های آنان را در این مورد، در آثارشان به تفکیک بیان می‌کند. بخش پایانی کتاب، مجموعه پاسخ‌های نویسنده به ردیه‌هایی است که ناصر مکارم شیرازی، رضا استادی اصفهانی و سید حسن امامی اصفهانی بر کتاب خمس نوشته‌اند و در ویراست جدید به آن اضافه شده است.



## جواب یک دهاتی به آقای محلاتی

حیدر علی قلمداران

این اثر، استدلال‌ها و مدعیات ذبیح الله محلاتی را در کتاب «جواب مناقشات بر خطبه‌ی غدیر و وجوب خمس ارباح مکاسب و مسئله‌ی شفاعت» بررسی کرده و به آنها پاسخ می‌دهد. محلاتی، کتاب مذکور را در جواب مقاله‌ای نوشته است که سید ابوالفضل برقی با عنوان «رد بر خطبه‌ی غدیر» در مجله‌ی رنگین کمان منتشر کرده بود. از آنجا که محلاتی کتاب خود را به صورت پرسش و پاسخ فرضی با برقی نوشته است، نویسنده در این اثر نیز روش مشابهی اتخاذ کرده و پاسخ‌های خود را به سؤالات و ایرادات محلاتی تبیین می‌دهد. وی در آغاز، داستان غدیر و آنچه را که در آنجا رخ داد بیان و دلایلی را مطرح می‌کند که بنابر آنها نمی‌توان از خطبه‌ی رسول اکرم صلی الله علیه و آله برداشت خلافت و جانشینی علی رضی الله عنه را نمود. این دلایل، به چهار دسته‌ی عقلی، نقلی، وجدانی و تاریخی تقسیم می‌شوند. در ادامه و در بحثی مبسوط با عنوان «سند رسوای غدیر» به بررسی سلسله رواة غدیر پرداخته و با استناد به منابع مهم رجال شیعه، وثاقت و اعتبار آنها را زیر سؤال برده و در نتیجه، جعلی بودن بسیاری از بخش‌های آن را به اثبات می‌رساند و بر نتایج و مفاهیمی که از آن استنتاج می‌شود، خط بطلان می‌کشد.



## تابشی از قرآن

آیت الله العظمی سید ابوالفضل ابن الرضا برقی قمی

ترجمه و تفسیر قرآن کریم به زبان فارسی است. هدف نویسنده در چهار جلد کتاب مذکور، بیان مفاهیم آیات قرآن و شرح پیام هدایت بخش آن، به دور از تعصبات مذهبی و جهت گیری های فرقه ای است. وی در جلد نخست کتاب و در مقدمه ای مبسوط که نیمی از حجم این جلد را در بر گرفته، اطلاعات جامعی درباره ی مهم ترین مباحث علوم قرآن ارائه می دهد تا به این صورت خواننده ی نا آشنا نسبت به مفاهیم تخصصی و اصطلاحات قرآنی، شناختی نسبی پیدا کند؛ از جمله مباحثی همچون: شیوه ی کتابت قرآن، قرائت های مختلف، انگیزه و چگونگی تدوین قرآن در زمان حضرت عثمان رضی الله عنه، تحریف در قرآن، محکم و متشابه، اعجاز قرآن و انواع آن، ویژگی های منحصر به فرد نصّ قرآن و غیره. شیوه ی وی در تفسیر، به گونه ای است که از پرداختن به اصطلاحات ثقیل و فنی تفسیری اجتناب کرده و در نتیجه، خواننده با متنی روان و ساده روبه رو است. او پس از ارائه ی ترجمه ای روان از آیه، معنا و تفسیر واژگان خاصی از آن را که دارای وجوه و نظایر چندگانه است و یا نیازمند تعریف می باشد بیان کرده و خواننده را یاری می رساند تا پیام اصلی هر آیه را به درستی دریابد. جلد نخست کتاب، تفسیر سوره های فاتحه تا نساء، جلد دوم، سوره های مائده تا یوسف، جلد سوم، ادامه ی یوسف تا فاطر و جلد چهارم، به تفسیر سوره ی یس تا ناس اختصاص دارد.



## نقد مراجعات

آیت الله العظمی سید ابوالفضل ابن الرضا برقی قمی

نقد و بررسی مدعیات سید عبدالحسین شرفالدین در کتاب «المراجعات» است. کتاب مذکور با هدف نقد و به چالش کشیدن دیدگاه‌های اهل سنت تألیف شده و برقی در این اثر می‌کوشد تا با استناد به آیات قرآن، احادیث نبوی و روایات ائمه‌ی شیعه، به اظهارات شرفالدین پاسخ گوید. کتاب با طرح مفهوم سنت و تشیع آغاز می‌شود و در ادامه، رویکرد مذهبی کلینی را، به عنوان یکی از مهم‌ترین محدثین شیعه، در قبال حدیث و تدوین آن بازگو می‌نماید. آنگاه نگرش باطنیه را در تفسیر قرآن شرح داده و تأثیر این نگرش را در برداشت مفاهیم حدیثی بررسی می‌کند. وی سپس به بحث پیرامون علم غیب ائمه می‌پردازد و با استناد و اشاره به روایات شیعی، نادرستی این مفهوم را در تفکر شیعه ثابت می‌کند. شأن نزول و تفسیر آیات تطهیر، مباحله و مودت در اندیشه‌ی ائمه و مفسران شیعه، موضوعی است که در پایان به آن پرداخته شده است.





## چگونه هدایت یافتیم؟ تولدی دوباره و انتخابی نو

حجت الاسلام والمسلمین مرتضی رادمهر

زندگی‌نامه‌ی خود نوشت مرتضی رادمهر - از روحانیون شیعی معاصر - و شرح علل گرایش وی به اهل سنت و مصائب و مشکلاتی است که از این راه برای وی پیش آمده است. نویسنده‌ی کتاب، که از طلاب برجسته‌ی حوزه علمیه‌ی قم بوده است، انگیزه‌هایی که وی را از اندیشه‌های شیعی خرافی جدا کرده و به سوی اهل سنت سوق داده، شرح می‌دهد و از این راه، خوانندگان را نیز با مبانی فکری اهل سنت و نقاط اختلاف آنان با شیعیان آشنا می‌سازد. مجموعه رویدادهای پیش آمده در زندگی وی، به عنوان یک طلبه و شرح مناظرات و محاجّه‌هایش با علمای سنی، پاسخگوی بسیاری از پرسش‌ها و شبهات شیعیان درباره‌ی اهل سنت است؛ لذا این اثر، نه یک زندگی‌نامه‌ی صرف، بلکه درسنامه‌ای عقیدتی از تفکرات اهل سنت است. وی در آغاز، مختصری از وضعیت خانوادگی و دوران کودکی و سپس چرایی و چگونگی حضورش در حوزه‌ی علمیه و دانشگاه را شرح می‌دهد. در فصل بعد، از سفرش به بلوچستان و آشنایی با مولانا (رهبر معنوی و عقیدتی اهل سنت منطقه) سخن می‌گوید و ملاقاتش با وی و مذاکراتشان با او را شرح می‌دهد. سفر حج و بازدید از سلیمانیه‌ی عراق و سوریه و تأثیراتی که این سفرها بر وی گذاشتند، مطالبی است که در ادامه‌ی کتاب آمده است. فصل پایانی، شرح تحولات درونی عمیق نویسنده، دستگیری‌های مکرر و برخوردهای وزارت اطلاعات با وی می‌باشد که شکنجه‌های شدید و وحشتناکی در زندان را برایش به همراه داشته است. بخش پایانی کتاب، که شرح واپسین روزهای زندگی رادمهر است، به قلم شخص دیگری است؛ زیرا نویسنده‌ی کتاب، در اثر عوارض جسمی ناشی از شکنجه توسط مأموران اطلاعات، در گذشته است.



## کلید فهم قرآن شریعت سنگلجی

بیان شیوه‌های تدبیر در قرآن و چگونگی فهم و استخراج پیام آیات آن است. نویسنده‌ی کتاب با اشاره به همگانی بودن پیام اسلام و درس‌های آن، قرآن کریم را کتابی می‌داند که مخاطب عام دارد و فهم معنا و پیام آن، منحصر و محدود به گروه خاصی نیست و می‌کوشد تا با زبانی ساده، اصول فهم قرآن را بیان نماید. بدین منظور، در ابتدا مفاهیم کلیدی‌ای را که برای درک آیات قرآن ضروری است معرفی کرده و توضیح مختصری درباره‌ی هر یک ارائه می‌دهد؛ از جمله: ظاهر و باطن، محکم و متشابه، تفسیر به رأی جایز و ممنوع، ضروریات و ناسخ و منسوخ. در ادامه‌ی فصل‌های کتاب، به انواع سوگندهای قرآن و مفاهیم آن پرداخته و سپس در مورد فواتح سُور و امثال قرآن توضیح می‌دهد. کتاب با بحث پیرامون شیوه‌های استدلال قرآن و ماهیت و کیفیت وحی ادامه می‌یابد. رویکرد فرقه‌ها و نحله‌های فکری‌ای همچون سوفسطائیان، حسیون، تجربیون و صوفیه در فهم و تفسیر قرآن، موضوعی است که در ادامه به تفصیل مورد بررسی قرار می‌گیرد. بحث پیرامون نبوت، قیامت و معاد از دیدگاه قرآن، از جمله دیگر مباحث کتاب است.



## دعا

آیت الله العظمی سید ابوالفضل ابن الرضا برقی قمی

بررسی مفهوم دعا در اسلام و بیان شرایط دعاهای توحیدی و چگونگی تمیز آنها از دعاهای شرک آلود و نادرست است. در این اثر، نویسنده برخی از مهم‌ترین کتب ادعیه‌ی شیعی را بررسی کرده و علت انحرافی بودن مطالب آنها را بیان می‌کند. او می‌کوشد تا با استناد به آیات قرآن کریم و احادیث موثق، نشان دهد که دعاهای خود ساخته و گمراه‌کننده، چه مضراتی برای فرد و جامعه در پی خواهند داشت. وی برخی از شبهات و سؤالات رایج در مورد دعا و توسل را مطرح می‌کند و مستنداً به آنها پاسخ می‌گوید.



## رهنمود سنت در رد اهل بدعت

مؤلف: شیخ الاسلام ابن تیمیه

مترجم: آیت الله العظمی سید ابوالفضل ابن الرضا برقعی قمی

این اثر، برگردان فارسی کتاب «المنتقى» تألیف محمد بن عثمان ذهبی است. کتاب مذکور، برگزیده و فشرده‌ی کتابی است به نام «منهاج السنة النبوية في نقض كلام الشيعة القدرية» که شیخ الاسلام، احمد بن تیمیه دمشقی، آن را در رد افکار و عقاید باطل تشیع، به رشته‌ی تحریر درآورده است. شیوه‌ی نویسنده در این اثر، ابتدا نقل عقاید شیعه درباره‌ی امامت و خلافت و سپس، پاسخگویی به آنها با استناد به آیات قرآن کریم، سخنان پیامبر گرامی اسلام ﷺ و منطق و عقل سلیم است. وی استدلال‌های علامه حلی را در مورد لزوم زعامت علی عليه السلام پس از رحلت پیامبر ﷺ، سزاوارتر بودن علی عليه السلام برای خلافت و اثبات امامت او در قرآن ذکر کرده و در هر مورد، به تفصیل به آنها پاسخ گفته و نادرستی و ضعف هر یک را نشان می‌دهد.





## تأملی در آیه‌ی تطهیر

آیت الله العظمی نعمت الله صالحی نجف آبادی

شرح و تفسیر آیه‌ی تطهیر و بررسی دیدگاه شیعیان در مورد مصادیق این آیه و پاسخگویی به آنهاست. یکی از مهم‌ترین آیاتی که در عقاید شیعی برای عصمت اهل بیت و ائمه بدان استناد می‌گردد، آیه‌ی ۳۳ سوره‌ی احزاب می‌باشد که به «آیه‌ی تطهیر» مشهور است. مؤلف این اثر، تلاش دارد تا وقایعی را که منجر به نزول این آیه شد، بازگو نماید. وی برای اثبات گفته‌های خود، آیات صدر و ذیل آیه‌ی فوق را به دقت بررسی می‌کند و با دقت و ظرافت خاصی، ارتباط و یکدستی آیات را در بیان پیام واحد آنها برای خواننده متبلور می‌سازد و با استدلال‌هایی موجز و منطقی، بر مدعای شیعیان در این باره، خط بطلان می‌کشد.



## تضاد در عقیده

محمد باقر سجودی

بررسی تاریخی وقایع پس از رحلت پیامبر ﷺ و رویدادهایی است که منجر به خلافت سه خلیفه‌ی اول مسلمین ﷺ شد. هدف نویسنده از نگارش این اثر، نه اهانت به عقاید شیعیان، بلکه کمک به آنان در درک حقایق صحابه و شناخت صحیح آنان است. وی در آغاز، دلایلی را برمی‌شمارد که به خاطر آنها رسول اکرم ﷺ از انتخاب جانشین اجتناب کرد. در ادامه، به طرح و تفسیر آیاتی از قرآن می‌پردازد که به قدردانی و ستایش صحابه پیامبر ﷺ اختصاص دارد. او ویژگی‌هایی را که خداوند در توصیف یاران حقیقی پیامبرش بیان کرده است، در ۱۳ گروه دسته‌بندی کرده و به تفکیک شرح می‌دهد. در فصل بعد، منافقین را معرفی و صفاتشان را با بهره‌گیری از آیات قرآن کریم بازگو می‌نماید. بررسی دلایل اختلاف بین صحابه، دوستان اهل بیت پیامبر و ویژگی‌های آنان، تحلیل واقعه‌ی اُفک و رفتار پیامبر ﷺ در قبال دخترانش، از دیگر موضوعاتی است که در ادامه به آنها پرداخته شده است.



## توحید عبادت شریعت سنگلجی

بیان موازین و معیارهای توحید در اسلام و شرح و معرفی عقاید خرافی و شرک‌آلود است. نویسنده، کتاب را با طرح اصل توحید و معنا و مصادیق آن آغاز می‌کند. سپس به بیان مفهوم عبودیت و شرایط تحقق آن پرداخته و عبودیت عام و خاص را شرح می‌دهد. در ادامه، ضمن تبیین معنای شرک، اعمال و اندیشه‌های شرک‌آمیزی را که در آداب و مناسک مسلمانان، به ویژه شیعیان، راه یافته است، برمی‌شمرد. وی شرک را به دو گروه اکبر و اصغر تقسیم می‌کند و مصادیق هر یک را نام می‌برد. بحث تبرک، ذبح قربانی برای غیر خدا، توسل به غیر خدا، ریا و شفاعت، از جمله دیگر مباحثی است که در این بخش مطرح می‌گردد. در بخش بعد، به معنی و حقیقت سببیت پرداخته و اشتباه عوام را در این مورد شرح می‌دهد و سپس، زیارت قبور بزرگان دینی، پیامبر ﷺ و ائمه را به عنوان نمونه‌های شرک‌آمیز این سوء برداشت، تحلیل می‌کند. بخش پایانی کتاب، به دلایل تاریخی و اجتماعی پیدایش بت‌پرستی و اسباب شیوع شرک و خرافه در اسلام، اختصاص دارد.



## خلافت و امامت

حیدر علی قلمداران

طرح پرسش‌های بنیادین درباره‌ی اعتقادات شیعه درباره‌ی امامت ائمه و خلافت صحابه‌ی بزرگوار پیامبر اسلام است. نویسنده در این اثر، با استعانت از آیات نورانی قرآن کریم، سخنان گهربار پیامبر گرامی اسلام ﷺ، صحابه و تابعین ارجمند ایشان، مسایل مهمی را درباره‌ی امر خلافت و امامت مطرح کرده و شیعیان را به تفکر و انصاف در مورد آن دعوت می‌کند. وی در آغاز کتاب، به بحث درباره‌ی رویکرد حضرت علی علیه السلام به مسئله‌ی انتخاب خلفای قبل از خود پرداخته و خطبه‌ها، نامه‌ها و روایات رسیده از وی را درباره‌ی رضایت از این امر، نقل می‌کند. در ادامه، به موضوع ذکر نام ائمه‌ی شیعه در قرآن می‌پردازد و ضمن تفسیر آیه‌های مورد ادعای شیعیان، نادرستی برداشت آنان از این آیات را به اثبات می‌رساند. بخش پایانی کتاب، به عصمت و بی‌خطایی ائمه‌ی شیعه می‌پردازد. در این بخش، نویسنده پس از استدلال‌های متعدد قرآنی، روایات متعددی از خود ائمه درباره‌ی عدم مصونیت‌شان در برابر خطا و لغزش نقل می‌کند.





## عقیده اسلامی

آیت الله العظمی سید ابوالفضل ابن الرضا برقی قمی

بیان عقاید اصیل و ناب اسلامی بر پایه‌ی آیات نورانی قرآن کریم و سنت حسنه‌ی پیامبر رحمت و مغفرت - محمد مصطفی صلی الله علیه و آله - است. مترجم در خلال مقدمه‌ی کتاب، به دشمنی کورکورانه و جاهلانه شیعیان - به ویژه در ایران - با یکتاپرستان عربستان اشاره می‌کند، که در ایران با نام وهابی شناخته می‌شوند. انگیزه‌ی اصلی وی از ترجمه فارسی این کتاب، معرفی مشرب فکری و عقیدتی آنان و شرح عقاید و آموزه‌های محمد بن عبدالوهاب - مصلح دینی حجاز در قرن ۱۲ هجری - است. این اثر، مرامنامه‌ی توحیدی و ایمانی مسلمان آزاده‌ای است که کتاب خدا و سنت رسول پاکش را برای هدایت و نیل به سعادت ابدی، کافی و وافی می‌داند و به دور از هرگونه تعصب و جانبداری، تعالیم راستین اسلام را بازگو می‌کند. کتاب حاضر، مشتمل بر سه رساله از شیخ الاسلام محمد بن عبدالوهاب است: در رساله‌ی نخست، مبانی توحید و خداشناسی، چگونگی شناخت پیامبر صلی الله علیه و آله، کارکرد و تأثیرات دین در جامعه و وظایف مؤمنان در قبال خداوند و رسولش، بیان شده است. نویسنده در رساله‌ی دوم، ملاک‌های تمییز حق از باطل را در پیروی از دین حنیف شرح داده و در رساله‌ی سوم، شبهاتی را که مغرضین و مشرکین بر اسلام و اندیشه‌های توحیدی آن وارد نموده‌اند، مطرح کرده و به آنها پاسخ‌های مستدلی می‌دهد.